

امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی رحمۃ اللہ علیہ
(۶۳۱-۶۷۶ هـ)

شرح ریاض الصالحین

(۳)

شرح و توضیح:
علامہ محمد بن صالح العثیمین رحمۃ اللہ علیہ

با مقدمه و تعلیقاتی از:
علامہ محمد ناصر الدین آلبنی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ و نگارش:
محمد ابراہیم کیانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقاید
فصلنامه علمی

فهرست مطالب

- ۳۳- باب: مهربانی با یتیمان، دختران، و دیگر ضعیفان و مستمندان، و احسان و فروتنی نسبت به آنان ۵
- ۳۴- باب: سفارش درباره‌ی رفتار نیک با زنان ۳۸
- ۳۵- باب: حق مرد بر همسرش ۶۰
- ۳۶- باب: نفقه‌ی زن و فرزند و سایر زیردستان ۷۵
- ۳۷- باب: صدقه دادن از اموال مرغوب و مورد علاقه ۸۲
- ۳۸- باب: اهمیت تغذیه‌ی معنوی افراد خانواده، فرزندان و زیردستانی که به سن تشخیص رسیده‌اند ۸۹
- ۳۹- باب: حقوق همسایگان و سفارش به مراعات حقوق آنان ۹۸
- ۴۰- باب: نیکی به پدر و مادر و تداوم پیوند خویشاوندی ۱۰۵
- ۴۱- باب: حرام بودن نافرمانی و آزار پدر و مادر و قطع صله‌ی رحم ۱۳۲
- ۴۲- باب: فضیلت نیکی با دوستان پدر و مادر، خویشاوندان، همسر و دیگر کسانی که گرامی‌داشت آن‌ها، پسندیده است ۱۴۳
- ۴۳- باب: احترام اهل بیت پیامبر ﷺ و بیان فضیلت ایشان ۱۵۱
- ۴۴- باب: گرامی‌داشت علما و سرآمدان دینی و برتر شمردن آنان بر دیگران ۱۵۸
- ۴۵- باب: ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و درخواست دیدار و دعا از آنان و زیارت مکان‌های دارای فضل ۱۷۲
- ۴۶- باب: فضیلت محبت و دوستی به‌خاطر الله و تشویق به آن، و اظهار محبت به دوست و عبارت‌هایی که برای اظهار محبت گفته می‌شود ۱۸۸
- ۴۷- باب: نشانه‌های محبت الله با بنده‌اش و تشویق به آراسته شدن به این نشانه‌ها و تلاش و کوشش برای کسب آن‌ها ۲۰۴
- ۴۸- باب: پرهیز دادن از اذیت و آزار صالحان، مستضعفان و مستمندان .. ۲۱۰

- ۴۹- باب: قضاوت درباره‌ی مردم، مطابق ظاهر آن‌هاست و باطن آنان به الله متعال، واگذار می‌شود. ۲۱۳
- ۵۰- باب: خوف و خشیت الهی ۲۲۴
- ۵۱- باب: امید به رحمت پروردگار ۲۴۶
- ۵۲- باب: فضیلت امید به رحمت پروردگار ۲۸۱
- ۵۳- باب: جمع میان بیم و امید (خوف و رجاء) ۲۸۵
- ۵۴- باب: فضیلت گریستن از ترس الله متعال و شوق او ۲۹۰
- ۵۵- باب: فضیلت زهد و پارسایی در دنیا و تشویق به کم‌خواهی از آن و فضیلت فقر ۳۰۴
- ۵۶- باب: فضیلت گرسنگی و زندگی سخت و بسنده کردن به اندکی از خوردنی، آشامیدنی و پوشاک و دیگر لذت‌ها و بهره‌های نفسانی، و ترک امیال و آرزوها ۳۳۷
- ۵۷- باب: قناعت، عزت نفس، میانه‌روی در زندگی و اعتدال در بذل و بخشش، و نکوهش گدایی و درخواست غیرضروری ۳۶۰
- ۵۸- باب: جایز بودن گرفتن چیزی از کسی بدون درخواست و چشم‌داشت ۳۷۲
- ۵۹- باب: تشویق بر خوردن از دست‌رنج خویش و خودداری از گدایی یا درخواست کمک از دیگران به وسیله‌ی کسب و کار ۳۷۳
- ۶۰- باب: بخشش و سخاوت و خرج کردن در راه‌های نیک به امید الله متعال و توکل بر او ۳۷۷
- ۶۱- باب: نهی از بخل و حرص ۳۹۵
- ۶۲- باب: ایثار و هم‌دردی با دیگران ۴۰۲
- ۶۳- باب: رقابت در امور آخرت و رغبت فراوان به چیزهایی که تبرک جستن به آن‌ها درست است. ۴۱۲

- ۶۴- باب: فضیلت و برتری ثروتمند شاکر، یعنی کسی که ثروتش را از راه درست و شرعی به دست می آورد و در راههای مشروع، خرج می کند ۴۱۶
- ۶۵- باب: یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو ۴۲۴
- ۶۶- باب: مستحب بودن زیارت قبور (رفتن به قبرستان) برای مردان و آنچه زیارت کننده می گوید ۴۵۹
- ۶۷- باب: نادرست بودن آروزی مرگ به سبب زیانی که به انسان می رسد، اما اگر این آرزو از ترس ابتلا به فتنه و انحراف از دین باشد، اشکالی ندارد .. ۴۶۶
- ۶۸- باب: وَرَع و ترک شبهات ۴۷۴
- ۶۹- باب: مستحب بودن عزلت در دوران فتنه و فساد و هنگام ترس از ابتلا به فتنه در دین (انحراف) و نگرانی از آلوده شدن به حرام و شبهات و امثال آن ۴۹۹
- ۷۰- باب: فضیلت هم نشینی با مردم و حضور در جمع آنها و شرکت در گردهمایی ها، جمعه ها و جماعت ها و دیگر مجالس خیر از جمله مجالس علم و ذکر، و عیادت بیماران، و حاضر شدن در تشییع جنازه ها و هم دردی با نیازمندان، و ارشاد افراد بی علم و مشارکت در دیگر کارهای مفید اجتماعی برای کسانی که توانایی امر به معروف و نهی از منکر و خودداری از آزار رساندن به دیگران را دارند و می توانند در برابر سختی ها و اذیت و آزار دیگران، شکیبایی ورزند ۵۰۵
- ۷۱- باب: تواضع و فروتنی در برابر مؤمنان ۵۰۶
- ۷۲- باب: حرام بودن کبر و خودپسندی ۵۲۸
- ۷۳- باب: خوش خلقی (اخلاق و رفتار نیک و پسندیده) ۵۴۹
- ۷۴- باب: بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم خوئی ۵۶۵
- ۷۵- باب: عفو و گذشت و روی گردانی از جاهلان ۵۹۱
- ۷۶- باب: تحمل اذیت و آزار ۶۰۱
- ۷۷- باب: خشم و غضب برای دفاع از دین الله متعال در هنگامی که نسبت به شریعت، حرمت شکنی شود (و احکام الهی رعایت نگردد) ۶۰۵

۷۸- باب: راهنمایی و ارشاد کارگزاران و مسؤولان به مدارا با زیردستانشان و خیرخواهی و دل‌سوزی برای آنان؛ و نهی از خیانت به ایشان و سخت‌گیری بر آنها یا سهل‌انگاری درباره‌ی کارها و نیازهایشان و غفلت از آنان ۶۱۶

۷۹- باب: زمام‌دار عادل ۶۳۱

۸۰- باب: وجوب فرمان‌برداری از پیشوایان و زمام‌داران در چارچوب شریعت و حرام بودن اطاعت از آنها در برابر معصیت و نافرمانی از خداوند عز و جل ۶۴۱

۳۳- باب: مهربانی با یتیمان، دختران، و دیگر ضعیفان و مستمندان، و احسان و فروتنی نسبت به آنان

الله متعال، می فرماید:

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸]

بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

و می فرماید:

﴿وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الكهف: ۲۸]

خودت را با کسانی شکبیا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند، در حالی که رضای او را می جویند و در طلب زیور زندگی دنیا دیدگانت را از آنان مگردان.

شرح

مؤلف رحمه الله بابی درباره ی مهربانی با یتیمان، مستضعفان، و دختران و دیگر کسانی که سزاوار مهربانی و دل سوزی هستند، گشوده است. زیرا اسلام، دین رحمت، مهرورزی، عطوفت و نیکی به دیگران می باشد و الله تعالی در تعدادی از آیات قرآن به نیکی کردن به دیگران تشویق کرده و بیان نموده است که نیکوکاران را دوست دارد و افرادی چون یتیمان، بیش از دیگران، شایسته ی احسان و نیکوکاری هستند.

یتیم به هر دختر یا پسر خردسالی گفته می شود که پدرش را قبل از بلوغ از دست بدهد؛ اگرچه مادرش زنده باشد. ولی اگر مادرش بمیرد و پدرش زنده باشد، یتیم به شمار نمی آید. گرچه توده ی مردم، گمان می کنند که هر کودکی که مادرش بمیرد، یتیم است. خیر؛ این طور نیست. یتیم به کودکی گفته می شود که پدرش را از دست بدهد. یتیم، برگرفته از واژه ی «یُتَم» است و یُتَم، یعنی تنهایی؛ زیرا یتیم، تنهاست و کسی ندارد که مخارجش را تأمین کند و خود نیز توانایی کسب و کار ندارد. الله متعال، در تعدادی از آیات قرآن کریم درباره ی یتیمان سفارش نموده و

حقوق ویژه‌ای برای آن‌ها بیان فرموده است. زیرا یتیم، با مرگ پدرش دل‌شکسته می‌شود و سزاوار مهربانی و دل‌سوزی است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [النساء: ۹]

آنان که نگران فرزندان ناتوانی هستند که ممکن است پس از خود به جا بگذارند، باید (درباره‌ی سایر یتیمان نیز) از الله بترسند و سخن استوار و درست بگویند.

زن‌ها و دختران نیز سزاوار عطوفت و مهربانی هستند؛ زیرا احساس و عاطفه بر آن‌ها غالب است و بیش‌تر، تحت تأثیر عواطف خود تصمیم می‌گیرند تا بر اساس عقل و اندیشه. از این‌رو تصمیم‌های احساسی آنان، آن‌گونه که باید محکم و استوار نیست. لذا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النساء: ۳۴]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است.

افراد دل‌شکسته و شکست‌خورده نیز سزاوار مهر و عطوفت‌اند. کسانی که دچار شکست مالی شده‌اند یا به‌خاطر مرگ یکی از عزیزان خود، دل‌شکسته‌اند. از این‌رو شریعت، ابراز هم‌دردی با کسانی را که عزیزی از دست داده‌اند، مشروع قرار داده است؛ بدین‌سان که انسان باید با عبارت‌های تسلی‌بخش، به چنین افرادی تسلیت بگوید و برایشان توضیح دهد که هرچه روی می‌دهد، به خواست و اراده‌ی الله متعال است.

انسان باید برای افرادی که برشمردیم، بال مهر و تواضع خود را فرود آورد و با آنان، به‌نرمی رفتار کند. زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸]

بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

یعنی هر مقامی که داری و در هر جایگاهی که هستی، متواضع باش؛ اگر همانند پرندگان در بلندای آسمان و در موقعیت بالایی قرار داری، و از پست و مقام یا ثروتی برخورداری، در اوج بلندی، مانند پرنده باش و بال مهر و تواضع خود را برای

دیگران، فرودآور؛ به گونه‌ای که مؤمنان، فراتر از تو قرار بگیرند. چنان‌که الله ﷻ به پیامبرش فرموده است:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

این، دستوری برای همه‌ی امت پیامبر ﷺ است که باید بال مهر و تواضع را برای هم‌کیشان خود، بگسترانند و نسبت به برادران مسلمان خود، مهربان و فروتن باشند. هر مسلمانی که بیش‌تر پیرو پیامبر ﷺ است، بیش از سایر مسلمانان شایسته‌ی این است که با او با تواضع و مهربانی برخورد کنیم. زیرا پیرو پیامبر ﷺ سزاوار است که او را گرامی بداریم؛ نه برای این‌که فرزندِ فلانی است. خیر؛ بلکه بدان سبب که از پیامبر ﷺ پیروی می‌کند و به سنتش پای‌بند است. هرکس، از پیامبر ﷺ پیروی کند، دوست و برادرِ ماست و هرکس، از سنت پیامبر ﷺ دور شود، به همان نسبت از او دوری می‌کنیم. مؤمن، بال مهر و تواضع خود را برای برادر هم‌کیش خود که پیرو سنت پیامبر ﷺ است، می‌گستراند. ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﷻ الله متعال، به پیامبرش فرموده است:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَظِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا

تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الكهف: ۲۸]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند، در حالی که رضای او را می‌جویند و در طلب زیور زندگی دنیا دیدگانت را از آنان مگردان.

آری؛ الله ﷻ به پیامبرش ﷺ دستور داده که همواره با کسانی هم‌نشینی نماید که صبح و شام و در همه حال، الله را عبادت می‌کنند و از این دعا و عبادت، قصدی جز کسب رضای او ندارند. می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الكهف: ۲۸] یعنی: از آن‌ها دور نشو و بگذار تو را ببینند و تو نیز به آن‌ها بنگر؛ نه این‌که به زیور زندگی دنیا چشم بدوزی.

به عنوان مثال: اگر دو نفر باشند که یکی از آن‌ها اهل طاعت و عبادت است، زکات می‌دهد، روزه می‌گیرد، به مردم نیکی می‌کند و صبح و شام به عبادت و راز و نیاز مشغول است؛ و آن یکی، پول‌دار و ثروتمند است، ماشین‌ها و خانه‌های آن‌چنانی

دارد. کدام یک از این‌ها برای دوستی و هم‌نشینی بهتر است؟ بله؛ شخص عابد. باید با او دوستی و هم‌نشینی کنیم و به‌خاطر دنیا چشمان خود را او برنگردانیم و به مال و دارایی‌های دیگران، چشم ندوزیم. دنیا و همه‌ی آن چه که در دنیا است، هیچ و ناچیز است؛ دنیا، کالای فانی و زودگذری است؛ خوشی‌های دنیا، هر چه باشد، پایان می‌یابد و همواره با غم و اندوه، همراه است. به دنبال هر خوشی، ناخوشی است و هر خنده‌ای، گریه‌ای دارد. بزرگی که گمان می‌کنم ابن مسعود رضی الله عنه می‌باشد، گفته است: «هیچ خانه‌ای سرشار از شادی و سرور نمی‌گردد، مگر این‌که پُر از غم و اندوه نیز می‌شود». واقعاً درست گفته است؛ زیرا در هر خانه‌ای، یکی پس از دیگری، می‌میرد و غم و اندوه بر آن خانه، سایه می‌اندازد و شادی‌ها به غم و غصه تبدیل می‌شود. لذا درست گفته‌اند که: «دنیا، همه هیچ».

لذا ﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الکھف: ۲۸] بدین معناست که همواره با آن‌ها و یاورِ آنان باش که پیوسته در عبادت و راز و نیاز با پروردگارند و گناهت به زرق و برقی نباشد که برخی از انسان‌ها را از آن، بهره‌مند ساخته‌ایم؛ همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَرَزَقُ رَبِّكَ حَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۖ وَأُمِرَ أَهْلُكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [طه: ۱۳۱، ۱۳۲]

به زینت زندگی دنیا که برخی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم تا آنان را بیازماییم، چشم مدوز. و روزی پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است. و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش. از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. و تقوا، سرانجام نیکی دارد.

از الله متعال درخواست می‌کنم که عاقبت همه‌ی ما و مسلمانان را نیک بگرداند.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۖ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۖ﴾ [الضحی: ۹، ۱۰]

پس به یتیم ستم مکن. و سؤال‌کننده را با بانگ و فریاد از خود مران.

شرح

مؤلف رحمته در ادامه‌ی آیاتی که درباره‌ی مهرورزی به فقرا، یتیمان و مستمندان، ذکر کرده، این آیات را یادآور شده که الله تعالی فرموده است:

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ۖ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ۚ﴾^(۸)
 فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۙ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۙ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ^(۹)
 ﴿۱۱﴾ [الضحی: ۶، ۱۲]

آیا (پروردگارت) تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد. و تو را حیران و بدون شریعت یافت؛ پس هدایت کرد. و تو را تهی دست یافت؛ پس بی نیاز ساخت. لذا به یتیم ستم مکن. و سؤال کننده را با فریاد زدن از خود مران. و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

در این آیات، الله تعالی پیامبرش را خطاب قرار داده و بیان نموده است که: محمد مصطفی صلی الله علیه و آله یتیم بود و پدر و مادرش را در کودکی از دست داد؛ لذا پدربزرگش، عبدالمطلب کفالت او را بر عهده گرفت. محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هشت ساله بود که عبدالمطلب درگذشت؛ آن‌گاه عمویش ابوطالب سرپرستی او را عهده‌دار شد. محمد صلی الله علیه و آله یتیم بود و در ازای مزدی اندک برای اهل مکه چوپانی می‌کرد. زیرا هیچ پیامبری به نبوت مبعوث نشد مگر این‌که چوپانی کرده بود. یعنی همه‌ی پیامبران، ابتدا چوپان بودند تا افرادی مسؤولیت‌پذیر پرورش یابند و بیاموزند که چگونه مسؤولیتی را که به عهده می‌گیرند، به‌خوبی ادا نمایند و با نگهداری از گوسفندان، ویژگی‌هایی چون صبر، آرامش، عطوفت و مهربانی در آنان تقویت شود. زیرا از آن‌جا که گوسفندان، حیوانات ضعیفی هستند و به نگهداری نیاز دارند، معمولاً چوپان‌ها و کسانی که از گوسفندان نگهداری می‌کنند، آدم‌های مهربان و رقیق‌القلبی هستند؛ بر خلاف ساریان‌ها و پرورش‌دهندگان شتر که معمولاً سرسخت و سنگدل‌اند. زیرا شترها، حیوانات قوی و بزرگی هستند.

در هر حال، پیامبر صلی الله علیه و آله دوران یتیمی را پشت سر نهاد و الله تعالی بر او منت گذاشت و همسری نیک نصیبش فرمود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله بیست و پنج ساله بود که با بانویی چهل ساله، یعنی ام‌المؤمنین خدیجه رضی الله عنها ازدواج کرد. خدیجه رضی الله عنها بانویی خردمند و فرزانه بود. همه‌ی دختران و پسرانی که خداوند تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید، از همین بانو بودند؛ جز ابراهیم رضی الله عنه که از کنیزش ماریه‌ی قبطی بود. آری؛ الله تعالی خدیجه را نصیب

رسول الله ﷺ کرد و با ورود این بانو به زندگی پیامبر ﷺ، زندگی ایشان سر و سامان یافت و تا زمانی که خدیجه زنده بود، پیامبر ﷺ همسر دیگری نگرفت.

الله متعال، محمد مصطفی ﷺ را با نبوت گرامی داشت و سرآغاز نزول وحی بر او، خواب‌های صادقانه‌ای بود که می‌دید؛ لذا هرچه در خواب می‌دید، همان‌روز به‌روشنایی سپیده‌دم، روی می‌داد. زیرا خواب خوب و صادقانه، قسمتی از چهل و شش بخش نبوت است.^(۱) پیامبر ﷺ به سوی الله فراخواند، مژده و نوید داد و از عذاب الهی ترساند و بسیاری از مردم از او پیروی کردند و بدین‌سان یتیمی که چوپانی می‌کرد، امام و پیشوای بزرگ‌ترین امت گردید و سرپرستی و رهبری انسانیت و این امت بزرگ را بر عهده گرفت. الله متعال، به او فرموده است:

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۖ﴾ [الضحی: ۶]

آیا (پروردگار) تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد.

آری؛ تو یتیم بودی و الله، پناهت داد و کسی را به سرپرستی تو گماشت تا به تو و کارهایت رسیدگی کند تا این‌که بزرگ شدی و آن‌گاه با رسالتی بزرگ بر تو منت نهاد.

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ﴾ [الضحی: ۷]

و تو را حیران و بدون شریعت یافت؛ پس هدایت کرد.

یعنی علم و دانشی نداشتی و به تو علم و دانش بخشید. چنان‌که الله متعال،

می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ﴾ [العنکبوت: ۴۸]

تو (ای پیامبر!) پیش از نزول قرآن، هیچ کتاب و نوشته‌ای را نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی.

و می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ۝﴾ [النساء: ۱۱۳]

وآن‌چه را نمی‌دانستی، به تو آموخت. و فضل پروردگار بر تو، بزرگ است.

هم‌چنین می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۰۱۷ و مسلم، ش: ۲۲۶۳ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْيَمْنُ﴾ [الشوری: ۵۲]

پیش‌تر نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست.

ولی محمد مصطفی ﷺ با این کتاب بزرگ، عالم شد و از ایمانی کامل برخوردار گردید. لذا الله ﷻ به او فرموده است: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا﴾: «تو را حیران، ناآگاه و بدون شریعت یافت»؛ ﴿فَهَدَى﴾: «آن‌گاه تو را هدایت کرد». اما چگونه و با چه؟ آری؛ با قرآن.

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ [الضحی: ۸]

و تو را تهی‌دست یافت؛ پس بی‌نیاز ساخت.

الله ﷻ آن‌قدر به زندگی پیامبر ﷺ برکت و گشایش عنایت کرد که آن بزرگوار به دیگران نیز بذل و بخشش می‌نمود. چنان‌که روزی، یک نفر یک دره پُر از شتر به او داد و پیامبر ﷺ خود، به‌گونه‌ای بذل و بخشش می‌نمود که به هیچ عنوان از فقر نمی‌ترسید.

دقت کنید؛ الله متعال فرموده است: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ و نفرموده: «فَأَوَّاكَ». فرموده است: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ و نگفته: «فهداك»؛ فرموده است: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ و نگفته: «فأغناك»؛ چرا؟ به دو دلیل: یکی، لفظی‌ست و دیگری، معنوی.

اما دلیل لفظی: برای این‌که پایان آیات متناسب باشد و به «الف» ختم شود؛ می‌فرماید:

﴿وَالضُّحَىٰ ۝۱ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۳ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ۝۴ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۝۵﴾ [الضحی: ۱، ۵]

لذا اگر می‌فرمود: «فَأَوَّاكَ»، «فهداك» و «فأغناك»، این تناسب لفظی به هم می‌خورد.

و اما دلیل معنوی که مهم‌تر است؛ الله متعال، می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ ۱) آیا الله ﷻ فقط پیامبر ﷺ را پناه داد یا هم او را پناه داد و هم امتش را؟ آری؛ الله ﷻ به پیامبر ﷺ پناه داد و به‌واسطه‌ی او شمار فراوانی که تنها الله، تعدادشان را

می‌داند، پناه یافتند. ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ آيا تنها محمد ﷺ هدايت يافت؟ خير؛ الله، محمد را هدايت بخشيد و به وسيله‌ی او افرادِ بی‌شماری هدايت يافتند و اين روند تا روز قيامت نيز ادامه خواهد داشت. ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ آيا الله متعال، فقط محمد ﷺ را بی‌نیاز ساخت؟ خير؛ بلکه الله متعال، او را بی‌نیاز ساخت و به وسيله‌ی او دروازه‌ی فتح و برکت را به روی امت اسلامی گشود و اين امت به پیروزی‌ها و فتوحات بزرگی دست يافت:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ [الفتح: ۲۰]

الله، غنیمت‌های فراوانی به شما نوید داده است که آن را به دست می‌آورید و این را برای شما زودتر فراهم ساخت.

لذا: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾ بدین نکته اشاره دارد که هم تو را پناه داد و هم امت تو را؛ ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ تو را هدايت بخشيد و تو را واسطه‌ی هدايت ديگران قرار داد؛ ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ تو را بی‌نیاز ساخت و به وسيله‌ی تو به امت تو نيز خير و برکت و فتح و پیروزی عنایت کرد.

سپس می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ [الضحی: ۹]

پس به یتیم ستم مکن.

به‌یاد داشته باش که تو، خود یتیم بوده‌ای؛ پس به یتیم ستم مکن و بر او خشم مگیر. بلکه با مهر و عطوفت با او رفتار نما؛ وقتی فریاد می‌زند، او را آرام بگردان و چون خشمگین می‌شود، او را راضی کن و هنگامی که خسته می‌شود، اسباب آسایش و راحتی‌اش را فراهم نما.

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۖ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ [الضحی: ۹، ۱۰]

پس به یتیم ستم مکن. و سؤال‌کننده را با بانگ و فریاد از خود مران.

از مجموع این آیات، چنین به‌نظر می‌رسد که منظور از سؤال‌کننده، گدا یا کسی‌ست که درخواست مال می‌کند و می‌گوید: به من کمک کنید؛ الله دستور می‌دهد که سؤال‌کننده را از خود مران؛ زیرا پیش‌تر فرمود: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ یعنی:

«و تو را نیازمند و تهی دست یافت؛ پس بی نیاز ساخت». حال که تو را بی نیاز ساخته است، سؤال کننده را خود طرد نکن و زمانی را به یاد بیاور که خود، فقیر بودی. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از سؤال کننده، علاوه بر گدا، پرسش گری باشد که خواهان کسب علم است؛ لذا از کسی که سؤالی می پرسد، با سینه ای باز استقبال کن. زیرا اگر محتاج و خداترس نبود، نمی آمد و سؤال نمی کرد؛ پس او را از خود مران. البته اگر دریافتید که کسی، از روی خیره سری و لجبازی، سؤال هایی مطرح می کند که گویا می خواهد شما را گیج کند، ایرادی ندارد که از پاسخ گویی به او خودداری کنید. مثلاً با هر پاسخی که به او می دهید، پرسشی دیگر مطرح می کند و مسأله را کش می دهد! می گویند: ربا حرام است؛ می پرسد: چرا خداوند ﷻ ربا را حرام، و معامله و داد و ستد را حلال کرده است؟ می گویند: مادر رضاعی حرام است؛ می پرسد: چرا؟ یعنی سؤال های بی موردی می پرسد. لذا ایرادی ندارد که چنین شخصی را از خود برانید و از پاسخ گویی به او خودداری کنید یا در برابرش اظهار خشم و ناراحتی نمایید؛ همانند پیامبر ﷺ. چنان که یکی از انصار و زبیر بن عوام رضی الله عنه بر سر آبیاری باغ هایشان با هم اختلاف داشتند. انصاری به زبیر رضی الله عنه می گفت: بگذار آب به من نیز برسد. و زبیر رضی الله عنه می گفت: باغ من، بالاتر است و حق دارم که باغم را خوب آب بدهم. برای حل اختلاف نزد پیامبر ﷺ رفتند. پیامبر ﷺ به زبیر فرمود: «إِسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسِلْ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ». یعنی: «ای زبیر! اندکی آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایه ات بفرست». پیامبر ﷺ می دانست که زبیر رضی الله عنه حاضر است مقداری از حق خود بگذرد. ولی آن مرد، رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: ای رسول خدا! اگر زبیر، پسرعمه ای شما نبود، این گونه حکم نمی کردید. لذا پیامبر ﷺ ناراحت و خشمگین شد و فرمود: «يَا زُبَيْرُ! إِسْقِ ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجُدُرِ»^(۱) یعنی: «ای زبیر! خوب آبیاری کن و آب را نگه دار تا در زمین (به اندازه ی قوزک پای انسان) بالا بیاید و زمین، خوب آب بگیرد».

در هر حال، از کسی که خواهان کسب علم است و سؤالی می پرسد، با سینه ای باز و گشوده برخورد کنید و آنچه می خواهد، به او آموزش دهید؛ به ویژه در دوران

(۱) بخاری، ش: (۲۳۶۰، ۲۳۶۱، ۲۳۶۲، ۲۷۰۸، ۴۵۸۵)، و مسلم، ش: ۲۳۵۷ به نقل از عروه بن زبیر.

ما که بسیاری از مردم، سؤال‌های مطرح می‌کنند، ولی حضور دل ندارند و حواسشان پَرت است؛ لذا وقتی پاسخشان را می‌دهید، درست متوجه نمی‌شوند؛ یعنی پاسخ شما را بد می‌فهمند و سپس به سایر مردم می‌گویند: فلان‌عالم چنین فتوا داده است. لذا تا مطمئن نشده‌اید که سؤال‌کننده، مطلب را درست گرفته یا نه، او را رها نکنید تا این که مطالب را خوب بگیرد و دیگر، مشکلی پیش نیاید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝﴾

[الضحی: ۱۱]

و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

بگو: الحمدلله؛ خدا را شکر که به من علم و دانش داده است؛ الحمدلله، خدا را شکر که به من مال و ثروت داده است؛ الحمدلله که به من فرزندان خوبی بخشیده است.

بازگو کردن نعمت‌های الهی، دو جنبه دارد: زبانی، و عملی.

زبانی، این است که بگویید: اله، بر من منت نهاده و به من نعمت ارزانی داشته است، من، فقیر بودم و او به من مال و ثروت بخشید. من، هیچ نمی‌دانستم و او، به من علم و دانش داد.

و به صورت عملی، این است که آثار نعمت‌های الهی بر انسان نمایان باشد؛ یعنی اگر ثروتمند هستید، مانند فقرا لباس نپوشید؛ بلکه لباسی درخور ثروت خود بپوشید. و همین‌طور در رابطه با منزل، سواری و امثال آن. بگذارید مردم بدانند که خداوند عز و جل به شما نعمت داده است. این، بازگو کردن عملی نعمت‌های الهی است. از این رو هر کس که الله متعال به او علم داده، باید آن را برای مردم بازگو کند؛ یعنی دانش خود را به دیگران، منتقل نماید. زیرا مردم، واقعاً به علم و دانش نیاز دارند. الله متعال، همه‌ی مسلمانان را به انجام کارهایی موفق بگرداند که مورد پسند اوست.

الله عز و جل می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿٣﴾﴾

[الماعون: ۱، ۳]

آیا کسی را که منکر روز جزاست، دیده‌ای؟ اوست که یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند و به طعام دادن به بینوایان تشویق نمی‌کند.

شرح

مؤلف رحمه الله در ادامه‌ی آیاتی که در این باب، ذکر کرده، به سه آیه‌ی ابتدای سوره‌ی «ماعون» اشاره نموده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿٣﴾﴾

[الماعون: ۱، ۳]

آیا کسی را که منکر روز جزاست، دیده‌ای؟ اوست که یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند و به طعام دادن به بینوایان تشویق نمی‌کند.

علما، گفته‌اند: ﴿أَرَأَيْتَ﴾ یعنی به من بگو؛ لذا مفهوم آیه است که از حال کسی خبر بده که منکر روز جزاست و آخرت را انکار می‌کند. نشانه‌اش، اینست که او، یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند و هیچ مهر و رحمی نسبت به او ندارد؛ نه خود به مستمندان کمک می‌کند و نه دیگران را به این کار تشویق می‌نماید. لذا وضعیت بسیار بدی دارد؛ زیرا اگر به آخرت ایمان می‌داشت، مهرش را از کسانی که الله به مهرورزی به آنان دستور داده است، دریغ نمی‌کرد و به طعام دادن به بینوایان، تشویق می‌نمود.

الله متعال، در سوره‌ی «فجر» می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿١٨﴾﴾

[الفجر: ۱۷، ۱۸]

چنین نیست (که انسان می‌پندارد)؛ بلکه شما، یتیمان را گرامی نمی‌دارید. و یکدیگر را به طعام دادن مستمندان تشویق نمی‌کنید.

سفارشی که در این آیه نسبت به یتیمان شده است، به مراتب جدی‌تر و بیش‌تر می‌باشد؛ زیرا در سوره‌ی «ماعون» از بدی کردن به یتیم نهی شده و این‌جا به نیکی کردن و گرامی داشتن یتیمان دستور داده است. لذا تکریم یتیمان، واجب می‌باشد.

دقت کنید؛ در این آیه به طعام دادن به مستمندان سفارش شده؛ اما در رابطه با یتیمان به تکریم و گرمی داشتن آن‌ها دستور داده است. یعنی امکان دارد یک یتیم، ثروتمند باشد، ولی در عین حال، باید او را گرمی داشت و اگر یتیمی، فقیر هم باشد، او را به‌خاطر یتیم بودنش، گرمی می‌داریم و چون فقیر است، به او غذا می‌دهیم. ولی متأسفانه بسیاری از مردم به اهمیت این موضوع توجه نمی‌کنند.

ناگفته نماند که مهرورزی به مستضعفان، یتیمان و خردسالان، مهر و شفقت را در قلب انسان زنده می‌کند و توجه و انابت انسان به سوی پروردگارش را بیش‌تر می‌گرداند و تنها کسی، این را درمی‌یابد که تجربه‌اش کرده است. لذا مهر خود را از خردسالان، یتیمان و مستضعفان دریغ نکنید تا عطوفت و مهربانی در قلب شما زنده بماند: «وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ عِبَادِهِ الرَّحْمَاءُ». یعنی: «الله به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». از الله متعال بخواهیم که لطف و رحمتش را شامل حال ما و همه‌ی مسلمانان بگرداند؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۶۵- عن سعد بن أبي وقاص رضی الله عنه قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ نَفَرٍ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اطْرُدْ هَؤُلَاءِ لَا يَجْتَرِئُونَ عَلَيْنَا، وَكُنْتُ أَنَا وَابْنُ مَسْعُودٍ وَرَجُلٌ مِنْ هَذِيلَ وَبِلَالٍ وَرَجُلَانِ لَسْتُ أُسَمِّيهِمَا، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقَعَ فَحَدَّثَ نَفْسَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَظِي يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲] رواه مسلم.^(۱)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: ما، شش نفر، با پیامبر ﷺ بودیم؛ مشرکان، به پیامبر ﷺ گفتند: این‌ها را از خود دور کن تا نسبت به ما گستاخ نشوند. من، بودم و ابن مسعود و مردی از هذیل و بلال و دو مرد دیگر نیز بودند که آن‌ها را نام نمی‌برم. به خواست الله، در دل پیامبر ﷺ چنین افتاد که (برای جذب مشرکان، حرفشان را قبول کند) و در این باره با خود اندیشید. اما الله متعال، این آیه را نازل فرمود:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۱۳.

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲]
و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، از خود دور مکن.

شرح

مؤلف رحمته روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: «ما، شش نفر، با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم». وی به ابتدای ظهور اسلام در مکه اشاره دارد. زیرا سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از پیشگامان اسلام بود که در همان ابتدای ظهور اسلام، مسلمان شد و تعدادی دیگر نیز با او اسلام را پذیرفتند. روشن است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی بود که پس از خدیجه و ورقه بن نوفل رضی الله عنه مسلمان شد. به گفته‌ی سعد رضی الله عنه، شش نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؛ از جمله: ابن مسعود رضی الله عنه که از لحاظ موقعیت اجتماعی، چوپانی بیش نبود و نیز بلال بن ابی رباح رضی الله عنه که یک برده بود. این‌ها با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشستند و به سخنانش گوش می‌دادند و از او بهره می‌بردند. مشرکان که خود را بزرگ می‌پنداشتند به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: این‌ها را از خود دور کن. زیرا به هم‌نشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به دیده‌ی تحقیر نگاه می‌کردند و آن‌ها را کوچک می‌شمردند. پیامبر صلی الله علیه و آله (برای جذب آن‌ها) در این باره با خود اندیشید؛ ولی الله تعالی این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲]
و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، از خود دور مکن.

بدین سان الله تعالی پیامبر صلی الله علیه و آله را از این‌که آن‌ها را از خود براند، منع نمود؛ گرچه این‌ها فقیر بودند و جایگاه و موقعیتی در جامعه نداشتند ولی به‌راستی نزد الله تعالی گرامی و ارجمند بودند. زیرا الله را صبح و شام بهشت و رضایتِ الله را از او درخواست می‌کردند و از آتش دوزخ پناه می‌جستند و همواره به عبادت و پرستش او مشغول بودند. یعنی هم دعایشان، هم دعای عبادت بود و هم دعای مسألت؛ البته عبادت، شامل دعای مسألت یا درخواست نیز می‌شود؛ به عنوان مثال: انسان در نماز می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي﴾، ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾، «السَّلَامُ عَلَيْنَا

وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» و دیگر دعاهایی که نمازگزار در نمازش می گوید. علاوه بر این، هر عابدی، الله ﷻ را عبادت می کند تا رضایت او را کسب کند. ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ یعنی: «رضایت الله را می جویند» و این، اشاره‌ی روشنی به اهمیت اخلاص در پذیرش اعمال نیک و رفع درجات عمل کنندگان در نزد الله ﷻ می باشد. یعنی هرچه اخلاص انسان بیش تر باشد، بیش تر مورد قبول و رضایت الله قرار می گیرد و انسان به اجر و پاداش بیش تری دست می یابد. چه بسا دو انسان در کنار هم نماز می خوانند و تفاوت آن دو در نزد پروردگار به اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است؛ و این، به اخلاص آن ها بستگی دارد. لذا بر ما واجب است که نیت خود را در هر عبادتی، برای الله ﷻ خالص بگردانیم و با عبادت خویش در پی کسب دنیا نباشیم و فقط رضایت و خشنودی الله و اجر و پاداش او را در نظر بگیریم تا در دنیا و آخرت، به مقامی والا در نزد پروردگارمان دست یابیم. الله متعال، در پایان این آیه می فرماید:

﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۵۲]

نه از حساب آنان، چیزی بر عهده‌ی توست و نه از حساب تو چیزی بر عهده‌ی آنان.

یعنی حساب همه با خداست و او، هرکس را مطابق عملش سزا و پاداش می دهد.

﴿فَتَطْرُدْهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲]

اگر آن ها را از خود برانی، جزو ستمکاران خواهی بود.

حرف «فاء» در ﴿فَتَكُونَ﴾ به ﴿فَتَطْرُدْهُمْ﴾ برمی گردد؛ یعنی اگر آن ها را از خود برانی، جزو ستمکاران خواهی بود. لذا حرف «فاء» به جمله‌ی پیشین بر نمی گردد. این جا حرف «فاء» به عنوان حرف ترتیب دو بار آمده است: یک بار در ﴿فَتَطْرُدْهُمْ﴾ که به ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ﴾ برمی گردد و یک بار در ﴿فَتَطْرُدْهُمْ﴾ که به ابتدای آیه برمی گردد: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَظِيَّةِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾. یعنی اگر این ها را از خود برانی، جزو ستمکاران خواهی بود.

از این حدیث، این نکته برداشت می‌شود که انسان باید هم‌نشینی برای خود برگزیند که نیکوکار باشند و صبح و شام به عبادت و راز و نیاز پردازند و همواره در جهت کسب رضایت پروردگار بکوشند. لذا انسان نباید به فکر نشست و برخاست با بزرگان و اشراف و حکام یا کسانی باشد که در جامعه جاه و مقامی دارند، مگر این‌که مصلحت شرعی ایجاب کند که با چنین کسانی نشست و برخاست داشته باشیم؛ مصلحتی مانند این‌که خواسته باشیم آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر کنیم یا اوضاع و احوال مردم را به اطلاع آن‌ها برسانیم تا به آن رسیدگی نمایند. ولی هم‌نشینی با رؤسا و وزرا و دیگر بزرگان و سران حکومتی به‌منظور جاه‌طلبی و کسب موقعیت، کار پسندیده‌ای نیست؛ بلکه هم‌نشینی با کسانی پسندیده است که پرهیزگار و خداترس‌اند؛ فرقی نمی‌کند که فقیر باشند یا ثروتمند. مهم این‌ست که رضایت و خشنودی الله و محبت و دوستی با او، اصل و محور همه‌ی کارها و ارتباطات قرار بگیرد.

کسی، طعم ایمان را می‌چشد که دوستان خدا را به دوستی برگزیند و با دشمنان خدا، دشمنی نماید؛ یعنی حب و بغض او یا دوستی و دشمنی‌اش به‌خاطر الله باشد. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را این‌چنین بگرداند و رحمتی از سوی خویش به ما عنایت کند؛ به‌یقین او، بسیار بخشنده است. وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه أجمعین.

۲۶۶- وعن أبي هُبَيْرَةَ عَائِدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْمَرْزِيِّ رضی الله عنه وَهُوَ مِنْ أَهْلِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ رضی الله عنه أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَتَى عَلَى سَلْمَانَ وَصَهْبٍ وَبِلَالٍ فِي نَفَرٍ فَقَالُوا: مَا أَخَذْتَ سَيْفُ اللَّهِ مِنْ عَدُوِّ اللَّهِ مَا أَخَذَهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه: أَتَقُولُونَ هَذَا لِشَيْخِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهِمْ؟ فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ؟ لَئِنْ كُنْتُ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبْتَ رَبَّكَ؛ فَأَتَاهُمْ فَقَالَ: يَا إِخْوَتَاهُ أَغْضَبْتُكُمْ؟ قَالُوا: لَا، يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أُخِي. [رواه مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهبیره، عائد بن عمرو بن مزنی رضی الله عنه که از اصحاب حاضر در «بیعت‌الرضوان» بود، می‌گوید: ابوسفیان با عده‌ای نزد سلمان، صهیب و بلال آمد. این‌ها گفتند:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۰۴.

شمشیرهای الهی، هنوز از دشمن الله، انتقام نگرفته است. ابوبکر رضی الله عنه به آنها فرمود: آیا به بزرگ و سرور قریش، چنین سخنانی می‌گویید؟ آن‌گاه ابوبکر رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و این موضوع را بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر! شاید آن‌ها را خشمگین کرده باشی؛ در این صورت، الله را به خشم آورده‌ای». ابوبکر رضی الله عنه نزد این سه نفر بازگشت و به آن‌ها گفت: ای برادران! آیا شما را ناراحت کردم؟ گفتند: نه، ای برادر عزیز! الله، تو را ببخشد.

شرح

مؤلف رحمته الله، درباره‌ی نیکی کردن به مستضعفان و وجوب عطوفت و مهرورزی به آنان، این ماجرا را ذکر کرده که یک بار، ابوسفیان از کنار سلمان، صهیب و بلال رضی الله عنهم گذشت. این‌ها، هر سه، جزو بردگان آزاد شده بودند. صهیب، رومی بود و بلال از حبشه و سلمان، ایرانی؛ این‌ها درباره‌ی ابوسفیان گفتند: شمشیرهای الهی، تا کنون از دشمن الله، انتقام نگرفته است. زخم‌ها و رنج‌هایی که این‌ها به خاطر دین الله صلی الله علیه و آله از سوی سران قریش دیده بودند، زمانی التیام می‌یافت که بزرگان قریش به سزای اعمالشان می‌رسیدند. لذا چنین سخنی گفتند. ابوبکر رضی الله عنه آن‌ها را به خاطر گفتن این حرف سرزنش کرد و آن‌گاه خود ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «اگر این‌ها را خشمگین کرده باشی، الله را به خشم آورده‌ای». یعنی اگر باعث رنجش خاطر سلمان، بلال و صهیب شده باشی، در حقیقت، الله صلی الله علیه و آله را خشمگین کرده‌ای. گرچه این سه نفر پست و مقامی نداشتند و به ظاهر از موقعیت والایی برخوردار نبودند. ابوبکر رضی الله عنه بی‌درنگ نزد این سه نفر رفت و گفت: ای برادران! آیا من، شما را ناراحت کردم؟ گفت: نه، ای برادر! الله تو را ببخشد.

این روایت، بیان‌گر خداترسی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد و نشان می‌دهد که آن بزرگوار، به شدت سعی می‌کرد که هیچ حقی بر گردنش نماند. از این رو چه خوب، و بلکه واجب است که انسان، با گفتار یا کردار خود، کسی را ناراحت کرد یا به کسی دشنام گفت و یا مال کسی را تصاحب کرد یا به ناحق مال کسی را خورد، در دنیا، تا فرصت باقی‌ست، از صاحب حق حلالیت بخواهد؛ پیش از آن‌که صاحب حق، حق خود را در قیامت مطالبه کند. زیرا اگر انسان در دنیا به حق خود دست نیابد، در

آخرت به حق خویش می‌رسد؛ آن‌جا انسان چاره‌ای جز این ندارد که از ارزشمندترین دارایی خود، یعنی اعمال نیکش، حقوقی را که بر گردن اوست، ادا نماید؛ زیرا آن‌جا یک ریال هم یافت نمی‌شود و ناگزیر است در آن شرایط که بیش از هر زمانی به اعمال نیک خود نیازمند است، از نیکی‌های خود هزینه کند و دین خویش نسبت به بستان‌کارانش را بپردازد. پیامبر ﷺ از اصحابش پرسید: «آیا می‌دانید که مفلس، کیست؟» پاسخ دادند: کسی که نه ثروت نقدی دارد و نه ثروت غیرنقدی. فرمود: «مفلس در امت من، کسی است که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات، حاضر می‌شود؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مال این را خورده و خون آن یکی را ریخته و فلانی را زده است. لذا از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوق حق‌داران، تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حساب او منظور می‌شود و سپس او را در آتش دوزخ، می‌اندازند.»^(۱)

۲۶۷- وعن سهل بن سعد رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ اندکی میان انگشت اشاره و میانه‌اش، فاصله انداخت و فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، این‌گونه خواهیم بود».

۲۶۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَافِلُ الْيَتِيمِ لَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ، أَنَا وَهُوَ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ» وَأَشَارَ الرَّاوي وَهُوَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «من و سرپرست یتیم، در بهشت این‌چنین خواهیم بود؛ (فرقی نمی‌کند که) یتیم، خویشاوند سرپرست باشد یا بیگانه». راوی، یعنی انس بن مالک رضی الله عنه به انگشت «سبابه» و «میانه» اشاره کرد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۱ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه. رک: حدیث شماره‌ی ۲۲۳ همین کتاب.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۳۰۴، ۶۰۰۵).

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۳.

۲۶۹- وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَا اللَّقْمَةُ وَاللَّقْمَتَانِ إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية في «الصحيحين»: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ تَرُدُّهُ اللَّقْمَةُ وَاللَّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنَّ الْمِسْكِينَ الَّذِي لَا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلَا يُفْطِنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقَ عَلَيْهِ، وَلَا يَقُومُ فَيَسْأَلَ النَّاسَ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسکین (بینوا)، کسی نیست که یک یا دو دانه‌ی خرما، و یک یا دو لقمه، او را (از درب خانه‌ها) برمی گرداند؛ مسکین، در حقیقت کسی است که مناعت دارد (و گدایی نمی کند)».

در روایتی دیگر در «صحيحين» آمده است: «مسکین، کسی نیست که در میان مردم می گردد و یک یا دو لقمه، و یک یا دو دانه‌ی خرما، (او را در خانه‌ها) برمی گرداند؛ مسکین، کسی است که ثروتی برای رفع نیازش ندارد و کسی هم از حالش باخبر نیست که به او صدقه بدهد و خود نیز به گدایی از مردم نمی پردازد».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله اندکی میان انگشت اشاره و میانه‌اش، فاصله انداخت و فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، این گونه خواهیم بود». انگشت اشاره، همان انگشت سبابه است که میان انگشت شست و میانه قرار دارد و بدان سبب انگشت «اشاره» نامیده شده که وقتی می خواهند به کسی اشاره کنند، این انگشت را به سوی او می گیرند. به انگشت اشاره، «سَبَّاحه» نیز گفته می شود. زیرا انسان، هنگام تسبیح و تعظیم الله تعالی، آن را بالا می برد و با آن، به سوی آسمان اشاره می کند. از این رو وقتی نمازگزار در میان دو سجده دعا می کند و می گوید: «رب اغفر لي وارحمني»، یا هر بار که دعا می کند، با انگشت اشاره‌اش به آسمان اشاره می نماید؛ زیرا الله تعالی در آسمان است. و در هر یک از دعاهاى تشهد نیز این انگشت را بالا می گیرند؛ هنگام گفتن: «السلام عليك أيُّها النَّبِيُّ»، و آن گاه که می گویند: «السَّلام علينا»، و نیز در ابتدای درود و سلامی که در نماز، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۵۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۹.

خاندان او می‌فرستند.^(۱) یعنی در هر جمله‌ی دعایی، انگشت اشاره را به نشانه‌ی توحید و بالا بودن الله ﷻ بالا می‌گیرند. رسول‌الله ﷺ انگشت اشاره و میانه‌اش را با اندکی فاصله در کنار هم قرار داد و این نکته را بیان فرمود که او و سرپرست یتیم، در بهشت، این‌گونه خواهند بود. یعنی در کنار هم یا نزدیک به هم. این، بیان‌گر اهمیت والای سرپرستی از یتیمان است. منظور از سرپرستی یتیم، این‌ست که انسان، به تربیت دینی و دنیوی او و نیز به تحصیل و آموزش او رسیدگی کند و نیازهای مادی و معنوی او را تأمین نماید.

یتیم، به کسی گفته می‌شود که قبل از بلوغ، پدرش را از دست بدهد؛ یعنی یتیم، همین‌که بالغ شد، دیگر یتیم نیست. مادرمرده یا کودکی که مادرش را از دست داده است، یتیم محسوب نمی‌شود.

حدیث بعدی، یعنی حدیث ابوهریره رضی الله عنه نیز بیان‌گر اجر و پاداشی‌ست که به سرپرست یتیم می‌رسد.

و اما در حدیث سوم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مسکین (بینوا)، کسی نیست که یک یا دو دانه‌ی خرما، و یک یا دو لقمه، او را (از درب خانه‌ها) برمی‌گرداند؛ مسکین، در حقیقت کسی‌ست که مناعت دارد (و گدایی نمی‌کند)».

آری؛ مسکین حقیقی، کسی‌ست که دست‌گذاری پیش این و آن دراز نمی‌کند. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ [البقرة: ۲۷۳]

از بس مناعت دارند، افراد بی‌خبر آنان را ثروتمند می‌پندارند.

لذا مسکین حقیقی، گدایی نمی‌کند و مردم نیز از حالش باخبر نیستند که به او کمک کنند. لذا باید مستمندان واقعی را شناسایی نماییم و مهر و کمک خود را از آن‌ها دریغ نکنیم.

در این حدیث بدین نکته اشاره شده که هر مستمندی باید صبر و شکیبایی پیشه سازد و چشم به راهی گشایشی از سوی الله ﷻ باشد و دست‌گذاری، پیش مردم دراز

(۱) بخاری، ش: (۸۳۱، ۸۳۵، ۱۲۰۲، ۶۰۶۵، ۷۳۸۱)؛ و مسلم، ش: (۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴) به نقل از

نکند؛ معلوم نیست که کمکش کنند یا نه؛ زیرا اگر انسان، دل به مخلوق ببندد، به مخلوقی چون خود واگذار می‌شود. همان‌طور که در حدیث آمده است: «هرکس، به چیزی تعلق خاطر پیدا کند، به آن وابسته و واگذار می‌شود».^(۱) هرکس، دل به مخلوق ببندد، خالق را از یاد می‌برد؛ لذا همواره بر الله توکل کنید و امور خود را به او بسپارید و بیم و امید شما به او باشد. به‌یقین اگر بر الله توکل کنید، الله برای شما کافی‌ست. همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

[الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

هرچه الله برای ما مقدر کرده باشد، به ما می‌رسد و چیزی مانعش نمی‌شود. از این‌رو هر مسکین و بینوایی، باید صبر و شکیبایی پیشه نماید و بر او واجب است که دست‌نیاز پیش مردم، دراز نکند؛ مگر این‌که حالتی اضطراری پیش آید. زیرا در شرایط اضطراری، خوردن مردار جایز است، پس چه رسد به دراز کردن دست‌نیاز پیش دیگران. ولی تا زمانی که با خوردن تکه‌ای نان یا دانه‌ای خرما، قوت لایموت فراهم می‌شود، نباید دست‌نیاز پیش مردم دراز نماید. زیرا این امر، برای او عادی می‌شود و به گدایی عادت می‌کند؛ در نتیجه روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که گوشتی بر سیمای او وجود ندارد. پس وای به حال کسانی که به گدایی عادت کرده‌اند؛ آن‌ها که خود ثروتمندند و وقتی می‌میرند، گنجینه‌ای از طلا و نقره و پول‌های قدیمی و جدید از خود به جا می‌گذارند! ولی وقتی آن‌ها را در زمان حیاتشان می‌بینیم، گمان می‌کنیم کسی از آن‌ها فقیرتر نیست. چون با ادا و اطوار خویش، خود را فقیر نشان می‌دهند و مردم را با گدایی کردن، اذیت می‌کنند. برخی هم توقع زیادی دارند؛ هیچ ندارند، ولی می‌خواهند مانند ثروتمندان زندگی کنند و خانه و ماشین آن‌ها، مانند خانه و ماشین ثروتمندان باشد و مانند ثروتمندان، لباس بپوشند! این، سبک‌سری و بی‌خردی‌ست:

(۱) البته در این حدیث به تعویذهایی اشاره شده که برخی از مردم، بر خود می‌آویزند. ولی این حدیث، مفهومی فراگیر دارد و بیان‌گر این است که هرکس، به چیزی تعلق خاطر پیدا کند، به آن واگذار می‌شود.

«الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَا يَسْ ثَوِيٌّ زُورٌ».^(۱) یعنی: «هرکس به دروغ چنین وانمود کند که از نعمتی برخوردار شده، مانند کسی است که پیراهن و شلواری دروغین به تن کرده (که اندازه اش نیست)». لذا به آنچه که خداوند ﷻ به شما داده است، قانع باشید؛ یعنی دخل و خرج شما، با هم مطابقت داشته باشد.

لذا این، اشتباه است که کسی، چشم بسته و بدون واقع نگری یا بدون در نظر گرفتن وضعیت مالی اش، بخواهد زندگی اش را در سطح زندگی ثروتمندان قرار دهد و برای این منظور، دست نیاز پیش کسی دراز کند تا خانه و ماشینی چون خانه و ماشین ثروتمندان، خریداری کند یا همه چیز زندگی اش را به نسیه بخرد و سپس نزد فروشندگان برود و عذرخواهی نماید و بگوید: چه کنم؟ کف دستم مو ندارد. چرا از اول، فکرش را نکرد؟! این، اشتباه بزرگی است که آدم، بدین شکل خود را زیر بار قرض ببرد. به آنچه دارید و به آنچه الله ﷻ به شما داده است، قانع باشید و از الله متعال بخواهید آن قدر از مال دنیا به شما بدهد که شما را از دیگران، بی نیاز کند و باعث طغیان و سرکشی شما نشود. الله متعال، به همه ی ما توفیق و عافیت عنایت نماید.

۲۷۰- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». وَأَحْسَبُهُ قَالَ: «وَكُلُّ قَائِمٍ الَّذِي لَا يَفْئُرُ، وَكَالصَّائِمِ لَا يُفْطِرُ» [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره ؓ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که در جهت تأمین افراد بی سرپرست (مانند زنان بیوه) و مستمندان، تلاش می کند، مانند مجاهد راه خداست»، و گمان می کنم، فرمود: «مانند کسی است که شب ها را بدون خستگی، در قیام و عبادت سپری می نماید و نیز مانند روزه داری است که افطار نمی کند (و همواره روزه می گیرد)».

(۱) بخاری، ش: ۵۲۱۹؛ و مسلم، ش: ۲۱۳۰ به نقل از اسماء بنت ابی بکر ؓ. و نیز روایت: مسلم، ش:

۲۱۲۹ به نقل از ام المؤمنین عایشه ؓ.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۰۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۲.

شرح

مؤلف رحمته، در باب عطوفت و مهرورزی به یتیمان، مستعفان و مستمندان و امثال آنها، این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرده است که: «هرکس، در جهت تأمین افراد بی‌سرپرست (مانند زنان بیوه) و مستمندان تلاش می‌کند، مانند مجاهد راه الله است». راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: «مانند کسی‌ست که شب‌ها را بدون خستگی، در قیام و عبادت سپری می‌نماید و نیز مانند روزه‌داری‌ست که افطار نمی‌کند (و همواره روزه می‌گیرد)».

در حدیث، واژه‌ی «ساعی» آمده است؛ یعنی شخصی که برای تدمین نیازهای چنین افرادی، تلاش می‌کند. «ارمله»، به کسانی گفته می‌شود که سرپرستی ندارند؛ مرد باشند یا زن. مانند بیوه‌زنان. البته تلاش و کوشش انسان برای تدمین نیازهای خانواده‌اش، در این معنا می‌گنجد. یعنی کسی که نیازهای خانواده‌اش را که تأمین می‌کند، مانند کسی‌ست که در جهت تأمین نیازهای مستمندان و افراد بی‌سرپرست تلاش می‌نماید و سزاوار این نوید بزرگ می‌گردد و مانند مجاهد راه خداست یا همانند شب‌زنده‌داری‌ست که خسته نمی‌شود و مثل روزه‌داری‌ست که افطار نمی‌کند. این حدیث، بیان‌گر جهل و ناآگاهی آن دسته از افرادی‌ست که بدون توجه به حقوق همسر و خانواده‌ی خویش، آنها را بدون سرپرست، رها می‌کنند و به نام دعوت، به مناطق مختلف می‌روند و بدین‌سان خانواده‌هایشان که کسی را ندارند، در معرض مشکلات فراوانی قرار می‌گیرند. این افراد ناآگاه و بی‌علم، بدون هیچ ضرورتی به نام دعوت، در روستاها و شهرها می‌گردند و گمان می‌کنند که این کار، از ماندن در میان خانواده و رسیدگی به نیازهای مادی و معنوی آنها بهتر و برتر است! حال آن‌که تربیت و پرورش فرزندان، به مراتب مهم‌تر و برتر می‌باشد. این‌ها به اشتباه بزرگی دچار شده‌اند. زیرا رسیدگی به خانواده و تعلیم و تربیت فرزندان، چیزی نیست که با تصور خروج از خانه به قصد ارشاد مردم، توجیه‌پذیر باشد. زیرا خانواده‌ی هر کسی بیش از دیگران، سزاوار ارشاد و خیرخواهی او هستند؛ از این رو الله متعال فرموده است:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾

[الشعراء: ۲۱۴]

و به خویشاوندان نزدیک هشدار بده.

ولی کسی که یک یا دو روز و امثال آن، برای دعوت به سوی الله، به جایی می‌رود و سپس نزد خانواده‌اش باز می‌گردد، ایرادی بر وارد نیست؛ بلکه کار نیک و ارزشمندی انجام می‌دهد؛ سخن ما، درباره‌ی کسانی‌ست که چهار یا پنج ماه و یا یک سال، خانواده‌ی خود را رها می‌کنند و آنان را در معرض مشکلات فراوان و توفان‌های خانمان‌براندازی چون آسیب‌های اجتماعی قرار می‌دهند. بدون شک، این‌ها، دین را خوب نفهمیده‌اند و افراد کوته‌بینی نسبت به دین و آموزه‌های دینی هستند. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^(۱) یعنی: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی، نصیص می‌گرداند». لذا فقیه، فهمیم و دانا، کسی‌ست که مسایل را به‌خوبی درک می‌کند و نگاه سنجیده‌ای به قضایای مختلف دارد و می‌داند که از چه راهی و چگونه، به کارهای گوناگون بپردازد و وظایف خود را به انجام برساند.

۲۷۱- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ، يُمْنَعُهَا مَنْ يَأْتِيهَا، وَيُدْعَى إِلَيْهَا مَنْ يَأْبَاهَا، وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». رواه مسلم.
وفي رواية في الصحيحين عن أبي هريرة ﷺ من قوله: «يُبْسُ الطَّعَامُ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ يُدْعَى إِلَيْهَا الْأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْفُقَرَاءُ»^(۲).

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بدترین غذا، غذای "ولیمه" است؛ کسی که در آن حضور می‌یابد، دعوت نمی‌کنند و کسی را دعوت می‌کنند که در آن، حضور نمی‌یابد. و هرکس، دعوت را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است».

(۱) بخاری، ش: (۷۱، ۳۱۱۶، ۷۳۱۲)؛ و مسلم، ۱۰۳۷ به نقل از معاویه بن ابی سفیان ﷺ.

(۲) (۲۷۱): صحیح بخاری، ش: ۵۱۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۳۲.

در روایتی در «صحيحین» آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین غذا، غذای "ولیمه" است که ثروتمندان را به آن دعوت می کنند و فقیران را دعوت نمی کنند».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بدترین غذا، غذای «ولیمه» است؛ کسی که در آن حضور می یابد، دعوت نمی کنند و کسی را دعوت می کنند که در آن، حضور نمی یابد. و هرکس، دعوت را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». منظور از ولیمه در این جا، غذای عروسی ست و احتمال دارد هر غذایی باشد که دیگران را برای صرف آن دعوت می کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بدترین غذا را غذایی دانست که کسی را به آن دعوت می کنند که حضور نمی یابد و کسی را که در آن حضور می یابد، دعوت نمی کنند! یعنی ثروتمندان را دعوت می کنند؛ و از آن جا که ثروتمند، نیازی ندارد، این دعوت را نمی پذیرد. ولی فقرا و نیازمندان را دعوت نمی کنند! حال آن که فقیر، به خاطرش نیازی که دارد، هرگاه دعوتش نمایند، قبول می کند. چنین ضیافتی، مایه ی تقرب میزبان به الله تعالی نیست. زیرا نیازمندان را که مستحق اند، دعوت نمی کند؛ بلکه ثروتمندان را دعوت می نماید. البته از یاد نبریم که ولیمه، به ویژه غذای عروسی، سنت مؤکده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه فرمود: «أُولِمَ وَلَوْ بِشَاةٍ»؛ یعنی: «ولیمه بده؛ اگرچه با یک گوسفند». بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن رضی الله عنه دستور داد که حتی با چیز اندکی مثل یک گوسفند هم که شده، ولیمه بدهد. زیرا عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه ثروتمند بود و یک گوسفند، برای او چیزی نبود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، دعوت را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». از این رو درمی یابیم که قبول کردن دعوت ولیمه، واجب است؛ زیرا ترک یک عمل، در صورتی معصیت است که آن عمل، واجب باشد. البته قبول کردن دعوت، چند شرط دارد:

شرط اول: این که دعوت کننده (میزبان)، مسلمان باشد؛ یعنی اگر دعوت کننده مسلمان نباشد، قبول کردن دعوت او، واجب، بلکه جایز نیست؛ مگر این که مصلحتی

در کار باشد. یعنی اگر کافری، شما را به ولیمه یا غذای عروسی و امثال آن، دعوت کرد، اگر مصلحتی مانند جذب او به اسلام وجود داشته باشد، پذیرش دعوت او جایز است. چنان‌که یک یهودی، پیامبر ﷺ را در مدینه دعوت کرد و برای پیامبر ﷺ نان جو و پیه داغ (جزغاله) آورد. ناگفته نماند که «عدالت» برای قبول کردن دعوت، شرط نیست؛ یعنی قبول کردن دعوت «فاسق» جایز است. به عنوان مثال: اگر شخصی سیگاری یا کسی که ریش خود را می‌تراشد یا فردی که در نماز جماعت، کم‌تر شرکت می‌کند، شما را دعوت کرد، دعوت او را قبول کنید. البته مصلحت را در نظر بگیرید و ببینید که اگر عدم قبول دعوتش، او را به تفکر وامی‌دارد که چرا دعوت را قبول نمی‌کنند و این امر، به شرمندگی و توبه‌ی او می‌انجامد، دعوتش را نپذیرید؛ اما اگر امیدی به توبه‌ی او نیست، اختیار با شماست که دعوتش را قبول یا رد نمایید. ولی بهتر است که دعوتش را قبول کنید؛ زیرا مسلمان است.

شرط دوم: این‌ست که مال میزبان، حلال باشد؛ یعنی اگر کسب و کارش، حلال نیست و درآمدش از راه حرام مانند رباست، دعوتش را قبول نکنید؛ زیرا مالش، حرام است و انسان باید از خوردن اموال افراد حرام‌خوار، پرهیز کند؛ اگرچه خوردن اموال چنین کسانی یا نشستن بر سر سفره‌ی آن‌ها، حرام نیست. زیرا پیامبر ﷺ دعوت یهودیان را قبول کرد و یهودیان، رباخوار بودند. البته این، دلیل جواز می‌باشد؛ و گرنه، تقوا، این‌ست که از مال چنین کسانی نخورید. هم‌چنین اگر کسی، مالش، آمیخته به حرام باشد، ایرادی ندارد که دعوتش را قبول کنید؛ مانند کسی که تجارت حلالی دارد و در عین حال، از راه حرام نیز کسب درآمد می‌کند و اموال حلالش را با اموال حرام، می‌آمیزد. متأسفانه امروزه بسیاری از مردم، چنین حالتی دارند و گاه مشاهده می‌شود که برخی‌ها، تجارت حلال خود را با تقلب و کلاه‌برداری، آلوده می‌گردانند و یا در پاره‌ای از موارد، ربا می‌خورند؛ یا مانند برخی از کارمندان که انضباط و وجدان کاری ندارند. چنان‌که دیر سر کار می‌روند و قبل از پایان وقت، کار خود را ترک می‌نمایند؛ حقوق چنین کسانی، حلال نیست و هرچه کم‌کاری کرده و حقوق گرفته‌اند، حرام است؛ زیرا باید به تعهد شغلی خود، عمل کنند.

شرط سوم: این‌ست که در ضیافت و میهمانی، عمل منکری انجام نشود؛ و گرنه، چنین دعوتی را قبول نکنید. یعنی اگر در میهمانی با سیگار، قلیان و موسیقی و امثال آن،

پذیرایی می‌کنند و شما نمی‌توانید از این کارهای حرام، منع نمایید، در این صورت قبول کردن دعوت، جایز نیست؛ ولی اگر می‌توانید با حضور خود، از این کارها، بازدارید، بر شما واجب است که چنین دعوتی را بپذیرد؛ به دو دلیل: اول این‌که از منکر نهی کنید و دوم این‌که دعوت برادرِ مسلمان خود را اجابت نمایید. اما اگر نمی‌توانید با حضور خود در این میهمانی، از این اعمال زشت منع کنید، شرکت در چنین ضیافتی، حرام است.

شرط چهارم: این‌ست که میهمان را مشخص کند؛ یعنی به‌طور مشخص، بگوید: فلانی! تو را به غذای عروسی دعوت می‌کنم. اگر بدون ذکر نام یا اشاره به شخص معینی، اعلام عمومی کنند و بگویند: «بفرمایید؛ جشن عروسی داریم»، در این صورت حضور در این جشن بر شما واجب نیست؛ زیرا دعوت، عمومی‌ست و شما را به‌طور مشخص، دعوت نکرده‌اند. لذا قبول کردن میهمانی یا دعوت، زمانی بر انسان واجب است که از او به‌طور خاص دعوت می‌کنند و اگر دعوت، عمومی باشد، حضور در آن واجب نیست. البته انسان باید (با رعایت شرایط مذکور) هر دعوتی را قبول کند؛ زیرا پذیرفتن دعوت مسلمان، یکی از حقوق او به‌شمار می‌رود، جز در مواردی که مصلحت یا دلیلی راجح، وجود داشته باشد.

۲۷۲- وعن أنس رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ عَالَ جَارَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ كَهَاتَيْنِ» وَصَمَّ أَصَابِعَهُ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس، دو دختر را سرپرستی کند تا آن‌که به سن بلوغ برسند، روز قیامت در حالی (به میدان حشر) می‌آید که من و او، مانند این دو خواهیم بود» و انگشتانش را کنار هم قرار داد.

شرح

این حدیث، نشان می‌دهد که سرپرستی دختران، فضیلت و اهمیت والایی دارد؛ زیرا با آن‌که دختر، سزاوار توجه و رسیدگی بیش‌تری‌ست، ولی برخی از مردم به او بها نمی‌دهند و آن‌گونه که باید و شاید به دختران خود رسیدگی نمی‌کنند. لذا پیامبر ﷺ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۱.

با قرار دادن انگشتان اشاره و میانه‌اش در کنار هم، فرمود: «هرکس، دو دختر را سرپرستی کند تا آن‌که به سن بلوغ برسند، روز قیامت در حالی (به میدان حشر) می‌آید که من و او، مانند این دو خواهیم بود». یعنی: چنین شخصی، در بهشت رفیق و هم‌نشین پیامبر ﷺ خواهد بود؛ فرقی نمی‌کند که این دو دختر، فرزندان او باشند یا خواهرانش یا نسبت دیگری با او داشته باشند.

سرپرستی، معمولاً با رسیدگی به نیازهایی چون خوراک، پوشاک، مسکن و امثال آن انجام می‌شود؛ البته تأمین نیازهای روحی و تغذیه‌ی معنوی دختران نیز در این معنا می‌گنجد. یعنی انسان به تحصیل و تربیت آن‌ها و نیز راهنمایی و ارشادشان، توجه نماید.

از این حدیث و حدیث پیشین، چنین برداشت می‌شود که انسان، باید به اموری که مایه‌ی تقرب و نزدیکی او به الله ﷻ می‌باشد، اهمیت بدهد، نه به کارهای بی‌فایده یا کارهایی که فقط نفع دنیوی دارند؛ بلکه ضمن در نظر گرفتن فواید دنیوی کارها، به منافع اخروی آن‌ها، بیش‌تر توجه کند.

سن بلوغ، پانزده سالگی یا نمایان شدن نشانه‌های بلوغ است؛ نشانه‌های بلوغ، عبارتند از:

- ۱- پایان پانزده سالگی.
- ۲- روییدن موهای زیر ناف.
- ۳- احتلام.
- ۴- حیض (عادت ماهیانه). بنابراین، اگر دختری، قبل از پانزده سالگی عادت شود، بالغ به‌شمار می‌رود.

۲۷۳- وعن عائشة ؓ قالت: دَخَلَتْ عَلَيَّ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ فَلَمْ نَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْنَا، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: «مِنْ ابْنَتِي مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ كُنَّ لِي سَرًّا مِنَ النَّارِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۹.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: زنی با دو دخترش به خانه ام آمد و چیزی خواست؛ چیزی جز یک دانه خرما در خانه ام نبود. دانه‌ی خرما را به او دادم و او، آن را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد؛ سپس برخاست و رفت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدمان آمد، ماجرا را برایش بازگو کردم؛ فرمود: «هرکس، به خاطر (سرپرستی از) چند دختر، آزمایش شود و به آن‌ها نیکی کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ خواهند بود».

شرح

مؤلف رحمته الله، داستان عجیبی از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل کرده است؛ عایشه رضی الله عنها می گوید: «زنی با دو دخترش به خانه ام آمد و چیزی خواست؛ چیزی جز یک دانه خرما در خانه ام نبود. دانه‌ی خرما را به او دادم و او، آن را میان دو دخترش تقسیم کرد». نصف دانه‌ی خرما را به یکی از دخترانش داد و نیمه‌ی دیگر را به آن یکی. عایشه رضی الله عنها می گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدم آمد، ماجرا را برایش بازگو کردم؛ فرمود: «هرکس، به خاطر (سرپرستی از) چند دختر، آزمایش شود و به آن‌ها نیکی کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ خواهند بود». به عبارت دیگر، هر کس، دو دختر داشته باشد آن‌ها را درست تربیت کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ خواهند بود. لذا منظور از ابتلا یا آزمایش در این حدیث، گرفتاری یا بلای بد نیست؛ بلکه منظور، این است که سرپرستی دو دختر، بر گردنش باشد. همان‌طور که الله جل جلاله می فرماید:

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [الانبیاء: ۳۵]

و شما را برای آزمایش با انواع نیک و بد می‌آزماییم و به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.

لذا کسی که به دخترانش نیکی کند، از آتش دوزخ درامان خواهد بود. زیرا دختران، بیش از سایر فرزندان به توجه و رسیدگی نیاز دارند و نباید به کسب و کار، گماشته شوند؛ چراکه توانایی‌اش را ندارند و این، وظیفه‌ی مرد است که به کسب و کار بپردازد. الله متعال، می فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النساء: ۳۴]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است.

لذا مرد وظیفه دارد برای تأمین مخارج خانواده، کار کند و زن، باید به امور خانه و تربیت فرزندانش بپردازد؛ یعنی زن در اسلام چنان جایگاهی دارد که مانند جوامع غربی و غرب‌زدگان، برای کسب و کار نیست. گرچه کسانی که فریفته‌ی فرهنگ غرب شده‌اند، زنان را به تجارت، کسب و کار و فعالیت در دفاتر و اداراتی کشانده‌اند که ناگزیر است در جمع مردان، کار کند؛ در غرب و نیز در کشورهای که از فرهنگ غرب متأثر شده‌اند، هرچه زن، زیباتر باشد، شغل و موقعیت بهتری پیدا می‌کند و مثلاً از مزایای بیش‌تری برخوردار می‌شود!

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

یکم: در یکی از بهترین خانه‌های پیامبر ﷺ، در خانه‌ی محبوب‌ترین همسرش، چیزی جز یک دانه خرما یافت نمی‌شود. حال آن که امروزه بر سر سفره‌ی بسیاری از ما چندین نوع غذا وجود دارد. آیا این، بدین معناست که ما، از آن‌ها به‌تریم و نزد خدا، محبوب‌تر؟ نه، به الله سوگند که این‌گونه نیست؛ بلکه آن‌ها نزد الله محبوب‌تر بودند و الله، نعمتش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد. نعمت‌هایی که ما، امروزه از آن برخوردار شده‌ایم، آزمونی الهی است که برخی از مردم را به فساد و تبه‌کاری کشانده و باعث شده که از حق و حقیقت، روی‌گردان شوند و این همه فضل و نعمت الله ﷻ را ناسپاسی کنند و از آن‌ها برای نافرمانی از الله متعال استفاده نمایند.

دوم: این حدیث، بیان‌گر ایثار و ازخودگذشتگی صحابه ﷺ می‌باشد. عایشه رضی الله عنها فقط یک دانه خرما در خانه‌اش داشت؛ ولی آن بانوی تهیدست را بر خود ترجیح داد. این، در حالی است که ما، با وجود این همه مال و ثروت، به جای کمک به نیازمندان، آنان را از خود می‌رانیم.

البته مشکل، این‌جاست که بسیاری از گدایان، دروغ می‌گویند و واقعاً نیازمند نیستند و ثروت برخی از آنان، از مال و ثروت فلان مسؤول نیز بیش‌تر است! گاه مشاهده می‌شود که برخی از گدایان یا کسانی که خود را نیازمند نشان می‌دهند، همین‌که می‌میرند، گنجینه‌ای از طلا و نقره و پول‌های قدیمی و جدید از خود به جا می‌گذارند! شگردهایی که برخی از گدایان حرفه‌ای و دروغ‌گو برای ثروت‌اندوزی به‌کار می‌برند، باعث شده تا انسان، در تشخیص نیازمندان واقعی، دچار تردید شود و برای کمک به نیازمندان، به‌سادگی دست به جیش نبرد.

سوم: از این حدیث چنین برداشت می‌شود که برخی از صحابه رضی الله عنهم فقیر بوده‌اند؛ همان‌گونه که در میان آن‌ها، افراد ثروتمند نیز وجود داشتند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [الزخرف: ۳۲]

ایا آنان، رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما، روزی و معاش آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کرده‌ایم. و درجه و جایگاه (مادی و فکری) برخی را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم تا بدین‌سان یکدیگر را به خدمت بگیرند.

اگر این تفاوت‌ها وجود نداشت، یکدیگر را به خدمت نمی‌گرفتیم یا در صورتی که همه برابر بودیم، دیگر، کسی حاضر نمی‌شد برای دیگران بنایی کند و درخواست دیگران را رد می‌کرد و می‌گفت: از من می‌خواهی که برایت خانه بسازم! محال است؛ من نیز مثل تو، مال و ثروت دارم. و اگر به‌فرض مثال: به دربی نیاز داشتیم، کسی، آن را برای ما نمی‌ساخت. این تفاوت‌ها، برای این‌ست که مردم، یکدیگر را به خدمت بگیرند و به هم خدمت کنند.

النَّاسُ لِلنَّاسِ مِنْ بَدْوٍ وَحَاضِرَةٍ بَعْضٌ لِبَعْضٍ إِنْ لَمْ يَشْعُرُوا خَدْمُ
«مردم، چه شهری و چه روستایی، (به‌طور مستقیم و غیرمستقیم) در خدمت
یکدیگرند؛ گرچه خود درنیابند».

حتی ثروتمندِ میلیاردِر نیز به فقیر کمک می‌کند؛ چگونه؟! با وارد کردن خوراکی‌ها، مصالح ساختمانی، انواع نوشیدنی و تأمین دیگر نیازمندی‌های مردم در چرخه‌ی تجارت و بازرگانی خود؛ و بدین‌سان فقرا و تهی‌دستان نیز در این چرخه، بی‌بهره نیستند. لذا مردم به یک‌دیگر نیاز دارند و در خدمت هم هستند و این، حکمتِ الله عز و جل می‌باشد.

چهارم: این حدیث نشان‌دهنده‌ی فضل و امتیاز کسانی‌ست که با بذل و بخشش و تأمین هزینه‌ها و نیازهای دخترانشان، تعلیم و تربیت آن‌ها و خوش‌رفتاری با آنان، به آن‌ها نیکی می‌کنند. زیرا آنان، با توجه به ویژگی‌هایی که دارند، به توجه و رسیدگی بیش‌تری نیازمندند.

پنجم: همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، این حدیث، نشان می‌دهد که مردان، مسؤول تأمین هزینه‌های خانواده و زیردستان خود هستند و زنان، به خانه تعلق دارند و باید به کارهای درون خانه و مسایل خانواده رسیدگی کنند یا به مشاغل و کارهایی بپردازند که ویژه‌ی زنان است؛ مانند تدریس در مدارس دخترانه. ولی استخدام زنان به عنوان منشی یا کار و اشتغال آنان در دفاتر و ادارات، در جمع مردان، اشتباه بسیار بزرگی‌ست که پیامدهای ناگواری در پی دارد. به‌یاد داشته باشیم که پیامبر ﷺ فرموده است: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوْلَاهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا أَوْلَاهَا»^(۱). یعنی: «بهترین صف مردان، صف اول است و بدترین صف آن‌ها، صف آخر؛ و بهترین صف زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». زیرا صف اول زنان، به مردان نزدیک است و از این‌رو بدترین صف زنان به‌شمار می‌رود؛ ولی از آن‌جا که آخرین صف زنان، از مردان دور است، بهترین صف برای زنان محسوب می‌شود. آری؛ زن، بهتر است که عقب بایستد و از امام جماعت، دور باشد؛ این‌ها، همه به‌خاطر دور بودن از مردان است. الله متعال، ما و برادران مسلمانمان را از آن‌چه که خشم و عذاب او را در پی دارد، محافظت کند.

۲۷۴- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: جَاءَتْنِي مِسْكِينَةٌ تَحْمِلُ ابْنَتَيْنِ لَهَا، فَأَطْعَمْتُهَا ثَلَاثَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا تَمْرَةً وَرَفَعَتْ إِلَى فِيهَا تَمْرَةً لَتَأْكُلَهَا، فَاسْتَطْعَمْتُهَا ابْنَتَاهَا، فَشَقَّتِ التَّمْرَةَ الَّتِي كَانَتْ تُرِيدُ أَنْ تَأْكُلَهَا بَيْنَهُمَا، فَأَعْجَبَنِي شَأْنُهَا، فَذَكَرْتُ الَّذِي صَنَعْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْجَبَ لَهَا بِهَا الْجَنَّةَ، أَوْ أَعْتَقَهَا بِهَا مِنَ النَّارِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زنی فقیر که دو دخترش را با خود داشت، نزد آمد؛ سه خرما به او دادم. او، به هر یک از دخترانش، یک خرما داد و یک خرما را به سوی دهانش بُرد تا بخورد؛ دخترانش، دوباره از او غذا خواستند. او، آن خرمایی را که خود می‌خواست بخورد، در میان دخترانش دو نیمه کرد. من، از کار او تعجب کردم و آن

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۴۰، به‌نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۰.

را برای پیامبر ﷺ بازگو نمودم. فرمود: «الله، با کاری که این زن انجام داد، بهشت را بر او واجب کرد یا با این عملش، او را از آتش دوزخ نجات داد».

۲۷۵- وعن أبي شريح خويلد بن عمرو الخزاعي قال: قال النبي ﷺ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْرَجُ حَقَّ الضَّعِيفِينَ الْيَتِيمَ وَالْمَرْأَةَ». [حدیث حسن صحیحیست که نسائی با سند نیکو روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: ابوشریح، خویلد بن عمرو خزاعی می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «یا الله! من، (از پایمال کردن) حق دو ضعیف، یعنی یتیم و زن، به شدت برحذر می دارم».

۲۷۶- وعن مُصْعَبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَأَى سَعْدَ بْنَ لَهْ فَضْلًا عَلَى مَنْ دُونَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ تَنْصُرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضَعْفَائِكُمْ؟» [بخاری، این روایت را همین گونه به صورت «مرسل» نقل کرده است؛ زیرا مصعب بن سعد، تابعیست. حافظ ابوبکر برقانی در «صحیح» خود، این روایت را به صورت «متصل» از پدر وی ﷺ روایت نموده است.]^(۲)

ترجمه: مصعب بن سعد بن ابی وقاص می گوید: سعد، خود را بر افرادی که (از لحاظ مال و ثروت) پایین تر از او بودند، برتر دانست. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا غیر از اینست که به خاطر مستضعفان (و بینوایان) یاری می شوید و روزی می یابید؟»

۲۷۷- وعن أبي الدرداء عويمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «ابغوني في الضُّعَفَاءِ، فَإِنَّمَا تَنْصُرُونَ، وَتُرْزَقُونَ بِضَعْفَائِكُمْ». [روایت ابوداود با اسناد نیکو.]^(۳)

ترجمه: ابودرداء، عویمر می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «مرا در میان مستضعفان جستجو کنید؛ زیرا شما به خاطر ضعفا و مستضعفان خود، یاری می شوید و روزی می یابید».

(۱) السلسلة الصحيحة، ش: ۱۰۱۵؛ و صحیح ابن ماجه، ش: ۲۹۶۷ از آلبانی رحمه الله.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۸۹۶.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۴۱؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۷۹؛ و صحیح النسائی از آلبانی رحمه الله، ش: ۲۹۷۹.

شرح

همه‌ی این احادیث، بیان‌گر همان مضمونی‌ست که پیش‌تر درباره‌ی مستضعفان، دختران، یتیمان، و امثال آنان بیان شد. در نخستین حدیث، یعنی حدیث عایشه رضی الله عنها داستانی آمده بود که پیش از آن، مشابهنش را دیدیم؛ با این تفاوت که در روایت پیشین آمده بود: عایشه رضی الله عنها یک خرما به آن بانوی بینوا داد و آن بانو نیز این خرما را در میان دو دخترش، دو نیمه کرد؛ و در این روایت آمده است که عایشه رضی الله عنها سه خرما به این زن فقیر داد؛ این زن، به هر یک از دخترانش یک خرما داد و همین‌که می‌خواست سومین خرما را خود بخورد، دخترانش دوباره از او غذا خواستند و او، این خرما را دو نیمه کرد و به دو دخترش داد و بدین‌سان هر دختری، یک و نیم دانه‌ی خرما خورد و مادرشان، هیچ نخورد. عایشه رضی الله عنها داستان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، با کاری که این زن انجام داد، بهشت را بر او واجب کرد یا با این عملش، او را از آتش دوزخ نجات داد». یعنی: از آن جهت که این زن به دو دخترش این همه مهر ورزید، الله متعال، بهشت را بر او واجب گردانید. لذا درمی‌یابیم که عطف و مهربانی با کودکان، یکی از اسباب ورود به بهشت و رهایی از آتش دوزخ است. الله متعال، به همه‌ی ما توفیق مهرورزی به کودکان، و در نتیجه ورود به بهشت و رهایی از دوزخ را عطا بفرماید.

سه حدیثی که پس از این روایت ذکر شده، بیان‌گر این‌ست که مستضعفان و بینوایان، سببی برای برخورداری دیگران از یاری و روزی پروردگار هستند؛ یعنی اگر انسان، مهر خویش را از مستضعفان دریغ نکند و به آنان مهر بورزد و از آنچه که الله به او داده است، به این‌ها ببخشد، در برابر بدخواهان و دشمنانش، موفق و پیروز می‌گردد و در رزق و روزی خود، خیر و برکت می‌بیند. زیرا انسان، هرچه به‌خاطر الله تعالی انفاق کند، الله متعال، عوضش را به او می‌دهد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (۳۹)

[سبأ: ۳۹]

و هرچه انفاق کنید، او عوضش را می‌دهد؛ و او، بهترین روزی‌دهنده است.

۳۴- باب: سفارش درباره‌ی رفتار نیک با زنان

الله متعال، می‌فرماید:

[النساء: ۱۹]

﴿وَعَايِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ

فَتَذَرُوهُنَّ كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۲۹﴾﴾

[النساء: ۱۲۹]

هر چه بکوشید باز هم نمی‌توانید میان زنان به عدالت رفتار کنید؛ بنابراین (به یکی از آنان) به کلی و به‌گونه‌ای متمایل نشوید که دیگری را بالاتر از او قرار دهید. و اگر اصلاح و پرهیزکاری پیشه سازید، به‌راستی که الله آمرزنده‌ی مهربور است.

شرح

مؤلف رحمه‌الله، می‌گوید: «باب: سفارش درباره‌ی زنان». یعنی سفارش درباره‌ی رفتار نیک با زنان و پیشه کردن تقوا و خداترسی در برخورد با آنان؛ زیرا زنان، نیازمند مردان هستند تا در کنار آن‌ها کامل شوند. همان‌گونه که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النساء: ۳۴]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است.

سپس مؤلف رحمه‌الله، این آیه را ذکر کرده که الله تعالی فرموده است:

[النساء: ۱۹]

﴿وَعَايِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

معروف، همان کار یا روش پسندیده‌ای است که مورد تأیید شریعت می‌باشد و در عرف مردم به عنوان امری نیک و پسندیده، پذیرفته شده است؛ ناگفته نماند که در این میان، تأیید شریعت، اعتبار دارد؛ یعنی آنچه شریعت، تأیید کند، پسندیده است و آنچه که تأیید نکند، ناپسند می‌باشد؛ اگرچه مردم، آن را نیک بپندارند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ [النساء: ۱۲۹]

هر چه بکوشید باز هم نمی‌توانید میان زنان تن به عدالت رفتار کنید.

این آیه، خطاب به کسانی است که بیش از یک همسر دارند؛ الله ﷻ در این آیه بیان می‌کند که انسان هرچه بکوشد، باز هم نمی‌تواند در میان همسرانش به عدالت رفتار کند؛ زیرا مواردی چون: مهر و محبت قلبی، و میل و علاقه و امثال آن، در اختیار انسان نیست.

اما رعایت عدالت در مسایلی مانند خرج و نفقه، تقسیم اوقات، لباس و امثال آن، به سادگی امکان‌پذیر است. لذا رعایت عدالت در میان همسران، در رابطه‌ی با میل و علاقه‌ی قلبی که خارج از اراده و اختیار انسان است، ممکن نیست؛ از این رو الله متعال، می‌فرماید: ﴿فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ یعنی: «بنابرین (به یکی از آنان) به کلی و به گونه‌ای متمایل نشوید که دیگری را بلا تکلیف رها نمایید». زیرا وقتی زن ببیند که شوهرش، به هووی او توجه بیش‌تری دارد، بی‌قرار می‌شود و مانند چیزی که در میان زمین و آسمان، آویزان است، آرامش خود را از دست می‌دهد. سپس الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (۱۲۹) یعنی: «و اگر اصلاح و پرهیزکاری پیشه سازید، به راستی که الله آمرزنده‌ی مهرورز است». به عبارتی، اگر راه درست را در پیش بگیرید و با رعایت عدالت در میان همسرانتان تقوا پیشه کنید، الله متعال، شما را به خاطر میل و علاقه‌ی قلبی که در اختیار شما نیست، مؤاخذه نمی‌کند و تنها در رابطه با مسایلی مؤاخذه می‌شوید که به اراده و در اختیار شماست.

این آیه و دیگر داده‌های کتاب و سنت، بیان‌گر اهمیت عطف و مهربانی با زنان و رعایت حقوق آنان و نیز رفتار نیک با آنهاست. هم‌چنین درمی‌یابیم که هیچ مردی نباید توقع داشته باشد که همسرش همه‌ی حقوق او را ادا کند؛ از این رو هر مردی باید بخشی از حقوق خود را نادیده بگیرد.

۲۷۸- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ مَا فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ ثَقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ، لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية في الصحيحين: «الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا، وَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا، اسْتَمْتَعْتَ وَفِيهَا عَوَجٌ».

وفي رواية لمسلم: «إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ، لَنْ تَسْتَقِيمَ لَكَ عَلَى طَرِيقَةٍ، فَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا، اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عَوَجٌ، وَإِنْ ذَهَبَتْ ثَقِيمُهَا كَسَرْتَهَا، وَكَسَرُهَا طَلَاقُهَا».

ترجمہ: ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ ﷺ فرمود: «به وصیت من درباره‌ی خوش رفتاری با زنان توجه کنید؛ زیرا زن، از دنده‌ی پهلوی آفریده شده و کج‌ترین بخش دنده، قسمت بالایی آن است. اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند و اگر رهاش نمایی، هم‌چنان کج باقی می‌ماند؛ پس سفارش من را درباره‌ی زنان رعایت کنید».

و در روایتی دیگر در «صحيحين» آمده است: «زن، مانند دنده‌ی پهلوس است که اگر قصد راست کردن آن را داشته باشی، آن را می‌شکنی؛ و اگر بخواهی از او بهره‌مند شوی، باید با کجی‌اش بسازی و اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند و شکستنش، طلاق اوست».

شرح

مؤلف رحمۃ اللہ علیہ، در حدیثی که از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ درباره‌ی خوش رفتاری با زنان نقل کرده، یادآور شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «سفارش مرا درباره‌ی خوش رفتاری با زنان، رعایت کنید». یعنی با زنان، به نیکی رفتار نمایید؛ زیرا زن‌ها احساس و عاطفه بر عقل و دین زن، غالب است و از دنده‌ی پهلوی آفریده شده‌اند. زیرا الله متعال، آدم عليه السلام را بدون هیچ پدر و مادری از خاک آفرید و به پدید آمدن او، دستور داد و فرمود: به وجود بیا، و او، به وجود آمد و آن‌گاه که الله متعال، اراده کرد نسل بشر را در زمین پراکنده کند، همسر آدم عليه السلام را از خودش خلق کرد؛ یعنی همسر آدم را از دنده‌ی پهلوی آفرید. اگر کسی بخواهد از دنده‌ی کج استفاده کند، باید با کجی‌اش بسازد و

(۱) صحيح بخاری، ش: ۳۳۳۱؛ و صحيح مسلم، ش: ۱۴۶۸.

اگر قصد راست کردن آن را داشته باشد، آن را می‌شکند. زن نیز همین‌گونه است؛ یعنی اگر بخواهید از او بهره‌مند شوید، باید تا آن‌جا که ممکن است، با کجی‌اش بسازید و اگر بخواهید راستش کنید، راست نمی‌شود؛ حتی اگر زنی دین‌دار باشد، باز هم به مقتضای طبیعتش در همه چیز به میل شوهرش نخواهد بود. لذا باید با زن مدارا کرد و اگر قصد راست کردنش را داشته باشید، می‌شکند و شکستنش، طلاق اوست. یعنی نه تنها تلاش نابجای شما برای راست کردنش، به نتیجه نمی‌رسد، بلکه سرانجام، خسته می‌شوید و او را طلاق می‌دهید.

این حدیث، رهنمودی از سوی رسول‌الله ﷺ درباره‌ی خوش‌رفتاری و مدارا با زنان است و نشان می‌دهد که انسان باید نسبت به همسرش، باگذشت، مهربان و بی‌توقع باشد. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

زن، هرچه خوب باشد، امکان ندارد که صد در صد همان چیزی باشد که مرد می‌خواهد و هیچ عیبی در او نباشد؛ لذا همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است، باید با کجی‌اش ساخت. زیرا اگر یک اخلاق بد در او وجود دارد، اخلاق دیگری در او یافت می‌شود که مورد پسند انسان است؛ لذا علاوه بر صبر و حوصله، باید با ویژگی‌های خوبی که در زن وجود دارد، از عیوبش چشم‌پوشی کرد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹]

[النساء: ۱۹]

و اگر از آنان خوشتان نمی‌آمد، بدانید که چه بسا چیزی را ناگوار می‌دانید، ولی الله در آن خیر فراوانی قرار داده است.

۲۷۹- وعن عبد الله بن زمعة رضی الله عنه أنه سمع النبي ﷺ يخطب، وذكر الناقة والذي عقرها، فقال رسول الله ﷺ: «إِذْ أَنْبَعَتْ أَشَقَّهَا» أَنْبَعَتْ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ، عَارِمٌ مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ، ثُمَّ ذَكَرَ النِّسَاءَ، فَوَعِظَ فِيهِنَّ، فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ فَلَعَلَّهُ

يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ؟» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن زمعه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنرانی اش، درباره ی شتر صالح صلی الله علیه و آله و کسی که آن را پی کرد، سخن گفت و فرمود: «إِذْ أَتَبَعْتُ أَشَقْلَهَا»^(۲) مردی که در میان قومش بی نظیر و گرامی، مقتدر، و بسیار تبهکار بود، به سرعت برخاست (و ماده شتر را پی کرد). سپس درباره ی زنان سخن گفت و فرمود: «برخی از شما، همسرانشان را مانند برده ی زرخرد، کتک می زنند و چه بسا در پایان همان روز، با او هم بستر می شوند!» سپس مردم را درباره ی بادی که از شکم خارج می شود، نصیحت کرد و فرمود: «چرا برخی از شما به خاطر کاری که از خودشان سر می زند، دیگران را مسخره می کنند؟»

شرح

مؤلف رحمته الله، از عبدالله بن زمعه رضی الله عنه نقل کرده است که وی، پای سخنرانی رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود. خطبه ها یا سخنرانی های رسول الله صلی الله علیه و آله بر دو گونه بود؛ سخنرانی های ثابت و مشخص، و سخنرانی های اتفاقی و غیرثابتی که بنا بر ضرورت خاصی ایراد می کرد. به عبارت دیگر برخی از خطبه ها و سخنرانی های رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت بود و زمان مشخصی داشت؛ مانند سخنرانی روز جمعه یا خطبه های عید فطر و قربان، یا خطبه ای که پس از نماز کسوف (خورشید گرفتگی) ایراد می فرمود. و برخی از خطبه ها نیز به حسب ضرورت و مطابق شرایط، انجام می شد؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله طبق نیاز و بنا بر ضرورت یا سببی خاص، در میان مردم برمی خاست و برای آنها سخنرانی می کرد. گاه برای سخنرانی بالای منبر می رفت و گاه ایستاده به ایراد سخنرانی می پرداخت؛ و گاه روی شتری می ایستاد و در پاره ای از موارد نیز بر یکی از یارانش تکیه می زد و سخنرانی می کرد؛ یعنی مطابق شرایط، نحوه ی سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله متفاوت بود. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله اهل تکلف نبود؛ یعنی با رعایت موازین شرعی، از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۵۵.

(۲) سوره ی شمس، آیه ی ۱۲؛ یعنی: آن گاه که بدبخت ترین آن قوم (برای پی کردن ماده شتر) برخاست.

امکانات موجود استفاده می‌نمود و در عین حال، چیزی که وجود نداشت، درخواست نمی‌کرد.

پیامبر ﷺ در یکی از سخنرانی‌هایش که عبدالله بن زمعه رضی الله عنه حضور داشت، فرمود: «برخی از شما همسران خود را مانند برده‌ی زرخرید، کتک می‌زنند؛ به گونه‌ای که گویا هیچ علاقه و پیوندی در میان آن‌ها وجود ندارد. یعنی با زن، همانند یک اسیر رفتار می‌کنند. این، کار بسیار زشتی است؛ زیرا رابطه‌ی مرد با همسرش، باید بر محبت و دوستی استوار باشد، نه این‌که به رفتار و گفتار زشتی آلوده شود. لذا معنا ندارد که انسان، همسرش را مانند برده‌ی زرخرید کتک بزند و در پایان همان روز با او هم‌خوابگی کند! این، روی‌کرد دوگانه‌ای است که پیامبر ﷺ آن را نکوهش کرده است. پیامبر ﷺ راست گفته است؛ زیرا چنین روی‌کردی، شایسته‌ی هیچ خردمندی نیست، تا چه رسد به این‌که یک مسلمان، چنین روی‌کردی داشته باشد.

سپس پیامبر ﷺ درباره‌ی موضوع دیگری سخن گفت؛ درباره‌ی خندیدن به خاطر بادی که از شکم، خارج می‌شود. یعنی خندیدن به کسی که باد شکمش خارج می‌شود و صدا می‌دهد، درست نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «چرا برخی از شما به خاطر کاری که از خودشان سر می‌زنند، دیگران را مسخره می‌کنند؟» تو که دیگران را به خاطر این کار مسخره می‌کنی، مگر این کار از خودت سر نمی‌زند؟ انسان به کاری می‌خندد یا از کاری تعجب می‌کند که از خودش سر نمی‌زند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ کسانی را که از این بابت می‌خندند، سرزنش فرمود. در فرهنگ برخی از مردم دنیا، بیرون دادن باد شکم در میان جمع، عیب به‌شمار نمی‌رود و آن را مانند عطسه و خمیازه می‌پندارند؛ و در برخی از مناطق نیز این کار را خیلی بد می‌دانند. در هر صورت، اگر از کسی باد شکمش خارج شد، درست نیست که به او بخندیم و او را خجالت دهیم.

این‌جاست که درمی‌یابیم انسان نباید دیگران را به خاطر عیبی که در خود او نیز وجود دارد، سرزنش کند؛ چه معنا دارد که انسان، چیزی را که برای خود عیب نمی‌داند، برای دیگران عیب بداند؟!

لازم می‌دانم که این‌جا نکته‌ای را یادآوری کنم که در میان مردم، رایج شده است؛ همه می‌دانید که خوردن گوشتِ شتر، وضو را می‌شکند. یعنی اگر کسی وضو داشت

و گوشت شتر خورد، بر او واجب است که برای نماز، وضو بگیرد؛ فرقی نمی‌کند که این گوشت، نیم‌پخته بوده یا به‌طور کامل پخته است؛ هم‌چنین فرقی نمی‌کند که این گوشت، از کدام قسمت شتر باشد: جگر، قلب، گوشت بدون چربی، شش و سیرابی و امثال آن؛ یعنی خوردن گوشت شتر از هر جای بدنش که باشد، وضو را می‌شکند. زیرا پیامبر ﷺ بدون این‌که هیچ قسمتی را مستثنا کند، فرمود: «تَوَضَّؤْا مِنْ لَحْمِ الْإِبِلِ». یعنی: «پس از خوردن گوشت شتر، وضو بگیرید». هم‌چنین شخصی، از رسول‌الله ﷺ پرسید: آیا پس از خوردن گوشت شتر، وضو بگیریم؟ فرمود: «بله». آن شخص، سؤال کرد: آیا پس از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیریم؟ فرمود: «إِنْ شِئْتَ»^(۱)، یعنی: «اگر بخواهی...». یعنی گوشت گوسفند، وضو را نمی‌شکند و خوردن گوشت گاو و اسب نیز شکننده‌ی وضو نیست. ولی اگر در حال وضو، گوشت شتر بخورید، چه به‌طور کامل پخته باشد و چه نیم‌پخته باشد، برای نماز خواندن، واجب است که وضو بگیرید. ولی نوشیدن شیر شتر، بنا بر قول صحیح، وضو را نمی‌شکند. زیرا پیامبر ﷺ به دو نفر از طایفه‌ی «عُزَیْنَه» که بیمار شده بودند، فرمود که از شیر و ادرار شتران صدقه بخورند و به آن‌ها دستور نداد که وضو بگیرند. لذا اگر شیر شتر، وضو را می‌شکست، پیامبر ﷺ به آنان فرمان می‌داد که وضو بگیرند. البته اگر پس از خوردن شیر شتر وضو بگیرید، بهتر است، ولی واجب نیست.

هم‌چنین خوردن آبِ غذای آب‌گوشی که با گوشت شتر تهیه شده است، وضو را نمی‌شکند؛ اما اگر وضو بگیرید، بهتر است. البته اگر گوشت شتر بخورید، واجب است که وضو بگیرید؛ لذا خوردن چربی شتر نیز وضو را می‌شکند.

نکته ای که می‌خواهم تذکر دهم، این‌ست که برخی از مردم می‌گویند: سببش، این‌ست که پیامبر ﷺ در ضیافتی حضور داشت که در آن با گوشت شتر، پذیرایی کردند. در این میان، بادی از یکی از حاضران، خارج شد؛ ولی معلوم نشد که چه کسی بود. لذا پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس، گوشت شتر خورده است، وضو بگیرد». لذا همه، برخاستند و وضو گرفتند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۶۹.

و بدین‌سان این را سبب وضو گرفتن پس از خوردن گوشت شتر دانسته‌اند؛ این، روایت بی‌اساسی است. پیامبر ﷺ تنها بنا بر حکمتی که فقط الله می‌داند، دستور داد که پس از خوردن گوشت شتر وضو بگیرند. گاه ما، به حکمت رهنمودها و دستورهای پیامبر ﷺ پی می‌بریم و گاه حکمتش را درک نمی‌کنیم؛ در هر صورت بر ما واجب است که از دستور پیامبر ﷺ اطاعت کنیم. لذا همین‌که پیامبر ﷺ دستور داده است که پس از خوردن گوشت شتر وضو بگیریم، کافی است و باید اطاعت نماییم.

۲۸۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يفرک مؤمن مؤمنةً إن کره منها خلقاً رضي منها آخر» أو قال: «غيره». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ مرد مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن (یعنی همسر خویش) بد نبرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ مرد مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن (یعنی همسر خویش) بد نبرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد». یعنی اگر مردی، در همسرش اخلاق بدی دید که خوشایند وی نیست، نباید به‌کلی از او بد ببرد یا نسبت به او کینه بورزد. زیرا انسان، نباید در هیچ شرایطی عدل و انصاف را کنار بگذارد؛ بلکه باید همواره با طرف مقابلش به‌عدالت و به‌گونه‌ای رفتار کند که سزاوار اوست. عدالت، این‌ست که در کنار بدی‌ها، خوبی‌ها را هم ببیند و خوبی‌ها و بدی‌هایش را با هم بسنجد؛ آن‌گاه بنگرد که بدی‌هایش بیش‌تر است یا نیکی‌هایش، و سپس مطابق روی‌کرد طرف مقابل با او رفتار نماید؛ این، عدالت است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۶۹.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾
[المائدة: ۸]

ای مؤمنان! برای الله به داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید؛ و نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید.

یعنی کینه و دشمنی با کسی، شما را بر آن ندارد که نسبت به او عدالت را رعایت نکنید. پیامبر ﷺ به درخواست اهل خبیر به آنان اجازه داد که آنجا بمانند و از آن نگهداری کنند و به کارِ زراعت و کشاورزی بپردازند و در مقابل، نیمی از محصولات خبیر را به مسلمانان بدهند. از این رو پیامبر ﷺ هنگام جمع‌آوری محصولات کشاورزی، نماینده‌اش را به خبیر می‌فرستاد تا میزان محصولات را محاسبه کند و سهم مسلمانان را تحویل بگیرد. باری این مأموریت را به عبدالله بن رواحه رضی الله عنه داد. وی، به اهل خبیر گفت: ای یهودیان! آنقدر که از شما متنفرم، از هیچ‌کس نفرت ندارم؛ زیرا شما، پیام‌آوران الهی را کشتید و بر الله، دروغ بستید. با این حال، به شما ستم نمی‌کنم و از سهم شما نمی‌کاهم. برآورد من از محصول خرما، بیست هزار «وسق»^(۱) است. حال اگر می‌خواهید مطابق این تخمین، سهم خود را بردارید یا سهم مسلمانان را بدهید. یهودیان گفتند: آسمان‌ها و زمین، بر اساس همین عدل و انصاف، استوارند.

نکته این جاست که پیامبر ﷺ دستور داد منصفانه قضاوت کنیم؛ چنان‌که فرمود: «هیچ مردِ مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن (یعنی همسر خویش) بد نَبَرَد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد». اگر همسرت یک بار جوابت را خوب نداد، فراموش نکن که بارها جوابت را به‌خوبی داده است؛ اگر حالا به تو بد کرد، خوبی‌های گذشته‌اش را به‌یاد بیاور و به خوبی‌هایی بنگر که در آینده به تو خواهد کرد و انصاف داشته باش.

(۱) هر وسق، شصت «صاع» است و هر صاع، چهار «مُد»؛ هر مُد نزد شافعی و حجازی‌ها، دو «رطل» و نزد ابوحنیفه و اهل بغداد، ۱/۳ رطل می‌باشد. برخی از اهل علم، هر مد را به‌اندازه‌ی پُری دو کف دست دانسته‌اند. [مترجم]

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ درباره‌ی نحوه‌ی تعامل با همسر، دامنه‌ی گسترده‌ای دارد و شامل روش برخورد با دیگران نیز می‌شود. لذا اگر با کسی تعامل یا دوستی دارید و روزی به شما بد کرد، نیکی‌هایش را فراموش نکنید؛ اگر نیکی‌هایش بیش از بدی‌های اوست، پس با او به نیکی رفتار نمایید و اگر بدی‌اش نسبت به شما بیش از نیکی‌اش بود، در صورتی که سزاوار گذشت و بخشش است، او را ببخشید. زیرا پاداش کسی که عفو و گذشت پیشه می‌کند، با الله متعال است؛ ولی اگر سزاوار گذشت و بخشش نبود، حق خود را از او بگیرید و هیچ گناه و سرزنشی بر شما نخواهد بود. یعنی در هر صورت، نگاه کنید که کدام روش، بهتر است و مصلحت در چیست.

لذا نتیجه می‌گیریم که باید با همسر، دوستان و با کسانی که معامله یا داد و ستد می‌کنیم و به‌طور کلی با همه‌ی کسانی که در تعامل هستیم، برخورد نیک و منصفانه‌ای داشته باشیم؛ اگر از یک اخلاق طرف مقابل، خوشمان نمی‌آید یا باری به ما بدی می‌کند، جنبه‌های نیک این ارتباط و خوبی‌هایش را از یاد ببریم و منصفانه قضاوت کنیم. این، همان عدالتی‌ست که الله و پیامبرش به آن دستور داده‌اند. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۹۰]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

۲۸۱- عن عمرو بن الأُخوص الجُشمي رحمه الله أنه سمع النبي ﷺ في حجة الوداع يقول بعد أن حمد الله تعالى وأثنى عليه وذكر ووعظ، ثم قال: «ألا واستوصوا بالنساء خيراً، فإنما هنَّ عوانٍ عندكم ليس تملكون منهنَّ شيئاً غير ذلك إلا أن يأتين بفاحشة مبينة، فإن فعلن فاهجروهنَّ في المضاجع، واضربوهنَّ ضرباً غير مبرح، فإن أظعنكم فلا تبغوا عليهنَّ سبيلاً، ألا إنَّ لكم على نسائكم حقاً، ولينسائكم عليكم حقاً، فحققكم عليهنَّ أن لا يُوطئن فرشكم من تكرهون، ولا يأذنَّ في بيوتكم لمن تكرهون، ألا

وَحَقُّهُنَّ عَلَيْكُمْ أَنْ تُحْسِنُوا إِلَيْهِنَّ فِي كِسْوَتِهِنَّ وَطَعَامِهِنَّ». [ترمذی، این حدیث روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.]^(۱)

ترجمه: از عمرو بن احوص جُشمی^{رضی الله عنه} روایت است که در حج وداع از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} شنید که پس از حمد و ثنای الله متعال، پند داد و موعظه نمود، آن‌گاه فرمود: «آگاه باشید و سفارش مرا درباره‌ی نیکی به زنان رعایت کنید؛ زیرا آن‌ها به‌سان اسیر در دست شما هستند و شما جز در چارچوب پیوند زناشویی مالک چیزی از آن‌ها نیستید (و حق ندارید کتکشان بزنید) مگر این‌که آشکارا کار ناشایستی انجام دهند (و از شما نافرمانی کنند). اگر مرتکب کار ناشایستی شدند، از هم‌خوابی با آن‌ها دوری نمایید و به آرامی، نه سخت، آنان را بزنید و چنان‌چه مطیع شدند، برای ستم به آن‌ها، در پی بهانه نباشید. بدانید که شما بر همسران خود حقی دارید و آن‌ها نیز بر شما حقی دارند؛ حق شما بر آن‌ها، این‌ست که کسی را که شما دوست ندارید، روی فرش شما جای ندهند و به کسی که شما نمی‌خواهید اجازه‌ی ورود به خانه‌ی شما را ندهند؛ و حق آنان بر شما، این‌ست که لباس و غذایشان را به‌نیکی فراهم کنید».

شرح

مؤلف^{رحمته الله}، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که عمرو بن احوص جُشمی^{رضی الله عنه} در سخنرانی پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در حج وداع حضور داشت. این سخنرانی در روز «عرفه» بود؛ زیرا پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در حج وداع، روز یک‌شنبه، چهارم ذی‌حجه وارد مکه شد و تا روز پنج‌شنبه، هشتم ذی‌حجه در مکه ماند و روز پنج‌شنبه، هنگام چاشت، به «منا» رفت و نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء و نیز نماز صبح را در منا خواند و پس از طلوع خورشید، به سوی عرفه حرکت کرد و در مکانی به نام «نمره» اتراق کرد؛ نمره، مکانی معروف قبل از عرفه می‌باشد و جزو عرفه نیست. آن‌گاه وقت نماز ظهر فرا رسید. پیامبر^{صلی الله علیه و آله} دستور داد شترش را آماده کنند و سپس سوار شد و به‌راه افتاد تا این‌که به «بطن الوادی» یا به «عُرنه» رسید. عرنه، دره‌ی پهناور و بزرگی‌ست که محدوده‌ی عرفه از ناحیه‌ی غرب به شمال را مشخص می‌کند. پیامبر^{صلی الله علیه و آله} آن‌جا از

(۱) صحیح ابن‌ماجه، از آل‌بانی^{رحمته الله}، ش: ۱۵۰۲.

شترش پیاده شد و برای مردم سخنرانی شیوایی ایراد فرمود. یکی از نکاتی که در این سخنرانی بیان نمود، این بود که فرمود: «آگاه باشید و سفارش مرا درباره‌ی نیکی به زنان رعایت کنید؛ زیرا آن‌ها به‌سان اسیر در دست شما هستند». یعنی زن، اسیر شوهرش می‌باشد. آنگاه بیان نمود که حق زدن همسرانمان را نداریم؛ مگر این‌که آشکارا مرتکب کار ناشایستی شوند. منظور از کار ناشایست در این‌جا، نافرمانی از شوهر است؛ زیرا در ادامه فرمود: «اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آن‌ها در پی بهانه نباشید». به عبارتی دیگر اگر زنی از شوهرش نافرمانی کرد، ابتدا مرد باید او را نصیحت کند، و آنگاه از هم‌خوابی با او اجتناب نماید و با او نخوابد؛ و اگر هم‌چنان مطیع نشد و نافرمانی می‌کرد، او را به‌آرامی یا به‌گونه‌ای بزند که آسیبی به او نرسد. این‌ها، مراحل تنبیه زن در زمانی‌ست که مطیع شوهرش نباشد؛ یعنی آن‌جا که باید و بر او واجب است، از شوهرش اطاعت نمی‌کند. ﴿فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۳۴] یعنی اگر از شما اطاعت کردند، دیگر برای ستم کردن به آن‌ها یا زدنشان، در پی بهانه نباشید و نسبت به حقوقشان کوتاهی نکنید. زیرا با اطاعت و فرمان‌برداری از شما، به وظیفه‌ی خویش عمل کرده‌اند. سپس پیامبر ﷺ حقوق و وظایف زن و مرد را نسبت به یکدیگر بیان فرمود: «حق شما بر آن‌ها، این‌ست که کسی را که شما دوست ندارید، روی فرش شما جای ندهند». الله بهتر می‌داند؛ ولی گویا این، کنایه از این‌ست که زن نباید کسی را که شوهرش، از او بیزار است، گرامی بدارد یا از او پذیرایی کند. در ادامه فرمود: «و به کسی که شما نمی‌خواهید اجازه‌ی ورود به خانه‌ی شما را ندهند». اگرچه آن شخص، پدر و مادر زن باشند. لذا اگر مردی (بنا بر دلیلی محکم و شرعی) دوست نداشته باشد که پدر و مادر همسرش یا خواهرزن و برادرزنش و نیز عمو، دایی یا خاله‌ی وی، وارد خانه‌اش شوند، زن نباید آن‌ها را به خانه‌ی شوهرش راه بدهد. این نکته را از آن جهت می‌گویم که برخی از زن‌ها، حتی نسبت به دختران خود حسادت دارند و نمی‌توانند شاهد زندگی آرام و خوشبختی دخترشان باشند و برای دوبه‌هم‌زنی، سعی می‌کنند رابطه‌ی دختر و داماد خود را خراب کنند! در چنین مواردی، مرد می‌تواند مادرزن خود را به خانه‌اش راه ندهد یا به همسر خود بگوید: مادرت اجازه ندارد قدم به خانه‌ام بگذارد. هم‌چنین در چنین مواردی مرد می‌تواند همسرش را از رفتن به خانه‌ی

مادرش منع کند. زیرا مادرزنش، زنی سخن‌چین است که با سخنان و دخالت‌های خود، زندگی این زن و مرد را به هم می‌زند. پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ»^(۱) یعنی: «سخن‌چین، وارد بهشت نمی‌شود».

پیامبر ﷺ در ادامه‌ی این حدیث فرمود: «و حق زنان بر شما، این است که لباس و غذایشان را به نیک‌ی فراهم کنید». این مرد است که خرج همسرش را می‌دهد؛ اگرچه همسرش ثروتمند یا کارمند باشد. مرد، هیچ حقی در شغل و درآمد مستقل همسرش ندارد و یک ریال از حقوق زن به شوهرش تعلق نمی‌گیرد و مرد، وظیفه دارد و بر او واجب است که مخارج همسرش را تأمین کند و نباید به او بگوید: تو، به اندازه‌ی من حقوق می‌گیری و با درآمدی که داری، بی‌نیازی. به چنین مردانی باید گفت: تأمین هزینه‌های روزمره و نیازهای اساسی زن، بر شما واجب است؛ اگرچه همسران، کارمند یا ثروتمند باشد. و اگر مردی از دادن نفقه و تأمین مخارج و هزینه‌های همسرش سر باز بزند، قاضی شرع می‌تواند عقد ازدواج آن‌ها را فسخ کند و این حق را از مرد بگیرد.

پیامبر ﷺ در حج و داع، سخنرانی بزرگی ایراد فرمود و در آن بسیاری از اصول دین و حقوق و مسایل شرعی را بیان نمود؛ از جمله این که فرمود: «آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیر پاهای من است». یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. در دوران جاهلیت، در سررسید بازپرداخت وامی که به فقیر داده بودند، به او می‌گفتند: وام خود را پرداخت کن، وگرنه، مقداری دیگر روی آن می‌کشیم و برای بازپرداختش به تو فرصت می‌دهیم. پیامبر ﷺ به عنوان حاکم و مبلغ شریعت، ربای دوران جاهلیت را لغو کرد و فرمود: «نخستین ربایی که باطل اعلام می‌کنم، ربای عباس بن عبدالمطلب است». یعنی بدهی همه‌ی کسانی که از بابت دریافت وام ربوی، بدهکار بودند، بخشیده شد؛ اما این نیروی بزرگ ایمانی را بنگرید که چگونه پیامبر ﷺ احکام الهی را اجرا می‌نماید و نخستین ربایی که لغو می‌کند، ربای عمویش عباس است و تنها به اجرای دستورهای الله متعال می‌اندیشد و در این راستا به قرابت و خویشاوندی هیچ‌کس یا جایگاه و موقعیت او اهمیت نمی‌دهد. آری! اگر پیامبر

(۱) بخاری، ش: ۶۰۵۶؛ و مسلم، ش: ۱۰۵ به نقل از حذیفه بن یمان ؓ.

اکرم علیه السلام اهل دنیا بود، رعایت حالِ عمویش را می‌نمود و ربای او را باطل و بی‌اعتبار، اعلام نمی‌کرد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله عادل‌ترین فردِ بشر بود؛ فرمود: «نخستین ربایی که لغو می‌کنم، ربای عباس بن عبدالمطلب است». یعنی همه‌ی بدهی‌های ناشی از وام‌های ربوی را بخشید و سرمایه یا اصل وام پرداختی از سوی عمویش و دیگران را معتبر دانست.

به نمونه‌ای دیگر از عدالت پیامبر صلی الله علیه و آله توجه کنید؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند؛ زیرا بنی‌مخزوم، یکی از بزرگ‌ترین طوایف قریش بود. لذا از اسامه بن زید رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. اسامه رضی الله عنه فرزندِ زید رضی الله عنه بود و زید رضی الله عنه غلامی بود که خدیجه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید و پیامبر صلی الله علیه و آله آزادش نمود. اسامه و پدرش زید رضی الله عنه محبوبیت زیادی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند؛ از این‌رو قریش از اسامه رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای لغو این حکم درباره‌ی زنِ مخزومی، سفارش کند. اسامه رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و سفارش کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به اسامه رضی الله عنه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنرانی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». اگر قرار باشد رعایت حالِ کسی را بکنند، آدمِ ضعیف مستحق‌تر است؛ ولی در اجرای احکام شرعی، هیچ تبعیضی وجود ندارد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد و فرمود: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا».^(۱) یعنی: «اگر دخترم فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». مگر این زن مخزومی، از فاطمه دختر محمد، بهتر است که به‌خاطر او، حکمِ الهی را اجرا نکنم؟ به‌یقین، نسب، جایگاه و دین و ایمان فاطمه رضی الله عنها به‌مراتب بالاتر از آن زنِ مخزومی بود؛ زیرا فاطمه رضی الله عنها سرورِ زنانِ بهشتی‌ست. پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد تا همگان اهمیت این

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۳، ۳۹۶۵، ۶۲۹۰)؛ و مسلم، ش: (۳۱۹۶، ۳۱۹۷).

موضوع را دریابند و بدانند که شفاعت یا سفارش درباره‌ی احکام و مجازات‌های شرعی، بی‌اعتبار است؛ زیرا به‌روشنی بیان فرمود که «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». و این، نشان‌گر کمال عدل پیامبر ﷺ است.

پیامبر ﷺ سخنرانی مهم و بزرگی در حج و داع ایراد فرمود و بسیاری از احکام و آموزه‌های اسلامی را بیان نمود. علامه عبدالله بن محمد بن حمید رحمته، شرحی مختصر بر این خطبه نگاشته که هرچند کوتاه و خلاصه است، ولی در نوع خود، بسیار مفید و ارزشمند می‌باشد؛ هرکس مایل است به این شرح، مراجعه کند.

۲۸۲- وعن مُعَاوِيَةَ بْنِ حَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا حَقُّ زَوْجَةٍ أَحَدَنَا عَلَيْهِ؟ قَالَ: «أَنْ تُطْعَمَهَا إِذَا طَعِمْتَ، وَتَكْسُوَهَا إِذَا اكْتَسَيْتَ وَلَا تَضْرِبَ الْوَجْهَ، وَلَا تُقَبِّحَ، وَلَا تَهْجُرَ إِلَّا فِي الْبَيْتِ». [ابوداود، این حدیث حسن را روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: معاویه بن حیده رضی الله عنه می‌گوید: به پیامبر ﷺ گفتم: ای رسول‌خدا! زنان ما چه حقی بر ما دارند؟ فرمود: «همان‌گونه که خود، غذا می‌خوری و لباس می‌پوشی، برای او نیز غذا و لباس تهیه کنی و هیچ‌گاه به صورتش زن و به او حرف زشت نگو (یا به او نگو که تو، زشتی)، و جز در خانه از او دوری نکن».

۲۸۳- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَخِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «مؤمنانی که خوش‌اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است و بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، خوش‌رفتارند».

(۱) صحیح ابن‌ماجه، از آل‌بانی رحمته، ش: ۱۵۰۰؛ و آداب الزفاف، ص: ۲۰۸.

(۲) صحیح الجامع الصغیر، ش: ۱۲۳۲؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۲۸۴؛ و صحیح الترمذی، ش: ۹۲۸.

از آل‌بانی رحمته؛ و مشکاة المصابیح، ش: ۳۲۶۴.

شرح

مؤلف رحمه الله، در روایتی که از معاویه بن حیده رضی الله عنه نقل کرده، آورده است که معاویه بن حیده رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! حق زن بر شوهرش چیست؟ صحابه رضی الله عنهم تنها به قصد عمل از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌کردند؛ بر خلاف بسیاری از مردم که امروزه فقط برای بالا بردن سطح معلومات خود، سؤال می‌کنند و تنها اندکی از آن‌ها به معلومات خود عمل می‌نمایند. زیرا هرچه علم و دانش انسان در زمینه‌ی علوم دینی بیش‌تر شود، یا حجتی به نفع اوست و یا به زیان او؛ زیرا اگر به علم خود عمل کند، به نفع اوست و اگر عمل نکند، به زیان اوست و باید پاسخ‌گو باشد. نمونه‌های فراوانی در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد صحابه رضی الله عنهم درباره‌ی مسایل دینی خود از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌کردند:

[البقرة: ۱۸۹]

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ﴾

از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می‌پرسند؛

یا نمونه‌ی دیگرش، این که الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

[البقرة: ۲۱۵]

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ﴾

از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟

هم‌چنین می‌فرماید:

[البقرة: ۲۲۰]

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى﴾

و از تو درباره‌ی یتیمان، می‌پرسند.

و می‌فرماید:

[البقرة: ۲۲۲]

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾

و از تو درباره‌ی (نزدیکی با همسران در) عادت ماهانه سؤال می‌کنند.

این‌ها، سؤال‌هایی بود که صحابه رضی الله عنهم می‌پرسیدند تا حکم پروردگار را درباره‌اش بدانند و به آن عمل کنند و آن را در خانه و خانواده‌ی خود اجرا نمایند.

همان‌طور که در این روایت آمده است، معاویه رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: حق زن بر شوهرش چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همان‌گونه که خود، غذا می‌خوری و لباس می‌پوشی، برای او نیز غذا و لباس تهیه کنی». زیرا او شریک زندگی توست و نفقه‌اش

بر تو واجب است. از این رو بسیاری از علما گفته‌اند: اگر مرد، نفقه‌ی زنش را ندهد و زن، خواهان جدایی از او باشد، قاضی می‌تواند عقد نکاحشان را فسخ کند؛ زیرا مرد در انجام وظیفه‌ی خود نسبت به تأمین هزینه‌های همسرش کوتاهی کرده است. پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «و هیچ‌گاه به صورتش زن». یعنی جز به ضرورت، همسرت را زن و اگر چاره‌ای نباشد، به صورتش زن؛ بلکه او را به‌گونه‌ای تنبیه کن که آسیبی به او نرسد.

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که هرگاه زن، از شوهرش نافرمانی کند یا نسبت به وظایف خویش کوتاهی نماید، شوهرش باید پیش از هر اقدامی او را نصیحت نماید، سپس با او هم‌خوابی نکند و آن‌گاه او را به آرامی یا به‌گونه‌ای بزند که هیچ آسیبی به او نرسد؛ در چنین مواردی نباید به صورت همسرش بزند. البته این مسأله را باید درباره‌ی دیگران نیز رعایت کند؛ یعنی اگر فرزندش مرتکب کار نادرستی می‌شود و می‌خواهد تنبیهش کند، نباید به صورتش بزند؛ زیرا صورت، گرامی‌ترین عضو بدن است. لذا باید به آرامی، از ناحیه‌ی کتف، پشت، بازو و امثال آن، تنبیهش کند. اگر به صورتش بزند و بدون خشونت، کتکش بزند، می‌توان چنین کتکی را تنبیه نامید؛ زیرا هم باعث می‌شود که فرزند انسان، بدون این‌که احساس خواری و سرخوردگی کند، اشتباه خود را دریابد و این کتک خوردن را به‌جا بداند. از این رو پیامبر ﷺ از زدن به صورت و زشت شمردن آن، منع نمود و فرمود: «لَا تُقَبِّحْ»؛ یعنی: به او نگو که تو، زشتی یا به او حرف زشت نگو. این، مفهومی گسترده دارد؛ به عبارت دیگر نباید ظاهر و سیمای زنش را زشت بشمارد یا با گفتن سخنان زشت، تحقیرش کند و به او بگوید که تو، از خانواده‌ی پستی هستی. همه‌ی این‌ها در این مفهوم می‌گنجد و الله ﷻ از آن منع فرموده است. آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «و جز در خانه از او دوری نکن». یعنی اگر بنا بر سببی، قصد تنبیهش را داشتی و می‌خواستی از او دوری کنی، در خانه‌ات و بدون این‌که کسی مطلع شود، از هم‌خوابی با او دوری نما و پیش مردم، اظهار نکن که با همسرت قهر کرده‌ای؛ زیرا اگر امروز با او قهر نموده‌ای، فردا با او آشتی خواهی کرد. بنابراین، مشکل خود را برای دیگران فاش نکنید؛ فاش کردن مشکلات خانوادگی برای دیگران، اشتباه بسیار بزرگی‌ست؛ لذا در

خانه، از هم‌خوابی با او دوری کن و کسی از قهرِ شما باخبر نشود تا وقتی که با هم آشتی می‌کنید، همه چیز مثل اول، خوب شود و کسی هم از مشکلی که در میان شما پیش آمده است، اطلاع نیابد.

و اما حدیث دوم، یعنی حدیث ابوهریره رضی الله عنه، حدیث مهم و پرمحتوایی است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنانی که خوش‌اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است».

ایمان، کم و زیاد می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ [المذثر: ۳۱]

و بر ایمان مؤمنان بیفزاید.

ایمان همه‌ی مردم، یکسان نیست. برخی از مردم به‌گونه‌ای به غیب و آخرت ایمان دارند که گویا آن را می‌بینند و اینک در آن به‌سر می‌برند؛ به بهشت ایمان دارند و گویا بهشت، پیش روی آنان است. به دوزخ ایمان دارند؛ گویا دوزخ را با چشمان خود می‌بینند. به عبارت دیگر ایمان حقیقی و استواری دارند که شک و تردید به آن راه نمی‌یابد. و برخی از مردم، ایمان سست و متزلزلی دارند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [الحج: ۱۱]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند. اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی‌گردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

چنین کسانی، اگر با افراد شبهه‌انگیز روبه‌رو نشوند و تنها با افراد نیکوکار نشست و برخاست داشته باشند، آرامش دارند؛ ولی اگر بلایی جسمی یا آزمونی مالی به آنان برسد و یا عزیزی از دست بدهند، از حقیقت و عبادتِ الله روی‌گردان می‌شوند و به تقدیر الاهی اعتراض می‌کنند و بدین‌سان در مسیر تیره‌روزی و شقاوت قرار می‌گیرند و در دنیا و آخرت زیان می‌بینند.

در هر حال، آن دسته از مؤمنان که اخلاقشان بهتر است، ایمانشان کامل‌تر می‌باشد. و این، نشان‌گر اهمیت خوش‌اخلاقی است؛ اخلاق خوش با خدا و اخلاق

خوش با خلق خدا. اخلاق خوش با خدا، اینست که انسان به شریعت پروردگار، راضی باشد و به طور کامل و با رضایت خاطر به دین و شریعت تن دهد و تسلیم دستورهای الله ﷻ باشد؛ چه الله متعال، او را به کاری فرمان دهد و چه او را از کاری بازدارد. هم‌چنین باید به تقدیر الله ﷻ راضی باشد؛ لذا کسی که به خواست و تقدیر الهی، دچار مشکلی شده یا اتفاق ناگواری برایش پیش آمده است، مانند کسی باشد که از نعمتی الهی برخوردار شده که مایه‌ی شادی اوست و بگوید: پروردگارا! همه چیز از نزد توست؛ من، به این‌که تو پروردگار من هستی، شادمانم. اگر نعمتم دهی، سپاس‌گزارم و اگر مرا بیازمایی، صبر می‌کنم. و بدین‌سان رضایت به قضا و قدر، و شریعت و دستورهای الهی، همان اخلاق خوش با خداست. اخلاق خوش با مردم، موضوع مبهم و پوشیده‌ای نیست و مصادیق و مفاهیم گسترده‌ای دارد؛ از جمله پرهیز از اذیت و آزار مردم، مهرورزی و بذل و بخشش به آنان، پایداری در برابر اذیت و آزارشان و دیگر مواردی که در گستره‌ی اخلاق خوش با مردم می‌گنجد؛ لذا کسی که به مردم اذیت و آزار نمی‌رساند و مهر و بخشش خویش را از آنان دریغ نمی‌دارد و بر اذیت و آزارشان صبر می‌کند، ایمان کامل‌تری دارد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «و بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، بهترین رفتار را دارند». یعنی بهترین مردم، کسانی هستند که با خانواده و همسر خویش خوش‌رفتارند. همان‌طور که در حدیث دیگری آمده است: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»^(۱) یعنی: «بهترین شما، کسانی هستند که با خانواده (همسران) خویش بهترند؛ و من، بهترین شما در برخورد با همسران خود هستم». زیرا نزدیکان هر کسی، بیش از دیگران سزاوار نیکی‌های او هستند؛ لذا اگر می‌خواهید به کسی نیکی کنید، نزدیکان شما اولویت دارند و باید نخستین کسانی باشند که از خیر و نیکی شما برخوردار می‌شوند. این، برعکس روی‌کرد برخی از مردم در این دوران است؛ می‌بینیم که با خانواده‌ی خود رفتار بدی دارند و با دیگران بسیار خوش‌رفتارند! خانواده‌ی هر کسی، بیش از همه سزاوار اخلاق خوش او هستند و انسان باید به خانواده‌اش بیش از دیگران، نیکی کند و رفتارش با خانواده، بهتر از رفتاری باشد که با دیگران دارد؛ زیرا

(۱) صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: ۳۳۱۴.

خانواده‌اش شبانه‌روز و در نهان و آشکار با او هستند. اگر گرفتار شود، در کنار او می‌ماند و اگر شادمان گردد، با او شادی می‌کنند و در غم و اندوه نیز با او شریکند. لذا رفتار انسان با خانواده‌اش باید بهتر از رفتاری باشد که با دیگران دارد و بهترین مردم، کسانی هستند که برای همسر و خانواده‌ی خود، بهترند. الله متعال، ایمان ما و همه‌ی مسلمانان را کامل بگرداند و ما را در زمره‌ی بهترین بندگانش در رابطه با خانواده‌هایمان و دیگر کسانی قرار دهد که بر ما حق دارند.

۲۸۴- وعن إياس بن عبد الله بن أبي ذباب رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا تَضْرِبُوا إِمَاءَ اللَّهِ» فَجَاءَ عُمَرُ رضي الله عنه إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: ذَيِّرَنَّ النَّسَاءَ عَلَى أَزْوَاجِهِنَّ، فَرَخَّصَ فِي ضَرْبِهِنَّ فَأَطَافَ بِآلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نِسَاءً كَثِيرٌ يَشْكُونَ أَزْوَاجَهُنَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ أَطَافَ بِآلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ نِسَاءً كَثِيرٌ يَشْكُونَ أَزْوَاجَهُنَّ لَيْسَ أَوْلَئِكَ بِخِيَارِكُمْ». [ابوداود، این حدیث را با اسناد صحیح روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: ایاس بن عبدالله بن ابی ذباب رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کنیزان الله (یعنی همسران خود) را نزنید». پس از چندی، عمر رضي الله عنه نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: زنان، در برابر شوهران خود گستاخ شده‌اند. لذا پیامبر ﷺ درباره‌ی تنبیه زنان اجازه داد. دیری نپایید که زنان زیادی به خانه‌های همسران پیامبر ﷺ آمدند و از شوهران خود شکایت داشتند. رسول الله ﷺ فرمود: «زنان زیادی نزد خانواده‌ی محمد آمده‌اند و از شوهران خود شکایت دارند؛ چنین مردانی، بهترین‌های شما نیستند».

۲۸۵- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الدُّنْيَا مَتَاعٌ، وَخَيْرُ مَتَاعِهَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دنیا، متاعی بیش نیست؛ و بهترین متاع دنیا، زن شایسته و نیکوکار است».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۱۳۷؛ و صحیح ابی‌داود، ش: ۱۸۶۳؛ از آل‌بانی رحمته الله علیه؛ و مشکاة المصابیح، ش: ۳۲۶۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۴۶۷.

شرح

مؤلف رحمه الله، حدیثی بدین مضمون درباره‌ی زنان نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «کنیزان خدا را زنید» که منظور، زنان هستند؛ همان‌طور که می‌گویند: «عبدالله»، یعنی بنده‌ی الله؛ و درباره‌ی زنان گفته می‌شود: «أمة الله»، یعنی: کنیز خدا، و جمع آن می‌شود: «إماء الله»، یعنی: کنیزان الله؛ همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده است: «لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ»^(۱) یعنی: «کنیزان الله (زنان) را از رفتن به مساجد الله منع نکنید».

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث، از زدن زنان منع فرمود. صحابه رضی الله عنهم به عنوان برترین نسل امت اسلامی، در برابر فرمان الله و رسولش به‌طور کامل تسلیم بودند؛ لذا به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند و دیگر، زنانشان را نمی‌زدند. این امر، به گستاخی زنان در برابر شوهرانشان انجامید و همان‌طور که عمر بن خطاب رضی الله عنه به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید، زن‌ها به سرکشی از شوهران خود روی آوردند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی تنبیه زنان، اجازه داد؛ در این میان، برخی از مردان، زیاده‌روی کردند و گاه به‌ناحق زنانشان را می‌زدند. لذا زنان زیادی پیرامون خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمدند و از شوهران خود شکایت داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: «مردانی که زنانشان را می‌زنند، مردان برگزیده‌ای نیستند». همان‌طور که در حدیث آمده است: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ»؛ یعنی: «بهترین شما کسانی هستند که بهترین رفتار را با زنان خود دارند». و این، نشان می‌دهد که افراط و تفریط در زدن یا تنبیه زنان، درست نیست و در زمانی که شرایط، ایجاب کند، تنبیه زن یا زدن او بدور از خشونت و با رعایت موازین دینی، اشکالی ندارد. همان‌طور که الله تعالی مراحل تنبیه زن را بیان فرموده است:

﴿وَالَّتِي تَخَافُ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ [النساء: ۳۴]

و زنانی را که از نافرمانیشان بیمناکید، ابتدا نصیحت نمایید و آن‌گاه از هم‌خوابی با آنها اجتناب کنید و (اگر مطیع نشدند) تنبیهشان نمایید.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۰۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۲۲. به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

لذا زدن در سومین مرحله قرار دارد و باید تنبیه زن، بدور از خشونت و به گونه‌ای باشد که آسیبی به او نرسد.

سپس مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه نقل کرده پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «دنیا، متاعی بیش نیست؛ و بهترین متاع دنیا، زن شایسته و نیکوکار است». متاع، به هر چیزی می‌گویند که از آن بهره می‌برند؛ همان‌طور که متاع مسافر، ره‌توشه‌ی اوست. بنابراین، زن نیکوکار و خردمند، بهترین نعمت دنیا است. زیرا پاس‌دار اسرار شوهر، و مال و فرزندان اوست و با عقل و خردی که دارد، خانه را به‌خوبی اداره می‌کند و فرزندان نیک و شایسته‌ای تربیت می‌نماید؛ وقتی شوهرش به او می‌نگرد، شاد می‌شود و در غیاب شوهرش، حافظ مال و آبروی اوست و در کاری که شوهرش به او می‌سپارد، خیانت نمی‌کند. چنین زنی، بهترین نعمت دنیا است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَلِجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرُبَّتْ يَدَاكَ»^(۱) یعنی: «در ازدواج با زن، چهار هدف وجود دارد؛ به‌خاطر مالش، نسب و موقعیتش، زیبایی‌اش، دینداری‌اش. زن دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی». یعنی زن دیندار، بهترین زنی‌ست که با او ازدواج می‌کنی و اگر زیبارو نباشد، اخلاق و ایمانش، او را زیبا می‌گرداند و از زندگی با او لذت می‌بری.

(۱) بخاری، ش: ۵۰۹۰؛ و مسلم، ش: ۱۴۶۶ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۳۵- باب: حق مرد بر همسرش

الله متعال، می فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَإِلَّا فَضَّلَتْ لِكُلٍّ ذَلِيلَةٌ فَلِلَّغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده و از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) هزینه می کنند. بنابراین زنان شایسته، فرمانبردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده است، در غیبت شوهرانشان خویشان و اموال آنان را پاس می دارند.

و اما از جمله‌ی احادیثی که در این باب می توان به آن اشاره کرد، حدیث عمرو بن احوص رضی الله عنه است که پیش تر ذکر شد.^(۱)

۲۸۶- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمْ تَأْتِهِ فَبَاتَ غَضَبَانِ عَلَيْهَا لَعْنَتُهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». [متفق عليه]^(۲)

وفي رواية لهما: «إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ هَاجِرَةً فِرَاشَ رَوْحَهَا لَعْنَتُهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». وفي رواية قال رسول الله ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْعُو امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَتَأْتِيهِ عَلَيْهِ إِلَّا كَانَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ سَاحِطًا عَلَيْهَا حَتَّى يَرْضَى عَنْهَا».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فراخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (و نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می کنند». و در روایتی دیگر در «صحیحین» آمده است: «هرگاه زن، در حالی شب را سپری کند که بستر شوهرش را ترک کرده است، فرشتگان، او را تا صبح لعنت می کنند». و در روایتی دیگر آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر مردی، زنش را به بستر خویش فراخواند و زن قبول نکند، پروردگاری که در آسمان است بر آن زن خشمگین می شود تا آنکه شوهرش از او راضی گردد».

(۱) صحیح ابن ماجه، از آل بانی، ش: ۱۵۰۲؛ رک: حدیث شماره‌ی ۲۸۱ همین کتاب.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۲۳۷، ۵۱۹۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۳۶.

شرح

مؤلف رحمته، پس از ذکر حقوق زن بر شوهرش بابی درباره‌ی حقوق مرد بر همسرش گشوده و به این آیه استدلال نموده که الله تعالی فرموده است:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَإِلَّا فَضَّلَتْ لِكُلِّهِمْ حَافِظَةٌ يَلْغِيْبُ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده و از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) هزینه می‌کنند. بنابراین زنان شایسته، فرمان‌بردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده است، در غیبت شوهرانشان خویشتن و اموال آنان را پاس می‌دارند.

الله متعال، در این آیه مردان را سرپرست زنان برشمرده است؛ یعنی زن باید به فرمان شوهرش عمل کند، مگر زمانی که فرمان شوهرش معصیت و بر خلاف حکم الله تعالی باشد؛ زیرا اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، جایز نیست؛ و فرقی نمی‌کند که این مخلوق، کیست.

این، نشان‌گر سبک‌سری و بی‌خردی غربی‌ها و غرب‌زدگانی‌ست که به نام حقوق زن، زن را تقدیس می‌کنند و کورکورانه به پیروی از کافران فرومایه، نمی‌توانند هر کسی را در جایگاهی ببینند که دارد؛ لذا وقتی سخن می‌گویند یا گروهی را مخاطب قرار می‌دهند، زنان را بر مردان، مقدم می‌دارند و در تالارها و گردهمایی‌ها، زن‌ها را بالاتر از مردها می‌نشانند. البته چنین روی‌کردی از کسانی که سگ‌هایشان را این‌همه گرامی می‌دارند، چندان عجیب و غریب نیست؛ به‌گونه‌ای که پول زیادی برای خرید سگ هزینه می‌کنند و محل ویژه‌ای با صابون و حوله و دیگر وسایل بهداشتی به سگشان اختصاص می‌دهند و کارهایی انجام می‌دهند که آدم را به خنده وا می‌دارد. این در حالی‌ست که سگ، نجس‌العین است و هرگز پاک نمی‌شود.

در هر حال، مردان، سرپرست زنان هستند؛ زیرا الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است. از سوی دیگر، این مرد است که باید مخارج زندگی زن را تأمین کند؛ یعنی مرد به عنوان مدیر و رئیس خانه، وظیفه دارد نفقه‌ی زنش را بدهد و تأمین مخارج زندگی، بر عهده‌ی زن نیست. لذا همان‌طور که مرد تأمین مخارج زندگی را بر عهده دارد، سرپرست و رئیس خانواده نیز به‌شمار می‌رود. این،

اشاره‌ای است به این‌که مرد، مسؤول کسب و کار و تأمین مخارج زندگی‌ست و زن، باید در خانه بماند و به کارهای خانه و به شوهر و فرزندان خود رسیدگی کند؛ این، وظیفه‌ی زن است. ولی اگر زن را مسؤول کسب و کار و تأمین مخارج زندگی قرار دهیم، بر خلافِ سرشت بشری و شریعت، عمل کرده‌ایم. زیرا الله متعال، می‌فرماید: ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ یعنی یکی از دلایل سرپرستی مردان، همین کسب و کار و تأمین هزینه‌های زندگی‌ست؛ به عبارت دیگر، مسؤولیت مرد متناسب با وظایف اوست و باید به عنوان سرپرست خانواده، از اموال خویش هزینه نماید.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَنَاطَتْ حَفِظَتْ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴]

بنابراین زنان شایسته، فرمان‌بردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده است، در غیبت شوهرانشان خویشان و اموال آنان را پاس می‌دارند.

لذا زنان شایسته اسرار زناشویی و مسایلی را که در چهاردیواری خانه روی می‌دهد، فاش نمی‌کنند و آنچه را که الله ﷻ به حفظ و نگهداری آن دستور داده است، حفظ می‌نمایند. لذا همسر نیک و شایسته‌ای انتخاب کنید که دارای چنین ویژگی‌هایی باشد؛ زیرا زن زیبا و ناشایسته، هیچ خیری برای شما ندارد. سپس مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فراخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند». یعنی فرشتگان برایش بددعایی می‌کنند و از الله ﷻ می‌خواهند که این زن را از رحمت خویش دور بگرداند. لذا هرگاه مردی، زنش را برای کامجویی به بستر خود فراخواند و زن، خواسته‌ی شوهرش را اجابت نکند، فرشتگان تا صبح دعا می‌کنند که الله ﷻ این زن را از رحمت خود محروم نماید.

در روایت دیگری شدیدتر از این آمده است؛ یعنی الله متعال، بر چنین زنی خشم می‌گیرد و این، شدیدتر از هشدار نخست است. زیرا خشم الهی به مراتب سخت‌تر و شدیدتر از این‌ست که کسی، نفرین شود؛ دلیلش، این‌ست که الله متعال، درباره‌ی «لعان» یا نحوه‌ی گواهی دادن مردی که به زن خویش نسبت زنا می‌دهد، فرموده است:

﴿وَالْخَمِيسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَذِبِينَ﴾ [النور: ۷]

و پنجمین گواهی بدین ترتیب است که (بگوید): لعنت الله بر او باد، اگر از دروغگویان باشد.

و برای این که زن، مجازات زنا را از خود دور نماید، چهار بار سوگند می خورد که شوهرش دروغ می گوید و در پنجمین مرحله از شهادتش گواهی می دهد که:

﴿وَالْخَمِيسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [النور: ۹]

خشم الله بر او باد، اگر شوهرش راستگو باشد.

لذا درمی یابیم که خشم و غضب از لعن و نفرین، شدیدتر است. هم چنین در حدیث آمده است: «پروردگاری که در آسمان است بر آن زن خشمگین می شود تا آن که شوهرش از او راضی گردد». لذا رضایت الله عز و جل از چنین زنی به رضایت شوهر زن بستگی دارد؛ ممکن است مرد، همان شب، پیش از سپیده دم از همسرش راضی شود، و احتمال می رود که دو یا سه روز از همسرش ناراحت باشد. در نتیجه تا زمانی که شوهر زن، ناراض باشد، الله متعال نیز خشمگین خواهد بود.

این حدیث، بیان گر حقوق مرد بر همسر اوست؛ البته شوهری که حقوق همسرش را رعایت می کند. بنابراین، زنی که شوهرش، حق و حقوق او را رعایت نمی کند، اجازه دارد تلافی نماید و در ازای حقوق پایمال شده ی خویش، پاره ای از حقوق شوهرش را نادیده بگیرد. زیرا الله متعال، می فرماید:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴]

بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

و می فرماید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ [النحل: ۱۲۶]

و اگر مجازات می کنید، به همان شکلی مجازات نمایید که با شما رفتار شده است.

ولی اگر مرد، حقوق همسرش را رعایت نماید، ولی زن، نافرمان باشد و خواسته های مشروع شوهرش را برآورده نکند، الله متعال بر او خشمگین می شود و فرشتگان، نفرینش می کنند. لذا اگرچه الفاظ این حدیث، مطلق است، ولی ناگفته نماند که در چنین مواردی، زن در صورتی سزاوار خشم و نفرین می شود که

شوهرش حقوق او را ادا نماید و اگر مرد حقوق همسرش را رعایت نکند، زن می‌تواند تلافی کند و این، همان نکته‌ای است که از دو آیه‌ی مذکر، برداشت می‌شود. این حدیث، هم‌چنین تأییدی بر دیدگاه اهل سنت و جماعت و گذشتگان این امت است که معتقدند الله ﷻ در آسمان و بالای عرش خود بر فراز هفت آسمان می‌باشد؛ همان‌طور که در این حدیث آمده است: «...پروردگاری که در آسمان است...». و منظور از آن، این نیست که فرمان‌روایی الله در آسمان می‌باشد؛ یعنی اگر این حدیث را چنین معنا کنیم که: «پروردگاری که فرمان‌روایی‌اش در آسمان است»، این، خود تحریف معنوی حدیث به‌شمار می‌رود و تحریف معانی، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ چنان‌که مفاهیم تورات را جابه‌جا و تحریف می‌کردند. به‌یقین فرمان‌روایی الله، در آسمان و زمین است؛ همان‌گونه که خود، می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

[آل عمران: ۱۸۹]

فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین از آن الله است.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾ [المؤمنون: ۸۸]

بگو: پادشاهی و فرمان‌روایی بر همه چیز، به دست کیست و کیست که امان می‌دهد و هیچ‌کس در برابرش امان نمی‌یابد؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

[الزمر: ۶۳]

کلیدهای آسمان و زمین از آن او است.

همه‌ی آسمان‌ها و زمین، به دست الله متعال است و همه، ملک اوست؛ لذا منظور، خودِ الله ﷻ می‌باشد که بالای آسمان‌ها بر عرش خویش، قرار دارد. اعتقاد به این که الله در آسمان است، ریشه در فطرت انسان دارد و نیازی نیست که در بررسی این موضوع، خود را خسته کنیم. انسان، بر اساس فطرتش هنگام دعا کردن، دستش را به سوی پروردگارش بالا می‌برد و با قلب خود، متوجه آسمان می‌گردد؛ همان‌طور که دستش را به سوی آسمان، بلند می‌کند.

حتی حیوانات نیز همین‌گونه هستند؛ یکی از اساتید دانشگاه، برایم نقل می‌کرد که شخصی، از «قاهره» با او تماس گرفته و درباره‌ی زلزله‌ی مصر گفته است: دقایقی قبل از زلزله، حیوانات باغ وحش، بی‌قرار شده و سرهای خود را به سوی آسمان بلند کرده بودند! سبحان‌الله! حیوانات نیز می‌دانند که الله در آسمان است؛ ولی برخی از انسان‌ها، قبول ندارند که الله ﷻ در آسمان می‌باشد.

همین‌طور وقتی بعضی از حشرات را می‌زنیم، می‌ایستند و دستان خود را به سوی آسمان بلند می‌کنند. در هر حال اعتقاد به این‌که الله ﷻ در آسمان است، امری فطری است که نیازی به دلیل و جر و بحث ندارد. خداوند ﷻ منکران این عقیده را هدایت کند که خود، دستانشان را هنگام دعا کردن، به سوی آسمان بلند می‌کنند و بدین‌سان در عمل، پندار خویش را رد می‌نمایند؛ پنداری که بیم آن می‌رود آنان را به کفر مبتلا کند.

پیامبر ﷺ از کنیزی سؤال کرد: «الله کجاست؟» پاسخ داد: الله در آسمان است. آن‌گاه رسول‌الله ﷺ پرسید: من، کیستم؟ جواب داد: شما فرستاده و پیام‌آور الله هستید. پیامبر ﷺ به صاحبش فرمود: «أَعْتَقَهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ»^(۱) یعنی: «او را آزاد کن؛ زیرا او، مؤمن است». سبحان‌الله! این‌ها که منکر چنین عقیده‌ای هستند چه فکر می‌کنند؟! می‌گویند: کسانی که معتقدند الله ﷻ در آسمان است، کافرنند!

ما، درباره‌ی الله ﷻ معتقدیم که در آسمان، فراتر از هر چیزی، و بالاتر و برتر از بندگان خویش است و بر عرش خود قرار دارد. عرش بر روی آسمان‌ها مانند گنبد یا خیمه‌ای است که بر روی آسمان‌ها و زمین برپا شده است و آسمان‌ها و زمین، به نسبت عرش، چیزی نیستند.

در برخی از آثار آمده است: «کرسی»، به همه‌ی آسمان‌ها و زمین احاطه دارد و قدمین (دو پای) پروردگار رحمان ﷻ بر آن قرار دارد. گفتنی است: «عرش» از کرسی خیلی بزرگ‌تر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «إِنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضَ السَّبْعَ بِالنِّسْبَةِ لِلْكُرْسِيِّ كَحَلْقَةِ الْقَيْتِ فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ»^(۲) یعنی: «هفت آسمان و هفت

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۳۷ به نقل از معاویه بن حکم سلمی.

(۲) آل‌بانی رحمه الله این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است.

زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است». واضح است که یک حلقه‌ی کوچک، در مقایسه با سرزمینی بزرگ و پهناور، چیزی نیست و چیزی از این همه مساحت را اشغال نمی‌کند؛ فرمود: «وَإِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَائِ عَلَى هَذِهِ الْحَلَقَةِ». یعنی: «بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». پس، الله از هر چیزی بزرگ‌تر است؛ از این رو می‌فرماید:

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

کُرسی پروردگار، آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است.

پس خالقش چقدر عظیم است! امکان ندارد که خالق، در زمین باشد؛ زیرا پروردگار سبحان، بزرگ‌تر از این است که در احاطه‌ی چیزی از مخلوق‌ها یا آفریده‌هایش باشد. لذا نتیجه می‌گیریم که الله عز و جل فراتر از هر چیزی است؛ این، عقیده‌ی ماست و از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را بر همین عقیده از دنیا ببرد و بر همین عقیده که مورد اجماع اهل سنت و جماعت است، محشورمان بگرداند.

۲۸۷- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أيضاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». [متفقٌ عليه؛ البته این، لفظ بخاری است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه (ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه (ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۱۹۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۲۶.

این، یکی از حقوق مرد بر همسر اوست؛ یعنی وقتی مردی در شهر یا منطقه‌ی خود باشد، زنش نباید بدون اجازه‌ی او، روزه‌ی نفل بگیرد؛ ولی اگر شوهرش در شهر یا منطقه نباشد، زن می‌تواند در صورت تمایل، روزه‌ی نفل بگیرد. از ظاهر این حدیث چنین برداشت می‌شود که این دستور، هم شامل روزه‌ی فرض می‌شود و هم شامل روزه‌ی نفل. روشن است که زن نباید بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی نفل بگیرد؛ زیرا رعایت حق شوهر بر او واجب است و روزه‌ی نفل، عمل داوطلبانه‌ای است که با ترک آن، گناه کار نمی‌شود؛ ولی با ترک حقوق شوهرش گناه کار می‌گردد. چراکه ممکن است مرد، بخواهد با همسرش هم‌بستر شود و اگر زن، در حال روزه باشد، مرد دچار مشکل می‌گردد یا لاقط امکان دارد به‌خاطر ملاحظه‌ی همسرش، شهوتش را سرکوب کند؛ البته ناگفته نماند که اگر زنی، بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی نفل بگیرد، این حق برای شوهر او محفوظ است که با وی نزدیکی کند و هیچ گناهی بر او نخواهد بود که با همسر روزه‌دارش نزدیکی کرده است. ولی مرد، خودش احساس بدی خواهد داشت که در چنین حالتی با همسرش نزدیکی نماید. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه‌ی نفل بگیرد».

و اما روزه‌ی فرض؛ اگر ایامی که از سال (قمری) باقی مانده، بیش از ایامی است که زن، روزه‌ی قضایی دارد، برایش جایز نیست که بدون اجازه‌ی شوهرش، با حضور وی روزه‌ی قضایی بگیرد؛ یعنی اگر ده روز رمضان بر گردن اوست و اینک در ماه رجب به‌سر می‌برد، تنها در صورتی می‌تواند روزه‌ی قضایی بگیرد که شوهرش اجازه دهد؛ زیرا وقت دارد. اما اگر فقط ده روز از ماه شعبان باقی مانده است، زن می‌تواند بدون اجازه‌ی شوهرش، روزه‌های قضایی‌اش را به‌جای آورد؛ زیرا برای انسان جایز نیست که روزه‌های قضایی خود را تا رمضان دوم به‌تأخیر بیندازد. بنابراین در چنین مواردی، زن به وظیفه یا واجب شرعی خود عمل کرده است و در چنین مواردی، اجازه‌ی شوهر و هیچ‌کس دیگری شرط نیست.

موضوع روزه‌ی زن، مفصل است: روزه‌ی نفل جز با اجازه‌ی شوهر، جایز نیست؛ ولی روزه‌ی قضایی، اگر وقت کافی باشد، باز هم بدون اجازه‌ی شوهر، جایز نیست و اگر وقت کافی به‌اندازه‌ی روزهایی که بر گردن اوست، وجود نداشته باشد، دیگر،

اجازه‌ی شوهر، شرط نیست. این، در صورتی‌ست که شوهرش حاضر است، یعنی در شهر می‌باشد؛ و اگر غایب است، زن می‌تواند روزه بگیرد.

ولی آیا نماز نیز همین‌گونه است؟ احتمال دارد نماز نیز مثل روزه باشد؛ لذا زن نباید با حضور شوهرش نماز نفل بخواند. این احتمال نیز وجود دارد که چون نماز زمان زیادی نمی‌برد، لذا مانند روزه نیست؛ زیرا روزه، در همه‌ی روز است، ولی نماز این‌گونه نیست و نماز نفل، دو رکعت است و ناگفته پیداست که اجازه‌ی شوهر درباره‌ی نماز فرض، شرط نیست. لذا چنین به نظر می‌رسد که حکم نماز در چنین موردی، مانند روزه نیست و زن می‌تواند با حضور شوهرش، نماز نفل بخواند؛ مگر این‌که شوهر، او را از نماز نفل منع کند و بگوید: اینک به نزدیکی با تو نیاز دارم؛ مثلاً بگوید: نماز چاشت نخوان؛ یا نماز شب نخوان. ناگفته نماند که برای مرد جایز نیست همسرش را از کارهای نیکی مانند نماز چاشت یا تهجد، محروم کند، مگر این‌که شهوت، بر او غالب شود و نتواند صبر کند. ولی در مجموع، مرد باید یاور همسرش در کارهای نیک و اطاعت و بندگی الله ﷻ باشد و بدین‌سان همانند همسرش اجر و پاداش خواهد یافت.

اما مسأله‌ی راه دادن دیگران به خانه‌ی شوهر یا اجازه دادن به دیگران برای ورود به منزل، تنها با اجازه‌ی شوهرش جایز است؛ ولی این اجازه، بر دو نوع است:

نوع اول: اجازه‌ی عرفی؛ یعنی روشی که معمول شده است و گاه همسایگان، دوستان، همکاران و نزدیکان یک زن، به دیدنش می‌آیند و مرد نیز به همسرش اجازه می‌دهد که این افراد، به خانه‌اش بیایند. لذا زن می‌تواند این‌ها را به خانه‌ی شوهرش راه دهد؛ مگر این‌که مرد، منع کند و بگوید: فلان زن حق ندارد وارد خانه‌ام شود یا فلان زن حق ندارد نزدت بیاید. در این صورت بر زن واجب است که به حرف شوهرش عمل کند.

نوع دوم: اجازه‌ی لفظی‌ست؛ بدین‌سان که مرد به همسرش بگوید: «هر که را خواسته باشی، می‌توانی به خانه بیاوری، جز کسی که به گمانت، ورودش به خانه و رفت و آمد با او، زیان‌بار است». در این صورت اجازه‌ی مرد، ضروری‌ست.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که مرد می‌تواند هرکه را بخواهد، حتی مادرزن، یا خواهرزن و یا خاله و عمه‌ی همسرش را از ورود به خانه‌اش منع کند؛ البته در صورتی که رفت و آمد چنین کسانی به خانه‌اش، برای او و خانواده‌اش، زیان‌بار باشد. زیرا برخی از زن‌ها، حتی نسبت به دختران خود حسادت دارند و نمی‌توانند شاهد زندگی آرام و خوشبختی دخترشان باشند و با دوبه‌هم‌زنی، رابطه‌ی دختر و داماد خود را خراب می‌کنند! مانند جادوگرانی که با سحر و جادو، سعی می‌کنند روابط زناشویی برخی از زنان و شوهرانشان را خراب نمایند. در چنین مواردی، اصلاً به صلاح نیست که همسر آدم با مادرش رفت و آمد کند.

۲۸۸- وعن ابن عمر رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْأَمِيرُ رَاعٍ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: پیامبر ﷺ فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است و مرد، مسؤول خانواده‌اش؛ و زن، درباره‌ی خانه‌ی شوهرش و فرزندان او مسؤولیت دارد. پس، همه‌ی شما مسؤولید و درباره‌ی زیردستان خود، بازخواست خواهید شد».

۲۸۹- وعن أبي عليٍّ طَلْقَ بنِ عَلِيٍّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ لِحَاجَتِهِ فَلْتَأْتِهِ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى التَّنُورِ». [روایت ترمذی و نسائی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است]^(۲)

ترجمه: ابوعلی، طلق بن علی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه مرد، همسرش را برای رفع نیازش فراخواند، زن باید اجابت کند؛ هرچند بر سر تنور باشد».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۹۳، ۷۱۳۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۹.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۳۴؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۱۲۰۲؛ و صحیح الترمذی، ش: ۹۲۷ از آلبانی رحمته الله.

۲۹۰- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَوْ كُنْتُ أَمِيرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر به کسی فرمان می دادم که کسی را سجده کند، به زن فرمان می دادم که برای شوهرش سجده نماید».

۲۹۱- وعن أم سلمة رضی اللہ عنہا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَنْهَا رَاضٍ دَخَلَتْ الْجَنَّةَ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ام سلمه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر زنی در حالی بمیرد که شوهرش از او راضی ست، وارد بهشت می شود».

شرح

مؤلف رحمۃ اللہ علیہ، حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما نقل کرده که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می شود».

این خطاب، برای همه‌ی امت است و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در این خطاب، روشن نموده که هر انسانی، درباره‌ی زیردستان خود مسؤولیت دارد. در این حدیث، واژه‌ی «راعی» آمده و به کسی گفته می شود که با در نظر گرفتن منافع و ضررهای چیزی، از آن نگهداری می کند؛ یعنی آنچه را که برای آن، مفید است، فراهم می کند و آنچه را که زیان بار است، از آن دور می نماید؛ مانند چوپان که گوسفندانش را به مناطق پر علف می برد و آن ها را در زمین های خشک و بی علف رها نمی کند.

انسان ها نیز همین گونه هستند و درباره‌ی زیردستان خود، مسؤولند؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است. گرچه حوزه‌ی فرمانروایی حکام یا فرمانداران منطقه‌ای،

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۲۹۴؛ ارواء الغلیل، ش: ۱۹۹۸؛ و صحیح الترمذی، از آلبنی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۹۲۶؛ آلبنی، آن را در مشکاة المصابیح، ش: ۳۲۵۵ صحیح دانسته است.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۲۲۲۷؛ ضعیف ابن ماجه، ش: ۴۰۷؛ و السلسلة الضعیفة، ش: ۱۴۲۶.

متفاوت است. کدخدای یک دهکده، مسؤولیت کمتری نسبت به فرمان‌دار یک شهرستان دارد و مسؤولیت استاندار، به مراتب کم‌تر از مسؤولیت رییس حکومت یا بالاترین مقام یک کشور است؛ در نتیجه مسؤولیت هرکس، متناسب با حوزه یا سطح فرمان‌روایی اوست. مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و نسبت به همسر، دختر، پسر، خواهر، خاله، عمه و کسانی که در خانه‌اش هستند، مسؤولیت دارد و بر او واجب است که به مسؤولیت خود عمل کند. زن نیز نسبت به خانه و خانواده‌اش مسؤولیت دارد و بر او واجب است که به کارهای خانه مانند آشپزی و تهیه‌ی چای و غذا و نظافت منزل رسیدگی کند؛ به‌اندازه‌ی نیاز غذا بپزد و اسراف نکند؛ زیرا میانه‌روی، قناعت و دوری از اسراف، اهمیت فراوانی دارد و برخی، از آن به نصف زندگی تعبیر کرده‌اند؛ در هر حال پرهیز از افراط و تفریط، امر مهمی است که باید رعایت کند. زن، همچنین مسؤول رسیدگی به بچه‌هاست؛ لباس، تَن‌شان می‌کند، لباس‌های کثیف را از تن‌شان درمی‌آورد و می‌شوید، رخت‌خوابشان را آماده می‌نماید و آن‌ها را در زمستان می‌پوشاند؛ به‌طور کلی مراقب بچه‌هاست و آن‌ها را تر و خشک می‌کند و مسؤول رسیدگی به کارهای خانه است. خدمت‌کار نیز نسبت به وظایف خویش و اموال و وسایل صاحب‌خانه، مسؤول است و باید از وسایلی که در اختیار اوست، نگهداری کند. خلاصه این‌که هرکس، درباره‌ی زیردستان خود مسؤولیت دارد.

و اما دیگر احادیثی که مؤلف رحمته ذکر کرده، از لحاظ صحت، نیازمند بررسی و بازبینی است؛ ولی در مجموع، نشان‌گر اهمیت و بزرگی حقوقی است که مرد بر همسرش دارد و زن باید این حقوق را رعایت کند؛ همان‌گونه که رعایت حقوق زن بر مرد واجب است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۲۸]

و زنان، همچنان‌که وظایفی دارند، دارای حقوق شایسته‌ای هستند.

این، همان برابری و عدالت در وظایف و حقوقی است که شریعت اسلامی را متمایز می‌سازد.

۲۹۲- وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تُؤْذِي امْرَأَةً زَوْجَهَا فِي الدُّنْيَا إِلَّا قَالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الْخَوَرِ الْعَيْنِ لَا تُؤْذِيهِ قَاتِلُكَ اللَّهُ، فَإِنَّمَا هُوَ عِنْدَكَ دَخِيلٌ يُؤْشِكُ أَنْ يُفَارِقَكَ إِلَيْنَا». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر زنی، شوهرش را در دنیا اذیت کند، همسر بهشتی آن مرد، یعنی «حور عین» می گوید: خدا، تو را بکشد؛ اذیتش نکن. او، نزد تو مهمان است و به زودی از تو جدا می شود و نزد ما می آید».

۲۹۳- وعن أسامة بن زيد رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً هِيَ أَضَرُّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». [متفقٌ علیه]^(۲)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «پس از من، زیان بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می ماند، فتنه‌ی زنان است».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون از اسامه بن زید رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «پس از من، زیان بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می ماند، فتنه‌ی زنان است».

بدین سان پیامبر ﷺ خبر داده که بزرگ‌ترین فتنه‌ای که پس از او به جا می ماند، فتنه‌ی زنان است؛ همان گونه که الله ﻋَﻠَیْهِ می فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ﴾ [آل عمران: ۱۴]

برای مردم، محبت خواسته‌های درونی اعم از زنان، فرزندان و ثروت‌های هنگفت طلا و نقره و اسب‌های مرغوب و نشاندار و چارپایان و زراعت، آراسته شده است.

همه‌ی این‌ها، چیزهایی که محبتش برای مردم آراسته شده است؛ به گونه‌ای که هر یک از این‌ها، انگیزه‌ای قوی برای گناه و انحراف انسان به شمار می رود؛ اما

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۱۹۲؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۷۳؛ و صحیح ابن ماجه، ش: ۱۹۳۷ از آلانی رحمته الله.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۰۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۰

قوی‌ترین انگیزه‌ی انحراف، محسوب می‌شود. از این‌رو الله متعال، ابتدا میل و رغبت درونی به زنان را ذکر کرد.

پیامبر ﷺ زن را زیان‌بارترین فتنه یا قوی‌ترین انگیزه‌ی انحراف مردان برشمرد تا نسبت به فتنه‌ی زنان هشدار دهد. بنابراین، بر مسلمانان واجب است که تمام راه‌هایی را که به فتنه‌ی زنان یا انحراف مردم می‌انجامد، ببندند؛ لذا بر زن واجب است که در برابر مردان بیگانه، حجاب کامل داشته باشد و صورتش را بپوشاند؛ همان‌طور که بنا بر دیدگاه بسیاری از علما، پوشاندن دست و پا نیز واجب می‌باشد؛ هم‌چنین بر او واجب است که از اختلاط و هم‌نشینی با مردان، دوری کند؛ زیرا هم‌نشینی مردان و زنان بیگانه، هم برای مردان، زیان‌بار و فتنه‌انگیز است و هم برای زنان. پیامبر ﷺ فرموده است: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوْلَاهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا أَوْلَاهَا»^(۱). یعنی: «بهترین صف مردان، صف اول است و بدترین صف آن‌ها، صف آخر؛ و بهترین صف زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». زیرا صف اول زنان، به مردان نزدیک است و از این‌رو بدترین صف زنان به‌شمار می‌رود؛ ولی از آن‌جا که آخرین صف زنان، از مردان دور است، بهترین صف برای زنان محسوب می‌شود.

پیامبر ﷺ دستور می‌داد که زن‌ها نیز در نماز عید حاضر شوند؛ ولی زن‌ها با مردها، یک‌جا نبودند؛ زیرا پیامبر ﷺ پس از سخنرانی (خطبه‌ی عید) نزد زنان می‌رفت و آنان را پند و اندرز می‌داد. و این، نشان می‌دهد که زن‌ها، جدا از مردها، در جای مستقلی بوده‌اند.

این در دورانی بود که دین و ایمان مردم، قوی بود و مردم از منکرات دوری می‌کردند؛ لذا رعایت این مسأله در زمان ما که فساد و منکرات، افزایش یافته است، ضرورت بیش‌تری دارد و بر همگان واجب است که در حد امکان از فتنه‌ی زنان یا انگیزه‌های انحرافی ناشی از میل و علاقه به جنس مخالف، بپرهیزند و فریفته‌ی تبلیغات غرب‌زدگان و پیروان کور آن‌ها نشوند که با تمام ابزار و امکانات خود به سوی اختلاط و درآمیختن مردان و زنان، فرامی‌خوانند؛ بدون شک همه‌ی این

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۴۰، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

تبلیغات، وسوسه‌ای است که شیطان در دل‌های کافران و پیروان کورشان می‌آراید. در صورتی که امروزه کشورهای کفر در نتیجه‌ی چنین روی‌کردی به آسیب‌های جدی و بزرگی دچار شده‌اند که آرزو می‌کنند از آن رهایی یابند؛ ولی نمی‌توانند. در عین حال، متأسفانه برخی از مردم و عده‌ای فرزندانمان که از پوست و گوشت ما هستند، به رها کردن ارزش‌های اخلاقی فرامی‌خوانند و با سهل‌انگاری درباره‌ی بانوان و اشتغال آنان در کنار مردان بیگانه، به افزایش بی‌بند و باری اخلاقی و آسیب‌های ناشی از آن، دامن می‌زنند. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما و همه‌ی مسلمانان را از فتنه‌ها و اسباب انحراف محافظت کند؛ به یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۳۶- باب: نفقه‌ی زن و فرزند و سایر زیردستان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]

و خوراک و پوشاک متعارف مادران، بر عهده‌ی پدران است.

و می‌فرماید:

﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ [الطلاق: ۷]

دارا باید از دارایی خویش هزینه کند و کسی که تنگدست شده، از آنچه الله به او بخشیده است، هزینه نماید. الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ای که به او داده، تکلیف نمی‌دهد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ [سبا: ۳۹]

و هرچه انفاق کنید، الله عوضش را می‌دهد.

شرح

مؤلف رحمته، بابی تحت عنوان «نفقه‌ی عیال» گشوده است. «عیال»، به کسانی چون همسر، فرزند، برده نزدیکان هر کسی گفته می‌شود که سرپرستی آن‌ها را بر عهده دارد. پیش‌تر درباره‌ی حقوق زن بر شوهرش سخن گفتیم. اما نزدیکان انسان نیز حقوقی دارند که الله متعال به آن اشاره فرموده است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ﴾

[النساء: ۳۶]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر و به خویشاوندان و نزدیکان خویش نیکی نمایید.

لذا تأمین مسکن، و پوشاک و خوراک متعارف نزدیکان، حقی‌ست که بر عهده‌ی

انسان است؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]

و خوراک و پوشاک متعارف مادران، بر عهده‌ی پدران است.

لذا پدر خانواده، وظیفه دارد خوراک و پوشاک همسر و فرزندان را فراهم کند؛ همان‌طور که نفقه‌ی دایه‌ی فرزندش بر او واجب است. به عبارت دیگر، زنی که فرزندش را شیر می‌دهد، نفقه دارد؛ اگر همسر اوست، به سبب رابطه‌ی زناشویی آنها با یکدیگر، نفقه دارد و اگر همسر او نیست، باز هم به سبب شیر دادن به فرزندش، از حق نفقه برخوردار است.

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ﴾ همان پدر است که شامل پدر و پدربزرگ و سایر اجداد کودک می‌شود؛ یعنی در مرحله‌ی اول، پدر، و به همین ترتیب پدربزرگ یا جد بزرگ و دیگر اجداد کودک، باید به فرزندان و نوه‌های خود نفقه دهند؛ البته این حکم، شرایطی دارد:

شرط اول: نفقه‌دهنده، توانایی تأمین هزینه‌های متعارف را داشته باشد و اگر از دادن نفقه، ناتوان است، تأمین هزینه‌ها بر او واجب نیست؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ۷]
 دارا باید از دارایی خویش هزینه کند و کسی که تنگدست شده، از آنچه الله به او بخشیده است، هزینه نماید. الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ای که به او داده، تکلیف نمی‌دهد. الله، پس از تنگدستی، گشایشی فراهم خواهد کرد.

شرط دوم: کسی که نفقه‌اش را می‌دهند، از تأمین نیازهای خود، ناتوان باشد؛ لذا کسی که توانایی تأمین نیازهایش را دارد، بی‌نیاز محسوب می‌شود و خود، باید هزینه‌هایش را تأمین کند و بر کسی دیگر، واجب نیست که خرجی‌اش را بدهد.

شرط سوم: نفقه‌دهنده، وارث کسی باشد که به او نفقه می‌دهد؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ [البقرة: ۲۳۳]
 وارث نیز چنین وظیفه‌ای دارد.

لذا با وجود این شرایط سه‌گانه بر خویشاوند، واجب است که نفقه یا هزینه‌های متعارف قوم و خویش نزدیکش را تأمین نماید؛ هزینه‌هایی مانند خوراک، پوشاک، مسکن و هزینه‌های شرعی و متعارف ازدواج. و اگر شخصی، خود توانایی تأمین بخشی از این

هزینه‌ها را دارد، بر خویشاوند و ارثش واجب است که هزینه‌های خارج از توان او را تأمین و تکمیل نماید. زیرا فرموده‌ی الهی در آیه‌ی پیشین، عام و فراگیر است. سپس مؤلف رحمه‌الله سه آیه در این باب ذکر کرده است (که ترجمه‌ی مفهومی آن بیان شد).

۲۹۴- وعن أبي هريرة رضی‌الله‌عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي رَقَبَةٍ، وَدِينَارٌ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَى مِسْكِينٍ، وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ، أَعْظَمُهَا أَجْرًا الَّذِي أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی‌الله‌عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «دیناری در راه الله انفاق می‌کنی؛ دیناری در راه آزاد کردن برده‌ای می‌بخشی؛ دیناری به بینوایی صدقه می‌دهی و دیناری خرج خانواده‌ات می‌کنی؛ در این میان پاداش نفقه‌ای که به خانواده‌ات داده‌ای، از همه بزرگ‌تر (بیش‌تر) است».

۲۹۵- وعن أبي عبد الله رضی‌الله‌عنه وَيُقَالُ لَهُ: أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَوْبَانَ بْنِ جُذَدَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفَقُهُ الرَّجُلُ دِينَارٌ يُنْفَقُهُ عَلَى عِيَالِهِ، وَدِينَارٌ يُنْفَقُهُ عَلَى دَابَّتِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَدِينَارٌ يُنْفَقُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابو عبدالله یا ابو عبدالرحمن، ثوبان بن جدد رضی‌الله‌عنه، غلام آزادشده‌ی پیامبر ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «بهترین دینار (مالی) که مسلمان، انفاق می‌کند، دیناری است که خرج خانواده‌اش می‌کند؛ و دیناری است که برای مرکب خود در راه الله هزینه می‌نماید و دیناری است که در راه الله، برای یارانش صرف می‌نماید».

۲۹۶- وعن أمِّ سلمة رضي الله عنها قالت: قلتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ لِي أَجْرٌ فِي بَنِي أَبِي سَلَمَةَ أَنْ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ، وَلَسْتُ بِتَارِكْتَهُمْ هَكَذَا وَهَكَذَا، إِنَّمَا هُمْ بَنِي؟ فَقَالَ: «نَعَمْ لَكَ أَجْرٌ مَا أَنْفَقْتَ عَلَيْهِمْ». [متفق عليه]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۹۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۵۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۳۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۱.

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنہا می گوید: گفتم: ای رسول خدا! نمی توانم نسبت به فرزندانم از ابوسلمه بی تفاوت باشم و رهایشان کنم؛ آیا به خاطر خرجی و نفقه ای که به آنها بدهم، پاداش می یابم؟ فرمود: «بله؛ پاداش خرجی و نفقه ای که به آنان می دهی، به تو می رسد».

۲۹۷- وعن سعد بن أبي وقاص رضی الله عنہ في حديثه الطويل الذي قَدَّمْنَاهُ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ فِي بَابِ النَّيَّةِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «وَأَتَاكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجَهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا حَتَّى مَا تَجْعَلَ فِي فِي امْرَأَتِكَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: در حدیثی طولانی از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنہ که در ابتدای این کتاب در باب «نیت» آوردیم، آمده است که رسول الله ﷺ به او فرمود: «و هرچه برای خشنودی الله انفاق کنی، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتی لقمه ای که در دهان همسرت می گذاری».

۲۹۸- وعن أبي مسعود البدری رضی الله عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً يَحْتَسِبُهَا فِيهِ لَهٗ صَدَقَةٌ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابومسعود بدری رضی الله عنہ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خرجی و نفقه ای که شخص (مسلمان) به امید اجر و ثواب به اهل و عیال خویش می دهد، برایش صدقه ای محسوب می شود».

۲۹۹- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَقُوتُ». [حدیث صحیحی ست که ابوداود و سایر اهل حدیث روایت کرده اند]^(۳)

ورواه مسلم^(۴) في صحيحه بمعناه قال: «كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يَحْبِسَ عَمَّنْ يَمْلِكُ قُوَّتَهُ».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۶، ۱۲۹۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۸. ر.ک: حدیث شماره ی ۷ همین کتاب.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۲.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۴۴۸۱؛ إرواء الغلیل، ش: ۸۹۴.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۹۹۶.

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای گنه‌کار شدن شخص، همین کافی‌ست که در تأمین هزینه‌های کسی که مخارجش با اوست، کوتاهی کند».

و مسلم رحمه الله، حدیثی به همین مضمون در «صحیح» خود روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همین گناه برای انسان کافی‌ست که غذا (و هزینه‌های) کسی را که مخارجش با اوست، تأمین نکند».

۳۰۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا.» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر روز که بندگان شب را به صبح می‌رسانند، دو فرشته پایین می‌آیند؛ یکی از آنها می‌گوید: یا الله! به کسی که انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری، می‌گوید: یا الله! به بخیل و کسی که از انفاق کردن خودداری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

۳۰۱- وعنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَغْفِرْ، يُعَفِّهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ.» [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دست بالا (دست صدقه‌دهنده) از دست پایین (گیرنده‌ی صدقه) بهتر است و ابتدا به کسی صدقه بده که تحت تکفل و سرپرستی توست؛ و بهترین صدقه، صدقه‌ای‌ست که از روی بی‌نیازی (و بیش از نیاز صدقه‌دهنده) باشد. و هرکس، از گدایی و درخواست کمک مالی از دیگران، دوری نماید، الله، او را از آن، دور نگه می‌دارد و هرکس، بی‌نیازی بجوید، الله، بی‌نیازش می‌گرداند».

(۱) صحیح بخاری، ۱۴۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۴۲۸.

شرح

همه‌ی این احادیث نشان‌گر فضیلت انفاق بر اهل و عیال است؛ دادن خرجی به اهل و عیال و تأمین نیازهای متعارف خانواده از انفاق در راه الله و از هزینه کردن اموال برای آزاد کردن بردگان و نیز از صدقه دادن به بینوایان، برتر است؛ زیرا انسان، همواره با اهل و عیال خویش است و الله متعال، نفقه‌ی آن‌ها را بر انسان، واجب گردانیده است. به عبارت دیگر، تأمین هزینه‌های متعارف خانواده، فرض عین است و فرض عین، از فرض کفایه برتر است. ضمن این‌که گاه صدقه دادن به دیگران یا بذل و بخشش به افرادی غیر از نزدیکان و اعضای خانواده، نفلی و خارج از حد واجب است؛ ناگفته پیداست که فرایض بر نوافل برتری دارند. زیرا الله متعال، در حدیث قدسی فرموده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ»^(۱) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به وسیله‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی است که بر او فرض کرده‌ام». شیطان، از یک‌سو انسان را به انجام نوافل تشویق می‌کند و از سوی دیگر، او را نسبت به فرایض و واجبات، بی‌رغبت می‌گرداند. لذا گاه مشاهده می‌شود که برخی از افراد، علاقه‌ی فراوانی به صدقه و بذل و بخشش دارند و به فقرا و مستمندان کمک مالی می‌کنند، ولی واجب را ترک می‌کند؛ به عنوان مثال در بذل و بخشش به مستمندان، دست و دل‌بازند، ولی نفقه‌ی خانواده‌ی خود را که بر آنان، واجب است، به‌خوبی نمی‌دهند یا بدهی‌های خود را پرداخت نمی‌کنند! بدهکارند، اما بدون این‌که به بازپرداخت بدهی‌های خود بیندیشند، عمره یا حج نفلی می‌گذارند یا به این و آن، صدقه می‌دهند! چنین کاری، نه شرعی‌ست و نه عاقلانه؛ بلکه بیان‌گر بی‌خردی و گمراهیِ چنین افرادی‌ست.

مسلمان، وظیفه دارد و بر او واجب است که اولویت را در انجام وظایف شرعی خویش از جمله صدقه، رعایت نماید و ابتدا به کارهایی پردازد که اهمیت بیش‌تری دارند و از لحاظ شرعی در اولویت هستند و آن‌گاه بدور از اسراف و زیاده‌روی و بی‌آن‌که از مسیر اعتدال خارج شود، پس از ادای فرایض و واجباتی چون زکات و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۰۲، به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

تأمین نفقه‌ی خانواده‌اش، به کارهای مستحب یا اعمال نفل پردازد؛ زیرا الله متعال، در وصف بندگان نیک خویش فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]

و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌نمایند و بخل نمی‌ورزند، و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حد اعتدال است.

بذل و بخشش باید در حد اعتدال باشد، و این، به شرایط، بستگی دارد؛ یعنی گاه اعتدال، این‌ست که انسان، دستش را بازتر بگیرد و گاه از میزانِ بذل و بخششی که می‌کند، بکاهد. به عبارت دیگر نه بخل بورزد و نه در بذل و بخشش زیاده‌روی نماید؛ بلکه انفاقش باید میان این دو حالت، و در حد اعتدال باشد.

همه‌ی این احادیث، نشان می‌دهد که خرجی دادن به کسانی که تحت تکفل و سرپرستی انسان هستند، واجب است و برآوردنِ نیازهای متعارف آنان، بهترین نوع انفاق به‌شمار می‌رود و از بذل و بخشش به دیگران، برتر است.

این احادیث، هم‌چنین هشداری جدی به کسانی‌ست که نیازهای اساسی کسی را که مخارجش با آنهاست، تأمین نمی‌کنند. و این، هم شامل انسان می‌شود و هم شامل حیوانات؛ یعنی کسی که خرجی زیردستان خود را نمی‌دهد، گنهکار است و نیز کسی که گاو و شتر و گوسفندی دارد و به آنها علوفه نمی‌دهد، گنه‌کار می‌باشد. زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «همین گناه برای انسان کافی‌ست که غذا (و هزینه‌های) کسی را که مخارجش با اوست، تأمین نکند».

این جاست که به اهمیت موضوع پی می‌بریم و درمی‌یابیم که تأمین نیازهای متعارف زیردستان از جمله اهل و عیال واجب است.

۳۷- باب: صدقه دادن از اموال مرغوب و مورد علاقه

الله متعال، می فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]

هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر آن که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید.

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۶۷]

ای مؤمنان! از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید و از محصولات که از زمین، برایتان بیرون آورده ایم، انفاق کنید.

۳۰۴- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرَحَاءُ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيْكَ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ مَالِي إِلَيَّ بَيْرَحَاءُ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى أَرْجُو بَرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى، فَضَعُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِخْ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ، وَبَنِي عَمِّهِ. [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابوطلحه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در میان انصار مدینه، از لحاظ داشتن نخل، از همه ثروتمندتر بود؛ محبوب ترین ثروتش نزد او نخلستانی به نام «بیرحاء» در مقابل مسجد بود و پیامبر ﷺ گاه به این نخلستان می رفت و از آب گوارایش می نوشید. انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۶۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۹۸.

ابوطلحه رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا! الله متعال، این آیه را بر شما نازل کرده و (فرموده) است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

[آل عمران: ۹۲]

هرگز به نیکی دست نمی‌یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

(ابوطلحه افزود:) باغ بیرحاء، محبوب‌ترین ثروت من است و می‌خواهم آن را در راه الله صدقه دهم و به خیر و ثواب آن نزد الله، امیدوارم؛ پس هرطور که مناسب می‌دانید، درباره‌اش تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به‌به! این، مال سودمندی‌ست؛ این، مال سودمندی‌ست و آن‌چه گفتی، شنیدم؛ نظر من، این‌ست که آن را میان خویشاوندان تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! همین کار را می‌کنم. سپس آن را میان خویشان و پسرعموهایش تقسیم کرد.

شرح

مؤلف رحمته الله، می‌گوید: «باب: انفاق از اموال مرغوب و مورد علاقه».

مؤلف رحمته الله، پیش‌تر بیان کرد که خرجی دادن به اهل و عیال و زیردستان، واجب است و اینک به بیان این نکته می‌پردازد که انسان باید همت بلندی داشته باشد و از محبوب‌ترین و مرغوب‌ترین اموال خویش، انفاق کند. ناگفته نماند که ثروت مرغوب با ثروت محبوب و مورد علاقه، متفاوت است؛ اگرچه معمولاً انسان مرغوب‌ترین ثروتش را بیش از سایر اموالش دوست دارد، ولی گاه انسان، به مال و ثروتی علاقه دارد که مرغوب‌ترین و باارزش‌ترین ثروتش محسوب نمی‌شود. لذا اگر از مال مرغوب و باارزشی انفاق کند که مردم دوستش دارند یا از مال مورد علاقه‌ی خود، بذل و بخشش نماید، معلوم می‌شود که در هر صورت، در معامله‌ی خود با خدایش صادق است. علت نام‌گذاری صدقه به این نام، این‌ست که بیان‌گر صداقتِ بخشنده‌ی آن است. زیرا انسان، به مال و ثروت، میل و رغبت دارد. انسان، فقط به‌خاطر چیزی که بیش‌تر دوست دارد، از علایق و دل‌بستگی‌های خود می‌گذرد. لذا وقتی انسان، از مال خود به‌خاطر الله تعالی صدقه می‌دهد، این، دلیلی بر صداقت ایمان اوست. بنابراین باید از بهترین و محبوب‌ترین اموال خود صدقه دهیم تا آن‌چه را که الله تعالی دوست دارد، بر علایق و دل‌بستگی‌های خود ترجیح داده باشیم.

سپس مؤلف رحمه الله، به دو آیه از کتاب الله، استدلال کرده است؛ الله متعال، می فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]

هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر آن که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید.

﴿الْبِرَّ﴾، یعنی خیر و نیکی فراوان؛ از این رو در زبان عربی به زمین پهناور و گسترده، «بر» می گویند. لذا لازمه ی دست یابی به خیر و نیکی فراوان یا رسیدن به جایگاه ابرار و نیکوکاران، این است که انسان، از آنچه دوست دارد، انفاق کند. مال و ثروت، چیزی است که انسان به آن علاقه دارد که در این میان، دل بستگی و علاقه اش به یک مال، بیش از علاقه اش به ثروتی دیگر است. از این رو صدقه دادن از اموالی که بیش تر مورد علاقه ی انسان است، نشان گر صداقت اوست و بدین سان می توان به جایگاه نیکان دست یافت.

الله متعال، می فرماید:

﴿وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ﴾

[البقرة: ۲۶۷]

و قصد انفاق اموال ناپاکی را نکنید که خودتان جز با اغماض و چشم پوشی، حاضر به گرفتنش نیستید.

مال ناپاک، هم به مال نامرغوب و بی ارزش گفته می شود و هم به مال حرام، و منظور از اموال ناپاک در این جا، همان اموال بی ارزش است؛ این، ادامه ی همان آیه ای است که الله تعالی می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾

[البقرة: ۲۶۷]

ای مؤمنان! از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید و از محصولاتی که از زمین، برایتان بیرون آورده ایم، انفاق کنید.

آن چه از زمین می روید، گاه مرغوب و گاه، نامرغوب است؛ لذا در ادامه فرمود:

﴿وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ﴾

[البقرة: ۲۶۷]

و قصد انفاق اموال ناپاکی را نکنید که خودتان جز با اغماض و چشم‌پوشی، حاضر به گرفتنش نیستید.

بنابراین وقتی که خود در هنگام نیاز تنها با اغماض و چشم‌پوشی حاضر می‌شوید اموال بی‌ارزش را قبول کنید، چگونه برای دیگران می‌پسندید که مالی نامرغوب یا بی‌ارزش را به آن‌ها بدهید؟

در این جا با استدلال به اعتراف و اذعان خود انسان که حاضر به گرفتن اموال بی‌ارزش نیست، چنین نتیجه‌گیری شده است که باید از اموال مرغوب و ارزشمند، بذل و بخشش نمود.

لذا یکی از معانی خبیث (ناپاک)، بی‌ارزش (نامرغوب) است؛ پیامبر ﷺ از پیاز و سیر به‌خاطر بوی بدی که دارند، به عنوان «شجره‌ی خبیثه» یا محصول نامرغوب، یاد کرده است. وقتی انسان، سیر و پیاز بخورد و بویش باقی بماند، برایش ورود به مسجد، چه برای نماز و چه به‌قصدی دیگر، جایز نیست؛ زیرا فرشتگان زیادی در مسجد حضور دارند و فرشتگان، پاک و پاکیزه‌اند و هر چیز ناپاکی که باعث اذیت و آزارشان شود، درست نیست؛ هم اعمال ناپاک و هم خوردن سیر و پیاز که بدبوست.

در دوران پیامبر ﷺ اگر شخصی سیر یا پیاز می‌خورد و وارد مسجد می‌شد، او را از مسجد دور می‌کردند و به سمت «بقیع» می‌راندند. می‌دانید که بقیع، فاصله‌ی زیادی تا مسجد دارد. متأسفانه برخی از مردم، به این مسایل توجه نمی‌کنند، سیگار و قلیان می‌کشند و در حالی که از دهان یا لباسشان بوی سیگار و قلیان شنیده می‌شود، به مسجد می‌آیند و بدین‌سان سایر نمازگزاران را اذیت می‌کنند؛ حتی برخی از مردم نمی‌توانند در کنار این‌ها نماز بخوانند. لذا ورود به مسجد برای چنین کسانی که دهان و لباس آن‌ها بوی بد و نامطبوعی دارد، جایز نیست. هم‌چنین کسانی که بوی عرق یا نامطبوع بدنشان، مردم را اذیت می‌کند، نباید وارد مسجد شوند. لذا اگر کسی، بوی نامطبوعی داشت، نباید بگوید که چگونه خود را از مسجد محروم کنم. آری؛ خود را از مسجد، محروم کن، ولی مردم و فرشتگان را آزار نده و در حد توان خود بکوش که این بوی بد و نامطبوع را از خود دور نمایی؛ چه با نظافت کامل و چه با استفاده از خوش‌بوکننده‌هایی چون عطر و امثال آن.

رسول الله ﷺ درآمد حاصل از برخی مشاغل را «خبیث» نامیده است؛ چنانکه فرموده است: «كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ»^(۱) یعنی: «کسبِ حجامت‌گر (رگ‌زن)، پلید است»؛ یعنی درآمدِ ارزنده‌ای نیست. ناگفته نماند که کسبِ حجامت‌گر (رگ‌زن)، حرام نیست؛ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: اگر کسبِ رگ‌زن حرام بود، پیامبر ﷺ دست‌مزدِ حجامت‌گر را نمی‌داد؛ زیرا پیامبر ﷺ حجامت کرد و دست‌مزدِ رگ‌زن (حجامت‌گر) را داد.^(۲) بنابراین اگر کسبِ رگ‌زن حرام بود، پیامبر ﷺ چیزی به او نمی‌داد؛ چون پیامبر ﷺ نه کار حرام را تأیید می‌کند و نه به انجام آن، کمک می‌نماید. ولی چنین درآمدی، درآمد خوب و ارزنده‌ای نیست؛ از این‌رو وقتی کسی را حجامت می‌کنیم، بهتر است دست‌مزد نگیریم و این کار را به صورت رایگان انجام دهیم.

«خبیث» یا ناپاک، بر حرام نیز اطلاق شده است؛ چنانکه الله متعال در وصف پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

و نعمت‌های پاک را برایشان حلال می‌گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می‌نماید.

یعنی تنها چیزهای ناپاکی چون گوشت مردار، گوشت خوک، شراب و امثال آن را بر آنان حرام می‌گرداند؛ نه این‌که هر چیز بی‌ارزشی را حرام نماید. زیرا دریافتیم که «خبیث» (ناپاک) مفاهیم گوناگونی دارد.

به‌هر حال نتیجه می‌گیریم که الله از این‌که انسان، قصدِ بذل و بخشش اموال بی‌ارزش و نامرغوب را بکند، منع کرده و به بذل و بخشش اموال مرغوب و ارزشمند تشویق نموده است.

سپس مؤلف رحمه الله داستان ابوطلحه، شوهرمادر انس رضی الله عنهما را ذکر کرده است؛ ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنه بیش از همه‌ی انصار رضی الله عنهم باغ و مزرعه داشت؛ از جمله باغی در مقابل مسجد. یعنی مسجد پیامبر ﷺ در قبله‌ی این باغ بود. پیامبر ﷺ گاه به این باغ می‌رفت و از آبِ گوارایش می‌نوشتید تا این‌که این آیه نازل شد:

(۱) مسلم، ش: ۱۵۶۸ به نقل از رافع بن خدیج رضی الله عنه.

(۲) بخاری، ش: (۲۱۰۳، ۲۲۷۸، ۲۲۷۹) به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما.

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

[آل عمران: ۹۲]

هرگز به نیکی دست نمی‌یابید مگر آن که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید.

ابوطلحه رضی الله عنه برای عمل به این آیه، با شتاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! الله متعال، این آیه را نازل کرده است و من، می‌خواهم محبوب‌ترین ثروتم را که «بیرحاء»، همین باغ است، در اختیار شما بگذارم تا هرگونه که صلاح می‌دانید در راه الله، صرف کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت‌زده فرمود: «به‌به!». این، نشان‌گر تعجب پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی آفرین بر تو؛ چه همت بالا و بزرگی! و ادامه داد: «این، مال سودمندی‌ست؛ این، مال سودمندی‌ست». پیامبر صلی الله علیه و آله راست فرمود؛ فکرش را بکنید: پاداش یک نیکی ده تا هفت صد برابر و اگر الله بخواهد، خیلی بیش‌تر است! از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این، مال سودمندی‌ست؛ این، مال سودمندی‌ست؛ نظر من، این‌ست که آن را میان خویشاوندان تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه مطابق رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در میان خویشان و پسرعموهایش تقسیم کرد.

ان‌شاءالله به نکات آموزنده‌ی این حدیث، خواهیم پرداخت؛ ولی به‌راستی جای بسی تعجب است که صحابه رضی الله عنهم چقدر و با چه علاقه‌ای به سوی نیکی‌ها می‌شتافتند! ابن عمر رضی الله عنهما همین‌که احساس می‌کرد به ثروتی دل‌بستگی پیدا کرده یا از آن خوشش آمده است، آن را صدقه می‌کرد تا از این بابت، سود ببرد و آن را در برابرش ببیند؛ ولی آن‌چه نگه می‌داریم، از دو حالت خارج نیست: یا این نعمت، خود از میان می‌رود و یا ما، خود از دنیا می‌رویم و آن را از دست می‌دهیم؛ بنابراین آن چه برای آخرت خود تقدیم می‌کنیم، ماندگار است. از الله متعال بخواهیم که ما و همه‌ی مسلمانان را بر امیال و خواسته‌های نفسانی چیره بگرداند و ما را از بخل، و آز و طمع محافظت کند.

به‌راستی ثروت واقعی، ثروتی‌ست که برای آخرت خود، تقدیم می‌کنیم؛ خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفندی ذبح کردند و تمام آن گوسفند، جز دستش را صدقه دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «از گوسفند، چه باقی مانده است؟» عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: فقط

دستِ آن مانده است و بقیه را صدقه دادم. پیامبر ﷺ فرمود: «بَقِيَ كُلُّهَا غَيْرُ كَتِفِهَا».^(۱) یعنی: «همه‌اش مانده است، جز دستِ آن». به عبارت دیگر آن‌چه خورده‌اید، تمام شده و از میان رفته است؛ اما آن‌چه صدقه داده‌اید، برای شما مانده است و پاداش آن را خواهید یافت.

صحابه ﷺ با همت بالایشان، حد و اندازه‌ی دنیا و ثروتش را می‌دانستند؛ آن‌ها خوب می‌دانستند که آن‌چه تقدیم می‌کنند، ماندگار است و آن‌چه نگه دارند، فانی‌ست و از میان می‌رود.

(۱) حسن است؛ روایت: ترمذی، ش: ۲۴۷۰؛ اسحاق بن راهویه در مسندش (۱۵۹۵)، بخاری در التاریخ الکبیر (۲۳۰/۴)، حاکم در المستدرک (۱۵۱/۴) از طریق ابواسحاق از ابومیسره از عائشه به‌صورت مرفوع. این‌جا اسرائیل، سفیان و یوسف بن ابی‌اسحاق از ابواسحاق روایت کرده‌اند که بخاری و مسلم، روایت‌هایی با همین سند دارند؛ یعنی روایت این‌ها از ابواسحاق را نقل کرده‌اند.

۳۸- باب: اهمیت تغذیه‌ی معنوی افراد خانواده، فرزندان و زیردستانی که به سن تشخیص رسیده‌اند

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲]

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش.

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

[التحریم: ۶]

ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید.

۳۰۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: أخذ الحسن بن علي رضي الله عنهما تمرًا من تمر الصدقة فجعلها في فيه فقال رسول الله ﷺ: «كُخْ كُخْ، إِرمِ بها، أما علمت أنا لا نأكل الصدقة؟» [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية: «إِنَّا لَا نَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةَ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنهما خرماهایی از خرماهای صدقه (زکات) برداشت و آن را در دهانش گذاشت. رسول‌الله ﷺ فرمود: «کُخْ، کُخْ؛ آن را بیرون بینداز. مگر نمی‌دانی که ما، صدقه نمی‌خوریم؟»
و در روایتی دیگر آمده است: «صدقه، برای ما حلال نیست».

شرح

مؤلف رحمته الله، بابی درباره‌ی اهمیت تغذیه‌ی معنوی اهل و عیال، فرزندان و سایر زیردستان گشوده است؛ مناسبت یا ارتباطش با مطالب گذشته، این است که مؤلف رحمته الله در فصل‌های گذشته، پیرامون نفقه یا تغذیه‌ی جسمی خانواده و سایر زیردستان، آیات و احادیثی ذکر کرده است؛ لذا همان‌طور که پدر یا سرپرست خانواده وظیفه دارد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۹۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۶۹.

خرجی یا هزینه‌های متعارف خانواده را تأمین کند، بر او واجب است که غذای روحی خانواده و زیردستان را تأمین نماید. در این میان، نماز، در اولویت قرار دارد و بر مرد، واجب است که خانواده‌اش را به ادای نماز، دستور دهد؛ همان‌گونه که الله ﷻ به پیامبرش، محمد ﷺ فرموده است:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلْكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ

لِلتَّقَوَى﴾ [۱۳۲]

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش. از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. و تقوا، سرانجام نیکی دارد.

اهل، به معنای خانواده است و به همه‌ی کسانی گفته می‌شود که در یک خانه، یا از یک خاندان هستند؛ مانند همسر، دختر، پسر، عمه، خاله، و مادر و امثال آنان. الله ﷻ به پیامبرش دستور داده است که خانواده‌اش را به نماز فرمان دهد و شکیبایی ورزد. «اصْطَبِرْ» در اصل «اصْتَبِر» می‌باشد و حرف «تاء» در «اصْتَبِر»، بنا بر قاعده‌ای در دستور زبان عربی به حرف «طاء» تبدیل شده است که غلیظ‌تر می‌باشد؛ و گاه غلظت کلامی، بیان‌گر غلظت مفهومی است؛ یعنی مفاهیم عباراتی که چنین ساختاری دارند، از تأکید بیش‌تری برخوردار است.

الله متعال، درباره‌ی اسماعیل نبی ﷺ که یکی از اجداد پیامبر اسلام ﷺ است، ذکر فرموده که وی، خانواده‌اش را به نماز و زکات، فرمان می‌داد و نزد پروردگارش، خرسند و پسندیده بود.^(۱) لذا انسان، درباره‌ی خانواده‌اش مسئولیت دارد و باید به تربیت آن‌ها حتی به تربیت خردسالانی که قدرت تشخیص دارند، اهمیت دهد و به‌اندازه‌ی کشش عقلشان، آن‌ها را امر و نهی و تربیت کند.

سپس مؤلف رحمه الله، داستان حسن بن علی ﷺ را نقل کرده که خرمایی از خرماهای صدقه (زکات) برداشت و در دهانش گذاشت. پیامبر ﷺ به او فرمود: «کخ، کخ». یعنی این را دور بینداز که برای تو، خوب نیست و به او دستور داد که آن را از دهانش بیرون بیاورد و فرمود: «صدقه، برای ما حلال نیست».

(۱) اشاره‌ای به آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مریم. [مترجم].

صدقه برای خاندان پیامبر ﷺ جایز نمی‌باشد؛ زیرا خاندان نبوی، برترین خاندان به‌شمار می‌روند و صدقه و زکات، چرکِ مالِ مردم است و برای برترین خانواده، مناسب نیست که از چرکِ مالِ مردم بخورند. همان‌طور که پیامبر ﷺ به عمویش عباس بن عبدالمطلب ﷺ فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَنْبَغِي لِأَلِ مُحَمَّدٍ إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاحُ النَّاسِ»^(۱). یعنی: «زکات، برای خاندان محمد جایز نیست؛ زیرا صدقه (زکات)، چرکِ مالِ مردم است».

از حدیث ابوهریره ﷺ چنین برداشت می‌کنیم که بر هرکسی، واجب است به تربیت فرزندان اهمیت دهد و آن‌ها را از کارهای حرام منع کند؛ همان‌گونه که وظیفه دارد آنان را به‌گونه‌ای تربیت نماید که واجبات شرعی خود را انجام دهند.

۳۰۴- وعن أبي حفص عمر بن أبي سلمة عبد الله بن عبد الأسد، ربيب رسول الله ﷺ قال: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّخْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا غُلَامُ! سَمَّ اللَّهُ تَعَالَى، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زِلْتُ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدَ [مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ]^(۲)

ترجمه: ابوحفص، عمر بن ابوسلمه^(۳)، پیش‌زاده‌ی رسول‌الله ﷺ می‌گوید: پسرپناه‌ی در دامان پیامبر ﷺ بودم و دستم در ظرف غذا دور می‌زد (و از هر سوی ظرف، لقمه برمی‌داشتم). رسول‌الله ﷺ به من فرمود: «ای پسر! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور». از آن پس، روش غذا خوردن من، همین‌گونه بوده است.

شرح

مؤلف رحمه الله، روایتی از عمر بن ابوسلمه ﷺ نقل کرده است. عمر بن ابوسلمه ﷺ ناپسری یا پیش‌زاده‌ی پیامبر ﷺ بود؛ زیرا پسرِ همسر ایشان، ام‌سلمه ﷺ بوده است. وی، با پیامبر ﷺ غذا می‌خورد و دستش در ظرف غذا دور می‌زد؛ یعنی از هر طرف

(۱) مسلم، ش: ۱۰۷۲ به نقل از عبدالمطلب بن ربیع بن حارث ﷺ.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۳۷۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۲.

(۳) ابوسلمه، همان عبدالله بن عبدالاسد است.

ظرف، لقمه برمی داشت. پیامبر ﷺ به او فرمود: «پسر جان! بسم الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

یعنی پیامبر ﷺ سه مورد از آداب غذا خوردن را به او یاد داد:

اول: گفتن «بسم الله» در ابتدای غذا.

گفتن بسم الله، در ابتدای غذا واجب است و جایز نیست که کسی، آن را ترک کند؛ زیرا اگر کسی، بدون گفتن بسم الله، دست به غذا ببرد و شروع به خوردن کند، سرسخت ترین دشمن انسان، یعنی شیطان با او شریک می شود؛ البته ایرادی ندارد که «بسم الله» را کامل بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «سَمِّ اللَّهَ»؛ یعنی: «نام الله را ببر». لذا هم گفتن «بسم الله» درست است و هم می توان با افزودن «الرحمن الرحيم» کامل ترش کرد و گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم». همان طور که الله ﷻ کتابش را با همین عبارت، آغاز کرده است و نیز مانند سلیمان ﷺ که نامه اش را با همین عبارت، شروع کرد:

﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [النمل: ۳۰]

این نامه از سوی سلیمان و به نام الله رحمان (گسترده مهر) و رحیم (مهرورز) است.

ناگفته نماند که گفتن «بسم الله» یکی از شرایط ذبح حیوانات است و گوشت حیوانی که هنگام ذبحش، نام الله بر آن نرفته، حرام، و مانند مردار می باشد و گویا بدون ذبح، مرده است.

علما، گفته اند: فقط باید «بسم الله» بگوید و گفتن «الرحمن الرحيم» در ادامه ی «بسم الله» زینده نیست؛ زیرا در این حالت، قول و عمل، یعنی موضوع مهر و رحمت با ذبح و کشیدن چاقو بر حلقوم حیوان، هم خوانی و تناسبی ندارد. برخی از علما نیز گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» را به طور کامل در هنگام ذبح حیوانات، بی اشکال دانسته اند.

دوم: «با دست راست خود بخور». این، امر وجوبی است؛ لذا بر انسان، واجب است که با دست راست خود غذا بخورد و با دست راست خود، بیاشامد. زیرا پیامبر ﷺ از خوردن و آشامیدن با دست چپ، منع کرده و فرموده است: «شیطان، با

دست چپش می‌خورد و می‌آشامد». این، در حالی‌ست که ما، از پیروی شیطان، منع شده‌ایم. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾
[النور: ۲۱]

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد.

لذا قول راجح، این‌ست که خوردن و آشامیدن با دست راست، واجب و با دست چپ، حرام است. زیرا روش شیطان و کافران می‌باشد. چون کافران با دست چپ خود می‌خورند و می‌آشامند و اصلاً به این مسأله اهمیت نمی‌دهند. برخی از مردم، لیوان را با دست چپ خود می‌گیرند و می‌گویند: بدین خاطر با دست چپ آب می‌نوشم که دست راست من چرب است و نمی‌خواهم، لیوان هم چرب شود. می‌گوییم: بگذار چرب گردد؛ آلوده به نجاست که نمی‌شود؛ شسته خواهد شد. یا انگشتان سبابه و شست خود را به صورت حلقه درآورید و بدین‌سان لیوان را بگیرید تا کم‌تر چرب شود. در هر حال هیچ عذر و بهانه‌ای برای خوردن و آشامیدن با دست چپ، پذیرفته نیست؛ زیرا خوردن و آشامیدن با دست چپ، حرام است و اعمال حرام، تنها در شرایط اضطراری و گریزناپذیر، جایز است؛ یعنی اگر کسی، دست راستش شکسته باشد یا دست راستش، فلج باشد و نتواند آن را به سوی دهانش بالا ببرد، این، ضرورت یا حالت اضطراری محسوب می‌شود و برای چنین فردی خوردن و آشامیدن با دست چپ، جایز است.

سوم: «و از جلوی خود بخور». یعنی وقتی با کسی هم‌کاسه هستی، از جلوی او نخور؛ زیرا بی‌ادبی‌ست. ولی اگر سر سفره نشسته‌اید و غذاهای گوناگونی روی سفره است، ایرادی ندارد که از غذایی که میل شماست، ولی جلوی شما نیست، بردارید. مثلاً گوشت‌ها یا ظرف سالاد، آن‌سوی سفره است؛ ایرادی ندارد که دست خود را برای برداشتن گوشت یا سالاد، دراز کنید؛ اگرچه جلوی دیگران باشد. زیرا انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله غذا می‌خوردم و پیامبر صلی الله علیه و آله برای برداشتن تکه‌های کدو، دستش را این سو و آن سوی ظرف می‌برد.

یکی از نکاتی که از حدیث عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه برداشت می‌کنیم، این است که انسان باید به فرزندان خود آداب غذا خوردن را آموزش دهد؛ از جمله گفتن «بسم الله» در ابتدای غذا. همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله به پیش‌زاده‌ی خود، یعنی پسر همسرش، عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه آموزش داد.

این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر اخلاق نیک پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا به‌نیکی و بدون هیچ سرزنشی، به پیش‌زاده‌ی خود یاد داد که دستش را در ظرف غذا به این سو و آن سو نبرد و از جلوی خود، غذا بخورد و بسم الله بگوید.

گفتنی‌ست: مسایلی که در دوران کودکی آموخته می‌شود، هرگز از یاد نمی‌رود؛ ولی انسان بسیاری از مسایلی را که در بزرگ‌سالی می‌آموزد، فراموش می‌کند و حتی همین‌که اندکی بزرگ می‌شود، رغبتی به فراگیری پاره‌ای از مسایل ندارد یا به‌سادگی تن به یادگیری نمی‌دهد؛ در صورتی که هرچه سن انسان کم‌تر است، علاقه‌ی بیش‌تری به یادگیری و تجربه‌ی چیزهای جدید دارد. لذا کسی که به‌خاطر فرزندانش، از خدا بترسد و آنان را بر اساس تقوا تربیت نماید، فرزندانش نیز درباره‌ی او از الله خواهند ترسید؛ ولی کسی که به تربیت فرزندانش اهمیت ندهد و حقشان در امر تعلیم و تربیت را نادیده بگیرد، توقع نداشته باشد که وقتی به آنان، محتاج شود، به او رسیدگی کنند؛ بلکه حقش را پایمال خواهند کرد.

۳۰۵- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله يقول: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْإِمَامُ رَاعٍ، وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸۹۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۹. ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۸۸ همین کتاب.

بازخواست می‌شود؛ و زن، درباره‌ی خانه‌ی شوهرش و فرزندان خود مسؤول است و خدمت‌کار، درباره‌ی اموالِ آقای خود و مسؤولیتی که به او سپرده شده است، مسؤولیت دارد. پس، همه‌ی شما مسؤولید و درباره‌ی مسؤولیت و زیردستان خود، بازخواست خواهید شد».

۳۰۶- وعن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ، وَفَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ». [حدیثی حسن است که ابوداود با اسناد حسن روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش عليه السلام روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «فرزندان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به خاطر کوتاهی در نماز، تنبیهان نمایید و رخت‌خوابشان را از هم جدا کنید».

۳۰۷- وعن أبي ثرية سبرة بن معبد الجهني رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «عَلِّمُوا الصِّبْيَ الصَّلَاةَ لِسَبْعِ سِنِينَ، وَاضْرِبُوهُ عَلَيْهَا ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ». [حدیثی حسن است که ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۲)

وَلَفْظُ أَبِي دَاوُدَ: «مُرُوا الصِّبْيَ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ».

ترجمه: ابوثریه، سبره بن معبد جهنی رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «به فرزند خود در هفت سالگی، نماز را آموزش دهید و آن‌گاه که ده ساله شد، او را به خاطر (کوتاهی در) نماز بزنید».

در روایت ابوداود آمده است: «بچه را زمانی که به هفت سالگی رسید، به نماز امر کنید».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۸۶۸؛ و صحیح ابی‌داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۵۰۹؛ آلبانی رحمته الله علیه، این حدیث را در مشکاة المصابیح، ش: ۵۷۲، حسن دانسته است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۰۲۶ و همانند آن به‌شماره‌ی: ۵۸۶۷؛ صحیح ابی‌داود، از آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۵۰۸؛ آلبانی رحمته الله علیه در مشکاة المصابیح، ش: ۵۷۳، این حدیث را حسن دانسته است.

شرح

مؤلف رحمه الله، روایتی از عمرو بن شعیب، از پدرش از جدش نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزندان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به خاطر کوتاهی در نماز، تنبیهان کنید و رخت خوابشان را از هم جدا نمایید». این، حدیثی «حَسَن» است که روایت سبره بن معبد جهنی رضی الله عنه نیز تأییدش می‌کند. آنچه در این حدیث آمده است، یکی از حقوق فرزندان بر پدرانشان به شمار می‌رود؛ یعنی این، حق فرزند است که وقتی هفت ساله شد، پدرش او را به نماز دستور دهد و اگر پس از ده سالگی نسبت به نماز کوتاهی می‌کرد، پدرش او را تنبیه کند؛ البته به شرطی که عاقل باشد؛ یعنی دیوانه نباشد. لذا کتک زدن به بچه‌های ده ساله و دیوانه‌ای که نماز نمی‌خوانند، درست نیست؛ زیرا هیچ دیوانه‌ای، مکلف نمی‌باشد؛ البته باید دقت کرد که خراب‌کاری نکنند؛ چه در خانه و چه بیرون از خانه. منظور از زدن، تنبیه کردن است؛ یعنی زدن، باید به گونه‌ای باشد که آسیبی به بچه نرسد و تأثیر مثبتی بر او بگذارد؛ لذا برای هیچ پدری جایز نیست که فرزندش را به سختی کتک بزند یا با زدنش، آسیبی به او برساند؛ کتک‌های پیاپی و بدون ضرورت نیز درست نیست. ولی اگر پدر می‌تواند فرزند ده ساله‌اش را که نماز نمی‌خواند، بزند؛ به شرطی که آسیبی به او نرساند. زیرا هدف از زدن، تنبیه یا ادب کردن فرزند است، نه کودک‌آزاری یا آسیب رساندن به او.

این حدیث، ردی بر برخی از مربیان و دانش‌آموختگان علوم تربیتی است که در هر حال، تنبیه بچه‌ها را نادرست می‌پندارند؛ لذا این حدیث نشان‌گر نادرستی پندار کسانی است که تنبیه درست و اصولی را به عنوان یکی از روش‌های تربیتی قبول ندارند؛ زیرا گاه تنبیه بچه، اثری دارد که هیچ حرف و سخنی، آن‌همه اثر ندارد. گاه مشاهده می‌شود که برخی از دانش‌آموزان خردسال، در صورتی که تنبیه نشوند، تکالیف درسی خود را به خوبی انجام نمی‌دهند و نسبت به نظام آموزشی و درس و مدرسه، بی‌تفاوت و بی‌علاقه باقی می‌مانند و این امر، ناهنجاری‌های درسی و رفتاری دیگری در پی خواهد داشت. لذا تنبیه اصولی و درستِ کودکان و دانش‌آموزان، یکی از مسایل مهم آموزشی است که البته باید آسیب‌شناسی شود. ولی همان‌طور که گفتیم،

تنبيه، به‌خاطرِ ادب کردن بچه است، نه به‌خاطر اذیت و آزار او؛ لذا تأکید می‌شود که تنبيه، متناسب با وضعیت بچه و به‌گونه‌ای باشد که آسیبی به او نرسد. یعنی نه مانند برخی از معلمان و مربیان گذشته، کودکان و دانش‌آموزان را به‌سختی کتک بزنیم و نه همانند برخی از مربیان و مدعیان امروزی علوم تربیتی، مسأله‌ی تنبيه را از اساس حذف کنیم؛ زیرا بچه‌ها معمولاً یک‌دنده و لجبازند و تا تنبيه نشوند، حرف گوش نمی‌کنند.

۳۹- باب: حقوق همسایگان و سفارش به مراعات حقوق آنان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافر در راه‌مانده و آن که مالکش شده‌اید.

۳۰۸- وعن ابن عمر وعائشة رضي الله عنهما قالا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورَّثُهُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر و عایشه رضی الله عنهما می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «جبرئیل، آن‌قدر درباره‌ی همسایه سفارش کرد که گمان کردم همسایه را وارث همسایه قرار خواهد داد».

۳۰۹- وعن أبي ذرٍّ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا طَبَخْتَ مَرَقَةً، فَأَكْثِرْ مَاءَهَا، وَتَعَاهَدْ جِيرَانَكَ». [روایت مسلم]^(۲)

وفي رواية له عن أبي ذرٍّ قال: إن خَلِيلِي ﷺ أَوْصَانِي: «إِذَا طَبَخْتَ مَرَقًا فَأَكْثِرْ مَاءَهُ ثُمَّ انْظُرْ أَهْلَ بَيْتٍ مِنْ جِيرَانِكَ، فَأَصِبْهُمْ مِنْهَا بِمَعْرُوفٍ».

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه آب‌گوشتی پختی، آب آن را بیش‌تر کن و همسایه‌ات را به‌یاد داشته باش».

در روایتی دیگر از مسلم آمده است: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: دوستم، پیامبر ﷺ مرا وصیت فرمود که هرگاه آب‌گوشت پختی، آبش را زیاد کن و سپس به خانواده‌ی پیرامون و به همسایگان بنگر و از این غذا به آن‌ها نیز بده».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۱۴، ۶۰۱۵)، و صحیح مسلم، ش: (۲۶۲۴، ۲۶۲۵)؛ گفتنی‌ست: حدیث عایشه و ابن‌عمر رضی الله عنهما در صحیحین، جداگانه آمده است.

(۲) صحیح مسلم، (۱۴۳-۱۴۲/۲۶۲۵)

۳۱۰- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ» قِيلَ: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ».^(۱) [متفق عليه]

وفي رواية لمسلم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ».

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به الله سوگند، ایمان ندارد؛ به الله سوگند ایمان ندارد!» پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا! فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نیست.» و در روایت مسلم آمده است: «کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد، وارد بهشت نمی‌شود.»

۳۱۱- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةً لْجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسَنَ شَاةٍ».^(۲) [متفق عليه]

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ای زنان مسلمان! هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد، اگرچه (هدیه‌ی به ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد.»

۳۱۲- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَةً أَنْ يَغْرِزَ حَسْبَةً فِي جِدَارِهِ. ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: مَالِي أَرَاكُم عَنْهَا مَعْرِضِينَ، وَاللَّهِ لَأُرْمِينَ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ. [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار مشترکشان منع نکند.» سپس ابوهریره رضی اللہ عنہ گفت: «چرا شما را می‌بینم که به این حدیث، عمل نمی‌کنید؟ به الله سوگند که من، این میخ را به شانه‌هایتان می‌کوبم. (کنایه از عمل به این حدیث است.)»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۵۶۶، ۶۰۱۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۰. رک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی: ۱۲۶.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۲۴۶۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۰۹.

۳۱۳- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، همسایه اش را اذیت نکند؛ هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس، به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

۳۱۴- وعن أبي شريح الخزاعي رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُحْسِنْ إِلَى جَارِهِ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ». [مسلم، این حدیث را با همین الفاظ روایت کرده و بخاری، بخشی از آن را روایت نموده است].^(۲)

ترجمه: ابوشریح خزاعی رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به الله و آخرت، ایمان دارد، به همسایه اش نیکی کند؛ هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس، به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

۳۱۵- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قلت: يا رسول الله إِنَّ لِي جَارَيْنِ، فإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قال: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكَ بَابًا». [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: عائشه رضی الله عنها می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا! دو همسایه دارم؛ به کدام یک از آن ها هدیه بدهم؟ فرمود: «به آن که درب خانه اش به تو نزدیک تر است».

۳۱۶- وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَيْرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى خَيْرُهُمْ لَصَاحِبِهِ، وَخَيْرُ الْجِيرَانِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى خَيْرُهُمْ لَجَارِهِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است].^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۸.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۰۲۰.

(۴) صحیح الجامع، ش: ۳۲۷۰؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۰۳؛ و صحیح الأدب المفرد، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۸۴.

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از میان دوستان، کسی نزد الله متعال بهتر است که برای دوستش بهتر باشد و بهترین همسایه نزد الله متعال، کسی است که برای همسایه اش بهتر است».

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «باب: حقوق همسایگان و سفارش به مراعات آنان». همسایه به کسی می گویند که دیوار خانه اش به دیوار خانه ی شما چسبیده یا خانه اش به خانه ی شما، نزدیک است. برخی از آثار و اقوال گذشتگان نیک امت، نشان گر اینست که تا چهل خانه از هر سوی خانه ی انسان، همسایه اش به شمار می روند و بیش تر از آن، در صورتی جزو همسایگان محسوب می شوند که حدیث صحیحی درباره اش وجود داشته باشد، وگرنه، این مسأله به عرف مردم بستگی دارد.

سپس مؤلف رحمته الله، آیه ای از سوره ی «نساء» ذکر کرده که الله تعالی فرموده است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾
[النساء: ۳۶]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه ای که خویشاوند است و به همسایه ی بیگانه، و یار هم نشین و مسافر در راه مانده و آن که مالکش شده اید.

علما، همسایه را بر سه دسته دانسته اند:

۱- همسایه ی خویشاوند و مسلمان؛ چنین همسایه ای، علاوه بر حق همسایگی، حق خویشاوندی و اسلام نیز دارد.

۲- همسایه ی مسلمانی که خویشاوند نیست و دارای حق همسایگی و اسلام است.

۳- همسایه ی کافر که حق همسایگی دارد و اگر خویشاوند باشد، حق خویشاوندی هم دارد.

این ها، سه دسته از همسایه ها هستند که حقوقی دارند: حقوقی که انجام آن واجب است و حقوقی که نباید انجام داد؛ بلکه ترک آن واجب می باشد.

سپس مؤلف رحمه الله، پنج حدیث ذکر کرده است: از ابن عمر، از ابوذر، و از ابوهریره رضی الله عنه.

در حدیث ابن عمر آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل، آنقدر درباره‌ی همسایه سفارش کرد که گمان کردم همسایه را وارث همسایه قرار خواهد داد». یعنی: این حکم را از سوی الله، نازل خواهد کرد. و این، بدین معنا نیست که جبرئیل علیه السلام، خود این حکم را صادر می‌کند؛ زیرا جبرئیل علیه السلام به عنوان فرشته‌ی وحی حکم الهی را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند و حق تشریع ندارد. در هر حال، جبرئیل علیه السلام آنقدر درباره‌ی همسایه سفارش می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گمان کردم به‌زودی حکم ارث بردن همسایه از همسایه را خواهد آورد». و این، نشان می‌دهد که جبرئیل علیه السلام تأکید زیادی درباره‌ی همسایه داشته است.

و در حدیث ابوذر رضی الله عنه بدین نکته اشاره شده است که وقتی انسان، از نعمتی برخوردار می‌شود، باید به همسایه‌اش خیری برساند و از این نعمت به او هم بدهد؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه آب‌گوشتی پختی، آب آنرا بیش‌تر کن و همسایه‌ات را به‌یاد داشته باش».

«مَرَق» به معنای شورباست و معمولاً به آب‌گوشت و هر نوع خورشی گفته می‌شود که با نان تناول می‌گردد؛ هر غذایی که پختید، چه آب‌گوشت و چه غذایی دیگر، یا اگر شیر، و خوراکی یا نوشیدنی دیگری داشتید که مازاد بر نیازتان بود، همسایه‌ی خود را فراموش نکنید و نعمتی را که الله به شما داده است، از او دریغ نکنید؛ زیرا همسایه، حق و حقوقی دارد.

و اما در احادیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار سوگند خورد و فرمود: «به الله سوگند، ایمان ندارد؛ به الله سوگند ایمان ندارد!» پرسیدند: چه کسی ای رسول‌خدا! فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نیست».

یعنی کسی که همسایه‌اش از اذیت و آزار، و از ظلم و ستمش، امان ندارد، مؤمن نیست؛ و اگر اذیت و آزار، از زبان بگذرد و به عمل درآید، به مراتب بدتر و شدیدتر است.

این، نشان می‌دهد که ظلم و ستم به همسایه حرام است؛ چه با زبان باشد و چه در عمل. اذیت و آزار زبانی، این است که از همسایه‌اش یا از سوی او چیزهایی بشنود که اذیتش می‌کند؛ مانند کسانی که صدای رادیو و تلویزیون خود را تا آخرش باز می‌کنند و بدین‌سان همسایه‌ی خود را می‌آزارند. چنین کاری، جایز نیست؛ اگرچه صدا، صدای تلاوت قرآن باشد. زیرا مزاحمتی برای همسایگان است و آسایش آنان را به هم می‌زند و این، حرام است.

و اذیت و آزار عملی، این است که خاک‌روبه‌ها و زباله‌های خود را اطراف خانه‌اش بیندازند یا با گذاشتن وسایل و اسباب و اثاثیه در راهرو یا درب خانه، رفت و آمدش را دچار مشکل کنند. هر کاری که باعث اذیت و آزار همسایه است، حرام می‌باشد و کسی که همسایه‌اش را بیازارد، مؤمن نیست؛ یعنی در این مسأله، ویژگی‌های لازم برای یک مؤمن را ندارد و از ویژگی‌های مؤمنان در تعامل با همسایگان، محروم است.

در حدیث دیگری از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار مشترکشان منع نکند». لذا اگر همسایه‌ای، قصد تعمیر سقف خانه‌اش و یا نصب شیروانی و دیوارکوب را داشته باشد، همسایه‌اش حق ندارد او را از این کار منع نماید؛ زیرا این کار، هیچ ضرری ندارد، بلکه استحکام خانه را بیش‌تر می‌کند؛ به‌ویژه خانه‌های قدیمی که خشتی بودند و چوب، از فرسایش دیواره‌های خشتی، جلوگیری می‌نماید و این، به سود هر دوی آنهاست. لذا هیچ همسایه‌ای حق ندارد همسایه‌اش را از نصب دیوارکوب چوبی و امثال آن بر خانه‌اش، منع کند. و به‌فرض این که مانع این کار شود، باز هم همسایه حق دارد کارش را انجام دهد؛ اگرچه همسایه‌اش مخالف باشد. از این رو ابوهریره رضی الله عنه فرمود: «چرا شما را می‌بینم که به این حدیث، عمل نمی‌کنید؟ به الله سوگند که من، این میخ را به شانه‌هایتان می‌کوبم». این، کنایه از عمل به این حدیث است. ابوهریره رضی الله عنه زمانی این سخن را گفت که از سوی مروان بن حکم، امیر مدینه بود؛ همانند سخنی که امیرمؤمنان، عمر بن خطاب رضی الله عنه در مشاجرہ‌ی محمد بن مسلمه و همسایه‌اش بر زبان آورد؛ ماجرا از این قرار بود که محمد بن مسلمه، می‌خواست آب را به باغش برساند و آب‌راه از زمین همسایه‌اش می‌گذشت. همسایه‌اش، مانع شد؛ برای داوری نزد

عمر رضی الله عنه رفتند. عمر رضی الله عنه فرمود: «اگر او را از این کار منع کنی، آب را بر روی خودت جاری می‌کنم». و بدین‌سان همسایه‌ی محمد بن مسلمه را مجبور کرد که حق همسایه‌اش را رعایت کند؛ زیرا عبور آب کشاورزی، نه تنها ضرر ندارد، بلکه برای زمین و باغی که از آن می‌گذرد، مفید است. بنابراین، مراعات حقوق همسایگان و نیکی کردن به آنان در حد امکان، واجب است و اذیت و آزار به آنان به هر شکلی که باشد، حرام می‌باشد؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس به الله و آخرت، ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی کند».

۴۰- باب: نیکی به پدر و مادر و تداوم پیوند خویشاوندی

الله متعال، می فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾
[النساء: ۳۶]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافر در راه‌مانده و آن که مالکش شده‌اید.

و می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾

[النساء: ۱]

و تقوای الله را در پیش بگیرید که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از گسستن رابطه‌ی خویشاوندی پروا نمایید.

و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾
[الرعد: ۲۱]

و کسانی که پیوندهایی را که الله به برقراری آن دستور داده، برقرار می‌دارند.

هم چنین می فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۚ وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾

[الإسراء: ۲۳، ۲۴]

و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید. و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان مگو و بر سرشان داد مزن و به آنان سخن نیکی مگو. و از روی مهربانی بال فروتنی و تواضع را برایشان فرود آور و مگو: ای پروردگارم! همان‌گونه که در کودکی مرا پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان.

و می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلُہُ فِي عَامَيْنِ أَنْ
أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: ۱۴]

و به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش در حالی که دچار ضعف روزافزون می‌شد، به او باردار گشت و تا دو سال هم به او شیر می‌دهد. (آری؛ به او سفارش کردیم) که سپاس‌گزار من و پدر و مادرت باش.

۳۱۷- عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوعبدالرحمن، عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می‌گوید: از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نماز سر وقت». گفتم: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کردم: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله».

۳۱۸- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا يَجْزِي وَلَدًا إِلَّا أَنْ يَجِدَهُ مَمْلُوكًا، فَيَشْتَرِيَهُ، فَيَعْتِقَهُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچ فرزندی، نمی‌تواند حق پدرش را ادا کند، مگر این‌که پدرش را برده‌ی کسی ببیند و او را خریداری و آزاد کند».

شرح

مؤلف رحمۃ اللہ علیہ، می‌گوید: «باب نیکی به پدر و مادر و رعایت پیوند خویشاوندی». وی، به پیروی از متون و داده‌های شرعی، از نیکی به پدر و مادر، به «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ» و از پیوند خویشاوندی به «صله‌ی رحم» تعبیر کرده است. نیکی به پدر و مادر، از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین عبادت‌هاست و پس از اطاعت از الله و پیامبرش، در رده‌ی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۵۱۰.

دوم اهمیت قرار دارد. همان‌طور که مشاهده می‌کنید مؤلف رحمه الله، آیه‌های فراوانی در این باره ذکر کرده است. همه‌ی این آیات، نشان‌گر حقوق بزرگی است که پدر و مادر بر فرزندان خود دارند. الله متعال، به سختی‌هایی اشاره فرموده است که مادر برای فرزندش متحمل می‌شود؛ مادر از زمانی که باردار می‌گردد تا هنگامی که وضع حمل می‌کند، دچار ضعف روزافزون می‌شود تا این‌که سختی‌های زایمان را پشت سر می‌گذارد و پس از تحمل این همه سختی، فرزندش را به دنیا می‌آورد. همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الأحقاف: ۱۵]

مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد.

سپس الله متعال، سخت‌ترین دوران زندگی پدر و مادر را بیان فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَبْتَغِ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾ [الإسراء: ۲۳] یعنی: «و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان نگو». زیرا وقتی پدر و مادر، پیر می‌شوند، ضعیف و ناتوان شده، نیازمند فرزندانشان می‌گردند؛ با این حال، الله متعال دستور می‌دهد که کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آن‌ها نگو؛ یعنی به آن‌ها نگو که از دست شما خسته شدم. بلکه رفتار نیک و پسندیده‌ای با آنان داشته باش و وقتی سخن می‌گویند یا بهانه‌جویی می‌کنند، بر سرشان فریاد زن: ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [۲۴] یعنی: «و به آنان، سخن نیکی بگو». به عبارت دیگر پاسخشان را به نیکی بده؛ چون حق زیادی بر تو دارند.

سپس مؤلف رحمه الله، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نماز سر وقت». و باز سؤال کرد: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». پرسید: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله». بدین‌سان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیکی به پدر و مادر را پیش از جهاد در راه الله ذکر کرد. اگر ابن مسعود رضی الله عنه بیش از این هم سؤال می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پاسخش را به روشنی می‌داد.

این، نشان‌گر اهمیت نیکی به پدر و مادر است. نیکی به پدر و مادر، دامنه‌ی گسترده‌ای دارد که شامل خوش‌رفتاری و خوش‌زبانی با آنان و نیز حمایت مالی از آنهاست؛ البته در حد توان. زیرا الله متعال دستور داده است: تا آن‌جا که می‌توانید، یعنی در حد توان خود، تقوا پیشه کنید. در برابر نیکی به پدر و مادر، نافرمانی از آنها قرار دارد.

سپس مؤلف رحمه الله دومین حدیث ذکر کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هیچ فرزندی، نمی‌تواند حق پدرش را ادا کند، مگر این‌که پدرش را برده‌ی کسی ببیند و او را خریداری و آزاد کند». زیرا بدین‌سان پدرش را از قید بردگی انسان، آزاد می‌کند. این حدیث بدین معنا نیست که هرکس، پدرش را برده‌ی کسی ببیند و او را خریداری کند، پدرش در قید بردگی او درمی‌آید؛ بلکه بلافاصله پس از پرداخت پول آزادی‌اش، پدرش آزاد می‌شود و نیازی به این نیست که فرزند، آزادی پدرش را اعلام کند؛ مادر نیز همین حکم را دارد. و این، نشان‌دهنده‌ی عظمت حقوق پدر و مادر است.

۳۱۹- وعنه أيضاً صلی الله علیه و آله أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: هم‌چنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، با خویشاوندانش ارتباط داشته باشد؛ هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

۳۲۰- وعنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حَتَّى إِذَا فَرَعَ مِنْهُمْ قَامَتِ الرَّجِمُ، فَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ؛ قَالَ: نَعَمْ أَمَا تَرْضِينَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَى، قَالَ فَذَلِكَ لَكَ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اقْرءُوا إِنِّ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۷.

سَيِّئُكُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿۲۳﴾ [متفق علیه]^(۱)

وفي رواية للبخاري: فقال الله تعالى: «مَنْ وَصَلَكَ، وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، آفریده هایش را خلق کرد؛ پس از این که آفرینش آن ها را به پایان رساند، رَحِم (خویشاوندی) برخاست و گفت: برخاسته ام تا از قطع پیوند خویشاوندی به تو پناه ببرم. الله متعال فرمود: آیا راضی نیستی به این که هرکس تو را وصل کند، با او پیوند داشته باشم (و او را به رحمت خویش برسانم) و هرکس، تو را قطع کند، با او قطع رابطه کنم (و او را از رحمت خویش دور بگردانم؟) پاسخ داد: بلی؛ (الله) فرمود: «این حق، برای تو محفوظ است». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ^(۲) «اگر خواستید، این آیات را بخوانید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿۲۳﴾ [محمد: ۲۲، ۲۳]

چه بسا آن گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبہکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «الله متعال فرمود: کسی که تو را وصل کند (حق خویشاوندی را ادا نماید) به او می پیوندم؛ ^(۳) و هرکس، تو (رابطه ی خویشاوندی) را قطع کند، با او قطع رابطه می کنم.» ^(۴)

۳۲۱- وعنه رضی الله عنه قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «أَبُوكَ». [متفق علیه]^(۵)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۸۳۱، ۵۹۸۷) و ...؛ صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۴.

(۲) در روایت بخاری، این عبارت، به عنوان سخن ابوهریره رضی الله عنه ذکر شده است. [مترجم]

(۳) یعنی او را از رحمت خویش برخوردار می سازم.

(۴) یعنی او را از رحمت خویش محروم می گردانم.

(۵) صحیح بخاری، ش: ۵۹۷۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۴۸.

وفي رواية : يا رسول الله! مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ؟ قَالَ: «أُمُّكَ ثُمَّ أُمُّكَ، ثُمَّ أُمُّكَ، ثُمَّ أَبَاكَ، ثُمَّ أَدْنَاكَ أَدْنَاكَ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چه کسی بیش از دیگران، سزاوار این ست که با او خوش رفتار باشم؟ فرمود: «مادرت». دوباره پرسید: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». باز سؤال کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: آن گاه چه کسی؟ فرمود: «پدرت».

و در روایتی آمده است: (آن مرد پرسید: ای رسول خدا! چه کسی بیش از همه ی مردم، به خوش رفتاری من سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت، سپس مادرت، سپس مادرت، و آن گاه به پدرت نیکی کن و به همین ترتیب به هرکس که به تو نزدیک تر است»).

شرح

این دو حدیث، درباره ی جایگاه و اهمیت والای صله ی رحم است. پیش تر این نکته را بیان کردم که منظور از صله ی رحم، ارتباط خویشاوندی ست و این، به عرف مردم و عادت آن ها بستگی دارد؛ زیرا چند و چون پیوند خویشاوندی و حد و اندازه ی آن در کتاب و سنت، بیان نشده و پیامبر صلی الله علیه و آله شرط و قیدی برای آن ذکر نکرده است. به عبارت دیگر، مواردی چون خورد و نوش یا هم سفره بودن و یا زندگی در یک مسکن به عنوان شرایط پیوند خویشاوندی، مطرح نیست و این مسأله به عرف مردم بستگی دارد؛ یعنی صله ی رحم، همان است که در عرف مردم، ارتباط و پیوند خویشاوندی شناخته شود و در مقابل، آنچه مردم قطع رابطه بدانند، بی توجهی به صله ی رحم به شمار می رود؛ این، یک اصل است.

ناگفته نماند که اگر عرف مردم در این باره به گونه ای از میان برود یا خراب شود که به ارتباط خویشاوندی اهمیت ندهند، چنین عرفی اعتبار ندارد؛ زیرا چنین عادت، یک عرف یا عادت غیراسلامی ست. چنان که امروزه در کشورهای غیراسلامی به خانواده هایشان اهمیت نمی دهند و چه بسا اعضای یک خانواده یکدیگر را نمی شناسند! گاه فرزندی یک مرد، بزرگ می شود و پدرش را نمی شناسد و با هم بیگانه هستند! دلیلش، این ست که آن ها به ارتباط خانوادگی و خویشاوندی، اهمیت

نمی‌دهند و معنا و مفهوم همسایگی را نمی‌دانند و روابط اجتماعی آن‌ها، خشک، پوچ و فاسد است؛ زیرا کفر، آن‌ها و همه‌ی ارزش‌های اخلاقی آنان را از میان برده است. لذا سخن ما، درباره‌ی جامعه‌ی اسلامی متعهدی است که به ارزش‌های دینی و اخلاقی اهمیت می‌دهد؛ از این رو آنچه در عرف چنین جامعه‌ای، صله‌ی رحم محسوب شود، همان صله‌ی رحم یا پیوند خویشاوندی است و آنچه که در این جامعه آن را قطع رابطه‌ی خویشاوندی بدانند، قطع این پیوند به‌شمار می‌آید.

در نخستین حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که الله متعال، با کسی پیوند دارد و او را از رحمت خویش بهره‌مند می‌سازد که حق پیوند خویشاوندی را به‌جای آورد و پیوندش را با کسی که پیوند خویشاوندی را قطع کند، قطع می‌نماید و او را از رحمت خود، محروم می‌گرداند. هرکس، خواهان ارتباط با پروردگار خویش است؛ پس حق خویشاوندی را ادا کنید و اگر مایلید که الله با شما قطع رابطه کند، رابطه‌ی خویشاوندی خود را قطع کنید؛ این، مجازاتی درخور قطع رابطه‌ی خویشاوندی است. لذا هرچه توجه انسان به ادای این حق، بیش‌تر باشد، ارتباطش با الله استوارتر است و هرچه در این زمینه کوتاهی کند، از اجر و ثواب او کاسته می‌شود و بی‌گمان الله متعال، به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.

مؤلف رحمه الله این دو آیه ذکر کرده که الله تعالی فرموده است:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تُلَئْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ ۖ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۖ﴾ [محمد: ۲۲، ۲۳]

چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبہکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش‌های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

در این آیه بدین نکته تصریح شده که تبہکاران و کسانی که در زمین به فساد و تباهی می‌پردازند و رابطه با خویشاوندان را قطع می‌کنند، از رحمت الهی دور می‌شوند و الله متعال، آن‌ها را از شنیدن سخن حق، کر می‌گرداند و به‌فرض این‌که سخن حق را بشنوند، هیچ سودی از آن نمی‌برند؛ هم‌چنین چشمانشان را از دیدن حقیقت، کور گردانیده و راه‌های سعادت و نیکی را نمی‌بینند؛ زیرا چشم و گوش، دو

راه اساسی برای انتقال اطلاعات به قلب هستند و وقتی مسیر انتقال، خراب شود، هیچ خیری به قلب نمی‌رسد. پناه بر الله.

علما، بذل و بخشش به نزدیکان و خویشاوندان را یکی از نمونه‌های ارتباط با آنان برشمرده و گفته‌اند: ثروتمندی که خویشاوندان فقیری دارد و خود، جزو وارثان آنها محسوب می‌شود، بر او واجب است که نفقه‌ی این‌ها را بدهد، یعنی مخارج متعارف آنها را تأمین کند؛ مانند دو برادر که یکی از آنها، ثروتمند است و دیگری، فقیر، و توانایی کسب و کار ندارد. لذا از آن‌جا که برادر از برادر، ارث می‌برد، بر برادر ثروتمند واجب است که مخارج متعارف برادر فقیرش و ناتوانش را که کسب و کاری ندارد، تأمین کند. این، یکی از مصادیق و نمونه‌های پیوند خویشاوندی است.

علما، هم‌چنین گفته‌اند: اگر خویشاوند فقیر برای ازدواج به کمک و حمایت نیاز داشت، کمک کردن به او واجب است؛ زیرا ازدواج برای حفظ عفت و پاک‌دامنی، یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان است. بنابراین، اگر فقیری، برادر ثروتمندی داشته باشد که تنها وارث اوست، بر برادر ثروتمند تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و سواری مورد نیاز برادر فقیرش واجب است و چنان‌چه برادر فقیر، قصد ازدواج داشته باشد، برادر ثروتمند باید به او کمک کند.

بر کسی که دانشی درباره‌ی چنین مسایلی ندارد، واجب است که از علما بپرسد تا او را راهنمایی کنند و راه درست را به او نشان دهند؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

[الأنبياء: ۷]

تَعْلَمُونَ ﴿۷﴾

ما پیش از تو تنها مردانی را (به عنوان پیامبر) فرستادیم که به آنان وحی می‌کردیم؛ اگر نمی‌دانید، از اهل علم بپرسید.

حدیث دوم، درباره‌ی سزاوارترین شخص به هم‌صحبتی و خوش رفتاری انسان است؛ پیامبر ﷺ در این حدیث، بیان فرموده که مادر، بیش از دیگران سزاوار این است که با او خوش‌رفتار باشیم. و چون دوباره در این باره از او پرسیدند، باز هم مادر را سزاوارترین شخص به هم‌صحبتی و خوش‌رفتاری معرفی کرد و تا سه بار، او را بیش از همه سزاوار عطوفت، مهرورزی و خوش‌رفتاری دانست و مرتبه‌ی چهارم، پدر را

سزاوار تکریم، محبت و خوش رفتاری معرفی فرمود؛ زیرا هیچ کس مثل مادر به فرزندش، مهر نمی ورزد و نسبت به او دل سوزی نمی کند. الله متعال، می فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ﴾ [لقمان: ۱۴]

مادرش در حالی که دچار ضعف روزافزون می شد، او را (در شکم خود) حمل کرد.

و می فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الأحقاف: ۱۵]

مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد.

ابتدای شب، فرزندش را در گهواره می گذارد و او را آرام می کند تا بخوابد و وقتی فرزندش بیمار یا بی خواب می شود، شب تا صبح بیدار می ماند تا فرزندش، راحت بخوابد؛ خودش سرما را به جان می خرد تا فرزندش گرم باشد و گرمای سخت را تحمل می کند تا فرزندش احساس گرما نکند و بیش از پدر، به فرزند خویش توجه و رسیدگی می نماید. از این رو حق مادر، سه برابر حق پدر است.

هم چنین مانند پدر، پُرزور و قوی نیست و حقش را نمی گیرد؛ بنابراین، پیامبر ﷺ سه بار درباره ی حق مادر، سفارش فرمود و یک بار نسبت به حق پدر؛ و این، رهنمودی روشن برای انسان است که باید هرچه می تواند هم صحبت خوبی برای پدر و مادرش باشد و از هیچ خدمتی به آنان دریغ نکند. الله متعال، به ما و همه ی مسلمانان توفیق خدمت به پدر و مادر را عنایت کند و همگان را به آنچه که خیر و صلاح آنها در آن است، موفق بگرداند و ما و سایر مسلمانان را از لطف و احسان خویش بهره مند بفرماید.

۳۲۲- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَغِمَ أَنْفٌ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفٌ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفٌ مَنْ أَدْرَكَ أَبُوهُ عِنْدَ الْكِبَرِ أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا، فَلَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ». [روایت مسلم^(۱)]

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۱.

ترجمہ: ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسی کہ پدر مادرش، هر دو، یا یکی از آنها به سن پیری برسند و او، (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بد می‌کنند؛ من در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفתי، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابر آنان با تو خواهد بود».

انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دوست دارد روزی اش، زیاد شود و عمرش طولانی، پس صله‌ی رحم (ارتباط با خویشانش) را رعایت کند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۸.

مَالٌ رَّابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَّابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتُ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفَعَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ، وَبَنِي عَمِّهِ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ابوطلحه رضی الله عنه در میان انصار مدینه، از لحاظ داشتن نخل، از همه ثروتمندتر بود؛ محبوب ترین ثروتش نزد او نخلستانی به نام «بیرحاء» در مقابل مسجد بود و پیامبر صلی الله علیه و آله گاه به این نخلستان می رفت و از آب گوارایش می نوشید. انس رضی الله عنه می گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾، ابوطلحه رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا! الله متعال، این آیه را بر شما نازل کرده و (فرموده) است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر آن که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید.

(ابوطلحه افزود:) باغ بیرحاء، محبوب ترین ثروت من است و می خواهم آن را در راه الله صدقه دهم و به خیر و ثواب آن نزد الله، امیدوارم؛ پس هرطور که مناسب می دانید، درباره اش تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به به! این، مال سودمندی ست؛ این، مال سودمندی ست و آن چه گفتم، شنیدم؛ نظر من، این ست که آن را میان خویشاوندانت تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! همین کار را می کنم. سپس آن را میان خویشان و پسرعموهایش تقسیم کرد.

۳۲۶- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: أقبل رجلٌ إلى نبيِّ الله صلی الله علیه و آله، فقال: أبايعُكَ على الهجرةِ والجهادِ أبتغي الأجرَ مِنَ الله تعالى. قال: «فَهَلْ مِنْكَ أَلَدٌ حَيٌّ؟» قال: نعم بل كلاهما. قال: «فَتَبْتَغِي الأجرَ مِنَ الله تعالى؟» قال: نعم. قال: «فَارْجِعِي إِلَى والدَيْكَ، فَأَحْسِنِ صُحْبَتَهُمَا». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم است.]^(۲)

وفي روايةٍ لهما: جاء رجلٌ فاستأذنه في الجهادِ فقال: «أَحْيَى والدَاكَ؟» قال: نعم، قال: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۶۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۹۸. ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره ی ۳۰۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۰۰۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۴۹.

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: مردی، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برای کسب اجر و پاداش از الله متعال، با شما بر سر هجرت و جهاد پیمان می بندم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا پدر یا مادرت، زنده اند؟» پاسخ داد: آری؛ هر دوی آنها زنده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «و اجر و ثواب الله متعال را می طلبی؟» گفت: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس نزد پدر و مادرت برگرد و با آنان رفتار نیک و پسندیده ای داشته باش.»

در روایتی دیگر از بخاری و مسلم، آمده است: مردی (نزد پیامبر صلی الله علیه و آله) آمد و اجازه ی جهاد خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا پدر و مادرت زنده اند؟» پاسخ داد: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جهاد تو، خدمت به ایشان است.»

۳۲۷- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ وَلَكِنَّ الْوَاصِلَ الَّذِي إِذَا قَطَعْتَ رَحْمَةً وَصَلَهَا». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وصل کننده ی راستین پیوند خویشاوندی، کسی نیست که به خاطر ارتباطی که خویشاوندانش با او دارند، با آنها ارتباط برقرار می کند؛ بلکه کسی است که وقتی با او قطع رابطه می کنند، او ارتباطش را با آنها حفظ می نماید.»

۳۲۸- وعن عائشة قالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الرَّحِمُ مَعْلَقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ، وَمَنْ قَطَعَنِي، قَطَعَهُ اللَّهُ». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «رَحِم به عرش، آویزان است و می گوید: هرکس، پیوند خویشاوندی را برقرار کند، الله، او را از رحمت خویش بهره مند سازد و هرکس مرا (یعنی پیوند خویشاوندی را) قطع کند، الله او را از رحمتش محروم بگرداند.»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۹۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۹۷۸، ۵۹۸۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۵.

۳۲۹- وعن أم المؤمنين ميمونة بنت الحارث رضي الله عنها أنها أعتقت وليدة ولم تستأذن النبي ﷺ فلما كان يومها الذي يدور عليها فيه، قالت: أشعرت يا رسول الله إني أعتقت وليدي؟ قال: «أو فعلت؟». قالت: نعم. قال: «أما إنك لو أعطيتها أحوالك كان أعظم لأجرِك». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: از ام‌المؤمنین میمونه دخت حارث رضی الله عنهما روایت است که ایشان، کنیزی را آزاد کرد و از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نگرفت. روزِ نوبتش که پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌اش می‌رفت، عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا می‌دانید که من، کنیزم را آزاد کردم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا واقعاً چنین کاری کردی؟» پاسخ داد: بله. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ولی اگر او را به دایی‌هایت می‌بخشیدی، پاداشِ بیش‌تری به تو می‌رسید».

شرح

این احادیث، درباره‌ی فضیلت و اهمیت صله‌ی رحم است و نشان می‌دهد: پیوند خویشاوندی، این نیست که انسان، در پاسخ پیوندی که خویشانش با او دارند، با آنها ارتباط داشته باشد؛ بلکه صله‌ی رحم، در حقیقت، این‌ست که انسان با خویشاوندانی که با او ارتباط ندارند، رابطه داشته باشد و بدین‌سان پیوند خویشاوندی‌اش به‌خاطر خداست، نه بدین‌خاطر که مردم از او تعریف و تمجید کنند یا ارتباطش با بندگان خدا، صرفاً در پاسخ ارتباطی باشد که با او دارند. همان‌گونه که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بدین نکته تصریح شده است. در این احادیث، هم‌چنین آمده است که رحم، به عرش آویزان است و می‌گوید: «هرکس، مرا وصل کند (یعنی پیوند خویشاوندی را رعایت کند) الله، او را به رحمت خویش برساند». این، جمله‌ای دعایی‌ست؛ و احتمال دارد که جمله‌ای خبری باشد؛ لذا بدین مفهوم است که هرکس صله‌ی رحم کند، الله او را از رحمتش برخوردار می‌سازد. و هر دو احتمال، صحیح است و نشان می‌دهد که صله‌ی رحم، اهمیت فراوانی دارد؛ به‌گونه‌ای که زیر عرش، چنین دعایی می‌کند یا چنین خبری می‌دهد.

سپس مؤلف رحمته الله، داستان مردی را ذکر کرده که با خویشاوندانش ارتباط داشت، ولی آنها با او ارتباط نداشتند؛ او، به آنها نیکی می‌کرد و پاسخی جز بدی نمی‌دید.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۹۲، ۲۵۹۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۹۹.

پیامبر ﷺ به او فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتم، گویا خاکستر داغ در دهانشان می‌گذاری». یعنی به سبب رفتارِ بدی که با تو دارند، سزاوار چنین مجازاتی هستند و «تا زمانی که چنین روی‌کردی داشته باشی، پشتیبانی از سوی الله در برابر آنان با تو خواهد بود» و بدین‌سان به‌رغم این‌که با تو قطع رابطه می‌کنند، با آنان ارتباط خواهی داشت. این احادیث و امثال آن، نشان‌گر این‌ست که صله‌ی رحم و رعایت پیوند خویشاوندی در حد توان انسان و به‌اندازه‌ای که عرف جامعه‌ی اسلامی اقتضا می‌کند، واجب است و این، هشداری جدی درباره‌ی قطع رابطه‌ی خویشاوندی به‌شمار می‌رود.

۳۳۰- وعن أسماء بنت أبي بكر الصديق رضي الله عنهما قالت: قَدِمْتُ عَلَى أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قُلْتُ: قَدِمْتُ عَلَى أُمِّي وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُ أُمِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، صِلِي أُمَّكَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر صدیق ﷺ می‌گوید: مادرم، در حالی که مشرک بود، در حیات پیامبر ﷺ نزد آمد؛ از پیامبر ﷺ سؤال کردم: مادرم نزد من آمده است و از من انتظار (نیکی و هدیه) دارد؛ آیا با او ارتباط بگیرم (و به او نیکی کنم)؟ فرمود: «بله؛ با مادرت ارتباط بگیر».

۳۳۱- وعن زينب الثقفية امرأة عبد الله بن مسعود ؓ وعنها قالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَصَدَّقْنَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ»، قَالَتْ: فَرَجَعْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّكَ رَجُلٌ خَفِيفُ ذَاتِ الْيَدِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ فَأَتَيْهِ فَاسْأَلْهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ يُجْزِي عَنِّي وَإِلَّا صَرَفْتُهَا إِلَى غَيْرِكُمْ. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: بَلِ اثْنَيْهِ أَنْتِ، فَاَنْطَلَقْتُ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بَبَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَاجَتِي حَاجَتُهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ أُلْقِيَتْ عَلَيْهِ الْمَهَابَةُ. فَخَرَجَ عَلَيْنَا بِلَالٌ، فَقُلْنَا لَهُ: أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ أَنَّ امْرَأَتَيْنِ بِالْبَابِ تَسْأَلَانِكَ: أُتْجِزِي الصَّدَقَةَ عَنْهُمَا عَلَى أَرْوَاحِهِمَا وَعَلَى أَيْتَامٍ فِي حُجُورِهِمَا؟ وَلَا تُخْبِرُهُ مَنْ نَحْنُ، فَدَخَلَ بِلَالٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هُمَا؟» قَالَ: امْرَأَةٌ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۲۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۳.

مِنَ الْأَنْصَارِ وَزَيْنَبُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ الزَّيْنَبِ هِيَ؟» قَالَ: امْرَأَةُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَهُمَا أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَابَةِ وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: زینب ثقفی، همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای زنان! صدقه دهید؛ حتی از زیورات خود». (زینب) می گوید: نزد عبدالله بن مسعود بازگشتم و به او گفتم: تو، مردی تنگ دست هستی و پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور داده است که صدقه دهیم. نزدشان برو و از ایشان پرس که آیا می توانم به تو صدقه دهم تا در غیر این صورت آن را به دیگران بدهم؟ عبدالله رضی الله عنه گفت: تو، خود نزدش برو. لذا من، خودم رفتم و زنی از انصار را مقابل درب خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم که او هم سؤالی مانند سؤال من داشت. و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله پُرهیت بود، (هیچ یک از ما در خود نمی دید که در بزند و سؤالش را بپرسد) تا این که بلال رضی الله عنه خارج شد؛ به او گفتیم: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برو و به ایشان بگو: دو زن، پشت در هستند و می پرسند: آیا می توانند صدقه ی اموالشان را به شوهران خود و یتیمانی بدهند که تحت سرپرستی آنها هستند؟ و به ایشان نگو که ما، کیستیم. بلال نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و سؤال را مطرح کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید: «این دو زن، کیستند؟» پاسخ داد: زنی از انصار و زینب. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کدام زینب؟» بلال، پاسخ داد: همسر عبدالله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این ها، دو اجر دارند: اجر خویشاوندی، و اجر صدقه».

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی بدین مضمون نقل کرده است که اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: مادرم، در حالی که مشرک بود، در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آمد؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم: مادرم نزد من آمده است و از من انتظار (نیکی و محبت) دارد؛ آیا با او ارتباط بگیرم (و به او نیکی کنم)؟ فرمود: «بله؛ با مادرت ارتباط بگیر».

در متن این روایت آمده است: «وَهِيَ رَاغِبَةٌ». برخی از علما گفته اند: بدین معناست که به اسلام، رغبت دارد. لذا ارتباط با او، بدین خاطر بود که علاقه و رغبت بیش تری به اسلام، پیدا کند و مسلمان شود. هم چنین گفته شده که این عبارت، بدین مفهوم است که: او، انتظار دارد که با او ارتباط داشته باشم. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به اسماء رضی الله عنها

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۶۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۰.

دستور داد که با مادرش ارتباط بگیرد. لذا مادر اسماء، با این امید و اشتیاق که دخترش با او ارتباط بگیرد و به او هدیه دهد، به ملاقات دخترش آمد.

این، نشان می‌دهد که انسان باید با خویشاوندانش رابطه داشته باشد، حتی اگر مسلمان نباشند؛ زیرا حق خویشاوندی آنها، به قوت خود باقی است. فرموده‌ی الله متعال در سوره‌ی «لقمان» بیان‌گر همین موضوع است:

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا

فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵]

و اگر (پدر و مادر) تو را بر آن داشتند که چیزی را شریکم بسازی که به آن دانش نداری، از آنان اطاعت مکن و در دنیا با آنها به خوبی رفتار نما.

یعنی اگر پدر و مادر، مشرک بودند و با تأکید و پافشاری از او می‌خواستند که به الله شرک بورزی، از آنان اطاعت نکن؛ زیرا اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، درست نیست. با این حال، در دنیا به آنان به نیکویی رفتار کن؛ یعنی به وظیفه‌ی خود در قبال آنها عمل نما و با آنها ارتباط داشته باش، هرچند کافر یا فاسق باشند؛ زیرا حق خویشاوندی دارند.

این حدیث هم، نشان‌گر همان موضوعی است که در این آیه بیان شده است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ به اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمان داد که با مادرش که در آن زمان، مشرک بود، ارتباط بگیرد.

هم‌چنین دریافتیم که صدقه دادن به خویشان، دو پاداش دارد: اجر صله‌ی رحم، و اجر صدقه. دلیلش، روایتی است که زینب دختر مسعود ثقفی، همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ زنان را به صدقه دادن، دستور داد. زینب رضی الله عنها به خانه‌اش بازگشت؛ شوهرش، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مردی تنگ‌دست و فقیر بود. زینب به شوهرش خبر داد که پیامبر ﷺ، به زنان دستور داده است که صدقه دهند. لذا عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از همسرش خواست که به او و نیز یتیمان نیازمند، کمک کند. اما این سؤال برای آنها مطرح شد که آیا زن، می‌تواند به شوهر و اعضای خانواده‌ی خود و کسانی که در خانه‌اش هستند، صدقه دهد؟ لذا زینب رضی الله عنها به خانه‌ی پیامبر ﷺ رفت تا این مسأله را مطرح کند و حکمش را از پیامبر ﷺ بپرسد. وقتی به خانه‌ی پیامبر ﷺ

رسید، زنی از انصار را مقابل خانه‌ی پیامبر ﷺ دید که او هم آمده بود تا همین سؤال را از پیامبر ﷺ بپرسد. ولی پیامبر ﷺ پُر هیبت بود و هیچ‌یک از این‌ها در خود نمی‌دید که در بزند و سؤالش را بپرسد تا این‌که بلال رضی الله عنه خارج شد؛ آری؛ هیبت پیامبر ﷺ به‌گونه‌ای بود که ابتدا که انسان، ایشان را می‌دید، هیبتشان، انسان را می‌گرفت، ولی پس از اندکی گفتگو و هم‌نشینی، محبت پیامبر ﷺ در دل می‌نشست. بلال رضی الله عنه از خانه خارج شد و از آن دو سؤال کرد: چه کار دارید؟ گفتند: نزد پیامبر ﷺ برو و به ایشان بگو: دو زن، پشت در هستند و می‌پرسند: آیا می‌تواند صدقه‌ی اموالشان را به شوهران خود و یتیمانی بدهند که تحت سرپرستی آن‌ها هستند؟ و به ایشان نگو که ما، کیستیم. بلال نزد رسول الله ﷺ رفت و سؤال را مطرح کرد. رسول الله ﷺ از او پرسید: «این دو زن، کیستند؟» پاسخ داد: زنی از انصار و زینب. رسول الله ﷺ فرمود: «کدام زینب؟» چون خیلی‌ها، اسمشان زینب بود. بلال رضی الله عنه پاسخ داد: همسر عبدالله. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه خادم پیامبر ﷺ بود و بدون اجازه وارد خانه‌ی پیامبر ﷺ می‌شد. لذا پیامبر ﷺ عبدالله رضی الله عنه و خانواده‌اش را به‌خوبی می‌شناخت و از اوضاع او آگاه بود. آن زن انصاری و همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از بلال خواستند نامی از آن‌ها، نزد پیامبر ﷺ نبرد و نگویند که کیستند؛ ولی بلال رضی الله عنه از آن جهت که رسول الله ﷺ سؤال کرد و اطاعت ایشان بر اطاعت دیگران، مقدم است، به پیامبر ﷺ خبر داد که سؤال‌کنندگان؛ زنی از انصار و نیز همسر عبدالله بن مسعود هستند. رسول الله ﷺ فرمود: «این‌ها، دو اجر دارند: اجر خویشاوندی، و اجر صدقه». لذا بدین نکته پی می‌بریم که هنگام نیاز، صدقه دادن به فرزندان و همسر (هم زن و هم مرد) جایز است و این، دو پاداش دارد: اجر صدقه، و اجر صله‌ی رحم؛ یعنی انسان می‌تواند در هنگام نیاز، به فرزندان یا همسر خود، صدقه دهد.

ناگفته نماند که اگر این نیاز، جزو همان نفقه‌ای باشد که بر انسان واجب است، در این صورت دادن زکات به کسی که نفقه‌اش بر انسان واجب است، درست نیست؛ ولی اگر نیازش، خارج از حد نفقه باشد یا آن شخص، جزو کسانی نباشد که نفقه‌اش بر انسان، واجب است، در این صورت، دادن زکات به چنین شخصی، بلامانع است؛ یعنی اشکالی ندارد که انسان از زکات اموالش، بدهی پدر، پسر یا همسرش را بپردازد؛ البته در صورتی که بدهکار، زنده باشد؛ یعنی اگر بدهکار، مرده باشد،

بدهی‌اش را از مال زکات نمی‌دهند؛ بلکه بدهی‌اش را داوطلبانه یا به عنوان صدقه‌ی نفلی و یا از آنچه بر جا گذاشته است، ادا می‌کنند.

۳۳۲- وعن أبي سفيان صخر بن حرب رضي الله عنه في حديثه الطويل في قصة هرقل أن هرقل قال لأبي سفيان: فماذا يأمركم به؟ يعني النبي صلى الله عليه وآله قال: قلت: يقول: «اعبدوا الله وحده، ولا تُشركوا به شيئاً، واتركوا ما يقول آبائكم، ويأمرنا بالصلاة، والصّدق، والعفاف، والصّلة». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسفیان، صخر بن حرب رضی الله عنه ضمن روایتی طولانی از ماجرای ملاقاتش با «هرقل» می‌گوید: هرقل به من گفت: شما را به چیزی فرامی‌خواند؟ منظورش، پیامبر صلى الله عليه وآله بود. ابوسفیان رضي الله عنه می‌گوید: پاسخ دادم: می‌گوید: «الله یکتا و یگانه را عبادت و پرستش کنید و هیچ چیزی را شریکش نسازید و آنچه را پدران شما می‌گفتند، رها نمایید؛ و ما را به نماز، راست‌گویی و درست‌کاری، پاک‌دامنی و صله‌ی رحم، امر می‌کند».

۳۳۳- وعن أبي ذر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنكم ستفتحون أرضاً يذكّر فيها القيّراط».

و فی روایة: «ستفتحون مضر وهي أرض یسمی فیها القیراط، فاستوصوا بأهلها خیراً، فإنّ لهم ذمّةً ورحماً».

و فی روایة: «إذا افتتحتموها، فأحسنوا إلى أهلها، فإنّ لهم ذمّةً ورحماً» أو قال: «ذمّةً وصرّاً». [رواه مسلم]^(۲)

قال العلماء: الرّحم التي لهم كون هاجر أم إسماعيل عليه السلام منهم. «والصرّ»: كون ماریة أمّ إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله منهم.

ترجمه: ابوذر رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وآله فرمود: «شما، به‌زودی سرزمینی را فتح می‌کنید که در آن، نام قیراط^(۱) ذکر می‌شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۷۳.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۴۳.

و در روایت آمده است: «به زودی مصر را فتح می کنید؛ و آن جا سرزمینی ست که در آن نام قیراط، ذکر می شود. سفارش مرا درباره ی نیکی به اهالی آن مراعات کنید؛ زیرا آن ها، حرمت و حق خویشاوندی دارند».

و در روایتی دیگر آمده است: «وقتی آن جا را فتح کردید، به مردمانش نیکی کنید؛ زیرا آن ها، حرمت و حق خویشاوندی نسبی دارند». یا فرمود: «زیرا آن ها، حرمت و خویشاوندی سببی دارند».

علما گفته اند: منظور از «رحم» (خویشاوندی نسبی)، این ست که هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام، اهل مصر بوده است؛ و منظور از «صهر» (خویشاوندی سببی) این ست که ماریه، مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مصری بوده است.

۳۳۴- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] دعا رسول الله صلی الله علیه و آله قُرَيْشًا فَاجْتَمَعُوا فَعَمَّ، وَخَصَّ وَقَالَ: «يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، يَا بَنِي كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي مُرَّةَ بْنِ كَعْبٍ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي هَاشِمٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا فَاطِمَةُ أَنْقِذِي نَفْسَكَ مِنَ النَّارِ، فَإِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، غَيْرَ أَنَّ لَكُمْ رَحْمًا سَأَبْلُهَا بِبِلَالِهَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ «و به خویشاوندان نزدیک هشدار بده»، رسول الله صلی الله علیه و آله قریش را فراخواند و طوایف قریش را به طور عموم و برخی از افراد را به طور خاص، مخاطب قرار داد و فرمود: «ای بنی عبدشمس! ای بنی کعب بن لؤی! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی مره بن کعب! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی عبدمناف! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی هاشم! خود را از آتش دوزخ

(۱) یعنی قیراط به عنوان بخشی از دینار، در میان آن ها رواج دارد؛ طحاوی که خود مصری ست و به زبان و لهجه ی مصری ها آشناتر، گوید: این، کنایه از نوعی بدمنشی و سوءادب در رفتار، گفتار و معاملات آن هاست. لذا مفهوم حدیث، این است که با وجود چنین منشی در رفتار و گفتارشان، باید رفتار مناسب و شایسته ای با آن ها داشته باشید. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۷۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۴.

نجات دهید؛ ای بنی عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ نجات دهید. ای فاطمه! خود را از آتش دوزخ نجات بده؛ زیرا من، نمی توانم برای شما نزد الله کاری بکنم؛ تنها کاری که انجام می دهم، این است که با آب صله‌ی رحم، آتش قطع رابطه با شما را فرومی نشانم». (یعنی حق خویشاوندی شما را به طرز شایسته‌ای ادا می کنم).

۳۳۵- وعن أبي عبد الله عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ جَهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ بَنِي فَلَانٍ لَيَسُوْا بِأَوْلِيَائِي إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَهُمْ رَحْمٌ أَبْلُهَا بِبِلَاهُا». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری است.]^(۱)

ابوعبدالله، عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله آشکارا، نه مخفیانه (با صراحت تمام) می فرمود: «طایفه‌ی بنی فلان، دوستان من نیستند؛ بلکه دوستان من، الله و مؤمنان نیکوکارند. البته حق خویشاوندی آن‌ها محفوظ است که من، آن را به طرز شایسته‌ای ادا می کنم».

شرح

احادیثی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، همه، نشان‌گر اهمیت صله‌ی رحم (ارتباط با خویشاوندان) است. در رأس این احادیث، حدیث ابوسفیان، صخر بن حرب رضی الله عنهما قرار دارد؛ حکایتش به زمانی برمی گردد که ابوسفیان با گروهی از قریشیان نزد «هرقل»، پادشاه روم رفت. این ماجرا پیش از مسلمان شدن ابوسفیان رضی الله عنه بود؛ زیرا ابوسفیان در سال فتح مکه مسلمان شد.

این ملاقات، پس از صلح حدیبیه اتفاق افتاده است. هرقل که مردی زیرک بود، اطلاعاتی از تورات و نشانه‌های محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و محل بعثت ایشان داشت؛ زیرا وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت ایشان در تورات و انجیل آمده است؛ همان‌گونه که الله تعالی می فرماید:

﴿الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

...پیامبر درس نخوانده‌ای که وصف او و نامش را نزد خویش در تورات و انجیل می بینند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۹۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۵.

از این رو همان گونه که فرزندان خود را به خوبی می شناسند و شکی درباره‌ی آن‌ها ندارند، پیامبر ﷺ را نیز می شناسند و هیچ شکی درباره‌ی صداقتش ندارند.

هرقل، زمانی که از حضور تعدادی از عرب‌های حجاز در سرزمین خویش، اطلاع یافت، آنان را به حضور خواست تا درباره‌ی پیامبر ﷺ و دعوت ایشان سؤال کند و بداند که دعوت پیامبر نوظهور چیست و از چه چیزی بازمی دارد و یارانش چگونه اند یا چه وضعیتی دارند. از این رو هرقل پرسش‌هایی در این باره مطرح کرد که بخاری رحمه الله در «صحیح» خود در روایتی طولانی ذکر نموده است. یکی از پرسش‌های هرقل، این بود که این پیامبر به چه فرمان می دهد؟ پاسخ ابوسفیان، این بود که او، ما را به صله‌ی رحم، صدق و راستی، و عفت و پاک دامن‌ی فرامی خواند.

صله‌ی رحم، مراعات حقوق خویشاوندی یا ارتباط با خویشان است، و صدق و راستی، به معنای گفتاری است که واقعیت دارد یا مطابق واقعیت است؛ و عفت، یعنی پاک دامن‌ی و دوری از زنا و نیز دور نگه داشتن چشم و دست و زبان از مال و آبروی دیگران.

در پایان این گفتگو، هرقل به ابوسفیان گفت: اگر آن چه گفתי، حقیقت داشته باشد، به زودی جای پای مرا تصرف خواهد کرد. این را کسی چون هرقل می گوید که فرمان‌روای یکی از دو امپراتوری بزرگ آن روز، یعنی روم و ایران است و بر بخش عظیمی از دنیا حکم می راند؛ ولی می داند که دعوت پیامبر ﷺ، حق است و با سرشت و نهاد بشریت مطابقت دارد و با رهنمودهای حیات بخش الهی، هم سو می باشد؛ زیرا به صدق و راستی، عفت و پاک دامن‌ی، و صله‌ی رحم، فرامی خواند.

سپس مؤلف رحمه الله تعدادی حدیث درباره‌ی صله‌ی رحم و ارتباط با خویشاوندان روایت کرده است؛ از جمله این روایت که: الله متعال به پیامبر ﷺ دستور داد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۝۱۱۹﴾

[الشعراء: ۲۱۴]

و به خویشاوندان نزدیک هشدار بده.

پیامبر ﷺ پیرو این فرمان، قریش را جمع کرد و طوایف مختلف قریش را به طور عام و برخی از افراد آن را به طور خاص خطاب قرار داد تا این که به دخترش فاطمه رضی الله عنها فرمود: «یا فاطمة! أَنْقِذِي نَفْسَكَ مِنَ النَّارِ». یعنی: «ای فاطمه! خود را از آتش دوزخ نجات بده». و پیامش به همه‌ی آن‌ها، این بود که من، نمی توانم نزد الله برای

شما کاری نکنم. البته این را هم بیان فرمود که حق خویشاوندی آن‌ها، هم‌چنان محفوظ است و با آب صله‌ی رحم، آتش قطع رابطه با خویشاوندان را فرو می‌نشاند؛ زیرا قطع رابطه با خویشاوندان، آتشی‌ست که با آب صله‌ی رحم خاموش می‌شود. پیوند خویشاوندی، با قطع رابطه می‌میرد و ارتباط با خویشان، مانند آب است که به آن، حیات می‌بخشد. همان‌طور که الله متعال، فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾

[الأنبياء: ۳۰]

و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم.

یعنی آب، مایه‌ی حیات است؛ از این‌رو پیامبر ﷺ صله‌ی رحم را به آب تشبیه کرد که پیوند خویشاوندی را خرم و باطراوت نگه می‌دارد. مؤلف رحمه الله، هم‌چنین این حدیث را ذکر کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «طایفه‌ی بنی‌فلان، دوستان من نیستند». زیرا کافر بودند. بر هر مسلمانی واجب است که از دوستی با کافران، بیزاری بجوید؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾

[الممتحنة: ۴]

به‌راستی برای شما، در ابراهیم و همراهانش، الگوی نیکی‌ست؛ آن‌گاه که به قوم خویش گفتند: ما، از شما و آن‌چه جز الله می‌پرستید، بیزاریم. ما، به شما باور نداریم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا آن‌که به الله یکتا ایمان بیاورید.

و بدین‌سان ابراهیم علیه السلام از قوم خود که مشرک بودند، بیزاری جست. پیامبر ﷺ فرمود: «وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبْلُهَا بِيْلَاهَا». یعنی با این‌که کافرند، حق خویشاوندی آن‌ها را ادا می‌کنم. و این، نشان می‌دهد که حق ارتباط برای خویشاوند، محفوظ است؛ اگرچه کافر باشد و این، غیر از دوستی با خویشاوند کافر است؛ یعنی خویشاوند کافر انسان، اگرچه حق خویشاوندی دارد، اما حق ولایت و دوستی ندارد و نباید با او دوستی کرد؛ زیرا بر باطل است.

سپس مؤلف، احادیثی ذکر کرده که پیامبر ﷺ نوید فتح مصر را به یارانش داده و به نیک‌رفتاری با اهل مصر سفارش نموده و فرموده است: «آن‌ها، حرمت و حق

خویشاوندی دارند». زیرا هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام و همسر ابراهیم خلیل علیه السلام اهل مصر بوده است و بدین سان مصری‌ها، دایی‌های اسماعیل علیه السلام محسوب می‌شوند و اسماعیل علیه السلام پدر عرب‌های مستعربه، به‌شمار می‌رود؛ یعنی عرب‌های مستعربه، نوادگان اسماعیل علیه السلام هستند.

به‌هر حال، این نشان می‌دهد که قرابت و خویشاوندی دور نیز درخور صله‌ی رحم است و وقتی دریابیم که فلان‌شخص از طایفه‌ی ماست، باید حق خویشاوندی او را ادا کنیم؛ هرچند خویشاوند دور ما باشد. هم‌چنین درمی‌یابیم که ارتباط با خویشاوندان مادری، مانند صله‌ی رحم با خویشاوندان پدری‌ست.

۳۳۶- وعن أبي أيوب خالد بن زيد الأنصاري رضي الله عنه أَنَّ رجلاً قال: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ، وَيُبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَعْبُدُ اللَّهَ، وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابویوب، خالد بن زید انصاری رضی الله عنه می‌گوید: مردی به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول‌خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد و از آتش دوزخ، دور بگرداند. پیامبر ﷺ فرمود: «الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات بده و حق خویشاوندی را ادا کن».

۳۳۷- وعن سلمان بن عامر رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَفْطَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيُفْطِرْ عَلَى تَمْرٍ فَإِنَّهُ بَرَكَةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ تَمْرًا، فَلِأَمَاءٍ، فَإِنَّهُ طَهُورٌ». وَقَالَ: «الصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ، وَعَلَى ذِي الرَّحِمِ ثِنْتَانِ: صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است].^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳.

(۲) ضعیف است: ضعیف الجامع، ش: ۳۸۹؛ و ضعیف الترمذی، آلبانی، ش: ۱۰۱؛ آلبانی می‌گوید: صحیح، عمل پیامبر ﷺ است. وی در الإرواء، ذیل حدیث شماره‌ی ۹۲ می‌گوید: «آن‌چه در این باره به ثبوت رسیده، حدیث انس است که این را به عنوان فعل پیامبر ﷺ روایت کرده است؛ و روایت او و سلمان بن عامر بدین شکل که این عمل را در قالب گفتار پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، نزد من ثابت نشده

ترجمه: سلمان بن عامر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هریک از شما هنگام افطار، با خرما افطار کند؛ زیرا در آن، برکت است. و اگر خرما نیافت، با آب افطار نماید؛ زیرا آب، پاک است». و فرمود: «در صدقه دادن به مسکین، (پاداش) یک صدقه است و صدقه دادن به خویشاوند، دو پاداش دارد: پاداش صدقه، و پاداش صله‌ی رحم».

۳۳۸- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: كَانَتْ تَحْتِي امْرَأَةٌ وَكُنْتُ أُحِبُّهَا، وَكَانَ عُمَرُ يَكْرَهُهَا، فَقَالَ لِي: طَلَّقْهَا فَأُيِّتَ، فَأَتَى عُمَرُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «طَلَّقْهَا». [ابوداود و ترمذی، این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: زنی در نکاح من بود و او را دوست داشتم؛ ولی عمر (پدرم) او را نمی‌پسندید. لذا به من گفت: طلاقش بده؛ ولی من، قبول نکردم. پدرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و این مسأله را برای ایشان بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «طلاقش بده».

۳۳۹- وعن أبي الدرداء رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّ لِي امْرَأَةً وَإِنْ أُمِّي تَأْمُرُنِي بِطَلَاقِهَا؟ فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «الْوَالِدُ أَوْسَطُ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَإِنْ شِئْتَ فَأَضَعْ ذَلِكَ الْبَابَ، أَوْ احْفَظْهُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که شخصی، نزد وی رفت و گفت: همسری دارم و مادرم به من امر می‌کند که طلاقش دهم. ابودرداء رضی الله عنه پاسخ داد: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «پدر و مادر، مهم‌ترین و برگزیده‌ترین، دروازه‌ی بهشت هستند؛ اگر می‌خواهی، این درب را نابود کن و اگر می‌خواهی، آن را نگه دار».

است. والله اعلم». البته قسمت دوم حدیث «الْصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ...»، صحیح است؛ رک: صحیح ابن ماجه، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۶۹۸.

(۱) السلسلة الصحيحة، ش: ۹۱۹؛ صحیح ابن ماجه، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۶۹۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۱۴۵؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۹۱۴؛ و صحیح ابن ماجه، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۶۹۹.

۳۴۰- وعن البراء بن عازبٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ». [ترمذی، این

حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

وفي الباب أحاديث كثيرة في الصحيح مشهورة، منها حديث أصحاب الغار، وحديث جريج وقد سبقا، وأحاديث مشهورة في الصحيح حَدَّثَتْهَا اختصاراً، وَمِنْ أَهَمِّهَا حَدِيثُ عمرو بن عبسة رضی الله عنه الطَّوِيلُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى جُمْلَةٍ كَثِيرَةٍ مِنْ قَوَاعِدِ الْإِسْلَامِ وَأَدَابِهِ وَسَأَدُّكَرُهُ بِتَمَامِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فِي بَابِ الرَّجَاءِ، قَالَ فِيهِ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ، يَعْنِي فِي أَوَّلِ الثُّبُوءِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَنْتَ؟ قَالَ: «نَبِيٌّ». فَقُلْتُ: وَمَا نَبِيٌّ؟ قَالَ: «أَرْسَلَنِي اللَّهُ تَعَالَى»، فَقُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ أَرْسَلَكَ؟ قَالَ: «أَرْسَلَنِي بِصِلَةِ الْأَرْحَامِ، وَكَسْرِ الْأَوْثَانِ، وَأَنْ يُوحَّدَ اللَّهُ لَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْءٌ». وَذَكَرَ تَمَامَ الْحَدِيثِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خاله، به منزله ی مادر است».

در این باره، احادیث فراوان و مشهوری وجود دارد که در کتاب های صحیح آمده است؛ از جمله حدیث یاران غار^(۲) و حدیث جریج^(۳) که پیش تر ذکر شد. بنده جهت اختصار، از ذکر این احادیث خودداری کرده ام که از مهم ترین این احادیث به حدیث عمرو بن عبسه رضی الله عنه اشاره می کنم که طولانی ست و حاوی جمله های فراوانی از قواعد و آداب اسلامی ست که ان شاء الله تعالی آن را در باب «رجاء» (امید به رحمت الهی) ذکر خواهم کرد.^(۴) در بخشی از این روایت آمده است که عمرو بن عبسه رضی الله عنه می گوید: در مکه، یعنی در ابتدای بعثت پیامبر ﷺ نزدشان رفتم و گفتم: تو کیستی؟ فرمود: «من، پیامبرم». پرسیدم: پیامبر، چیست؟ فرمود: «الله متعال، مرا فرستاده است». سؤال کردم: تو را با چه مأموریتی فرستاده است؟ فرمود: «برای صله ی رحم، شکستن بت ها، و این که الله، به یگانگی پرستش شود و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش ن سازند». و آن گاه بقیه ی حدیث را ذکر کرد. و الله، دانایتر است.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۳۳۹؛ این حدیث در صحیح بخاری، ش: ۲۶۹۹ به صورتی طولانی آمده است.

(۲) ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره ی ۱۳.

(۳) ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره ی: ۲۶۴.

(۴) ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره ی ۴۴۳.

شرح

این احادیث، درباره‌ی صله‌ی رحم و نیکی به پدر و مادر است؛ از جمله حدیث خالد بن زید انصاری رضی الله عنه که از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست عملی را به او معرفی کنند که او را وارد بهشت نماید و از آتش دوزخ دور بگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات بده و حقّ خویشاوندی را ادا کن». شاهد موضوع در این حدیث، این جاست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حقّ خویشاوندی را ادا کن» و بدین سان صله‌ی رحم را یکی از اسباب ورود به بهشت و دور شدن از آتش دوزخ برشمرد.

بدون شک، هر انسانی، خواهان دستیابی به این سعادت بزرگ است که از دوزخ نجات یابد و وارد بهشت شود. زیرا هرکس از دوزخ دور گردد و به بهشت برود، به رستگاری بزرگی دست یافته است و هر مسلمانی، در این جهت می‌کوشد؛ اما برای رسیدن به چنین سعادت، چهار عمل اساسی، ضروری است:

یکم: الله را بدور از هرگونه شرک کوچک و بزرگی عبادت و پرستش کنید.

دوم: نماز را برپا دارید و آن را سر وقت و با جماعت بخوانید؛ البته نماز جماعت، مخصوص مردان است و بر زنان، واجب نیست.

سوم: زکات اموالتان را ادا کنید و زکاتی را که الله متعال در اموال شما واجب کرده است، به مستحقان آن بدهید.

چهارم: صله‌ی رحم، یعنی حق خویشاوندی را مطابق عرف جامعه‌ی اسلامی به‌جا آورید. در جامعه‌ی سالم، آنچه که مردم، آن را صله‌ی رحم بدانند، صله‌ی رحم محسوب می‌شود و آنچه که در عرف چنین جامعه‌ای، صله‌ی رحم به‌شمار نیاید، پیوند خویشاوندی محسوب نمی‌شود؛ مگر این‌که انسان در جامعه‌ای زندگی کند که به ارتباط‌های خانوادگی و خویشاوندی اهمیت ندهند؛ در این صورت، اصل صله‌ی رحم به عنوان یکی از آموزه‌های دینی به قوت خود باقی است و باید با استفاده از رهنمودهای دینی به این دستور بزرگ اسلامی، عمل کرد.

سپس مؤلف رحمته الله علیه حدیث سلمان بن عامر ضبی را درباره‌ی افطار با خرما ذکر کرده است؛ بنا بر این روایت، اگر خرما نبود، با آب، افطار کنید. در این روایت،

همچنین آمده است: «در صدقه دادن به مسکین، (پاداش) یک صدقه است و صدقه دادن به خویشاوند، دو پاداش دارد: پاداش صدقه، و پاداش صلهی رحم».

از این رو علما گفته‌اند: از میان دو فقیر که یکی، خویشاوند شماس است و دیگری، خویشاوند شما نیست، فقیر خویشاوند، در اولویت است؛ زیرا از آن جهت که حق خویشاوندی دارد، مستحق‌تر است.

آن‌گاه مؤلف رحمه‌الله، حدیث عبدالله بن عمر رضی‌الله عنهما را ذکر کرده است که وی، همسری داشت و به او علاقه‌مند بود. پدرش، عمر رضی‌الله عنه به او دستور داد که این زن را طلاق دهد. ولی ابن عمر که زنش را دوست داشت، خواسته‌ی پدرش را رد کرد. عمر رضی‌الله عنه این موضوع را با پیامبر صلی‌الله علیه و آله در میان نهاد. پیامبر صلی‌الله علیه و آله به ابن عمر رضی‌الله عنهما فرمود: «طلاقش بده».

و روایت بعدی، درباره‌ی زنی است که پسرش را به طلاق دادن همسرش امر می‌کرد. پیامبر صلی‌الله علیه و آله در این حدیث این نکته را بیان فرمود که صله‌ی رحم یا نیکی به پدر و مادر، یکی از اسباب و زمینه‌های ورود به بهشت محسوب می‌شود و این، اشاره‌ای است به این که طلاق دادن همسر به فرمان پدر و مادر، سبب رفتن به بهشت است؛ ولی این، بدین معنا نیست که طلاق دادن همسر در شرایطی که پدر و مادر فردی، چنین خواسته‌ای دارند، واجب است. شخصی از امام احمد حنبل رحمه‌الله پرسید: من، همسر را دوست دارم، ولی پدرم به من می‌گوید: طلاقش بده؛ چه کنم؟ فرمود: طلاقش نده. آن شخص پرسید: مگر پیامبر صلی‌الله علیه و آله به ابن عمر دستور نداد که در این باره به خواسته‌ی پدرش عمل کند و همسرش را طلاق دهد؟ امام احمد رحمه‌الله به او فرمود: آیا مگر پدرت، همانند عمر است؟ زیرا درباره‌ی عمر رضی‌الله عنه یقین داریم که در این باره دلیلی شرعی داشته است و چون فرزندش از این دلیل، بی‌اطلاع بود، در برابر خواسته‌ی پدر، مقاومت می‌کرد؛ و گرنه، هیچ لزومی نداشت و بلکه ممکن نبود که عمر رضی‌الله عنه پسرش را به چنین کاری وادار کند و بدون دلیلی شرعی آن‌ها را از هم جدا نماید.

لذا اگر پدر یا مادری، بدون دلیل و مصلحتی شرعی، از فرزند خود بخواهند که همسر مورد علاقه‌اش را طلاق دهد، حرفشان بی‌اعتبار است و نباید به چنین خواسته‌ای تن داد؛ زیرا این مسأله، به قدری حساس است که هیچ‌کس حق دخالت در چنین مواردی را ندارد و چنین مسایلی، به خود زن و مرد مربوط می‌شود.

۴۱- باب: حرام بودن نافرمانی و آزار پدر و مادر و قطع صله‌ی رحم

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۖ﴾ [محمد: ۲۲، ۲۳]

چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبه‌کاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش‌های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ۖ أَنْ يُوَصَّلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۖ﴾ [الرعد: ۲۵]

و آنان که پس از بستن پیمان استوار با الله پیمان‌شکنی می‌کنند و پیوندهایی را که پروردگار به برقراری آن دستور داده است، قطع می‌نمایند و در زمین به فساد و تبه‌کاری می‌پردازند. لعنت و نفرین، و نیز سختی سرای آخرت (فرجام بد) از آن چنین کسانی‌ست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۖ﴾
﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۖ﴾ [الإسراء: ۲۳، ۲۴]

و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید. و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان مگو و بر سرشان داد مزن و به آنان سخن نیکی مگو. و از روی مهربانی بال فروتنی و تواضع را برایشان فرود آور و بگو: ای پروردگارم! همان‌گونه که در کودکی مرا پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان.

۳۴۱- وعن أبي بكرة نفيح بن الحارث رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «أَلَا أُنبئُكُمْ بِأكْبَرِ الكبائر؟» ثلاثاً قلنا: بلى يا رسول الله، قال: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ»، وكان مُتَكِنًا فجلس فقال: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وشهادة الزور»، فما زال يكررها حتى قلنا: ليتَهُ سكت. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوبکره، نفع بن حارث رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگ ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شرک به الله، و نافرمانی پدر و مادر». پیامبر ﷺ که پیش تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن قدر این جمله را تکرار کرد که با خود گفتیم: ای کاش سکوت می فرمود!

شرح

مؤلف رحمه الله می گوید: «باب: حرام بودن نافرمانی و آزار پدر و مادر و قطع صلهی رحم».

در عربی به نافرمانی و آزار پدر و مادر، «عقوق» می گویند. این واژه، برگرفته از «عق» به معنای بریدن است؛ چنان که به گوسفندی که برای نوزاد، ذبح می کنند، «عقیقه» می گویند؛ زیرا گردنش را می بُرند.

نافرمانی و آزار پدر و مادر، گناه بسیار بزرگی است؛ زیرا کتاب و سنت در این باره هشدار داده اند و بنا بر داده های کتاب و سنت، مجازات سختی در پی دارد؛ قطع صلهی رحم نیز همین گونه است. الله متعال، می فرماید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۖ﴾ [محمد: ۲۲، ۲۳]

چه بسا آن گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری پردازید و رابطه با خویشاوندان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

منظور از کور شدن چشمان، از میان رفتن بصیرت آنهاست، نه کور شدن چشم هایی که در چهره دارند؛ یعنی الله متعال، بصیرت را از چنین کسانی می گیرد و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۷.

از این رو حق را باطل، و باطل را حق، می بینند. در این آیه هم به مجازات اخروی اشاره شده است و هم به مجازاتی دنیوی:

مجازات اخروی: ﴿لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾، یعنی: آنان را از رحمتش دور و محروم می گرداند.
و مجازات دنیوی: ﴿فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾، یعنی: گوش هایشان را از شنیدن حق، کر می کند و چشمانشان را از دیدن حق، کور می گرداند و بدین سان از حق و حقیقت، بهره نمی برند.
 الله متعال، می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۝۲۵﴾

[الرعد: ۲۵]

و آنان که پس از بستن پیمان استوار با الله پیمان شکنی می کنند و پیوندهایی را که پروردگار به برقراری آن دستور داده است، قطع می نمایند و در زمین به فساد و تبهکاری می پردازند. لعنت و نفرین، و نیز سختی سرای آخرت (فرجام بد) از آن چنین کسانی ست.
 سه عمل کرد بد دارند: شکستن پیمان استواری که با الله بسته اند، قطع صلهی رحم و دیگر پیوندهایی که الله متعال به برقراری آن دستور داده است، و نیز فساد و تبهکاری در زمین با گناهان فراوانی که مرتکب می شوند. نتیجه اش، این ست که از رحمت الاهی محروم می گردند و فرجام بدی دارند.

الله تبارک و تعالی، می فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝۲۳ وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝۲۴﴾

[الاسراء: ۲۳، ۲۴]

و به پدر و مادر نیکی نمایید. و چون یکی از آنها یا هر دوی آنها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک ترین سخن ناخوشایندی به آنان مگو و بر سرشان داد مزین و به آنان سخن نیکی مگو. و از روی مهربانی بال فروتنی و تواضع را برایشان فرود آور و بگو: ای پروردگارم! همان گونه که مرا در کودکی پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان.

الله متعال به نیکی کردن به پدر و مادر دستور داده و فرموده است: وقتی پدر یا مادرت یا هر دوی آنها پیر شدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان نگو. زیرا وقتی انسان، پا به سن می‌گذارد و پیر و فرتوت می‌شود، به اشکال مختلف بهانه‌گیری می‌کند؛ ولی فرزند، حق ندارد به آنها بگوید: خسته‌ام کردید، یا بر سرشان داد بزنند. بلکه باید با آنها به‌نرمی سخن بگوید و سعی کند خوشحالشان نماید و غم و اندوهشان را بزداید. ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ فرزند، هر جایگاه و موقعیتی که پیدا کند، وظیفه دارد مانند پرنده باشد؛ یعنی اگر همانند پرنده در اوج یا موقعیت‌های بالایی قرار گرفت، باید بال مهر و تواضع خود را برای آنان بگستراند و از مهرورزی به آنها دریغ نکند. بلکه نیکی‌هایشان را به یاد داشته باشد و دعا کند: ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾: «همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان».

این‌ها، دستورهایی‌ست که الله متعال درباره‌ی والدین پیر و سال‌خورده، داده است؛ اگرچه حقوق پدر و مادر، در دوران جوانی آنها نیز به قوت خود باقی‌ست، ولی معمولاً در این دوران، از فرزندان خود بی‌نیازند.

سپس مؤلف رحمه‌الله، حدیث ابوبکره رضی‌الله عنه را ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر صلی‌الله علیه و آله سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شرک به الله، و نافرمانی پدر و مادر».

شرک به الله، بزرگ‌ترین گناه در زمینه‌ی حقوق الهی‌ست و نافرمانی پدر و مادر، بزرگ‌ترین گناه در حق کسانی‌ست که بیش از همه‌ی مردم، سزاوار توجه، احترام، رسیدگی و دوستی و محبت هستند، یعنی پدر و مادر.

پیامبر صلی‌الله علیه و آله که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». زیان دروغ‌گویی و شهادت دروغین، به‌قدری زیاد است که پیامبر صلی‌الله علیه و آله پیش از بیان این مسأله تکیه زده بود، ولی برای بیان این مسأله نشست تا نسبت به پیامدهای وخیم دروغ‌گویی و شهادت دروغ، هشدار دهد. متأسفانه امروزه بسیاری از مردم به‌سادگی دروغ می‌گویند و شهادت دروغ می‌دهند و گمان می‌کنند که اگر به نفع کسی، شهادت دروغ بدهند، به او نیکی کرده‌اند! هرکس، شهادت دروغ بدهد، هم به خود بد کرده و هم به کسی که به نفع او

شهادت داده و هم به کسی که بر ضد او گواهی داده است. از آن جهت به خودش بد کرده که مرتکب یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شده است؛ بدی‌اش به کسی که به نفع او گواهی داده، این‌ست که در حرام‌خواری و حق را ناحق کردن به او کمک نموده است؛ و ظلمش به کسی که بر ضد او شهادت دروغ داده، پوشیده نیست. بنابراین، هرگز گمان نکنید که اگر به نفع کسی شهادت دروغ دادید، به او نیکی کرده‌اید؛ هرگز، سوگند به الله که به او بد روا داشته‌اید. امروزه برخی از مردم با شهادت‌های دروغین یا شهادت‌نامه‌های بی‌اساس از اعتبارات دولتی سوءاستفاده می‌کنند و گاه با شهادت دروغین یا تنظیم‌سندها و شهادت‌نامه‌های بی‌پایه، مسئولان را دور می‌زنند تا به چیزی از دنیا دست یابند؛ ولی غافل از این‌که آنچه نصیبتان می‌شود، چیزی جز زیان دنیا و آخرت نیست. پناه بر الله.

این حدیث، رهنمودی روشن برای هر خردمندی‌ست تا از چهار گناه هلاکت‌بار دوری کند: شرک به الله، نافرمانی پدر و مادر، دروغ‌گویی، و شهادت دروغ.

۳۴۲- عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكِبَائِرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعَقْوُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْعَمُوسُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «گناهان کبیره، عبارتند از: شرک به الله، نافرمانی پدر و مادر، قتل نفس، و سوگند دروغ (که صاحبش را در گناه و دروغ، غوطه‌ور می‌گرداند)».

۳۴۳- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مِنَ الْكِبَائِرِ شَتْمُ الرَّجُلِ وَالِدَيْهِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَشْتُمُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ، فَيَسُبُّ أُمَّهُ». [متفق عليه]^(۲)

وفي رواية: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ، فَيَسُبُّ أُمَّهُ».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۷۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۹۷۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۰.

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از گناهان کبیره، اینست که شخصی به پدر و مادرش دشنام دهد». گفتند: ای رسول خدا! مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می دهد؟ فرمود: «بله؛ بدین سان که به پدر و مادر کسی دشنام می دهد و او نیز در مقابل، به پدر و مادر وی دشنام می دهد».

در روایتی دیگر آمده است: «یکی از بزرگترین گناهان کبیره، اینست که شخصی پدر و مادر خود را لعن و نفرین کند». سؤال شد: چگونه کسی پدر و مادر خود را لعن و نفرین می کند؟! فرمود: «پدر کسی را دشنام می دهد و او نیز در مقابل، پدر او را دشنام می دهد (و نفرینش می کند یا) مادر کسی را دشنام می دهد و او نیز در مقابل، مادر وی را دشنام می دهد».

۳۴۴- وعن أبي محمد جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ». قال سفیان فی روایتہ: یعنی: قاطع رحم. [متفقٌ علیہ]^(۱)

ترجمه: ابومحمد، جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش قطع رابطه کند)، وارد بهشت نمی شود». سفیان، در روایت خود گفته است: منظور از «قاطع»، کسی است که با خویشاوندانش قطع رابطه می کند.

۳۴۵- وعن أبي عيسى المَغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَمَنْعًا وَهَاتِ، وَوَادَّ الْبَنَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». [متفقٌ علیہ]^(۲)

ترجمه: ابو عیسی، مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آنها، و زنده به گور کردن دختران را بر شما حرام نموده و برای شما ناپسند (و حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید و سؤال های فراوان (و درخواست های بی مورد) مطرح نمایید و اموال و دارایی های خود را (در راه های نامشروع) تباه کنید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۸۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۴۰۸، ۵۹۷۵) و صحیح مسلم، ش: ۵۹۳.

[نووی: در این باره احادیثی وجود دارد که در باب پیشین، ذکر شد؛ مانند این حدیث که: «وَأَقْطَعُ مَنْ قَطَعَكَ»^(۱) و این حدیث که: «وَمَنْ قَطَعَنِي، قَطَعَهُ اللَّهُ»^(۲)]

شرح

همه‌ی این احادیث، نشان‌گر حرام بودن قطع صله‌ی رحم و نافرمانی پدر و مادر است؛ پیش‌تر نمونه‌هایی از این احادیث، ذکر شد. افزون بر احادیث گذشته، حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه ذکر شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «یکی از گناهان کبیره، این‌ست که شخصی به پدر و مادرش دشنام دهد». و در روایتی دیگر آمده است: «یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، این‌ست که شخصی پدر و مادر خود را لعن و نفرین کند». سؤال شد: چگونه کسی پدر و مادر خود را لعن و نفرین می‌کند؟! زیرا خیلی شگفت‌آور است که کسی، به پدر و مادرش دشنام دهد یا نفرینشان کند. فرمود: «پدر کسی را دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، پدر او را دشنام می‌دهد؛ و مادر کسی را دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، مادر وی را دشنام می‌دهد».

این هشدار جدی، نشان‌گر این‌ست که انسان باید همه‌ی دقتش را به‌کار گیرد تا مبدا به عنوان یک محرک یا عامل تحریک‌کننده، سبب شود که به پدر و مادرش دشنام دهند؛ یعنی مبدا به پدر و مادر کسی دشنام دهد. زیرا این امر، طرف مقابل را به واکنش وامی دارد و باعث می‌شود که او نیز مقابله به مثل کند و به پدر و مادر این شخص، دشنام دهد؛ این، بدین معنا نیست که مقابله با مثل در چنین مواردی، جایز است و می‌توانیم در برابر اهانت دیگران به پدر و مادر خویش، به پدر و مادر آن‌ها ناسزا بگوییم. زیرا هیچ‌کس، بارِ گناه دیگری را به‌دوش نمی‌کشد، ولی معمولاً انسان‌ها در تعامل با دیگران، مقابله به مثل می‌کنند؛ از این‌رو اگر به کسی به دشنام دهند، او نیز در مقابل، ناسزا می‌گوید و لب به دشنام می‌گشاید. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

(۱) یعنی: «و هرکس، تو را قطع نماید (و حق خویشاوندی را ادا نکند)، با او قطع رابطه کنیم (و او را از رحمت خویش دور بگردانم؟)». ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۲۰ همین کتاب.

(۲) یعنی: «و هرکس، مرا قطع کند (و حق خویشاوندی را به‌جا نیاورد)، الله، او را از رحمتش دور بگرداند». ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی ۳۲۸.

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

[الأنعام: ۱۰۸]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

لذا اگر کسی باعث شود که به پدر و مادرش ناسزا بگویند، در این گناه، سهیم خواهد بود.

سپس مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده که مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آنها، و زنده به گور کردن دختران را بر شما حرام نموده و برای شما ناپسند (حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید و سؤال های فراوان (و درخواست های بی مورد) مطرح نمایید و اموال و دارایی های خود را (در راه های نامشروع) تباه کنید».

شاهد موضوع از این حدیث، این جاست که رسول الله صلی الله علیه و آله نافرمانی مادران یا رنجانیدن آنها را یکی از کارهای حرام برشمرد. رنجانیدن مادران، به معنای کوتاهی در انجام وظایفی است که فرزندان درباره ی مادران خود دارند؛ و هرکس در نیکی به مادرش کوتاهی کند، باعث رنجش خاطرش می شود. زنده به گور کردن دختران نیز حرام است؛ در دوران جاهلیت، داشتن فرزند دختر را ناپسند می دانستند و بد می بردند که دخترشان را به ازدواج یک مرد دریاورند؛ از این رو همین که صاحب فرزند دختر می شدند، گودالی می کردند و بدین سان دخترشان را زنده به گور می کردند. الله متعال، می فرماید:

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۖ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۖ﴾ [التکویر: ۸، ۹]

و آن گاه که از دختر زنده به گور شده بپرسند: به کدامین گناه کشته شده است؟

از این رو الله متعال، زنده به گور کردن دختران را که یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره است، حرام گردانید. شکی نیست که اگر کسی، یک شخص بیگانه را بکشد، برای همیشه در دوزخ خواهد ماند؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]

و هر کس، مؤمنی را به عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

بنابراین، جرم کسی که یکی از نزدیکان خود را می‌کشد، به مراتب، سخت‌تر و سنگین‌تر است.

«ومنعا وهات»، یعنی: برخی از انسان‌ها از طریق ضایع کردن حق دیگران و ندادن حقوق مالی آن‌ها یا از طریق تصاحب اموال سایر افراد، مال و ثروتی به هم می‌زنند؛ و این، حرام است. به عبارت دیگر از دادن حقوق مالی دیگران طفره می‌روند و خواهان اموالی هستند که به آن‌ها تعلق ندارد. «هات» یعنی: به من پول و ثروت بدهید که نوعی زیاده‌خواهی است؛ «ومنعا»، یعنی آن‌چه را که بر آن‌ها واجب است، نمی‌دهند. این هم جزو کارهایی است که الله ﷻ حرام نموده است؛ زیرا برای هیچ‌کس خودداری از ادای حقوق مالی، جایز نیست؛ همان‌طور که مطالبات مالی بی‌اساس، نارواست و این، هر دو، حرام می‌باشد. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها را بر شما حرام نموده است».

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «و برای شما ناپسند (حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید و سؤال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) مطرح نمایید و اموال و دارایی‌های خود را (در راه‌های نامشروع) تباه کنید». در این حدیث، کراهت و تحریم با هم آمده که به یک معناست؛ زیرا این دو واژه در زبان شرعی، یک مفهوم دارند و چنین به نظر می‌رسد که کاربرد این دو واژه فقط به‌خاطر اختلاف تعبیر است.

فرمود: «و برای شما ناپسند (حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید». یعنی: الله ﷻ زیاده‌گویی یا بگومگوهای بی‌اساس و بازگو کردن هر سخنی را حرام نموده است. به عبارت دیگر برای کسی جایز نیست که سخن گفتن درباره‌ی دیگران، همه‌ی زندگی‌اش شود و همواره بگومگو کند و بگوید که چنین گفته‌اند و چنین گفته

شده است! ناگفته نماند که اگر رد و بدل کردن چنین سخنانی درباره‌ی آبروی علما و مسؤولان باشد، گناهش بیش‌تر است. انسان مؤمن، به‌فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ فقط سخن نیک می‌گوید؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». یعنی: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید، یا ساکت باشد».

احتمال دارد منظور از کثرت سؤال که از آن منع شده است، پرسش‌های علمی باشد یا درخواست کمک مالی از دیگران.

در مورد اول، زمانی کثرت سؤال، مکروه و ناپسند است که قصد پرسش‌گر، از سؤال‌پیچ کردن طرف مقابلش این باشد که او را خسته و درمانده نماید؛ ولی اگر قصد سؤال‌کننده، این‌ست که بر اطلاعات و معلومات خویش بیفزاید و نکات جدیدی فرا بگیرد، هیچ اشکالی ندارد. عبدالله بن عباس رضی الله عنه به کثرت سؤال می‌کرد؛ از او پرسیدند: چگونه این همه علم و دانش را کسب کردی؟ فرمود: با زبانی پرسش‌گر، قلبی اندیشمند و پیکری که در راه کسب علم، خستگی به خود راه نمی‌داد. به‌هر حال اگر قصد سؤال‌کننده، مچ‌گیری یا عیب‌جویی بر طرف مقابلش و درمانده کردن او باشد، در این صورت، سؤال کردن، مکروه است.

و اما حالت دوم، یعنی درخواست کمک مالی، ویژگی آدم‌های طمع‌کار و حریص است؛ از این‌رو درخواست پول یا کمک مالی از دیگران، جز در شرایط اضطراری، جایز نمی‌باشد. البته درخواست کمک مالی از دوست بسیار نزدیک و صمیمی، یا از مسؤولان وظیفه‌شناس که بی‌منت به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند، بی‌اشکال است؛ در غیر این صورت، درخواست کمک مالی جز در شرایط اضطراری، جایز نیست. آیا مال دنیا، آن‌قدر ارزش دارد که کسی برای به دست آوردن چند ریال، ممنون این و آن شود؟

ضایع کردن مال نیز حرام است؛ یعنی برای هیچ‌کس جایز نیست که مالش را در کارهایی مصرف نماید که هیچ نفع دینی و دنیوی ندارند؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا﴾ [النساء: ۵]

و اموالی را که الله وسیله‌ی ماندگاری و قوام (زندگی) شما قرار داده است، به سفیهان و بی‌خردان ندهید.

لذا مال و ثروت، وسیله‌ی ماندگاری و قوام زندگی‌ست و منافع دینی و دنیوی مردم، به وسیله‌ی مال و ثروت به‌انجام می‌رسد و اگر انسان، مال و ثروتش را در راه‌های بی‌فایده هزینه کند، در واقع مالش را تباه کرده است؛ بدتر از این، عمل کرد کسانی‌ست که مال و ثروت خویش را در راه‌های حرام مصرف می‌کنند و بدین‌سان مرتکب دو عمل بسیار زشت می‌شوند:

یکم: ضایع کردن مال خود.

دوم: ارتکاب عمل حرام.

لذا بر هر انسانی واجب است که از مال و ثروتش نگهداری کند و آن را فقط در راه‌های مشروع و در جهت منافع دینی و دنیوی، مصرف نماید.

۴۲- باب: فضیلت نیکی با دوستان پدر و مادر، خویشاوندان، همسر و دیگر کسانی که گرامی داشت آن‌ها، پسندیده است

۳۴۶- عن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَبْرَّ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ وَدَّ أَبِيهِ».

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَعْرَابِ لَقِيَهُ بِطَرِيقِ مَكَّةَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَحَمَلَهُ عَلَى حِمَارٍ كَانَتْ يَرْكَبُهُ، وَأَعْطَاهُ عِمَامَةً كَانَتْ عَلَى رَأْسِهِ، قَالَ ابْنُ دِينَارٍ: فَقُلْنَا لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ الْأَعْرَابُ وَهُمْ يَرْضَوْنَ بِالْيَسِيرِ. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: إِنَّ هَذَا كَانَ وَدًّا لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَبْرَّ الْبِرِّ صِلَةُ الرَّجُلِ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ».

وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ ابْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنََّّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ كَانَ لَهُ حِمَارٌ يَتَرَوَّحُ عَلَيْهِ إِذَا مَلَ رُكُوبَ الرَّاحِلَةِ، وَعِمَامَةً يَشُدُّ بِهَا رَأْسَهُ، فَبَيْنَا هُوَ يَوْمًا عَلَى ذَلِكَ الْحِمَارِ إِذْ مَرَّ بِهِ أَعْرَابِي، فَقَالَ: أَلَسْتُ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ؟ قَالَ: بَلَى، فَأَعْطَاهُ الْحِمَارَ، فَقَالَ: ارْكَبْ هَذَا، وَأَعْطَاهُ الْعِمَامَةَ وَقَالَ: اشْدُدْ بِهَا رَأْسَكَ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: عَفَرَ اللَّهُ لَكَ، أَعْطَيْتَ هَذَا الْأَعْرَابِيَّ حِمَارًا كُنْتَ تَرَوَّحُ عَلَيْهِ، وَعِمَامَةً كُنْتَ تَشُدُّ بِهَا رَأْسَكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ أَبْرِّ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ يُوَلِّيَ». وَإِنَّ أَبَاهُ كَانَ صَدِيقًا لِعُمَرَ ﷺ. [همه‌ی این روایت‌ها را مسلم، نقل کرده است.]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین نیکی، این‌ست که شخص با دوستان پدرش ارتباط داشته باشد (و حق دوستی آن‌ها با پدرش را ادا کند)».

عبدالله بن دینار می‌گوید: صحرائشینی، در راه مکه با عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روبه‌رو شد؛ عبدالله بن عمر به او سلام گفت و او را بر الاغی که خود سوارش بود، سوار کرد و عمامه‌ای را که بر سر داشت، به او بخشید. ابن دینار می‌گوید: به او گفتیم: الله تو را اصلاح کند؛ این‌ها، صحرائشین هستند و به اندک بخششی راضی می‌شوند. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: این شخص، دوست پدرم (عمر بن خطاب رضی الله عنهما) بوده است و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۲.

من از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «بهترین نیکی، این ست که شخص، با دوستان پدرش ارتباط داشته باشد».

در روایتی دیگر از ابن دینار نقل شده است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هرگاه از مدینه به مکه می رفت، الاغی با خود داشت که وقتی از سواری شتر خسته می شد، برای استراحت روی الاغ می نشست؛ وی، عمامه ای داشت که بر سرش می بست. یک روز که سوار الاغش بود، صحرائشینی از کنارش گذشت. عبدالله از او پرسید: آیا تو، فلان پسر فلانی نیستی؟ پاسخ داد: بله. عبدالله رضی الله عنه الاغش را به او داد و به او گفت: سوار شو، و عمامه اش را به او بخشید و گفت: این را به سر خود ببند. یکی از همراهان عبدالله رضی الله عنه به او گفت: الله، تو را ببخشد؛ الاغی را که برای استراحت خود داشتی، به او بخشیدی و عمامه ای را که بر سرت می بستی، به او دادی؟! پاسخ داد: من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «یکی از بهترین نیکی ها، این ست که شخص پس از وفات پدرش با دوستان او ارتباط داشته باشد»؛ و پدر این مرد، از دوستان پدرم بود.

شرح

مؤلف رحمته الله پس از ذکر احکام مربوط به نیکی به پدر و مادر و صله ای رحم، به موضوع ارتباط با دوستان پدر و مادر یا دوستان خویشاوندان پرداخته است؛ و این به سبب پیوندی ست که میان آنها و خویشاوندانش یا میان آنها و پدر و مادرش وجود داشته است. سپس داستان شگفت انگیزی از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده است؛ ابن عمر رضی الله عنهما هرگاه برای ادای حج به مکه می رفت، الاغی با خود داشت که چون از سواری شتر خسته می شد، روی الاغ می نشست تا استراحت کند. زیرا سواری الاغ خستگی کمتری دارد.

روزی از روزها، صحرائشینی او را دید؛ ابن عمر رضی الله عنهما از او پرسید: تو، فلان پسر فلانی نیستی؟ پاسخ داد: آری؛ من، پسر فلانی هستم. ابن عمر رضی الله عنهما از الاغ پیاده شد و به او آن مرد گفت: این الاغ را بگیر و سوار شو. آن گاه عمامه ای را که بر سر خود می بست به او بخشید و به او گفت: این عمامه را بر سرت ببند. به عبدالله بن عمر گفتند: الله، تو را اصلاح کند؛ یا الله، تو را ببخشد؛ این ها صحرائشین هستند و به اندک بخششی راضی می شوند. منظورشان، این بود که چرا از الاغت پیاده شدی و الاغ و

عما‌مه‌ات را به این مرد دادی؟ او به بخششی کم‌تر از این هم راضی بود. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما پاسخ داد: من، از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بهترین نیکی، این‌ست که شخص ارتباطش را با دوستان پدرش حفظ کند». یعنی وقتی پدر یا مادرش یا یکی از نزدیکانش، از دنیا رفت، به دوست او نیکی کند؛ هرچند دوست خودش نیست. پدر آن صحرانشین نیز دوست عمر رضی الله عنه بود؛ از این‌رو عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرزند دوست پدرش را گرمی داشت و به او هدیه داد.

این روایت، نشان‌گر میزان پیروی صحابه رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و آله و شوق و اشتیاق وافر آن به انجام کارهای نیک است؛ زیرا عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بهره جست و بدان سبب که پدر این صحرانشین، دوست پدرش بود، این مرد را گرمی داشت؛ لذا اگر پدر این مرد را می‌دید که دوست عمر رضی الله عنه بود، چه می‌کرد؟ به‌طور قطع بیش از این به او احترام می‌گذاشت.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که باید احترام مردانی را که دوست پدرمان بوده‌اند، حفظ کنیم؛ هم‌چنین باید با زنانی که با مادرمان دوست بوده‌اند، برخورد محترمانه‌ای داشته باشیم و احترامشان را حفظ نماییم. این، یکی از بهترین نیکی‌هاست. این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر گستردگی رحمت الله متعال است؛ زیرا دروازه‌ی نیکی، دروازه‌ی وسیع و گسترده‌ای‌ست که به پدر و مادر منحصر نیست؛ بلکه دامنه‌ی این نیکی، به دوستان آن‌ها نیز می‌رسد. یعنی اگر به دوستان پدر و مادر خویش نیکی کنیم، گویا به والدین خود نیکی کرده‌ایم و بدین‌سان سزاوار اجر و ثواب شده‌ایم. و این، از لطف بی‌کران الله تعالی می‌باشد که دروازه‌های خیر و نیکی را به صورتی گسترده و فراوان به روی بندگان‌ش گشوده است تا از هر طرف، به سوی آن روی بیاورند. از الله متعال بخواهیم که همه‌ی ما را در جرگه‌ی نیکوکاران قرار دهد؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است. **وصلی الله وسلّم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.**

۳۴۷- وعن أبي أسيد بضم الهمزة وفتح السين مالك بن ربيعة الساعدي رضی الله عنه قال: بينا نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه و آله إذ جاءه رجل من بني سلمة فقال: يا رسول الله! هل بقي من برّ أبوي شيء أبرهما به بعد موتيهما؟ فقال: «نعم، الصلاة عليهما، والاستغفار لهما،

وَأَنْفَازُ عَهْدِهِمَا، وَصِلَةُ الرَّحِمِ الَّتِي لَا تُوصَلُ إِلَّا بِهِمَا، وَإِكْرَامُ صَدِيقِهِمَا». [روایت ابوداود]^(۱)

ترجمه: ابواسید، مالک بن ربیعہ می گوید: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که در این هنگام مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادر راهی مانده است که به آنها نیکی کنم؟ فرمود: «بله؛ دعا و درخواست آمرزش برای آنها، و اجرای وصیت‌های آنها، صله‌ی رحم با وابستگان پدر و مادرت (یعنی ارتباط نیکو با کسانی که پدر و مادر، رشته‌ی اصلی این ارتباط محسوب می‌شوند)، و بزرگداشت دوستان آنان».

۳۴۸- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: ما غُرْتُ على أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غُرْتُ على خديجة رضي الله عنها. وما رَأَيْتُهَا قَطُّ، وَلَكِنْ كَانَ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرَبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَغْضَاءً، ثُمَّ يَبْعُثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرَبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا إِلَّا خَدِيجَةُ، فيقول: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ». [متفق عليه]^(۲)

وفا روایة وإن كَانَ لِيَذْبَحُ الشَّاةَ، فَيُهْدِي فِي خَلَائِلِهَا مِنْهَا مَا يَسْعُهُنَّ. وفا روایة كَانَ إِذَا ذَبَحَ الشَّاةَ يَقُولُ: «أَرْسَلُوا بِهَا إِلَى أَصْدِقَاءِ خَدِيجَةَ». وفا روایة قالت: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أُخْتُ خَدِيجَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَحَ لَذَلِكَ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ».

ترجمه: عایشہ می گوید: رشکی که بر خدیجه بردم، بر هیچ‌یک از همسران پیامبر ﷺ نبردم؛ گرچه هرگز او را ندیده بودم. پیامبر ﷺ از او خیلی یاد می‌کرد و گاه گوسفندی سر می‌برد و آن را قطعه‌قطعه می‌نمود و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاه به پیامبر ﷺ می‌گفتم: انگار زنی جز خدیجه در دنیا نبوده است! و ایشان می‌فرمود: «او، چنین و چنان بود و من، از او بچه دارم». (یعنی خوبی‌های خدیجه را ذکر می‌کرد).

(۱) ضعیف است؛ رک: ضعیف ابی‌داود از آل‌بانی رحمه الله، ش: ۱۱۰۱؛ آل‌بانی هم‌چنین این روایت را در مشکاة المصابیح، ش: ۴۹۳۶ ضعیف دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۸۱۸، ۳۸۱۶، ۳۸۲۰)؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۳۳۵، ۲۴۳۷).

در روایتی آمده است: گوسفندی ذبح می‌کرد و بخشی از آن را به اندازه‌ای که برای دوستان خدیجه کافی بود، به آنان هدیه می‌داد.

و در روایتی آمده است: وقتی گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود: «آن را برای دوستان خدیجه بفرستید».

و در روایتی دیگر آمده است: هاله دختر خویند، خواهر خدیجه علیها السلام از رسول‌الله صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد اجازه خواستن خدیجه افتاد و بسیار خوشحال شد و فرمود: «پروردگارا! هاله دختر خویند است!»

شرح

پس از مرگ پدر و مادر، هم‌چنان دروازه‌ی نیکی به آنان گشوده است؛ چنان‌که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد: آیا پس از مرگ پدر و مادرم راهی برای نیکی به آن‌ها باقی مانده است؟ فرمود: «نَعَمْ، الصَّلَاةُ عَلَيْهِمَا». یعنی: «بله، دعای خیر برای آن‌ها». لذا منظور، نماز جنازه نیست و «الصَّلَاةُ»، در این‌جا به معنای دعاست؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و برایشان دعا کن.

هرگاه زکات جمع‌آوری شده از قبیله‌ای را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند، برای آن قوم دعا می‌کرد و می‌فرمود: پروردگارا! بر فلان طایفه درود و صلوات بفرست. چنان‌که عبدالله بن ابی‌اوفی رضی الله عنه می‌گوید: وقتی زکات طایفه‌ام را آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». و بدین‌سان برای آن‌ها دعا کرد.

بنابراین واژه‌ی «الصَّلَاةُ»، در این‌جا به معنای دعاست؛ بدین‌سان که انسان برای پدر و مادرش دعا کند و بگوید: پروردگارا! بر پدر و مادرم، درود بفرست؛ یا بگوید: پروردگارا! پدر و مادرم را وارد بهشت بگردان و آنان را از آتش دوزخ، محافظت بفرما؛ یعنی برای پدر و مادرش دعای خیر کند.

دومین راه نیکی به پدر و مادر، پس از مرگشان، اینست که انسان برای آنان استغفار، یعنی طلب آمرزش کند. «وَأَنْفَادُ عَهْدِهِمَا» سومین راه نیکی به پدر و مادر است؛ یعنی اجرا کردن وصیت‌های آنان. لذا در این حدیث پنج مورد برای نیکی به پدر و مادر، پس از وفاتشان، بیان شده است:

۲۰۱. دعا و درخواست آمرزش برای آن‌ها.

۳. اجرای وصیت‌های آن‌ها.

۴. ارتباط نیکو با کسانی که پدر و مادر، رشته‌ی اصلی این ارتباط محسوب می‌شوند.

۵. بزرگ داشت دوستان پدر و مادر.

ناگفته نماند که پیامبر ﷺ به صدقه دادن یا تلاوت قرآن و نماز خواندن برای پدر و مادر، دستور نداده است؛ بلکه فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^(۱) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». نفرمود: «فرزند شایسته‌ای که برایش صدقه دهد، یا نماز بخواند یا حج و عمره بگذارد»، بلکه فرمود: «فرزند شایسته‌ای که برایش دعا کند». لذا دعای نیک برای پدر و مادر، از انجام چنین کارهایی بهتر است. ولی اگر کسی، برای پدر و مادرش صدقه دهد، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر ﷺ سعد بن عباد را از صدقه دادن برای مادرش، منع نکرد و به او اجازه داد که برای مادرش صدقه دهد. هم‌چنین مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: مادرم، با مرگ ناگهانی از دنیا رفت و اگر فرصت می‌یافت و می‌توانست سخن بگوید، حتماً به صدقه دادن بخشی از اموالش وصیت می‌کرد. (لذا پیامبر ﷺ به این مرد اجازه داد که از سوی مادرش صدقه دهد).

به هر حال پنج مورد یادشده، روش‌های نیکی به پدر و مادر پس از مرگشان است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۰۸۴، به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

سپس مؤلف رحمته روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «رشکی که بر خدیجه بردم، بر هیچ‌یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نبودم؛ گرچه هرگز او را ندیده بودم». رشک یا غیرت، واکنشی درونی است که باعث می‌شود انسان، همه‌ی علاقه و محبت یار و همدم خود را برای خویش بخواهد و از آن جهت به چنین واکنشی «غیرت» می‌گویند که انسان، دوست ندارد، *غیر* او، در گستره‌ی این محبت جای بگیرد. این حالت در هووها یا همسران یک مرد، بیش از سایر انسان‌هاست. پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه رضی الله عنها را خیلی دوست داشت؛ به گونه‌ای که پس از خدیجه رضی الله عنها هیچ کس را به اندازه‌ی عایشه رضی الله عنها دوست نداشت. همه‌ی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله جز ابراهیم رضی الله عنه که از ماریه بود، از خدیجه رضی الله عنها بودند؛ خدیجه هم‌چنین در ابتدای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله همه‌ی اموالش را برای نشر دعوت توحید در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد. از این‌رو رسول‌خدا صلی الله علیه و آله هرگز خدیجه رضی الله عنها و خوبی‌هایش را فراموش نمی‌کرد. وقتی در مدینه گوسفندی سر می‌برید، بخشی از گوشت آن را برای دوستان خدیجه رضی الله عنها می‌فرستاد. عایشه رضی الله عنها نتوانست جلوی خود را بگیرد؛ لذا عرض کرد: ای رسول‌خدا! گویا زنی جز خدیجه در دنیا وجود ندارد! رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا كَانَتْ وَكَانَتْ». یعنی: «خدیجه، چنین و چنان بود». یا چنین و چنان می‌کرد؛ بدین‌سان پیامبر صلی الله علیه و آله خوبی‌های خدیجه رضی الله عنها را برمی‌شمرد.

«وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»؛ یعنی: «و من، از او بچه دارم». پیامبر صلی الله علیه و آله چهار دختر و سه پسر داشت که همگی جز ابراهیم رضی الله عنه، از خدیجه بودند؛ زیرا ابراهیم رضی الله عنه از ماریه‌ی قبطی بود؛ ماریه‌ی قبطی، همان کنیزی است که پادشاه «قبط» به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داد. لذا همه‌ی دختران و پسران پیامبر صلی الله علیه و آله جز ابراهیم رضی الله عنه از خدیجه رضی الله عنها بوده‌اند. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «خدیجه، چنین و چنان بود و من، از او بچه دارم». (یعنی خوبی‌های خدیجه را ذکر می‌کرد).

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، پس از مرگ عزیز خود به دوستان او نیکی کند و آنان را گرامی بدارد، در حقیقت به عزیز خود نیکی کرده است؛ فرقی نمی‌کند که آن عزیز، پدر یا مادرش باشد یا همسرش و یا دوست و خویشاوند او. یعنی نیکی به دوستان کسی که درگذشته است، نیکی به خود آن شخص به‌شمار می‌رود.

۳۴۹- وعن أنس بن مالك رضي الله عنه قال: خَرَجْتُ مَعَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ رضي الله عنه فِي سَفَرٍ، فَكَانَ يَخْدُمُنِي فَقُلْتُ لَهُ: لَا تَفْعَلْ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ الْأَنْصَارَ تَصْنَعُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَصْحَبَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا خَدَمْتُهُ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: در سفری با جریر بن عبدالله بجلی رضي الله عنه هم سفر شدم؛ او به من خدمت می کرد. به او گفتم: این کار را نکن. گفت: من، انصار را دیدم که برای خدمت به پیامبر ﷺ چه می کردند؛ لذا با خود سوگند یاد کردم که با هر یک از آنها که همراه شوم، به او خدمت کنم.

شرح

مؤلف رحمته الله در ادامه ی احادیثی که درباره ی نیکی کردن به دوستان پدر و مادر، و دوستان همسر و خویشاوندان ذکر کرده، داستان جریر بن عبدالله بجلی رضي الله عنه را آورده است که در سفر، به همسفرانش خدمت می کرد؛ لذا به او گفتند: تو، یار و صحابی پیامبر ﷺ هستی؛ پس چگونه به دیگران، خدمت می کنی؟ پاسخ داد: «من، انصار را دیدم که برای خدمت به پیامبر ﷺ چه می کردند؛ لذا با خود سوگند یاد کردم که با هر یک از آنها که همراه شوم، به او خدمت کنم». زیرا این ها، پیامبر ﷺ را گرامی می داشتند و خدمت به دوستان یک نفر، خدمت به خود آن شخص به شمار می رود؛ یعنی خدمت به کسانی که به پیامبر ﷺ خدمت می کردند، خدمت به پیامبر ﷺ است. لذا بزرگ داشت اصحاب پیامبر ﷺ، بزرگ داشت شخصِ پیامبر ﷺ است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۱۳.

۴۳- باب: احترام اهل بیت پیامبر ﷺ و بیان فضیلت ایشان

الله متعال، می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ٣٣﴾

[الأحزاب: ۳۳]

ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ٣٤﴾ [الحج: ۳۲]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

شرح

مؤلف رحمته، بابی به نام «احترام اهل بیت پیامبر ﷺ و بیان فضیلت ایشان» گشوده است. اهل بیت پیامبر ﷺ دو دسته‌اند: برخی از آن‌ها با این‌که از بستگان نزدیک پیامبر ﷺ بودند، بر کفر خویش پافشاری کردند و به رسول‌الله ﷺ ایمان نیاوردند؛ از این‌رو این‌ها، جزو خاندان یا اهل بیت پیامبر ﷺ محسوب نمی‌شوند. زیرا نوح علیه السلام فرزندی کافر را جزو خانواده‌اش می‌دانست؛ همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾ [هود: ۴۵]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است.

اما الله متعال به نوح علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ [هود: ۴۶]

او، از خانواده‌ی تو نیست.

لذا خویشاوندان کافر پیامبر ﷺ، جزو اهل بیت نیستند؛ گرچه خویشاوندان نزدیک پیامبر ﷺ بودند. اما خویشاوندان باایمانش، از جمله همسران بزرگوارش، اهل بیت او هستند؛ همان‌گونه که الله تعالی در مجموعه‌ی این آیات که سخن از اهل بیت پیامبر ﷺ است، همسران ایشان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَنْسَاءَ اللَّيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَلْحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ ۳۱ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ۳۲ يَنْسَاءَ اللَّيِّ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۳۳ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۳۴﴾

[الأحزاب : ۳۰، ۳۳]

ای زنان پیامبر! هر کدامتان که مرتکب کار ناشایست آشکاری شود، کیفرش دو برابر خواهد بود؛ و این، برای الله آسان است. و هر کس از شما، از الله و پیامبرش فرمان ببرد و کار شایسته انجام دهد، پاداشش را دو بار به او می‌دهیم و برایش روزی نیکی آماده کرده‌ایم. ای زنان پیامبر! شما مانند هیچ‌یک از زنان دیگر نیستید. اگر تقوا دارید، نرم و نازک سخن نگوئید تا مبادا کسی که بیمار دل است، طمع ورزد؛ و سخن شایسته بگوئید. و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید. ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد.

این، نص صریح قرآن کریم است که همسران پیامبر ﷺ، جزو اهل بیت او هستند و ردی روشن بر دیدگاه کسانی‌ست که همسران پیامبر ﷺ را جزو اهل بیت نمی‌دانند. این، پندار نادرستی‌ست که همسران پیامبر ﷺ را جزو اهل بیت ندانیم. شکی نیست که زنان رسول الله ﷺ، جزو اهل بیت پیامبر ﷺ هستند.

اهل بیت باایمان رسول الله ﷺ دو حق دارند: حق ایمان، و حق قرابت و خویشاوندی با رسول الله ﷺ. همان‌گونه که الله متعال در کتابش فرموده است، همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند؛ می‌فرماید:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾

[الأحزاب : ۶]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش، مادران مؤمنان هستند.

بنابراین، به‌اجماع مسلمانان، همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند؛ از این‌رو هرکس بگوید: عایشه، مادر من نیست، جایی در جرگه‌ی مؤمنان ندارد و جزو مؤمنان به‌شمار نمی‌آید. زیرا الله متعال، به‌روشنی فرموده است:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش، مادران مؤمنان هستند.

لذا هرکس، عایشه را مادر مؤمنان نداند، او، خود جزو مؤمنان نیست؛ یعنی نه به قرآن ایمان دارد و نه به پیامبر ﷺ. شگفتا از کسانی که به عایشه کینه می‌ورزند و به او دشنام می‌دهند؛ حال آن‌که عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها محبوب‌ترین همسر رسول الله ﷺ بود و پیامبر ﷺ هیچ‌یک از همسرانش را به‌اندازه‌ای او دوست نداشت. چنان‌که در روایتی صحیح که امام بخاری رحمه الله نقل کرده، آمده است: از رسول الله ﷺ پرسیدند: چه کسی را از همه بیش‌تر دوست دارید؟ فرمود: «عایشه». سؤال کردند: از میان مردان؟ فرمود: «پدرش»، یعنی ابوبکر رضی الله عنه.

لذا بر ما واجب است که به اهل بیت پیامبر ﷺ احترام بگذاریم و خویشاوندان مؤمنش و همسران او را که همگی جزو اهل بیت او هستند، گرامی بداریم. سپس مؤلف رحمه الله آیه‌ای را ذکر کرده است که پیش‌تر آن را ذکر کردیم؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الأحزاب: ۳۳]

ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد.

یعنی الله تعالی می‌خواهد نجاست معنوی را از شما بزداید و پس از زدودن این نجاست، شما را به‌طور کامل پاک بگرداند؛ زیرا پاک شدن دو بخش دارد: یک بخش، تهی شدن از زشتی‌ها و پلیدی‌هاست و بخش دیگر، آراسته شدن به نیکی‌ها. ﴿تَطْهِيرًا﴾ مصدر تأکید است و نشان‌گر این‌که الله می‌خواهد شما را به‌طور کامل، پاکیزه سازد. از این‌رو هرکس، یکی از همسران پیامبر ﷺ را به زنا متهم کند، کافر است و از دایره‌ی اسلام، خارج می‌باشد؛ گرچه از میان همسران پیامبر ﷺ، بانویی جز عایشه رضی الله عنها را به چنین عملی متهم نماید. کسی که به ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها آن تهمت را بزند که الله متعال، او را از آن پاک و مبرا دانسته، در حقیقت الله تعالی را تکذیب کرده است و جان و مال چنین شخص، حلال می‌شود؛ ولی کسی که دیگر زنان

رسول الله ﷺ را به چنین عملی متهم می‌کند، دیدگاه صحیح و قول راجح نزد علما، این است که او نیز کافر می‌باشد؛ زیرا اعتقاد به این که زنانی بدکار با رسول الله ﷺ زیر یک سقف زندگی کرده‌اند، بزرگ‌ترین دشنام و اهانت به شخص پیامبر ﷺ محسوب می‌شود؛ حال آن که الله متعال، فرموده است:

[النور: ۲۶]

﴿الْحَبِیْتُ لِلْحَبِیْثِ﴾

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک‌اند.

اگر کسی، یکی از زنان پیامبر ﷺ را به زنا و پلیدی متهم کند، نعوذ بالله به پیامبر ﷺ تهمت زده است؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

[النور: ۲۶]

﴿الْحَبِیْتُ لِلْحَبِیْثِ﴾

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک‌اند.

از این رو درمی‌یابیم که این مسأله، مسأله‌ای عادی و کم‌اهمیت نیست؛ بلکه اهمیت فراوانی دارد و بر ما واجب است که دوست‌دار همه‌ی اهل بیت پیامبر ﷺ، یعنی همسران او و دیگر خویشاوندان مؤمنش باشیم.

۳۵۰- وعن یزید بن حیان قال: انطلقتُ انا وحُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَعُمَرُو بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَسَمِعْتُ حَدِيثَهُ، وَغَزَوْتُ مَعَهُ، وَصَلَّيْتُ خَلْفَهُ؛ لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، حَدَّثَنَا يَا زَيْدُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبُرَتْ سَيِّئِي، وَقَدْ م عَهْدِي، وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعْي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا حَدَّثْتُكُمْ، فَاقْبَلُوا، وَمَا لَا فَلا تُكَلِّفُونِيهِ؛ ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِينَا خُطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمَاءَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعَظَ، وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ: أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَرَغَبَ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي». فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ؟ أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ

بیتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حُرْمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ، قَالَ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِيٍّ، وَآلُ عَقِيلٍ، وَآلُ جَعْفَرٍ، وَآلُ عَبَّاسٍ، قَالَ: كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرْمِ الصَّدَقَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. [روایت مسلم]^(۱)

وفي رواية: «أَلَا وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ».

ترجمه: یزید بن حیان می گوید: با حصین بن سبره و عمرو بن مسلم، نزد یزید بن ابی ارقم رفتم. وقتی نزدش نشستیم، حصین به او گفت: ای یزید! تو، به خیر فراوانی دست یافته‌ای؛ رسول الله ﷺ را دیده‌ای، سخنانش را شنیده‌ای، همراهش جهاد کرده‌ای و پشت سرش نماز خوانده‌ای. ای یزید! آن چه از رسول الله ﷺ شنیده‌ای، برای ما بازگو کن. (یزید) گفت: ای برادرزاده! من، پیر شده‌ام و روزگاری دراز بر من گذشته است و برخی از مطالبی را که از پیامبر ﷺ حفظ کرده بودم، فراموش کرده‌ام. پس، هرچه برایتان گفتم، بپذیرید و هرچه نگفتم، مرا به گفتن آن مکلف نکنید. سپس گفت: روزی رسول الله ﷺ در آب‌گیری به نام «خُم» در میان مکه و مدینه، به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ثنای الله، ما را پند و موعظه داد و فرمود: «اما بعد؛ ای مردم! آگاه باشید که من، بشری هستم و نزدیک است که فرستاده‌ی پروردگارم (فرشته‌ی مرگ) به سراغم بیاید و من، ندای او را بپذیرم. من، دو چیز ارزنده در میان شما می‌گذارم: یکم، کتاب الله که سراسر هدایت و نور است؛ پس آن را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید». درباره‌ی قرآن سفارش کرد و تشویق و ترغیب نمود. سپس فرمود: «و (دوم) اهل بیتم. درباره‌ی اهل بیتم، الله را به شما یادآور می‌شوم؛ به شما یادآوری می‌کنم که درباره‌ی اهل بیتم از الله بترسید». حصین از او پرسید: ای یزید! اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا همسرانش، جزو اهل بیتش نیستند؟ پاسخ داد: «همسرانش، جزو اهل بیت او هستند؛ ناگفته نماند که اهل بیتش، کسانی هستند که پس از او، صدقه (زکات) بر آنان حرام شده است». حصین گفت: آن‌ها چه کسانی هستند؟ یزید پاسخ داد: «خاندان علی، خاندان عقیل، خاندان جعفر، و خاندان عباس». پرسید: آیا صدقه، بر همه‌ی این‌ها حرام است؟ جواب داد: «بله».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۸.

و در روایتی آمده است: «بدانید که من، دو چیز مهم و ارزنده در میان شما بر جای می‌گذارم: یکی از آن‌ها کتاب الله (قرآن کریم) است که همان ریسمان الله می‌باشد؛ هرکس، از آن پیروی کند، بر هدایت است و هرکس، آن را رها نماید، بر گم‌راهی است».

۳۵۱- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه مَوْفُوفًا عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: ارْزُقُوا مُحَمَّدًا رضی الله عنه فِي أَهْلِ بَيْتِهِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه به صورت «موقوف» از ابوبکر صدیق رضی الله عنه نقل کرده است: «احترام محمد رضی الله عنه درباره‌ی اهل بیتش را پاس بدارید».

شرح

این حدیث و اثر یادشده، درباره‌ی حقّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پیش‌تر بیان شد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، همسران او و نیز خویشاوندان مؤمنش از خاندان علی، آل عقیل، خاندان جعفر و آل عباس هستند که صدقه و زکات، بر آنان حرام شده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به عمویش، عباس رضی الله عنه فرمود: «إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاحُ النَّاسِ وَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لَأَلِ مُحَمَّدٍ». یعنی: «صدقه (زکات)، چرک مال مردم است و برای خاندان محمد جایز نیست».

خاندان نبوی، ویژگی‌هایی دارند که دیگران ندارند؛ چنان‌که از حقّ ویژه‌ای در غنایم جنگی برخوردارند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾

[الأنفال: ۴۱]

بدانید یک‌پنجم غنایم جنگی که به دست می‌آورید، از آن الله و پیامبر، و خویشان (پیامبر) است.

از کرامت و شرافت این خاندان است که صدقه و زکات بر آنان حرام می‌باشد؛ زیرا صدقه و زکات، چرک مال مردم است. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾

[التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۷۱۳، ۳۷۵۱).

بنابراین دریافت صدقه و زکات، بر این خاندان، حرام است؛ زیرا شرافت و کرامت آن‌ها، والاتر از این است که صدقه یا زکات بخورند، ولی به جای آن، از خمس غنایم جنگی به آن‌ها داده می‌شود.

سپس در حدیث زید بن ارقم آمده است که پیامبر ﷺ در غدیر خم که آب‌گیری در میان مکه و مدینه است، خطابه‌ای ایراد کرد و مردم را پند و موعظه داد و به آن‌ها درباره‌ی قرآن سفارش کرد و تشویق و ترغیب نمود و بیان فرمود که در قرآن، هدایت و نور است؛ سپس درباره‌ی اهل بیت خویش سفارش کرد و سه بار فرمود: «درباره‌ی اهل بیت، الله را به شما یادآور می‌شوم»؛ یعنی: حق آن‌ها را ادا نمایید و به آنان، ستم و تعدی نکنید. این را برای تأکید، بیان فرمود؛ و گرنه، هر مسلمانی بر مسلمان دیگر، حق و حقوقی دارد که بر اساس آن، هیچ مسلمانی نباید به برادر مسلمانش ستم یا تعدی کند. البته حقوق خاندان پیامبر ﷺ بیش‌تر و گسترده‌تر از حقوق سایر مسلمانان است.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، پیامبر ﷺ در این حدیث درباره‌ی خاندانش سفارش کرد؛ ولی نفرمود که آن‌ها، معصومند یا سخنشان، همانند قرآن است و باید بی‌چون و چرا به آن، عمل کرد؛ بر خلاف پنداری که اهل بدعت دارند. لذا اهل بیت، معصوم نیستند و مانند دیگران، خطا می‌کنند و دچار لغزش و گناه می‌شوند؛ با این حال، از حق خویشاوندی با پیامبر ﷺ برخوردارند.

چه زیباست در این نکته بیندیشیم که وقتی خاندان پیامبر ﷺ دارای چنین حقوقی هستند، پس حق و حقوق پیامبر ﷺ چگونه است؟ آری! حق پیامبر ﷺ پس از حق الله ﷻ قرار دارد و باید پیامبر ﷺ و حقوقش را بر خویشان، خانواده‌ی خویش و بر همه‌ی مردم، ترجیح دهیم؛ بدین‌سان که او را از خود و همه‌ی عزیزان خود، بیش‌تر دوست بداریم، احترامش را نگه داریم و سنت و روش او را در پیش بگیریم. زیرا رسول الله ﷺ بر همه مقدم می‌باشد و امام اعظم مسلمانان است. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما و همه‌ی مسلمانان را در ظاهر و باطن، پیرو رسول الله ﷺ بگرداند.

۴۴- باب: گرامی داشت علما و سرآمدان دینی و برتر شمردن آنان بر دیگران

الله متعال، می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ

[الزمر: ۹]



بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، برابرند؟ تنها خردمندان پند می پذیرند.

۳۵۲- وعن أبي مسعود عَقْبَةَ بْنِ عَمْرِو الْبَدْرِيِّ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرَوْهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً، فَأَعْلَمَهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمَهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمَهُمْ سِنًا وَلَا يُوْمِنَنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ، وَلَا يَقْعُدُ فِي بَيْتِهِ عَلَى تَكْرِمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». [روایت مسلم]^(۱)

و فی روایه له: «أَقْدَمَهُمْ سِلْمًا» بدل «سِنًا» أي إسلامًا.

و فی روایه: «يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرَوْهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَقْدَمَهُمْ قِرَاءَةً، فَإِنْ كَانَتْ قِرَاءَتُهُمْ سَوَاءً فَيَوْمَهُمْ أَقْدَمَهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً، فَلْيَوْمَهُمْ أَكْبَرُهُمْ سِنًا».

ترجمه: ابومسعود، عقبه بن عمرو بدری انصاری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب الله را بهتر قرائت می کند و اگر در قرائت قرآن، برابر بودند، هر یک از آن ها که نسبت به سنت، داناتر است، پیش نماز شود؛ و اگر در دانش سنت مساوی بودند، کسی که زودتر هجرت نموده است، امامت نماید و اگر در هجرت برابر بودند، مسن ترین آن ها امامت کند؛ و هیچ کس در محدوده ی تحت اختیار شخصی دیگر، برای او امامت نکند و هیچ کس در خانه ی کسی جز به اجازه ی او در محل مخصوص صاحب خانه ننشیند».

و در روایتی دیگر از مسلم به جای «مسن ترین آن ها»، آمده است: «کسی که زودتر مسلمان شده است».

و در روایتی آمده است: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب الله را بهتر قرائت می کند و سابقه ی بیش تری در قرائت دارد؛ و اگر قرائت آن ها یکسان بود، کسی که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷۳.

زودتر هجرت نموده است، امامت نماید و اگر در هجرت، برابر بودند، مسن‌ترین آن‌ها پیش‌نماز شود».

۳۵۳- وعنه قال: كان رسول الله ﷺ يَمْسُحُ مَنَاكِبَنَا فِي الصَّلَاةِ وَيَقُولُ: «اسْتَوُوا وَلَا تَخْتَلِفُوا، فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُمْ، لِيَلِينِي مِنْكُمْ أُولُوا الْأَحْلَامِ وَالْثَّهْيَ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابومسعود انصاری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله هنگام نماز، شانه‌های ما را با دستانش برابر یکدیگر قرار می‌داد و می‌فرمود: «راست و برابر بایستید و نابرابر و نامنظم نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود. افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه‌ی بعد هستند و به همین ترتیب کسانی که در مراتب بعدی قرار دارند».

شرح

مؤلف رحمته الله، بابی بدین عنوان گشوده است: «باب: گرامی داشت علما و سرآمدان دینی و مقدم قرار دادن آنان بر دیگران». منظور مؤلف رحمته الله از علما، عالمان دین و شریعت‌اند که وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. آری! علما، وارثان پیامبران الهی هستند؛ زیرا پیامبران، درهم و دیناری از خود به عنوان ارث نمی‌گذارند و آنچه از آن‌ها برجای می‌ماند، صدقه است؛ چنان‌که فاطمه و عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله (و نیز هیچ‌یک از همسران رسول‌خدا صلی الله علیه و آله) هیچ ثروتی از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث نبردند؛ زیرا تنها ارثی که پیامبران از خود برجا می‌گذارند، علم توحید و دانش شریعت است. بنابراین، علم شرعی، همان دانش مربوط به رهنمودهای الهی‌ست که هرکس از این دانش ارزشمند بهره‌مند شود و چیزی کسب کند، بهره‌ی فراوانی از میراث علما نصیبش شده است. وقتی پیامبران مقام و جایگاه والا و شایسته‌ای دارند، وارثان آن‌ها نیز از این جایگاه والا، بی‌نصیب نیستند و بهره‌ی وافری از این رتبه‌ی عالی دارند و باید حق آن‌ها را ادا کرد و احترامشان را نگه داشت. و چون این مسأله، خیلی مهم و حایز اهمیت است، مؤلف رحمته الله بابی درباره‌ی احترام علما گشوده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۳۲، ۱۲۲.

با گرمی داشت علماست که جایگاه والای دین و شریعت، حفظ می‌شود؛ زیرا علما، حاملان شریعت‌اند. و برعکس، اهانت به علما، توهین به شریعت است؛ زیرا اگر علمای دین، خوار و زبون شوند و از چشم مردم بیفتند، آیین و شریعتی که علما حمل می‌کنند، جایگاه خود را از دست می‌دهد و دیگر، ارزش و منزلتی در نزد مردم ندارد و هرکس، با دیدهی تحقیر به علما می‌نگرد و بدین‌سان دین و آیین، در معرض نابودی و تباهی قرار می‌گیرد.

حفظ حرمت و آبروی مسؤولان و حکام نیز در چارچوب آموزه‌های دینی، واجب است؛ زیرا اگر حکام و مسؤولان اجرایی، از چشم مردم بیفتند و حرمت و احترامی در نزد مردم نداشته باشند، امنیت و آرامش جامعه از میان می‌رود و نابسامانی و هرج و مرج، جای‌گزین امنیت و آسایش می‌گردد و قدرت حاکمیت، ضعیف می‌شود و بدین‌سان سنگ روی سنگ، بند نمی‌آید.

اگر علما و حکام، در برابر مردم تحقیر شوند، آیین و شریعت، رو به تباهی می‌نهد و امنیت و آرامش از میان می‌رود و ناهنجاری‌های فراوانی در جامعه پدیدار می‌گردد؛ بدین‌سان هرکسی، خود را عالم می‌پندارد و هرکسی، خود را در مقام فرمان‌دار و حاکم می‌بیند و شریعت و جامعه در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گیرند. از این‌رو الله متعال، به اطاعت و فرمان‌برداری از صاحبان امور که همان علما و حکام هستند، دستور داده و فرموده است:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝۹﴾

[الزمر: ۹]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

وقتی به علما و حکام، بی‌حرمتی شود، عوام و توده‌ی مردم با شنیدن فتوا و دیدگاه شرعی یک عالم می‌گویند: زیاد مهم نیست؛ فلان‌عالم دیدگاه دیگری دارد. یا می‌گویند: آقای فلانی، چیزی گفته است که خود می‌داند؛ ولی ما هم می‌دانیم. چنان‌که گاه شنیده می‌شود که برخی از افراد بی‌خرد و سبک‌سر همین‌که دیدگاه امام احمد حنبل را می‌شنوند یا به آن‌ها گفته می‌شود که این، دیدگاه شافعی، یا مالک، یا

ابوحنیفه، یا سفیان و امثال آنهاست، می‌گویند: آنها، دیدگاه خود را داشته‌اند و ما، دیدگاه خود را داریم! حال، باید از چنین افرادی سؤال کرد: شما کیستید که خود را با این کم‌علمی و ضعف و قصور علمی، هم‌پایه و هم‌سان ائمه رحمهم‌الله می‌پندارید؟! وقتی مردم، با دیده‌ی تحقیر به علما بنگرند، هرکسی خود را عالم، بلکه علامه و اهل فتوا می‌پندارد و ادعا می‌کند که من، دریای بی‌کران علم و معرفت هستم! و بدین‌سان هیچ عالمی نمی‌ماند و هرکس، هرگونه که بخواهد، اظهار نظر می‌کند و هرطور که میلش باشد، فتوا می‌دهد و آنگاه شریعت، به سبب عمل‌کرد بی‌خردانه‌ی چنین جاهلانی، پاره‌پاره می‌شود و از میان می‌رود.

همین‌طور اگر مردم نسبت به حکام و مسؤولان خود بدبین شوند، دیگر حاضر نیستند که از آنها اطاعت کنند. وقتی فرمان حاکم یا مسؤولی با رده‌ی پایین‌تر به کسی برسد، می‌گوید: امکان ندارد از او اطاعت کنم؛ زیرا این اشکال و آن اشکال را دارد. باید گفت: اگر مسؤولی، مشکلی دارد، گناهِش با خود اوست و وظیفه‌ی شهروندان، این‌ست که در چاقوب شریعت از فرمان‌روای خود اطاعت نمایند؛ گرچه حاکم یا فرمان‌روای آنها، شراب‌خوار باشد یا چندین چند فسق و فجور از او سر بزند. زیرا تا زمانی کفر آشکاری از آنها ندیده‌ایم و برای آن، دلیل و برهانی قطعی از سوی الله نداریم، اطاعت و فرمان‌برداری از آنان، واجب است؛ گرچه فاسق و ستم‌گر باشند. پیامبر ﷺ فرموده است: «اسْمَعُ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرُكَ وَأَخَذَ مَالُكَ»^(۱) یعنی: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند». هم‌چنین به یارانش درباره‌ی کوتاهی‌های حکام در انجام وظیفه فرمود: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»^(۲) یعنی: «شما حرف‌شنوی و اطاعت نمایید؛ زیرا آنها درباره‌ی وظایف خود مسؤولند و شما درباره‌ی وظایفی که بر دوش شماست، مسؤولید». به عبارت دیگر، شما باید به وظیفه‌ی خود عمل کنید.

اما کسانی که دوست دارند حکام و فرمانروایان ما، همانند ابوبکر، عمر، عثمان و علی ﷺ باشند، باید بدانند که تحقق چنین ممکن نیست؛ ما باید همانند شهروندان آن

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۷ به نقل از حذیفه رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۶ به نقل از وائل بن حجر حضرمی رضی الله عنه.

زمان باشیم، یعنی صحابه یا مثل صحابه باشیم تا حکام ما مثل خلفای راشدین شوند. ولی متأسفانه بیش‌تر مردم و شهروندان جامعه، نسبت به وظایف خود کوتاهی می‌کنند و حتی مرتکب کارهای حرام می‌شوند؛ با این حال می‌خواهند که کسانی چون خلفای راشدین بر آنان حکومت کنند! این، غیرممکن است. لذا وظیفه‌ی ما، اطاعت و فرمان‌برداری‌ست و اگر حکام، مقصرند و در انجام وظایف خود کوتاهی می‌کنند، گناهِش با خود آنهاست و این، دلیل نمی‌شود که از آنها نافرمانی نماییم. بنابراین در صورتی که حرمت علما و حکام، حفظ نشود، دین و دنیا در آستانه‌ی نابودی و تباهی قرار می‌گیرند.

سپس مؤلف رحمه‌الله به این آیه‌ی قرآن استدلال کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝﴾

[الزمر: ۹]

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

یعنی بی‌گمان برابر نیستند؛ زیرا آدم بی‌علم، موصوف به صفت ناپسندیده‌ی جهل است و عالم، دارای صفت پسندیده‌ی علم و دانش. از این‌رو اگر به یک انسان عادی یا به یکی از پایین‌ترین افراد جامعه از لحاظ سواد، بگویید که «تو، جاهلی»، برافروخته و عصبانی می‌شود و به‌سختی واکنش نشان می‌دهد و این را رد می‌کند؛ و این، نشان‌گر این‌ست که جهل، یک عیب یا صفت ناپسندیده محسوب می‌شود و همه از آن گریزان هستند. و در مقابل، علم و دانش، صفت نیک و پسندیده‌ای‌ست که علما را از سایر مردم، متمایز می‌گرداند. عالم، الله را از روی بصیرت و آگاهی عبادت می‌کند؛ می‌داند چگونه وضو بگیرد، چگونه نماز بخواند، چگونه زکات بدهد، چگونه روزه بگیرد، چگونه حج بگذارد، چگونه به پدر و مادرش نیکی کند، و چگونه صله‌ی رحم نماید. عالم، مردم را به سوی حقیقت و راه درست، راهنمایی می‌کند:

﴿أَوْ مِنْ كَانٍ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ

فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲]

آیا (دل) مرده‌ای که زنده‌اش کردیم و نوری فراویش قرار دادیم که در پرتوش در میان مردم راه می‌رود، مانند کسی‌ست که در تاریکی‌ها به‌سر می‌برد و نمی‌تواند از آن بیرون برود؟

امکان ندارد که این دو، برابر باشند؛ عالم، نورِ پُر فروغی است که مردم، راه خود را به وسیله‌ی او می‌یابند و بدین وسیله الله ﷻ بر درجات آنها می‌افزاید؛ ولی جاهل، بینوایی است که نه به خود سودی می‌رساند و نه به دیگران؛ بلکه نیازمندِ دیگران است؛ تازه اگر از روی جهلی که دارد، فتوا دهد، هم به زیان خود اوست و هم به زیان دیگران. لذا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابر نیستند.

سپس مؤلف رحمه الله به حدیث عقبه رحمه الله استدلال کرده است؛ عقبه رحمه الله می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب الله را بهتر قرائت می‌کند و اگر در علم قرائت، برابر بودند، هر یک از آنها که نسبت به سنت، داناتر است، پیش‌نماز شود؛ و اگر در دانش سنت مساوی بودند، کسی که زودتر هجرت نموده است، امامت نماید و اگر در هجرت برابر بودند، کسی که زودتر مسلمان شده است، امامت کند». و در روایتی دیگر آمده است: «مسن‌ترین آنها پیش‌نماز شود».

این، نشان می‌دهد که عالم بر دیگران مقدم است؛ بدین ترتیب که ابتدا کسی که دانش بیش‌تری نسبت به کتاب دارد، امامت می‌دهد و سپس داناترین فرد نسبت به سنت رسول الله ﷺ. یعنی بهترین و برترین فرد، در امور دینی مردم بر دیگران، مقدم است. لذا به ترتیبی که ذکر شد، هرکس برتر و داناتر باشد، پیش‌نماز می‌شود. البته این حکم، درباره‌ی مساجد یا موقعیت‌هایی است که امام مشخصی ندارند. اما در مساجدی که امام مشخصی دارند، امام مسجد، خود امامت می‌دهد؛ گرچه در میان مردم (نمازگزاران) افرادی یافت شوند که صلاحیت علمی بیش‌تری داشته باشند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «و هیچ‌کس در محدوده‌ی تحت اختیار شخصی دیگر، برای او امامت نکند». لذا مسجدی که امام مشخصی دارد، جزو همین محدوده به‌شمار می‌آید. برخی از علما گفته‌اند: اگر کسی بدون اجازه‌ی امام مسجد، جلو برود و برای مردم امامت دهد، نمازشان باطل است و باید آن را اعاده کنند. زیرا پیامبر ﷺ از این نوع امامت نهی نموده و نهی، مستلزم فساد یا بطلان است.

۳۵۴- وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِيَلِينِي مِنْكُمْ أَوْلُوا الْأَحْلَامَ وَالنُّهْيَ، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ» ثَلَاثًا «وَأَيَّاكُمْ وَهَيْشَاتِ الْأَسْوَاقِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «افراد بالغ و عاقل، پست سر و نزدیک من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه‌ی بعد هستند». و این را سه بار تکرار کرد و افزود: «(در مسجد و هنگام نماز جماعت) از بی‌نظمی، سر و صدا و به هم آمیختگی بازارها بپرهیزید».

۳۵۵- وعن أبي يحيى وقيل: أبي محمد سهل بن أبي حنمة بفتح الحاء المهملة وإسكان الشاء المثناة الأنصاري رضی الله عنه قال: انْطَلَقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ ابْنُ مَسْعُودٍ إِلَى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صَلْحٌ، فَتَفَرَّقَا. فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ قَتِيلًا، فَدَفَنَتْهُ، ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُويصَةُ ابْنًا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ: «كَبَّرَ، كَبَّرَ» وَهُوَ أَحَدُ الْقَوْمِ، فَسَكَتَ، فَتَكَلَّمَا فَقَالَ: «أَتَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ؟» وَذَكَرَ تَمَامَ الْحَدِيثِ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابویحیی یا ابومحمد، سهل بن ابی حنمه‌ی انصاری رضی الله عنه می گوید: زمانی که اهل خیبر و مسلمانان در صلح به سر می‌بردند، عبدالله بن سهل و مُحیصه بن مسعود به خیبر رفتند و آن‌جا از هم جدا شدند؛ پس از مدتی مُحیصه، نزد عبدالله بن سهل بازگشت و دید که او کشته شده و در خون خود غلتیده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. عبدالرحمن بن سهل و دو پسر مسعود، یعنی مُحیصه و حُویصه، نزد پیامبر ﷺ رفتند و عبدالرحمن که از همه کوچک‌تر بود، شروع به سخن گفتن کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «بگذار تا بزرگ‌تر از تو سخن بگوید؛ بزرگ‌تر از تو سخن بگوید». لذا عبدالرحمن ساکت شد و آن‌دو (که بزرگ‌تر بودند)، سخن گفتند. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا سوگند می‌خورید که قاتل را می‌شناسید؟» و بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۳۲، ۱۲۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۱۷۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۶۹.

۳۵۶- وعن جابر رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتَلَى أَحَدٍ يَغْنِي فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمَا أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ؟» فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ هر دو نفر از کشته‌های احد را در یک قبر دفن می‌کرد و می‌پرسید: «کدام یک از این دو، بهره‌ی بیشتری از قرآن دارد؟» و هنگامی که به یکی از آنها اشاره می‌شد، او را در قبر، لحد مقدم می‌کرد.

۳۵۷- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي فِي الْمَنَامِ أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكَ، فَجَاءَنِي رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، فَنَاولْتُ السَّوَاكَ الْأَصْغَرَ، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا». [روایت مسلم، به صورت «مسند» و روایت بخاری، به صورت «معلق»]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم. دو نفر نزد من آمدند؛ یکی، بزرگ‌تر بود و دیگری، کوچک‌تر. مسواک را به کوچک‌تر دادم. به من گفته شد: آن را به بزرگ‌تر بده. پس آن را به بزرگ‌تر دادم».

۳۵۸- وعن أبي موسى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى إِكْرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ، وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْعَالِي فِيهِ، وَالْجَانِي عَنْهُ وَإِكْرَامَ ذِي السُّلْطَانِ الْمُقْسِطِ». [حدیثی حسن است که ابوداود روایت کرده است]^(۳)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «احترام و گرامی داشت پیرمرد مسلمان، و حافظ و عالم قرآن که در آن زیاده‌روی یا کوتاهی نکند، و نیز احترام فرمانروا و صاحب‌قدرت عادل، جزو بزرگ‌داشت و تعظیم الله متعال است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۴۳.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۲۷۱؛ و تعلیق بخاری به شماره‌ی ۲۴۶.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۲۱۹۹؛ صحیح الترغیب، ش: ۹۲؛ و صحیح ابی داود، آلبنی رحمته الله، ش: ۴۵۳؛ آلبنی رحمته الله، این حدیث را در مشكاة المصابيح، ش: ۴۹۷۲، صحیح دانسته است.

۳۵۹- وعن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا، وَيَعْرِفْ شَرَفَ كَبِيرَنَا». [حدیث صحیحی ست که ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

وفي رواية أبي داود: «حَقَّ كَبِيرَنَا».

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که به کوچک‌تر ما رحم نکند و شرافت و احترام بزرگ‌تر ما را نگه ندارد، از ما نیست».

در روایت ابوداود آمده است: «حَقَّ بزرگ‌تر ما...».

۳۶۰- وعن ميمون بن أبي شبيب رحمه الله أن عائشة رضي الله عنها مرَّ بها سائل، فأعطته كسرةً، ومرَّ بها رجلٌ عليه ثيابٌ وهيئةٌ، فأقعَدته، فأَكَلَ فَقِيلَ لَهَا في ذلك؟ فقالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْزَلُوا النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ». [ابوداود، این حدیث را روایت کرده و گفته است: «میمون، عایشه را ندیده است.»]^(۲)

وَقَدْ ذَكَرَهُ مُسْلِمٌ فِي أَوَّلِ صَحِيحِهِ تَعْلِيْقًا فَقَالَ: وَذَكَرَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُنْزِلَ النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ، وَذَكَرَهُ الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ «مَعْرِفَةُ عُلُومِ الْحَدِيثِ» وَقَالَ: هُوَ حَدِيثٌ صَحِيحٌ.

ترجمه: میمون بن ابی شیبب رحمه الله می‌گوید: گدایی از کنار عایشه رضی الله عنها گذشت. عایشه رضی الله عنها تکه‌نانی به او داد. و نیز مرد دیگری از کنارش گذشت که لباس و قیافه‌ی مناسب‌تری داشت؛ ام‌المؤمنین، او را نشانند (تا از او پذیرایی کند). آن مرد، غذا خورد. سپس درباره‌ی این فرق گذاشتن از ام‌المؤمنین رضی الله عنها سؤال شد. پاسخ داد: پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس را در جایگاه خودش قرار دهید».

مسلم، این حدیث را در ابتدای «صحیح» خود به‌صورت معلق آورده و گفته است: گفته می‌شود: عایشه رضی الله عنها گفته است: رسول الله ﷺ به ما دستور داد که مردم را در

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۴۴۴؛ صحیح ابی‌داود، ش: ۴۱۳۴؛ و صحیح الترمذی، ش: ۱۵۶۶ از آل‌بانی رحمه الله.

(۲) ضعیف است؛ رک: السلسلة الضعيفة، ش: ۱۸۹۴؛ و ضعیف ابی‌داود، از آل‌بانی رحمه الله، ش: ۱۳۲.

جایگاهی قرار دهیم که درخور آن‌هاست. حاکم، ابوعبدالله نیز این روایت را در «مَعْرِفَةُ عُلُومِ الْحَدِيثِ» آورده و گفته است: حدیث صحیحی است.

۳۶۱- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنٍ فَزَلَّ عَلَى ابْنِ أَخِيهِ الْحُرِّ بْنِ قَيْسٍ، وَكَانَ مِنَ التَّفَرُّ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ الْقَرَاءُ أَصْحَابَ مَجْلِسِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمُشَاوَرَتِهِ كَهُولًا كَانُوا أَوْ شُبَّانًا، فَقَالَ عُيَيْنَةُ لِابْنِ أَخِيهِ: يَا ابْنَ أَخِي لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الْأَمِيرِ فَاسْتَأْذِنْ لِي عَلَيْهِ، فَاسْتَأْذِنَ فَأُذِنَ لَهُ عُمَرُ. فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ: هِيَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، فَوَاللَّهِ مَا تُعْطِينَا الْجُزْلَ وَلَا تَحْكُمُ فِينَا بِالْعَدْلِ، فَغَضِبَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى هَمَّ أَنْ يُوقِعَ بِهِ فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)﴾ وَإِنَّ هَذَا مِنَ الْجَاهِلِينَ، وَاللَّهُ مَا جَاوَزَهَا عُمَرُ حِينَ تَلَاهَا، وَكَانَ وَقَافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: عیینة بن حصن (به مدینه) آمد و به‌خانه‌ی برادرزاده‌اش، حر بن قیس رفت. حر، جزو افرادی بود که عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آن‌ها را به خود نزدیک می‌کرد (گرامی می‌داشت)؛ قاریان قرآن، پیر بودند یا جوان، همواره در مجلس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حضور داشتند و طرف مشورتش بودند. عیینة بن حصن به برادرزاده‌اش گفت: تو نزد این امیر، قدر و منزلت داری؛ از او بخواه که مرا به حضور بپذیرد. عیینة هنگامی که وارد مجلس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شد، گفت: های! ای پسر خطاب! تو چیز زیادی به ما نمی‌دهی و در میان ما به‌عدالت حکم نمی‌کنی. عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خشمگین شد و می‌خواست او را تنبیه کند. حر به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! الله متعال، به پیامبرش ﷺ فرموده است:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و ادامه داد: و این شخص نیز از جاهلان است. (ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید): به‌خدا سوگند، هنگامی که حر، این آیه را تلاوت نمود، عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از حکم آن تجاوز نکرد؛ عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در برابر کتاب الله، بسیار مطیع بود.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۶۴۲، ۷۲۸۶؛ [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی ۵۱ در همین کتاب ذکر شده است.]

۳۶۲- وعن أبي سعيدٍ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی اللہ عنہ قال: لَقَدْ كُنْتُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم غُلَامًا، فَكُنْتُ أَحْفَظُ عَنْهُ، فَمَا يَمْنَعُنِي مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا أَنَّ هَهُنَا رِجَالًا هُمْ أَسَنُّ مِنِّي. [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابوسعید، سمره بن جندب رضی اللہ عنہ می گوید: در دوران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم، پسر نو جوان (کم سن و سال) بودم و فرموده های ایشان را حفظ می کردم؛ تنها چیزی که مرا از سخن گفتن باز می داشت، حضور مردانِ مسن تر در مجلس بود.

۳۶۳- وعن أنسٍ رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَا أَكْرَمَ شَابٌّ شَيْخًا لَيْسَ بِهِ إِلَّا قَيْصُ اللَّهِ لَهُ مَنْ يُكْرِمُهُ عِنْدَ سِنِّهِ». [ترمذی، روایت کرده و گفته است: حدیث غریبی ست.] ^(۲)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر جوانی، پیری را به خاطر سن و سالش مورد احترام قرار دهد، زمانی که خود پیر شود، الله متعال، کسی را مقدّر می کند که او را گرامی بدارد».

شرح

در همه ی این احادیث، به گرامی داشت اهل فضل و علم اشاره شده است؛ چنان که در حدیث عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ آمده است: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه ی بعد هستند». و این را سه بار تکرار کرد و افزود: «(در مسجد و هنگام نماز جماعت) از بی نظمی، سر و صدا و به هم آمیختگی بازارها بپرهیزید». یعنی شایسته است که افراد مسن تر و داناتر در صف های جلو قرار بگیرند. «أُولُوا الْأَحْلَامِ»، یعنی کسانی که بالغ شده اند و «التُّهَى»، جمع «نهی» به معنای عقل و خرد است و «أُولُوا التُّهَى» یعنی خردمندان. لذا افراد بالغ و عاقل، باید هنگام نماز در صف های جلو بایستند. این حدیث، بدین معنا نیست که تنها افراد بالغ و عاقل جلو بایستند یا بدین معنا نیست که بچه ها و خردسالان، حق ندارند در صف های جلو قرار بگیرند. لذا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۳۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۶۴.

(۲) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الترمذی، ش: ۳۴۸؛ ضعیف الجامع الصغیر، ش: ۵۰۱۲؛ از آلبنی رحمہ اللہ.
آلبنی در مشکاة المصابیح، ش: ۴۶۷۱، این حدیث را ضعیف دانسته است.

نباید بچه‌هایی را که در صف اول می‌ایستند، از صف اول به عقب برانیم و این کار، جایز نیست؛ مگر این‌که نمازگزاران را اذیت کنند. زیرا هر مسلمانی، پیش از سایر مسلمانان به چنین موقعیتی دست یابد، آن موقعیت به او تعلق دارد. این جاست که به تفاوت این دو عبارت، پی می‌بریم:

اول: این عبارت که: تنها افراد بالغ و عاقل، نزدیک امام و پشت سر او بایستند.
و دوم: این فرموده‌ی پیامبر ﷺ که: «افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند».

عبارت نخست، بدین معناست که بچه‌ها و خردسالان، نباید نزدیک امام و در صف‌های جلو قرار بگیرند؛ و این، درست نیست. ولی فرموده‌ی پیامبر ﷺ تشویقی برای افراد بالغ و عاقل است تا در صف اول و نزدیک امام جماعت بایستند. از این رو می‌گوییم: کسانی که بچه‌ها را از صف‌های جلو به عقب می‌رانند، در حقیقت آن‌ها را از حقی که به آن دست یافته‌اند، محروم می‌کنند و بدین‌سان دچار اشتباه بزرگی می‌شوند. زیرا از پیامبر ﷺ روایت شده است: «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَمْ يَسْبِقْ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ لَأُ». ^(۱) یعنی: «هرکس، پیش از سایر مسلمانان به چیزی دست یابد، آن چیز به او تعلق دارد».

از سوی دیگر، این امر باعث می‌گردد که بچه‌ها از مسجد دل‌زده شوند و این، آن‌ها را از مسجد فراری می‌کند؛ علاوه بر این از کسی که آن‌ها را طرد می‌نماید، آزرده‌خاطر می‌شوند. از این رو تأکید می‌کنم که هیچ‌گاه بچه‌ها را از صف‌های جلو طرد نکنید.

هم‌چنین اگر بچه‌ها را از صف‌های جلو به صف‌های عقب برانیم، فرصت بازی‌گوشی در اختیارشان گذاشته‌ایم. به عبارت دیگر اگر همه‌ی بچه‌ها در عقب، صف جداگانه و مستقلی داشته باشند، با سر و صدا و هیاهوی خود، حواس نمازگزاران را پرت می‌کنند؛ ولی اگر در صف اول یا در میان نمازگزاران، پراکنده باشند، آرامش مسجد، بیش‌تر حفظ می‌شود.

(۱) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، از آل‌بانی رحمه الله، ش: ۵۶۲۲.

از این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بدین نکته پی می‌بریم که نزدیک بودن به امام جماعت، دارای شأن و فضیلتی است که نمی‌توان نادیده گرفت. پس نتیجه بگیریم که اگر سمت چپ صف، نسبت به سمت راست آن، به امام نزدیک‌تر باشد، در این صورت ایستادن در سمت چپ، برتر است؛ زیرا به امام، نزدیک‌تر می‌باشد. برای دستیابی به این فضیلت، ابتدا چنین بود که اگر یک امام و دو مقتدی بودند، هر سه در یک صف می‌ایستادند و امام، وسط قرار می‌گرفت و یک نفر، سمت راستش می‌ایستاد و دیگری، سمت چپ. گرچه این وضعیت ایستادن در جماعت سه نفره، منسوخ شد، اما نشان‌گر این است که سمت راست، به‌طور مطلق برتر نیست و تنها زمانی برتر است که فاصله‌ی سمت راست از امام، همانند فاصله‌ی سمت چپ باشد؛ ولی اگر فاصله‌ی سمت چپ از امام، به‌طور روشن، کم‌تر باشد، در این صورت، سمت چپ، برتر و افضل است.

اما در حدیث مربوط به خواب پیامبر ﷺ آمده است: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم. دو نفر نزد من آمدند؛ یکی، بزرگ‌تر بود و دیگری، کوچک‌تر. مسواک را به کوچک‌تر دادم. به من گفته شد: آن را به بزرگ‌تر بده. پس آن را به بزرگ‌تر دادم». این حدیث، نشان‌گر این است که باید هنگام دادن اشیاء به افراد، از بزرگ‌ترها شروع کنیم؛ لذا هنگام پذیرایی با غذا، چای و قهوه، از سمت راست شروع نکنیم؛ بلکه از افراد مسن‌تری که روبه‌روی ما هستند، آغاز نماییم. زیرا پیامبر ﷺ می‌خواست مسواک را به کوچک‌تر بدهد، اما به او گفته شد: آن را به بزرگ‌تر بده. ناگفته پیداست که اگر مرد کوچک‌تر در سمت چپ بود، پیامبر ﷺ تصمیم نمی‌گرفت که مسواک را به او بدهد؛ لذا چنین به‌نظر می‌رسد که فرد کوچک‌تر سمت راست بوده است؛ ولی به پیامبر ﷺ گفته شد: «آن را به کوچک‌تر بده». پس نتیجه این که وقتی مردم روبه‌روی ما باشند، از افراد مسن‌تر شروع می‌کنیم، نه از سمت راست. ولی اگر سمت چپ و راست نشسته باشند، باید از سمت راست، آغاز نماییم.

برای جمع‌بندی این مسأله که پذیرایی و امثال آن را از افراد مسن‌تر شروع کنیم یا از افرادی که سمت راست ما قرار دارند، می‌گوییم: اگر داستان به‌گونه‌ای باشد که برای پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، از افراد سمت راست آغاز می‌کنیم؛ چنان‌که نوشیدنی‌ای

برای پیامبر ﷺ آوردند؛ سمت چپ پیامبر ﷺ افرادی مسن بودند و سمت راست ایشان، پسر بچه‌ای قرار داشت؛ پیامبر ﷺ به پسر بچه فرمود: «أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ؟» یعنی: «آیا اجازه می‌دهی که به این‌ها بدهم؟» پسر بچه پاسخ داد: خیر، سوگند به الله هیچ‌کس را در سهمی که از سوی شما نصیب شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم. لذا وقتی که موقعیت، این‌گونه بود، افراد سمت راست را مقدم بدانید؛ ولی اگر همه، روبه‌روی شما هستند، از افراد مسن‌تر آغاز کنید. این، جمع‌بندی ما درباره‌ی مقدم دانستن افراد مسن‌تر یا افرادی‌ست که در سمت راست مجلس قرار دارند. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر لیوان آب را به بزرگ‌تر مجلس دادید، پس از او، چه کسی اولویت دارد؟ کسی که سمت راست این فرد و سمت چپ شماست یا کسی که سمت راست شما قرار دارد؟

می‌گوییم: باید از کسی آغاز کنید که سمت راست شماست، گرچه سمت چپ آن فرد مسن باشد؛ زیرا اگر ما پس از مقدم قرار دادن فرد مسن، رعایت سمت راست را اساس قرار دهیم، در این صورت کسی که سمت راست شماست، همان کسی‌ست که سمت چپ مقابل شماست و باید او را در اولویت قرار دهید؛ البته در صورتی که حاضران مجلس، در این ترتیب، کسی را بر خود ترجیح ندهند یا تعارفش نکنند و به خدمت‌کار یا کسی که آب می‌دهد، نگویند: به فلانی بده.

۴۵- باب: ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و درخواست دیدار و دعا از آنان^(۱) و زیارت مکان‌های دارای فضل

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتْلِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾

[الکھف: ۶۰]

و زمانی (را یاد کن) که موسی به نوجوان همراهش گفت: پیوسته به راهم ادامه می‌دهم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ اگر چه زمان زیادی راه بروم.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رَسُولًا﴾ [الکھف: ۶۶]

موسی به او گفت: آیا می‌توانم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو آموخته‌اند، چیزهایی به من آموزش دهی که مایه‌ی رشد و هدایت من باشد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا﴾ [الکھف: ۲۸]

خودت را با کسانی شکبیا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند، در حالی که رضای او را می‌جویند؛ و دیدگانت را از آنان برنگردان.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب: ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و طلب دیدار و دعا از آنان».

اهل خیر، یعنی علما، مؤمنان و نیکوکاران که محبتشان واجب است؛ زیرا دوستی و دشمنی به‌خاطر الله، استوارترین ریسمان ایمان است. لذا کسی که حب و بغض او به‌خاطر الله تعالی باشد، به ولایت و دوستی الله متعال دست می‌یابد. هم‌نشینی با اهل

(۱) پیشنهاد می‌شود خواننده‌ی گرامی، به توضیحاتی که شارح رحمته در پایان همین باب، درباره‌ی درخواست دعا از دیگران داده است، توجه فرماید. [مترجم]

خیر، خیر و برکت فراوانی دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ هم‌نشین نیک را به دارنده‌ی مشک (عطار) تشبیه کرده است که اگر به تو مشکی نبخشد یا نفروشد، لااقل بوی خوشی از او به تو می‌رسد. چه خوب است که از اهل خیر بخواهید به دیدن شما بیایند؛ زیرا فواید زیادی در دیدار اهل خیر وجود دارد.

سپس مؤلف رحمه الله، داستان موسی علیه السلام با خضر را ذکر کرده است:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتْلِهِ لَا أَتْرُكُ حَتَّى أَبْلُغَ جَمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۝﴾

[الکھف: ۶۰]

و زمانی (را یاد کن) که موسی به نوجوان همراهش گفت: پیوسته به راهم ادامه می‌دهم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ اگر چه زمان زیادی راه بروم.

زیرا الله متعال، به موسی خبر داد که رحمتی از سوی خویش به یکی از بندگان به بخشیده و دانشی از سوی خود به او آموخته است. موسی علیه السلام به جستجوی این بنده‌ی نیک الله پرداخت تا با او ملاقات کند. الله متعال، این داستان را به‌طور مفصل در سوره‌ی «کھف» بیان فرموده است که ان‌شاءالله درباره‌اش سخن خواهیم گفت.

۳۶۴- وعن أنس رضي الله عنه قال: قال أبو بكر لعمر رضي الله عنهما بعد وفاة رسول الله ﷺ: انطلق بنا إلى أم أيمن رضي الله عنها نزورها كما كان رسول الله ﷺ يزورها، فلما انتهيا إليها، بكت، فقالا لها: ما يبكيك أما تعلمين أن ما عند الله خير لرسول الله ﷺ؟ فقالت: إني لا أبكي أن لا أكون أعلم أن ما عند الله تعالى خير لرسول الله ﷺ، ولكن أبكي أن الوحي قد انقطع من السماء. فهيجتهما على البكاء، فجعلتا يبكيان معها. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: ابوبکر و عمر رضي الله عنهما پس از وفات رسول الله ﷺ به عمر رضي الله عنه گفت: بیا با هم به دیدن ام‌ایمن رضي الله عنها برویم؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ به دیدنش می‌رفت. وقتی نزدش رفتند، گریست. ابوبکر و عمر رضي الله عنهما به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که آن‌چه نزد الله است، برای رسول الله ﷺ بهتر می‌باشد؟ ام‌ایمن پاسخ داد: سبب گریه‌ام بر رسول الله ﷺ، بی‌اطلاعی از این نیست که آن‌چه نزد خداست برای پیامبر ﷺ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۵۴؛ به توضیح علامه آل‌بانی رحمه الله درباره‌ی این حدیث، در مقدمه‌ی کتاب مراجعه کنید.

بهتر است؛ بلکه من از این جهت می‌گیرم که نزول وحی از آسمان قطع شده است. و بدین سان ام‌ایمن رضی الله عنه ابوبکر و عمر را به گریه انداخت و آن دو با او گریستند.

۳۶۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصَدَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا، فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ. قَالَ: هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ تَعَالَى، قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مردی به دیدن برادرش در دهی دیگر رفت. الله متعال، فرشته‌ای را بر سر راهش قرار داد؛ وقتی آن مرد به فرشته رسید، فرشته از او پرسید: کجا می‌روی؟ پاسخ داد: می‌خواهم به دیدن برادر دینی‌ام در این روستا بروم. سؤال کرد: آیا با او کاری داری که برای انجام آن، نزدش می‌روی؟ جواب داد: خیر؛ فقط او را به‌خاطر الله متعال دوست دارم. فرشته گفت: من، فرستاده‌ی الله به سوی تو هستم تا به تو خبر دهم که الله تو را دوست دارد؛ همان‌گونه که تو آن شخص را به‌خاطر الله دوست داری».

۳۶۶- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا أَوْ زَارَ أَخًا لَهُ فِي اللَّهِ، نَادَاهُ مُنَادٌ: بِأَنْ طُبْتُ، وَطَابَ مُمْشَاكَ، وَتَبَوَّاتُ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا». [ترمذی، روایت کرده و گفته: حدیثی حسن است. و در بعضی نسخه‌ها آمده که: حدیثی غریب است].^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بیماری را عیادت کند یا به دیدن برادر دینی‌اش برود که به‌خاطر الله با او محبت دارد، یک منادی او را ندا می‌دهد: خیر ببینی و رفتنت مبارک باد، و برای خود خانه‌ای در بهشت، فراهم کردی».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۷.

(۲) صحیح الجامع الصغیر، ش: ۶۳۷۸؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله، ش: ۱۶۳۳؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: ۵۰۱۵ این حدیث را حسن لغیره دانسته است.

۳۶۷- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وآله قال: «إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَجَلِيسِ الشُّوءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَيْرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ، إِمَّا أَنْ يُجْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً. وَنَافِخُ الْكَيْرِ إِمَّا أَنْ يَحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا مُنْتِنَةً». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال هم‌نشین نیک و هم‌نشین بد، مانند دارنده‌ی مشک (عطار) و دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر است؛ دارنده‌ی مشک (عطار)، یا از آن به تو می‌بخشد و یا از او مشک می‌خری یا بوی خوشی از او به تو می‌رسد؛ ولی دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر، یا لباست را می‌سوزاند یا بوی بدی از او به تو می‌رسد».

شرح

این احادیث، درباره‌ی فضیلت ملاقات برادران دینی با یکدیگر و محبت و دوستی به‌خاطر الله تعالی می‌باشد. در حدیث اول، داستان دو تن از صحابه رضی الله عنهم ذکر شده که با هم به ملاقات زنی رفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ملاقاتش می‌رفت؛ یعنی بدان سبب به دیدنش رفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدنش می‌رفت. وقتی نزد آن بانو نشستند، شروع به گریستن کرد. به او گفتند: چرا می‌گریی؟ آیا نمی‌دانی که آنچه نزد خداست، برای پیامبر صلی الله علیه و آله به مراتب از دنیا بهتر است؟ آن بانوی بزرگوار، فرمود: بدین‌خاطر گریه نمی‌کنم؛ این را خوب می‌دانم، اما سبب گریه‌ام، قطع شدن نزول وحی از آسمان است. زیرا با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، نزول وحی قطع شده است و پس از رسول‌الله صلی الله علیه و آله وحی نازل نمی‌شود. از این‌رو الله متعال، پیش از وفات پیامبرش، شریعت را کامل گردانید؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۰۴، ۵۵۳۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۸.

بدین ترتیب ابوبکر و عمر نیز با این بانو گریستند؛ زیرا او، مسأله‌ای را به آنان یادآوری کرد که آن را از یاد برده بودند.

سایر احادیث مزبور نیز نشان‌گر فضیلت ملاقات به‌خاطر الله ﷻ می‌باشد؛ یعنی اگر کسی به عیادت بیمار یا دیدنِ برادرِ دینی‌اش برود، مستحقِ اجر و ثواب می‌گردد. چنان‌که به او گفته می‌شود: خیرِ بینی و رفتنِ مبارک باد. هم‌چنین کسی که تنها به‌خاطر الله ﷻ و بدون غرض یا هدفی دنیوی، به دیدنِ برادرِ مسلمان‌ش می‌رود، به او گفته می‌شود: الله متعال، تو را دوست دارد؛ همان‌طور که تو، بنده‌اش را به‌خاطر او دوست داری.

دیدارِ دوستان و برادران دینی، فواید زیادی دارد؛ از جمله همین پاداش بزرگ؛ هم‌چنین بر الفت و محبت دل‌ها می‌افزاید و مردم را دَوْرِ هم جمع می‌کند، یادآوری و تذکری برای کسی‌ست که فراموش کرده و پند و درسی برای افرادِ غافل و بی‌توجه است. به‌هر حال فواید زیادی در دیدار با دوستان و برادران دینی نهفته است و افرادی که تجربه کرده‌اند، این فواید را به‌خوبی می‌شناسند.

عیادت بیمار نیز فواید فراوانی دارد؛ پیش‌تر بدین موضوع پرداختیم که یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر این‌ست که وقتی مسلمانی بیمار شد، به عیادتش بروند و با روشی نیک و پسندیده، او را به توبه، وصیت کردن و دیگر کارهای مفید سفارش کنند و الله ﷻ را به او یادآوری نمایند.

همه‌ی این احادیث و امثال آن، نشان می‌دهد که انسان باید با کارهایی چون ملاقات برادران دینی‌اش یا نشست و برخاست با آنان و عیادت بیماران، به هم‌کیشان خود اظهار محبت نماید.

۳۶۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُنْكِحُ الْمَرْأَةَ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَلِحِمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَاطْفَرِ بَذَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ يَدَاكَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۰۹۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۶۶.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در ازدواج با زن، چهار هدف وجود دارد؛ به‌خاطر مالش، نسب و اصالت خانوادگی‌اش، زیبایی‌اش، و دینداری‌اش. زن دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی».

۳۶۹- وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال النبي صلی الله علیه و آله لجبريل: «مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا؟» فَزَلَّتْ: «وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود: «چرا بیش از این به دیدن ما نمی‌آیی؟» آن‌گاه این آیه نازل شد:

«وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» [مریم: ۶۴]
ما تنها به فرمان پروردگارت فرود می‌آییم. پروردگار، آینده، گذشته و حال ما را می‌داند.

۳۷۰- وعن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «لا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيًّا». [ابوداود، و ترمذی با اسنادی که ایرادی ندارد، روایت کرده‌اند].^(۲)
ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جز با مؤمن، دوستی و هم‌نشینی مکن و غذایت را جز پرهیزگار نخورد».

۳۷۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ». [ابوداود و ترمذی با اسناد صحیح روایت کرده‌اند و ترمذی، گفته است: حدیثی حسن است].^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۷۳۱.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۳۴۱؛ و صحیح ابی‌داود، آلبانی رحمه الله، ش: ۴۰۴۵؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: ۵۰۱۸ این حدیث را حسن دانسته است.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۳۵۴۵؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۲۷؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: ۵۰۱۹ این حدیث را حسن دانسته است.

۳۷۲- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ». [متفق عليه] ^(۱) وفي رواية قال: قِيلَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: الرَّجُلُ يُحِبُّ الْقَوْمَ وَلَمَّا يَلْحَقْ بِهِمْ؟ قَالَ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ». ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «هر شخصی، با کسی خواهد بود که او را دوست دارد». و در روایتی دیگر آمده است: از پیامبر صلى الله عليه وآله سؤال شد: شخصی، گروهی را دوست دارد، ولی در عمل به آنان نمی‌رسد؟ فرمود: «شخص با کسی با خواهد بود که او را دوست دارد».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «در ازدواج با زن، چهار هدف وجود دارد؛ به‌خاطر مالش، نسب و اصالت خانوادگی‌اش، زیبایی‌اش، و دینداری‌اش. زن دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی». یعنی ازدواج با هر زنی در چهار هدف، منحصر است: مال: مرد با این هدف ازدواج می‌کند که به مال و ثروت آن زن دست یابد. نسب و اصالت خانوادگی: و این، زمانی‌ست که زن، از طایفه‌ی اصیلی‌ست و هدف مرد از ازدواج با چنین زنی، این‌ست که جایگاه و منزلتی پیدا کند. جمال و زیبایی: یعنی گاه، لذت‌جویی، هدف ازدواج قرار می‌گیرد. و دین: گاه هدف از ازدواج، این‌ست که زن، دین و ایمان شوهرش را تقویت کند و حافظ مال و آبروی او باشد و فرزندان خوبی برایش تربیت نماید. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «فَاطْفَرُ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ». یعنی: «زن دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی». «تَرِبَتْ يَدَاكَ»، اصطلاحی‌ست که عرب‌ها برای تشویق و ترغیب به‌کار می‌برند. به عبارت دیگر، پیامبر صلى الله عليه وآله به ازدواج با زن دیندار، تشویق نموده است.

مؤلف رحمته الله هم‌چنین حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که پیامبر صلى الله عليه وآله به جبرئیل عليه السلام فرمود: «چرا بیش از به دیدن ما نمی‌آیی؟» لذا این آیه نازل شد:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۷۰؛ صحیح مسلم، ش: ۲۶۴۱.

﴿وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ

رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ (۶۴) [مریم: ۶۴]

ما تنها به فرمان پروردگارت فرود می‌آییم. پروردگار، آینده، گذشته و حال ما را می‌داند. و پروردگارت فراموش کار نیست.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که دعوت کردن اهل خیر به خانه‌ی خود، کار نیک و پسندیده‌ای است؛ لذا چه خوب است بندگان نیک و شایسته‌ی الله را به خانه‌ی خود دعوت کنیم تا از هم‌صحبتی و هم‌نشینی با آنان، نفع ببریم.

و از حدیث ابوهریره رضی الله عنه درمی‌یابیم که همسر نیکوکار و دین‌دار، به شوهرش در زمینه‌ی اطاعت و بندگی الله تعالی کمک می‌کند.

پیش‌تر این نکته بیان شد که هم‌نشین نیک مانند دارنده‌ی مشک (عطار) است که اگر به تو مشکی نبخشد یا نفروشد، لااقل بوی خوشی از او به تو می‌رسد. مؤلف رحمه الله نیز احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است؛ از جمله این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد». یعنی انسان، به میزان ارتباطش با دوستان خویش، از آنان اثر می‌پذیرد و به خلق و خو، و دین و آیین آنان درمی‌آید؛ اگر با اهل خیر رفاقت نماید، جزو نیکوکاران می‌شود و اگر با دوستان بد هم‌نشینی کند، در جرگه‌ی بدکاران قرار می‌گیرد. از این احادیث و امثال آن، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که انسان باید دوستان خوبی برای خود انتخاب کند، با آنان نشست و برخاست داشته باشد و از دوستان نیک خود به خانه‌اش دعوت نماید تا از خیر و برکت این دوستی، بهره ببرد.

۳۷۳- وعن أنس رضی الله عنه أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا أَعَدَدْتُ لَهَا؟» قَالَ: حُبَّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ قَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ». [متفقٌ علیه؛ این، لفظ مسلم است.]^(۱)

وفي روايةٍ لهما: مَا أَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرِ صَوْمٍ، وَلَا صَلَاةٍ، وَلَا صَدَقَةٍ، وَلَكِنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: ۳۶۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۹.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: صحرانشینی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: قیامت، چه زمانی فرامی رسد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه چیزی برای قیامت آماده کرده ای؟» پاسخ داد: محبت الله و پیامبرش را. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو با کسی خواهی بود که دوست داری». و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: (صحرانشین پاسخ داد: من، روزه، نماز و صدقه‌ی فراوانی برای آخرت خود آماده نکرده‌ام؛ اما الله و پیامبرش را دوست دارم).

۳۷۴- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: جاء رجلٌ إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يا رسول الله كيف تقول في رجلٍ أحبَّ قومًا ولم يلحقَ بهم؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «المرء مع من أحبَّ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: ای رسول خدا! درباره‌ی شخصی که گروهی را دوست دارد، ولی در عمل به آنان نمی رسد، چه می گوئید؟ فرمود: «شخص با کسی خواهد بود که او را دوست دارد».

۳۷۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قال: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا. وَالْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اثْتَلَفَ، وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا، اخْتَلَفَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند، البته به شرطی که شناخت و دانش دینی داشته باشند. و ارواح، مانند سپاهیان و دسته‌های گوناگون یک سپاه هستند؛ آن‌ها که یکدیگر را بشناسند (و ویژگی‌های یکسانی داشته باشند)، با هم الفت می گیرند و آن‌ها که یکدیگر را نشناسند، از هم دور می شوند و با هم انس نمی گیرند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۶۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۴۰

(۲) روایت بخاری به همین مضمون، ش: ۳۴۹۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۸.

۳۷۶- وروی البخاری قوله: «الْأَزْوَاحُ» إلخ مِنْ رواية عائشة رضي الله عنها.^(۱)

ترجمه: بخاری رحمه نیز این حدیث را از واژه‌ی «الْأَزْوَاحُ» تا پایان آن، از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است.

۳۷۷- وعن أُسَيْرِ بْنِ عَمْرِو وَيُقَال: ابْنُ جَابِرٍ وَهُوَ «بِضْمِ الْهَمْزَةِ وَفَتْحِ السِّينِ الْمَهْمَلَةِ» قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه إِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَمْدَادُ أَهْلِ الْيَمَنِ سَأَلَهُمْ: أَفَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ حَتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ رضی الله عنه، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَانَ بِكَ بَرَصٌ، فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: لَكَ وَالِدَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قال سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُول: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ كَانَ بِهِ بَرَصٌ، فَبَرَأَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّهَ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفَرَ لَكَ فَافْعَلْ». فَاسْتَغْفَرَ لِي فَاسْتَغْفَرَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: الْكُوفَةَ، قَالَ: أَلَا أَكْتُبُ لَكَ إِلَى عَامِلِهَا؟ قَالَ: أَكُونُ فِي غَبَاءِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ حَجَّ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِهِمْ، فَوَافَقَ عُمَرَ، فَسَأَلَهُ عَنْ أُوَيْسٍ، فَقَالَ: تَرَكْتُهُ رَثَ الْبَيْتِ قَلِيلَ الْمَتَاعِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُول: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّهَ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفَرَ لَكَ، فَافْعَلْ». فَأَتَى أُوَيْسًا، فَقَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي. قَالَ: أَنْتَ أَحَدْتُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ، فَاسْتَغْفِرْ لِي. قَالَ: لَقِيتَ عُمَرَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَاسْتَغْفَرَ لَهُ، فَقَطِنَ لَهُ النَّاسُ، فَاَنْطَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ. [روایت مسلم]^(۲)

وفي رواية لمسلم أيضاً عن أُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَقَدُوا عَلَى عُمَرَ رضی الله عنه، وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ، فَقَالَ عُمَرُ: هَلْ هَاهُنَا أَحَدٌ مِنَ الْقَرْنِيِّينَ؟ فَجَاءَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ: أُوَيْسٌ، لَا يَدْعُ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۳۶ به صورت معلق؛ آلبانی رحمه در صحیح الأدب المفرد، ش: ۶۹۱، این

حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۴۲.

بَالِيَمِينَ غَيْرَ أُمَّ لَهُ، قَدْ كَانَ بِهِ بَيَاضٌ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى، فَأَذْهَبَهُ إِلَّا مَوْضِعَ الدِّينَارِ أَوْ الدَّرْهَمِ، فَمَنْ لَقِيَهُ مِنْكُمْ، فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

وفي رواية له: عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أُوَيْسٌ، وَلَهُ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَمُرُوهُ، فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

ترجمه: اُسَیر بن عمرو یا ابن جابر، می گوید: هرگاه عده ای از نیروهای پشتیبانی یمن نزد عمر بن خطاب رضي الله عنه می آمدند، عمر رضي الله عنه از آن ها می پرسید: آیا اوئیس بن عامر با شماست؟ تا این که سرانجام، عمر رضي الله عنه اوئیس رضي الله عنه را دید و از او پرسید: آیا تو، اوئیس بن عامر هستی؟ پاسخ داد: بله. سؤال کرد: از قبیله ای مراد و از تیره ی قَرَن؟ گفت: بله. پرسید: آیا مبتلا به بیماری پیسی بوده ای و سپس بهبود یافته ای و تنها به اندازه ی یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله. عمر رضي الله عنه پرسید: مادری هم داری؟ اوئیس رضي الله عنه گفت: بله. عمر رضي الله عنه گفت: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «اوئیس بن عامر از قبیله ی مراد از تیره ی قَرَن، با سپاهیان و نیروهای پشتیبانی یمن نزد شما خواهد آمد؛ او، پیسی داشته و بهبود یافته است و نشان این بیماری به اندازه ی یک درهم در بدنش باقی مانده است. اوئیس، مادری دارد و به مادرش نیکی و خدمت می کند و چون به نام الله سوگند یاد کند، الله متعال، سوگندش را تحقق می بخشد. پس اگر توانستی، از او بخواه که برایت درخواست آمرزش نماید». آن گاه عمر رضي الله عنه به اوئیس گفت: برای من طلب آمرزش کن. اوئیس برای او درخواست آمرزش کرد.

عمر رضي الله عنه از او پرسید: به کجا می روی؟ جواب داد: کوفه. عمر رضي الله عنه فرمود: آیا می خواهی برای تو نامه ای به کارگزار (والی) کوفه بنویسم؟ اوئیس رضي الله عنه جواب داد: دوست دارم در میان فقرا و عموم مردم باشم.

سال بعد یکی از اشراف کوفه به حج رفت و با عمر رضي الله عنه ملاقات کرد؛ عمر رضي الله عنه حال اوئیس را از او جویا شد. آن مرد گفت: او را در حالی آن جا گذاشتم که خانه ای قدیمی و اندکی وسایل داشت. عمر رضي الله عنه گفت: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «اوئیس بن عامر از قبیله ی مراد از تیره ی قَرَن، با سپاهیان و نیروهای پشتیبانی یمن نزد شما خواهد آمد؛ او، پیسی داشته و بهبود یافته است و نشان این بیماری به اندازه ی یک درهم در بدنش باقی مانده است. اوئیس، مادری دارد و به مادرش نیکی و خدمت

می‌کند و چون به نام الله سوگند یاد کند، الله متعال، سوگندش را تحقق می‌بخشد. پس اگر توانستی، از او بخواه که برایت درخواست آمرزش نماید». پس از مدتی، آن مرد نزد اویس رفت و به او گفت: برای من طلب آمرزش کن. اویس رضی الله عنه گفت: تو، به‌تازگی از سفری نیک برگشته‌ای؛ پس تو برای من آمرزش بخواه. و سپس پرسید: آیا با عمر ملاقات کردی؟ گفت: بله؛ و برای او طلب آمرزش نمود. سپس مردم او را شناختند؛ لذا اویس آن‌جا را ترک کرد و رفت.

هم‌چنین در روایتی از مسلم به‌نقل از اسیر بن جابر رضی الله عنه آمده است: گروهی از اهالی کوفه، نزد عمر رضی الله عنه آمدند؛ در میان آن‌ها، مردی بود که اویس را مستخره می‌کرد. عمر رضی الله عنه پرسید: آیا مردی از طایفه‌ی قُرَن، این‌جاست؟ آن مرد جلو آمد. عمر رضی الله عنه گفت: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مردی از یمن به نام اویس نزدتان می‌آید و تنها کسی که در یمن دارد، مادر اوست. وی، به بیماری پسی مبتلا بود که دعا کرد و الله متعال، او را شفا داد و هیچ اثری از آن، جز به‌اندازه‌ی یک دینار یا درهم، روی بدنش باقی نمانده است. هرکس از شما، او را ببیند، از او طلب آمرزش کند».

در روایتی دیگر از مسلم آمده است: عمر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بهترین تابعین، مردی به نام اویس است و مادری دارد؛ او به بیماری پسی مبتلا بوده است؛ از او بخواهید که برای شما درخواست آمرزش نماید».

۳۷۸- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: اسْتَأْذَنْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي الْعُمْرَةِ، فَأَذِنَ لِي، وَقَالَ: «لَا تَسْنَأْ يَا أُخَيَّ مِنْ دُعَائِكَ»، فَقَالَ كَلِمَةً مَا يُسْرُنِي أَنَّ لِي بِهَا الدُّنْيَا.

وَفِي رَوَايَةٍ قَالَ: «أَشْرَكْنَا يَا أُخَيَّ فِي دُعَائِكَ». [حدیث صحیحی است که ابوداود روایت کرده و ترمذی، آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای عمره اجازه خواستم؛ به من اجازه داد و فرمود: «برادرم! ما را از دعای خود فراموش مکن». سخنی گفت که حاضر نیستم آن را با تمام دنیا عوض کنم.

(۱) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف ابی‌داود، آل‌بانی رحمته الله، ش: ۳۲۲؛ آل‌بانی در مشکاة المصابیح، ش: ۲۲۴۸ گفته است: اسناد این دو روایت، ضعیف است و نباید به این‌که برخی از بزرگان حدیث، آن را نقل کرده و درباره‌اش سکوت کرده‌اند، فریفته شد.

و در روایتی آمده است: فرمود: «برادرم! ما را در دعای خود شریک کن».

۳۷۹- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَزُورُ قُبَاءَ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، فَيُصَلِّي فِيهِ رَكْعَتَيْنِ. [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءَ كُلِّ سَبْتٍ رَاكِبًا وَمَاشِيًا وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَفْعَلُهُ. ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سواره و پیاده به مسجد قبا می رفت و در آنجا دو رکعت نماز می خواند.

و در روایتی دیگر آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله روزهای شنبه، سواره و پیاده به مسجد قبا می رفت. ابن عمر نیز همین کار را انجام می داد.

شرح

این احادیث درباره‌ی همان موضوعی است که مؤلف رحمته الله در باب «ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و درخواست دیدار و دعا از آنان و زیارت مکان‌های دارای فضل» ذکر کرده است.

در نخستین حدیث که از انس بن مالک رضی الله عنه می‌باشد، آمده است: صحرائشینی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! قیامت، چه زمانی فرامی‌رسد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد: «چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟» پاسخ داد: محبت الله و پیامبرش را.

این حدیث، نشان‌گر این است که انسان، همواره باید در فکر آخرت و مرگ خویش باشد یا در این بیندیشد که در کدامین سرزمین یا چگونه و در چه حالی خواهد مرد؛ آیا ختم به خیر خواهد شد و فرجام نیکی خواهد داشت یا عاقبت بدی در انتظار اوست؟ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از بیابان‌نشین، سؤال کرد: «چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟» یعنی درباره‌ی زمان قیامت سؤال نکن؛ زیرا در هر صورت، فرا می‌رسد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ

تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾﴾ [الأحزاب: ۶۳]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۱۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۹۹.

مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند. بگو: علمش تنها نزد الله است. و چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾

[الشوری: ۱۷]

و تو چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد.

مسئله این‌ست که آیا چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟ آیا کرداری داری؟ آیا به سوی پروردگارت توبه و انابت نموده‌ای؟ آیا از گناهانت توبه کرده‌ای؟ مهم، این‌هاست. حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و حدیث پس از آن، نشان‌گر اهمیت و فضیلت محبت و دوستی با الله و پیامبر اوست و نشان می‌دهد که هر کسی، با گروهی خواهد بود که دوستشان دارد؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شخص با کسی خواهد بود که دوست دارد».

انس رضی الله عنه می‌گوید: پس از نعمت اسلام، هیچ سخن و نعمتی به‌اندازه‌ی این حدیث، برای ما شادی‌بخش نبوده است؛ من، الله و پیامبرش را دوست دارم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را دوست دارم و امیدوارم روز قیامت با آنان باشم. زیرا هر کسی، با دوستان خود خواهد بود و وقتی انسان، جمعی را دوست بدارد، با آنان انس و الفت می‌یابد و خود را به اخلاق آن‌ها آراسته می‌سازد و از آن‌ها الگوبرداری می‌کند؛ این، طبیعت بشر است.

اما حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه که قصد عمره داشت و بدین منظور از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست، حدیث ضعیفی‌ست؛ گرچه مؤلف رحمته الله، آن را صحیح دانسته است. زیرا روش مؤلف رحمته الله، این‌ست که وقتی حدیثی درباره‌ی فضایل اعمال باشد، در مورد صحت و ضعف آن و نیز عمل به آن، سخت نمی‌گیرد؛ این امر، گرچه برخاسته از حسن نیت است، اما باید روش درست را مد نظر قرار داد و به یاد داشت که صحیح، صحیح است و ضعیف، ضعیف. علاوه بر این، احادیث صحیح زیادی درباره‌ی فضایل اعمال وجود دارد که ما را از احادیث ضعیف، بی‌نیاز می‌سازد.

آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که هرکس او پس قرنی را ببیند، از او درخواست دعا کند؛ این، مخصوص او بوده است؛ زیرا او در نیکی به مادرش کوتاهی نمی‌کرد و الله متعال، می‌خواست نام و آوازه‌اش را بلند بگرداند. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله دستور نداد که

مسلمانان، از هرکسی درخواست دعا نمایند؛ در صورتی که افرادی چون ابوبکر رضی الله عنه و دیگر صحابه به مراتب از او رضی الله عنه برتر بوده‌اند و در این هیچ شک و تردیدی وجود ندارد لذا درست، اینست که انسان از کسی درخواست دعا نکند؛ گرچه آن شخص، بسیار نیکوکار باشد. زیرا این، نه رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه روش خلفای راشدین رضی الله عنهم. البته اگر دعا، دعایی عام باشد، مانند دعا برای نزول باران یا از میان رفتن فتنه‌ها و امثال آن، درخواست دعا، اشکالی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، مصلحت عمومی در میان است، نه مصلحت شخصی. همان‌طور که درخواست کمک مالی برای یک فقیر، ایرادی ندارد و سزاوار نکوهش نیست. ناگفته نماند که اگر صحابه رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست دعا کرده‌اند، این هم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ چنان‌که باری پیامبر صلی الله علیه و آله از هفتاد هزار نفر سخن گفت که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند؛ عکاشه بن محسن رضی الله عنه برخاست و گفت: ای رسول خدا! دعا کن که الله، مرا جزو این‌ها قرار دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو، جزو آنان هستی». شخص دیگری برخاست و همین درخواست را مطرح کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».^(۱)

یا همان‌طور که زنی به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: من، «صرع» دارم؛ وقتی بی‌هوش می‌شوم، برهنه می‌گردم. از الله بخواه تا مرا شفا دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنْ شِئْتَ صَبَرْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعَافِيَكَ».^(۲) یعنی: «اگر می‌خواهی، صبر کن. و در عوض، بهشت از آن تو خواهد بود. و اگر می‌خواهی، برایت دعا می‌کنم تا الله تو را شفا دهد». گفت: صبر می‌کنم. ولی (هنگام بی‌هوشی) برهنه می‌شوم. از الله بخواه تا بدنم نمایان نشود. و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد.

لذا درخواست دعا، ویژه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ یعنی تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، می‌توانستند از ایشان درخواست دعا کنند، ولی از دیگران، خیر. البته اگر

(۱) بخاری، ش: ۵۷۰۵؛ و مسلم، ش: ۲۱۸ به نقل از عمران بن حصین رضی الله عنه؛ و نیز روایت: بخاری، ش: (۵۷۵۲، ۶۵۴۱) و مسلم، ش: ۲۲۰ به نقل از ابن عباس رضی الله عنه؛ و هم‌چنین روایت: بخاری، ش: ۶۵۴۲، و مسلم، ش: ۲۱۶ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۶ به نقل از ابن عباس رضی الله عنه.

درخواست دعا برای مصلحت دیگران باشد، نه برای مصلحت شخصی، ایرادی ندارد؛ مثلاً از کسی بدین نیت درخواست دعا می‌کنیم که از ثواب دعا کردن برخوردار شود، درست است؛ هم‌چنین اگر درخواست دعا بر این اساس باشد که الله تعالی دعای مسلمان در حق مسلمان را می‌پذیرد، ایرادی ندارد؛ زیرا وقتی مسلمانی در تنهایی، برای برادر مسلمانش دعا می‌کند، فرشته‌ای می‌گوید: «آمین و برای تو نیز این دعا قبول شود». چون اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند. لذا همان‌گونه که امام شافعی رحمته الله علیه گفته است: درخواست دعا از دیگران برای خود یا برای مصلحت شخصی، نکوهیده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از یارانش بیعت گرفت که از هیچ‌کس چیزی درخواست نکنند.

۴۶- باب: فضیلت محبت و دوستی به خاطر الله و تشویق به آن، و اظهار محبت به دوست و عبارت‌هایی که برای اظهار محبت گفته می‌شود

الله متعال، می‌فرماید:

﴿تُحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر
مهربان.

و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ [الحشر: ۹]

(اموال فیء هم‌چنین از آن کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای
گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سويشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند.

۳۸۰- وعن أنس رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ:
أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ
أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه ویژگی وجود دارد که در هرکس
باشد، شیرینی ایمان را با آن‌ها می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد؛
محبتش با هرکس به خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از این که الله، او را از کفر نجات داد،
از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است».

۳۸۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا
ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعَلَّقٌ بِالْمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا
فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ، وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي
أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ
اللَّهَ خَالِيًا فَمَاضَتْ عَيْنَاهُ». [متفق عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۶۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۱.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد: فرمانروای عادل. جوانی که در اطاعت و بندگی الله، رشد یافته است. کسی که همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلمانی که فقط به خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند. کسی که زنی زیبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می‌ترسم. کسی که با دست راستش، به گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می‌دهد. کسی که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «باب: فضیلت محبت و دوستی به خاطر الله و تشویق به آن، و اظهار محبت به دوست و عبارت‌هایی که برای اظهار محبت گفته می‌شود». لذا مؤلف رحمته الله در این باب، به چهار موضوع و دلایل آن‌ها می‌پردازد. وی در آغاز، این آیه را ذکر کرده است که الله متعال، می‌فرماید:

﴿حُمِدَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾: «و آنان که با او هستند»، یعنی یاران و اصحابش، در برابر کافران، سرسختند و با یکدیگر مهربان. ﴿تَرْنُهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ یعنی: وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنی، آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که خاضعانه به نماز ایستاده‌اند تا به الله نزدیکی بجویند؛ خواهان هیچ چیزی از دنیا نیستند؛ بلکه فضل و خشنودی الله را می‌جویند. ﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾: «خواهان اجر و پاداش او هستند»؛ ﴿وَرِضْوَانًا﴾: «و خشنودی او را می‌جویند». ﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾: «نشانه‌ی (درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست». این نشانه، همان نوری‌ست که در چهره دارند، نه اثری که از سجده در پیشانی می‌افتد؛ گرچه این اثر، نشان‌گر کثرت سجده است، ولی علامت واقعی، نور چهره می‌باشد.

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾: «نشانه‌ی (درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات

است». یعنی الله ﷻ از این امت و پیامبرش در تورات و انجیل، تعریف و تمجید کرده و ویژگی‌های آنان را بیان فرموده است. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾
[الأعراف: ۱۵۷]

...پیامبر درس‌نخوانده‌ای که نامش را در تورات و انجیل می‌بینند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت‌های پاک را برایشان حلال می‌گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می‌نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده‌ی آنان بود، از آنان رفع می‌کند.

الله ﷻ (در ادامه‌ی آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «فتح») می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾
[الفتح: ۲۹]

و وصفشان در انجیل مانند زراعتی‌ست که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد.

و سپس در ادامه‌ی آیه می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾
[الفتح: ۲۹]

الله به اینها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد.

یعنی به پاس اعمال نیکی که انجام داده‌اند، پاداش نیکی به آنان می‌دهد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا﴾
[الحشر: ۹]

(اموال فیء هم‌چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آن‌چه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند.

این‌ها، انصار[ؓ] هستند که پیش از مهاجران، در سرای ایمان، یعنی در مدینه جای گرفتند و پیش از آن‌که مهاجران مکه به مدینه هجرت کنند، ایمان آوردند؛ زیرا ایمان، پیش از هجرت مهاجران، وارد مدینه شد. ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ انصار، کسانی را که به سویشان هجرت کردند، دوست داشتند؛ زیرا برادران دینی آن‌ها بودند. از این‌رو پیامبر^ﷺ در میانشان پیمان برادری برقرار کرد؛ چنان‌که هر یک از انصار، نیمی از اموالش را به یکی از برادران مهاجرش بخشید. ﴿وَلَا تَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾؛ یعنی هیچ حسادت‌ی در دل نسبت به مهاجران نداشتند و با طیب خاطر فضیلت و جایگاهی را که مهاجران به سبب دوستی و نصرت پیامبر^ﷺ کسب کرده بودند، پذیرفتند. ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾: «و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند». ﴿وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾: «گرچه خودشان، سخت نیازمند باشند». انصار[ؓ] گرسنگی را تحمل می‌کردند تا برادران مهاجرشان، سیر باشند. لذا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]
و کسانی رستگارند که از بخل و آرز نفس خویش مصون بمانند.

یعنی کسی رستگار است که الله متعال، او را از بخل و آرز نفس او حفظ کند؛ از این‌رو کسی که بخشنده و دست و دل‌باز باشد و برادرِ مسلمانش را دوست بدارد، رستگار می‌شود.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰]

(و نیز اموال فیء از آن) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرزد.

منظور از آیندگان، پیروان مهاجران و انصار[ؓ] تا روز قیامت هستند؛ یعنی کسانی که پس از ایشان، پا به هستی می‌گذارند و راه و روش آنان را در پیش می‌گیرند و دعایشان این‌ست که: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرزد». همان‌گونه که الله^ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَمْسُوكَ أَلْفًا وَلَا مِائَةً وَلَا نَصَارًا وَالَّذِينَ اتَّبَعُوكَ بِيَحْسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]

الله، از پیشگامان نخستین (اسلام، یعنی از) مهاجران و انصار و از کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از الله خشنودند.

این سه آیه، (آیه های ۸- ۱۰ سوره ی «حشر») نشان گر این است که چه کسانی، مستحق دریافت اموال فیء از بیت المال هستند؛ یعنی سه دسته ای که ذکر شد. از جمله، کسانی که پس از مهاجران و انصار می آیند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز».

از امام مالک رحمته الله پرسیدند: آیا اهل رفض و بدعت، سهمی در اموال فیء دارند؟ فرمود: خیر؛ زیرا آن ها این دعا را در حق مهاجران و انصار نمی گویند و همهی صحابه جز تعداد انگشت شماری را کافر می پندارند! حتی به گمان آن ها ابوبکر و عمر نیز کافر بوده اند، یعنی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شده و بر کفر و نفاق از دنیا رفته اند. پناه بر الله.

از این رو امام مالک رحمته الله گفته است: اهل بدعت، مستحق اموال فیء نیستند؛ زیرا نه تنها دعاگوی بهترین های این امت نیستند؛ بلکه درخواست آمرزش و رحمت را ویژه ی چند صحابی انگشت شمار می دانند که به گمان ایشان، مرتد نشده اند؛ یعنی دو یا سه یا ده نفر از اهل بیت.

شاهد موضوع از این آیه، این جاست که الله متعال، می فرماید: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ [الحشر: ۹] یعنی: انصار، مؤمنانی را که به سوی شان هجرت کردند، دوست داشتند. و این محبت و دوستی، تنها به خاطر الله بود؛ زیرا انصار، از دو قبیله ی «اوس» و «خزرج» بودند و هیچ نسبتی با مهاجران نداشتند و جزو «قریش» نبودند؛ اما اخوت ایمانی، آن ها را یک پارچه گردانید و بدین سان برادران یکدیگر شدند. آری! برادری ایمانی، استوارترین ریسمان ایمان است؛ لذا استوارترین ریسمان ایمان، محبت و دوستی به خاطر الله، و بغض و دشمنی به خاطر اوست.

سپس مؤلف رحمته الله، حدیث انس بن مالک رضی الله عنه را نقل کرده که در آن آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه ویژگی وجود دارد که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را با آن ها

می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد؛ محبتش با هرکس به‌خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از این‌که الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است».

حلاوت و شیرینی ایمان، مانند حلاوت و شیرینی شکر و عسل نیست؛ بلکه بزرگ‌تر از هر حلاوتی‌ست؛ حلاوتی‌ست که انسان، آن را در قلب خود و در اعماق وجودش حس می‌کند و لذتی‌ست که هیچ چیزی هم‌سان آن نیست. بدین‌سان که انسان در سینه‌ی خود، احساس فراخی و گشایش می‌نماید، به کارهای نیک علاقه‌مند است و اهل خیر و نیکوکاران را دوست دارد. کسی، این حس و این حلاوت را درک می‌کند که آن را چشیده و تجربه کرده است.

پیامبر ﷺ فرمود: «الله و پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد». نگفت: الله، و سپس پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد. زیرا محبت پیامبر ﷺ در این‌جا، تابع محبت الله ﷻ و برآمده از محبت الهی‌ست. یعنی محبت پیامبر ﷺ متناسب با محبت خداست و انسان، هرچه الله ﷻ را بیش‌تر دوست بدارد، محبتش به پیامبر ﷺ نیز بیش‌تر می‌شود؛ ولی متأسفانه برخی از مردم، به‌جای این‌که پیامبر ﷺ را به‌خاطر الله، دوست بدارند، او را با الله دوست می‌دارند. و این دو، با هم فرق می‌کند؛ یعنی پیامبر ﷺ را بیش از الله ﷻ دوست دارند، و این، نوعی شرک است. ما، پیامبر ﷺ را دوست داریم، چون رسول و فرستاده‌ی خداست. و محبت در اصل، محبت الاهی‌ست؛ یعنی اصل محبت، محبت با الله ﷻ می‌باشد. لذا کسانی که درباره‌ی پیامبر ﷺ غلو می‌کنند و ایشان را با خدا، نه به‌خاطر خدا، دوست دارند، در حقیقت آن بزرگوار را در محبت، شریک الله قرار می‌دهند و حتی بیش از الله دوستش می‌دارند. چنان‌که گاه مشاهده می‌شود برخی‌ها، همین‌که نام پیامبر ﷺ را می‌شنوند، به‌خاطر محبت و تعظیم پیامبر ﷺ، مو بر تنشان، راست می‌شود و پوستشان می‌لرزد؛ ولی از ذکر و یاد الله، هیچ متأثر و دگرگون نمی‌شوند و نسبت به الله متعال، بسیار سرد و بی‌احساسند.

آیا چنین محبتی، فایده دارد و نفعی به انسان می‌رساند؟ هرگز، هیچ نفعی برای انسان ندارد؛ بلکه محبتی شرک‌آمیز است. پس، باید الله و رسولش را دوست بداریم و محبتمان به پیامبر، برآمده از محبت الله و تابع محبت الاهی باشد.

و اما شاهد موضوع، این جاست که پیامبر ﷺ فرمود: «محبتش با هرکس به خاطر خشنودی الله باشد». یعنی هرکه را دوست دارد، تنها به خاطر الله دوست ندارد. این، شاهد موضوع است؛ اگر کسی را دوست دارید، تنها به خاطر الله باشد، نه بدین خاطر که خویشاوند شماسست یا مسایل مالی در میان است و یا پست و مقامی دارد؛ یعنی مسایل دنیوی، در این محبت، جایی ندارند و تنها به خاطر الله دوستش دارید.

البته محبت نزدیکان و خویشاوندان، یک محبت طبیعیست و هرکس، پدر، مادر، فرزند، خواهر، برادر و دیگر نزدیکان خود را دوست دارد؛ چنانکه حیوانات نیز فرزندان خود را دوست دارند. همانگونه که دیده‌ایم بسیاری از حیوانات، از بچه‌های خود مراقبت می‌کنند و تنها زمانی آن‌ها را ترک می‌نمایند که بچه‌هایشان، بزرگ شوند و بتوانند به تنهایی به زندگی خویش ادامه دهند. شاید دیده‌اید که چگونه گربه، به بچه‌هایش محبت می‌کند و در روزهای سرد، آن‌ها را با دندان‌های خود می‌گیرد و به مکان‌های گرم، منتقل می‌نماید؛ بدون این که آسیبی به آن‌ها برسد؛ زیرا گرچه آن‌ها را با دندان‌هایش می‌گیرد و برمی‌دارد، ولی چون از روی محبت است، هیچ آسیبی به آن‌ها نمی‌رسد. و آن‌گاه که بچه‌هایش نیازی به شیر ندارند و بزرگ و مستقل می‌شوند، رهایشان می‌کند. الله متعال در دل حیوان، مهر و رحمت می‌اندازد تا از بچه‌هایش که به او نیازمندند، مراقبت کند و آن‌گاه مانند سایر جانوران به زندگی خود ادامه دهند.

به هر حال محبت فرزند و دیگر نزدیکان و خویشاوندان، محبتی طبیعیست؛ لذا اگر یکی از نزدیکان شما، بنده‌ی نیک و شایسته‌ای باشد و به همین سبب بیش از محبت طبیعی، دوستش بدارید، این بدین معناست که او را به خاطر الله دوست دارید. پیامبر ﷺ فرمود: «پس از این که الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همانگونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است». پُر واضح است که این ویژگی، نخست درباره‌ی کسی مصداق می‌یابد که ابتدا کافر بوده و سپس مسلمان شده است؛ ولی مسلمان‌زاده‌ای که از کفر نفرت دارد نیز حلاوت ایمان را می‌چشد؛ یعنی کسی که از ابتدا مسلمان بوده و پس از این که الله ﷻ با نعمت اسلام بر او منت نهاده است، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی کافر شود و همانگونه که از

افتادن در آتش نفرت دارد، از کافر شدن نیز بیزار است؛ چنین مسلمانی نیز، شیرینی ایمان را می‌چشد. و الحمدلله که بسیاری از مسلمانان، این‌گونه هستند و زیر شدیدترین تهدیدها و شکنجه‌ها، دست از اسلام برنمی‌دارند؛ اگر به مسلمانی بگویند: دست از اسلام بردار، و گرنه تو را به آتش می‌کشیم یا از بلندترین کوه به زمین می‌اندازیم، می‌گوید: مرا به آتش بکشید؛ مرا از بلندی، بیندازید؛ هر کاری که می‌خواهید، بکنید، ولی من از اسلام برنمی‌گردم و مرتد نمی‌شوم.

ناگفته نماند که منظور، ارتداد واقعی است که در قلب می‌باشد؛ یعنی اگر کسی تحت اجبار، به ظاهر، نه در باطن، کافر شود، ولی قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد، هیچ زیانی به دین و ایمان او وارد نمی‌شود؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾﴾

هر کس پس از ایمان آوردن کافر شود، (گرفتار عذاب می‌گردد) جز آن‌که به کفر مجبور شود و قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد؛ ولی کسانی که سینه‌ی خویش را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، خشم و غضب الله بر آنان است و عذاب بزرگی در پیش دارند. این بدان سبب است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و بدان سبب که الله مردم کفرپیشه را هدایت نمی‌کند.

وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: «دست از اسلام بردارید، وگرنه، شما را می‌کشیم»، آخرت را به دنیا می‌فروشند و کافر می‌شوند تا زنده بمانند، و بدین‌سان دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

سپس مؤلف رحمته الله علیه، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد: فرمان‌روای عادل. جوانی که در اطاعت و بندگی الله، رشد یافته است. کسی که همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلمانی که فقط به خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند. کسی که زنی زیبا و صاحب‌مقام، او را به سوی

خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می ترسم. کسی که با دست راستش، به گونه ای صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می دهد. کسی که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

آنچه در حدیث آمده، به هفت گروهی اشاره دارد که روز قیامت، زیر سایه ای که الله می آفریند، جای می گیرند و منظور، هفت نفر نیست؛ بلکه هفت گروه هستند که در هر گروهی جمعیت فراوانی که فقط الله می داند، می گنجند.

پیش تر درباره ی این حدیث، به طور مفصل سخن گفته و به شرح آن پرداخته ایم؛ اما اینک به نکته ای می پردازم که بسیاری از افراد، درباره اش دچار انحراف شده اند. در این حدیث آمده است: «الله، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه ی خود، جای می دهد». برخی از روی جهل و ناآگاهی، چنین برداشت کرده اند که منظور از این سایه، سایه ی ذات الهی است و الله متعال، این هفت گروه را در برابر خورشید، زیر سایه ی خود قرار می دهد! این، برداشت نادرستی است. برخی با این پندار که نباید از ظاهرِ نصوص دور شویم، دچار سوء برداشت شده اند؛ شکی نیست که نباید از ظاهرِ نصوص دور شویم یا به تأویل روی بیاوریم؛ ولی سؤال، این است که ظاهرِ این نص چیست و آیا به راستی از ظاهرِ این حدیث، چنین برداشت می شود که الله ﷻ این هفت گروه را در برابر خورشید، زیر سایه ی ذاتِ خود جای می دهد؟

این، بدین معناست که خورشید، بالاتر از الله ﷻ قرار دارد و چنین پنداری، ناشایست و نادرست است و اهل سنت به هیچ عنوان چنین اعتقادی ندارند؛ ولی این پندار از آن جا نشأت می گیرد که برخی از مردم، به ویژه در این دوران، اگر نکته ای دریابند یا متنی دینی ببینند، نحوه ی تطبیقش را یاد ندارند و چنانچه مسأله ای بیاموزند، خود را علامه ای می پندارند که به تمام مسایل دینی آگاهی دارد. هرکس، باید قدر و اندازه ی خود را بداند و خودسرانه درباره ی مسایل دینی، به ویژه در باب اسماء و صفات، اظهار نظر نکند؛ مگر بر اساس داده های کتاب و سنت و سخنان ائمه رحمهم الله. یعنی درست نیست که سخن یا باورش از چارچوب داده های کتاب و سنت و اقوال ائمه و گذشتگان نیک این امت، خارج باشد.

لذا منظور از سایه‌ی الاهی در روز قیامت، سایه‌ای است که الله ﷻ آن را روز قیامت می‌آفریند تا کسانی که سزاوارند، زیر این سایه، جای بگیرند و بدان سبب در حدیث، از این سایه، به عنوان «سایه‌ی الله» یاد شده که پدیدآوردن چنین سایه‌ای در آن روز، فقط از خدای متعال، ساخته است؛ زیرا در آن روز هیچ پستی و بلندی و ساختمانی وجود ندارد و هیچ سایه‌بانی پیدا نمی‌شود و هیچ چتری نیست که مردم، زیر سایه‌اش بروند. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۖ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۚ﴾

لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٧﴾ [طه: ۱۰۵، ۱۰۷]

و از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند؛ بگو: پروردگارم، کوه‌ها را به‌طور کامل متلاشی می‌کند و آن را (چنان) صاف و هموار، و می‌گذارد که در آن هیچ پستی و بلندی نمی‌بینی.

لذا روز قیامت، هیچ پستی و بلندی و هیچ کوه و درخت و ساختمانی وجود ندارد که مردم، زیر سایه‌اش بروند و تنها، همان سایه‌ای وجود دارد که الله ﷻ آن را برای برخی از بندگان می‌آفریند. این، معنای درست این حدیث است که: «روز قیامت، سایه‌ای جز سایه‌ی الله وجود ندارد». یعنی همان سایه‌ای که الله ﷻ در آن روز می‌آفریند. شاهد موضوع در این حدیث، این است که پیامبر ﷺ فرمود: «دو مسلمانی که فقط به‌خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند». یعنی دو دوستِ مسلمان که دوستی و محبتشان با یکدیگر، انگیزه‌ای مالی یا دنیوی مانند پست و مقام ندارد؛ بلکه دوستی و محبتشان با یکدیگر فقط به‌خاطر خشنودی خداست و بدین‌خاطر با هم دوستی می‌کنند که یکدیگر را در مسیر اطاعت و بندگی الله ﷻ می‌بینند و از محرّمات و کارهای ممنوع و حرام، می‌پرهیزند. از این‌رو پیوند دوستی استواری در دنیا با یکدیگر دارند و تنها چیزی که میان آن‌ها فاصله می‌اندازد، مرگ است. و این، اشاره‌ای است به این‌که اگر دوستی به‌خاطر الله باشد، با مسایل دنیوی از میان نمی‌رود و تنها چیزی که میان چنین دوستانی فاصله می‌اندازد، مرگ است؛ گرچه گاه نسبت به یکدیگر دچار اشتباه شوند یا در حق هم کوتاهی کنند؛ اصلاً برای آن‌ها مهم نیست. زیرا یکدیگر را به‌خاطر الله دوست دارند و از اشتباه‌های یکدیگر می‌گذرند. البته در جهت اصلاح یکدیگر می‌کوشند؛ یعنی هر یک از آن‌ها، اشتباه‌های دوستش را به او می‌گوید و راه درست را به او نشان می‌دهد. و

این، یعنی خیرخواهی. الله متعال، ما و همه‌ی مسلمانان را جزو کسانی قرار دهد که به‌خاطر الله به هم مهر می‌ورزند و در جهت تقوا و نیکوکاری با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ به‌یقین الله، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۳۸۲- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ بِحِلَالِي؟ الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ فِي ظِلِّي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا لِي».[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، روز قیامت می‌فرماید: کسانی که به‌خاطر عظمت من (و در جهت اطاعت از من) با یکدیگر دوستی و محبت داشته‌اند، کجا هستند؟ امروز که سایه‌ای جز سایه‌ی من وجود ندارد، آنان را در سایه‌ی خود^(۲) جای می‌دهم».

۳۸۳- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوْ لَا أَذْلكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمْوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ».[روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

۳۸۴- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ عَلَى مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا» وذكر الحديث إلى قوله: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحَبَّتَهُ فِيهِ».[مسلم، این حدیث را که در باب پیشین ذکر شد، روایت کرده است].^(۴)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۶.

(۲) مفهوم سایه‌ی الاهی در شرح حدیث پیشین، بیان شده است. [مترجم]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۵۴.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۷. پیش‌تر به‌شماره‌ی ۳۶۵ گذشت.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی به دیدن برادرش در دهی دیگر رفت. الله متعال، فرشته‌ای را بر سر راهش قرار داد...». و حدیث را ذکر کرد تا آن جا که فرموده است: «الله تو را دوست دارد؛ همان گونه که تو آن شخص را به خاطر الله دوست داری».

۳۸۵- وعن البراء بن عازب رضي الله عنهما عن النبي صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِي الْأَنْصَارِ: «لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی انصار فرمود: «تنها، شخص مؤمن، انصار را دوست دارد و کسی جز منافق، با آنان دشمنی نمی کند؛ هرکس دوستشان بدارد، الله او را دوست می دارد و هرکس با انصار، دشمنی کند، الله او را دشمن می دارد».

۳۸۶- وعن مُعَاذٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تعالى: الْمُتَحَابُّونَ فِي جَلَالِي، لَهُمْ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ يَغِيظُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ. [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیث حسن صحیح است].^(۲)

ترجمه: معاذ رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الله تعالى می فرماید: کسانی که به خاطر عظمت من (در راستای اطاعت و بندگی) با یکدیگر دوستی و محبت می کنند، منبرهایی از نور دارند که پیامبران و شهیدان به آنان غبطه می خورند».

۳۸۷- وعن أبي إدريس الخولاني رحمه الله قال: دَخَلْتُ مَسْجِدَ دِمَشْقَ، فَإِذَا فَتًى بَرَّاقُ الثَّنَائِيَا وَإِذَا النَّاسُ مَعَهُ، فَإِذَا اخْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ، أَسْنَدُوهُ إِلَيْهِ، وَصَدَرُوا عَنْ رَأْيِهِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ، فَقِيلَ: هَذَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رضی الله عنه، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، هَجَرْتُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي بِالتَّهَجِيرِ، وَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ، ثُمَّ جِئْتُهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قُلْتُ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّكَ لِلَّهِ، فَقَالَ: اللَّهُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ، فَقَالَ: اللَّهُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ، فَأَخَذَنِي بِحَبْوَةٍ رِدَائِي، فَجَبَذَنِي إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَبْشِرْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۷۸۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۵.

(۲) صحیح الجامع، آلبانی رحمته الله، ش: ۴۳۱۲.

تعالی: وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ، وَالْمُتَجَالِسِينَ فِيَّ، وَالْمُتَزَاوِرِينَ فِيَّ، وَالْمُتَبَاذِلِينَ فِيَّ». [حدیثی صحیح است که مالک با سند صحیح خود در «الموطأ» روایت کرده است.^(۱)]

ترجمه: ابودریس خولانی رحمه الله می گوید: وارد مسجد دمشق شدم و جوانی خوش سیما دیدم که مردم، پیرامونش بودند و اگر در مسأله‌ای اختلاف داشتند، آن را به او ارجاع می دادند و دیدگاه او را می پذیرفتند. پرسیدم: کیست؟ گفتند: معاذ بن جبل است. فردای آن روز، صبح زود برخاستم و (به مسجد رفتم و) دیدم که پیش از من آمده و به نماز ایستاده است. منتظر ماندم تا نمازش را تمام کند؛ آن گاه از روبه‌رو نزدش رفتم و سلام کردم و سپس گفتم: به الله سوگند، من تو را به خاطر الله دوست دارم. گفت: آیا برای الله؟ گفتم: فقط به خاطر الله؛ فرمود: آیا برای الله؟ گفتم: فقط به خاطر الله. آن گاه گوشه‌ی لباسم را گرفت و مرا به سوی خود کشید و گفت: مژده که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الله متعال، می فرماید: محبت من برای کسانی که به خاطر من با یکدیگر دوستی و هم‌نشینی می کنند و به خاطر من، به ملاقات هم می روند و به خاطر من، به یکدیگر بذل و بخشش می نمایند، لازم و ثابت شده است». (یعنی حتماً چنین کسانی را دوست می دارم.)

۳۸۸- عن أبي غريرة المقداد بن معد يكرب رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «إِذَا أَحَبَّ الرَّجُلُ أَخَاهُ، فَلْيُخَيِّرْهُ أَنَّهُ يُحِبُّهُ». [ابوداود و ترمذی، روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.^(۲)]

ترجمه: ابوکریمه، مقداد بن معد یکرب رضي الله عنه می گوید: «هرگاه کسی، برادرش را دوست داشت، او را آگاه کند که دوستش دارد».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۳۳۱؛ و مشکاة المصابیح، ش: ۵۰۱۱ به تصحیح آل‌بانی رحمه الله.

(۲) السلسلة الصحيحة، ش: ۴۱۷؛ صحیح الأدب المفرد، ش: ۴۲۱؛ آل‌بانی رحمه الله در مشکاة المصابیح، ش: ۵۰۶۱ این حدیث را صحیح دانسته است.

۳۸۹- وعن مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ بِيَدِهِ وَقَالَ: «يَا مُعَاذُ وَاللَّهِ، إِنِّي لِأُحِبُّكَ، ثُمَّ أُوصِيكَ يَا مُعَاذُ لَا تَدْعَنَّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ تَقُولُ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». [حدیث صحیحی ست به روایت ابوداود و نسائی با اسناد صحیح].^(۱)

ترجمه: از معاذ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که پیامبر ﷺ دستش را گرفت و به او فرمود: «ای معاذ! به الله سوگند که من، دوست دارم و به تو سفارش می‌کنم که در پایان هر نماز، این دعا را بخوانی و آن را ترک نکنی: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». ^(۲)

۳۹۰- وعن أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَمَرَّ رَجُلٌ بِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّ هَذَا، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَأَعْلَمْتَهُ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «أَعْلِمُهُ» فَلَحَقَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّكَ فِي اللَّهِ، فَقَالَ: أَحَبَّكَ الَّذِي أُحِبُّنِي لَهُ. [روایت ابوداود با اسناد صحیح].^(۳)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مردی نزد پیامبر ﷺ بود؛ شخصی دیگر، از آن جا گذشت. آن مرد، گفت: ای رسول خدا! من، این شخص را دوست دارم. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا او را از این محبت، آگاه کرده‌ای؟» گفت: خیر. پیامبر ﷺ فرمود: «آگاهش کن». ^(۴) این مرد، نزد آن شخص رفت و به او گفت: من، تو را به خاطر الله دوست دارم. و آن شخص پاسخ داد: ذاتی که مرا به خاطر او دوست داری، تو را دوست بدارد.

شرح

همه‌ی این احادیث، درباره‌ی محبت و دوستی‌ست و نشان می‌دهد که انسان باید دوستی و محبتش به خاطر الله و برای کسب رضایتش باشد. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۹۶۹؛ شرح الطحاویة، ش: ۳۳۵؛ صحیح أبی داود، ش: ۱۳۶۲؛ و صحیح النسائی، آلبنی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، ش: ۱۲۳۶.

(۲) یعنی: یا الله! یاری‌ام کن تا تو را ذکر کنم، سپاس بگزارم و عبادت تو را به صورتی نیکو به جای آورم.

(۳) صحیح أبی داود، از آلبنی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، ش: ۴۲۷۴؛ وی، در مشکاة المصابیح، ش: ۵۰۱۷ این حدیث را حسن دانسته است.

(۴) یعنی به او بگو که دوستش داری.

داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

این حدیث، نشان‌گر این‌ست که محبت و دوستی، جزو کمال ایمان است و ایمان انسان، زمانی کامل می‌شود که برادرِ مسلمانش را دوست بدارد؛ هم‌چنین یکی از اسباب و زمینه‌های پیدایش و گسترش این محبت، این‌ست که مسلمانان، سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهند؛ یعنی آشکارا به یکدیگر سلام بگویند، چه همدیگر را بشناسند و چه نشناسند. به همین‌خاطر دو مسلمانی که به هم سلام می‌کنند، به همدیگر احساس نزدیکی و محبت می‌نمایند و وقتی دو نفر از کنار هم می‌گذرند و به هم سلام نمی‌کنند، نه تنها احساس خوبی نسبت به هم ندارند، بلکه چه بسا از یکدیگر متنفرند، گرچه با هم نسبت خویشاوندی داشته باشند.

لذا هر مسلمانی باید بکوشد که زمینه‌های دوستی و محبت مسلمانان با یکدیگر را فراهم کند تا این صفت پسندیده در میان مسلمانان، افزایش یابد؛ زیرا نه معقول است و نه عادی و طبیعی که انسان، با کسی همکاری کند که دوستش ندارد؛ به عبارت دیگر این محبت و دوستی‌ست که مسلمانان را بر آن می‌دارد که در زمینه‌ی تقوا و پرهیزگاری به کمک یکدیگر بشتابند. از این‌رو محبت و دوستی به‌خاطر الله، یکی از نشانه‌های کمال ایمان است.

در حدیث معاذ رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داد که دوستش دارد. چنان‌که به روایت انس رضی الله عنه مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ شخصی دیگر، از آن‌جا گذشت. آن مرد، گفت: ای رسول‌خدا! من، این شخص را دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا او را از این محبت، آگاه کرده‌ای» و به خودش گفته‌ای که دوستش داری؟ گفت: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاهش کن». لذا سنت است که وقتی کسی را دوست دارید، به خودش بگویند و به او اظهار محبت کنید. زیرا وقتی به کسی می‌گویید: «دوست دارم»، این سخن بر اعماق دلش می‌نشیند و دوستی و محبت، سراسر وجودش را می‌گیرد و بدین‌سان محبتش به تو افزایش می‌یابد. البته دل به دل راه دارد، گرچه بر زبان نیاید؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا

اِثْتَلَفَ، وَمَا تَنَازَرُ مِنْهَا، اخْتَلَفَ»^(۱) یعنی: «ارواح، مانند سپاهیان و دسته‌های گوناگون یک سپاه هستند؛ آن‌ها که یکدیگر را بشناسند (و ویژگی‌های یکسانی داشته باشند)، با هم الفت می‌گیرند و آن‌ها که یکدیگر را نشناسند، از هم دور می‌شوند و با هم انس نمی‌گیرند». ولی اگر انسان، محبتش را بر زبان بیاورد و به دوستش اظهار محبت کند، این امر بر محبت آن‌ها می‌افزاید. لذا وقتی می‌خواهید به کسی اظهار محبت کنید، بگویید: «من، تو را به خاطر الله دوست دارم».

در این حدیث معاذ رضی الله عنه هم چنین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «و به تو سفارش می‌کنم که در پایان هر نماز، این دعا را بخوانی و آن را ترک نکنی: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ»^(۲). الفاظ این حدیث واضح است و نشان می‌دهد که این دعا، در پایان نماز و پیش از سلام، گفته می‌شود.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۸. و روایت بخاری به صورت «معلق» از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

(۲) یعنی: یا الله! یاری‌ام کن تا تو را ذکر کنم، سپاس بگذارم و عبادت تو را به صورتی نیکو به جای آورم.

۴۷- باب: نشانه های محبت الله با بنده اش و تشویق به آراسته شدن به این نشانه ها و تلاش و کوشش برای کسب آنها

الله متعال، می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. و الله، آمرزنده ی مهرورز است.

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴]

ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید؛ در راه الله جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسند. این، فضل الله است که به هر کس بخواهد، می بخشد. و الله بخشنده ی داناست.

۳۹۱- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا، فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرَجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ» [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال می فرماید: هرکس با دوستی از دوستانم، دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می کنم؛ و محبوب ترین اعمال

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۰۲.

نزد من که بنده ام به وسیله ی آن به من تقرب می جوید، اعمالی ست که بر او فرض کرده ام و بنده ام، همواره با انجام دادن نوافل، به من نزدیک می شود تا آن که او را دوست می دارم و وقتی دوستش بدارم، گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او که با آن می بیند و دست او که با آن می گیرد و پای او می شوم که با آن راه می رود؛ و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می کنم و اگر به من پناه جوید، پناهش می دهم).

۳۹۲- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى الْعَبْدَ، نَادَى جِبْرِيلُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ فُلَانًا، فَأَحْبِبْهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا، فَأَحْبِبُوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ، فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ، فَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا، فَأَحْبِبُوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ، فَيَقُولُ: إِنِّي أَبْغِضُ فُلَانًا، فَأَبْغِضْهُ، فَيَبْغِضُهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلَانًا، فَأَبْغِضُوهُ، فَيَبْغِضُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه الله متعال، بنده ای را دوست بدارد، به جبرئیل ندا می دهد که الله متعال، فلانی را دوست دارد؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می دارد و به اهل آسمان اعلام می کند که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می دارند و بدین ترتیب مقبول و محبوب اهل زمین هم می گردد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «هرگاه الله متعال، بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را فرامی خواند و می گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می دارد و به اهل آسمان ندا می دهد که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می دارند و آن گاه مقبول اهل زمین هم می گردد. و الله چون بنده ای را دشمن بدارد، جبرئیل را فرا می خواند و می گوید: من، از فلان بنده بیزارم؛ تو نیز از او بیزار باش؛ پس جبرئیل از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۴۸۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۱۳.

او بیزار می‌شود و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله از فلان بنده بیزار است، شما هم از او بیزار باشید؛ لذا اهل آسمان نیز از آن شخص بیزار می‌شوند و آن‌گاه منفورِ اهل زمین می‌گردد».

۳۹۳- وعن عائشة رضي الله عنها، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سِرِّيَّةٍ، فَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ، فَيَخْتِمُ بِ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝﴾؛ فَلَمَّا رَجَعُوا، ذَكَرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «سَلُّوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ؟» فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّهُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله شخصی را به عنوان فرماندهی یک دسته از مجاهدان، تعیین و اعزام کرد. او هنگامی که برای یارانش پیش‌نماز می‌شد، قرائتش را با ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝﴾ به پایان می‌رساند. وقتی بازگشتند، موضوع را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند؛ فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند؟» علتش را از او پرسیدند؛ پاسخ داد: «زیرا در این سوره، صفت پروردگار رحمان (گسترده‌مهر) بیان شده است و من، دوست دارم آن را قرائت کنم. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به او بگویند که الله، دوستش دارد».

شرح

مؤلف رحمته الله، بابی درباره‌ی نشانه‌های محبت الله با بنده‌اش گشوده است؛ هر چیزی، نشانه‌ای دارد و محبت الله با بنده نیز نشانه‌هایی دارد؛ از جمله این‌که بنده، از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند. یعنی هر چه میزان پیروی انسان از پیامبر صلی الله علیه و آله بیش‌تر باشد، از الله متعال بیش‌تر اطاعت می‌نماید و بدین‌سان بیش‌تر محبوب الله تعالی قرار می‌گیرد.

مؤلف رحمته الله به این آیه استدلال کرده که الله متعال، فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۳۷۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۱۳.

یعنی اگر الله را دوست دارید، نشان دهید؛ نشانه اش، این ست که از من (پیامبر ﷺ) پیروی کنید تا الله ﷻ شما را دوست بدارد.

سلف صالح، این آیه را آیه ای امتحان نامیده اند؛ زیرا الله متعال با این آیه، مدعیان محبتش را می آزماید. لذا اگر مدعی محبت الله، از رسول الله ﷺ پیروی کند، در ادعایش صادق است.

بنده ای که الله را دوست داشته باشد، الله ﷻ نیز او را دوست دارد. از این رو فرمود: ﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾: «از من پیروی کنید تا الله، شما را دوست بدارد». و این، نتیجه ای ارزنده ای ست؛ زیرا کسی که الله متعال، دوستش بدارد، به سعادت دنیا و آخرت دست می یابد.

سپس مؤلف رحمه الله حدیث ابوهریره رحمه الله را نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «الله متعال می فرماید: هر کس با دوستی از دوستانم، دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می کنم». لذا هر کس با دوستی از دوستان الله دشمنی کند، در حقیقت به دشمنی با الله برخاسته است؛ مانند کسی که ربا می خورد؛ زیرا الله متعال، با رباخوار، اعلان جنگ نموده و فرموده است:

﴿إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [البقرة: ۲۷۹]

پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته اید.

یعنی اگر کسی، دست از رباخواری برندارد و آنچه را از اموال ربا نزد مردم باقی مانده است، رها نکند، به جنگ با الله و پیامبرش برخاسته است.

اما ولی یا دوست الله کیست؟ الله متعال، دوستان خود را معرفی نموده و فرموده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا

يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [یونس: ۶۲، ۶۳]

بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می کردند.

این ها، دوستان الله هستند؛ لذا هر مؤمن پرهیزگاری، دوست خداست و ولایت و دوستی الهی، بدین معنا نیست که انسان، خرقه بر تن کند یا لباس های زبر و پشیمی بپوشد و چنین وانمود کند که به دنیا بی رغبت است یا آدم سر به زیری باشد؛ بلکه

ولایت و دوستی الله ﷻ، در ایمان و تقواست: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶۳]. لذا اگر کسی با مؤمنان پرهیزگار، دشمنی کند، با الله متعال، طرف است و در حقیقت به جنگ با الله برخاسته است. پناه بر الله.

سپس الله ﷻ در این حدیث قدسی می فرماید: و محبوب ترین چیز نزد من که بندهام به وسیله ی آن به من تقرب و نزدیکی می جوید، اعمالی است که بر او فرض کرده ام». لذا نماز فرض ظهر از سنت ظهر، نزد الله محبوب تر است و فرض مغرب از سنت مغرب، محبوب تر؛ هم چنین فرض عشاء از سنت عشاء و فرض صبح از سنت صبح، نزد الله ﷻ محبوب ترند. نماز فرض، از نماز تهجد (نماز شب) نزد الله محبوب تر می باشد و به همین شکل، تمام فرایض نزد الله ﷻ از نوافل محبوب ترند. زکات، از صدقه ی نفل محبوب تر است و حج فرض از حج نفل، محبوب تر.

«و بندهام، همواره با انجام دادن نوافل، به من نزدیک می شود تا آن که او را دوست می دارم». این، اشاره ای است به این که یکی از اسباب محبت الله ﷻ، انجام دادن نوافل است؛ نماز نفل، صدقه ی نفل، روزه ی نفل، حج نفل و دیگر اعمال نیک و پسندیده ای که انسان، افزون بر فرایض، انجام می دهد.

بنده، همواره با انجام دادن نوافل، به الله نزدیکی می جوید تا این که الله متعال، او را دوست می دارد؛ و آن گاه که الله، او را دوست بدارد، گوش او می شود که با آن، می شنود؛ و چشم او می گردد که با آن، می بیند؛ و دست و پایش می شود که با آن ها، می گیرد و راه می رود. و اگر از الله چیزی بخواهد، به او عطا می کند و اگر به الله پناه جوید، به او پناه می دهد.

«گوش او می شوم»، یعنی شنیدن او را استوار می گرداند؛ به عبارت دیگر توفیقش می دهد که از گوش خود در راه درست و شنیدن حق استفاده کند و بدین سان بنده، تنها به چیزی گوش می دهد که رضایت الله در آن است. «و دست او می شوم که با آن می گیرد». لذا بنده، فقط عملی انجام می دهد که مایه ی رضای خداست. «و پای او می گردم که با آن راه می رود». بنابراین، بنده فقط در جهتی گام برمی دارد که الله را راضی می کند و بدین سان در کردار و گفتار خویش، درست و به جا عمل می نماید و آدم درست کاری می شود.

«و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم». این هم یکی دیگر از نتایج نوافل و محبت الله ﷺ می‌باشد. و «اگر به من پناهنده شود، به او پناه می‌دهم». یعنی اگر از شر چیزی به من پناه بیاورد، او را در پناه خویش قرار می‌دهم. و این، یکی از نشانه‌های محبت الله متعال است که انسان نیک گفتار و درست کار باشد؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۖ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ﴾
[الأحزاب: ۷۰، ۷۱]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و سخن استوار بگویید تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را ببامزد.

مؤلف رحمه الله احادیث دیگری هم درباره‌ی محبت الله ﷺ ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که: وقتی الله ﷺ بنده‌ای را دوست بدارد، این را به جبرئیل علیه السلام اعلام می‌کند؛ جبرئیل، برترین فرشته‌ی خداست؛ همان‌گونه که محمد ﷺ بهترین فرد بشر است. به هر حال الله ﷺ به جبرئیل علیه السلام ندا می‌دهد: «فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست داشته باش. پس جبرئیل نیز او را دوست می‌دارد و در میان ساکنان آسمان ندا می‌دهد: الله، فلان بنده را دوست دارد؛ شما نیز او را دوست داشته باشید. پس اهل آسمان نیز دوستش می‌دارند و آن‌گاه، آن شخص، مقبول و محبوب ساکنان زمین می‌گردد» و بدین ترتیب اهل زمین هم او را دوست می‌دارند.

این هم یکی از نشانه‌های محبت الهی است که انسان، محبوب و مقبول اهل زمین قرار گیرد و همه، او را دوست بدارند. در این حدیث، هم‌چنین آمده است: «و الله چون بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید: من، از فلان بنده بیزارم؛ تو نیز از او بیزار باش؛ پس جبرئیل از او بیزار می‌شود و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله از فلان بنده بیزار است، شما هم از او بیزار باشید؛ لذا اهل آسمان نیز از آن شخص بیزار می‌شوند و آن‌گاه منفور اهل زمین می‌گردد».

از الله متعال درخواست می‌کنم که ما و همه‌ی مسلمانان را جزو دوستان و اولیای خود قرار دهد.

۴۸- باب: پرهیز دادن از اذیت و آزار صالحان، مستضعفان و مستمندان

الله متعال، می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (۵۸)

[الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده اند.

و می فرماید:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿۱﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿۲﴾﴾ [الضحی: ۹، ۱۰]

پس به یتیم ستم مکن. و سؤال کننده را با بانگ و فریاد از خود مران.

احادیث فراوانی در این باره وجود دارد؛ از جمله:

حدیث ابوهریره رضی الله عنه که در باب پیشین گذشت: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا، فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ»^(۱). یعنی: «هرکس با دوستی از دوستانم، دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می کنم».

و نیز حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که در باب «مهربانی با یتیمان» ذکر شده و در آن آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ؟ لَئِنْ كُنْتَ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبْتَ رَبَّكَ»^(۲). یعنی: «ای ابوبکر! شاید آن ها را خشمگین کرده باشی؛ در این صورت، الله را به خشم آورده ای».

۳۹۴- وعن جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ صَلَّى صَلَاةَ الصُّبْحِ، فَهُوَ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ، فَلَا يَطْلُبَنَّكَ اللَّهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَطْلُبُهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ، يُدْرِكْهُ، ثُمَّ يَكْبُهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» [روایت مسلم]^(۳)

(۱) ر.ک: حدیث شماره ی ۳۹۱ همین کتاب.

(۲) ر.ک: حدیث شماره ی ۲۶۶ همین کتاب.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۶۵۷؛ پیش تر به شماره ی ۲۳۷ گذشت.

ترجمه: جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، نماز صبح را بخواند، در پناه و حمایتِ الله است؛ پس مواظب باشید که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از شما مطالبه نکند. زیرا هرکس، در این باره از سوی الله، مؤاخذه شود، راه فرار ندارد و سپس الله متعال، او را بر چهره‌اش در آتش دوزخ می‌اندازد».

شرح

مؤلف رحمته الله، این باب را به «پرهیز دادن از اذیت و آزار مسلمانان، مستضعفان و مستمندان» اختصاص داده و سپس این فرموده‌ی الله تعالی را ذکر کرده است:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

اذیت و آزار، بدین معناست که انسان، دل کسی را به درد آورد و کسی را رنجیده‌خاطر سازد یا درد و رنجی به جسم و پیکر کسی وارد نماید؛ فرقی نمی‌کند که به دیگران، ناسزا بگوید یا تهمت بزند و یا با ضرب و شتم و حسادت و کینه‌توزی و امثال آن، دیگران را بیازارد. همه‌ی کارهایی که باعث اذیت و آزار مسلمان می‌شود، حرام است؛ زیرا الله متعال در آیه‌ی مذکور بیان فرموده است: «کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند».

از این آیه چنین برداشت می‌شود که اگر این اذیت و آزار، بی‌مورد نباشد، مثلاً به‌خاطر اجرای حدود و مجازات‌های شرعی یا برخورد با ستمکار و امثال آن باشد، پس گناهی بر مجری قوانین شرع نخواهد بود؛ زیرا اگرچه باعث اذیت و آزار مجرم است، ولی نتیجه‌ی عمل کرد خود اوست. چنان که الله متعال می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ

فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النور: ۲]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین پروردگار نسبت به آن دو دچار دلسوزی شوید.

یعنی اگر کسی، خود بر خویشتن ستم و جنایت کرد، ایرادی ندارد که انسان، مطابق قوانین شرع، او را بیازارد و مجازاتش نماید.

سپس مؤلف رحمه الله به احادیثی اشاره کرده است که از اذیت و آزار مسلمانان، پرهیز می‌دهد؛ از جمله حدیث ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الله متعال، می‌فرماید: هرکس با دوستی از دوستان من، دشمنی کند، با او اعلان جنگ می‌کنم». و بی‌گمان کسی که به جنگ با الله برخیزد، شکست می‌خورد.

علما گفته‌اند: اذیت و آزار، انواع گوناگونی دارد: مانند اذیت و آزار همسایه، اذیت و آزار دوست و رفیق، و اذیت و آزار همکار و شریک، گرچه با هم دوست نباشند؛ اذیت و آزار مسلمان، به هر گونه‌ای که باشد، حرام است و مسلمان باید از اذیت و آزار هم‌کیشان خود پرهیزد.

۴۹- باب: قضاوت درباره‌ی مردم، مطابق ظاهر آن‌هاست و باطن آنان به الله متعال، واگذار می‌شود

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵]

...اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راهشان را باز بگذارید (و رهایشان کنید).

۳۹۵- وعن ابن عمر رضي الله عنهما، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «مأموریت یافتم که با مردم پیکار کنم تا گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست، و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ هرگاه چنین کردند، جان و مال خود را از هرگونه تعرضی از سوی من، مصون داشته‌اند، مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است، و حسابشان با الله متعال است».

۳۹۶- وعن أبي عبد الله طارق بن أَسِيمٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوعبدالله، طارق بن اُشیم رضی الله عنه می‌گویند: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس، «لا اله الا الله محمد رسول الله» بگوید^(۳) و معبودان باطلی را که جز الله پرستش می‌شوند، انکار کند، جان و مال او حرام می‌گردد و حسابش با الله متعال است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۳.

(۳) یعنی: گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست.

۳۹۷- وعن أبي معبد المقداد بن الأسود رضي الله عنه قال: قلت لرسول الله ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ، فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَهَا ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ فَقَالَ: أَسَلَّمْتُ لِلَّهِ، أَقْتُلْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ: «لَا تَقْتُلْهُ»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَمَا قَطَعَهَا؟ فَقَالَ: «لَا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلْهُ. وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابومعبد، مقداد بن اسود رضي الله عنه می گوید: به رسول الله ﷺ گفتم: به من بگوئید اگر با یکی از کفار روبه‌رو شدم و با هم جنگیدیم و او، یکی از دستانم را با شمشیرش زد و قطعش نمود، و آن‌گاه از من گریخت و به درختی پناه برد و سپس گفت: «تسلیم الله شدم و اسلام آوردم»، آیا می‌توانم او را پس از گفتن این سخن، بکشم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را نکش». گفتم: ای رسول خدا! او، یکی از دستانم را قطع کرده و سپس ادعا نموده که مسلمان شده است؟ فرمود: «او را نکش؛ زیرا پیش از آن‌که او را بکشی، مانند تو (مسلمان) شده (وخونش، محفوظ) است و اگر او را بکشی، همان وضعیتی را پیدا می‌کنی که او پیش از گفتن این سخن داشت». (یعنی مهدورالدم می‌شوی).

۳۹۸- وعن أسامة بن زيد رضي الله عنهما قال: بعثنا رسول الله ﷺ إلى الحَرَقَةِ مِنْ جُهَيْنَةَ، فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ عَلَى مِيَاهِهِمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَكَفَّ عَنْهُ الْأَنْصَارِيُّ، وَطَعَنْتُهُ بِرُمِيحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ لِي: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَقَالَ: «أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسَلَّمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ. [متفق عليه]^(۲)

و فی روایه: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَتَلْتَهُ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السَّلَاحِ، قَالَ: «أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا؟» فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي أَسَلَّمْتُ يَوْمَئِذٍ.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۰۱۹، ۶۸۶۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۸۷۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۶.

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله ما را به جهاد با اهل «حُرَقَه» از قبیله‌ی «جُهینه» اعزام کرد. صبح زود در محل آب‌هایشان بر آنان حمله‌ور شدیم. من و یکی از انصار به مردی از این قبیله رسیدیم؛ وقتی به او دست یافتیم، گفت: «لا إله إلا الله». هم‌رزم انصاری من، دست از او برداشت؛ اما من، او را با نیزه‌ام زدم و او را کشتم. وقتی به مدینه بازگشتیم، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ به من فرمود: «ای اسامه! آیا پس از این که لا إله إلا الله گفت، او را کشتی؟» گفتم: ای رسول خدا! او، فقط برای نجات جان‌ش، این کلمه را گفت. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از این که لا إله إلا الله گفت، او را به قتل رساندی؟» و آن‌قدر این جمله را تکرار فرمود که آرزو کردم کاش پیش از آن روز، مسلمان نشده بودم.

و در روایتی دیگر آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او، لا إله إلا الله گفت و تو، او را به قتل رساندی؟» گفتم: ای رسول خدا! او از ترس اسلحه، این کلمه را بر زبان آورد. فرمود: «آیا قلبش را نشکافتی تا ببینی که آیا این کلمه را از قلبش گفته است یا خیر؟» و آن‌قدر این جمله را تکرار کرد که آرزو نمودم کاش امروز مسلمان می‌شدم (نه پیش‌تر تا همین که اسلام می‌آوردم، گناهم بخشیده می‌شد).

۳۹۹- وعن جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ بَعْثًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَأَنَّهُمُ اتَّقَوْا، فَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَقْصِدَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَصَدَ لَهُ فَقَتَلَهُ، وَأَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَصَدَ غَفْلَتَهُ، وَكُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَلَمَّا رَفَعَ عَلَيْهِ السَّيْفُ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَتَلَهُ، فَجَاءَ الْبَشِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَسَأَلَهُ وَأَخْبَرَهُ، حَتَّى أَخْبَرَهُ خَبَرَ الرَّجُلِ كَيْفَ صَنَعَ، فَدَعَاهُ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «لِمَ قَتَلْتَهُ؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْجَعَ فِي الْمُسْلِمِينَ، وَقَتَلَ فُلَانًا وَفُلَانًا وَسَمَى لَهُ نَفْرًا وَإِنِّي حَمَلْتُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى السَّيْفَ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَقَتَلْتَهُ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «كَيْفَ تَصْنَعُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِذَا جَاءَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرُ لِي. قَالَ: «وَكَيْفَ تَصْنَعُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِذَا جَاءَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» فَجَعَلَ لَا يَزِيدُ عَلَيَّ أَنْ يَقُولَ: «كَيْفَ تَصْنَعُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِذَا جَاءَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» [روایت مسلم]^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۷.

ترجمه: جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله عده ای از مسلمانان را به جنگ گروهی از مشرکان فرستاد. و آن‌ها، رویاروی هم قرار گرفتند. یکی از مشرکان، هرگاه که می خواست، به یکی از مسلمانان روی می آورد و او را می کُشت. یکی از مسلمانان که می گفتیم: اسامه بن زید است، تصمیم گرفت او را غافل گیر کند و بکُشد؛ وقتی شمشیرش را برای کشتن وی بالا بُرد، آن مشرک، «لا إله إلا الله» گفت. اما آن مسلمان، او را به قتل رساند. پیک جنگ که می خواست مژده ی پیروزی را به رسول الله صلی الله علیه و آله برساند، نزد ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله وضع جنگ را از او پرسید؛ پیک، اخبار جنگ را عرض کرد و گزارش این مرد را نیز به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله رساند. رسول الله صلی الله علیه و آله آن مرد را به حضور خواست و از او پرسید: «چرا او را کُشتی؟» پاسخ داد: ای رسول خدا! او، تلفات زیادی بر مسلمانان وارد کرد و فلانی و فلانی را کُشت. - و چند تن از کشته ها را نام برد. - و من، بر او حمله کردم؛ همین که شمشیر را دید، «لا إله إلا الله» گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا او را کُشتی؟» پاسخ داد: بله. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت در آن هنگام که لا إله إلا الله (به عنوان سند اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» عرض کرد: ای رسول خدا! برایم درخواست آمرزش کن. فرمود: «روز قیامت در آن هنگام که لا إله إلا الله (به عنوان سند اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» و همواره همین عبارت را تکرار می کرد و چیزی بر آن نیفزود.

شرح

مؤلف رحمته الله، بابی بدین عنوان گشوده است: «باب: قضاوت درباره ی مردم، مطابق ظاهر آن‌هاست و باطن آنان به الله متعال، واگذار می شود». یعنی باید مطابق ظاهر مردم قضاوت کنیم و باطن آن‌ها را به الله تعالی، واگذار نماییم.

ناگفته نماند که در دنیا، ظاهر مردم اعتبار دارد؛ یعنی سخنانی که بر زبان می آورند یا اعمالی که با اندام و جوارح خویش، انجام می دهند و آنچه در آخرت، معتبر می باشد، باطن آن‌هاست؛ یعنی آنچه که در دل و سینه ی آنان می گذرد. به عبارت دیگر انسان در روز قیامت، به خاطر نیت‌هایی که در دل داشته است، مؤاخذه می شود؛ ولی در دنیا، مطابق سخنانی که بر زبان می آورد یا اعمال ظاهر و نمایانی که

با اندام و جوارح خود انجام می‌دهد، درباره‌اش قضاوت می‌گردد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ۖ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۚ﴾ [الطارق: ۸، ۹]

بی‌گمان الله بر بازگرداندن و زنده کردن دوباره‌ی انسان، تواناست. روزی که رازها فاش می‌شود.

آری! در آن روز رازهای درونی و اسرار دل فاش می‌گردد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۖ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۖ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ

يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ۚ﴾ [العادیات: ۹، ۱۱]

آیا نمی‌داند آن‌گاه که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود. و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد؛ بی‌گمان در آن روز پروردگارت به احوال و اعمال ایشان آگاه است؟

لذا ای برادرِ مسلمان، سعی کن پیش از آن‌که به پاک‌سازی اندام و جوارح خویش پردازی، قلب خود را پاکیزه‌نمایی؛ چه بسیار کسانی که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، صدقه می‌دهند و حج می‌گزارند، ولی قلب، فاسد و ناپاکی دارند! مثل «خوارج» که پیامبر ﷺ از نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، شب‌زنده‌داری، گریه و تهجد آنان خبر داده است، به‌گونه‌ای که صحابه، نماز خود را در مقایسه با نماز آن‌ها ناچیز می‌پنداشتند، ولی با این حال، رسول‌الله ﷺ درباره‌ی آنان فرموده است: «لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ». یعنی: «ایمانشان از حنجره‌های آنان، نمی‌گذرد»؛ به عبارت دیگر، به‌زبان شهادتین را می‌گویند، اما ایمان به دل‌هایشان نمی‌رسد. گرچه در ظاهر، نیکوکارند؛ ولی سودی به حالشان ندارد. پس به این‌که اعمال نیکی دارید، فریفته نشوید و پیش از هر چیز به قلب خود بنگرید که چگونه است؟ از الله متعال درخواست می‌کنم که قلب من و قلوب شما را اصلاح بگرداند؛ زیرا قلب، از همه چیز مهم‌تر است.

مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ مجازاتش کرد و او را شلاق زد. پس از مدتی دوباره او را به همین جرم نزد پیامبر ﷺ آوردند؛ این بار هم او را شلاق زدند. یکی از اصحاب به او دشنام داد و گفت: الله، لعنتش کند؛ چه همه او را نزد پیامبر ﷺ می‌آورند!

رسول الله ﷺ فرمود: «نفرتش نکن؛ زیرا او الله و پیامبرش را دوست دارد». اصل بر اینست که او، مسلمان می‌باشد و در قلب او، محبت الله و پیامبرش وجود دارد؛ لذا، اصل، قلب است. از این رو الله متعال، فرموده است:

﴿الَّذِينَ لَمْ يَرْدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۱]

این‌ها کسانی هستند که الله اراده‌ی پاک کردن دل‌هایشان را نکرده است.

ولی ما در دنیا در رابطه با دیگران، مطابق ظاهرشان حکم می‌کنیم؛ زیرا ما، غیب نمی‌دانیم و از آن‌چه که در دل‌ها می‌گذرد، بی‌خبریم و الله متعال نیز به هیچ کس بیش از توانایی او تکلیف نمی‌دهد. هم‌چنین پیامبر ﷺ فرموده است: «فَإِنَّمَا أَقْضِي بِنَحْوِ مَا أَسْمَعُ»^(۱). یعنی: «من، مطابق چیزی که می‌شنوم، حکم می‌کنم».

ما، مکلف به جستجوی نیت‌ها و اسرارِ قلوب نیستیم؛ از این رو الله متعال فرموده است:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

[التوبة: ۵]



ولی اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راهشان را باز بگذارید (و رهایشان کنید). همانا الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

یعنی مشرکانی که توبه کردند و اسلام آوردند، آن‌گاه نماز را برپا داشتند و زکات دادند، کارشان را به الله بسپارید؛ باطن آن‌ها به شما ربطی ندارد.

پیامبر ﷺ در حدیثی که ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده، فرموده است: «مأموریت یافتم که با مردم پیکار کنم تا گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست، و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ هرگاه چنین کردند، جان و مال خود را از هرگونه تعرضی از سوی من، مصون داشته‌اند، مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است، و حسابشان با الله متعال است».

لذا درباره‌ی دیگران، به ظاهر آنان حکم می‌کنیم؛ اگر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بگویند، نماز را برپا دارند و زکات دهند، جان و مالشان، محترم و محفوظ

(۱) بخاری، ش: (۶۹۶۷، ۷۱۶۹).

است و حسابشان، با خداست و ما، حق نداریم درباره‌ی باطن آنها اظهار نظر یا قضاوت کنیم.

هم‌چنین درمی‌یابیم که جان و مال گوینده‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» مصون و محترم می‌باشد؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است.

سپس مؤلف، دو حدیث شگفت‌آور ذکر کرده که در آنها، دو داستان عجیب آمده است:

یکم: حدیث مقداد بن اسود رضی الله عنه که به رسول الله ﷺ عرض کرد: به من بگوئید اگر با یکی از کفار روبه‌رو شدم و با هم جنگیدیم و او، یکی از دستانم را با شمشیرش زد و قطعش نمود، و آن‌گاه از من گریخت و به درختی پناه برد و سپس گفت: «تسلیم الله شدم و اسلام آوردم»، آیا می‌توانم او را پس از گفتن این سخن، بکشم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را نکش». گفتم: ای رسول خدا! او، یکی از دستانم را قطع کرده و سپس ادعا نموده که مسلمان شده است؟ فرمود: «او را نکش؛ زیرا پیش از آن‌که او را بکشی، مانند تو (مسلمان) شده (وخونش، محفوظ) است و اگر او را بکشی، همان وضعیتی را پیدا می‌کنی که او پیش از گفتن این سخن داشت». (یعنی مهدورالدم می‌شوی).

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که ضمانتی درباره‌ی آسیب‌هایی که کافران به مال و جان مسلمانان وارد می‌کنند، وجود ندارد؛ به عبارت ساده‌تر، اگر کافری، چیزی از مسلمانان را از میان ببرد یا مسلمانی را به‌قتل برساند، وقتی مسلمان شود، ضامن نیست؛ زیرا اسلام، همه‌ی گناهان و اشتباه‌های گذشته را محو می‌کند.

و اما داستان دوم: رسول الله ﷺ اسامه بن زید رضی الله عنه را با گروهی از مجاهدان، به جهاد با اهل «حُرَقه» از قبیله‌ی «جُهنه» اعزام کرد. وقتی به آنان حمله‌ور شدند، یکی از مشرکان، گریخت؛ اسامه و یکی از انصار، تعقیبش کردند تا او را به‌قتل برسانند؛ وقتی به او دست یافتند، گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». هم‌رزم انصاری اسامه که عالم‌تر بود، دست از آن مرد برداشت؛ اما اسامه، او را کشت. وقتی به مدینه بازگشتند، این خبر به پیامبر ﷺ رسید؛ به اسامه فرمود: «آیا پس از این‌که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفت، او را کشتی؟» پاسخ داد: ای رسول خدا! او، فقط برای نجات جانش، این کلمه را گفت. رسول الله ﷺ

فرمود: «پس از این که لا اله الا الله گفت، او را به قتل رساندی؟» و این جمله را بارها تکرار فرمود. در روایت مسلم، آمده است: پیامبر ﷺ به اسامه ﷺ فرمود: «روز قیامت در آن هنگام که لا اله الا الله (به عنوان سندِ اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» اسامه ﷺ می گوید: این جمله را آن قدر تکرار کرد که آرزو کردم کاش پیش از آن روز، مسلمان نشده بودم. زیرا اگر پیش تر مسلمان نبود و سپس اسلام می آورد، الله متعال، او را می بخشید. ولی مشکلِ اسامه ﷺ این بود که در حالِ اسلام و زمانی که مسلمان بود، مرتکب چنین عملی شد.

پیامبر ﷺ همواره این جملات را تکرار می کرد: «پس از این که لا اله الا الله گفت، او را به قتل رساندی؟»؛ «روز قیامت در آن هنگام که لا اله الا الله (به عنوان سندِ اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» اسامه ﷺ به گمان این که آن شخص، برای نجات جانِش، «لا اله الا الله» گفته است، او را به قتل رساند؛ اما باید به محض این که آن شخص، کلمه‌ی توحید را بر زبان آورد، دست از او برمی داشت؛ زیرا دیگر، جان و مال او در امان بود و به فرض این که کسی، به خاطر حفظِ جان خود یا از روی نفاق، این کلمه را بگوید، حسابش با الله متعال است؛ و ما، از باطنِ کسی خبر نداریم و نمی توانیم درباره‌ی نیت و باطنِ کسی، قضاوت کنیم. یعنی قضاوتِ ما، درباره‌ی دیگران، بر اساس ظاهرِ آنهاست و از نیتِ قلب، تنها الله متعال، آگاه است و اسرار و نیت‌ها، روز قیامت، فاش می شود؛ از این رو باید قبل از هر کاری، دل‌های خود را پاک بگردانیم و سپس اندام و جوارح خود را. بنابراین تعاملِ ما با دیگران، بر اساس رفتار و رویِ کردِ ظاهری آنهاست. همان گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَقْضِي لَهُ وَإِنَّمَا أَقْضِي بِنَحْوِ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ بَنِيٍّ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ جَمْرَةً مِنْ نَارٍ فَلَيْسَتْ قِيلَ أَوْ لَيْسَتْ كَثْرًا»^(۱) یعنی: «شما، برای قضاوت، نزد من می آید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من به نفع او قضاوت نمایم. زیرا من، مطابق چیزی که می شنوم، حکم می کنم. پس، هر کسی که حق برادرش را

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۸۳، ۶۴۵۲، ۶۶۳۴)؛ و مسلم، ش: ۳۲۳۱ به نقل از ام سلمه ﷺ.

بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، اخگری از آتش را به او داده‌ام؛ حال خود داند که آن را نگه دارد یا رها کند».

بدین‌سان پیامبر ﷺ قضاوت را حمل بر ظاهر افراد و دلایل ظاهری، نموده است و اگر دروغی در کار باشد یا کسی با قدرت بیان و زبان خود، قاضی را بفریبد و حقی را ناحق کند یا شهادت دروغ دهد، خود را سزاوار آتش دوزخ کرده است و خود داند که این اخگر آتش را نگه دارد یا رها نماید. خلاصه این‌که در دنیا، با هرکسی، مطابق ظاهرش رفتار می‌شود و در آخرت، مطابق باطن. یعنی تعامل ما با دیگران در دنیا، بر اساس ظاهر و روی‌کرد آن‌هاست و باید کارشان را به الله واگذار کنیم؛ اما در قبال خود وظیفه داریم که دل‌هایمان را از شرک، ریا، حسد، کبر، کینه، و شک و تردید و دیگر رذایل، پاک کنیم. الله متعال، ما را از رذایل اخلاقی در پناه خویش قرار دهد و ما را به سوی اخلاق و رفتار نیک رهنمون گردد؛ به‌یقین تنها اوست که به سوی بهترین اخلاق و برترین رفتار، هدایت می‌کند. امید است که ما را از اخلاق و کردار زشت و ناپسند، دور بگرداند؛ بدون تردید تنها اوست که ما را از رفتار و اخلاق ناپسند، دور می‌گرداند.

۴۰۰- وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: سمعتُ عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول: «إِنَّ نَاسًا كَانُوا يُؤْخَذُونَ بِالْوَحْيِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ، وَإِنَّمَا نَأْخُذُكُمُ الْآنَ بِمَا ظَهَرَ لَنَا مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا خَيْرًا، أَمَّنَّا، وَقَرَّبَنَا وَلَيْسَ لَنَا مِنْ سِرِّيرَتِهِ شَيْءٌ، اللَّهُ يُحَاسِبُهُ فِي سِرِّيرَتِهِ، وَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا، لَمْ نَأْمَنْهُ، وَلَمْ نُصَدِّقْهُ وَإِنْ قَالَ إِنَّ سِرِّيرَتَهُ حَسَنَةٌ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عتبه بن مسعود می‌گوید: شنیدم که عمر بن خطاب رضي الله عنه می‌فرمود: «مردم، در زمان رسول‌الله ﷺ با وحی، مؤاخذه می‌شدند؛ ولی اینک وحی، قطع شده است و ما، شما را مطابق اعمالی مؤاخذه می‌کنیم که از شما سر می‌زند. هرکس، اعمال نیکی از او نمایان شود، به او امان می‌دهیم و او را به خود نزدیک می‌گردانیم و به باطن او کاری نداریم و الله، او را در مورد باطن وی، محاسبه خواهد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۴۱.

کرد؛ و از هرکس اعمال بدی ببینیم، به او امان نمی‌دهیم و اگر ادعا کند که باطنش خوب است (و قصد بدی ندارد) او را تصدیق نمی‌کنیم».

شرح

مؤلف رحمه الله روایتی از عبدالله بن عتبہ بن مسعود، برادرزاده‌ی صحابی بزرگوار، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که امیر مؤمنان، عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرمود: ما در دوران رسول الله صلی الله علیه و آله از طریق وحی از باطنِ پلید و باطلِ برخی از افراد، اطلاع می‌یافتیم. زیرا در آن زمان نیز منافقانی در جامعه وجود داشتند که در ظاهر نیک بودند، ولی باطنِ بسیار پلیدی داشتند؛ لذا الله متعال، با نزول وحی بر پیامبرش، آن‌ها را رسوا می‌کرد. البته نه این‌که آن‌ها را نام ببرد یا نام‌هایشان را ذکر کند؛ بلکه ویژگی‌هایشان را بیان می‌فرمود. حکمتش، این بود که این ویژگی‌ها، به‌طور عموم در میان تمام منافقان، یافت می‌شد؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَتَصَّدَّقَنَّ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝۷۵ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ۝۷۶ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝۷۷﴾ [التوبة: ۷۵، ۷۷]

برخی از ایشان با الله پیمان بستند که اگر (الله) از فضل خویش به ما ببخشد، حتماً زکات می‌دهیم و از نیکوکاران می‌شویم. و هنگامی که الله از فضل خویش به آنان بخشید، در آن بخل ورزیدند و روی‌گردانی نمودند و ایشان (از خیر و نیکی) روی‌گردانند. پس بدان سبب که در پیمانشان با الله خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می‌گفتند، (پروردگار نیز) نفاق را تا روزی که با او دیدار کنند، سرانجام ایشان قرار داد.

و مانند این آیه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ۝۵۸﴾ [التوبة: ۵۸]

برخی از آنان در زمینه‌ی تقسیم صدقات بر تو خرده می‌گیرند؛ پس اگر از صدقات به آنان داده شود، خشنود می‌شوند و اگر چیزی به آنان داده نشود، خشمگین می‌گردند.

و نیز این آیه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا

جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾ [التوبة: ۷۹]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می‌دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه‌ی توانشان صدقه می‌دهند، ایراد می‌گیرند و آنها را مسخره می‌کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می‌کند.

آیه‌های فراوانی از این دست، در سوره‌ی «توبه» وجود دارد که سلف، آن را آیه‌های رسواکننده نامیده‌اند؛ زیرا منافقان را رسوا می‌کند. البته پس از این‌که نزول وحی، پایان یافت، دیگر، مردم نمی‌توانند کسی را به‌طور مشخص، منافق بدانند؛ زیرا، نفاق، امری پوشیده است که در قلب، قرار دارد. پناه بر الله.

عمر رضی الله عنه می‌فرمود: هرکس، اعمال نیکی از او نمایان شود، مطابق اعمالش با او رفتار می‌کنیم؛ گرچه باطنش، بد باشد. و از هرکس اعمال بدی ببینیم، او را به سبب کردار بدش مؤاخذه می‌کنیم؛ گرچه باطن نیکی داشته باشد. زیرا وظیفه‌ی ما، این است که مطابق رفتاری که از مردم می‌بینیم، یعنی بر طبق ظاهرشان، با آنان رفتار نماییم. و این، لطف الهی است که فقط بر اساس ظاهر افراد، حکم می‌کنیم. زیرا اگر مبنای قضاوت، باطن افراد بود، کار، خیلی سخت می‌شد؛ اما الله متعال، به هیچ کس، بیش از اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد. از این‌رو اگر ظاهر کسی، نیک باشد، با او به نیکی رفتار می‌کنیم یا قضاوت نیکی درباره‌اش خواهیم داشت؛ اما اگر رفتار ظاهری و روی کرد کسی، بد باشد، وظیفه‌ی ما، کشف نیت یا قصد او نیست؛ بلکه تنها الله تعالی نیت هر کسی را می‌داند؛ همان ذاتی که از وسوسه‌های درونی انسان، آگاه است.

۵۰- باب: خوف و خشیت الهی

الله متعال، می فرماید:

﴿وَإِلَىٰ فَارْهُبُونَ﴾ (۴۰)

[البقرة: ۴۰]

و تنها از من بترسید.

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ (۴۱)

[البروج: ۱۲]

بی گمان مجازات پروردگارت، بسیار سخت است.

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ (۴۲)
﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ﴾ (۴۳)
﴿ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾ (۴۴)
﴿وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ﴾ (۴۵)
﴿يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ (۴۶)
﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾ (۴۷)

[هود: ۱۰۲، ۱۰۶]

مؤاخذهی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستمکاران، این چنین است. به راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید است. در این امر نشانه‌هایی برای کسانی است که از عذاب آخرت می‌ترسند. آن روز، روزی است که مردم در آن گرد می‌آیند و آن روز، روزی است که همه آن را خواهند دید. و ما، آن را جز تا زمان مشخصی به تأخیر نمی‌اندازیم. روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه‌ی او سخن نمی‌گوید؛ پس برخی از ایشان، تیره‌بخت و برخی هم خوشبخت و رستگارند. افراد تیره‌بخت در دوزخ خواهند بود و در آن ناله و فریاد سر می‌دهند.

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (۴۸)

[آل عمران: ۲۸]

و الله، شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد.

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾ (۴۹)
﴿وَأُمِّهِ﴾ (۵۰)
﴿وَأَبِيهِ﴾ (۵۱)
﴿وَصَلْبَتِهِ﴾ (۵۲)
﴿وَبَنِيهِ﴾ (۵۳)
﴿لِكُلِّ أُمْرٍ﴾ (۵۴)
﴿مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ (۵۵)

[عبس: ۳۴، ۳۷]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندان. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ (۵۶)

[الحج: ۲]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دارِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی؛ حال آن‌که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله، سخت و شدید است.

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ ۖ﴾ [الرحمن: ۴۶]

و کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد.

﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ۖ ﴿٤٥﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَدْنَا عَذَابَ الْسُّمُومِ ﴿٤٧﴾ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ

الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٤٨﴾﴾ [الطور: ۲۴، ۲۷]

و به یکدیگر روی می‌کنند و از هم (درباره‌ی گذشته) می‌پرسند. می‌گویند: ما پیش‌تر در میان خانواده و خویشان خویش (از عذاب پروردگار) بیمناک بودیم. پس الله بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سوزان نگاه داشت. ما، پیش‌تر او را می‌خواندیم؛ بی‌گمان او، نیکوکار و مهربور است.

آیه‌های فراوان و روشنی در این باره وجود دارد و هدف، اشاره به برخی از آن‌ها بود که با ذکر چند آیه، حاصل شد.

شرح

مؤلف رحمته، بابی تحت عنوان «خوف» گشوده است؛ خوف یا بیم و ترس از چه کسی؟ آری؛ خوف و ترس از الله عز و جل. زیرا هر عبادت‌گزاری باید هم از الله بترسد و هم امیدوار باشد؛ بدین‌سان که وقتی به گناهان خود و فراوانی اعمالِ بدِ خویش می‌نگرد، ترس و هراس، تمام وجودش را در برمی‌گیرد و آن‌گاه که به اعمال شایسته‌ی خود نگاه می‌کند و به خود و اعمالِ خویش، فریفته می‌شود، باز هم از این خودپسندی و جسارت در برابر الله، می‌ترسد؛ هم‌چنین هنگامی که با نگاهی به اعمال نیک خود، درمی‌یابد که آمیخته به ریا و خودنمایی بوده است، می‌ترسد. و چون به عفو و گذشت الله متعال، و به لطف و بزرگواری او و به رحمتِ بی‌کران و حلم و بردباری‌اش می‌نگرد، سرشار از امید می‌شود و بدین‌سان همواره در میان بیم و امید به سر می‌برد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰]

و آنان که آنچه باید بدهند، می‌دهند و با این حال دل‌هایشان از این‌که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند، هراسان است.

یا به عبارت دیگر، با آن‌که کارهای نیک و شایسته‌ای انجام می‌دهند، باز هم نگران این هستند که شاید اعمالشان، پذیرفته نشود. لذا انسان در مسیری که به‌سوی الله می‌پیماید، هم باید هراسان باشد و هم امیدوار؛ ولی سؤال این‌ست که ترس و هراس او بیش‌تر باشد، یا امیدش؟ و یا بیم و امیدش، یکسان باشد؟

امام احمد رحمته الله گفته است: شایسته است که بیم و امیدش، یکسان باشد؛ و اگر بیم و امید، در کسی، یکسان نباشد، آن‌شخص به هلاکت می‌رسد؛ زیرا اگر امیدش، بیش از ترس او باشد، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که خود را از عذاب الهی درامان می‌پندارند و اگر ترس او، بیش‌تر باشد، جزو کسانی می‌شود که از رحمت الهی ناامیدند. و هر دو حالت، بد است؛ لذا باید بیم و امید انسان، یکسان باشد.

سپس مؤلف رحمته الله، چند آیه درباره‌ی بیم و ترس از الله تعالی ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: ۲۸]

و الله، شما را از خود برحذر می‌دارد.

یعنی به ما هشدار می‌دهد که به‌خاطر گناهان و اعمال زشت خویش، مجازاتمان خواهد کرد. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [يَوْمَ تَرَوْنَهَا]

تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ

سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ۱، ۲]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی؛ حال آن‌که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله، سخت و شدید است.

پس ضروریست که انسان از آن روزِ بزرگ و وحشتناک بترسد؛ روزی که الله متعال، درباره‌اش فرموده است:

﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى

النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾﴾ [الحج: ۲]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣﴾﴾ [عبس: ۳۴]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند

پیش‌تر درباره‌ی این آیه، سخن گفتیم. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤﴾﴾ [الرحمن: ۴۶]

و کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد.

کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش می‌ترسد، در عبادت و بندگی او کوتاهی نمی‌کند و از عذاب او هراس دارد؛ در نتیجه از دو باغ بهشتی برخوردار می‌شود. الله متعال، در ادامه‌ی این سوره فرموده است:

﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٥﴾﴾ [الرحمن: ۶۲]

و جز این دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست.

لذا چهار باغ بهشتی، پاداشِ کسی خواهد بود که از ایستادن در حضور پروردگارش می‌ترسد؛ البته درجات و رتبه‌های مردم در بهشت، متفاوت خواهد بود. الله متعال به لطف و بزرگواری خویش، ما و سایر مسلمانان را جزو ساکنان بهشت بگرداند.

احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد که به توفیق پروردگار، به ذکر پاره‌ای از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

۴۰۱- عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ الْمَلَكُ، فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: يَكْتُبُ رِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَعَمَلَهُ، وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِيْ دُخْلُهَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ که خود راست گو بود و خبرهایی که بر او وحی شده است، دروغ نیست، فرمود: «آفرینش هر یک از شما بدین صورت است که تا چهل روز به صورت نطفه در شکم مادرش می ماند و سپس در چهل روز بعد، به صورت خونی بسته درمی آید و آن گاه در چهل روز دیگر، به پاره گوشتی تبدیل می شود؛ سپس فرشته ای فرستاده می شود که در او، روح را می دمَد و فرمان می یابد که چهار مورد: رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوت او را بنویسد. سوگند به ذاتی که معبود برحق جز او وجود ندارد، شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام می دهد تا این که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولی تقدیر، بر او پیشی می گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می رود. و شخص دیگری از شما، اعمال دوزخیان را انجام می دهد تا این که میان او و دوزخ، فقط یک ذراع، باقی می ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می دهد. در نتیجه، به بهشت می رود».

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب خوف و خشیت الهی و ترس از مجازات پروردگار، حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «آفرینش هر یک از شما بدین صورت است که تا چهل روز در شکم مادرش به صورت نطفه است و سپس در چهل روز بعد، به صورت خونی بسته درمی آید و آن گاه در چهل

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۰۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۴۳.

روز دیگر، به پاره‌گوشتی تبدیل می‌شود؛ سپس فرشته‌ای فرستاده می‌شود که در او، روح (جان) می‌دمد و فرمان می‌یابد که چهار مورد: رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوت او را بنویسد. سوگند به ذاتی که معبود برحق جز او وجود ندارد، شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد تا این که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولی تقدیر، بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می‌رود. و شخص دیگری از شما، اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد تا این که میان او و دوزخ، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد. در نتیجه، به بهشت می‌رود».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان صادقِ مصدوق، یاد کرد؛ صادق یعنی خود، راست‌گوست و خبرهایی که آورده، راست و درست است؛ و مصدوق، یعنی خبرهایی که بر او وحی شده، دروغ نیست. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله صادق است و هیچ دروغی در خبرهایش نیست؛ و مصدوق است و آنچه به او وحی شده، راست است؛ درود و سلام الله بر او باد.

ابن مسعود رضی الله عنه این مقدمه را از آن جهت گفت که پس از آن، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی یک امر غیبی خبر می‌دهد که در سه تاریکی اتفاق می‌افتد؛ یعنی آفرینش مرحله به مرحله‌ی انسان در تاریکی‌های سه‌گانه (ی شکم، رحم و مشیمه): «آفرینش هر یک از شما بدین صورت است که تا چهل روز در شکم مادرش به صورت نطفه است». وقتی مرد با همسرش، هم‌بستر می‌شود، نطفه‌اش به مدت چهل روز در رحم، می‌ماند و تغییر اندکی در آن به وجود می‌آید؛ یعنی اندک‌اندک قرمز رنگ می‌شود تا این که چهل روز می‌گذرد. آن‌گاه به طور کامل، قرمز می‌گردد و به صورت لخته‌ای خون درمی‌آید. این لخته، به فاصله‌ی چهل روز، غلیظ‌تر و سفت‌تر می‌گردد و پس از این که هشتاد روز از بسته شدن این نطفه، می‌گذرد، به پاره‌گوشتی تبدیل می‌شود. این، همان پاره‌گوشتی است که الله متعال، درباره‌اش فرموده است:

﴿مِنْ مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ﴾

[الحج: ۵]

...پاره‌گوشتی با آفرینش کامل یا ناتمام...

چهل روز به همین صورت می‌گذرد؛ یعنی از هشتادمین روز تا روز یک‌صد و بیستم؛ معمولاً تا نوک روز، چیزی از آفرینش جنین، نمایان نمی‌شود و پس از گذشت

چهل روز از زمان پیدایش پاره گوشت، الله متعال، فرشته ای را که کارگزار رحم هاست، می فرستد؛ زیرا الله ﷻ می فرماید:

[المدر: ۳۱]

﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾

و کسی جز الله، شمار سپاهیان پروردگارت را نمی داند.

پس، فرشتگان، سپاهیان الله ﷻ هستند و هر یک از آن ها به کاری گماشته شده است؛ چنان که فرشته ای، کارگزار رحم هاست؛ و فرشته ای کارگزار مرگ است و فرشته ای هم مأمور نوشتن اعمال؛ برخی از فرشتگان نیز به حفظ و نگهداری از انسان ها گماشته شده اند. خلاصه این که فرشتگان، وظایف بزرگی دارند که الله متعال، به آنان داده است.

کارگزار رحم ها، به سراغ هر رحمی می رود و به فرمان پروردگار، روح را در آن می دمَد. آگاهی از روح، ویژه ی پروردگار است؛ همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾

[الإسراء: ۸۵]



و از تو درباره ی روح می پرسند؛ بگو: (آگاهی از روح) ویژه ی پروردگار من است و تنها از دانش اندکی برخوردار شده اید.

فرشته، روح را در پاره گوشتی می دمَد که در رحم است و روح در این پاره گوشت به سان پاره ی آتش در زغال، یا همانندِ رطوبت در ماسه ی خشک، به آرامی حرکت می کند و در این پاره گوشت سرایت می نماید و آن گاه این پاره ی گوشت، جان می گیرد و به صورت یک انسان درمی آید و حرکت می کند؛ به گونه ای که مادر، پس از صد و بیست روز، حرکت جنینش را احساس می نماید. از این رو اگر جنین، قبل از چهار ماهگی، سقط شود، بر او نماز نمی خوانند؛ بلکه او را در گودالی در زمین، دفن می کنند. اما اگر پس از صد و بیست روز یا پس از چهار ماهگی سقط شود، او را غسل می دهند، کفن می کنند و بر او نماز می خوانند؛ اگرچه به اندازه ی یک دست باشد و اگر مسلمان باشد، یعنی پدر و مادرش، مسلمان باشند، او را در قبرستان مسلمانان، به خاک می سپارند و اگر پدر و مادرش، نصرانی باشد، او را در قبرستان

مسلمانان، دفن نمی‌کنند؛ و ضمناً او را نه غسل می‌دهند و نه کفن می‌کنند؛ زیرا از پیامبر ﷺ درباره‌ی فرزندان مشرکان، سؤال کردند؛ فرمود: «هُمْ مِنْهُمْ». یعنی: «جزو آن‌ها هستند».

خلاصه این‌که اگر جنینِ مسلمان، پس از چهارماهگی سقط شود، او را غسل می‌دهند، کفن می‌کنند، و بر او نماز می‌خوانند و در قبرستان مسلمانان، به خاک می‌سپارند؛ و بنا بر قول راجح، برایش عقیقه می‌کنند؛ زیرا روز قیامت، برانگیخته می‌شود و برای پدر و مادرش شفاعت می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «و فرشته فرمان می‌یابد که چهار مورد: رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوت او را بنویسد».

نوشتن رزق و روزی، بدین معناست که آیا روزی‌اش، زیاد است یا اندک؟ و چه زمانی به او می‌رسد؛ به عبارت دیگر، روزی‌اش به‌طور کامل، ثبت و ضبط می‌گردد. و اجل او نیز نوشته می‌شود؛ یعنی چه روزی، چه ساعتی، چه لحظه‌ای و کجاست؟ سببش، چیست و دور است یا نزدیک؟ یعنی اجلش، به‌طور کامل، نوشته می‌شود. و عملش نیز ثبت و ضبط می‌گردد؛ یعنی نوشته می‌شود که عملش، نیک یا بد، مفید است یا خیر، و آیا نفعش فقط به خود او می‌رسد؟ به هر حال، اعمالش به‌طور کامل، ثبت و مکتوب می‌شود.

فرجام او نیز ثبت می‌گردد؛ یعنی نوشته می‌شود که رستگار است یا تیره‌بخت:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ ﴿١٠٨﴾﴾

افراد تیره‌بخت در دوزخ خواهند بود و در آن ناله و فریاد سر می‌دهند. تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در دوزخ می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. ولی افراد خوشبخت و سعادتمند، تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در بهشت می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. و این، عطا و بخششی ناگسستنی‌ست.

همه‌ی این‌ها، نوشته می‌شود، اما کجا؟ در برخی از آثار آمده است: بر پیشانی انسان، نوشته می‌شود. شاید کسی بپرسد: مگر پیشانی انسان، گنجایش این همه نوشته را دارد؟ می‌گوییم: پرسیدن درباره‌ی مسایل غیبی، خطاست؛ به خود یاد دهیم که درباره‌ی مسایل غیبی نپرسیم؛ بلکه همواره بگوییم: به الله و پیامبرش ایمان آورده‌ایم و الله و پیامبرش را تصدیق می‌کنیم. لذا درباره‌ی چند و چون مسایل غیبی سؤال نکنیم. امروزه، بشر دستگاهی به نام کامپیوتر ساخته که به اندازه‌ی یک دست است و چه همه حافظه دارد! به گونه‌ای که هزاران کلمه و پرونده در آن می‌گنجد؛ وقتی ساخته‌ی دست بشر، این گونه است، پس درباره‌ی آن چه که الله ساخته است، چه گمانی باید داشت؟

به هر حال، وقتی پیامبر ﷺ درباره‌ی مسایل غیبی، چیزی گفته که از درک ما خارج است، بر ما واجب می‌باشد که آن را بپذیریم و تصدیقش نماییم؛ زیرا اگر فقط مسایلی را بپذیریم که توان درکش را داریم؛ در این صورت نمی‌توانیم ادعای ایمان کنیم؛ و این، بدین معناست که به امور غیب ایمان نداریم. کسی که به غیب ایمان دارد، همه‌ی اخباری را که از الله و پیامبرش به او می‌رسد، قبول می‌کند و می‌گوید: به الله و پیامبرش ایمان آوردم و تصدیق نمودم.

فرمود: «سوگند به ذاتی که معبود راستینی جز او وجود ندارد، شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد تا این که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولی تقدیر، بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می‌رود».

البته به شما مژده می‌دهم که این حدیث، یک قید هم دارد؛ یعنی مقید به این است که آن شخص، در ظاهر و آن گونه که مردم می‌بینند، اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد؛ در صورتی که او، جزو دوزخیان است. لذا کسی که از صمیم قلب و با اخلاص، اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد، الله ﷻ او را خوار و رسوا نمی‌گرداند؛ به یقین، الله، از هر بنده‌ای بخشنده‌تر و بزرگوarter است و اگر مخلصانه، اعمال بهشتیان را انجام دهید، شکی نیست که الله متعال، شما را خوار و زبون نخواهد کرد.

دلیل این قید، روایتی است که در «صحیح بخاری» آمده است: مردی شجاع و پیش‌رو با رسول الله ﷺ در غزوه‌ای شرکت کرده بود و هر مشرکی را که یکه و تنها

می‌دید، دنبال می‌کرد و با شمشیر می‌زد. پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «او، دوزخی ست!» صحابه ﷺ تعجب کردند و گفتند: او با این همه شجاعت و جنگاوری، دوزخی ست! شخصی، گفت: من، همواره در کنار او خواهم بود تا به راز فرموده‌ی پیامبر ﷺ پی ببرم. لذا در تمام صحنه‌های نبرد، در کنار آن مرد شجاع بود تا این که تیری از سوی دشمن به این مرد دلاور، اصابت نمود و چون درد را تحمل نکرد، دسته‌ی شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه‌ی تیزش را وسط سینه‌اش قرار داد و به آن فشار آورد و بدین‌سان خودکشی کرد. آن شخص، نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای رسول‌خدا! گواهی می‌دهم که به‌راستی فرستاده‌ی الله هستی. رسول‌الله ﷺ پرسید: چه اتفاقی افتاده است؟ و آن مرد، داستان را برای رسول‌الله ﷺ بازگو کرد و گفت: مردی که گفته بودید، دوزخی ست، خودکشی نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ»^(۱). یعنی: «گاه برای مردم چنین به نظر می‌رسد که فلان شخص، عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد؛ ولی در حقیقت، دوزخی ست». می‌بینیم که این روایت، مقید به این ست که: «برای مردم، چنین به نظر می‌رسد...»؛ یعنی مردم، گمان می‌کنند که آدم نیکوکاری ست، ولی قلب فاسدی دارد که او را به دوزخ می‌کشاند.

در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «و شخص دیگری از شما، اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد تا این که میان او و دوزخ، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد. در نتیجه، به بهشت می‌رود». این، بر عکسِ اولی‌ست. نمونه‌ای برای شخصِ اول، ذکر کرد و اینک نمونه‌ای واقعی برای این شخص، ذکر می‌کنم:

این ماجرا نیز به زمان پیامبر ﷺ برمی‌گردد؛ شخصی به نام «أَصِيرَم» از قبیله‌ی «بنی‌عبدالاشهل» که دعوت اسلام را قبول نکرده بود، همواره در برابر مسلمانان قرار می‌گرفت و با اسلام و مسلمانان، دشمنی می‌کرد. هنگامی که مسلمانان برای غزوه‌ی «احد» از مدینه بیرون رفتند، الله متعال، رغبت و گرایش به اسلام را در دل این مرد انداخت؛ لذا مسلمان شد و رهسپار جهاد گردید. در جنگ احد تعدادی از مسلمانان

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۸۹۸، ۴۲۰۲، ۴۲۰۷).

کشته شدند؛ وقتی مردم، برای یافتن کشته‌های خود جستجو می‌کردند، اصیرم علیه السلام را دیدند که زخمی شده بود و رمقی نداشت. قومش از او پرسیدند: ما، همواره تو را در برابر این دعوت می‌دیدیم؛ چه چیزی تو را به این‌جا آورده است؟ آیا به‌خاطر تعصب قومی به این‌جا آمده‌ای یا رغبت به اسلام و دفاع از آن، تو را به این‌جا آورده است؟ پاسخ داد: رغبت به اسلام؛ از طرف من به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام برسانید و به او خبر دهید که من گواهی می‌دهم معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. و سپس جان باخت؛ ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو کردند و گمان می‌کنم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^(۱) یعنی: «او، بهشتی‌ست». این مرد، تمام عمرش را در کفر و بر ضد اسلام و مسلمانان سپری کرده بود؛ ولی فرجام نیکی داشت. او، اعمال دوزخیان را انجام می‌داد و فاصله‌ی زیادی با دوزخ نداشت، اما تقدیرش بر او پیشی گرفت و به اعمال بهشتیان روی آورد؛ در نتیجه بهشتی شد.

مؤلف رحمته الله این حدیث را از آن جهت ذکر کرده است که ما، به بیم و امید بیش‌تر توجه کنیم؛ یعنی هم بترسیم و هم امیدوار باشیم و در کنار امیدواری، نگران این باشیم که مبادا عاقبت به خیر نشویم. از این‌رو شایسته است که انسان، همواره از الله عز و جل درخواست پایداری نماید و بگوید: پروردگارا! مرا بر کلمه‌ی توحید و ایمان، ثابت‌قدم و استوار بگردان. همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره این دعا را می‌گفت: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ، صَرِّفْ قَلْبِي إِلَى طَاعَتِكَ»^(۲) یعنی: «یا الله! ای دگرگون‌کننده‌ی دل‌ها! قلبم را بر دین خود استوار بگردان؛ یا الله! ای تغییردهنده‌ی دل‌ها! قلبم را به سوی اطاعت خویش متمایل بگردان». این دعا را کسی چون پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت که همواره بر دین الله عز و جل استوار بود و هیچ میلی به باطل نداشت.

(۱) حسن است؛ روایت احمد در مسندش (۴۲۸/۵) به نقل از ابن اسحاق که به این سخن، تصریح نموده است.

(۲) حسن است؛ روایت: ترمذی (۲۱۴۰، ۳۵۲۲)؛ ابن ماجه (۳۸۳۴)؛ آل‌بانی رحمته الله در ظلال الجنة (۲۲۳) و در تخریج الإیمان از ابن ابی شیبہ (۵۵-۵۸) این روایت را صحیح دانسته است.

نکنه‌ی دیگری که از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه برداشت می‌کنیم، این است که نباید به خود ناامیدی راه دهیم یا اگر کسی را می‌بینیم که بر کفر و معصیت، پافشاری می‌کند، ناامید نشویم؛ چه بسا الله متعال، او را در واپسین لحظه هدایت کند و آن شخص، اسلام بیاورد و بر دین اسلام از دنیا برود. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را در دنیا و آخرت، با سخن استوار، ثابت و پایدار بگرداند و با لطف و بزرگواری خود، ما را با ایمان از دنیا ببرد.

۴۰۲- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُجْرُونَهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دوزخ، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که هفتاد هزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتاد هزار فرشته هستند که آن را می‌کشند».

۴۰۳- وعن الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضي الله عنهما، قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ يُوَضَّعُ فِي أَحْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ مَا يَرَى أَنَّ أَحَدًا أَشَدَّ مِنْهُ عَذَابًا، وَإِنَّهُ لَأَهْوَنُهُمْ عَذَابًا». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنهما می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «آسان‌ترین عذاب دوزخیان در روز قیامت، عذاب مردی است که دو اخگر در فرو رفتگی کف پاهایش گذاشته می‌شود که بر اثر آن، مغز سرش به جوش می‌آید و با این که عذابش از همه سبک‌تر است، تصور نمی‌کند که عذاب کسی از عذاب او، سخت‌تر باشد».

۴۰۴- وعن سُمْرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ إِلَى حُجْزَتِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ إِلَى تَرْقُوتِهِ». [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۴۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۵۶۱، ۶۵۶۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۳.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۸۴۵.

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش، برخی از دوزخیان را تا دو قوزک پاهایشان فرا می گیرد و عده ای را تا زانوهایشان و گروهی را تا کمرهایشان و برخی را تا شانه هایشان».

۴۰۵- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند، برخی از آنان تا بناگوش خود غرق در عرق می شوند».

۴۰۶- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، فَقَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَحِحْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا»؛ فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجُوهَهُمْ، وَلَهُمْ خَنِينٌ. [متفق عليه]^(۲)

و فی روایه: بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَصْحَابِهِ شَيْءٌ فَخَطَبَ، فَقَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَحِحْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». فَمَا أَتَى عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمٌ أَشَدُّ مِنْهُ غَطُّوا رُؤُسَهُمْ وَلَهُمْ خَنِينٌ.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: روزی رسول الله ﷺ برای ما خطابه ای ایراد فرمود که هرگز مانند آن را نشنیده ام؛ فرمود: «اگر آن چه را که من می دانم، شما می دانستید، کم تر می خندید و بیش تر می گریستید». لذا صحابه رضی الله عنهم چهره هایشان را پوشاندند و صدای هق هق (و گریه ی) آنان بلند شد.

و در روایتی دیگر آمده است: خبری درباره ی اصحاب پیامبر ﷺ به ایشان رسید؛ سخنرانی کرد و فرمود: «بهشت و دوزخ به من نشان داده شد و مانند امروز، خیر و شر را ندیده ام؛ اگر آن چه را که من می دانم، شما می دانستید، کم می خندید و زیاد،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۴۶۲۱، ۶۴۸۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۵۹.

می‌گریستید». و هیچ روزی سخت‌تر از آن‌روز بر یاران پیامبر ﷺ نگذشت؛ آنان، سرهایشان را پوشاندند و صدای گریه‌ی آن‌ها بلند شد.

شرح

همه‌ی احادیثی که مؤلف رحمته در این‌جا ذکر کرده است، از روز قیامت و عذاب دوزخ می‌ترساند؛ همان‌گونه که در یکی از این احادیث آمده است: «دوزخ، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که هفتاد هزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتاد هزار فرشته هستند که آن را می‌کشند». - الله متعال ما و همه‌ی مسلمانان را از آتش دوزخ، و ترس و سختی آن روز، حفظ کند. - این، نشان‌گر عظمت و بزرگی دوزخ است؛ زیرا الله متعال، هفتاد هزار مهار برای دوزخ قرار داده و بر هر مهاری، هفتاد هزار فرشته را گماشته است که به‌وسیله‌ی این مهارها، دوزخ را می‌کشند. این همه فرشته که مأمور مهار دوزخ هستند، نشان‌گر اهمیت موضوع و بزرگی دوزخ است.

در حدیث دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده است که: آسان‌ترین عذاب دوزخیان در روز قیامت، عذاب مردی‌ست که دو اخگر در فرورفتگی کف پاهایش گذاشته می‌شود که بر اثر آن، مغز سرش به‌جوش می‌آید و با این‌که عذابش از همه سبک‌تر است، تصور می‌کند که عذابش از همه، سخت‌تر می‌باشد. در صورتی که اگر عذاب سایر دوزخیان را ببیند، سختی عذاب بر او آسان‌تر می‌شود و آرامش خاطر می‌یابد؛ با این حال، گمان می‌کند که عذاب او از همه سخت‌تر است. - پناه بر الله - لذا سخت اندوهیگن می‌گردد و تحمل سختی و عذاب دوزخ، بر او دشوارتر می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را از آن جهت برای امتش بیان فرمود که آنان را از دوزخ و عذاب آن، برحذر بدارد.

هم‌چنین بیان فرموده است که: «آتش، برخی از دوزخیان را تا دو قوزک پاهایشان فرا می‌گیرد و عده‌ای را تا زانوهایشان و گروهی را تا کمرهایشان و برخی را تا شانه‌هایشان».

و نیز بیان فرموده است: «روز قیامت، برخی از مردم تا دو قوزک پاهایشان غرق در عرق می‌شوند و عده‌ای تا کمرهایشان و برخی تا بناگوش خود».

خلاصه این که سختی‌های فراوانی پیش رو داریم و باید به هوش باشیم تا گرفتار سختی‌های روز قیامت نشویم؛ باید از الله تعالی بترسیم و وظایف شرعی خود را انجام دهیم و از نواهی و محرمات، دوری کنیم. امید است که الله متعال به لطف و بزرگواری خود، به ما و همه‌ی مسلمانان چنین توفیقی عنایت کند.

۴۰۷- وعن المقداد رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تُدْنِي الشَّمْسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْخَلْقِ حَتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيلٍ»؛ قَالَ سُلَيْمُ بْنُ عَامِرٍ الرَّاَوِي عَنْ الْمِقْدَادِ: فَأَلَّاهُ مَا أَذْرِي مَا يَغْنِي بِالْمِيلِ، أَمْسَافَةَ الْأَرْضِ أَمْ الْمِيلِ الَّذِي تُكْتَحَلُ بِهِ الْعَيْنُ، «فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدَرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى حَقْوَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ الْعَرَقُ الْجَمَامَ» وَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: مقداد رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خورشید روز قیامت به اندازه‌ای به مردم نزدیک می‌شود که فقط یک «میل» با آنان فاصله دارد». سُلَیْم بن عامر که از مقداد روایت می‌کند، می‌گوید: به الله سوگند که نمی‌دانم منظورش از یک میل چیست؟ آیا همان مسافت زمین^(۲) است یا همان میلِ سرمه‌کش که با آن چشم را سرمه می‌کشند؟ فرمود: «مردم، مطابق اعمال خود در عرق فرو می‌روند؛ عرق برخی از آنان تا دو قوزک پاهایشان می‌رسد و عرق عده‌ای به زانوهایشان؛ عرق برخی هم به پهلوی‌شان می‌رسد و عده‌ای، در عرق خود فرو می‌روند» و رسول‌الله ﷺ با دست خویش به دهانش اشاره فرمود. (یعنی عرقشان به دهانشان می‌رسد.)

۴۰۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَعْرِقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ». [متفق عليه]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۴.

(۲) یعنی یک‌سوم فرسنگ.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۵۳۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۳.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم، روز قیامت عرق می کنند؛ به گونه ای که عرقشان به اندازه ی هفتاد ذراع در زمین فرو می رود و عرق به گوش هایشان می رسد».

۴۰۹- وعنه قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ سَمِعَ وَجِبَةً فَقَالَ: «هَلْ تَذَرُونَ مَا هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا فَهُوَ يَهْوِي فِي النَّارِ الْآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا، فَسَمِعْتُمْ وَجِبَتَهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان صدای افتادن چیزی به گوش رسید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانید چه بود؟» گفتیم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «این، (صدای) سنگی بود که هفتاد سال قبل به دوزخ پرتاب شد و هم چنان به قعر دوزخ پایین می رفت تا این که اینک به قعر دوزخ رسید و شما، صدای افتادن آن را شنیدید».

۴۱۰- وعن عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله با هر یک از شما سخن خواهد گفت؛ در حالی که هیچ واسطه و مترجمی در میان نخواهد بود. در آن هنگام انسان به سمت راست خویش نگاه می کند و چیزی جز اعمالش نمی بیند؛ و به سمت چپ خویش می نگرد و چیزی جز اعمالش نمی بیند و به روبه روی خود نگاه می کند؛ تنها چیزی که در برابرش می بیند، آتش دوزخ است. پس، از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگر چه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۴۱۳ و....؛ صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۶. [رک: همین کتاب، حدیث شماره ی:

۴۱۱- وعن أبي ذرٍّ رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، أَطَّتِ السَّمَاءُ وَحُقَّ لَهَا أَنْ تَنْطَبَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا وَمَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أَعْلَمَ، لَصَحِّحْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا، وَمَا تَلَذَّذْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ وَلَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن است.]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من، چیزهایی می بینم که شما نمی بینید. آسمان به صدا درآمده است و حق دارد که (از سنگینی) صدا کند؛ زیرا در آن هیچ جایی به اندازه ی چهار انگشت وجود ندارد مگر این که فرشته ای پیشانی اش را بر آن جا نهاده و برای الله متعال به سجده رفته است. به الله سوگند، اگر آن چه را که من می دانم، شما می دانستید، کم می خندید و زیاد، می گریستید و در بسترها از زنان خود لذت نمی بردید و سر به کوچه و بیابان می گذاشتید و به پیشگاه الله متعال لابه و زاری می کردید و از او کمک می خواستید».

۴۱۲- وعن أبي بَرْزَةَ - بَرَاءٍ ثَمَ زَايٍ - نَضَلَةَ بْنِ عُبَيْدٍ الْأَسْلَمِيِّ رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَ أَفْتَاهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ فِيمَ فَعَلَ فِيهِ، وَعَنْ مَالِهِ مَنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ، وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ جِسْمِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ». [ترمذی روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ابوبرزه، نضله بن عبید اسلمی رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ بنده ای (روز قیامت) قدم از قدم بر نمی دارد تا این که از او پرسند: عمرش را در چه راهی گذرانده است؟ علمش را چگونه را به کار گرفته و چه قدر به آن عمل کرده است؟ و درباره ی ثروتش می پرسند که چگونه آن را به دست آورده و در چه راهی خرج نموده است؟ و درباره ی بدنش که آن را در چه راهی پیر کرده است؟»

(۱) صحیح الجامع، ش: ۲۴۴۹؛ السلسلة الصحيحة، آلبنی رحمته اللہ علیہ، ش: (۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۷۲۲)؛ آلبنی در صحیح ابن ماجه، ش: ۳۳۷۸ این حدیث را حسن دانسته است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۳۰۰؛ السلسلة الصحيحة، آلبنی رحمته اللہ علیہ، ش: ۹۴۶.

۴۱۳- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قرأ رسول الله ﷺ: ﴿يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ ﴿١﴾ ثُمَّ قَالَ: «تَذَرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «فَإِنْ أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا، تَقُولُ: عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا فِي يَوْمٍ كَذَا وَكَذَا، فَهَذِهِ أَخْبَارُهَا». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ این آیه را قرائت نمود: ﴿يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ ﴿١﴾ [الزلزله: ۴].^(۲) و آن گاه فرمود: «آیا می دانید خبرهای زمین چیست؟» گفتند: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «اخبار زمین، اینست که برای هر زن و مردی گواهی می دهد که هر یک از آنها روی زمین چه عملی انجام داده است؛ می گوید: در فلان روز و فلان لحظه، فلان کار و فلان کار را انجام دادی. این، خبرهای زمین است.»

۴۱۴- وعن أبي سعيد الخدري رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ أَنْعَمَ وَصَاحِبُ الْقَرْنِ قَدْ اتَّقَمَ الْقَرْنُ، وَاسْتَمَعَ الْإِذْنَ مَتَى يُؤْمَرُ بِالتَّنْفِخِ فَيَنْفُخُ» فَكَأَنَّ ذَلِكَ ثَقُلَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُمْ: «قُولُوا: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن است.]^(۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چگونه می توانم شادمان و راحت باشم که صاحب «صور»، آن را بر دهانش گذاشته و منتظر فرمان دمیدن است تا در آن بدمد؟» گویا این خبر، بر یاران پیامبر ﷺ سخت و سنگین بود؛ لذا پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «بگویید: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿٧٣﴾؛ الله، برای ما کافی ست و چه نیک کارسازی ست.»

شرح

همه ی این احادیثی که مؤلف رحمۃ اللہ علیہ ذکر کرده، بزرگی روز قیامت را می رساند و نشان می دهد که انسان، باید از آن روز بزرگ بترسد.

(۱) ضعیف است؛ ربک: ضعیف الترمذی، آلبانی رحمۃ اللہ علیہ، ش: (۴۲۸، ۶۶۴).

(۲) [زلزله: ۴]؛ یعنی: «زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می کند».

(۳) صحیح الجامع الصغیر، آلبانی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۴۵۹۲؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۰۷۹.

در یکی از این احادیث، به نزدیک شدن خورشید اشاره شده است؛ به گونه‌ای که فقط به اندازه‌ی یک «میل» با مردم فاصله دارد. سُلَیم بن عامر که از مقدار روایت می‌کند، می‌گوید: به الله سوگند که نمی‌دانم منظورش از یک میل چیست؟ آیا همان مسافت زمین^(۱) است یا همان میلِ سرمه‌کش که با آن چشم را سرمه می‌کشند؟ هر کدام که باشد، باز هم فاصله‌ی زیادی نیست؛ وقتی حرارت خورشید در دنیا، با همه‌ی فاصله‌ای که از ما دارد، این همه زیاد است، پس هنگامی که به ما نزدیک شود، چه حرارتی خواهد داشت؟! البته هر که الله بخواهد، از این گرمای شدید، نجات خواهد یافت؛ زیرا «الله متعال، در آن روز سایه‌ای می‌آفریند و آن‌گاه که جز این، سایه‌ی دیگری وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد: فرمان‌روای عادل. جوانی که در اطاعت و بندگیِ الله، رشد یافته است. کسی که همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلمانی که فقط به خاطر خشنودیِ الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند. کسی که زنی زیبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می‌ترسم. کسی که با دست راستش، به گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد. کسی که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

هم‌چنین کسی که به بدهکار تنگ دست خود مهلت دهد یا بدهی او را ببخشد، در زیر این سایه، جای می‌گیرد. خلاصه این که برخی از مردم از حرارت و گرمای خورشید در آن روز، نجات می‌یابند و الله متعال، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد.

سپس مؤلف رحمه الله احادیثی ذکر کرده است که نشان می‌دهد مردم، روز قیامت، مطابق اعمالشان در عرق فرو می‌روند؛ عرقِ برخی از آنان تا دو قوزک پاهایشان می‌رسد و عرقِ عده‌ای به زانوهایشان؛ عرقِ برخی هم به پهلویشان می‌رسد و عرقِ عده‌ای، به دهانشان می‌رسد. به هر حال مردم، روز قیامت عرق می‌کنند؛ به گونه‌ای که

(۱) یعنی یک سوم فرسنگ.

عرقشان به اندازه‌ی هفتاد ذراع در زمین فرو می‌رود و مقدار عرقشان به اعمال آنان بستگی دارد.

مؤلف رحمته احادیث دیگری هم ذکر کرده که درباره‌ی پرهیز دادن از آتش دوزخ است. الله متعال، ما و همه‌ی مسلمانان را از آتش دوزخ، حفظ کند. آری! انسان با مطالعه‌ی این احادیث و دیگر احادیثی که مؤلف رحمته ذکر نکرده است، می‌ترسد، به خود می‌آید و به آخرت خویش می‌اندیشد. تنها فاصله‌ی موجود، میان انسان و آخرت، اجل اوست که وقتی فرا رسد، انسان به سرای پاداش و مجازات، منتقل می‌شود؛ زیرا زمان عمل پایان می‌یابد. الله متعال، عاقبت ما و سایر مسلمانان را نیکو بگرداند.

۴۱۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ خَافَ أَدْلَجَ، وَمَنْ أَدْلَجَ، بَلَغَ الْمَنْزِلَ أَلَا إِنَّ سِلْعَةَ اللَّهِ غَالِيَةً، أَلَا إِنَّ سِلْعَةَ اللَّهِ الْجَنَّةَ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که ترس و نگرانی داشته باشد، ابتدای شب حرکتش را آغاز می‌کند و کسی که ابتدای شب حرکت کند، به مقصد می‌رسد. آگاه باشید که کالای الله، ارزنده و گران‌بهاست؛ آگاه باشید که کالای الله، بهشت است».

۴۱۶- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاةً عُرَاءَ غُرُلًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ جَمِيعًا يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهَمَّهُمْ ذَلِكَ». وفي رواية: «الْأَمْرُ أَهَمُّ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ». [متفق عليه]^(۲)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۲۲؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۳۳۵؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته، ش: ۱۹۹۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۵۲۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۵۹.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مردم، روز قیامت، پابرهنه، لُخت و ختنه نشده، برانگیخته می شوند». گفتم: ای رسول خدا! در این صورت مردان و زنان، به یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمود: «ای عایشه! وضعیت، سخت تر از آن است که در این فکر باشند».

و در روایتی دیگر آمده است: «مسأله، دشوارتر و مهم تر از این است که به یکدیگر نگاه کنند».

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب: «خوف و خشیت الهی»، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که ترس و نگرانی داشته باشد، ابتدای شب حرکتش را آغاز می کند و کسی که ابتدای شب حرکت کند، به مقصد می رسد». یعنی به پیمودن مسیر اهمیت می دهد و با جدیت و تلاش در مسیر اطاعت و بندگی الله، گام برمی دارد؛ در نتیجه به مقصد می رسد.

در ادامه فرمود: «آگاه باشید که کالای الله، ارزنده و گران بهاست؛ آگاه باشید که کالای الله، بهشت است». کالا، به هر چیزی گفته می شود که انسان برای فروش عرضه می کند؛ الله متعال نیز بهشت را به بندگان عرضه نموده است تا آن را خریداری کنند؛ همان گونه که می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١١١﴾

همانا الله، جانها و مالهای مومنان را در مقابل این که بهشت از آنان باشد، خریداری نمود. ایشان در راه الله می جنگند و می کشند و کشته می شوند؛ وعدهی راستینیست بر الله که در تورات و انجیل و قرآن آمده است. و چه کسی بیش از الله به پیمانش وفادار است؟ پس شما را مژده باد به داد و ستدی که با پروردگار نموده اید. و این، همان رستگاری بزرگ است.

لذا کسی که در قلبش، ترس و خوفِ الله باشد، برای رهایی از آنچه می ترسد، کارهای نیک و شایسته انجام می دهد.

و اما حدیث ام المؤمنین، عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: «مردم، روز قیامت، پابرهنه، لُخت و ختنه نشده، برانگیخته و جمع می شوند»؛ یعنی همانند روزی که از مادرانشان زاده شدند، از قبرهایشان بیرون می آیند. همان گونه که الله متعال، می فرماید:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]

همان طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می کنیم.

عایشه رضی الله عنها با تعجب پرسید: ای رسول خدا! در این صورت مردان و زنان، به یکدیگر نگاه می کنند؟! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وضعیت، سخت تر از آن است که در این فکر باشند». یا فرمود: «مسأله، دشوارتر و مهم تر از این ست که به یکدیگر نگاه کنند»؛ یعنی، وضعیت، خیلی سخت و دشوار است و هیچ کس به دیگری نگاه نمی کند.

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۷]

در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می سازد.

امید است که الله متعال، ما و سایر مسلمانان را از عذاب آتش نجات دهد و همه ی ما را جزو کسانی قرار دهد که از او می ترسند و به او امیدوارند.

۵۱- باب: امید به رحمت پروردگار

الله متعال، می فرماید:

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

و می فرماید:

﴿وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾ [سبأ: ۱۷]
و تنها (افراد) ناسپاس را سزا می‌دهیم.

هم چنین می فرماید:

﴿إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ [طه: ۴۸]
همانا به ما وحی شده که عذاب (الاهی) بر کسی نازل می‌شود که انکار و روی گردانی کند.

و نیز می فرماید:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶]
و رحمتم، همه چیز را در بر گرفته است.

۴۱۷- وعن عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ».

ترجمه: عبادہ بن صامت رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت دهد که عیسی، بنده و فرستاده‌ی الله، و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرد و نیز

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸.

مخلوق او می‌باشد، و گواهی دهد که بهشت و دوزخ، هر دو حق است، هر عملی که داشته باشد، (سرانجام)، الله متعال، او را وارد بهشت می‌کند.

و در روایت مسلم آمده است: «هرکس گواهی دهد که معبود برحق جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی الله است، الله، آتش (دوزخ) را بر او حرام می‌گرداند».

۴۱۸- وعن أبي ذرٍّ رضی الله عنه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ ﻋَﻠَیْهِ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا أَوْ أَزِيدَ، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ، فَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٍ مِثْلُهَا أَوْ أَغْفِرَ. وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَمَنْ أَتَانِي يَمْشِي، أَتَيْتُهُ هَرُولَةً، وَمَنْ لَقِيَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَقِيتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً» [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله ﻋَﻠَیْهِ می‌فرماید: هرکس، کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و هرکس، کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه‌ی کار بدش مجازات می‌شود یا او را می‌آمرزم. هرکس، یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع^(۲) به او نزدیک می‌شوم؛ و هرکس، یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی باز کردن دو دست) به او نزدیک می‌شوم؛ هرکس، قدم‌زنان به سوی من بیاید، من، دوان‌دوان به سویش می‌روم. هرکس، در حالی با من ملاقات کند که به پُری زمین، گناه کرده، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشد، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش با او ملاقات خواهم کرد».

۴۱۹- وعن جابرٍ رضی الله عنه قال: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْمُوجِبَتَانِ؟ فَقَالَ: «مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، دَخَلَ النَّارَ» [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۷. ر.ک: همین کتاب، تعلیق حدیث شماره‌ی ۴۴۵.

(۲) ذراع، به اندازه‌ی فاصله‌ی آرنج تا سر انگشتان دست است.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۳.

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: صحرانشینی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! آن دو کاری که باعث رفتن به بهشت و دوزخ می شود، چیست؟ فرمود: «هرکس در حالی بمیرد که هیچ چیز و هیچ کس را با الله شریک نمی سازد، وارد بهشت می شود و هرکس، در حالی بمیرد که چیزی (کسی) را با الله، شریک می سازد، وارد دوزخ می گردد».

۴۲۰- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَمُعَاذُ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ثَلَاثًا، قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُخْبِرُ بِهَا النَّاسُ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا» فَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأْتُمًا. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: معاذ رضی الله عنه پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله، سوار شتر بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای معاذ!» پاسخ داد: بله ای رسول خدا! در خدمتم. فرمود: «ای معاذ!» گفت: بله ای رسول خدا! بفرمایید، در خدمتم. باز فرمود: «ای معاذ!» جواب داد: بله ای رسول خدا! در خدمتم؛ بفرمایید. و چون سه بار این سخن رد و بدل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بنده ای از روی صداقت قلب، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و شهادت دهد که محمد، بنده و فرستاده ای اوست،^(۲) الله، او را بر آتش دوزخ حرام می گردانند». معاذ عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این خبر را به مردم برسانم تا خوشحال شوند؟ فرمود: «بیم آن می رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». معاذ رضی الله عنه هنگام مرگش از آن جهت آن را به مردم گفت که مبدا به خاطر پنهان کردن این حدیث، گنهکار شود.

۴۲۱- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَوْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - شَكَّ الرَّاوي، وَلَا يَضُرُّ الشَّكُّ فِي عَيْنِ الصَّحَابِيِّ، لَأَنَّهُمْ كُلُّهُمْ عُدُولٌ - قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَصَابَ النَّاسَ مَجَاعَةٌ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَذْنَتْ لَنَا فَتَنَحَرْنَا نَوَاضِحَنَا، فَأَكَلْنَا وَادَّهَنَّا؟ فَقَالَ رَسُولُ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۸؛ صحیح مسلم، ش: ۳۲.

(۲) یعنی بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله.

اللَّهُ ﷻ: «افْعَلُوا» فَجَاءَ عُمَرُ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَعَلْتَ قَلَّ الظَّهْرُ، وَلَكِنْ ادْعُهُمْ بِفَضْلِ أَرْوَادِهِمْ، ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ لَهُمْ عَلَيْهَا بِالْبَرَكَةِ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ فِي ذَلِكَ الْبَرَكَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ» فَدَعَا يَنْطِعُ فَبَسَطَهُ، ثُمَّ دَعَا بِفَضْلِ أَرْوَادِهِمْ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِكَفِّ ذُرَّةٍ وَيَجِيءُ الْآخَرُ بِكَفِّ تَمْرٍ، وَيَجِيءُ الْآخَرُ بِكِسْرَةٍ حَتَّى اجْتَمَعَ عَلَى التَّطْعِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ قَالَ «خُذُوا فِي أَوْعِيَّتِكُمْ، فَأَخَذُوا فِي أَوْعِيَّتِهِمْ حَتَّى مَا تَرَكُوا فِي الْعَسْكَرِ وَعَاءٌ إِلَّا مَلَأُوهُ، وَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا وَفَضَلَ فَضْلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرُ شَاكٍّ، فَيُخَجَّبَ عَنِ الْجَنَّةِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره یا ابوسعید خدری می گوید: - راوی،^(۲) در اسم صحابی شک کرده است و شک در اسم صحابی، ایرادی وارد نمی کند؛ زیرا همه ی صحابه ﷺ عادل بوده اند. - حال از ابوهریره یا ابوسعید ﷺ روایت است: هنگامی که مردم در غزوه ی «تبوک» دچار گرسنگی شدند، به پیامبر ﷺ گفتند: ای رسول خدا! اگر اجازه دهید شتران خود را نحر می کنیم تا از گوشت آن ها بخوریم و از پیه و چربی آن ها، روغن بگیریم. فرمود: «همین کار را بکنید». عمر ﷺ نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! اگر چنین اجازه ای بدهی، با کمبود حیوانات بارکش و سواری، مواجه می شویم. لذا به مردم بگوئید: باقی مانده ی غذاهایشان را بیاورند و سپس از الله بخوایند که برای آن ها در غذا و توشه ی آنان، برکت دهد؛ امید است که در آن برکت دهد. رسول الله ﷺ فرمود: «بله؛ (پیشنهاد خوبی ست)». رسول الله ﷺ سفره ای خواست و آن را پهن کرد؛ آن گاه دستور داد باقی مانده ی غذاهایشان را بیاورند. شخصی، یک مشت ذرت آورد و دیگری، یک مشت خرما و یکی، پاره ای نان تا این که اندکی غذا از باقی مانده ی غذاهایشان، روی سفره، جمع شد و رسول الله ﷺ دعای برکت کرد و سپس فرمود: «(از این غذاها) بردارید و در ظرف های خود بریزید». صحابه ﷺ از غذاهای روی سفره در ظرف های خود ریختند و با این که همه ی ظرف های موجود در لشکر را پُر از غذا کردند و از آن، سیر خوردند، باز هم مقداری غذا باقی ماند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷.

(۲) راوی، اعمش رضی الله عنه می باشد. [مترجم]

رسول الله ﷺ فرمود: «گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و من، فرستاده‌ی او هستم؛ امکان ندارد که بنده‌ای، بدون این که شک و تردید داشته باشد، به این دو حقیقت، گواهی دهد، هنگام ملاقات با الله، از بهشت، منع شود».

شرح

مؤلف رحمه الله پس از باب «خوف و خشیت الهی»، بابی تحت عنوان «امید به رحمت پروردگار» گشوده است. گویا می‌گوید: هرگاه احساس کردید که ترس و هراس، بر شما غالب شده است، دروازه‌ی امید را به روی خود بگشایید.

آن‌گاه مؤلف رحمه الله، چند آیه و حدیث ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

این آیه، درباره‌ی توبه‌کنندگان نازل شده است. هرکس توبه کند، الله متعال، توبه‌اش را می‌پذیرد؛ گرچه گناهش، بسیار بزرگ باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَمًا ۖ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ۖ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۖ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۖ﴾ [الفرقان: ۶۸، ۷۰]

و آنان که معبودی جز الله را نمی‌پرستند، و کسی را که الله، خونش را حرام کرده است، جز به‌حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و کسی که مرتکب این (اعمال) شود، مجازات سختی خواهد دید. روز قیامت عذابش دو چندان می‌شود، و با ذلت و خواری برای همیشه در آن می‌ماند. مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند که الله، بدی‌هایشان را به نیکی تبدیل می‌کند. و الله، بسیار آمرزنده و مهرورز است.

لذا هرکس از هر گناهی توبه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد؛ گرچه گناهش، بسیار بزرگ باشد. ناگفته نماند که اگر گناهش، در رابطه با حقوق مردم و خلق خدا باشد، باید در دنیا و پیش از آخرت، حقّشان را ادا نماید تا توبه‌اش درست و قابل قبول باشد.

الله متعال، درباره‌ی کسانی که توبه نمی‌کنند، فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد.

اگر گناه این افراد، کفر و شرک باشد، بخشیده نمی‌شوند؛ ولی هر گناهی جز کفر و شرک، به خواست و اراده‌ی الله ﷻ بستگی دارد؛ اگر الله بخواهد، کسانی را که توبه نکرده‌اند، مجازات می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌بخشد. ناگفته نماند که گناهان صغیره، با پرهیز از گناهان کبیره یا با انجام پاره‌ای از کارهای نیک، بخشیده می‌شود.

سپس مؤلف رحمه الله چندین حدیث در این باب ذکر کرده است که همگی، امید انسان به پروردگارش را افزایش می‌دهد؛ یعنی انسان با امید به رحمت پروردگارش به ملاقات او می‌رود و امیدش بیش از ترس اوست.

در این باب احادیث مطلق ذکر شده که مقید به نصوص و احادیث دیگریست؛ به عنوان مثال در یکی از این احادیث آمده است: «هرکس در حالی بمیرد که هیچ چیز و هیچ کس را با الله شریک نمی‌سازد، وارد بهشت می‌شود و هرکس، در حالی بمیرد که چیزی (کسی) را با الله، شریک می‌سازد، وارد دوزخ می‌گردد». مفهوم شرک در این حدیث، شامل کفر نیز می‌شود؛ مانند کفری که نتیجه‌ی انکار و سرکشی و امثال آن است. یعنی کفر نیز گناهی نابخشودنیست و هرکس کفر بورزد، وارد دوزخ می‌شود. الله متعال، ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند.

۴۲۴- وَعَنْ عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه وَهُوَ مِنْ شَهَدِ بَدْرًا، قَالَ: كُنْتُ أَصِلِّي لِقَوْمِي بَنِي سَالِمٍ، وَكَانَ يَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَاِدَّ إِذَا جَاءَتِ الْأَمْطَارُ، فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ قَبْلَ مَسْجِدِهِمْ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَنْكَرْتُ بَصْرِي، وَإِنَّ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمِي يَسِيلُ إِذَا جَاءَتِ الْأَمْطَارُ، فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ، فَوَدِدْتُ أَنَّكَ تَأْتِي، فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي مَكَانًا أَخْذُهُ مُصَلًّى، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَأَفْعَلُ» فَعَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه بَعْدَ مَا اشْتَدَّ النَّهَارُ وَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى قَالَ: «أَيْنَ نُحِبُّ أَنْ أَصِلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ؟» فَأَشْرَفْتُ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَحَبُّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَبَّرَ وَصَفَّفْنَا وَرَاءَهُ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ، فَحَبَسْتُهُ عَلَى خَزِيرَةٍ تُصْنَعُ لَهُ، فَسَمِعَ أَهْلَ الدَّارِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، فَثَابَ رِجَالُ مِنْهُمْ حَتَّى كَثُرَ الرَّجَالُ فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا فَعَلَ مَالِكٌ لَا أَرَاهُ، فَقَالَ رَجُلٌ: ذَلِكَ مُتَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقُلْ ذَلِكَ إِلَّا تَرَاهُ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى؟». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، أَمَّا نَحْنُ فَوَاللَّهِ مَا نَرَى وَدَّهْ، وَلَا حَدِيثُهُ إِلَّا إِلَى الْمُتَافِقِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عتبان بن مالک رضی الله عنه که از شرکت کنندگان غزوہی «بدر» بوده است، می‌گوید: من برای قوم خود «بنی سالم» امامت می‌دادم. میان من و ایشان، بستر رودخانه (دره‌ای) بود که وقتی باران می‌بارید، برایم عبور از آن برای رفتن به مسجدشان، دشوار بود. لذا نزد رسول‌الله ﷺ آمدم و به ایشان گفتم: چشمانم، ضعیف شده است؛ دره‌ای که میان من و قبیله‌ام قرار دارد، هنگام بارش باران، سیلاب می‌کند و عبور از آن برای من دشوار است. دوست دارم به خانه‌ام بیایید و در خانه‌ام نماز بخوانید تا محل نماز شما را برای خود، نمازخانه قرار دهم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «به‌زودی این کار را خواهم کرد». فردای آن روز هنگامی روز بالا آمده بود، رسول‌الله ﷺ به همراه ابوبکر رضی الله عنه تشریف آورد و اجازه‌ی ورود خواست. گفتم: بفرمایید. پیش از نشستن، فرمود: «دوست داری در کجای خانه‌ات نماز بخوانم؟» و من به مکانی اشاره کردم که دوست داشتم آن‌جا نماز بخواند. رسول‌الله ﷺ به نماز ایستاد و تکبیر گفت؛ ما نیز پشت سرش صف بستیم. دو رکعت نماز خواند و سپس

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۳.

سلام داد؛ ما هم با او سلام دادیم. رسول الله ﷺ را نگه داشتم تا غذایی^(۱) که برای ایشان تدارک دیده بودیم آماده شود. اهل محل شنیدند که رسول الله ﷺ در خانه‌ی من است. لذا عده‌ی زیادی از اهالی محل، در خانه‌ام جمع شدند. یکی از حاضران گفت: مالک (بن دُخشم) کجاست؟ او را نمی‌بینم. و دیگری، گفت: او، منافق است و الله و پیامبرش را دوست ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او لا اله الا الله گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» آن مرد گفت: الله و پیامبرش داناترند؛ ولی به الله سوگند، تنها چیزی که ما از او می‌بینیم، محبت و توجهی‌ست که به منافقان دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او لا اله الا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

شرح

مؤلف رحمه الله، روایتی ذکر کرده که در آن آمده است: عتب بن مالک رحمه الله برای قومش بنی‌سالم، امامت می‌داد. در میان خانه‌ی عتب رحمه الله و مسجدی که برای قومش امامت می‌داد، دره یا سیل‌گاهی وجود داشت که هنگام سیلاب، عبور از آن برای عتب رحمه الله دشوار می‌شد. عتب رحمه الله مشکل دیگری هم داشت؛ زیرا چشمانش ضعیف شده بود. لذا برای رفتن به مسجد قومش، دو مشکل داشت: مشکل راه، و مشکل بینایی. از این‌رو نزد پیامبر ﷺ آمد و مشککش را با ایشان در میان نهاد و رسول الله ﷺ را به خانه‌اش دعوت کرد تا به خانه‌اش بروند و آن‌جا نماز بخوانند تا محل نمازشان را برای خود نمازخانه قرار دهد؛ گرچه حکم مسجد را نداشت.

پیامبر ﷺ خواسته‌اش را پذیرفت و فرمود: «چنین خواهم کرد» و پس از بالا آمدن آفتاب به‌همراه ابوبکر رحمه الله به خانه‌ی عتب رحمه الله رفت. ابوبکر، در سفر و حضر رفیق و همراه پیامبر ﷺ بود و بیش‌تر اوقاتش را در کنار رسول الله ﷺ سپری می‌کرد. از این‌رو بسیار شنیده می‌شد که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «من با ابوبکر و عمر آمدم»، «من با ابوبکر و عمر رفتم»، «من با ابوبکر و عمر برگشتم».

(۱) در متن روایت به غذایی به نام «خزیره» تصریح شده است که با پیه و آرد، پخته می‌شود و گاه به آن، گوشت آب‌پز نیز می‌افزایند.

ابوبکر و عمر، دوستان همیشه همراه پیامبر ﷺ بودند؛ چنانکه در عالم برزخ در کنار او هستند و روز قیامت نیز با او خواهند بود؛ این سه نفر، از یک مکان برمی‌خیزند و در پیشگاه پروردگار جهانیان حاضر می‌شوند؛ یعنی از همان خانه‌ای که پیامبر ﷺ در آن به خاک سپرده شد و اینک در جوار مسجدالنبی است.

حکمت الهی را بنگر؛ الله ﷻ برای دفن پیامبرش خانه‌ای را برگزید که بعدها در نتیجه‌ی توسعه‌ی مسجدالنبی، در داخل مسجد قرار گرفت تا این سه نفر از میان مسجد برانگیخته شوند. لذا انتخاب خداوند برای پیامبرش را ناپسند ندانید؛ زیرا در آنچه که الله برمی‌گزیند، مصلحت بزرگی است که ما و شما، آن را درک نمی‌کنیم. مردم، وجود قبر پیامبر ﷺ را در مسجد، ناپسند می‌پندارند و می‌گویند: این، همان اشکالی است که قبرپرستان مطرح می‌کنند؛ یعنی همان کسانی که مساجد را بر سر قبرها بنا می‌نهند، خرده می‌گیرند که چرا قبر پیامبر ﷺ در مسجد قرار گرفته است؟

اما هیچ ایرادی بر این مسأله وارد نیست؛ زیرا مسجد، بر سر قبر پیامبر ﷺ بنا نشده است؛ بلکه با وجود توسعه‌ی مسجد، باز هم قبر، در خانه‌ای قرار دارد که از مسجد، جدا و مستقل می‌باشد و تنها باطل‌گرایان و کسانی که به دنبال باطل هستند، دلیل تراشی می‌کنند و چنین اعتراض‌هایی مطرح می‌نمایند. مانند ابلیس که برای اثبات برتری خود، دلیل تراشی می‌کرد و می‌گفت:

﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲]

من، از آدم بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.

خلاصه این‌که پیامبر ﷺ پس از بالا آمدن خورشید، به خانه‌ی عتبان ﷺ رفت و اجازه‌ی ورود خواست و چون وارد خانه شد، پیش از آن‌که بنشیند، پرسید: «دوست داری کجا نماز بخوانم؟» زیرا با همین هدف به خانه‌ی عتبان ﷺ آمده بود و دوست داشت پیش از هر چیز، همان کاری را انجام دهد که به‌خاطر آن، دعوت عتبان ﷺ را پذیرفته بود. حکمت نیز همین است که انسان، ابتدا برنامه‌ها و کارهای برنامه‌ریزی‌شده‌ی خود را پیش ببرد و با رعایت اولویت، ابتدا به کارهایی بپردازد که آغاز کرده است تا از وقتش، بیش‌ترین استفاده را ببرد؛ نه این‌که کاری را ناتمام رها کند و به کار دیگری مشغول شود. برخی از مردم، بدون رعایت این نکته، وقت خود

را هدّار می دهند. مثالی ذکر می کنم؛ برای تحقیق درباره‌ی یک موضوع در یک کتاب یا منبع علمی، ابتدا به فهرست کتاب، مراجعه می کنید تا صفحه‌ی مربوط به این موضوع را بیابید. در این میان با موضوع دیگری برخورد می کنید که برای شما جالب است. تصمیم می گیرید موضوع جدید را مطالعه نمایید؛ باز هم موضوع دیگری می بینید که جالب است و به همین شکل به موضوع‌ها و مسایل گوناگون مشغول می شوید و از اصل موضوعی که کتاب را برای بررسی و مطالعه‌ی آن باز کرده اید، باز می مانید! لذا پیش از پرداختن به موضوع‌های جانبی، به مسأله‌ی مورد تحقیق خود بپردازید و سپس به مطالعه‌ی موضوع‌های حاشیه‌ای یا جانبی.

پیامبر ﷺ آن‌جا نماز خواند و حاضران نیز با ایشان به نماز ایستادند؛ زیرا این جماعت، یک جماعتِ اتفاقی بود، نه همیشگی.

پس از پایان نماز، برای پیامبر ﷺ غذایی ساده و معمولی تدارک دیدند. در این میان، اهالی محل، باخبر شدند که پیامبر ﷺ در خانه‌ی عتبّان ؓ می باشد؛ لذا عده‌ی زیادی به خانه‌ی عتبّان آمدند تا از رهنمودهای پیامبر ﷺ استفاده کنند، پای صحبتش بنشینند و از سنتش بهره ببرند. شخصی پرسید: فلانی کجاست؟ دیگری، پاسخ داد: او منافق است. پیامبر ﷺ در ردّ این شخص فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی دانی که او «لا اله الا الله» گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» آن مرد گفت: «الله و پیامبرش داناترند». زیرا کسی که به خاطر خشنودی الله، این کلمه را بگوید، مؤمن است، نه منافق؛ منافق برای خودنمایی و نام و آوازه‌ی خود، این کلمه را بر زبان می آورد و ایمان به توحید، در قلب او، جای ندارد. - پناه بر الله - ولی کسی که به خاطر خشنودی الله، این کلمه را می گوید، به آن ایمان دارد و تصدیقش می کند و این کلمه، در قلبش جای دارد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «همانا الله، کسی را که به خاطر خشنودی او، لا اله الا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است». زیرا کسی که خالصانه این کلمه را بگوید، به مقتضای آن، عمل می کند؛ یعنی دستورهای و تکالیف شرعی خود را به انجام می رساند و از نواهی و کارهای حرام و ممنوع می پرهیزد. و هرکس، چنین روی کردی داشته باشد و حلال را حلال بداند و حرام را حرام، جزو بهشتیان است و وارد بهشت خواهد شد و الله متعال، آتش دوزخ را بر او حرام می گرداند.

این حدیث، بدین معنا نیست که بی نماز، کافر نمی باشد؛ زیرا به طور قطع و با علم یقین، می دانیم و برای ما، همانند خورشید، روشن است که اگر کسی، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را خالصانه بگوید، امکان ندارد نماز نخواند؛ این، محال است. لذا کسی که ادعا می کند این کلمه را فقط به خاطر خشنودی الله متعال گفته است، ولی نماز نمی خواند، سخت دروغ می گوید و از بدترین دروغ گوهاست. زیرا اگر کلمه ی توحید را خالصانه می گفت، بزرگ ترین رکن اسلام پس از شهادتین، یعنی نماز را ترک نمی کرد.

نکات فراوانی از این برداشت می شود؛ از جمله این که:

اگر وضعیت کسی مانند وضعیت عتبان رضی الله عنه باشد، در رابطه با ترک نماز جماعت، معذور است و می تواند در خانه اش نماز بخواند؛ مانند کسی که مانعی چون رودخانه در میان مسجد و خانه اش قرار دارد.

از این حدیث، این نکته هم برمی آید که برای انسان، جایز است بدون گفتن «ان شاء الله»، بگوید که در آینده، چنین خواهم کرد؛ لذا اگر کسی، انسان را دعوت کند و بگوید: فردا نزد ما خواهید بود و انسان در پاسخ بگوید: «باشد، خواهم آمد»، و «ان شاء الله» نگوید، ایرادی ندارد و جایز است. شاید کسی بپرسد: پس مفهوم این آیه چه می شود که الله متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۚ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الکھف: ۲۳، ۲۴]

و درباره ی هیچ کاری نگو که من فردا این کار را خواهم کرد، مگر این که (بگویی): اگر الله بخواهد.

﴿لِشَيْءٍ﴾، عام است؛ یعنی هم شامل فعل پروردگار می شود و هم شامل کردار

بنده.

لذا در پاسخ می گوییم: کسی که به شما می گوید: فردا نزدت خواهم آمد، دو نیت دارد: **نیت نخست:** این که این سخن را با قاطعیت بگوید؛ در چنین حالتی گفتن «ان شاء الله» ضروری ست؛ زیرا خود، نمی داند که آیا فردا موفق به آمدن خواهد شد یا خیر و نمی داند که آیا فردایی خواهد داشت یا نه؟ و اگر هم فردایی داشته باشد، آیا توانایی آمدن خواهد داشت یا خیر؟ تازه اگر قدرتش را داشته باشد، چه بسا مانعی پیش بیاید و نتواند نزدتان بیاید.

نیت دوم: اگر بگوید: «این کار را خواهم کرد» و منظورش، خبر دادن از عزم و اراده‌ی درونی برای آمدن باشد، نه قصد قطعی، در این صورت، نگفتن «ان شاء الله» ایرادی ندارد؛ زیرا او در حقیقت، از وضعیت و اراده‌ی فعلی خود سخن می‌گوید. به عنوان مثال: اگر به شما گفته شود: آیا به سفر مکه خواهی رفت؟ و شما به قصد خبر دادن از عزم و اراده‌ی درونی خود، بگویید: «بله، خواهم رفت»، در واقع از اراده و تصمیم خود سخن گفته‌اید؛ اما اگر تصمیم جدی و قطعی دارید که این کار را انجام دهید، حتماً «ان شاء الله» بگویید.

از این حدیث، هم‌چنین درمی‌یابیم که اگر چیزی مانند گل و لای، و آب و سیلاب یا امثال آن در مسیر مسجد باشد که رفت و آمد را مشکل می‌کند، در این صورت، ترک جماعت عذر محسوب می‌شود. در شب‌های بارانی، شخصی به دستور رسول الله ﷺ جار می‌زد که هرکس در خانه‌اش یا در هر محلی که هست، نماز بخواند. علتش، این بود که مردم دچار مشکل نشوند. البته اگر آب، گل و لای، شدت و فشار نداشته باشد یا مشکل ساز نباشد، در این صورت ترک جماعت، عذر نیست.

از حدیث عتبان بن مالک ﷺ چنان برمی‌آید که نمازخانه‌ی خانگی انسان، یعنی محلی که در خانه‌اش برای نماز انتخاب می‌کند، حکم مسجد را ندارد؛ فرقی نمی‌کند که محدوده‌ی نمازخانه‌اش را جدا کند یا نه. در هر صورت، نمازخانه‌های منازل، حکم مسجد را ندارد؛ لذا برای انسان، جایز است که در حال جنابت در آن بنشیند. هم‌چنین هنگام ورود به آن، لازم نیست که «تحیه‌المسجد» بخواند. اعتکاف در نمازخانه‌ی منزل، درست نمی‌باشد؛ حتی برای زنی که محل مشخصی از خانه‌اش را به عنوان نمازخانه یا محل نماز، برگزیده است، جایز نیست که در آن، به اعتکاف بنشیند.

دیگر نکته‌ای که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که برگزاری جماعت در نمازهای نفل، جایز است؛ البته اگر گاهی اوقات انجام شود، نه به صورت دایم و همیشگی. زیرا وقتی عتبان ﷺ محل مورد علاقه‌اش را در خانه‌ی خود به پیامبر ﷺ نشان داد تا در آن نماز بخواند، رسول الله ﷺ جلو رفت و دو رکعت نماز خواند و حاضران، پشت سر ایشان به نماز ایستادند. لذا جایز است که انسان سنت‌های روزانه یا نماز ضحی را برخی از اوقات، به جماعت بخواند. ثابت شده است که ابن عباس، ابن مسعود و حذیفه نیز، هر کدام نماز شب را با پیامبر ﷺ به جماعت خوانده‌اند؛ البته

نه به صورت دایم و همیشگی. خلاصه این که ادای نمازهای نفل به جماعت در صورتی که یک عادت نشود، یعنی هر از چندگاهی، جایز است.

یکی از نکات آموزنده‌ی این حدیث، این است که بر انسان، واجب می‌باشد که از متهم کردن دیگران به کفر و نفاق، خودداری کند؛ مگر در حالت ضرورت یا در چارچوب شرایط شرعی؛ در این حالت نیز باید ادعایش مبتنی بر دلایل واضح و روشن باشد. زیرا همین که شخصی، مالک علیه السلام را به نفاق متهم کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟».

می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی شخصی گواهی داد که او، اخلاص دارد. البته ناگفته نماند که این، مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و پس از وفات ایشان، نمی‌توان کسی را قاطعانه مخلص دانست؛ زیرا ما، فقط ظاهر را می‌بینیم و بر طبق ظاهر افراد، قضاوت می‌کنیم؛ هرکس، در ظاهر، نیک باشد، او را نیکوکار می‌دانیم و غیبتش را نمی‌کنیم و به او ناسزا نمی‌گوییم.

این حدیث، نشان‌گر محبت اصحاب رضی الله عنهم به پیامبر صلی الله علیه و آله و علاقه به هم‌نشینی با ایشان است؛ زیرا همین که باخبر شدند رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه‌ی عتبان بن مالک رضی الله عنه می‌باشد، به خانه‌ی عتبان آمدند و آن‌جا اجتماع کردند تا از برکت علم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنند. یکی از نکات آموزنده‌ی این حدیث که پیش‌تر نیز به آن اشاره کردیم، اهمیت اولویت‌بندی در کارهاست و این که انسان باید قبل از پرداختن به کارهای جانبی، به کار اصلی خود بپردازد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از نشستن و پیش از صرف غذا، نماز خواند؛ یعنی همان کاری که به قصد انجام آن به خانه‌ی عتبان رضی الله عنه رفته بود.

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار متواضع بوده است؛ زیرا عتبان می‌گوید: پس از پایان نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله را نگه داشتم تا غذای «خزیره» که برای پذیرایی از ایشان، تدارک دیده بودیم، آماده شود. «خزیره» غذایی بسیار ساده بود؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت عتبان رضی الله عنه را پذیرفت و منتظر ماند تا این غذای ساده، آماده شود. و این، نشان‌گر تواضع و فروتنی رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین نکته‌ی این حدیث، این است که: الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او، لا اله الا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است. یعنی کسی که از گفتن «لا اله الا الله»، رضایت و خشنودی الله را طلب کند، بر آتش دوزخ، حرام است. ناگفته پیداست که چنین شخصی، به اعمالی می‌پردازد که مایه‌ی نزدیکی او به الله متعال است؛ یعنی اعمال فرض و نفل. لذا این حدیث، نمی‌تواند بهانه و دستاویزی برای افراد تنبل و سهل‌انگار باشد؛ همان کسانی که می‌گویند: ما، خالصانه «لا اله الا الله» می‌گوییم. به این‌ها باید گفت: اگر در ادعای خود، صادق بودید، عبادت‌های واجب را ترک نمی‌کردید.

۴۲۳- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَيِّ فَاِذَا امْرَأَةً مِنَ السَّيِّ تَسْعَى، إِذْ وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّيِّ أَخَذَتْهُ فَأَلَزَقَتْهُ بِبَطْنِهَا، فَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟ قُلْنَا: لَا وَاللَّهِ. فَقَالَ: «لِلَّهِ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلِدِهَا».

[متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد رسول الله ﷺ آوردند. زنی، در میان اسیران به این سو و آن سو می‌دوید؛ ناگهان کودکی را در میان اسیران دید (که فرزندش بود)؛ او را در آغوش گرفت و به او شیر داد. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا به نظر شما این مادر، فرزندش را در آتش می‌اندازد؟» گفتیم: نه، به الله سوگند (امکان ندارد چنین کاری بکند). رسول الله ﷺ فرمود: «به‌طور قطع الله بر بندگان از این مادر نیز نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است».

۴۲۴- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابٍ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي». وَفِي رَوَايَةٍ: «غَلَبَتْ غَضَبِي» وَفِي رَوَايَةٍ: «سَبَقَتْ غَضَبِي». [متفقٌ عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۹۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۷۴۰۴، ۷۵۵۳، ۷۵۵۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۱.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که الله، آفریده هایش را خلق کرد، در کتابی که بالای عرش، نزد اوست، نوشت: رحمت من بر خشم من غالب است».

و در روایتی آمده است: «بر خشم من غلبه کرد». و در روایتی دیگر: «بر خشم من سبقت گرفت».

۴۲۵- وعنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ، وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاخُمُ الْخَلَائِقُ حَتَّى تَرْفَعَ الدَّابَّةُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةً أَنْ تُصِيبَهُ.

و فی روایتی: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِ، فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ، وَبِهَا يَتَرَاخُمُونَ، وَبِهَا تَعْطِفُ الْوَحْشُ عَلَى وَلَدِهَا، وَأَخَّرَ اللَّهُ تَعَالَى تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ورواه مسلم أيضاً من رواية سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ فَمِنْهَا رَحْمَةٌ يَتَرَاخُمُ بِهَا الْخَلْقُ بَيْنَهُمْ، وَتِسْعٌ وَتِسْعُونَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ». و فی روایتی: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِائَةَ رَحْمَةٍ كُلُّ رَحْمَةٍ طِبَاقٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَجَعَلَ مِنْهَا فِي الْأَرْضِ رَحْمَةً فِيهَا تَعْطِفُ الْوَالِدَةُ عَلَى وَلَدِهَا وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، أَكْمَلَهَا بِهَذِهِ الرَّحْمَةِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «الله، رحمت را به صد قسمت تقسیم کرده است؛ نود و نه بخش آن را نزد خود نگه داشته یک بخش را به زمین فرستاده است و به خاطر همین یک بخش است که مخلوقات با یکدیگر مهربان هستند (به هم رحم می کنند)؛ به گونه ای که جانور، سُم خود را بالا می گیرد تا مبدا به بچه اش آسیبی برسد».

و در روایتی آمده است: «الله متعال، صد رحمت دارد که یک رحمت آن را میان انسان ها، جن ها، جانوران و حشرات، نازل کرده است و با این یک رحمت است که آفریده های الهی به یکدیگر مهربانی و رحم می کنند و به همین خاطرست که

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۰۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۲.

جانوران وحشی به فرزندان خود، رحم می‌نمایند. و الله متعال، نود و نه بخش دیگر رحمت را نگه داشته است و روز قیامت، با آن بر بندگان خود، رحم می‌فرماید.

مسلم نیز این حدیث را از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است؛ سلمان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، صد رحمت دارد؛ از آن جمله، رحمتی است که باعث می‌شود مخلوقات، به یک‌دیگر رحم کنند؛ و نود و نه رحمت برای روز قیامت است».

و در روایتی دیگر آمده است: «الله متعال، در روز آفرینش آسمان‌ها و زمین، صد رحمت آفرید؛ هر رحمتی، به بزرگی فاصله‌ی میان آسمان تا زمین است. یک بخش از این رحمت‌ها را در زمین قرار داده است و همین یک رحمت، باعث می‌شود که مادر به فرزند خود مهر بورزد و جانوران وحشی و پرندگان، به یک‌دیگر رحم کنند و چون روز قیامت فرارسد، با این یک رحمت، سایر بخش‌های رحمت را کامل می‌گرداند».

۴۲۶- وعنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِيمَا يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَالَ: «أَذْنَبَ عَبْدٌ ذَنْبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ، فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ، فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، قَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، فَلْيَفْعَلْ مَا شَاءَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن نقل قول از پروردگار بلندمرتبه‌اش فرمود: «یکی از بندگان، گناهی انجام داد و گفت: یا الله! گناهم را ببامرز. و الله متعال فرمود: "بنده‌ام، مرتکب گناه شد و دانست پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و در برابر گناهان، مجازات می‌کند." باز هم این بنده، مرتکب گناه می‌شود و می‌گوید: ای پروردگارم! گناهم را ببامرز. و الله متعال، فرمود: "بنده‌ام، مرتکب گناه شد و دانست پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و در برابر گناهان، مجازات می‌کند." این بنده، باری دیگر مرتکب گناه می‌شود و می‌گوید: ای پروردگارم! گناهم را ببامرز. و الله متعال، فرمود: «بنده‌ام، مرتکب گناه شد و دانست پروردگاری دارد که گناهان را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۰۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۸.

می‌بخشد و در برابر گناهان، مجازات می‌کند. بنده‌ام را بخشیدم؛ پس هر چه می‌خواهد، انجام دهد».

«هرچه می‌خواهد، انجام دهد»، یعنی تا زمانی که چنین می‌کند - مرتکب گناه می‌شود و توبه می‌نماید - او را می‌بخشم؛ زیرا توبه، گناهان گذشته را از میان می‌برد.

۴۲۷- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا، لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَغْفِرُ لَهُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر گناه نمی‌کردید، الله شما را از میان برمی‌داشت و کسانی را به جای شما می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال، آمرزش بخواهند و او نیز آن‌ها را بیامرزد».

۴۲۸- وعن أبي أيوب خالد بن زيد رضی الله عنه قال: سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: «لَوْ لَا أَنْتُمْ تُذْنِبُونَ، لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابویوب، خالد بن زید رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال، مردمان دیگری پدید می‌آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند و او، آن‌ها را بیامرزد».

۴۲۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: كُنَّا قُعُودًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مَعَنَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي نَفَرٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا، فَفَرَعْنَا، فَقُمْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرَعَ، فَخَرَجْتُ أَبْتَغِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى أَتَيْتُ حَائِطًا لِلْأَنْصَارِ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ إِلَى قَوْلِهِ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اذْهَبْ فَمَنْ لَقِيتَ وَرَاءَ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُسْتَقِينًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: ما به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و چند نفر دیگر نیز با ما بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ما برخاست و رفت و چون

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۸.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۳۱.

تأخیر کرد، ترسیدیم که مبدا در نبود ما و در تنهایی، مشکلی برایش پیش آمده باشد؛ طاقت نیاوردیم و برخاستیم (تا ببینیم چه شده است). من، نخستین کسی بودم که نگران شدم؛ لذا بیرون رفتم و در جستجوی پیامبر ﷺ بودم تا این که باغی از انصار رسیدم.... آن گاه ابوهیره رضی الله عنه این حدیث طولانی را ذکر می کند تا آن جا که می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژدهی بهشت بده».

۴۳۰- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ ﷻ فِي إِبْرَاهِيمَ ﷺ: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ [ابراهيم: ۳۶]، وَقَوْلَ عِيسَى ﷺ: ﴿إِن تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِن تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]، فَرَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي أُمَّتِي» وَبَكَى، فَقَالَ اللَّهُ ﷻ: «يَا جَبْرِيلُ اذْهَبْ إِلَى مُحَمَّدٍ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ، فَسَلْهُ مَا يُبْكِيهِ؟» فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا قَالَ: وَهُوَ أَعْلَمُ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَا جَبْرِيلُ اذْهَبْ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقُلْ: إِنَّا سَرُضِيكَ فِي أُمَّتِكَ وَلَا نَسُوؤُكَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرموده ای درباره ای دعای ابراهیم رضی الله عنه را تلاوت کرد: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾^(۲) و نیز این سخن عیسی رضی الله عنه را تلاوت نمود: ﴿إِن تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِن تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۳) آن گاه رسول الله ﷺ دستانش را بلند کرد و گفت: «یا الله! اتمم، اتمم». و گریست. الله تعالی فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو- در حالی که الله داناتر است- از محمد بپرس که چرا می گرید؟ جبرئیل علیه السلام نزد رسول الله ﷺ آمد و ایشان، علت گریه اش را بیان فرمود. - و الله خود داناست. - الله

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲.

(۲) ابراهیم: ۳۶. یعنی: «ای پروردگارم! بت ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده اند؛ پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است».

(۳) مائده: ۱۱۸. یعنی: «اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آن ها را ببخشی، به راستی که تو، توانای حکیمی».

متعال فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو و بگو: ما، تو را درباره‌ی امتت خوشنود می‌سازیم و تو را اندوهگین و ناراحت نمی‌کنیم».

شرح

احادیثی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی است. احادیث فراوانی در این باره وجود دارد؛ از جمله این که الله متعال بر بندگان از مادر نیز نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است. دلیلش، داستان همان زنی است که در میان اسیران جنگی در تلاش و تکاپو بود و ناگهان پسر بچه‌ای را دید، به سایش دوید، او را در آغوش گرفت و به او شیر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا به نظر شما این مادر، فرزندش را در آتش می‌اندازد؟» گفتند: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به‌طور قطع الله بر بندگان از این مادر نیز نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است». و این، از کمال لطف و رحمت پروردگار نسبت به بندگان می‌باشد که نشانه‌های فراوانی دارد؛ نعمت‌هایی که پیاپی به ما ارزانی می‌دارد، نشانه‌ی روشنی از مهر خداوندی است که بزرگ‌ترین نعمت اسلام است. زیرا الله متعال، بسیاری از امت‌ها را از نعمت اسلام، محروم نموده، ولی بندگان مؤمنش را از این نعمت، برخوردار ساخته است.

از دیگر نشانه‌های مهرورزی الله به بندگان، این است که پیامبرانی مژده‌رسان و بیم‌دهنده به سوی مردم فرستاده تا پس از ارسال پیامبران، عذر و بهانه‌ای نداشته باشند. مؤلف رحمه الله هم چنین احادیثی ذکر کرده که در آن، آمده است: رحمت الهی بر خشم و غضب او غالب است. از این رو الله تعالی به گنهکاران دستور داده که از پروردگارشان درخواست آمرزش کنند تا آنان را بیمارزد؛ حال آن که اگر می‌خواست، هلاکشان می‌کرد و آنان را به توبه و درخواست آمرزش، تشویق و ترغیب نمی‌فرمود.

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ

يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [فاطر: ۴۵]

و اگر الله، مردم را به سزای کردارشان گرفتار (عذاب) می‌کرد، روی زمین هیچ جنبنده‌ای نمی‌گذاشت، ولی تا زمان مشخصی به آنان مهلت می‌دهد.

لذا در حدیثی که مسلم رحمه الله روایت کرده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال، مردمان دیگری پدید می‌آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند و او، آن‌ها را بیمارزد».

این، تشویقی‌ست برای این‌که وقتی انسان، مرتکب گناه می‌شود، از الله متعال، آمرزش بخواهد؛ زیرا اگر با نیتی صادقانه و قلبی سرشار از یقین، طلب آمرزش کند، الله تعالی او را می‌بخشد.

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. به‌راستی که او، همان ذات آمرزنده و مهرورز است.

از جمله‌ی احادیثی که در این باب ذکر شده، این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌ی الله تعالی درباره‌ی دعای ابراهیم علیه السلام را تلاوت کرد:

﴿رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶]

ای پروردگارم! بت‌ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند؛ پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان او از من است و هر که از من نافرمانی نماید، به‌طور قطع تو آمرزنده‌ی مهربانی.

و نیز این سخن عیسی علیه السلام را تلاوت نمود:

﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]

اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آن‌ها را ببخشی، به‌راستی که تو، توانای حکیمی.

آن‌گاه رسول‌الله صلی الله علیه و آله دستانش را بلند کرد و گفت: «یا الله! امتم، امتم». و گریست. الله متعال فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو و بگو: ما، تو را درباره‌ی امتت خشنود می‌سازیم و تو را اندوهگین و ناراحت نمی‌کنیم».

الله تعالی محمد صلی الله علیه و آله را درباره‌ی امتش، خشنود ساخت؛ چنان‌که اجر و پاداش این امت را در مقایسه با امت‌های پیشین، چندین برابر قرار داد. در حدیث صحیح آمده

است: «مثال این امت و امت‌های گذشته، مانند شخصی‌ست که عده‌ای را از صبح تا ظهر به کار می‌گیرد و یک دینار به آنان مزد می‌دهد؛ آن‌گاه عده‌ی دیگری را از ظهر تا عصر به کار می‌گیرد و به آن‌ها نیز یک دینار مزد می‌دهد. سپس برخی دیگر را از عصر تا مغرب به کار می‌گیرد و به آن‌ها دو دینار مزد می‌دهد. دو گروه اول اعتراض می‌کنند و می‌گویند: چرا به ما که بیش‌تر کار کردیم، یک دینار دادی و به این‌ها دو دینار؟ کارفرما می‌گوید: آیا به شما کم‌ترین ستمی کرده‌ام؟ می‌گویند: خیر.»^(۱) لذا هیچ سرزنشی بر او نیست. پس فضل و لطف الهی بر این امت، فراوان است.

الله متعال، محمد مصطفی ﷺ را درباره‌ی امتش راضی نمود و امتیازات فراوانی به این امت بخشید؛ از جمله این‌که پاداش فراوانی به آن‌ها می‌دهد؛ هم‌چنین با این‌که آخرین امت هستند، ولی نخستین امتی خواهند بود که روز قیامت، به حساب اعمالشان رسیدگی می‌شود. این امت، فضایل و امتیازات فراوانی دارد؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «أُعْطِيتَ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةٌ شَهْرٌ وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي»^(۲) یعنی: «پنج چیز به من عطا شده است که پیش از من، هیچ پیامبری از آن‌ها برخوردار نشد: از مسافت یک ماه، دشمنانم، دچار ترس و وحشت می‌شوند؛ زمین، برای من مسجد و پاک گردیده است؛ و مال غنیمت برای من حلال شده است، در صورتی که پیش از من برای هیچ‌کس حلال نشد.»^(۳)

این‌ها ویژگی‌هایی‌ست که به رسول‌الله ﷺ و امتش عنایت شده است. در هر حال، احادیثی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی‌ست و انسان را بر آن می‌دارد که کارهای نیک و شایسته انجام دهد و با انجام آن به آمرزش و پاداش الاهی، امیدوار باشد.

(۱) رک: بخاری، ش: (۵۵۸، ۲۲۷۱، ۲۲۶۸).

(۲) بخاری، ش: (۳۳۵، ۴۳۸).

(۳) و اما دو مورد دیگری که در این حدیث آمده است: «از حق شفاعت برخوردار شده‌ام؛ و هر پیامبری فقط به سوی قوم خود فرستاده می‌شد، ولی من به سوی تمام جهانیان فرستاده شده‌ام». [مترجم]

۴۳۱- وعن مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضی الله عنه قَالَ كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ، وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «لَا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَكَلَّبُوا».

[متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: پشتِ سرِ پیامبر ﷺ بر الاغی سوار بودم. پیامبر ﷺ فرمود: «ای معاذ! آیا می دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حق الله بر بندگان، اینست که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، اینست که کسی را که چیزی شریکش نمی گرداند، عذاب نکند». گفتم: ای رسول خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند».

۴۳۲- وعن البراء بن عازب رضي الله عنهما عن النبي ﷺ قال: «الْمُسْلِمُ إِذَا سُئِلَ فِي الْقَبْرِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهيم: ۲۷]». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مسلمان، هنگام سؤال قبر گواهی می دهد که معبود برحقى جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده ی الله است؛ این، مفهوم سخن الله متعال است که می فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهيم: ۲۷]».^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۶۶۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۷۱.

(۳) ابراهیم: ۲۷. یعنی: «الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می گرداند».

۴۳۳- وعن أنس رضی الله عنه عن رسول الله ﷺ قال: «إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا عَمِلَ حَسَنَةً، أُطْعِمَ بِهَا طُعْمَةً مِنَ الدُّنْيَا، وَأَمَّا الْمُؤْمِنُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْخِرُ لَهُ حَسَنَاتِهِ فِي الْآخِرَةِ، وَيُعْقِبُهُ رِزْقًا فِي الدُّنْيَا عَلَى طَاعَتِهِ».

و فی روایت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مُؤْمِنًا حَسَنَةً يُعْطَى بِهَا فِي الدُّنْيَا، وَيُجْزَى بِهَا فِي الْآخِرَةِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ، فَيُطْعَمُ بِحَسَنَاتٍ مَا عَمِلَ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا أَفْضَى إِلَى الْآخِرَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ يُجْزَى بِهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی کافری کار نیکی انجام دهد، در برابر آن بهره‌ای از نعمت‌های دنیا به او داده می‌شود؛ اما الله متعال، نیکی‌های مؤمن را برای آخرت او ذخیره می‌کند و روزی‌ای در دنیا به دنبال طاعتش به او عطا می‌فرماید».

و در روایتی دیگر آمده است: «به یقین الله متعال، در برابر هیچ کار نیکی به هیچ مؤمنی ستم نمی‌کند (و از پاداش او نمی‌کاهد)؛ مؤمن بهره‌ی نیکی‌اش را در دنیا دریافت می‌کند و در آخرت نیز در برابر هر نیکی، پاداش می‌یابد؛ اما کافر، در دنیا از (لذاذ دنیوی و) بهره‌ی نیکی‌هایی که برای الله متعال انجام داده است، برخوردار می‌شود تا پس از انتقال به آخرت نیکی‌ای نداشته باشد که به‌خاطر آن پاداش بگیرد».

۴۳۴- وعن جابر رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ كَمَثَلِ نَهْرٍ جَارٍ عَمْرٍ عَلَى بَابٍ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال نمازهای پنج‌گانه مانند رودخانه‌ی پُرابی‌ست که در مقابل خانه‌ی هر یک از شما، جاری‌ست و او، روزانه پنج بار خود را در آن می‌شوید».

۴۳۵- وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ». [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۰۸.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۶۶۸.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۴۸.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر فردِ مسلمانی بمیرد و چهل مسلمان موحد که هیچ چیز و هیچ کس را با الله شریک نساخته اند، بر او نماز بخوانند، الله متعال شفاعت آنان را در حق او می پذیرد».

۴۳۶- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي قُبَّةٍ نَحْوًا مِنْ أَرْبَعِينَ، فَقَالَ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ، وَمَا أَنْتُمْ فِي أَهْلِ الشَّرِّ إِلَّا لَكَ الشَّعْرَةُ الْبَيْضَاءُ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ، أَوْ كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الْأَحْمَرِ» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: ما حدود چهل نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله در خیمه ای بودیم؛ فرمود: «آیا راضی می شوید که شما مسلمانان، یک چهارم بهشتیان باشید؟» گفتیم: بله. فرمود: «آیا راضی می شوید که شما، یک سوم بهشتیان باشید؟» گفتیم: بله. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، من امیدوارم که شما نصف بهشتیان باشید؛ زیرا کسی جز مسلمان، وارد بهشت نمی شود. شما نسبت به مشرکان، مانند موی سفیدی در پوست گاوی سیاه هستید؛ یا مانند مویی سیاه در پوست گاوی سرخ موی».

۴۳۷- وعن أبي موسى الأشعري رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دَفَعَ اللَّهُ إِلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا فَيَقُولُ: هَذَا فِكَاكُكَ مِنَ النَّارِ». وَفِي رَوَايَةٍ عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بِذُنُوبٍ أَمْثَالِ الْجِبَالِ يَغْفِرُهَا اللَّهُ لَهُمْ» [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی روز قیامت فرامی رسد، الله متعال، به هر مسلمانی، یک یهودی یا نصرانی می دهد و می فرماید: این، عوض و بلاگردان تو از آتش دوزخ است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۰۶۵۲۸، ۶۶۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۷.

و در روایتی دیگر از ابوموسی رضی الله عنه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت گروهی از مسلمانان با گناهانی مانند کوه‌ها، (به میدان حشر) می‌آیند، اما الله همه‌ی آنها را می‌آمرزد».

[نوی گوید: معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «الله متعال، به هر مسلمانی یک یهودی یا نصرانی می‌دهد...»، در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده، آمده است: «هرکس، جایگاهی در دوزخ و جایگاهی در بهشت دارد؛ هنگامی که مؤمن وارد بهشت می‌شود، کافری، جای او را در دوزخ می‌گیرد». زیرا او، به‌خاطر کفرش سزاوار دوزخ است. و معنای عوض و بلاگردان که در حدیث ابوموسی رضی الله عنه آمده، همین است که وقتی مسلمان در آستانه‌ی ورود به دوزخ قرار می‌گیرد، کافری، جای او را در دوزخ پُر می‌کند و باعث رهایی او از آتش دوزخ می‌شود. زیرا الله متعال، تعدادی را برای دوزخ مقرر فرموده است که آن را پُر می‌کنند. به عبارت دیگر، کافران به سبب گناهان و کفرشان، به جای مسلمانان وارد دوزخ می‌شوند و در حقیقت، بلاگردان آنان قرار می‌گیرند. و الله داناتر است.

۴۳۸- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله يقول: «يُذَنَّبُ الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رَبِّهِ حَتَّى يَضَعَ كَنَفَهُ عَلَيْهِ فَيَقَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، فيقول: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فيقول: رَبِّ أَعْرِفْ، قال: فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَعْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى صَحِيفَةً حَسَنَاتِهِ» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مؤمن روز قیامت به پروردگارش نزدیک می‌شود تا آن‌جا که الله، پرده‌ی رحمت و پوشش خود را بر روی او می‌نهد و از او درباره‌ی گناهانش اعتراف می‌گیرد و می‌فرماید: آیا فلان‌گناه را به‌خاطر داری؟ آیا فلان‌گناه را به‌یاد داری؟ و بنده، پاسخ می‌دهد: بله ای پروردگار من! و الله می‌فرماید: من، در دنیا گناهانت را پوشاندم و امروز نیز (آنها را می‌پوشانم و) تو را می‌آمرزم. سپس بنده کارنامه‌ی نیکی‌هایش را دریافت می‌کند».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۴۱، ۴۶۸۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۸.

شرح

همه‌ی این احادیث، درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی است؛ البته امید به رحمت باید مبتنی بر کارهای نیک و شایسته باشد و امید بدون عمل، آرزوی بی‌پایه‌ای است که هیچ سودی برای بنده ندارد. از این رو در حدیث آمده است: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ، وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَتَمَيَّ عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي»^(۱) یعنی: «زیرک، کسی است که خویشتن را محاسبه کند و برای پس از مرگ (برای آخرت)، کار نماید؛ و ناتوان، کسی است که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش، پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابجا به خداوند داشته باشد». لذا عمل و کار و کوشش، گریزناپذیر و ضروری است تا امید انسان تحقق یابد و پایه و اساس درستی داشته باشد.

مؤلف رحمه الله حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه را نقل کرده است: معاذ رضی الله عنه پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله سوار الاغ بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به معاذ رضی الله عنه فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حق الله بر بندگان، این است که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، این است که کسی را که چیزی شریکش نمی‌گرداند، عذاب نکند». گفتم: ای رسول خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». یعنی به واجبات بسنده کنند و دیگر، به اعمال نفل نپردازند. البته معاذ رضی الله عنه در پایان عمرش، از ترس این که مبادا به خاطر کتمان این حدیث، گناه کار شود، آن را به مردم گفت. در هر حال، این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار جدی در این باره است که انسان نباید با تکیه بر این مژده به واجبات بسنده کند؛ بلکه باید بداند که عبادت و بندگی الله تعالی برای رستگار شدن، گریزناپذیر است.

از دیگر احادیثی که مؤلف رحمه الله درباره‌ی امیدواری به رحمت الله، نقل کرده، روایتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: در قبر از مؤمن سؤال می‌کنند و او گواهی

(۱) ضعیف است؛ نگا: ضعیف ابن ماجه، ش: ۹۳۰؛ و ضعیف الجامع الصغیر، ش: ۴۳۰۵؛ از آل‌بانی رحمه الله.

ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی ۶۷.

می‌دهد که معبود برحق جز الله نیست و محمد، فرستاده‌ی اوست. پیامبر ﷺ فرمود: این، همان سخن استواریست که الله متعال، درباره‌اش می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهیم: ۲۷]

الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گرداند.

در قبر از هر مرده‌ای سه سؤال می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ و مؤمن پاسخ می‌دهد: پروردگار من، الله متعال است و دینم، اسلام و پیامبرم، محمد ﷺ.

مؤلف رحمه الله هم چنین روایتی درباره‌ی نحوه‌ی حساب‌رسی به مؤمن ذکر کرده است: الله ﷻ روز قیامت بنده‌اش را دور از انظار مردم، نزد خود می‌خواند و او را زیر کف خود، یعنی زیر پوشش خود قرار می‌دهد و می‌فرماید: فلان کار و فلان کار را انجام دادی، و درباره‌ی گناهانش از او اعتراف می‌گیرد. و چون بنده، به گناهان خود اعتراف می‌کند، الله ﷻ می‌فرماید: «من، در دنیا گناهانت را پوشاندم و امروز نیز (آنها را می‌پوشانم و) تو را می‌آمرزم. سپس بنده کارنامه‌ی نیکی‌هایش را دریافت می‌کند». همان گونه که در یکی از این احادیث اشاره شد، روز قیامت به هر مسلمانی، یک یهودی یا نصرانی می‌دهند و به او می‌گویند: این، عوض و بلاگردان تو از آتش دوزخ است؛ لذا تو، نجات می‌یابی.

البته این، بدین معنا نیست که تعداد مسلمانان و غیرمسلمانان، یکسان است؛ بلکه شمار کافران اعم از یهود و نصارا، و سایر مشرکان، بیش از تعداد مسلمانان است؛ زیرا از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر به دوزخ می‌روند و یک نفر وارد بهشت می‌شود.

مؤلف رحمه الله حدیثی ذکر کرده است که پیامبر ﷺ به اصحابش فرمود: «آیا راضی می‌شوید که شما مسلمانان، یک‌چهارم بهشتیان باشید؟» گفتند: بله. فرمود: «آیا راضی می‌شوید که شما، یک‌سوم بهشتیان باشید؟» گفتند: بله. فرمود: «من امیدوارم که شما نصف بهشتیان باشید»؛ یعنی نصف بهشتیان، از این امت هستند و نصف دیگر از سایر امت‌ها. این، نشان‌گر فراوانی امت اسلامیست؛ زیرا آخرین امت می‌باشد و افراد این امت تا روز قیامت، پا به عرصه‌ی هستی می‌گذارند. در «سنن» و «مسند» آمده است:

صف‌های بهشتیان، یک‌صد و بیست صف است که هشتاد صف، از آن این امت می‌باشد.^(۱) لذا این امت، دوسوم بهشتیان خواهند بود و این از رحمت الله متعال و از امتیازهای پیامبر ﷺ است؛ زیرا پیامبر ﷺ از اجر و پاداش کسانی که به سنت و روش او عمل می‌کنند، برخوردار می‌شود.

۴۳۹- وعن ابن مسعودٍ ﷺ أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ مِنْ امْرَأَةٍ قُبْلَةً فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي اللَّتَاهِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴] فقال الرجل: ألي هذا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «لجميع أمتي كلهم». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می‌گوید: مردی، زنی را بوسید و سپس نزد پیامبر ﷺ آمد و ماجرا را گفت (و اظهار ندامت کرد). الله متعال، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي اللَّتَاهِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾.^(۳) آن مرد گفت: ای رسول خدا! آیا این حکم، ویژه‌ی من است؟ فرمود: «(خیر؛) شامل حال همه‌ی امت من می‌شود».

۴۴۰- وعن أنسٍ ﷺ قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمَهُ عَلَيَّ، وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَصَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: «هَلْ حَضَرْتَ مَعَنَا الصَّلَاةَ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «قَدْ غُفِرَ لَكَ». [متفق عليه]^(۴)

(۱) ترمذی، (به‌شماره‌ی ۲۵۴۶) روایت کرده و آن را حسن دانسته است؛ و نیز روایت: ابن‌ماجه، ش: (۴۲۸۹)، و احمد (۳۴۷/۵، ۳۵۵، ۳۶۱) به‌نقل از بریده و روایت احمد (۴۵۳/۱) به‌نقل از ابن‌مسعود. آل‌بانی رحمه الله در مشکاة (۵۶۴۴) و ریاض الصالحین (۶۰۸) این روایت را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۳.

(۳) هود: ۱۱۴. یعنی: «در آغاز و پایان روز و پاسی از شب نماز را برپا دار. بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند».

(۴) صحیح بخاری، ش: ۶۸۲۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۴.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: گناهی انجام داده و سزاوار حد (مجازات) شده‌ام؛ آن را بر من اجرا کن. در این میان، وقت نماز فرارسید و او با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند. پس از پایان نماز، عرض کرد: ای رسول خدا! گناهی انجام داده و سزاوار مجازات شده‌ام؛ حکم الله را درباره‌ی من اجرا کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا با ما نماز خواندی؟» گفت: بله. فرمود: «آمرزیده شده‌ای».

[منظور از حد شرعی یا مجازاتی که در این روایت آمده، گناهیست که موجب تعزیر می‌باشد؛ و منظور، حد یا مجازاتی اصلی مانند حد زنا یا شراب و امثال آن نیست؛ زیرا حدود و مجازات‌های اصلی، با نماز ساقط نمی‌شوند و ترک آن‌ها برای قاضی و حاکم، جایز نیست.]

۴۱- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ، فَيُحْمَدُهُ عَلَيْهَا، أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ، فَيُحْمَدُهُ عَلَيْهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود».

۴۲- وعن أبي موسى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله متعال دستش را در شب می‌گشاید تا گناه‌کار روز توبه کند و دستش را در روز می‌گشاید تا گناه‌کار شب توبه نماید (و الله توبه‌ی بنده‌اش را می‌پذیرد) تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند».

۴۳- وعن أبي نجيح عمرو بن عبسَةَ - بفتح العين والباء - السُّلَمِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ وَأَنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَظُنُّ أَنَّ النَّاسَ عَلَى ضَلَالَةٍ، وَأَنَّهُمْ لَيَسُوا عَلَى شَيْءٍ، وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْأَوْثَانَ،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۳۴. رک: حدیث شماره‌ی ۱۴۴ همین کتاب.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۹.

فَسَمِعْتُ بِرَجُلٍ بِمَكَّةَ يُخْبِرُ أَخْبَارًا، فَقَعَدْتُ عَلَى رَاحِلَتِي، فَقَدِمْتُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُسْتَخْفِيًا جُرَّاءَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ، فَتَلَطَّفْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِ بِمَكَّةَ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَنْتَ؟ قَالَ: «أَنَا نَبِيٌّ». قُلْتُ: وَمَا نَبِيٌّ؟ قَالَ: «أُرْسِلَنِي اللَّهُ». قُلْتُ: وَبِأَيِّ شَيْءٍ أُرْسِلَكَ؟ قَالَ: «أُرْسِلَنِي بِصَلَاةِ الْأَرْحَامِ، وَكسْرِ الْأَوْثَانِ، وَأَنْ يُوحَّدَ اللَّهُ لَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْءٌ». قُلْتُ: فَمَنْ مَعَكَ عَلَى هَذَا؟ قَالَ: «حُرٌّ وَعَبْدٌ» وَمَعَهُ يَوْمِيذٌ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. قُلْتُ: إِنِّي مُتَّبِعُكَ، قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ يَوْمَكَ هَذَا. أَلَا تَرَى حَالِي وَحَالَ النَّاسِ؟ وَلَكِنْ ارْجِعْ إِلَى أَهْلِكَ فَإِذَا سَمِعْتَ بِي قَدْ ظَهَرْتُ فَأْتِنِي». قَالَ فَذَهَبْتُ إِلَى أَهْلِي، وَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وَكُنْتُ فِي أَهْلِي. فَجَعَلْتُ أَتَخَبَّرُ الْأَخْبَارَ، وَأَسْأَلُ النَّاسَ حِينَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ حَتَّى قَدِمَ نَفَرٌ مِنْ أَهْلِي الْمَدِينَةَ، فَقُلْتُ: مَا فَعَلَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي قَدِمَ الْمَدِينَةَ؟ فَقَالُوا: النَّاسُ إِلَيْهِ سِرَاعٌ وَقَدْ أَرَادَ قَوْمُهُ قَتْلَهُ، فَلَمْ يَسْتَطِيعُوا ذَلِكَ، فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَعْرِفُنِي؟ قَالَ: «نَعَمْ أَنْتَ الَّذِي لَقِيتَنِي بِمَكَّةَ». قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ وَأَجْهَلُهُ، أَخْبِرْنِي عَنِ الصَّلَاةِ؟ قَالَ: «صَلِّ صَلَاةَ الصُّبْحِ، ثُمَّ أَفْضِرْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ قَيْدَ رُمَحٍ، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حِينَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكَفَّارُ، ثُمَّ صَلِّ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مُحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِيلَ الظَّلُّ بِالرُّمَحِ، ثُمَّ أَفْضِرْ عَنِ الصَّلَاةِ، فَإِنَّهُ حِينَئِذٍ تُسَجَّرُ جَهَنَّمُ، فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مُحْضُورَةٌ حَتَّى تُصَلِّيَ الْعَصْرَ ثُمَّ أَفْضِرْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَإِنَّهَا تُغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكَفَّارُ».

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَالْوُضُوءُ حَدَّثَنِي عَنْهُ؟ فَقَالَ: «مَا مِنْكُمْ رَجُلٌ يُقَرِّبُ وَضُوءَهُ، فَيَتَمَضَّمُ وَيَسْتَنْشِقُ فَيَنْتَثِرُ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا وَجْهِهِ وَفِيهِ وَخِيَاشِيمِهِ. ثُمَّ إِذَا غَسَلَ وَجْهَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا وَجْهِهِ مِنْ أَطْرَافِ لَحْيَتِهِ مَعَ الْمَاءِ. ثُمَّ يَغْسِلُ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا يَدَيْهِ مِنْ أُنَامِلِهِ مَعَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَمْسَحُ رَأْسَهُ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا رَأْسِهِ مِنْ أَطْرَافِ شَعْرِهِ مَعَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَغْسِلُ قَدَمَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا رِجْلَيْهِ مِنْ أُنَامِلِهِ مَعَ الْمَاءِ، فَإِنْ هُوَ قَامَ فَصَلَّى، فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَمَجَّدَهُ بِالَّذِي هُوَ لَهُ أَهْلٌ، وَفَرَّغَ قَلْبُهُ لِلَّهِ تَعَالَى، إِلَّا انْصَرَفَ مِنْ خُطِيئَتِهِ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ».

فَحَدَّثَ عَمْرُو بْنُ عَبْسَةَ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبَا أُمَامَةَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ أَبُو أُمَامَةَ: يَا عَمْرُو بْنُ عَبْسَةَ، انْظُرْ مَا تَقُولُ. فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ يُعْطَى هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ عَمْرُو: يَا

أَبَا أُمَامَةَ، فَقَدْ كَبُرَتْ سِنِّي، وَرَقَّ عَظْمِي، وَافْتَرَبَ أَجَلِي، وَمَا لِي حَاجَةٌ أَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَلَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَوْ لَمْ أَسْمَعْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، حَتَّى عَدَّ سَبْعَ مَرَّاتٍ، مَا حَدَّثْتُ أَبَدًا بِهِ، وَلَكِنِّي سَمِعْتُهُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابونجیح، عمرو بن عَبَسَهی سَلَمیؓ می گوید: من در دوران جاهلیت، بر این باور بودم که مردم در گمراهی هستند و در مسیر هدایت قرار ندارند که بتها را عبادت می کنند تا آن که باخبر شدم مردی در مکه، خبرهایی می دهد (و سخنان تازه ای می گوید). سوار شترم شدم تا نزد پیامبر ﷺ بروم. در آن زمان رسول الله ﷺ مخفیانه دعوت می داد و قومش بر او گستاخ و مسلط بودند. مخفیانه وارد مکه شدم (و پیامبر ﷺ را پیدا کردم). از او پرسیدم: تو کیستی؟ فرمود: «من، پیامبرم». گفتم: پیامبر، چیست؟ فرمود: «الله متعال، مرا فرستاده است». پرسیدم: تو را با چه مأموریتی فرستاده است؟ فرمود: «برای صله ی رحم، شکستن بتها، و این که الله، به یگانگی پرستش شود و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش ن سازند». گفتم: چه کسانی با تو هستند؟ فرمود: «مردی آزاد و یک برده». در آن زمان ابوبکر و بلالؓ با او بودند. گفتم: من نیز پیرو تو هستم. فرمود: «تو امروز نمی توانی اسلام آوردن خود را آشکار کنی؛ مگر حال مرا با مردم نمی بینی؟ نزد خانواده ات بازگرد و وقتی خبر موفقیت و آشکار شدن دعوتم به تو رسید، نزد من بیا». عمروؓ می گوید: نزد خانواده ام بازگشتم تا این که رسول الله ﷺ به مدینه هجرت کرد و من، هم چنان در منطقه ی خود بودم؛ پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، جویای اخبار بودم و از مردم، پرس و جو می کردم تا این که عده ای از اهالی محلّ ما به مدینه رفتند. (وقتی بازگشتند) از آنها پرسیدم: کار این مرد تازه وارد به مدینه، به کجا رسیده است و چه وضعیتی داشت؟ گفتند: مردم به سویی می شتابند؛ قومش تصمیم داشته اند او را به قتل برسانند، ولی موفق نشده اند. (عمروؓ می گوید:) لذا به مدینه و نزد پیامبر ﷺ رفتم. گفتم: ای رسول خدا! آیا مرا می شناسید؟ فرمود: «بله، تو همان کسی هستی که در مکه به ملاقاتم آمدی». گفتم: ای رسول خدا! از دانشی که الله به تو داده است و من نمی دانم، به من بیاموز و نماز را به من آموزش بده. فرمود: «نماز صبح را به جای آور؛ سپس تا زمانی که خورشید

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۳۲.

به اندازه‌ی یک نیزه بالا بیاید، از خواندن نماز خودداری کن؛ زیرا خورشید، هنگام طلوع، از میان دو شاخ شیطان، طلوع می‌کند^(۱) و این، زمانی‌ست که کافران، برای خورشید، سجده می‌نمایند. سپس نماز بخوان؛ زیرا نماز خواندن، با حضور فرشتگان است و آن‌گاه که سایه‌ی نیزه (یا هر چیز دیگری) به کم‌ترین حد آن برسد، از خواندن نماز خودداری کن. چون در این زمان دوزخ، شعله‌ور و برافروخته می‌شود و وقتی سایه (به سمت مشرق) متمایل شد، نماز بخوان؛ زیرا خواندن نماز با حضور فرشتگان است تا آن‌که نماز عصر را به‌جای آوری. پس از نماز عصر، تا غروب خورشید نماز نخوان؛ زیرا خورشید در میان دو شاخ شیطان غروب می‌کند و کافران، در این هنگام برای خورشید، سجده می‌نمایند».

عمرو رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: ای پیامبر خدا! وضو، درباره‌ی وضو برایم سخن بگو. فرمود: «هرکس از شما آب وضویش را تهیه کند و مضمضه و استنشاق نماید (آب را در دهان و بینی‌اش بگرداند)، گناهان صورت و دهان و بینی‌اش، با آب وضو فرو می‌چکد؛ و آن‌گاه که مطابق فرمان الله، صورتش را می‌شوید، گناهان صورتش، با آب وضو از اطراف ریش او، می‌ریزد. و چون دستانش را تا آرنج می‌شوید، خطاهای دستانش با آب وضو فرو می‌چکد و وقتی سرش را مسح می‌کند، گناهان سرش با آب وضو از اطراف موهایش پایین می‌افتد و آن‌گاه که پاهایش را تا دو قوزک می‌شوید، گناهان پاهایش به همراه آب وضو از انگشتانش فرو می‌ریزد و هنگامی که به نماز می‌ایستد و الله متعال را حمد و ستایش می‌کند و ثنایش می‌گوید و او را آن‌گونه که شایسته‌ی اوست، به بزرگی یاد می‌نماید و قلبش را برای الله متعال، خالی می‌گرداند، مانند روزی که از مادر، به دنیا آمد، از گناهانش پاک می‌شود».

عمرو بن عبسه رضی الله عنه این حدیث را برای ابوامامه رضی الله عنه، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو کرد. ابوامامه رضی الله عنه به او گفت: ای عمرو بن عبسه! بنگر چه می‌گویی؛ یک نفر یک‌جا (در یک وضو و نماز) این همه پاداش می‌یابد؟! عمرو رضی الله عنه پاسخ داد: ای ابوامامه! پا به سن گذاشته و پیر شده‌ام؛ استخوان‌هایم سست و ضعیف گشته و مرگم نزدیک است و

(۱) نووی رحمته الله می‌گوید: این، تمثیل و اشاره‌ای‌ست به این‌که هنگام طلوع آفتاب، زمان جنب و جوش و فعالیت شدید شیطان و همکاران و پیروان اوست تا مردم را بفریبند و بر آن‌ها تسلط یابند.

نیازی ندارم که بر الله متعال و پیامبرش دروغ بندم و اگر این حدیث را یک یا دو یا سه بار - عمرو هفت بار برشمرد - از رسول الله ﷺ نمی شنیدم، آن را بازگو نمی کردم؛ ولی این حدیث را بیش از این از پیامبر ﷺ شنیدم.

۴۴- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى رَحْمَةً أُمَّةٍ، قَبَضَ نَبِيَّهَا قَبْلَهَا، فَجَعَلَهُ لَهَا قَرِطًا وَسَلَفًا بَيْنَ يَدَيْهَا، وَإِذَا أَرَادَ هَلَكَةً أُمَّةٍ، عَذَّبَهَا وَنَبِيَّهَا حَيًّا، فَأَهْلَكَهَا وَهُوَ حَيٌّ يَنْظُرُ، فَأَقَرَّ عَيْنَهُ بِهَلَاكِهَا حِينَ كَذَّبُوهُ وَعَصَوْا أَمْرَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی الله متعال بخواهد بر امتی رحم کند (و آنها را از رحمتش برخوردار سازد)، پیامبرشان را پیش از خودشان از دنیا می برد و او را برای امتش، ذخیره ی آخرت قرار می دهد تا پیشاپیش امتش قرار بگیرد (و برای آنها شفاعت کند)؛ ولی آن گاه که الله متعال قصد نابودی امتی را داشته باشد، در حالی که پیامبرشان، زنده و نظاره گر است، آنها را عذاب می کند تا بدان سبب که پیامبرشان را انکار کردند و از او نافرمانی نمودند، چشمان پیامبر را به هلاکت امت نافرمانش، روشن بگرداند».

شرح

احادیثی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، همگی درباره ی امیدواری به رحمت الهی است. در یکی از این احادیث آمده است: نمازهای پنج گانه، کفاره ی گناهان پیش از آن است؛ مانند آن مرد که زنی را بوسید یا مثل آن شخص که مرتکب گناهی شد و از پیامبر ﷺ خواست که او را مجازات کنند. در نتیجه نماز، برترین عبادت بدنی است و بدی ها را از میان می برد. الله متعال، می فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾

[هود: ۱۱۴]

در آغاز و پایان روز و پاسی از شب نماز را برپا دار. بی گمان نیکی ها، بدی ها را از میان می برند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۸۸.

البته شکی نیست که نماز باید به صورتی ادا شود که الله تعالی می‌پسندد؛ همان‌گونه که در حدیث عمرو بن عبسه رضی الله عنه بدین نکته اشاره شده که هر نمازی، وقت مشخصی دارد و در پاره‌ای از اوقات، از خواندن نماز منع شده است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نحوه وضو گرفتن را به عمرو بن عبسه رضی الله عنه آموزش داد؛ وقتی وضوی انسان، وضوی درستی باشد، گناهایش با آب وضو فرومی‌چکد و آن‌گاه که انسان با قلبی که آن را برای الله، فارغ کرده است، به نماز می‌ایستد، الله متعال، گناهایش را می‌بخشد. لازم می‌دانم که این‌جا این نکته را یادآوری کنم که برخی از مردم با این‌که نماز می‌خوانند، ولی تنها یک‌دهم پاداش نماز یا کم‌تر از آن به آن‌ها می‌رسد؛ زیرا با قلبی غافل نماز می‌گزارند یا به‌گونه‌ای که انگار مشغول تجارت و خرید و فروش هستند یا تا پایان نمازشان، به کارهای دیگری مشغولند!

انسان همین‌که الله اکبر می‌گوید و به نماز می‌ایستد، شیطان، وسوسه اش را آغاز می‌کند و افکار و خیال‌های زیادی در ذهنش می‌آورد و همین‌که سلام می‌دهد و نمازش را به پایان می‌رساند، هر فکر و خیالی که در نماز داشته است، از سرش می‌رود. این، نشان‌گر این‌ست که شیطان می‌خواهد نماز انسان را خراب و ناقص نماید تا نمازگزار از این پاداش بزرگ، محروم شود.

نکات فراوانی از حدیث عمرو بن عبسه رضی الله عنه برداشت می‌شود؛ از این حدیث چنین برمی‌آید که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوتش را مخفیانه و در شرایطی آغاز کرد که به شدت تحت فشار و اذیت و آزار مشرکان بود. عمرو بن عبسه رضی الله عنه در دوران جاهلیت معتقد بود که مردم، گمراه شده‌اند و در مسیر هدایت قرار ندارند؛ از این‌رو در جستجوی حقیقت و یافتن آیین سازگار با فطرت بود تا این‌که نام و آوازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوتش در مکه، به او رسید. لذا به مکه رفت تا با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کند. وی، شرایط سخت مکه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد و دریافت که رسول الله صلی الله علیه و آله به شدت زیر نظر و تحت فشار است و تنها یک مرد آزاد و یک برده، یعنی ابوبکر و بلال رضی الله عنهما از او پیروی کرده‌اند و با او هستند.

این، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و پس از او علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دیگر مرد آزادی بود که مسلمان شد.

این از حکمت و دوراندیشی پیامبر ﷺ بود که به عمرو ﷺ فرمود: تو اینک نمی‌توانی اسلام خود را آشکار نمایی؛ نزد خانواده‌ات بازگرد و آن‌گاه که خبر موفقیت و ظهور من به تو رسید، نزد من بیا. عمرو ﷺ نیز به منطقه‌ی خودش بازگشت و حدود سیزده سال بعد، به مدینه و نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای رسول‌خدا! آیا مرا می‌شناسی؟ با آن‌که سال‌های زیادی از ملاقات عمرو با پیامبر ﷺ می‌گذشت، اما پیامبر ﷺ او را از یاد نبرده بود و به عمرو ﷺ خبر داد که او را می‌شناسد و آن‌گاه حقوق الهی را به او آموزش داد و برایش بیان فرمود که وقتی کسی، وضوی کامل و درستی می‌گیرد، گناهایش با آب وضو از اعضای بدنش فرومی‌ریزد؛ و این نکته را هم بیان نمود که نماز درست و کامل، کفاره‌ی گناهان نمازگزار است. این، نشان می‌دهد که لطف و رحمت پروردگار از خشم و غضب او، گسترده‌تر می‌باشد و رحمتش بر غضبش غالب است. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را مشمول رحمتش بگرداند؛ به یقین، او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۵۲- باب: فضیلت امید به رحمت پروردگار

الله متعال، از زبان بنده‌ی صالحش (مؤمن خاندان فرعون) می‌فرماید:

﴿وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ ۱۱۱ فَوَقَلَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا
مَكَرُوا ۱۱۲ [غافر: ۴۴، ۴۵]

و کارم را به الله می‌سپارم. همانا الله، به حال بندگان بیناست. و الله، او را از نقشه‌های سوء آنان نگاه داشت.

۴۴۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تعالى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ حَيْثُ يَذْكُرُنِي، وَاللَّهُ لَلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ يَجِدُ ضَالَّتَهُ بِالْفَلَاقَةِ، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِذَا أَقْبَلَ إِلَيَّ يَمْشِي، أَقْبَلْتُ إِلَيْهِ أَهْرُولُ». [متفق عليه؛ این، لفظ یکی از روایت‌های مسلم است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله تعالى می‌فرماید: من، با بنده‌ام مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم و هر جا مرا یاد کند، با او خواهم بود. به الله سوگند که او از توبه‌ی بنده‌اش بیش از شخصی خوشحال می‌شود که (شتر و ره‌توشه‌ی) گم‌شده‌اش را در بیابان پیدا می‌کند. هر کس، یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع^(۲) به او نزدیک می‌شوم؛ و هر کس، یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی دو دست باز) به او نزدیک می‌شوم؛ هر کس، قدم‌زنان به سوی من بیاید، من، دوان‌دوان به سویش می‌روم».

[در «صحیحین» چنین روایت شده است: «هر وقت مرا یاد کند، من با او هستم» و این جا «هر جا» آمده و هر دو، صحیح است.]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۴۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۵؛ این لفظ در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی ۲۷۴۷ به‌نقل از انس رضی الله عنه آمده است.

(۲) ذراع، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی آرنج تا سر انگشتان دست است.

۴۴۶- وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ، قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يَقُولُ: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ ﷻ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که سه روز پیش از وفات پیامبر ﷺ از ایشان شنید که می فرمود: «هیچ کس از شما نمیرد، مگر این که به الله ﷻ گمان نیکی داشته باشد».

۴۴۷- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أَبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ، ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا، ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تَشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است].^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «الله متعال، می فرماید: ای فرزند آدم! تا وقتی که مرا بخوانی و به من امیدوار باشی، همه ی گناهانی را که از تو صادر شده است، می بخشم و (به گناهانت) اهمیت نمی دهم. ای آدمی! اگر گناهانت به اندازه ای بزرگ و زیاد باشد که به ابرهای آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی، تو را می بخشم و (به گناهانت) توجه نمی کنم. ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به پُری زمین، گناه کرده ای، ولی هیچ چیز و هیچ کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد».

شرح

مؤلف رحمته الله پس از ذکر آیات و احادیثی درباره ی امید به رحمت الهی که نشان گر گستردگی لطف و بخشنندگی خداست، بابی به نام «فضیلت امید به رحمت پروردگار» گشوده است؛ بهر حال انسان باید به فضل و رحمت پروردگارش و آنچه که نزد اوست، امیدوار باشد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۷۷.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۳۳۸؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۲۷؛ صحیح الترمذی، آل بانی رحمته الله، ش: ۲۸۰۵.

سپس سخن عبد صالح، یعنی مؤمن خانواده‌ی فرعون را ذکر کرده است که ایمانش را مخفی نگه می‌داشت و خیرخواه قومش بود؛ بدین‌سان که آنان را نصیحت می‌کرد و با بیان دلایل روشن، برایشان بیان می‌نمود که در مسیر باطل قرار دارند و راه موسی علیه السلام، راه درستی است؛ در نهایت به آنان گفت:

﴿فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾

[غافر: ۴۴]

به زودی سخنانی را که به شما می‌گویم، به یاد خواهید آورد. و کارم را به الله می‌سپارم. همانا الله، به حال بندگان بیناست.

﴿وَأُفَوِّضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾: «کارم را به الله می‌سپارم»؛ یعنی تنها به او اعتماد می‌کنم و تنها به او امید می‌بندم. الله متعال، در ادامه می‌فرماید:

﴿فَوَقَّهَ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَحَاقَ بِإِلٍ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۵]

و الله، او را از نقشه‌های سوء فرعونیان نگاه داشت و عذاب سخت، آنان را فرو گرفت.

سپس حدیث ابوهریره رضی الله عنه را ذکر کرده است که الله متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «من، با بنده‌ام مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم»؛ یعنی اگر به من گمان نیک داشته باشد، به نفع اوست و با او همین‌گونه رفتار خواهم کرد و اگر به من گمان نیک نداشته باشد یا به رحمت امیدوار نباشد، بر اساس گمانش با او رفتار می‌کنم. حال این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی گمان بنده به پروردگارش نیکوست؟

زمانی می‌توان گمان بنده به الله تعالی را نیک دانست که در جهتی گام بردارد یا اعمالی انجام دهد که سبب جلب فضل و رحمت اوست؛ یعنی کارهای نیک انجام دهد و در قلب خود به الله، گمان نیک داشته باشد؛ ولی گمان نیک به‌تنهایی یا بدون عمل، نوعی آرزوی نابجا و بی‌پایه است و کسی که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش، پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابجا به خداوند داشته باشد، ناتوان است. نیک‌گمانی به پروردگار، بدین معناست که انسان عملی انجام دهد که نشان‌گر این گمان نیک باشد یا در وجود انسان این ویژگی به چشم بیاید و هر عمل نیکی که انجام می‌دهد، امیدوار باشد که الله تعالی آن را بپذیرد؛ وقتی روزه می‌گیرد، به قبول شدن

روزه‌اش امیدوار باشد؛ و آن‌گاه که صدقه می‌دهد، همین‌طور؛ یعنی امیدوار باشد که الله متعال اعمال نیکش را می‌پذیرد. ولی اگر به الله گمان نیک داشته باشی و از آن‌سو از او نافرمانی کنی یا کارهای زشت و ناپسند انجام دهی، روش افراد ناتوان و درمانده‌ای را در پیش گرفته‌ای که هیچ سرمایه‌ای ندارند.

سپس مؤلف رحمته با ذکر حدیثی بدین نکته اشاره کرده که بزرگواری و لطف پروردگار، از بنده‌اش بیش‌تر است؛ زیرا هنگامی که انسان، یک وجب به سوی الله می‌رود، الله متعال، یک ذراع به او نزدیک می‌گردد و آن‌گاه که انسان یک ذراع به الله نزدیک شود، الله متعال به اندازه‌ی دو دست گشوده به بنده‌اش نزدیک می‌گردد و هرگاه بنده، قدم‌زنان و به‌آرامی به سوی الله برود، الله دوان‌دوان به سویش می‌رود.

اهل سنت و جماعت، این احادیث و امثال آن را حق می‌دانند؛ یعنی به آن‌چه که در این احادیث درباره‌ی الله ﷻ بیان شده است، ایمان دارند. البته ما نمی‌دانیم که این دویدن چگونه است یا این نزدیک شدن، چه کیفیتی دارد و سخن گفتن از کیفیت و چگونگی آن، خطای بزرگی است و باید این موضوع را به الله ﷻ واگذار کنیم.

سپس مؤلف رحمته احادیثی به همین مضمون ذکر کرده که همه، نشان‌گر اهمیت و واجب بودن داشتن گمان نیک به پروردگار است؛ ناگفته نماند که باید به اسباب و زمینه‌هایی که لازمه‌ی این گمان نیک است، توجه نماییم. الله متعال، ما و سایر مسلمانان را به آن‌چه خیر و صلاح دنیا و آخرت ماست، موفق بدارد.

۵۳- باب: جمع میان بیم و امید (خوف و رجاء)

بدان که بهتر است انسان در هنگام سلامتی‌اش، ترسان و امیدوار باشد و بیم و امیدش یکسان؛ ولی در زمان بیماری بهتر است که امیدش بیش از ترس و بیم او باشد. آموزه‌ها و قواعد شرعی و داده‌های کتاب و سنت نیز نشان‌گر این موضوع هستند.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۹]

تنها زبان‌کاران از عذاب الله (غافلند و) احساس امنیت می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [يوسف: ۸۶]

...به‌راستی تنها کافران از رحمت الله ناامید می‌شوند.

و می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۶]

روزی که برخی چهره‌ها سفید، و برخی چهره‌ها سیاه می‌شود.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأعراف: ۱۶۷]

به‌راستی پروردگارت زود مجازات می‌کند و بی‌گمان او، آمرزنده‌ی مهربور است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ [الانفطار: ۱۳، ۱۴]

به‌یقین نیکان در نعمت خواهند بود و بدکاران در دوزخ.

و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ [القارعة: ۶، ۹]

﴿فَأَمَّهُ هَآوِيَةٌ﴾

اما کسی که ترازوی اعمال نیکش سنگین باشد، پس او در زندگی خوشایند و پسندیده‌ای خواهد بود. و هر کس ترازوی اعمالش سبک باشد، پس در دامن «هاویه» (آتش سوزان و شعله‌ور) خواهد بود.

آیات فراوانی در این باره وجود دارد؛ گاه خوف و رجاء (بیم و امید) در آیه‌ی پشت سر هم ذکر شده و گاه در چند آیه و در پاره‌ای از موارد در یک آیه.

۴۴۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ، مَا طَمِعَ بِجَنَّتِهِ أَحَدٌ؛ وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ، مَا قَنَطَ مِنْ جَنَّتِهِ أَحَدٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر مؤمن از مجازاتی که نزد الله است، آگاه بود، هیچ‌کس در بهشت طمع نمی‌کرد و اگر کافر، رحمتی را که نزد الله است، می‌دانست، هیچ‌کس از بهشت پروردگار، ناامید نمی‌شد».

۴۴۹- وعن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ وَاحْتَمَلَهَا النَّاسُ أَوْ الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدَّمُونِي قَدَّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ، قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا، أَيْنَ تَذْهَبُونَ بِهَا؟ يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ لَصَعِقَ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هنگامی که جنازه آماده می‌شود و مردم آن را بر دوش خود حمل می‌کنند، اگر جنازه‌ی شخص نیکوکاری باشد، می‌گوید: مرا زودتر ببرید؛ مرا زودتر ببرید. و اگر ناصالح باشد، می‌گوید: وای بر من! مرا کجا می‌برید؟ هر چیزی جز انسان، آه و فغانش را می‌شنود و اگر انسان‌ها آه و فغانش را بشنوند، بی‌هوش می‌شوند».

۴۵۰- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ وَالتَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ». [روایت بخاری]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۳۱۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۴۸۸. [ر.ک: حدیث شماره‌ی: ۱۰۷ همین کتاب.]

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک ترند».

شرح

مؤلف رحمته الله بابی درباره‌ی جمع میان بیم و امید گشوده و بدین نکته اشاره کرده است که امید انسان در زمان بیماری‌اش باید بیش از ترس او باشد. علما در این باره اختلاف نظر دارند که آیا باید ترس و هراس انسان بیش تر باشد، یا امیدش؟ برخی از علما گفته‌اند: باید امیدش به طور مطلق بیش از ترس و هراس او باشد؛ و عده‌ای بر این باورند که ترس او باید به طور مطلق از امید او بیش تر باشد. دیدگاه گروهی دیگر از علما این است که باید بیم و امید انسان یکسان باشد؛ نه این، بیش تر و غالب باشد و نه آن. زیرا اگر امیدش، بیش از ترس او باشد، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که خود را از عذاب الهی درامان می‌پندارند و اگر ترس او، بیش تر باشد، جزو کسانی می‌شود که از رحمت الهی ناامیدند. هم‌چنین برخی از علما گفته‌اند: آن‌گاه بنده در حال اطاعت و بندگی‌ست، باید امیدش بیش تر باشد؛ یعنی امیدوار باشد که الله متعال، عمل نیکش را می‌پذیرد. اما وقتی که مرتکب گناه و معصیت می‌شود، باید خوف و ترس او غالب باشد تا دیگر، به خود جرأت گناه کردن ندهد. انسان خود باید طیب خوشتن باشد؛ اگر آدمی‌ست که از عذاب الهی احساس امنیت می‌کند و به سادگی مرتکب گناه می‌شود یا آرزوهای بی‌پایه‌ای به خداوند تعالی دارد، باید به جای این راه، مسیر ترس و هراس را در پیش بگیرد؛ ولی اگر احساس می‌کند که وسواس دارد یا بی‌مورد می‌ترسد، بیش از این ترس و هراس به خود راه ندهد؛ بلکه به جای این راه، در مسیر امید گام بردارد تا میان بیم و امیدش توازن و برابری ایجاد نماید.

سپس مؤلف رحمته الله چند آیه ذکر کرده که الله متعال در همه‌ی آن‌ها مسایلی مطرح فرموده است که هم امیدوارکننده است و هم هشداردهنده؛ چنان‌که از بهشتیان و دوزخیان سخن گفته یا ویژگی‌های خود را بیان فرموده است؛ ویژگی‌هایی از این

قبیل که او سخت مجازات می‌کند و آمرزنده و مهربان است. در این فرموده‌ی الله متعال بیندیشید که می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾

[المائدة: ۹۸، ۹۹]

بدانید که الله، سخت‌کیفر است (و بدانید) که الله، آمرزنده‌ی مهرورز می‌باشد. پیامبر وظیفه‌ای جز ابلاغ (و رساندن پیام الهی) ندارد.

در آیه‌ی بالا که جای تهدید و هشدار است، ابتدا شدت و سختی عذابش را ذکر فرمود و آن‌گاه که درباره‌ی خود سخن می‌گوید و کمال صفاتش را بیان می‌کند، می‌فرماید:

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٩﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿١٠٠﴾﴾

[الحجر: ۴۹، ۵۰]

به بندگانم خبر بده که به‌راستی من آمرزنده‌ی مهرورزم. و بی‌گمان عذابم، عذاب دردناکی‌ست.

لذا الله متعال در این آیه آمرزش را پیش از عذاب، ذکر نمود؛ زیرا این‌جا درباره‌ی خود و صفات کاملش و رحمتی سخن می‌گوید که بر خشم او غالب است. مؤلف رحمه الله احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است که نشان می‌دهد انسان همواره باید در میان بیم و امید باشد؛ مانند این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر مؤمن از مجازاتی که نزد الله است، آگاه بود، هیچ‌کس در بهشت خداوندی طمع نمی‌کرد و اگر کافر، رحمتی را که نزد الله است، می‌دانست، هیچ‌کس از بهشت پروردگار، ناامید نمی‌شد». منظور از آگاهی و دانش در این‌جا، دانش نظری یا آگاهی از اصل مسأله نیست، بلکه منظور آگاهی از کیفیت و حقیقت آن است؛ زیرا مؤمن از این‌که عذاب الهی در انتظار کافران و گمراهان است، اطلاع دارد، ولی از آن‌جا که حقیقت آن، اینک قابل درک نیست، نمی‌تواند آن را دریابد و انسان زمانی این عذاب را درک می‌کند که به آن گرفتار شود. الله متعال، همه‌ی ما را از عذابش در پناه خویش قرار دهد. لذا منظور، دانستن حقیقت مسأله می‌باشد؛ زیرا کافر می‌داند که الله، آمرزنده و مهربان است و معنای آمرزش و مهربانی بر او پوشیده نیست.

مؤلف رحمته الله علیه احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است؛ مانند این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». بند کفش را برای نزدیک بودن یک چیز مثال می‌زنند؛ زیرا انسان به پوشیدن کفش نیاز دارد. پس بهشت به هر یک از ما از بند کفش او نیز نزدیک‌تر است و انسان گاه با گفتن سخن نیکو، به بهشت دست می‌یابد و دوزخ نیز همین‌گونه است و گاه انسان با گفتن یک کلمه یا یک جمله، خود را سزاوار دوزخ می‌گرداند. مانند آن شخصی که انسان گنه‌کاری را از گناه و معصیت بازمی‌داشت و چون خسته شد، گفت: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله تعالی فرمود: «مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ إِلَّا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ، عَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَهُ»^(۱) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: این مرد، سخنی گفت که با آن، دنیا و آخرت خود را نابود کرد. لذا انسان خود، باید طبیب خویش باشد و تشخیص دهد که آیا امیدش را بیش‌تر کند یا ترس و هراس خود را؛ اگر احساس می‌کند که امیدش بیش از ترس اوست و این، باعث می‌شود که در انجام واجبات کوتاهی نماید یا کارهای حرام و ممنوع انجام دهد، پس راه دیگری برگزیند و خوف (ترس و بیم) خود را تقویت کند؛ اما اگر وسواس دارد که الله متعال، اعمال نیکش را قبول نخواهد کرد، برای اصلاح خود و رفع این حالت بکوشد و راهی را در پیش بگیرد که مناسب وضعیت او در حالت‌های گوناگون است.

(۱) مسلم، ش: ۲۶۲۱ به نقل از جندب رضی الله عنه.

۵۴- باب: فضیلت گریستن از ترس الله متعال و شوق او

الله متعال، می فرماید:

﴿وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ [الاسراء: ۱۰۹]

و گریه کنان به سجده می افتند و (قرآن) بر فروتنی و خشوعشان می افزاید.

و می فرماید:

﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾ وَتَضْحَكُونَ ﴿٦٠﴾ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦١﴾﴾ [النجم: ۵۹، ۶۰]

آیا از این سخن تعجب می کنید؟ و می خندید و نمی گریید؟

۴۵۱- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال لي النبي ﷺ: «اقرأ على القرآن». قلت: يا رسول الله، اقرأ عليك، وعليك أنزل؟ قال: «إني أحب أن أسمع من غيبي». فقرأت عليه سورة النساء، حتى جئت إلى هذه الآية: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱] قال: «حسبك الآن» فالتفت إليه فإذا عيناه تذرفان. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «برای من قرآن بخوان». گفتم: ای رسول خدا! من برای شما قرآن بخوانم، در صورتی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمود: «دوست دارم آن را از کسی جز خود بشنوم». و من، سوره ی «نساء» را برای پیامبر ﷺ تلاوت کردم تا این که به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ﴿٤١﴾.^(۲) [پس چگونه خواهد بود آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم؟] پیامبر ﷺ فرمود: «کافی ست». و چون به ایشان نگاه کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۵۸۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۰۰.

(۲) نساء: ۴۱.

۴۵۲- وعن أنس رضی الله عنه قال: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، فَقَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَعَظَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجُوهَهُمْ وَلَهُمْ حَنِينٌ. [متفقٌ عليه؛ پیش‌تر در باب «خوف و خشیت الهی» ذکر شد.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ برای ما خطابه‌ای ایراد فرمود که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام؛ فرمود: «اگر آن‌چه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌تر می‌خندید و بیش‌تر می‌گریستید». لذا صحابه رضی الله عنهم چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای حق‌هق (و گریه‌ی) آنان بلند شد.

۴۵۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَلِجُ النَّارَ رَجُلٌ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ فِي الضَّرْعِ وَلَا يَجْتَمِعُ غُبَارٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدُخَانُ جَهَنَّمَ». [ترمذی روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که از ترس الله بگرید، وارد دوزخ نمی‌شود، مگر این‌که شیر به پستان بازگردد و غبارِ راه پروردگار با دود دوزخ، جمع نمی‌شود».

۴۵۴- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعْلَقٌ بِالمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ، وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [متفقٌ عليه]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد: فرمان‌روای عادل. جوانی که در اطاعت و بندگیِ الله، رشد یافته است. کسی که همواره به مسجد

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۶۲۱، ۶۴۸۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۵۹. رک: حدیث شماره‌ی ۴۰۶ همین کتاب.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۷۷۸؛ و صحیح الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۳۳۳.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۶۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۱. رک: حدیث شماره‌ی ۳۸۱ همین کتاب.

دل بسته باشد. دو مسلمانی که فقط به خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می آیند یا از یکدیگر جدا می شوند. کسی که زنی زیبا و صاحب مقام، او را به سوی خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می ترسم. کسی که با دست راستش، به گونه ای صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می دهد. کسی که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

شرح

مؤلف رحمه الله بابی درباره ی «فضیلت گریستن از ترس الله و شوق او» گشوده است. گریستن، دلایل و زمینه های گوناگونی دارد؛ گاه به سبب ترس است و گاه به خاطر درد و گاه از روی شوق و اشتیاق و دیگر علت هایی که مردم می دانند. گریستن به خاطر خشیت الهی، یا از ترس الله است یا از شوق او؛ وقتی گریستن به سبب ندامت و پشیمانی از معصیتی باشد که انسان مرتکب شده، در این صورت، انگیزه ی گریستن، ترس است و آن گاه که انسان در نتیجه اطاعت و عبادت می گیرد، گریه اش از شوق به الله متعال است.

مؤلف رحمه الله دو آیه ذکر کرده است. در یکی از این آیه ها، کسانی که از ترس خشیت الهی می گیرند، ستوده شده اند؛ همان گونه که الله متعال، می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾﴾

بی گمان کسانی که پیش از این دانش یافته اند، هنگامی که برایشان قرآن تلاوت می شود، سجده کنان و با فروتنی به زمین می افتند. و می گویند: پروردگارمان پاک و منزّه است؛ بی گمان وعده ی پروردگارمان انجام شدنی و قطعی ست. و گریه کنان به سجده می افتند و (قرآن) بر فروتنی و خشوعشان می افزاید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ یعنی اهل کتاب که پیش از قرآن، از آموزه های تورات و انجیل برخوردار شدند. ﴿وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ﴾ به گونه ای به سجده می افتند که نزدیک است چانه هایشان با زمین برخورد کند؛ و این، به معنای شدت مبالغه در

سجده است. ﴿وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ و قرآن بر خشوع دل‌هایشان می‌افزاید؛ به گونه‌ای که آثار این خشوع در اعضا و جوارح آنان نمایان می‌شود.

و اما دومین آیه‌ای که مؤلف رحمه الله ذکر کرده است؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ۖ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴾ [النجم: ۵۹، ۶۰]

آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟ و می‌خندید و نمی‌گریید؟

این، در نکوهش کسانی است که قرآن را مسخره می‌کنند یا از روی انکار و به قصد استهزا، درباره‌ی قرآن، حالت تعجب به خود می‌گیرند و نمی‌گیرند. قرآن، بزرگ‌ترین پنددهنده است و الله متعال، به وسیله‌ی قرآن بندگان را پند می‌دهد؛ ولی دل‌هایی که سنگ و سختند، با شنیدن قرآن نرم نمی‌شوند؛ بلکه سخت‌تر می‌گردند. پناه بر الله.

مؤلف رحمه الله هم‌چنین حدیثی از ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواستند برایشان قرآن بخواند. ابن مسعود رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول‌خدا! من، برای شما قرآن بخوانم، حال آن‌که قرآن بر شما نازل شده است؟!» یعنی شما خود، بهتر می‌خوانید و از من داناترید. فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی جز خودم بشنوم». این نشان می‌دهد که اگر انسان گاه به قرائت دیگران گوش دهد، از این‌که خودش قرائت کند، خشوع بیش‌تری می‌یابد و بر قلبش بیش‌تر می‌نشیند. گاه همین‌که به قرائت یک نفر گوش می‌دهید، به گریه می‌افتید؛ ولی اگر همان آیه را خودتان بخوانید، چنین حالی پیدا نمی‌کنید. ابن مسعود رضی الله عنه سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواند تا این‌که به این آیه‌ی بزرگ رسید:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾

[النساء: ۴۱]

پس چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم.

یعنی در آن هنگام، حال تو و حال آنان چگونه خواهد بود؟ «کیف» حرف استفهام (پرسش) است و طرح یک موضوع به صورت پرسشی، تأثیر بیش‌تری بر قلب و روان انسان دارد.

گواهان، دو دسته هستند: گروه اول، پیامبران و فرستادگان الهی علیهم‌السلام هستند؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾

[النساء: ۴۱]

آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم.

گروه دوم، علما هستند که به عنوان وارثان پیامبران، پس از وفات فرستادگان الهی، در جایگاه شهادت قرار می‌گیرند و درباره‌ی مردم گواهی می‌دهند که پیام انبیا علیهم‌السلام به آنان رسیده است و پیامبران مأموریت خود را به‌خوبی ادا کرده‌اند. این، امتیاز بزرگی برای علماست که شاهدان خداوند عز و جل در زمینش هستند.

الله متعال، در سوره‌ی «جاثیه» می‌فرماید:

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُحْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

[الجاثية: ۲۸]



و (آن روز) هر امتی را می‌بینی که به زانو درآمده است. هر امتی به سوی نامهی اعمالش فرا خوانده می‌شود؛ (در آن روز می‌گوییم:) امروز سزا و جزای اعمالی را که انجام می‌دادید، می‌بینید.

﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا﴾ یعنی هر امتی به سوی نامهی اعمالش یا به سوی کتابی که بر آن‌ها وحی شده است، فراخوانده می‌شوند.

در هر حال وقتی ابن مسعود رضی الله عنه به آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی «نساء» رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «کافی ست». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: به رسول‌الله صلی الله علیه و آله نگاه کردم و دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از ترس آن حالت وحشتناک گریست و این، نشان‌گر ارزش گریستن به هنگام شنیدن قرآن یا قرائت آن است.

مؤلف رحمه الله حدیث دیگری هم ذکر کرده است که پیش‌تر به شرح و توضیح آن پرداختیم؛ این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌تر می‌خندید و بیش‌تر می‌گریستید». یعنی اگر حقایقی را که من می‌دانم شما هم می‌دانستید، خنده‌هایتان کم‌تر می‌شد و گریه‌هایتان، بیش‌تر. البته الله متعال، این حقایق را فقط به پیامبر خود گفته و به او دستور ابلاغ یا رساندن این حقایق را نداده است تا به‌خاطر رحمتی که بر بندگان دارد، این حقایق را از آن‌ها پنهان نگه دارد؛ (زیرا چه‌بسا به زندگی مادی خود به‌طور کلی پشت کنند).

وقتی رسول الله ﷺ چنین فرمود، صحابه رضی الله عنهم چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای هق‌هق (و گریه‌ی) آنان بلند شد. زیرا عمق هشدار پیامبر ﷺ را درک کردند و این، نشان‌گر کمال ایمانشان است و نشان می‌دهد که پیام‌های پیامبر ﷺ را به‌طور کامل تصدیق می‌کردند. سپس مؤلف رحمه الله حدیث مشهور ابوهریره رضی الله عنه را ذکر کرده است که پیش‌تر گذشت؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد». یکی از این‌ها، «کسی است که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود». یعنی کسی که الله را با نام‌ها، صفات، افعال، احکام و آیاتش در تنهایی یاد می‌کند و از شوق پروردگار یا از ترس او می‌گرید». چنین شخصی، جزو کسانی خواهد بود که الله متعال، آنان را در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

منظور از سایه‌ی الهی در این‌جا، سایه‌ای که الله متعال، در آن روز می‌آفریند و هرکه از بندگانش را بخواهد، زیر آن جای می‌دهد و منظور سایه‌ی خود پروردگار نیست؛ زیرا الله، نور آسمان‌ها و زمین است و امکان ندارد که به سبب خورشید، سایه‌ای داشته باشد. چراکه لازمه‌ی قبول کردن چنین پنداری، این‌ست که معتقد باشیم خورشید، بالاتر از پروردگار است و خداوند در میان خورشید و مردم قرار دارد! کسی که چنین پنداری دارد، درک و فهمش از درازگوش نیز کم‌تر است. زیرا امکان ندارد که الله ﷻ پایین‌تر از مخلوقاتش باشد؛ او پروردگار بلندمرتبه و والامقامی‌ست که نور آسمان‌ها و زمین می‌باشد.

پیامبر ﷺ فرموده است: «حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أُنْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ». یعنی: «آن‌چه مانع دیدن پروردگار می‌شود، نور است و اگر الله متعال، این مانع را بردارد، انوار جلالش همه‌ی آفریده‌ها را می‌سوزاند». البته این نور یا این مانع، کم‌تر از نور الله ﷻ می‌باشد. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که منظور از سایه‌ی الهی در این حدیث، سایه‌ی خود اوست؟! لذا همان‌گونه که گفتم، برخی‌ها کم‌تر از درازگوش می‌فهمند و نمی‌توانند مفهوم سخن الله و پیامبرش را درست درک کنند. امکان ندارد که منظور پیامبر ﷺ سایه‌ی خود خداوند ﷻ باشد؛ حتی روایتی که

در آن به سایه‌ی عرش اشاره شده است، جای بحث و بررسی دارد.^(۱) زیرا معروف است که عرش، از آسمان‌ها، زمین، ماه، خورشید و ستارگان، بزرگ‌تر است و هفت آسمان و هفت زمین در مقایسه با «کرسی» به‌اندازه‌ی حلقه‌ای هستند که در زمینی پهناور افتاده است؛ هم‌چنین بزرگی عرش در برابر کرسی، مانند بزرگی این زمین پهناور نسبت به این حلقه‌ی کوچک است؛ پس چگونه عرش زیر خورشید قرار دارد و بر مردم، سایه می‌اندازد؟ به فرض این که حدیث «سایه‌ی عرش» صحیح باشد، گویا منظور سایه‌ی گوشه‌ای از عرش است و الله متعال، بر هر کاری تواناست؛ ضمن این که صحت این روایت، جای بحث دارد. لذا باور درست، این است که الله متعال روز قیامت سایه‌ای از ابر یا امثال آن پدید می‌آورد و هر که از بندگانش را بخواهد، زیر آن جای می‌دهد. و الله، داناتر است.

رسول الله ﷺ فرمود: «روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد»؛ زیرا در دنیا برای این که در معرض تابش آفتاب نباشیم، از سایه‌ی ساختمان‌هایی که می‌سازیم، یا از سایه‌ی درختانی که می‌کاریم، و از سایه‌ی کوه‌ها در کوه‌پایه‌ها و سایه‌ی دیوارها و امثال آن استفاده می‌کنیم؛ یعنی از سایه‌ی چیزهایی که خود می‌سازیم یا از سایه‌ی اشیای موجود در طبیعت که الله ﷻ آفریده است. اما در آخرت، هیچ سایه‌ای وجود ندارد. الله متعال، می‌فرماید:

(۱) لفظ «ظل عرشه» یا سایه‌ی عرش خود، در چهار حدیث آمده است؛ نگا: ضعیف الجامع (۲۵۴۸) به نقل از جابر ﷺ: (ثلاث من كن فيه اظله الله تحت ظل عرشه). دوم: روایتی نزدیک حدیث مذکور در متن، اما به روایت بی‌هقی در الأسماء به نقل از ابوهریره ﷺ با این لفظ: (سبعة يُظِلُّهم الله في ظلِّه يوم لا ظلَّ الا ظلُّه) ضمن این که برخی از گروه‌های موجود در این روایت، غیر از گروه‌های موجود در حدیث متن است و آل‌بانی رحمه الله نیز این روایت را در ضعیف الجامع (۳۲۳۸) ضعیف دانسته است. و مورد سوم: روایت ترمذی (۱۳۰۶) با این لفظ است: (من أنظر معسرا أو وضع له أظله الله يوم القيامة تحت ظل عرشه) که آن را غریب دانسته است؛ البته آل‌بانی رحمه الله در صحیح الجامع (۶۱۰۷) این روایت را صحیح قلمداد کرده است. و مورد چهارم: روایت احمد (۲۳۶، ۳۲۸/۵) به نقل از معاذ و نیز روایت احمد (۱۲۸/۴) به نقل از عرباض بن ساریه: (المتحابون في الله على منابر من نور في ظل العرش).

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۖ﴾ [طه: ۱۰۵]

و از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند؛ بگو: پروردگارم، کوه‌ها را به‌طور کامل متلاشی می‌کند.

همه‌ی کوه‌ها هرچقدر بزرگ باشند، متلاشی می‌شوند؛ بزرگ‌ترین کوه‌ها، به خاک تبدیل می‌گردند و به صورت گرد و خاکی پراکنده درمی‌آیند که در هوا حرکت می‌کنند:

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ

شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ۝﴾ [نمل: ۸۸]

و کوه‌ها را چنان می‌بینی که گویا ثابت و بی‌حرکتند؛ حال آن‌که همانند ابر در حرکتند. پدید و ساختِ الله است که هر چیزی را استوار ساخته است. بی‌گمان الله به کردارتان آگاه است.

اخیراً از یکی از مردم شنیدم که می‌گفت: منظور این آیه، حرکت کوه‌ها در دنیا است و این، نشان می‌دهد که زمین می‌گردد و در حال گردش است؛ دلیل این آقا، این بود که روز قیامت، همه چیز را انسان با قطع و یقین، درک می‌کند و آن‌جا حدس و گمان، معنا ندارد. زیرا در این آیه آمده است: ﴿تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾ یعنی «گمان می‌کنی که ثابت و بی‌حرکتند». لذا چنین نتیجه‌گیری کرده است که این آیه به حرکت کوه‌ها در دنیا و گردش زمین اشاره دارد.

این، از ناآگاهی و شناخت ناقص این آقا از آیه‌های قرآن است که بدین شکل استدلال نموده است؛ زیرا ادعایش بی‌مورد است که روز قیامت، حدس و گمان وجود ندارد؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَرْوُنَهَا

تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ

سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ۝﴾ [الحج: ۱، ۲]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی؛ حال آن‌که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله، سخت و شدید است.

همان‌طور که مشاده می‌کنید در این آیه بدین نکته تصریح شده که انسان، روز قیامت، به سبب ترس و وحشتِ آن روز، واقعیت را درست نمی‌بیند؛ یعنی مردمانی را که از ترس قیامت، حالتِ عادی خود را از دست داده‌اند، مست و مدهوش

می‌پندارد؛ در حالی که مست و مدهوش نیستند، بلکه عذاب الهی، سخت و شدید است. به عبارت دیگر وقتی انسان، در حالت غیرعادی قرار می‌گیرد، با آن‌که با یک روی داد بزرگ روبه‌رو می‌شود، ولی قدرت درک و حواس خود را از دست می‌دهد. خلاصه این‌که منظور از سایه‌ی الهی در قیامت، سایه‌ای است که الله ﷻ می‌آفریند و برخی از بندگان را زیر آن جای می‌دهد. یک دسته از این بندگان، کسانی هستند که در تنهایی، پروردگارشان را یاد می‌کنند و اشک از چشمانشان، سرازیر می‌شود. منظور از تنهایی، خلوت قلب نیز می‌باشد. پس تو ای برادر و خواهر مسلمان! با قلبی تهی از غیر خدا و بدون این‌که به چیزی غیر از یاد الله بیندیشی، الله را یاد کن؛ زیرا اگر در چیزی بیندیشی، از خوف و شوق الله، گریه‌ات نمی‌گیرد و اشکت سرازیر نمی‌شود؛ زیرا امکان ندارد که قلب انسان به چیزی مشغول باشد و بتواند به‌خاطر الله، اشک بریزد. رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که در خلوت و تنهایی...»؛ یعنی کسی در خلوت قلب خود الله را یاد کند و نیز در خلوت جسم خود، یعنی جایی که کسی نیست تا ریا و خودنمایی در کار نباشد؛ لذا این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بدین معناست که انسان، مخلصانه و با حضور قلب، الله را یاد کند؛ چنین شخصی جزو کسانی خواهد بود که الله ﷻ روز قیامت آنان را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد. الله متعال ما و همه‌ی مسلمانان را زیر سایه‌ای که آن روز می‌آفریند، جای دهد.

۴۵۵- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الشَّخِيرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي وَلِجُوفِهِ أَزِيزُ كَأَزِيزِ الْمُرْجَلِ مِنَ الْبُكَاءِ. [حدیثی صحیح است به روایت ابوداود و نیز ترمذی فی الشَّامِل با إسناده صحیح].^(۱)

ترجمه: عبدالله بن شخیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ رفتم؛ ایشان در حال نماز بود و سینه‌اش از گریه، صدایی مانند صدای جوشیدن دیگ داشت.

(۱) صحیح ابی‌داود، ش: ۸۳۹؛ آل‌بانی در مختصر الشَّامِل المَحْمَدِیَّة، ش: ۲۷۶، این حدیث را صحیح دانسته است.

۴۵۶- وعن أنس رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ لأبي بن كعب رضی الله عنه: «إِنَّ اللَّهَ ﷻ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾». قال: وَسَمَانِي؟ قال: «نَعَمْ» فَبَكَى أَبِي. [متفق عليه] ^(۱)
 وفي رواية: فَجَعَلَ أَبِي يَبْكِي.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود: «الله ﷻ به من دستور داده که این سوره را برای تو بخوانم: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾». ^(۲) ابی رضی الله عنه پرسید: آیا پروردگار، مرا نام برد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بله». در نتیجه ابی رضی الله عنه گریست. و در روایتی دیگر آمده است: ابی شروع به گریستن کرد.

۴۵۷- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نَزُورُهَا كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزُورُهَا. فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَيْهَا بَكَتْ. فَقَالَا لَهَا: مَا يُبْكِيكِ؟ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى خَيْرٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: إِنِّي لَا أَبْكِي أَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَكِنِّي أَبْكِي أَنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ مِنَ السَّمَاءِ فَهَيَّجَتْهُمَا عَلَى الْبُكَاءِ، فَجَعَلَا يَبْكِيَانِ مَعَهَا. [روایت مسلم] ^(۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه پس از وفات رسول الله ﷺ به عمر رضی الله عنه گفت: بیا با هم به دیدن ام ایمن رضی الله عنها برویم؛ همان گونه که پیامبر ﷺ به دیدنش می رفت. وقتی نزدش رفتند، گریست. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ مگر نمی دانی که آنچه نزد الله است، برای رسول الله ﷺ بهتر می باشد؟ ام ایمن پاسخ داد: سبب گریه ام بر رسول الله ﷺ، بی اطلاعی از این نیست که آنچه نزد خداست برای پیامبر ﷺ بهتر است؛ بلکه من از این جهت می گریم که نزول وحی از آسمان قطع شده است. و بدین سان ام ایمن رضی الله عنها ابوبکر و عمر را به گریه انداخت و آن دو با او گریستند.

۴۵۸- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ قِيلَ لَهُ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ غَلَبَهُ الْبُكَاءُ. فَقَالَ: «مُرُوهُ فَلْيُصَلِّ».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۸۰۹، ۴۹۵۹، ۴۹۶۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۹۹.

(۲) یعنی سوره ی «بینه» را. چنان که در این حدیث بخشی از نخستین آیه ی این سوره، ذکر شده است.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۴۵۴؛ رک: حدیث شماره ی ۳۶۴ و نیز درآمدی بر کتاب (مقدمه).

وفي رواية عن عائشة رضي الله عنها قالت: قلت: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: هنگامی که بیماری پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شدید شد، به ایشان گفتند: برای نماز چه کار کنیم؟ فرمود: «به ابوبکر بگویند برای مردم نماز بخواند». عایشه رضی اللہ عنہا عرض کرد: ابوبکر مردی رقیق القلب است که هنگام قرائت قرآن، گریه بر او غالب می شود. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به او بگویند: پیش نماز شود» در روایتی دیگر آمده است که عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: گفتیم: اگر ابوبکر در جای شما به نماز بایستد (و برای مردم امامت دهد)، به سبب گریه نمی تواند قرائتش را به گوش مردم برساند.

٤٥٩- وعن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوفٍ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ رضی اللہ عنہ أَتَى بَطْعَامٍ وَكَانَ صَائِمًا، فَقَالَ: قُتِلَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ رضی اللہ عنہ، وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، فَلَمْ يُوجَدْ لَهُ مَا يُكْفَنُ فِيهِ إِلَّا بُرْدَةٌ إِنْ غُطِّيَ بِهَا رَأْسُهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ، وَإِنْ غُطِّيَ بِهَا رِجْلَاهُ بَدَا رَأْسُهُ، ثُمَّ بُسِطَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا بُسِطَ أَوْ قَالَ: أُعْطِينَا مِنَ الدُّنْيَا مَا أُعْطِينَا قَدْ حَشِينَا أَنْ تَكُونَ حَسَنَاتُنَا عُجِّلَتْ لَنَا. ثُمَّ جَعَلَ يَبْكِي حَتَّى تَرَكَ الطَّعَامَ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف می گوید: برای عبدالرحمن بن عوف که روزه بود، غذایی آوردند؛ گفت: مصعب بن عمیر که از من بهتر بود، کشته شد؛ تنها چیزی که برای کفن کردن او وجود داشت، جامه یا رواندازه تیره ای بود که وقتی سرش را می پوشانند، پاهایش برهنه می شد و چون پاهایش را می پوشانند، سرش نمایان می گشت. سپس دروازه ای دنیا و نعمت های آن به روی ما گشوده شد یا فرمود: از دنیا به شکل گسترده ای برخوردار شدیم؛ لذا از این می ترسیم که مبدا پاداش نیکی های خود را زودتر، (در دنیا) دریافت کرده باشیم. و آن گاه شروع به گریه کرد و غذایی نخورد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۸۲ به نقل از ابن عمر رضی اللہ عنہما؛ روایت عایشه رضی اللہ عنہا در صحیح بخاری، ش: ۷۱۳، و صحیح مسلم، ش: ۴۱۸ آمده است.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۷۵.

۶۰- وعن أبي أمامة صَدَيِّ بْنِ عَجَلَانَ الْبَاهِلِيِّ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَطْرَتَيْنِ وَأَثَرَيْنِ: قَطْرَةُ دُمُوعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَقَطْرَةُ دَمٍ تُهْرَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى، وَأَمَّا الْأَثَرَانِ فَأَثَرٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَثَرٌ فِي فَرِيضَةٍ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى».

[ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوامامه، صدای بن عجلان باهلی رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «نزد الله متعال، چیزی محبوب تر از دو قطره و دو اثر (قدم یا نشانه) نیست: قطره‌ی اشکی که از خشیت الله متعال (از چشم) سرازیر می شود و قطره‌ی خونی که در راه الله متعال، ریخته می شود؛ و اما دو نشانه: نشانه‌ای (چون غبار یا اثر زخم در جهاد یا قدمی) که در راه الله متعال، می باشد؛ و نشانه‌ای (مانند آثار وضو یا اثر سجده یا غبار حج یا هر قدمی) که برای به جای آوردن یکی از فرایض الله متعال است».

در این باره احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله حدیث عرباض بن ساریه رضي الله عنه که می گوید: «رسول الله صلى الله عليه وسلم برای ما سخنرانی شیوایی ایراد فرمود که دل ها از آن ترسید و از چشم ها، اشک سرازیر شد».^(۲)

شرح

مؤلف رحمته الله چند حدیث درباره‌ی گریستن از خوف الله و شوق او، ذکر کرده است؛ از جمله حدیث عبدالله بن شخیر رضي الله عنه که نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم رفت و پیامبر صلى الله عليه وسلم را در حال نماز دید؛ در آن هنگام صدایی مانند صدای جوشیدن دیگ از سینه‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم شنیده می شد که به سبب گریه از خشیت الله تعالى بود. هنگامی که دیگ به جوش می آید، غلغل می کند؛ آری! سینه‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم نیز از خوف و خشیت الهی، غلغل می کرد.

مؤلف رحمته الله هم چنین حدیث انس رضي الله عنه را ذکر کرده است که پیامبر صلى الله عليه وسلم به ابی بن کعب رضي الله عنه فرمود: «الله تعالى به من دستور داده که سوره‌ی «بینه» را برای تو بخوانم:

(۱) صحیح الترمذی، از آلبانی رحمته الله، ش: ۱۳۶۳؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: ۳۸۳۷ این حدیث را حسن دانسته است.

(۲) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۶۱ در باب: «امر به پای بندی بر سنت و آداب آن».

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ
الْبَيِّنَةُ﴾ [البينة: ۱]

آن دسته از اهل کتاب که کفر ورزیدند و نیز مشرکان، (از کفر و شرک خویش) دست بردار
نبودند تا آن که برایشان دلیل روشنی آمد.

ابی‌بکر رضی الله عنه پرسید: آیا پروردگار، مرا نام برد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بله». در نتیجه
ابی‌بکر رضی الله عنه گریست.

گویا این گریه از شوق به الله بوده است؛ زیرا همین که الله تعالی به پیامبرش دستور
داد که این سوره را برای ابی‌بکر رضی الله عنه بخواند، نشان‌گر جایگاه والای ابی‌بکر رضی الله عنه می‌باشد و
امکان دارد گریه‌ی ابی‌بکر رضی الله عنه از روی شادی بوده است؛ چون گاه شادی، انسان را به
گریه می‌اندازد و گاه غم و اندوه.

سپس مؤلف رحمه الله احادیثی ذکر کرده که نشان‌گر گریستن بر گذشته است؛ از
جمله ماجرای ملاقات ابوبکر و عمر با ام‌ایمن رضی الله عنها که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی
از ایشان به دیدن ام‌ایمن رضی الله عنها رفتند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله عادت داشت که به ملاقات ام‌ایمن
می‌رفت. وقتی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به دیدن ام‌ایمن رفتند، این بانوی بزرگوار شروع به
گریه کرد. ابوبکر و عمر به او گفتند: مگر نمی‌دانی که آنچه نزد خداست، برای
رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر است؟ ام‌ایمن رضی الله عنها پاسخ داد: «من، این را می‌دانم؛ اما سبب گریه‌ام
اینست که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، وحی قطع شده است». و بدین‌سان ابوبکر و عمر
را نیز به گریه انداخت و آن دو با او گریستند.

حدیث عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه نیز نشان‌گر گریستن بر گذشته است.
عبدالرحمن رضی الله عنه روزه بود؛ برایش غذا آوردند؛ معمولاً روزه‌دار رغبت زیادی به غذا
دارد، ولی عبدالرحمن رضی الله عنه همین‌که به یاد وضعیت صحابه و مسلمانان پیش‌گام افتاد،
گریست؛ عبدالرحمن رضی الله عنه خود، جزو نخستین مسلمانان و از مهاجران پیش‌گام بود. او
از مصعب بن عمیر رضی الله عنه یاد کرد و خود را از او کوچک‌تر شمرد و فرمود: مصعب رضی الله عنه از
من بهتر بود.

مصعب رضی الله عنه جوانی اهل مکه بود که پدر و مادر ثروتمندی داشت و بهترین
لباس‌های آن زمان را برایش تهیه می‌کردند و او را نوازش می‌نمودند؛ یعنی

مصعب رضی الله عنه جوان نازپرورده‌ای بود که در زندگی خود، چیزی کم نداشت، ولی همین که مسلمان شد، پدر و مادرش او را از خود راندند. وی، به مدینه هجرت کرد و در جرگه‌ی نخستین مهاجران قرار گرفت. پس از هجرت، لباس پینه‌داری بر تن داشت؛ گرچه در مکه و نزد پدر و مادرش از بهترین لباس برخوردار بود، ولی همه‌ی این رفاه و آسایش را به‌خاطر الله و پیامبرش ترک کرد و هجرت نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی «احد» پرچم لشکر اسلام را به او داد. مصعب رضی الله عنه در این جنگ به شهادت رسید؛ جامه‌ای با او بود که می‌خواستند او را با آن کفن کنند؛ وقتی سرش را می‌پوشاندند، پاهایش بیرون می‌ماند و چون پاهایش را می‌پوشاندند، سرش برهنه می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد سرش را بپوشانند و روی پاهایش گیاهی به نام «کوم» بگذارند.

عبدالرحمن بن عوف از این بزرگ‌مرد و امثال او یاد می‌کرد و می‌گفت: آن‌ها کسانی بودند که به‌سلامت از دنیا رستند و پیش از آن‌که الله متعال، دنیا و نعمت‌های آن را به روی آیندگان نشان بگشاید، این سرای زودگذر را پشت سر نهادند و رفتند. همان‌گونه که الله متعال، به این غنایم و نعمت‌ها اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾ [الفتح: ۱۹]

و نیز غنیمت‌های فراوانی که آن را به دست می‌آورند.

سپس عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه فرمود: «ما از این می‌ترسیم که مبدا پاداش نیکی‌های خود را زودتر، (در دنیا) دریافت کرده باشیم». کافر، پاداش نیکی‌هایش را در دنیا دریافت می‌کند و نصیبش در آخرت، آتش دوزخ است. و مؤمن، گاه علاوه بر پاداش اخروی‌اش، در دنیا نیز اجر و پاداشی دریافت می‌کند؛ البته پاداش اخروی او مهم‌تر است. ترس و نگرانی عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از این بود که مبدا پاداش نیکی‌های خود را در دنیا دریافت کرده باشند؛ لذا از ترس و نگرانی، گریست و غذایی نخورد.

این، نشان‌گر گریستن از خشیت الهی و ترس از مجازات اوست.

۵۵- باب: فضیلت زهد و پارسایی در دنیا و تشویق به کم‌خواهی از آن و فضیلت فقر

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾﴾ [يونس: ٢٤]

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم و انواع گیاهان زمین - که مردم و چارپایان می‌خورند - با آن درآمیخت (و روید) تا آنکه زمین آراسته شد و کشاورزان گمان بردند بر استفاده از گیاهان توانا هستند؛ ولی فرمان ما در شب یا روز به آن رسید و بدین ترتیب گیاهان را به صورت گیاهان خشک و دروشده‌ای درآوردیم؛ چنان که گویا دیروز اصلاً گیاهی وجود نداشته است. این چنین آیات را برای کسانی که می‌اندیشند، بیان می‌کنیم.

﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ الْمَالُ وَالْبُنُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾﴾ [الكهف: ٤٥، ٤٦]

مثال زندگی دنیا را برایشان بیان کن که همانند آبی است که از آسمان فرو فرستادیم و آن‌گاه گیاهان زمین به وسیله‌ی آن آب به صورت انبوه می‌روید و سپس خشک می‌شود؛ به گونه‌ای که باد، آن را به هر سو پراکنده می‌کند. و الله بر همه چیز تواناست. مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند و کارهای نیک پایدار، نزد پروردگارت از نظر پاداش، بهتر و امیدبخش‌تر است.

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾﴾ [الحديد: ٢٠]

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان است؛ همچون بارانی که رویش گیاهان آن، کشاورزان را به

شگفت و ا می‌دارد و سپس خشک می‌شود و آن را زرد و پژمرده می‌بینی و سپس خُرد و ریز می‌گردد. و در آخرت، عذابی سخت و (نیز) آمرزشی از سوی الله و خشنودی اوست. و زندگی دنیا تنها مایه‌ی فریب است.

﴿زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَمِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتْنَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ ﴿١٤﴾﴾
[آل عمران: ۱۴]

برای مردم، محبت خواسته‌های درونی اعم از زنان، فرزندان و ثروت‌های هنگفت طلا و نقره و اسب‌های مرغوب و نشان‌دار و چارپایان و زراعت، آراسته شده است. این کالای زندگی دنیاست و بازگشت و پاداش نیک، نزد الله می‌باشد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿٥﴾﴾
[فاطر: ۵]

ای مردم! بی‌گمان وعده‌ی الله حق است؛ پس فریفته‌ی زندگی دنیا نشوید و (شیطان) فریب‌کار، شما را نسبت به الله نفریبید

﴿أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾﴾
[التكاثر: ۱، ۵]

افزون طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد. تا آن‌که (بر همین حال مُردید و) به قبرستان‌ها رفتید. هرگز (فخرفروشی و افزون‌طلبی نکنید)؛ به زودی خواهید دانست. آری؛ آن‌گونه نیست که می‌پندارید. به زودی خواهید دانست. هرگز! اگر به‌طور یقین و بدون هیچ تردیدی (حقیقت کار را) می‌دانستید (این چنین غافل نمی‌شدید).

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾﴾
[العنکبوت: ۶۴]

و این زندگی دنیا، چیزی جز سرگرمی و بازی نیست. بی‌گمان سرای آخرت، زندگی راستین است؛ اگر می‌دانستند.

شرح

مؤلف رحمه الله، بابی بدین نام گشوده است: «فضیلت زهد و تشویق به کم‌خواهی از دنیا و فضیلت فقر».

دنیا، به زندگانی یا حیاتی گفته می‌شود که در آن به سر می‌بریم و علت نام گذاری‌اش به این نام، دو سبب دارد:

سبب اول: دنیا، یعنی نزدیک‌تر؛ لذا از آخرت، با ما نزدیک‌تر است. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾ [الضحی: ۴]

و به یقین آخرت برای تو از سرای نخست (دنیا) بهتر است.

سبب دوم: دنیا، یعنی پست و ناچیز؛ زیرا به نسبت آخرت، چیزی نیست. همان‌گونه که امام احمد رحمه الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده که مستورد بن عبد الله رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَمْ يَضَعْ سَوْطٌ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^(۱) یعنی: «به اندازه‌ی جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر می‌باشد».

مؤلف رحمه الله چند آیه ذکر کرده که همگی، نشان می‌دهند شایسته‌ی هیچ عاقل و خردمندی نیست که به دنیا تکیه و اعتماد کند یا به آن، فریفته شود و چنان به آن مشغول گردد که آخرت را از یاد ببرد یا دنیا او را از یاد الله تعالی بازدارد. یکی از آیاتی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، این فرموده‌ی الله متعال است که:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾

[یونس: ۲۴] یعنی: «زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم - یعنی همانند باران است - و انواع گیاهان زمین با آن درآمیخت (و روید)». گیاهان گوناگونی در زمین می‌روید که به یکدیگر نزدیکند و گاه، هیچ فاصله‌ای با هم ندارند و در هم

(۱) روایت احمد در مسندش (۳۳۰/۵)؛ این روایت، نزد بخاری، به شماره‌های: (۲۸۹۲، ۳۲۵۰، ۶۴۱۵) نیز موجود است.

فرورفته‌اند؛ در سراسر زمین، گیاهان متنوع، زیبا و باطراوتی وجود دارد. ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ﴾: تا آن‌که زمین با پوشش‌های گیاهی گوناگون، آراسته شد ﴿وَوَظَنَ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِيرُونَ عَلَيْهَا آمُرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾: و ساکنان زمین، گمان بردند که می‌توانند از این گیاهان استفاده کنند، اما به فرمان پروردگار، این گیاهان، شب یا روز از میان می‌روند و به‌سان گیاهانی خشک و دروشده درمی‌آیند؛ چنان‌که گویا دیروز اصلاً گیاهی وجود نداشته است.

زندگی دنیا نیز همین‌گونه است. پس واقعیت زندگی خود را بنگریم؛ چه بسیار کسانی که در کنار ما و با ما زیسته‌اند و زندگی خوش و مرفهی داشته‌اند؛ آرامش، آسایش، فرزندان خوب، همسر، خانه‌های مجلل و ماشین‌های زیبا، اما حال که همه‌ی این‌ها را رها کرده و از دنیا رفته‌اند، گویا اصلاً در دنیا نبوده‌اند؛ یا خود از دنیا رفته‌اند یا همه‌ی دارایی‌های خود را از دست داده‌اند! چه بسیار ثروتمندانی که فقیر شده‌اند و دست نیاز، پیش این و آن دراز کرده‌اند!

این، دنیاست؛ و الله متعال، این مثال را برای ما بیان فرموده تا به دنیا و خوشی‌های آن، فریفته نشویم.

﴿كَذَٰلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [یونس: ۲۴]

این‌چنین آیات را برای کسانی که می‌اندیشند، بیان می‌کنیم.

آری! الله متعال، با ذکر چنین مثال‌هایی آیه‌های خود را برای افراد عاقبت‌اندیش، بیان می‌کند؛ سپس می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَدْعُوًا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾

[یونس: ۲۵]

و الله، به سرای سلامت و امنیت - یعنی به بهشت - فرا می‌خواند و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

تفاوت چشم‌گیری میان این دو، یعنی زندگی دنیا و آخرت وجود دارد؛ سرای سلامت و امنیت، همان بهشت است. زیرا آن‌جا هیچ‌گونه ناراحتی، آشفتگی، رنج و کدورتی وجود ندارد و بهشت از همه‌ی این‌ها، پاک است؛ پس عاقل کدام‌یک از این

دو را برمی‌گزیند: دنیا و نعمت‌های آن را یا آخرت و سرای سلامت و امنیت را؟ بدون شک هر عاقلی، سرای سلامت و امنیت را ترجیح می‌دهد و به سرای فناپذیر دنیا که آکنده از رنج و آشفته‌گی است، دل نمی‌بندد. از این‌رو الله متعال همه‌ی بندگان را به سرای سلامت و امنیت فرامی‌خواند ﴿وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۲۷): «و هر که را بخواهد، به راه راست، هدایت می‌کند».

هدایت، مقید است؛ یعنی شرط و شروطی دارد. از این‌رو نفرمود: همه را به راه راست هدایت می‌نماید؛ بلکه فرموده است: هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند. لذا کسی، شایسته‌ی هدایت الهی است که به سوی الله ﷻ روی بیاورد یا به سوی او بازگردد؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾ (۲۷)

[الرعد: ۲۷]

و هر که را به سوی بازگردد، هدایت می‌نماید..

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾

[الصف: ۵]

و چون منحرف شدند، الله، دل‌هایشان را منحرف کرد.

الله ﷻ کسی را هدایت می‌بخشد که نیت پاکی داشته باشد و تنها خشنودی الله و سرای آخرت را بجوید؛ چنین کسی، در مفهوم این آیه قرار می‌گیرد که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۲۵)

[یونس: ۲۵]

و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

سپس مؤلف رحمه الله آیه‌های دیگری ذکر کرده است؛ مانند این آیه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ

الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ﴾

[الکھف: ۴۵]

مثال زندگی دنیا را برایشان بیان کن که همانند آبی است که از آسمان فرو فرستادیم و آن‌گاه گیاهان زمین به‌وسیله‌ی آن آب به صورت انبوه می‌روید و سپس خشک می‌شود؛ به‌گونه‌ای که باد، آن را به هر سو پراکنده می‌کند.

یعنی زندگی دنیا نیز همین‌گونه است؛ مانند گیاهانی که پس از ریزش باران، می‌رویند و سپس می‌خشکند و باد، آن‌ها را به هر سو پراکنده می‌کند. الله متعال می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [الحديد: ۲۰]

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان است.

آری! زندگی دنیا، پنج چیزِ ناچیز است: بازی، سرگرمی، زیور، فخرفروشی به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و اولاد. مثال دنیا، این‌گونه است که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾ [الحديد: ۲۰]

همچون بارانی که رویش گیاهان آن، کافران را به شگفت وادار می‌دارد.

کافران، دل‌بستگی شدیدی به دنیا دارند و عقل و اندیشه‌ی آنان، اسیر دنیاست؛ لذا به دنیا و ظواهر آن، فریفته می‌شوند و از طراوت و زیبایی آن، تعجب می‌کنند:

﴿كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَلًا ۖ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ﴾ [الحديد: ۲۰]

(زندگی دنیا) همانند بارانی (است) که رویش گیاهان آن، کافران را به شگفت وادار می‌دارد و سپس خشک می‌شود و آن را زرد و پژمرده می‌بینی و سپس خُرد و ریز می‌گردد. و در آخرت، عذابی سخت و (نیز) آمرزشی از سوی الله و خشنودی اوست.

شما، کدام‌یک از این‌دو را انتخاب می‌کنید؟ عذاب شدید آخرت از آن کسی که دنیا را بر آخرت، برگزیند؛ و آمرزش الهی و رضایت الله ﷻ نصیب کسی می‌شود که آخرت را بر دنیا ترجیح دهد. خردمندی که قرآن می‌خواند و در آن می‌اندیشد، قدر و اندازه‌ی دنیا را می‌شناسد و درمی‌یابد که دنیا، چیزی نیست؛ بلکه مزرعه‌ی آخرت است. پس بنگرید که برای آخرت خود، چه کاشته‌اید؟ اگر خیر و نیکی کاشته‌اید، خوش به حالتان که خیر و نیکی برداشت خواهید کرد و این، مایه‌ی خرسندی شما خواهد بود، اما اگر کشت و کار شما، خوب نباشد، پس در دنیا و آخرت به خود زیان زده‌اید. الله متعال، ما را از تباهی دنیا و آخرت، مصون بدارد.

احادیث فراوانی در این باره وجود دارد که در شمارش نمی آید و به ذکر پاره ای از آن ها بسنده می کنیم:

۶۱- عن عمرو بن عوفٍ الأنصاري رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ رضی الله عنه إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجَزَيْتِهَا فَقَدِمَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَقُوا صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَوْهُمْ، ثُمَّ قَالَ: «أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ»، فَقَالُوا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «أَبْشِرُوا وَأَمَلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا. فَتَهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكْتُهُمْ».^(۱) [متفق عليه]

ترجمه: عمرو بن عوف انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه را به «بحرین» فرستاد تا جزیه ی آن جا را بیاورد. و او، با اموال جزیه، از بحرین بازگشت. انصار از آمدن ابوعبیده باخبر شدند و نماز صبح را با رسول الله ﷺ به جا آوردند. رسول الله ﷺ پس از نماز، رو به سوی جماعت نمود؛ آن ها با اشاره درخواست مال کردند.^(۲) وقتی رسول الله ﷺ آن ها را دید، تبسم نمود و سپس فرمود: «گمان می کنم شنیده اید ابوعبیده چیزی از بحرین آورده است». گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شما را مژده باد و به چیزی که شما را خشنود خواهد ساخت، امیدوار باشید؛ به الله سوگند که من، برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می ترسم که دروازه ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا، با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر بپردازید و دنیا، همان گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱۵۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۱.

(۲) یعنی سیمای آن ها، گویای این بود که خواهان مال هستند. (مترجم)

۴۶۲- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: جلس رسول الله ﷺ على المنبر وجلسنا حوله. فقال: «إِنَّ مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ بر منبر نشست و ما نیز پیرامونش نشستیم. فرمود: «از جمله نگرانی‌های من برای شما، این است که پس از من، دروازه‌های زرق و برق دنیا بر شما گشوده شود».

۴۶۳- وَعَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «دنیا، شیرین و سبز (دل‌فریب) است؛ و الله، شما را نسل به نسل، در زمین قرار می‌دهد و نگاه می‌کند که کردارتان چگونه است. پس، از فتنه‌ی دنیا و فتنه‌ی زنان بپرهیزید».

شرح

این‌ها، احادیثی که مؤلف رحمته الله در باب زهد و پارسایی در دنیا و تشویق به عدم دل‌بستگی به دنیا ذکر کرده است؛ وی، پیش‌تر چند آیه نیز در این‌باره ذکر نمود که همگی نشان‌گر این است که دنیا در مقایسه با آخرت، چیزی نیست؛ بلکه مزرعه‌ی آخرت و گذرگاهی است که باید پشت سر گذاشت. حال ببینیم که وَرَع (پرهیزگاری) با زهد (پارسایی) چه تفاوتی دارد. کدام‌یک، برتر است؟

پاسخ: زهد، از وَرَع، برتر است؛ ورع، یعنی پرهیز از چیزهای زیان‌بار و زهد، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که مفید نیست. اشیاء بر سه دسته‌اند: برخی از آن‌ها برای آخرت، زیان‌بارند و برخی هم مفید و پاره‌ای از آن‌ها، نه مفیدند و زیان‌بار. لذا وَرَع، این است که انسان، آن‌چه را برای آخرت او ضرر دارد، رها کند؛ یعنی کارها و اشیای حرام را ترک نماید. و زهد، این است که انسان، آن‌چه را برای آخرت او مفید نیست، ترک بگوید و به آن روی نیاورد و تنها به چیزی روی بیاورد که نفعی برای آخرتش

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۶۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۲.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۲. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۷۱]

دارد؛ ناگفته پیداست که در این صورت، به سراغ کارها یا چیزهایی که برای آخرت او، زیان بار است، نمی رود. نتیجه این که زهد (پارسایی) از وَرَع (پرهیزگاری) برتر است؛ یعنی هر پارسایی، پرهیزگار است، ولی هر پرهیزگاری، زاهد (پارسا) نیست.

پیامبر ﷺ به ما هشدار داده است که چه بسا دروازه های زرق و برق دنیا به روی ما گشوده شود و مانند گذشتگان، به هلاکت برسیم. وقتی ابو عبیده، ثروتی از بحرین با خود آورد و انصار ﷺ از این موضوع باخبر شدند، نزد پیامبر ﷺ رفتند و نماز صبح را با ایشان به جا آوردند. پیامبر ﷺ پس از نماز، رو به جماعت نمود. انصار ﷺ با اشاره از او درخواست مال کردند. رسول الله ﷺ لبخندی زد؛ زیرا دریافت که آن ها به امید این که چیزی دریافت کنند، نزدش آمده اند. لذا فرمود: «گمان می کنم شنیده اید ابو عبیده چیزی از بحرین آورده است». گفتند: «بله، ای رسول خدا!» یعنی این را شنیده و آمده ایم تا سهم خود را بگیریم. پیامبر ﷺ فرمود: «شما را مژده باد و به چیزی که شما را خشنود خواهد ساخت، امیدوار باشید؛ به الله سوگند که من، برای شما از بابت فقر نگران نیستم». یعنی پیامبر ﷺ برای ما نگران نبود که فقیر و تنگ دست شویم؛ چه بسا فقر، به نفع انسان و به خیر اوست. همان گونه که در حدیثی قدسی آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: الله متعال، می فرماید: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ الْغِنَى». یعنی: «در میان بندگانم، کسانی هستند که اگر آن ها را ثروتمند سازم، ثروت و بی نیازی، آنان را به فساد و تباهی می کشاند»؛ یعنی سر به طغیان می نهند، گمراه می شوند و مال و ثروت، آن ها را از آخرت باز می دارد. - پناه بر الله - «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ الْفَقْرُ»^(۱) یعنی: «و بندگان هم هستند که اگر آن ها را فقیر بگردانم، فقر و تنگ دستی، مایه ی فساد و تباهی آنان می گردد».

لذا پیامبر ﷺ فرمود: «من، برای شما از بابت فقر نگران نیستم». زیرا معمولاً فقرا، بیش از ثروتمندان، به حق و حقیقت روی می آورند. به سرگذشت پیامبران علیهم السلام بنگرید؛ چه کسانی تکذیبشان کردند؟ آری؛ اشراف، بزرگان و ثروتمندانی که حاضر نبودند حقیقت را بپذیرند. لذا پیروان پیامبران، بیش تر از میان

(۱) نک: ضعیف الجامع از آلبانی رحمه الله، ش: ۷۵.

فقرا بودند. همان‌گونه که پیروان پیامبر اسلام ﷺ، بیش‌تر فقیر بودند. از این‌رو پیامبر ﷺ از بابت فقر و تنگ دستی برای امتش، نگران نبود؛ بلکه نگرانی‌اش برای ما از این جهت بود که دنیا و زرق و برق آن به روی ما گشوده شود؛ چنان‌که فرمود: «از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا، با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر بپردازید و دنیا، همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

این، یک واقعیت است؛ به وضعیت کنونی خود بنگریم. می‌بینیم مردمانی که ثروت کم‌تری دارند یا به فقر، نزدیک‌ترند، بیش از دیگران، خداترس و پرهیزگارند. هر چه مال و ثروت انسان، بیش‌تر می‌شود، روی گردانی‌اش از راه الله، افزایش می‌یابد و سر به طغیان و سرکشی می‌گذارد. اینک بسیاری از انسان‌ها، به زرق و برق دنیا چشم دوخته‌اند؛ به ماشین، خانه، فرش، لباس، و دیگر خوشی‌ها و ظواهر دنیا. مردم به چنین چیزهایی افتخار می‌کنند و از آنچه برای آخرتشان سودمند است، روی گردانده‌اند! روزنامه‌ها، نشریات و مجله‌ها، تنها درباره‌ی آسایش و رفاه مادی و وابستگی‌های دنیوی، سخن می‌گویند و از آخرت، غافل شده‌اند و عده‌ی اندکی از مردم، آن‌گونه که باید و شاید، در مسیر درست قرار دارند. خلاصه این‌که زرق و برق دنیا، پیامدهایی منفی به دنبال دارد و انسان را به طغیان و سرکشی می‌کشاند؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ۚ إِنَّ رَعَاةَ أَصْنَافٍ ۖ﴾ [العلق: ۶، ۷]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

فرعون، به موقعیت و ثروت و جایگاه دنیوی خود افتخار کرد و به قومش گفت:

﴿قَالَ يَاقَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّصْرَ وَهَذِهِ اَلْأَنْهَارُ تَجْرِي ۖ﴾ [الزخرف: ۵۱]

آیا پادشاهی مصر از آن من نیست؟ و این جویبارها از فرودست کاخم روان است.

هم‌چنین در یکی از احادیث این باب آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «دنیا، شیرین و سبز (دل‌فریب) است». به عبارت دیگر، دنیا، در مذاق انسان، شیرین و در نگاهش، زیبا و فریبنده می‌باشد. چیزی که شیرین و زیبا باشد، ابتدا نگاه انسان را به خود جلب می‌کند و آن‌گاه، نفس انسان، طالبش می‌شود و وقتی چشم و دل، هر دو طالب

چیزی شوند، هوش از سر انسان می‌رود و دوست دارد هرطور که شده به آن دست یابد. لذا انسان، فریفته‌ی دنیای شیرین و فریبنده می‌شود. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و الله، شما را نسل به نسل، در زمین قرار می‌دهد؛ یعنی نسلی از انسان‌ها می‌آید و نسلی می‌رود و برخی از انسان‌ها از برخی دیگر، ارث می‌برند و جانشین آن‌ها می‌شوند. «و نگاه می‌کند که کردارتان چگونه است». آیا دنیا را ترجیح می‌دهید یا آخرت را؟ از این‌رو فرمود: «پس، از فتنه‌ی دنیا و فتنه‌ی زنان پرهیزید». ولی دنیا و ثروتی که دهشی الهی است و انسان، آن را در راه درست و راه الله هزینه می‌کند و ثروتش به او در زمینه‌ی اطاعت و بندگی الله کمک می‌نماید، دنیای خوبی است. از این‌رو ثروتمندی که ثروتش را در راه الله ﷻ و در جهت رضایت و خشنودی او، خرج می‌کند، به منزله‌ی عالمی است که الله متعال به او حکمت و دانش بخشیده و او، به مردم علم و حکمت می‌آموزد. لذا کسی که به دنیا مشغول می‌شود و آخرت را از یاد می‌برد، با کسی که الله متعال، ثروتی به او بخشیده و ثروتش، مایه‌ی سعادت اوست و آن را در راه الله انفاق می‌کند، متفاوت است:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱]

ای پروردگامان! در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

۶۶- وعن أنس رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «یا الله! به یقین فقط زندگی آخرت، زندگی ست (نه دنیا)».

۶۷- وعنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ: فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ: يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ». [متفق عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۳۴ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۱۸۰۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۵۱۴؛ صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۰. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۰۶ ذکر شده است.]

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سه چیز، مرده را همراهی می‌کند: خانواده، و مال و عمل او. دو تا از این‌ها باز می‌گردند و یکی با او می‌ماند: خانواده و مالش بر می‌گردند و عملش با او می‌ماند».

۶۶- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يُقَالُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ. وَيُؤْتَى بِأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْسًا فِي الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيُصْبَغُ صَبْغَةً فِي الْجَنَّةِ، فَيُقَالُ لَهُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ بُؤْسًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لَا، وَاللَّهِ، مَا مَرَّ بِي بُؤْسٌ قَطُّ، وَلَا رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، آسوده‌ترین و برخوردارترین فرد دنیا را از میان دوزخیان می‌آورند و یک بار در دوزخ غوطه می‌دهند؛ آن‌گاه به او گفته می‌شود: ای فرزندِ آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتی به تو رسیده است؟ و او می‌گوید: ای پروردگار من! به الله سوگند، خیر. و فقیرترین شخصی را که بیش از همه‌ی مردم در دنیا رنج و سختی کشیده و سزاوار بهشت شده است، می‌آورند و یک بار در بهشت غوطه می‌دهند و سپس به او گفته می‌شود: ای فرزندِ آدم! آیا هرگز رنج و فقری دیده‌ای؟ آیا هرگز سختی‌ای بر تو گذشته است؟ و او - در پاسخ - می‌گوید: نه، به الله سوگند هرگز ناراحتی و رنجی بر من نگذشته است؛ هرگز سختی ندیده‌ام».

۶۷- وعن المُسْتَوْرِدِ بْنِ شَدَادٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ أَصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ، فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؟» [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: مستورد بن شداد رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا در برابر آخرت تنها مانند این‌ست که یکی از شما انگشتش را در آبِ دریا فروبرد و آن‌گاه بنگرد که انگشتش چه قدر از آب دریا با خود آورده است؟»

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۰۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۹۵۸.

۶۸- وعن جابر رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِالسُّوقِ وَالنَّاسِ كَنَفَتِيهِ، فَمَرَّ بِجَدِّي أَسْكَ مَيِّتٍ، فَتَنَاوَلَهُ، فَأَخَذَ بَأُذُنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ هَذَا لَهُ بِدْرَهَمٍ؟» فَقَالُوا: مَا نُحِبُّ أَنَّهُ لَنَا بِشَيْءٍ، وَمَا نَصْنَعُ بِهِ؟ ثُمَّ قَالَ: «أَتُحِبُّونَ أَنَّهُ لَكُمْ؟» قَالُوا: وَاللَّهِ لَوْ كَانَ حَيًّا كَانَ عَيْبًا، إِنَّهُ أَسْكَ. فَكَيْفَ وَهُوَ مَيِّتٌ؟ فَقَالَ: «فَوَاللَّهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا عَلَيْكُمْ».

[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ در حالی که مردم در دو طرف او بودند، از بازار می گذشت. بزغاله‌ی مرده‌ای دید که گوش‌های کوچکی داشت. آن را برداشت و گوشش را گرفت و فرمود: «چه کسی دوست دارد این بزغاله به یک درهم از او باشد؟» گفتند: آن را به مفت هم نمی‌خواهیم؛ می‌خواهیم چه کارش کنیم؟ سپس پیامبر ﷺ فرمود: «آیا دوست دارید مال شما باشد؟» گفتند: به الله سوگند، اگر زنده بود، معیوب (و بی‌ارزش) بود؛ چه رسد به این که مرده است! آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «به الله سوگند، دنیا نزد الله از این مردار نیز نزد شما، بی‌ارزش‌تر و پست‌تر است».

شرح

مؤلف رحمه الله احادیثی درباره‌ی زهد و بی‌علاقگی به دنیا ذکر کرده است که نشان می‌دهد زندگی و خوشی واقعی، زندگی آخرت است. از جمله این حدیث که انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «یا الله! به یقین فقط زندگی آخرت، زندگی ست (نه دنیا)». یعنی زندگی خوش، راحت و ماندگار، زندگی آخرت است و زندگی دنیا هرچه خوش و راحت باشد، سرانجام، پایان می‌یابد و رو به فناست و چنانچه اعمال نیک و شایسته با آن همراهی نکند، سراسر زیان است. از این رو مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که: «روز قیامت، آسوده‌ترین و برخوردارترین فرد دنیا را از میان دوزخیان می‌آورند»؛ یعنی کسی که جسمی سالم داشته و از لباس، همسر، مسکن، سواری و امکانات خوبی برخوردار بوده است. «و او را یک بار در دوزخ غوطه می‌دهند؛ آن‌گاه به او گفته می‌شود: ای فرزندِ آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتی به تو رسیده است؟ و او می‌گوید: ای پروردگار من! به الله

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۵۷.

سوگند، خیر». او، با این‌که فقط یک بار در دوزخ غوطه می‌خورد، ولی همه‌ی این نعمت‌ها را از یاد می‌برد؛ پس کسی که برای همیشه در دوزخ می‌ماند، چه وضعیتی خواهد داشت؟! پناه بر الله.

مؤلف رحمه‌الله هم‌چنین حدیثی از جابر رضی‌الله‌عنه ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بازار بزغاله مرده‌ای دید که گوش‌های کوچک و بریده‌ای داشت. آن را بالا گرفت، گوشش را گرفت و فرمود: «کدام‌یک از شما دوست دارد این بزغاله به یک درهم از او باشد؟» گفتند: آن را به مُفت هم نمی‌خواهیم؛ می‌خواهیم چه‌کارش کنیم؟ سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «آیا دوست دارید مال شما باشد؟» گفتند: به الله سوگند، اگر زنده بود، معیوب (و بی‌ارزش) بود؛ چه رسد به این‌که مرده است! آن‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «به الله سوگند، دنیا نزد الله از این مردار نیز نزد شما، بی‌ارزش‌تر و پست‌تر است».

یک بزغاله‌ی خُردگوش یا گوش‌بریده که مرده است، هیچ ارزشی ندارد؛ و دنیا از این هم نزد الله متعال، بی‌ارزش‌تر است. پس دنیا، خیلی پست و بی‌ارزش می‌باشد؛ ولی اگر کسی در دنیا کار نیک و شایسته انجام دهد، آن را مزرعه‌ی آخرت خویش ساخته است و به سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابد. اما اگر کسی، غفلت و سهل‌انگاری نماید و تنبلی کند و اوقاتش بدون عمل، سپری شود، در دنیا و آخرت زیان می‌بیند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الزمر: ۱۵]

بگو: زیان‌کاران، کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده‌ی خویش زیان می‌زنند. هان! این، همان زیان آشکار است.

و می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۝﴾ [العصر: ۱، ۴]

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

همه‌ی انسان‌ها زیان‌کارند، مگر کسانی که دارای این چهار ویژگی باشند: ایمان بیاورند، کارهای نیک انجام دهند، یک‌دیگر را به حق (توحید) سفارش کنند و

یکدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نمایند. الله متعال، ما و مسلمانان را جزو این‌ها قرار دهد.

۴۶۹- وعن أبي ذرٍّ رضی اللہ عنہ قال: كُنْتُ أُمَشِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرَّةٍ بِالْمَدِينَةِ، فَاسْتَقْبَلَنَا أَحَدٌ فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «مَا يَسْرُنِي أَنْ عِنْدِي مِثْلَ أَحَدٍ هَذَا ذَهَبًا تَمْضِي عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ، إِلَّا شَيْءٌ أَرُصِدُهُ لِدَيْنٍ، إِلَّا أَنْ أَقُولَ بِهِ فِي عِبَادِ اللَّهِ هَكَذَا وَهَكَذَا» عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمَنْ خَلْفَهُ، ثُمَّ سَارَ فَقَالَ: «إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمْ الْأَقَلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا» عَنْ يَمِينِهِ، وَعَنْ شِمَالِهِ، وَمِنْ خَلْفِهِ «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ». ثُمَّ قَالَ لِي: «مَكَانُكَ لَا تَبْرَحَ حَتَّى آتِيكَ». ثُمَّ انْطَلَقَ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ حَتَّى تَوَارَى، فَسَمِعْتُ صَوْتًا قَدِ ارْتَفَعَ، فَتَخَوَّفْتُ أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ عَرَضَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ فَذَكَّرْتُ قَوْلَهُ: «لَا تَبْرَحَ حَتَّى آتِيكَ»، فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّى أَتَانِي، فَقُلْتُ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتًا تَخَوَّفْتُ مِنْهُ، فَذَكَّرْتُ لَهُ. فَقَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَهُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «ذَاكَ جِبْرِيلُ أَتَانِي فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ رَزِيَ وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: وَإِنْ رَزِيَ وَإِنْ سَرَقَ».

[متفق عليه؛ این، لفظ بخاری است.]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی اللہ عنہ می‌گوید: با پیامبر ﷺ در میان یکی از زمین‌های سنگلاخ مدینه راه می‌رفتم تا این‌که «أُحْد» پیش روی ما قرار گرفت. پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر!» عرض کردم: در خدمتم ای رسول‌خدا! فرمود: «دوست ندارم به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم و سه روز بر من بگذرد و دیناری از آن نزد من باقی بماند، جز مقداری که برای پرداخت بدهی نگه می‌دارم؛ مگر این‌که بگویم آن را در میان بندگان الله، چنین و چنان تقسیم کنند». و - به نشانه‌ی نحوه‌ی بذل و بخشش - به چپ و راست و پشت سرش اشاره کرد. سپس به راهش ادامه داد و فرمود: «کسانی که ثروت بیش‌تری دارند، روز قیامت، اجر و پاداش کم‌تری خواهند داشت، مگر کسانی که چنین و چنان بذل و بخشش می‌کنند؛ و با دراز کردن دست به چپ و راست و پشت سرش - نحوه‌ی انفاق را نشان داد - و افزود: «و این‌ها، اندکند». سپس به من

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۴، ۹۹۱.

فرمود: «سر جایتم بمان و جایی نرو تا نزدت برگردم». سپس در تاریکی شب رفت و از نظر، ناپدید شد؛ آن‌گاه صدای بلندی شنیدم و ترسیدم که کسی به پیامبر ﷺ تعرض کرده باشد؛ تصمیم گرفتم نزد پیامبر ﷺ بروم، اما به‌خاطر آوردم که فرمود: «جایی نرو تا نزدت بیایم». لذا جایی نرفتم تا این‌که نزد آمد. گفتم: ای رسول‌خدا! صدایی شنیدم و نگران شدم؛ و صدایی را که شنیده بودم، برایش گفتم. فرمود: «تو آن را شنیدی؟» گفتم: بله. فرمود: «جبرئیل بود، نزد آمد و گفت: هرکس در حالی بمیرد که هیچ‌چیز (و هیچ‌کس) را با الله شریک نسازد، وارد بهشت می‌شود». گفتم: حتی اگر دزدی و زنا کند؟ فرمود: «حتی اگر دزدی و زنا کند».

۴۷۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عن رسول الله ﷺ قال: «لو كان لي مثل أحدٍ ذهبًا، لَسَرَرْتُ أَنْ لَا تَمُرَّ عَلَيَّ ثَلَاثُ لَيَالٍ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا شَيْءٌ أَرَصُّهُ لِدِينٍ». [متفق عليه]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر به‌اندازه‌ی احد طلا داشته باشم، برایم باعث خوشحالی خواهد بود که سه شب بر من نگذرد و چیزی از آن نزدم باقی نماند، مگر آن‌چه برای پرداخت بدهی نگه می‌دارم».

۴۷۱- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: انْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكُمْ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ فَوْقَكُمْ فَهُوَ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزِدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم است].^(۲)
و فی روایة البخاری: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْهُ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «به کسی نگاه کنید که (در ثروت و جایگاه دنیوی) پایین‌تر از شماست، نه به کسی که بالاتر از شماست؛ زیرا این امر، تأثیر به‌سزایی دارد که نعمت الله را بر خود، ناچیز بشمارید». و در روایت بخاری آمده است: «هرگاه یکی از شما، کسی را دید که در مال و جمال بر او برتری دارد، به کسانی بنگرد که نسبت به او در سطح پایین‌تری قرار دارند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۳۸۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۹۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۴۹۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۳.

۴۷۲- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ وَالذَّرْهَمِ وَالْقُطَيْفَةِ وَالْحَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رُضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا،^(۲) نابود باد. اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد».

۴۷۳- وعنه ﷺ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ عَلَيْهِ رِدَاءٌ، إِمَّا إِزَارٌ، وَإِمَّا كِسَاءٌ، قَدْ رَبَطُوا فِي أَعْنَاقِهِمْ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ نِصْفَ السَّاقَيْنِ. وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الْكَعْبَيْنِ. فَيَجْمَعُهُ بِيَدِهِ كَرَاهِيَةً أَنْ تُرَى عَوْرَتُهُ. [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هفتاد نفر از «اهل صفه» را دیدم؛ یک نفر هم در میان آن‌ها نبود که لباس کاملی داشته باشد؛ یا شلواری داشتند، یا پیراهنی که بر گردن خود می‌بستند و برخی از آن‌ها تا نیمه‌ی ساق پا می‌رسید و بعضی هم تا دو قوزک پا و شخص، آن را با دستش جمع می‌کرد که مبادا عورتش نمایان شود.

۴۷۴- وعنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ». [روایت مسلم]^(۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۸۶ و....

(۲) یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین‌که چیزی از دست بدهد یا آن‌گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد. [مترجم].

(۳) صحیح بخاری، ش: ۴۴۲.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۹۵۶.

شرح

همه‌ی این احادیث که مؤلف رحمه الله ذکر کرده است، درباره‌ی زهد و پارسایی در دنیا و بی‌علاقگی به آن است. از جمله حدیث ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «دوست ندارم به‌اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم و سه روز بر من بگذرد و دیناری از آن نزد من باقی بماند، جز مقداری که برای پرداخت بدهی نگه می‌دارم؛ مگر این‌که بگویم آن را در میان بندگان الله، چنین و چنان تقسیم کنند». و - به نشانه‌ی نحوه‌ی بذل و بخشش - به چپ و راست و پشت سرش اشاره کرد.

این، نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله زاهدترین فرد در دنیا بوده است؛ زیرا به جمع‌آوری مال و ثروت، علاقه‌ای نداشت و مال و ثروتی نزد خویش نگه نمی‌داشت، مگر برای پرداخت بدهی. از این رو در حالی از دنیا رفت که سپر جنگی‌اش به‌خاطر مقداری جو که برای خانواده‌اش قرض گرفته بود، در گرو (رهن) یک یهودی بود.

اگر دنیا نزد الله متعال ارزشی داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن، محروم نمی‌کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا، إِلَّا ذِكْرُ اللَّهِ، وَمَا وَالَاهُ وَعَالِمًا وَمُتَعَلِّمًا»^(۱) یعنی: «دنیا و آن چه در آن است، نفرین شده می‌باشد؛ جز ذکر الله متعال و آن چه که مانند آن است - یعنی هر عمل نیکی که مانند ذکر خداست - و عالم و کسی که به کسب علم و دانش، مشغول است (دانش‌آموز)».

سپس در حدیث ابوذر رضی الله عنه آمده است: «کسانی که ثروت بیش‌تری دارند، روز قیامت، اجر و پاداش کم‌تری خواهند داشت». زیرا معمولاً انسان همین‌که به نان و نوایی می‌رسد، احساس بی‌نیازی می‌کند و تکبر می‌ورزد و از اطاعت و بندگی الله تعالی روی‌گردان می‌شود؛ چراکه دنیا او را به خود مشغول می‌سازد و بدین‌سان همواره به دنیا مشغول است و به آخرت، کم‌تر توجه می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «مگر کسانی که چنین و چنان بذل و بخشش می‌کنند؛ یعنی امولشان را در راه الله تعالی انفاق می‌نمایند.

(۱) روایت ترمذی (۲۳۲۲۹)، ابن‌ماجه (۴۱۱۲)؛ آل‌بانی رحمه الله در صحیح الجامع (۱۶۰۹، ۳۴۱۴) این روایت را به‌نقل از ابوهریره و ابن‌مسعود، حسن دانسته است.

در حدیث ابوذر رضی الله عنه آمده است: «هرکس در حالی بمیرد که هیچ چیز (و هیچ کس) را با الله شریک نسازد، وارد بهشت می شود؛ حتی اگر دزدی و زنا کند». این، بدین معنا نیست که دزدی و زنا، گناهان کوچکی هستند؛ بلکه گناهان بزرگی محسوب می شوند. از این رو ابوذر تعجب کرد و پرسید: حتی اگر دزدی و زنا کند؟! و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حتی اگر دزدی و زنا کند». زیرا اگر کسی در حال ایمان بمیرد و گناهان بزرگی بر دوش داشته باشد، باز هم الله متعال، او را خواهد بخشید؛ همان گونه که الله جل جلاله می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی آمرزد و جز شرک را برای هر کس که خواهد می بخشد.

لذا امید است که الله متعال، چنین بنده ای را بیامرزد؛ همان طور که بیم آن می رود او را مجازات کند، ولی مسلمان گنه کار، در نهایت به بهشت می رود؛ زیرا فرجام کسی که به الله شرک نمی آورد و مرتکب عمل کفرآمیزی نمی شود، بهشت است. اما کسی که مرتکب عملی کفرآمیز مانند ترک نماز می گردد، برای همیشه در آتش دوزخ خواهد ماند؛ زیرا کافر و مرتد به شمار می آید، گرچه شهادتین بگوید و گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده ای اوست و ادعا کند که به الله و آخرت، ایمان دارد! ولی چون نماز نمی خواند، کافر است؛ منافقان به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: ما، گواهی می دهیم که تو، فرستاده ای الله هستی.^(۱) آن ها، ذکر خدا می گفتند، ولی الله متعال را فقط اندکی یاد می کردند و نماز هم می خواندند، اما الله متعال، درباره ی آن ها می فرماید:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

[النساء: ۱۴۲]



و هنگامی که به نماز می ایستند، از روی تنبلی (به نماز) می ایستند و در برابر مردم ریا و خودنمایی می کنند و الله را جز اندکی یاد نمی کنند.

(۱) نگا: سوره ی منافقون، آیه ی ۱.

لذا با این‌که نماز می‌خوانند، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ خواهند بود. همه‌ی این احادیث، نشان‌گر اهمیت زهد در دنیاست و نشان می‌دهد که شایسته‌ی هیچ انسانی نیست که به دنیا وابسته باشد؛ بلکه دنیا را باید در دست بگیریم، نه در قلب تا بتوانیم با قلبی پاک و بی‌آلایش به سوی الله ﷻ روی بیاوریم. این، کمال زهد است. لذا زهد و پارسایی، بدین معنا نیست که از دنیا استفاده نکنیم؛ بلکه باید از دنیا و نعمت‌های حلال آن به‌خوبی و به‌درستی استفاده نماییم و در چارچوب شریعت، سهم خود را از آن بگیریم، ولی مهم این‌ست که دنیا را در دست قرار دهیم، نه در قلب.

۴۷۵- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ غَابِرُ سَبِيلٍ».

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ، فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ وَإِذَا أَصْبَحْتَ، فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ شانه‌هایم را گرفت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی».

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش؛ هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات بهره‌برداری نما و با استفاده از حیات خویش برای مرگ خود، آماده شو».

[در شرح این حدیث گفته‌اند: بدین معناست که به دنیا اعتماد نکن و آن را اقامت‌گاه خود مپندار و به خود نگو که مدتی طولانی در آن خواهی ماند؛ به دنیا توجه نکن و به‌سان مسافری که در غربت به چیزی وابستگی ندارد، به هیچ چیز دنیا وابسته مشو؛ مانند مسافری که در غربت، به فکر بازگشت به منطقه‌ی خویش است و به چیزی مشغول نمی‌شود (که فکر بازگشت را فراموش کند)، تو نیز به چیزی از دنیا مشغول نشو.]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۶.

۴۷۶- وعن أبي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال: جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله دلني على عمل إذا عملته أحبني الله، وأحبنى الناس. فقال: «ارْزُقْ في الدنيا يُحِبَّكَ الله، وارْزُقْ فيما عند الناس يُحِبَّكَ الناس». [حدیثی حسن است که ابن ماجه و جز او با سندهای نیکو روایت کرده‌اند.]^(۱)

ترجمه: ابوالعباس، سهل بن سهل ساعدی رضي الله عنه می‌گوید: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به کاری راهنمایی کن که وقتی آن را انجام دهم، الله و مردم، مرا دوست بدارند. پیامبر ﷺ فرمود: «در دنیا زهد و پارسایی پیشه کن تا الله تو را دوست بدارد و به آنچه مردم دارند، چشم طمع نداشته باش، در نتیجه مردم تو را دوست خواهند داشت».

۴۷۷- وعن الثَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضي الله عنهما قال: ذَكَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنَ الدُّنْيَا فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَظُلُّ الْيَوْمَ يَلْتَوِي مَا يَجِدُ مِنَ الدَّقْلِ مَا يَمْلَأُ بِهِ بَطْنَهُ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضي الله عنهما می‌گوید: عمر بن خطاب رضي الله عنه نعمت‌های دنیوی را که مردم به آن دست یافته‌اند، ذکر کرد و فرمود: «رسول الله ﷺ را دیدم که تمام روز را در حالی سپری می‌کرد که از گرسنگی به خود می‌پیچید و حتی خرماي نامرغوبی هم نمی‌یافت که با آن شکمش را سیر کند».

۴۷۸- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: تُوِّفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا فِي بَيْتِي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَيْدٍ إِلَّا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَقٍّ لِي فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ، فَكَلَّمْتُهُ فَقَنِي. [متفق عليه]^(۳)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۹۲۲؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۴۴؛ و صحیح ابن ماجه، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۳۳۱۰.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۹۷۸.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۰۹۷، ۶۴۵۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۷۳.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی رسول‌الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، در خانه‌ام این مقدار غذا هم نبود که یک موجود زنده بخورد، جز مقداری جو که در طاقچه‌ی خانه‌ام بود؛ مدتی طولانی از آن می‌خوردم تا این‌که آن را پیمانه (وزن) کردم و پس از آن، تمام شد.

۴۷۹- وعن عمرو بن الحارث أخی جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ مَوْتِهِ دِينَارًا وَلَا ذِرْهَمًا، وَلَا عَبْدًا، وَلَا أَمَةً، وَلَا شَيْئًا إِلَّا بَغْلَتُهُ الْبَيْضَاءُ الَّتِي كَانَ يَرْكَبُهَا، وَسِلَاحَهُ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا لِابْنِ السَّبِيلِ صَدَقَةً. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عمرو بن حارث رضی الله عنه - برادر خانم پیامبر صلی الله علیه و آله - برادر ام‌المؤمنین جویریة بنت حارث رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش نه درهم و دیناری از خود به‌جا گذاشت و نه غلام و کنیزی و نه چیزی دیگر؛ تنها چیزی که از او باقی ماند، استر سفیدش بود که سوارش می‌شد و اسلحه‌اش و زمینی که آن را صدقه‌ی رهگذران قرار داده بود.

شرح

مؤلف رحمته الله در باب زهد در دنیا، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله شانه‌هایم را گرفت». رسول‌الله صلی الله علیه و آله بدین‌خاطر شانه‌های ابن‌عمر را گرفت که توجهش بیش‌تر شود و با آمادگی بیش‌تری به سخن ایشان توجه کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی». امکان دارد که این، شک راوی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانند مسافر باش یا مانند رهگذر. یعنی گویا راوی شک دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله کدام واژه را به‌کار برد. شاید هم پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو واژه را گفته باشد؛ لذا در دنیا مانند مسافرِ غریبی زندگی کن که ناآشناست و بدون توجه به مردم به میانشان می‌رود؛ یا به‌سان رهگذری باش که برای رفع نیازت به‌جایی می‌روی و می‌خواهی هرچه زودتر به راه خود ادامه دهی. این مثال جالب که پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما بیان فرمود، واقعیت زندگی ما انسان‌هاست؛ زیرا انسان، در این دنیا مسافر است و دنیا، جای ماندن نیست؛ بلکه محل گذر است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۴۶۱.

مسافر دنیا هرگز خسته نمی‌شود و بخواهد یا نخواهد، شب و روز به به حرکتش ادامه می‌دهد؛ مسافر، گاه برای استراحت و رفع خستگی در جایی اتراق می‌کند، ولی مسافر دنیا هرگز از مرکب عمر خویش پیاده نمی‌شود و همواره در حرکت است. لذا هر لحظه‌ای که می‌گذرد، حرکتی به جلوست که دنیا را به سوی آخرت، پشت سر می‌گذاریم. نظر شما درباره‌ی سفری که مسافرش، هرگز از پا نمی‌نشیند و همواره به راهش ادامه می‌دهد، چیست؟ آیا چنین سفری به‌سرعت، پایان نمی‌یابد؟ آری؛ همین‌گونه است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى﴾ [النازعات: ۴۵]

روزی که شاهد قیامت باشند، گویا - در دنیا - جز شامگاهی یا صبحگاهی درنگ نکرده‌اند.

انسان باید آینده‌اش را با عمری که از او گذشته است، مقایسه کند؛ عمر گذشته‌اش چیزی نیست، مثل یک خواب؛ انگار همه‌اش خواب بوده است. آینده‌ی عمرمان نیز همین‌گونه می‌باشد. پس، انسان نباید به‌گونه‌ای به دنیا اعتماد کند که گویا همیشه در آن خواهد ماند. از این رو ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش؛ هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات، و از حیات خویش برای مرگ خود، بهره‌برداری کن».

۴۸۰- وعن خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِ رضی الله عنه قَالَ هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجَهَ اللَّهِ تَعَالَى فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِ شَيْءٍ، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عَمِيرٍ رضی الله عنه، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَتَرَكَ نِمْرَةً، فَكُنَّا إِذَا عَطَيْنَا بِهَا رَأْسَهُ، بَدَتْ رِجْلَاهُ، وَإِذَا عَطَيْنَا بِهَا رِجْلِيهِ، بَدَا رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُعْطِيَ رَأْسَهُ، وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلِيهِ شَيْئًا مِنَ الْإِذْخِرِ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ. فَهُوَ يَهْدُبُهَا. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: خباب بن ارت رضی الله عنه می‌گوید: با رسول‌الله ﷺ تنها به‌خاطر خشنودی الله متعال هجرت کردیم؛ پس اجر ما با خداست. برخی از ما، بدون این‌که چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، درگذشتند؛ از جمله مصعب بن عمیر رضی الله عنه که در جنگ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۷۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴۰.

«احد» کشته شد و جامه‌ای رنگی از او ماند که وقتی سرش را با آن می‌پوشانیدیم، پاهایش برهنه می‌شد و چون پاهایش را می‌پوشانیدیم، سرش نمایان می‌گشت. پیامبر ﷺ به ما دستور داد که سرش را بپوشانیم و روی پاهایش مقداری گیاه «کوم» بگذاریم. برخی از ما نیز ثمره‌ی (هجرت و جهادشان) رسید - و از ثمره‌ی هجرتشان برخوردار شدند- و از میوه‌اش می‌چینند.

۴۸۱- وعن سهل بن سعد الساعدي رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.]^(۱)

ترجمه: سهل بن سهل ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر دنیا نزد الله به‌اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش داشت، به هیچ کافری یک جرعه آب هم در دنیا نمی‌داد.»

۴۸۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا، إِلَّا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى، وَمَا وَالَاهُ وَعَالِمًا وَمُتَعَلِّمًا». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن است.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دنیا و آنچه در آن است، نفرین شده می‌باشد؛ جز ذکر الله متعال و آنچه که مانند آن است - یعنی هر عمل نیکی که مانند ذکر خداست - و عالم (استاد) و کسی که به کسب علم و دانش، مشغول است (دانش‌آموز)».

شرح

همه‌ی این احادیث پیرامون زهد در دنیا و روی آوردن به آخرت است. مؤلف رحمته الله حدیث خباب بن ارت رضی الله عنه درباره‌ی مصعب بن عمیر رضی الله عنه را ذکر کرده است؛

(۱) السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله، ش: (۶۸۶، ۲۴۸۲)؛ وی در صحیح الجامع، ش: ۳۳۱۸ این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۳۴۱۴؛ صحیح الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۸۹۱؛ وی، در مشکاة المصابیح، ش: ۲۱۷۶ این حدیث را حسن دانسته است.

مصعب رضی الله عنه یکی از مهاجران پیش‌گامی بود که به‌خاطر رضایت و خشنودی صلی الله علیه و آله هجرت کردند. مصعب رضی الله عنه جوانی اهل مکه بود که پدر و مادر ثروتمندی داشت و بهترین لباس‌های آن زمان را برایش تهیه می‌کردند و او را نوازش می‌نمودند؛ یعنی مصعب رضی الله عنه جوان نازپرورده‌ای بود که در زندگی خود، چیزی کم نداشت، ولی همین‌که مسلمان شد، پدر و مادرش که کافر بودند، او را از خود راندند. وی، به مدینه هجرت کرد و در جرگه‌ی نخستین مهاجران قرار گرفت. هنوز سه سال کامل از هجرتش نگذشته بود که در جنگ احد به شهادت رسید؛ وی، در این جنگ پرچم‌دار لشکر اسلام بود. تنها چیزی که با خود داشت، جامه‌ای بود که وقتی سرش را با آن می‌پوشاندند، پاهایش بیرون می‌ماند و چون پاهایش را می‌پوشاندند، سرش برهنه می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد سرش را بپوشانند و روی پاهایش گیاهی به نام «کوم» بگذارند.

خباب رضی الله عنه می‌گوید: «برخی از ما، یعنی برخی از مهاجران، ثمره‌ی (هجرت و جهادشان) رسید - و از ثمره‌ی هجرتشان برخوردار شدند - و از میوه‌اش می‌چینند». وی، این سخن را از شوق آن روزها، یعنی با یاد و خاطره‌ی روزهایی بیان کرد که دنیا به روی آن‌ها گشوده نشده بود و برخی از آنان، به دنیا مشغول نشده بودند.

۴۸۳- وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا تَتَّخِذُوا الضَّيْعَةَ فَتَرْغَبُوا فِي الدُّنْيَا». [ترمذی روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در خریداری زمین - باغ و مزرعه - (و جمع‌آوری مال دنیا) زیاده‌روی نکنید که به دنیا علاقه‌مند می‌شوید».

۴۸۴- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: مرَّ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَنَحْنُ نُعَالِجُ خُصًّا لَنَا فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقُلْنَا: قَدْ وَهِيَ، فَنَحْنُ نُصْلِحُهُ، فَقَالَ: «مَا

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۲۱۴؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۲؛ و صحیح الترمذی از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۸۹۷؛ وی در مشکاة المصابیح، ش: ۵۱۷، سندش را جید (نیکو) دانسته است.

أَرَى الْأَمْرَ إِلَّا أَعْجَلَ مِنْ ذَلِكَ». [ابوداود و ترمذی با اسناد بخاری و مسلم، روایت کرده‌اند. ترمذی آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عبادالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: ما، در حال تعمیر کبر خود بودیم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از کنار ما گذشت و پرسید: چه کار می‌کنید؟ گفتیم: این خانه، فرسوده و سست شده است و داریم تعمیرش می‌کنیم. فرمود: «من، مرگ را سریع‌تر از این می‌بینم».^(۲)

۴۸۵- وعن كَعْبِ بْنِ عِيَاضٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً وَفِتْنَتُهُ أُمَّتِي الْمَالُ. [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۳)

ترجمه: کعب بن عیاض رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هر امتی، فتنه و آزمونی دارد؛ آزمون امت من، مال و ثروت دنیاست». وقتی مال و ثروت مردم افزایش می‌یابد، آخرت را فراموش می‌کنند.

۴۸۶- وعن أبي عمرو ويقال: أبو عبد الله، ويقال: أبو ليلى عثمان بن عفان رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ لِابْنِ آدَمَ حَقٌّ فِي سِوَى هَذِهِ الْخِصَالِ: بَيْتٌ يَسْكُنُهُ، وَثَوْبٌ يُوَارِي عَوْرَتَهُ وَجِلْفُ الْخُبْزِ، وَالْمَاءُ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: صحیح می‌باشد.]^(۴)

ترجمه: از ابوعمرو - و گفته‌اند: ابو عبدالله یا ابولیلی - عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزند آدم، جز این موارد، نیاز و حق دیگری ندارد: خانه‌ای که در آن سکونت کند، لباسی که عورتش را بپوشاند، نان خشک و آب».

(۱) صحیح ابی داود، ش: ۴۳۶۲؛ و صحیح ابن ماجه، ش: ۳۳۵۶، از آلبانی رحمته الله علیه.

(۲) یعنی: مرگ به انسان، خیلی نزدیک است؛ لذا دنیا آن قدر ارزش ندارد که انسان، بیش از نیاز خود خانه بسازد یا بیش از حد ضرورت به تعمیر آن، اهمیت دهد. [مترجم]

(۳) صحیح الجامع، ش: ۲۱۴۸؛ السلسلة الصحيحة، ۵۹۲؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۹۰۵.

(۴) ضعیف است؛ رک: ضعیف الترمذی، ش: ۴۰۶؛ السلسلة الضعيفة، ش: ۵۹۲؛ از آلبانی رحمته الله علیه؛ وی در مشکاة المصابيح، ش: ۵۱۸۶، این روایت را ضعیف دانسته و گفته است: «همان‌طور که امام احمد رحمته الله علیه ذکر کرده، صحیح، این است که این روایت از یکی از اهل کتاب می‌باشد».

۴۸۷- وعن عبد الله بن الشَّخِيرِ - بكسر الشين والحاء المشددة المعجمتين - رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ ^(۱) قَالَ: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِي، مَالِي، مَالِي، وَهَلْ لَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتُ فَأَقْنَيْتَ، أَوْ لَبَسْتُ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ؟» [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: عبدالله بن شَخِير رضي الله عنه می گوید: نزد پیامبر صلى الله عليه وآله رفتم و ایشان، سوره‌ی ﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ ^(۲) را می خواند؛ فرمود: «آدمی می گوید: مالَم! مالَم! ولی ای فرزندِ آدم! مگر از مال و ثروت، چیزی جز آن چه خوردی و تمام کردی یا پوشیدی و کهنه گردانیدی یا آن چه از آن گذشتی و صدقه دادی - و برای آخرت خود ذخیره ساختی - چیز دیگری مالِ توست؟»

شرح

مؤلف رحمه الله این احادیث را برای برحذر داشتن از فتنه‌ی دنیا یا فریفته شدن به آن ذکر کرده است؛ از جمله حدیث کعب بن عیاض رضي الله عنه که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: «هر امتی، فتنه و آزمونی دارد و آزمون امت من، مالِ دنیاست». از این رو پیامبر صلى الله عليه وآله از خریداری ملک و زمین و باغ و مزرعه، نهی نموده است؛ زیرا انسان به این‌ها مشغول می‌شود و آخرت را که مهم‌تر است، از یاد می‌برد. نتیجه این‌که انسان باید به دنیا بی‌علاقه و به آخرت، علاقه‌مند باشد و اگر الله متعال به او مال و ثروتی بخشیده است، از آن در مسیر اطاعت و بندگی الله تعالى استفاده کند و آن را در دستش قرار دهد، نه در قلبش تا به رستگاری دنیا و آخرت دست یابد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿٣﴾ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٤﴾﴾

[العصر: ۱، ۴]

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۵۸.

(۲) سوره‌ی تکاثر، یکصد و دومین سوره‌ی قرآن است که در موضوع افزون‌طلبی و مشغول شدن به دنیا و فخرفروشی به آن و در نتیجه غافل شدن از آخرت است؛ نخستین آیه‌ی این سوره، بدین مفهوم است: افزون‌طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد.

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

پیامبر ﷺ سوره‌ی «تکاثُر» را تلاوت نمود که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ ۝ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝﴾ [التکاثُر: ۱، ۲]

افزون‌طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد تا آن‌که (بر همین حال مُردید و) به قبرستان‌ها رفتید.

یعنی آن‌قدر به دنیا مشغول گشتید که مرگ و آخرت را از یاد بردید تا این‌که خود، در حال غفلت از دنیا رفتید و پس از مرگتان، جزو ساکنان گورستان شدید. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «آدمی می‌گوید: مالَم! مالَم! ولی ای فرزندِ آدم! مگر از مال و ثروت، چیزی جز آن‌چه خوردی و تمام کردی یا پوشیدی و کهنه گردانیدی یا آن‌چه از آن گذشتی و صدقه دادی- و برای آخرت خود ذخیره ساختی- چیز دیگری مالِ توست؟»

پیامبر ﷺ چنین فرمود و این‌گونه نیز هست؛ تنها بهره‌ای که انسان از مال و ثروتش می‌برد، همان چیزیست که از آن می‌خورد و می‌نوشد یا لباس‌هاییست که می‌پوشد؛ ولی آن‌چه برای او باقی می‌ماند، صدقه‌ای که در راه خدا می‌دهد. البته اگر خورد و نوش او به‌خاطر کسب نیرو برای اطاعت و بندگیِ الله ﷻ باشد، این هم به نفع اوست و چنان‌چه برای نیرو گرفتن در جهت معصیت و نافرمانی از الله متعال و تکبر و تبهکاری باشد، به زیان اوست. پناه بر الله.

۴۸۸- عن عبد الله بن مغفل رضی الله عنه قال: قال رجلٌ للنبي ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّكَ، فقال: «أَنْظِرْ مَاذَا تَقُولُ؟» قال: وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّكَ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فقال: «إِنْ كُنْتَ تُحِبُّنِي فَأَعِدِّ لِلْفَقْرِ تَجْفَافًا، فَإِنَّ الْفَقْرَ أَسْرَعُ إِلَى مَنْ يُحِبُّنِي مِنَ السَّيْلِ إِلَى مُنْتَهَاهُ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن مغفل رضی الله عنه می‌گوید: مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! من، شما را دوست دارم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «دقت کن چه می‌گویی؟» و آن

(۱) ضعیف است؛ رک: السلسلة الضعيفة، ش: ۱۶۸۱؛ و ضعیف الترمذی، ش: ۴۰۹ از آلبانی رحمته الله.

مرد، سه بار گفت: به الله سوگند، من شما را دوست دارم. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر مرا دوست داری برای پوشیدن لباس فقر، آماده باش؛ زیرا فقر، سریع‌تر از رسیدن سیل به پایان مسیرش به دوست‌داران من می‌رسد».

۴۸۹- وعن كعب بن مالك رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَا ذُنْبَانِ جَائِعَانِ أُرْسِلَا فِي غَنَمٍ بِأَفْسَدَ لَهَا مِنْ حِرْصِ الْمَرْءِ عَلَى الْمَالِ وَالشَّرَفِ لِدِينِهِ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: کعب بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر دو گرگ گرسنه در میان گوسفندان رها شوند، آن‌قدر خرابی به‌بار نمی‌آورند که حرصِ انسان نسبت به مال و جاه و مقام، دینش را به تباهی می‌کشانند».

۴۹۰- وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال: نام رسول الله ﷺ على حصير فقام وقد أثر في جنبه، قلنا: يا رسول الله لو اتخذنا لك وطاء، فقال: «مالي وللدنيا؟ ما أنا في الدنيا إلا كراكب استظل تحت شجرة ثم راح وتركها». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ روی حصیری خوابید؛ هنگامی که برخاست، اثر حصیر روی بدنش نمایان شده بود. عرض کردیم: ای رسول‌خدا! کاش برای شما زیرانداز نرمی تهیه می‌کردیم! فرمود: «مرا با دنیا چه کار؟! من در دنیا مانند سوارکاری هستم که در سایه‌ی درختی می‌نشینم و سپس آن را ترک می‌کنم و به راهش ادامه می‌دهم».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۶۲۰؛ صحیح الترمذی، ش: از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۹۳۵؛ آل‌بانی در مشکاة المصابیح، ش: ۵۱۸۲ این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۶۶۸؛ السلسلة الصحيحة، ش: (۴۳۸، ۴۳۹)؛ صحیح الترمذی، ش: ۱۹۳۶؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: ۳۳۱۷ از آل‌بانی رحمته الله.

۴۹۱- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِمِائَةِ عَامٍ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی صحیح می‌باشد.]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «فقرا، پانصد سال زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند».

۴۹۲- وعن ابن عباس وعمران بن الحصين رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أُظْلِعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ. وَأُظْلِعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». [متفقٌ عليه]^(۲)
ترجمه: ابن عباس و عمران بن حصین رضی اللہ عنہما می‌گویند: پیامبر ﷺ فرمود: «به بهشت سر زدم و دیدم که بیش‌تر بهشتیان، فقرا هستند؛ و به دوزخ سر زدم، دیدم که بیش‌تر دوزخیان، زنان هستند».

۴۹۳- وَرَوَاهُ الْبُخَارِيُّ أَيْضًا مِنْ رِوَايَةِ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ.^(۳)
ترجمه: بخاری نیز این حدیث را به نقل از عمران بن حصین رضی اللہ عنہ روایت کرده است.

۴۹۴- وعن أسامة بن زيد رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينَ وَأَصْحَابُ الْجِدِّ مُحْبُوسُونَ غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ». [متفقٌ عليه]^(۴)

ترجمه: اسامه بن زید رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بر دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ بیش‌تر کسانی که وارد بهشت می‌شدند، فقیران و مستمندان بودند و ثروتمندان بهشتی

(۱) صحیح الترمذی، ش: ۱۹۱۸؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: ۳۳۲۶ از آل‌بانی رحمہ اللہ.

(۲) روایت عمران بن حصین در صحیح بخاری، به‌شماره‌ی ۳۲۴۱ آمده است و اما روایت ابن عباس، بخاری رحمہ اللہ آن را به صورت معلق در کتاب الرقاق، باب فضل الفقر آورده که در صحیح مسلم به‌شماره‌ی ۲۷۳۸ به صورت مسند آمده است.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۶۴۴۹، ۶۵۴۷).

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۱۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۳۶. این حدیث، بیش‌تر به‌شماره‌ی ۲۶۳ گذشت.

را نگه داشته و هنوز اجازه‌ی ورود نداده بودند؛ جز دوزخیانی که دستور رسیده بود آن‌ها را به دوزخ ببرند. و بر دروازه‌ی دوزخ ایستادم؛ بیش‌تر کسانی که وارد دوزخ می‌شدند، زنان بودند».

۴۹۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ كَلِمَةُ لَبِيدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «راست‌ترین سخنی که یک شاعر گفته است، سخن "لبید" می‌باشد که: هان! هر چیزی جز الله باطل است».

شرح

همه‌ی این احادیث که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، در باب فضیلت زهد و پارسایی در دنیاست؛ از جمله حدیث عبدالله بن مغفل رضی الله عنه که مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! من، شما را دوست دارم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «بنگر چه می‌گویی؟» و آن مرد، سه بار گفت: به الله سوگند، من شما را دوست دارم. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر مرا دوست داری برای پوشیدن لباس فقر، آماده باش؛ زیرا فقر، سریع‌تر از رسیدن سیل به پایان مسیرش به دوست‌داران من می‌رسد».

البته این حدیث، صحیح نیست و از پیامبر ﷺ به‌ثبوت نرسیده است؛ زیرا ثروت، هیچ ربطی به محبت پیامبر ﷺ ندارد و بسیاری از ثروتمندان، دوست‌دار پیامبر ﷺ هستند و برعکس، بسیاری از فقرا، دشمنی و عداوت شدیدی به پیامبر اسلام ﷺ دارند. لذا این حدیث، صحیح نیست. نشانه‌ی محبت با پیامبر ﷺ این است که انسان به‌شدت از ایشان پیروی کند و به سنت آن بزرگوار تمسک جوید. همان‌گونه که الله ﻋَﻠَیْهِ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾

[آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۸۴۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۵۶.

لذا سنجش یا معیار ارزیابی این ادعا، پیروی از پیامبر ﷺ است؛ هرکس، بیش‌تر پیرو پیامبر ﷺ باشد، محبتش به ایشان، بیش‌تر است و فقر و ثروت به دست الله ﷻ می‌باشد.

یکی از نشانه‌های زهد و بی‌علاقگی انسان به دنیا، این‌ست که زندگی‌اش به‌سان زندگی پیامبر ﷺ، دور از تن‌پروری و آسایش‌طلبی باشد؛ به‌گونه‌ای که پیامبر ﷺ روی حصیر می‌خوابید و اثر آن بر بدنش نمایان می‌شد. به او گفتند: کاش بستر نرمی برای شما آماده می‌کردیم! فرمود: «مرا با دنیا چه کار؟! من در دنیا مانند سواری هستم که در سایه‌ی درختی می‌نشیند و سپس آن را ترک می‌کند و به راهش ادامه می‌دهد».

پیامبر ﷺ هیچ چشم‌داشتی به دنیا نداشت؛ بلکه همه‌ی مالش را در راه الله انفاق می‌کرد و خود، مانند فقرا زندگی می‌نمود.

سپس مؤلف رحمه الله احادیثی ذکر کرده است که نشان می‌دهد فقرا پیش از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند و بیش‌تر بهشتیان از فقرا هستند؛ زیرا انگیزه یا عامل طغیان و سرکشی در فقرا نیست یا ضعیف‌تر است و از این‌رو آدم‌های متواضع و فروتنی هستند. بازنگاهی به آیه‌های قرآن، نشان می‌دهد که منکران پیامبران، بیش‌تر از میان ثروتمندان و اشراف هر قومی بوده‌اند و بیش‌تر فقیران، از پیامبران الهی پیروی کرده‌اند؛ لذا بیش‌تر بهشتیان، از فقرا هستند و پیش از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند؛ البته درباره‌ی مقداری که زودتر وارد بهشت می‌شوند، روایت‌های گوناگونی وجود دارد و این، به نحوه‌ی راهپیمایی آنان به سوی بهشت برمی‌گردد؛ به عنوان مثال: یک نفر این مسیر را ده روزه می‌پیماید و دیگری همین مسیر را در بیست روز طی می‌کند.

سپس حدیث ابوهریره رحمه الله را ذکر کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «راست‌ترین سخنی که یک شاعر گفته است، سخن "لبید" می‌باشد که: هان! هر چیزی جز الله باطل است». لذا هر چیزی جز الله، بی‌فایده و باطل است و هیچ نفعی نمی‌رساند؛ ولی آنچه از آن الله یا برای اوست، به صاحبش نفع می‌رساند و برایش ماندگار است. از این‌رو دنیا، بی‌ارزش است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾
 [الحديد: ۲۰]

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان است.

تنها چیزی که در دنیا ارزش دارد و درست و نیکوست، ذکر و یاد الله متعال و اطاعت و بندگی اوست.

از این حدیث چنین برمی‌آید که حق و حقیقت را باید پذیرفت؛ گرچه از زبان شعرا باشد؛ به عبارت دیگر هرکس حق بگوید، قابل قبول است و باید آن را پذیرفت؛ حتی اگر گوینده‌اش کافر یا شاعر و فاسق باشد. ولی کسی که سخن نادرست یا باطل می‌گوید، سخنش مردود و غیرقابل قبول است؛ اگرچه گوینده‌اش مسلمان باشد؛ به عبارت دیگر، این سخن است که اعتبار دارد، نه گوینده‌اش. لذا نگاه انسان به دیگران، باید بر اساس اعمال و کردارشان باشد، نه این که انسان به خودشان یا شخصیت آنان بنگرد که کیستند و چه جایگاهی دارند.

۵۶- باب: فضیلت گرسنگی و زندگی سخت و بسنده کردن به اندکی از خوردنی، آشامیدنی و پوشاک و دیگر لذتها و بهره‌های نفسانی، و ترک امیال و آرزوها

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ۝ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۝﴾ [مریم: ۵۹، ۶۰]

آن‌گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را رها کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید، مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و هیچ ستمی نمی‌بینند.

و می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ۝ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ۝﴾ [القصص: ۷۹، ۸۰]

و (قارون) با کبکبه و آرایش خویش به میان قومش رفت. کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مثل آن‌چه به قارون داده شده، به ما هم داده می‌شد. به‌راستی او، دارای بهره (و ثروت) بزرگی‌ست. و آنان که از علم و دانش بهره‌مند شده بودند، گفتند: وای بر شما! ثواب و پاداش الله برای کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، بهتر است.

و نیز می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ۝﴾ [التكاثر: ۸]
و آن‌گاه در آن روز درباره‌ی نعمت‌هایی که داشته‌اید، بازخواست خواهید شد.

و می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ [الإسراء: ۱۸]
هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او، بلکه به هر که بخواهیم، عطا می‌کنیم.

آیه‌های فراوانی در این باره وجود دارد.

۴۹۶- عن عائشة رضي الله عنها، قالت: ما شبع آل محمد ﷺ من خُبزٍ شَعِيرٍ يَوْمَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ حَتَّى قُبِضَ. [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية: ما شبع آل محمد ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلَاثَ لَيَالٍ تَبَاعاً حَتَّى قُبِضَ.

ترجمه: عایشه رضی الله عنہا می گوید: خانواده ی محمد ﷺ دو روز پیاپی از نان جو سیر نخوردند تا این که رسول الله ﷺ درگذشت.

و در روایتی آمده است: خانواده ی محمد ﷺ از هنگامی که ایشان به مدینه آمدند تا زمانی که وفات کردند، سه شب پیاپی از نان گندم، سیر نخوردند.

۴۹۷- وعن عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلَالِ ثُمَّ الْهِلَالِ ثُمَّ الْهِلَالِ ثَلَاثَةَ أَهْلِيَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ. قُلْتُ: يَا خَالَهٗ فَمَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتْ: الْأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِيرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَتْ لَهُمْ مَنَایِحُ وَكَانُوا يُرْسِلُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَلْبَانِهَا فَيَسْقِينَا. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عروه می گوید: عایشه رضی الله عنہا می فرمود: ای خواهرزاده ام!^(۳) به الله سوگند، سه هلال ماه نو را در دو ماه می دیدیم و هیچ آتشی در خانه های پیامبر ﷺ - برای پخت و پز - روشن نمی شد. - عروه می گوید: - گفتم: پس زندگی شما با چه چیزی سپری می شد؟ فرمود: با دو چیز سیاه،^(۴) یعنی خرما و آب؛ البته رسول الله ﷺ همسایگانی از انصار داشت که حیوانات شیردهی داشتند و از شیر آن ها برای پیامبر ﷺ می فرستادند و ایشان از این شیر به ما می داد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۱۶؛ صحیح مسلم، ش: ۲۹۷۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۵۶۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۷۲.

(۳) عروه پسر اسماء دخت ابوبکر، یعنی خواهرزاده ی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنہا بود. [مترجم]

(۴) این که از خرما و آب، به عنوان دو چیز سیاه یاد کرد، بر اساس تغلیب بود؛ زیرا آب، بی رنگ است. منظور از تغلیب، این است که وقتی دو چیز با هم ذکر شوند، صفت مشهور یکی از آن ها برای هر دو ذکر گردد. [مترجم]

۴۹۸- وعن أبي سعيدٍ المقبريِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَةٌ، فَدَعَا فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از ابوسعید مقبری روایت است: ابوهریره رضی الله عنه از کنار گروهی گذشت که گوسفند بریانی، جلوی آن‌ها بود؛ ابوهریره را - به خوردن کباب - دعوت کردند، ولی او از خوردن امتناع ورزید و فرمود: رسول الله صلى الله عليه وآله در حالی از دنیا رفت که از نان جو، سیر نخورد.

۴۹۹- وعن أنسٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمْ يَأْكُلِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَلَى خَوَانٍ حَتَّى مَاتَ، وَمَا أَكَلَ خُبْزًا مُرَقَّقًا حَتَّى مَاتَ. [روایت بخاری]^(۲)

وفي روايةٍ له: وَلَا رَأَى شَاةً سَمِيطًا بِعَيْنِهِ قَطْ.

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله تا پایان عمرش، روی میز نه‌ارخوری غذا نخورد و هیچ‌گاه نان نرم و نازک (لواش) تناول نکرد. و در روایتی آمده است: هرگز گوسفند بریانی با چشم خود ندید.

۵۰۰- وعن الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ نَبِيَّكُمْ صلى الله عليه وآله وَمَا يَجِدُ مِنَ الدَّقْلِ مَا يَمْلَأُ بِهِ بَطْنَهُ. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضي الله عنه می‌گوید: «پیامبرتان صلى الله عليه وآله را دیدم که خرماي نامرغوبی هم برای سیر کردن شکمش نمی‌یافت.»

۵۰۱- وعن سهل بن سعدٍ رضي الله عنه قَالَ: مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله التَّقِيَّ مِنْ حِينَ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى، فَقِيلَ لَهُ: هَلْ كَانَ لَكُمْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنَاخِلٌ؟ قَالَ: مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُنْخَلًا مِنْ حِينَ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى، فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ غَيْرَ مَنْخُولٍ؟ قَالَ: كُنَّا نَظْحَنُهُ وَنَنْفُخُهُ، فَيَطِيرُ مَا طَارَ، وَمَا بَقِيَ ثَرِينًا. [روایت بخاری]^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۱۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۳۸۶، ۶۴۵۰).

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۹۷۸.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۴۱۳.

ترجمه: سهل بن سهل رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از زمانی که الله متعال او را مبعوث کرد تا هنگامی که او را از دنیا گرفت، آرد سفید و غربال شده ندید. از سهل رضی الله عنه پرسیدند: آیا شما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله غربال داشتید؟ پاسخ داد: رسول الله صلی الله علیه و آله از ابتدای بعثت تا زمان رحلت، غربالی ندید. از سهل رضی الله عنه سؤال شد: پس چگونه آرد غربال نشده ی جو را می خوردید؟ گفت: جو را آرد می کردیم و در آن، می میدیم (فوت می نمودیم) و بدین ترتیب پوست و خاشاک آن به هوا می رفت و سپس باقی مانده ی آن را خمیر می کردیم.

۵۰۴- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ، فَإِذَا هُوَ بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا هَذِهِ السَّاعَةَ؟» قَالَا: الْجُوعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «وَأَنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا أَخْرَجَنِي الَّذِي أَخْرَجَكُمَا؛ قُومًا». فَقَامَا مَعَهُ، فَأَتَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَإِذَا هُوَ لَيْسَ فِي بَيْتِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ قَالَتْ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيْنَ فُلَانٌ؟» قَالَتْ: ذَهَبَ يَسْتَعِذُّ لَنَا مِنَ الْمَاءِ، إِذْ جَاءَ الْأَنْصَارِي، فَنَظَرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصَاحِبَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا أَحَدُ الْيَوْمِ أَكْرَمَ أَضْيَافًا مِنِّي فَاَنْطَلَقَ فَجَاءَهُمْ بِعَذْقٍ فِيهِ بُسْرٌ وَتَمْرٌ وَرُطْبٌ، فَقَالَ: كُلُوا، وَأَخَذَ الْمُدِّيَّةَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكَ وَالْحُلُوبَ». فَذَبَحَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا مِنَ الشَّاةِ وَمِنْ ذَلِكَ الْعِدْقِ وَشَرِبُوا. فَلَمَّا أَنْ شَبِعُوا وَرَوُّوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتُسْأَلَنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَخْرَجَكُمُ مِنَ بُيُوتِكُمُ الْجُوعُ، ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمْ هَذَا النَّعِيمُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روزی یا شبی از خانه بیرون رفت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید؛ پرسید: «چه چیزی در این هنگام، شما را به بیرون خانه آورده است؟» گفتند: گرسنگی، ای رسول خدا! فرمود: «من نیز همین طور؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همین مسأله (گرسنگی)، از خانه خارج کرده است. برخیزید». و آن دو با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ی مردی از انصار رفت و او در خانه نبود. زن انصاری با دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خوش آمدید. رسول الله صلی الله علیه و آله از زن انصاری

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۸.

پرسید: «فلانی - شوهرت - کجاست؟» گفت: رفته است تا برایمان آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری سر رسید و به پیامبر ﷺ و دو یارش نگاه کرد و گفت: الحمد لله، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی تر از میهمانان من ندارد؛ سپس رفت و یک خوشه خرما آورد که خرمای نارس، خرمای رسیده و رُطَب - خرمای تر - داشت. گفت: بفرمایید و آن گاه چاقویی برداشت - تا گوسفندی ذبح کند. - پیامبر ﷺ فرمود: «مبادا گوسفند شیردهی بکشی». و او، گوسفندی ذبح کرد. بدین ترتیب آنان از آن گوسفند و خرما خوردند و آب نوشیدند و چون از آب و غذا سیر شدند، رسول الله ﷺ به ابوبکر و عمر ﷓ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت درباره‌ی این نعمت‌ها از شما سؤال خواهد شد؛ گرسنگی، شما را از خانه‌هایتان به بیرون کشاند و در حالی به خانه‌هایتان بازمی‌گردید که این نعمت‌ها به شما رسید».

[نویسنده می‌گوید: آن گونه که از روایت ترمذی و دیگران برمی‌آید، می‌زبان، ابوالهثیم بن تیّهان انصاری ﷺ بوده است.]

۵۰۳- وعن خالد بن عمير العدوي قال: خَطَبَنَا عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ وَكَانَ أَمِيرًا عَلَى الْبَصْرَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ الدُّنْيَا أَذْنَتْ بِضُرْمٍ، وَوَلَّتْ حَدَاءً، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ يَتَصَابُهَا صَاحِبُهَا، وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا رَوَالٍ لَهَا، فَانْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَ لَنَا أَنَّ الْحَجَرَ يُلْقَى مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ فَيَهْوَى فِيهَا سَبْعِينَ عَامًا لَا يُدْرِكُ لَهَا قَعْرًا، وَاللَّهِ لَثَمَلَانِ! أَفَعَجِبْتُمْ؟ وَلَقَدْ ذَكَرَ لَنَا أَنَّ مَا بَيْنَ مِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيحِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ عَامًا، وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا يَوْمٌ وَهُوَ كَطِيطٍ مِنَ الرَّحَامِ، وَلَقَدْ رَأَيْتُنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الشَّجَرِ حَتَّى قَرِحَتْ أَشْدَاقُنَا، فَالْتَقَطْتُ بُرْدَةً فَشَقَقْتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ فَاتَّزَرْتُ بِنِصْفِهَا، وَانْتَزَرَ سَعْدٌ بِنِصْفِهَا، فَمَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا أَصْبَحَ أَمِيرًا عَلَى مِصْرٍ مِنَ الْأُمُصَارِ. وَإِنِّي أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ فِي نَفْسِي عَظِيمًا وَعِنْدَ اللَّهِ صَغِيرًا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: خالد بن عمیر عدوی می‌گوید: عتبه بن غزوان که در آن زمان امیر بصره بود، برای ما سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الله، گفت: اما بعد؛ همانا دنیا از

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۷.

پایان خود خبر می‌دهد و به سرعت گذشته است و چیزی از آن جز تَه‌مانده‌ی ظرف باقی نمانده که صاحبش آن را خیلی زود سر می‌کشد. و شما از این سرای فانی به سرای منتقل می‌شوید که فنا ندارد؛ پس سعی کنید با بهترین اعمال به سرای آخرت کوچ کنید. زیرا برای ما گفته شده که سنگی از لبه‌ی دوزخ به داخل آن انداخته می‌شود و هفتاد سال سقوط می‌کند و به عمق دوزخ نمی‌رسد؛ به الله سوگند که دوزخ - از گنه‌کاران- پُر خواهد شد! آیا تعجب کردید؟ هم‌چنین برای ما گفته شده که دو لنگه‌ی هریک از درهای بهشت، به اندازه‌ی مسافت چهل سال با هم فاصله دارند و روزی بر آن فرامی‌رسد که از جمعیت بهشتیان، پُر است. روزی را به‌خاطر دارم که هفتمین تن از همراهان پیامبر ﷺ بودم و چیزی جز برگ درختان برای خوردن نداشتیم؛ به گونه‌ای که کناره‌های دهان ما از خوردن برگ درختان، زخمی شده بود. باری جامه‌ای یافتیم و آن را میان خود و سعد بن مالک ﷺ دو قسمت کردم؛ من، از آن شلواری برای خود ساختم و سعد نیز همین کار را کرد و اینک هر یک از ما، امیر یکی از شهرهاست. من از این که خود را بزرگ بیندارم و نزدِ الله، کوچک و بی‌ارزش باشم، به الله پناه می‌برم.

۵۰۴- وعن أبي موسى الأشعريؓ قال: أَخْرَجَتْ لَنَا عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كِسَاءً وَإِزَارًا غَلِيظًا قَالَتْ: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَيْنِ. [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعریؓ می‌گوید: عایشهؓ پیراهن و شلوار زبر و درشتی را به ما نشان داد و گفت: رسول‌الله ﷺ در این دو لباس وفات یافت.

۵۰۵- وعن سعد بن أبي وقاصؓ قال: إِنِّي لَأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَقَدْ كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الْحَبْلَةِ وَهَذَا السَّمَرُ حَتَّىٰ إِنْ كَانَ أَحَدُنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ مَالَهُ خَلْطًا. [متفقٌ عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۸۱۸؛ صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۷۲۸، ۶۴۵۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۶.

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: «من، نخستین عربی هستم که در راه الله تیراندازی کرده است؛ ما، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله جهاد می کردیم، در حالی که غذایی جز برگ درختان بیابانی (حبله و مغیلان) نداشتیم؛ به گونه ای که مدفوع هر یک از ما، مانند فضله ی گوسفند، خشک بود».

۵۰۶- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا». [متفقٌ علیه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دعا کرد: «یا الله! روزی خانواده ی محمد را به اندازه ی سدِّ رمق قرار بده».

۵۰۷- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: والله الذي لا إله إلا هو، إن كنت لأعتمد بكبدي على الأرض من الجوع، وإن كنت لأشدُّ الحجرَ على بطني من الجوع ولقد قعدت يوماً على طريقهم الذي يخرجون منه، فمرَّ النبي صلی الله علیه و آله، فتبسَّمت حين رأيته، وعرف ما في وجهي وما في نفسي، ثم قال: «أباهر!» قلت: لبيك يا رسول الله، قال: «الحق» ومضى، فاتبعته، فدخل فاستأذن، فأذن لي فدخلت، فوجد لبنًا في قدح فقال: «من أين هذا اللبن؟» قالوا: أهده لك فلان أو فلانة قال: «أباهر!» قلت: لبيك يا رسول الله، قال: «الحق إلى أهل الصفة فادعهم لي». قال: وأهل الصفة أضياف الإسلام، لا يأوون على أهل، ولا مال ولا على أحد، وكان إذا أتته صدقةً بعث بها إليهم ولم يتناول منها شيئاً، وإذا أتته هديةً أرسل إليهم وأصاب منها وأشركهم فيها، فسأني ذلك، فقلت: وما هذا اللبن في أهل الصفة؟ كنت أحي أن أصيب من هذا اللبن شربةً أتقوى بها، فإذا جاءوا أمرني، فكنت أنا أعطيتهم، وما عسى أن يبلغي من هذا اللبن، ولم يكن من طاعة الله وطاعة رسوله صلی الله علیه و آله بد.

فأتيتهم فدعوتهم، فأقبلوا واستأذنوا، فأذن لهم وأخذوا مجالسهم من البيت قال: «يا أباهر!» قلت: لبيك يا رسول الله، قال: «خذ فأعطهم» قال: فأخذت القدح فجعلت أعطيه الرجل فيشرب حتى يروى، ثم يرد علي القدح، فأعطيه الآخر فيشرب حتى يروى، ثم يرد علي القدح حتى انتهيت إلى النبي صلی الله علیه و آله وقد روي القوم كلهم، فأخذ القدح فوضعه على يده، فنظر إلي فتبسَّمت، فقال: «أباهر!» قلت: لبيك يا رسول الله! قال: «بقيت أنا وأنت». قلت:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۶۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۵.

صَدَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَفْعُدْ فَأَشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ فَقَالَ: «اشْرَبْ» فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ» حَتَّى قُلْتُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَجِدُ لَهُ مُسَلَكًا، قَالَ: «فَأَرِنِي» فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى وَسَمَّى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: به الله، ذاتی که معبود برحقى جز او وجود ندارد، سوگند یاد می کنم که گاه از شدت گرسنگی بر شکم خود روى زمین می خوابیدم و گاه بر شکم خود سنگ می بستم. روزی بر سرِ راهی که - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش - از آن جا می گذشتند، نشستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن جا گذشت و هنگامی که مرا دید، تبسم نمود و از چهره ام به قصدم پی برد. سپس فرمود: «ای ابوهریره!» گفتم: در خدمتم ای رسول خدا! فرمود: «بیا» و به راهش ادامه داد. من نیز پشت سرش رفتم تا این که وارد منزل شد، اجازه گرفت و به من نیز اجازه ی ورود داد؛ وارد شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاسه ای شیر آن جا دید؛ پرسید: «این شیر از کجاست؟» گفتند: فلان مرد یا فلان زن برای شما هدیه آورده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوهریره!» گفتم: در خدمتم ای رسول خدا! فرمود: «نزد اهل صفة برو و دعوتشان کن».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اهل صفة، مهمانان اسلام بودند؛ آنان خانواده، مال و کسی نداشتند و نزد کسی هم نمی رفتند. هرگاه صدقه یا زکاتی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دادند، آن را برای اهل صفة می فرستاد و خود از آن استفاده نمی کرد و هرگاه هدیه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دادند، آنان را در این هدیه شریک می نمود و خودش نیز از آن استفاده می کرد.

به هر حال این موضوع بر من دشوار تمام شد؛ با خود گفتم: مگر این شیر چه قدر است که همه ی اهل صفة از آن بخورند؟ من سزاوارترم که جرعه ای از این شیر بخورم و با آن، قوت بگیرم. زیرا وقتی آن ها بیایند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور می دهد که ظرف شیر را به آن ها بدهم و دیگر، چیزی از این شیر به من نخواهد رسید! اما چاره ای جز اطاعت از الله و پیامبرش نداشتم. لذا نزد اهل صفة رفتم و دعوتشان کردم؛ آن ها نیز آمدند و اجازه ی ورود خواستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان اجازه ی ورود داد؛ لذا وارد خانه شدند و هرکس در جای خود نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای اباهرا!»

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۲۴۶، ۶۴۵۲).

عرض کردم: در خدمتم ای رسول خدا! فرمود: «(ظرفِ شیر را) بردار و به آن‌ها بده». من نیز کاسه را برداشتم و شروع کردم به دادنِ شیر؛ ظرف شیر را به هر یک از آن‌ها می‌دادم، سر می‌کشید تا این‌که سیر می‌شد و سپس ظرف را به من پس می‌داد و آن را به دیگری می‌دادم؛ او نیز می‌نوشید تا سیر می‌گردید و کاسه را به من بازمی‌گرداند تا این‌که در پایان به پیامبر ﷺ رسیدم و حاضران، همه سیر شده بودند. پیامبر ﷺ کاسه را گرفت و روی دستش گذاشت؛ آن‌گاه نگاهم کرد و لبخندی زد و فرمود: «ای اباهرا!» عرض کردم: در خدمتم ای رسول خدا! فرمود: «من و تو باقی ماندیم». گفتم: درست می‌فرمایید ای رسول خدا! فرمود: «بنشین و بنوش». و من نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». و من نوشیدم؛ و هم‌چنان می‌فرمود: «بنوش»، تا این‌که گفتم: نه؛ سوگند به ذاتی که شما را به حق مبعوث کرده است، دیگر راه ندارد و نمی‌توانم. فرمود: «پس ظرف را به من بده». لذا کاسه‌ی شیر را به پیامبر ﷺ دادم و ایشان پس از حمد و ثنای الله و گفتنِ «بسم الله» باقی‌مانده‌ی شیر را نوشید.

۵۰۸- وعن مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لِأَخْرُ فِيمَا بَيْنَ مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا مَغْشِيًّا عَلَى، فَيَجِيءُ الْجَائِي، فَيَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى عُنُقِي، وَيَرَى أَنِّي مَجْنُونٌ وَمَا بِي مِنْ جُنُونٍ، وَمَا بِي إِلَّا الْجُوعُ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از محمد بن سیرین رضی الله عنه روایت است: ابوهریره رضی الله عنه فرمود: «زمانی را به‌خاطر می‌آورم که در میان منبر رسول الله ﷺ و حجره‌ی عایشه رضی الله عنها، به زمین افتاده، بی‌هوش می‌شدم و رهگذری می‌آمد و پایش را روی گردنم می‌گذاشت (تا به هوش بیایم). وی، گمان می‌کرد که من دچار جنون شده‌ام، در صورتی که جنون نداشتم، بلکه فقط گرسنه بودم».

۵۰۹- وعن عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تُوِّفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ فِي ثَلَاثِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ. [متفقٌ عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۳۲۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۹۱۶؛ در صحیح مسلم، ش: ۱۶۰۳ نیز روایتی به همین مضمون آمده است.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که لباس رزم ایشان در برابر سی صاع جو، در رهن (گرو) یک یهودی بود.

۵۱۰- وعن أنس رضی الله عنه قال: رهنَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله دِرْعَهُ بِشَعِيرٍ، ومَشِيتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِحُزْبِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِيخَةٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَصْبَحَ لَالٌ مُحَمَّدٍ صَاعٌ وَلَا أَمْسَى وَإِنَّهُمْ لَتَسْعَةُ أَبْيَاتٍ»، [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله زره خود را در برابر جو در رهن گذاشت؛ من با نان جو و پیه ذوب شده (جزغاله) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و شنیدم که می فرمود: «صبح و شام، یک صاع - گندم، جو یا غذا- هم برای خانواده ی محمد نبود؛ در حالی آنان، نه خانه بودند».

۵۱۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: لَقَدْ رَأَيْتُ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ عَلَيْهِ رِداءٌ، إِلَّا زَارَ، وَإِمَّا كِسَاءً، قَدْ رَبَطُوا فِي أَعْنَاقِهِمْ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ نِصْفَ السَّاقَيْنِ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الْكَعْبَيْنِ. فَيَجْمَعُهُ بِيَدِهِ كَرَاهِيَةً أَنْ تُرَى عَوْرَتُهُ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هفتاد نفر از «اهل صفة» را دیدم؛ یک نفر هم در میان آنها نبود که لباس کاملی داشته باشد؛ یا شلواری داشتند، یا پیراهنی که بر گردن خود می بستند و برخی از آنها تا نیمه ی ساق پا می رسید و بعضی هم تا دو قوزک پا و شخص، آن را با دستش جمع می کرد که مبادا عورتش نمایان شود.

۵۱۲- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهُ لَيْفٌ. [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رخت خواب رسول الله صلی الله علیه و آله از پوست دباغی شده ای بود که با لیف خرما پُر کرده بودند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۵۰۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۴۲. پیش تر به شماره ی ۴۷۳ ذکر شد.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۴۵۶.

۵۱۳- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَدْبَرَ الْأَنْصَارِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَخَا الْأَنْصَارِ، كَيْفَ أَخِي سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟» فَقَالَ: صَالِحٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعُودُهُ مِنْكُمْ؟» فَقَامَ وَقُمْنَا مَعَهُ، وَنَحْنُ بَضْعَةُ عَشْرٍ مَا عَلَيْنَا نِعَالَ وَلَا خِفَافَ، وَلَا فَلَانِسَ، وَلَا قُمُصَ نَمْشِي فِي تِلْكَ السَّبَاخِ، حَتَّى جِئْنَاهُ، فَاسْتَأْخَرَ قَوْمُهُ مِنْ حَوْلِهِ حَتَّى دَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ الَّذِينَ مَعَهُ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که مردی از انصار رضی اللہ عنہ نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام کرد، و پس از مدتی برگشت تا برود. رسول الله ﷺ فرمود: «ای برادر انصاری! بردارم سعد بن عباده چطور است؟» گفت: خوب است. رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از شما به عیادتش می رود؟» و آن گاه برخاست و ما که بیش از ده نفر بودیم با او برخاستیم و بدون این که کفش، جوراب، کلاه و پیراهنی داشته باشیم، در آن زمین شوره زار راه می رفتیم تا این که نزد سعد رضی اللہ عنہ رسیدیم؛ خویشاوندانش از اطراف او کنار رفتند و پیامبر ﷺ با یارانی که همراهش بودند، به سعد نزدیک شدند و عیادتش کردند.

۵۱۴- وعن عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». قَالَ عِمْرَانُ: فَمَا أُدْرِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا «ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَنْذِرُونَ وَلَا يُؤْفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عمران بن حصین رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به سر می برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می آیند (تابعین)، و سپس نسل بعدی، (تبع تابعین)». عمران رضی اللہ عنہ می گوید: نمی دانم پیامبر ﷺ دو بار جمله ی «سپس نسلی که پس از ایشان می آیند» را تکرار نمود یا سه بار؛ سپس فرمود: «پس از آن ها، کسانی می آیند که در حالی شهادت می دهند که از آن ها درخواست شهادت (گواهی) نمی شود؛ خیانت می ورزند و امانت دار و قابل اعتماد نیستند؛ نذر می کنند و به نذر خود وفا نمی کنند و چاقی، در میان شان نمایان می شود».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۲۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۶۵۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۳۵.

۵۱۵- وعن أبي أمامة رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا ابْنَ آدَمَ! إِنَّكَ إِن تَبَذَلَ الْفَضْلَ خَيْرٌ لَّكَ، وَلَنْ تُمْسِكَ شَيْئاً لَّكَ، وَلَا تُلَامَ عَلَى كَفَافٍ، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوامامه رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای فرزند آدم! اگر تو، مازاد ثروت خویش را بذل و بخشش نمایی، برایت بهتر است و اگر آن را نگه داری، برای تو بد خواهد بود و به خاطر ثروتی که به اندازه‌ی نیاز داری، سرزنی بر تو نیست و در بذل و بخشش، از کسی شروع کن که تأمین هزینه‌هایش با توست».

۵۱۶- وعن عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحْصَنِ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ آمِناً فِي سِرْبِهِ، مُعَافٍ فِي جَسَدِهِ، عِنْدَهُ قُوَّةٌ يَوْمِهِ، فَكَأَنَّمَا حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحِذَائِهَا». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن می باشد.]^(۲)

ترجمه: عبیدالله بن محصن انصاری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که دارای امنیت روانی (جانی) و سلامت جسمی ست و خوراک روزانه‌اش نزدش یافت می‌شود، گویا از تمام دنیا برخوردار شده است».

۵۱۷- وعن عبدِ اللَّهِ بن عمرو بن العاصِ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافاً وَقَنَعَهُ اللَّهُ بِمَا آتَاهُ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که اسلام آورده و روزی‌اش، کفاف زندگی‌اش را می‌کند و الله متعال او را به آنچه که به او بخشیده، قانع کرده است، رستگار می‌باشد».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۸۳۴؛ الإرواء، ش: ۸۳۴؛ این حدیث، هم‌چنین در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی ۱۰۳۶ موجود است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۰۴۲؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۳۱۸؛ صحیح الترمذی، ش: ۱۹۱۳؛ و صحیح ابن‌ماجه، ش: ۳۳۴۰ از آل‌بانی رحمته اللہ علیہ.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۴.

۵۱۸- وعن أبي مُحَمَّدٍ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «طَوْبَ لِمَنْ هَدِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَانَ عَيْشُهُ كَفَافًا، وَقَنِعَ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

ترجمه: از ابومحمد، فضاله بن عبید انصاری رضی اللہ عنہ روایت است: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنید که می فرمود: «خوشا به حال کسی که به سوی اسلام، هدایت یافته و از روزی کافی برای گذران زندگی اش برخوردار است و به آن، قانع می باشد».

۵۱۹- وعن ابن عباسٍ رضي الله عنهما قال: كان رسولُ الله صلی اللہ علیہ وسلم يبيتُ اللَّيَالِي الْمُتَتَابِعَةَ طَاوِيًا، وَأَهْلُهُ لَا يَجِدُونَ عِشَاءً، وَكَانَ أَكْثَرُ خُبْزِهِمْ خُبْزَ الشَّعِيرِ. [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم چند شب پیاپی، گرسنه می خوابید و خانواده اش نان شب نمی یافتند و بیش تر نان مصرفی آنان، نان جو بود.

۵۲۰- وعن فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ إِذَا صَلَّى بِالنَّاسِ يَخْرُجُ رَجُلًا مِنْ قَامَتِهِمْ فِي الصَّلَاةِ مِنَ الْخِصَاصَةِ وَهُمْ أَصْحَابُ الصُّفَةِ حَتَّى يَقُولَ الْأَعْرَابُ: هَؤُلَاءِ مَجَانِينُ، فَإِذَا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى، لَأَحْبَبْتُمْ أَنْ تَزْدَادُوا فَاقَةً وَحَاجَةً». [ترمذی روایت کرده و گفته است: صحیح می باشد.]^(۳)

ترجمه: فضاله بن عبید رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز جماعت را آغاز می کرد، برخی از نمازگزاران از شدت ضعف و گرسنگی به زمین می افتادند و آنان، اصحاب صفه بودند؛ به گونه ای که صحرانشینان می گفتند: این ها، دچار جنون شده اند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پس از پایان نماز، رو به ایشان - اصحاب صفه - می کرد و می فرمود: «اگر از نعمت ها و پاداشی که نزد الله متعال دارید، آگاه بودید، دوست داشتید که فقر و تنگ دستی شما، بیش تر شود».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۹۳۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۵۰۶؛ صحیح الترمذی، از آل بانی رحمته اللہ علیہ، ش: ۱۹۱۵.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۸۹۵؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۱۱۹؛ صحیح الترمذی، ش: ۱۹۲۳؛ مختصر الشمائل المحمدية، ش: ۱۲۵؛ صحیح ابن ماجه، ش: ۲۷۰۳؛ همه ی این کتاب ها از علامه آل بانی رحمته اللہ علیہ می باشد.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۵۲۶۵؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۱۶۹؛ صحیح الترمذی، از آل بانی رحمته اللہ علیہ، ش: ۱۹۳۰.

۵۲۱- وعن أبي كريمة المقدم بن معدٍ يكرب رضی اللہ عنہ قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، يَحْسِبُ ابْنُ آدَمَ أَكْلَاتٍ يُقِمِّنَ صَلْبَهُ، فَإِنْ كَانَ لَا مُحَالَةَ، فَثُلُثٌ لَطْعَامِهِ، وَثُلُثٌ لِشَرَابِهِ، وَثُلُثٌ لِنَفْسِهِ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوکریمه، مقدم بن معدِ کرب رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «انسان، ظرفی بدتر از شکمش را پُر نمی کند؛ برای آدمی، چند لقمه که او را سر پا نگه دارد، کافی ست و اگر- به خوردن غذای بیش تر- ناچار باشد، پس یک سوم شکمش را برای غذا، یک سوم آن را برای آب و یک سوم را برای تنفس خود، قرار دهد».

۵۲۲- وعن أبي أمامةٍ إياس بن ثعلبة الأنصاري الحارثي رضی اللہ عنہ قال: ذَكَرَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عِنْدَهُ الدُّنْيَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تَسْمَعُونَ؟ أَلَا تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ الْبِدَاةَ مِنَ الْإِيمَانِ إِنَّ الْبِدَاةَ مِنَ الْإِيمَانِ». [روایت ابوداود]^(۲)

ترجمه: ابوامامه، ایاس بن ثعلبه ی انصاری رضی اللہ عنہ می گوید: روزی اصحاب پیامبر ﷺ نزدش از دنیا سخن می گفتند؛ پیامبر ﷺ فرمود: «توجه کنید! گوش دهید! همانا ساده پوشی و دوری از خوش گذرانی، از ایمان است؛ ساده پوشی و دوری از تن پروری، از ایمان است».

۵۲۳- وعن أبي عبد الله جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَ عَلَيْنَا أبا عُبَيْدَةَ رضی اللہ عنہ نَتَلَّقِي عَيْرًا لِقُرَيْشٍ، وَزَوَدَنَا جِرَابًا مِنْ تَمْرٍ لَمْ يَجِدْ لَنَا غَيْرَهُ، فَكَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ يُعْطِينَا تَمْرَةً تَمْرَةً، فَقِيلَ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ بِهَا؟ قَالَ: نَمَصُّهَا كَمَا يَمَصُّ الصَّيِّ، ثُمَّ نَشْرَبُ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ، فَتَكْفِينَا يَوْمَنَا إِلَى اللَّيْلِ، وَكُنَّا نَضْرِبُ بِعَصِينَا الْحَبَطَ،

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۶۷۴؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۲۶۵؛ صحیح الترمذی، ش: ۱۹۳۹؛ صحیح ابن ماجه، ش: ۲۷۰۴؛ همه ی این کتاب ها از علامه آل بانی رحمۃ اللہ علیہ می باشد.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۲۸۷۹؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۳۴۱؛ صحیح الترمذی، ش: ۳۵۰۷؛ صحیح ابن ماجه، ش: ۳۳۲۴؛ همه ی این کتاب ها از علامه آل بانی رحمۃ اللہ علیہ می باشد.

ثُمَّ نَبَلَهُ بِالْمَاءِ فَنَأْكُلُهُ. قَالَ: وَأَنْطَلَقْنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَرَفَعَ لَنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ كَهَيْئَةِ الْكَثِيبِ الضَّخْمِ، فَأَتَيْنَاهُ فَإِذَا هِيَ دَابَّةٌ تُدْعَى الْعَنْبَرُ، فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: مَيْتَةٌ، ثُمَّ قَالَ: لَا، بَلْ نَحْنُ رُسُلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَدْ اضْطُرِرْتُمْ فَكُلُوا، فَأَقَمْنَا عَلَيْهِ شَهْرًا، وَنَحْنُ ثَلَاثُمِائَةٍ حَتَّى سَمِنَّا، وَلَقَدْ رَأَيْنَا نَعْتَرِفُ مِنْ وَقْبِ عَيْنِهِ بِالْقِلَالِ الدُّهْنِ وَنَقْطَعُ مِنْهُ الْفِدَرِ كَالثَّوَرِ أَوْ كَقَدْرِ الثَّوَرِ.

وَلَقَدْ أَخَذَ مِنَّا أَبُو عُبَيْدَةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَأَقْعَدَهُمْ فِي وَقْبِ عَيْنِهِ وَأَخَذَ ضَلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ فَأَقَامَهَا ثُمَّ رَحَلَ أَعْظَمَ بَعِيرٍ مَعَنَا فَمَرَّ مِنْ تَحْتِهَا وَتَزَوَّدْنَا مِنْ لَحْمِهِ وَشَائِقٍ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «هُوَ رِزْقُ أَخْرَجَهُ اللَّهُ لَكُمْ، فَهَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٍ فَتَطْعِمُونَا؟» فَأَرْسَلْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْهُ فَأَكَلَهُ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوعبدالله، جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به فرماندهی ابوعبیده رضی الله عنه به سوی کاروانی از قریش فرستاد و یک انبان - کیسه ی بزرگ - خرما، به عنوان توشه ی سفر به ما داد و جز آن، چیزی نبود که به ما بدهد. ابوعبیده رضی الله عنه از این خرما، دانه دانه به ما می داد. از جابر رضی الله عنه پرسیدند: شما با یک دانه خرما چه کار می کردید؟ گفت: مانند کودک، آن را می مکیدیم و روی آن، آب می نوشیدیم و همین، برای یک روز ما تا شب، کافی بود! هم چنین با چوب دستی های خود، برگ های خشک درختان را می زدیم و برگ هایی را که به زمین می ریخت، با آب، نرم و خیس می کردیم و می خوردیم.

جابر رضی الله عنه می گوید: به سوی ساحل دریا رفتیم که ناگهان چیزی مانند توده ای بزرگ از ریگ در جلوی ما نمایان شد. به سوی آن رفتیم؛ جانور دریایی بزرگی به نام عنبر بود. ابوعبیده رضی الله عنه گفت: مردار است و سپس گفت: خیر؛ بلکه ما فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله و در راه الله هستیم و چون در حالت اضطرار و ناچاری قرار گرفته اید، از آن بخورید. بدین ترتیب ما که سیصد نفر بودیم، یک ماه از آن تغذیه می کردیم و حتی چاق شدیم. به چشم خود دیدم که از گودی چشم این عنبرماهی، با مشک های آب، روغن می گرفتیم و از بدنش، تکه گوشت هایی به اندازه ی گاو می بُریدیم.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۳۵.

ابوعبیده سیزده نفر از ما را در گودی چشم این جانور نشانده؛ هم‌چنین یکی از دنده‌های پهلویش را گرفت و آن را ایستاده نگه داشت و بزرگ‌ترین شتر بارکش ما از زیر این دنده، عبور کرد! ما، از گوشت این جانور، قطعاتی را خشک کردیم تا به عنوان توشه‌ی راه برداریم. وقتی به مدینه رسیدیم، نزد رسول‌الله ﷺ رفتیم و این ماجرا را برایش بازگو کردیم. فرمود: «آن، رزقی بود که الله برای شما، - از دریا- خارج کرد؛ آیا از گوشت آن چیزی با خود دارید که به ما هم بدهید؟» و ما مقداری از گوشت آن را برای پیامبر ﷺ فرستادیم و ایشان آن را تناول نمود.

۵۲۴- وعن أسماء بنت يزيد رضي الله عنها قالت: كان كُمِّ قَمِيصِ رسول الله ﷺ إلى الرُّضْعِ. [ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۱)
ترجمه: اسماء دختر یزید رضی الله عنهما می‌گوید: آستین پیراهن پیامبر ﷺ تا مچ دست بود.

۵۲۵- وعن جابر رضي الله عنه قال: إِنَّا كُنَّا يَوْمَ الْحَنْدَقِ نَحْفِرُ، فَعَرَضْتُ كُدْيَةً شَدِيدَةً فَجَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: هَذِهِ كُدْيَةٌ عَرَضْتُ فِي الْحَنْدَقِ. فَقَالَ: «أَنَا نَازِلٌ» ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ، وَلَبِنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ ذَوَاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِعُولَ، فَضَرَبَ فَعَادَ كَثِيرًا أَهْيَلًا، أَوْ أَهْيَمًا.

فقلت: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي إِلَى الْبَيْتِ، فَقُلْتُ لَأَمْرَأَتِي: رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ شَيْئًا مَا فِي ذَلِكَ صَبْرٌ فِعْنَدَكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَتْ: عِنْدِي شَعِيرٌ وَعَنْاقٌ، فَذَبَحْتُ الْعَنْاقَ، وَطَحَنْتُ الشَّعِيرَ حَتَّى جَعَلْنَا اللَّحْمَ فِي الْبُرْمَةِ، ثُمَّ جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَالْعَجِينُ قَدْ انْكَسَرَ وَالْبُرْمَةُ بَيْنَ الْأَثَائِي قَدْ كَادَتْ تَنْضِجُ.

فقلت: طَعِيمٌ لِي فَقُمْ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَجُلٌ أَوْ رَجُلَانِ، قَالَ: «كَمْ هُو؟» فَذَكَرْتُ لَهُ فَقَالَ: «كَثِيرٌ طَيِّبٌ، قُلْ لَهَا لَا تَنْزِعِ الْبُرْمَةَ وَلَا الْخُبْزَ مِنَ التَّنُورِ حَتَّى آتِي». فَقَالَ: «قُومُوا» فَقَامَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهَا فَقُلْتُ: وَيْحَكَ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَمَنْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: هَلْ سَأَلَكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «ادْخُلُوا وَلَا تَصَاغَطُوا» فَجَعَلَ

(۱) ضعیف است؛ رک: السلسلة الضعيفة، ش: ۲۴۵۸؛ ضعیف أبی داود، ش: ۱۷۰۰؛ و مختصر الشماثل، ش: ۴۷؛ همه‌ی این کتاب‌ها از آلبانی است.

يَكْسِرُ الْخُبْزَ، وَيَجْعَلُ عَلَيْهِ اللَّحْمَ، وَيُحْمَرُ الدُّرْمَةُ وَالتَّنُورَ إِذَا أَخَذَ مِنْهُ، وَيُقَرَّبُ إِلَى أَصْحَابِهِ ثُمَّ يَنْزِعُ فَلَمْ يَزَلْ يَكْسِرُ وَيَعْرِفُ حَتَّى شَبِعُوا، وَبَقِيَ مِنْهُ، فَقَالَ: «كُلِي هَذَا وَأَهْدِي، فَإِنَّ النَّاسَ أَصَابَتْهُمْ مَجَاعَةٌ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية: قال جابر: لَمَّا حُفِرَ الْخَنْدُقُ رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ نَحْصًا، فَأَنْكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِي فَقُلْتُ: هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ، فَإِنِّي رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَحْصًا شَدِيدًا.

فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جِرَابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ دَاخِلٌ فَذَبَحْتُهَا، وَطَحَنَتِ الشَّعِيرَ فَفَرَعْتُ إِلَى فَرَاعِي، وَقَطَعْتُهَا فِي بُرْمَتِهَا، ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: لَا تَفْضُحْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ مَعَهُ، فَجِئْتُه فَسَارَرْتُهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا، وَطَحَنْتُ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ مَعَكَ، فَصَاحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدُقِ! إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا فَحَيِّهَلَا بِكُمْ». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُنْزِلَنَّ بُرْمَتَكُمْ وَلَا تَخْزِنَنَّ عَجِينَكُمْ حَتَّى أَجِيءَ». فَجِئْتُ، وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْدُمُ النَّاسَ، حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِي فَقَالَتْ: بِكَ وَبِكَ، فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتَ. فَأَخْرَجَتْ عَجِينًا فَبَسَقَ فِيهِ وَبَارَكَ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا فَبَصَقَ وَبَارَكَ، ثُمَّ قَالَ: «ادْعِي خَازِنَةً فَلْتَخْبِزْ مَعَكَ، وَأَفْدِجِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلَا تُنْزِلُوها» وَهُمْ أَلْفٌ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ لَا أَكُلُوا حَتَّى تَرْكُوهُ وَانْحَرِفُوا، وَإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَغْطِ كَمَا هِيَ، وَأَنَّ عَجِينَنَا لَيَخْبِزُ كَمَا هُوَ.

ترجمه: جابر رضی اللہ عنہ می گوید: ما، در غزوهی "خندق" زمین را می کندیم که سنگ درشت و سختی نمایان شد. اصحاب رضی اللہ عنہم نزد پیامبر رضی اللہ عنہ آمدند و گفتند: با سنگ درشت و سختی برخورد کرده ایم. فرمود: «من، خودم پایین می آیم»، سپس در حالی که شکمش را از گرسنگی با سنگ بسته بود، برخاست؛ زیرا سه روز مزه ی چیزی را نچشیده و چیزی نخورده بودیم. پیامبر رضی اللہ عنہ کلنگ را گرفت و ضربه ای به سنگ زد و سنگ، مانند پشته ی ریگ نرم شد و از هم پاشید.

عرض کردم: ای رسول خدا! اجازه بده به خانه بروم. - وقتی به خانه رفتم- به همسرم گفتم: پیامبر رضی اللہ عنہ را در وضعیتی دیدم که نتوانستم صبر کنم؛ آیا چیزی برای خوردن داری؟ پاسخ داد: مقداری جو و یک بزغاله ی کوچک. بزغاله را سر بردم و جو را آرد کردم و گوشت را در دیگ گذاشتم؛ وقتی خمیر آماده شد و غذای دیگ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۰۷۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۹.

روی آتش، نزدیک بود که پخته شود، نزد پیامبر ﷺ آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! اندکی غذا دارم؛ شما با یک یا دو نفر دیگر برای صرف غذا تشریف بیاورید. رسول الله ﷺ پرسید: «غذا چه قدر است؟» و چون پاسخ را گفتم، فرمود: «غذای فراوان و خوبی ست؛ به همسرت بگو: دیگ را از روی آتش بردارد و نان را از تنور بیرون بیاورد تا من بیایم». و آن گاه به اصحاب فرمود: «برخیزید». و مهاجران و انصار ﷺ برخاستند. من، نزد همسرم رفتم و گفتم: «پیامبر ﷺ و مهاجران و انصار و همراهانشان، آمدند. همسرم پرسید: آیا پیامبر ﷺ از تو سؤال کردند؟ گفتم: بله. پیامبر ﷺ به اصحاب ﷺ فرمود: «وارد شوید و یکدیگر را هُل ندهید»، سپس نان را تکه می کرد و روی آن گوشت می گذاشت و به یارانش می داد و هرگاه از دیگ یا تنور، گوشت و نان برمی داشت، سر آن ها را می پوشاند و بدین ترتیب نان را تکه می کرد و روی آن گوشت می گذاشت و به اصحاب می داد تا این که همه سیر شدند و مقداری از آن، باقی ماند. پیامبر ﷺ به همسرم فرمود: «از این بخور و به دیگران هم بده؛ زیرا مردم، دچار گرسنگی شده اند».

در روایتی آمده است: جابر ﷺ می گوید: هنگام حفر خندق، پیامبر ﷺ را سخت گرسنه یافتیم. لذا نزد همسرم رفتم و گفتم: آیا چیزی برای خوردن داری؟ زیرا من، پیامبر ﷺ را در گرسنگی شدیدی دیدم.

همسرم، ظرفی آورد که در آن یک صاع جو بود و حیوان کوچکی داشتیم که به خانه عادت کرده بود؛ من، آن را سر بریدم و همسرم، جو را آرد کرد و کار من و همسرم، با هم تمام شد. تکه های گوشت را در دیگ گذاشتم و سپس به راه افتادم تا نزد رسول الله ﷺ برگردم. همسرم به من گفت: مبادا مرا نزد رسول الله ﷺ و همراهانش، رسوا کنی. لذا نزد پیامبر ﷺ رفتم و پنهانی به ایشان گفتم: ای رسول خدا! حیوان کوچکمان را ذبح و یک صاع جو را آرد کرده ایم. شما با چند نفر دیگر (برای صرف غذا) تشریف بیاورید. رسول الله ﷺ با صدای بلند فرمود: «ای اهل خندق! جابر، غذا تهیه کرده است؛ همه بیایید و خوش آمدید». و آن گاه - به من - فرمود: «دیگتان را از روی آتش بردارید و نان نیزید تا من بیایم». به خانه آمدم و پیامبر ﷺ نیز در حالی که پیشاپیش مردم بود، تشریف آورد. وقتی نزد همسرم آمدم، به من حرف گفت که چرا

چنین کردی؟ گفتم: من، همان کاری را کردم که تو گفتی. سپس همسرم، خمیر را آورد و پیامبر ﷺ آب دهانش را به آن زد و دعای برکت کرد و سپس به سوی دیگ رفت و همین کار را انجام داد و به همسرم فرمود: «زنی نانوا را صدا بزن تا با تو نان بپزد و از دیگشان غذا بکش؛ ولی دیگ را- از روی آتش- پایین نیاورید». کسانی که در این میهمانی حضور داشتند، هزار نفر بودند؛ ولی به الله سوگند، همه غذا خوردند و دست از غذا کشیدند و رفتند، اما دیگمان هم چنان - پُر از غذا بود و- جوش می‌زد و از خمیری که آماده کرده بودیم، مثل قبل نان می‌پختند.

۵۲۶- وعن أنس رضی الله عنه قال: قال أبو طلحة لأُمِّ سُلَيْمٍ: قَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا أَعْرَفُ فِيهِ الْجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، فَأَخْرَجْتُ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخَذْتُ خِمَارًا لَهَا فَلَقَّتِ الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ، ثُمَّ دَسْتُهُ تَحْتَ ثَوْبِي وَرَدْتَنِي بِبَعْضِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَهَبْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ، وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «الْإِطْعَامُ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُومُوا»، فَاَنْطَلَقُوا وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمِّ سُلَيْمٍ! قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ وَلَيْسَ عِنْدَنَا مَا نُطْعِمُهُمْ؟ فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

انطلق أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلَمِّي مَا عِنْدَكَ يَا أُمِّ سُلَيْمٍ». فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخُبْزِ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَفُتَّ، وَعَصَرَتْ عَلَيْهِ أُمُّ سُلَيْمٍ عُكَّةً فَأَدَمَتْهُ، ثُمَّ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ» فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ» فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ» فَأَذِنَ لَهُمْ حَتَّى أَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ رَجُلًا أَوْ ثَمَانُونَ. [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية: فما زال يَدْخُلُ عَشْرَةً وَيَخْرُجُ عَشْرَةً حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَ، فَأَكَلَ حَتَّى شَبِعَ، ثُمَّ هَيَّأَهَا فَإِذَا هِيَ مِثْلُهَا حِينَ أَكَلُوا مِنْهَا.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۵۷۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۴۰.

وفي رواية: فَأَكَلُوا عَشْرَةَ عَشْرَةَ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ بَشَانِينَ رَجُلًا ثُمَّ أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَهْلُ الْبَيْتِ، وَتَرَكُوا سُورًا.

وفي رواية: ثُمَّ أَفْضَلُوا مَا بَلَغُوا جِيرَانَهُمْ.

وفي رواية عن أنس ﷺ قال: جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فَوَجَدْتُهُ جَالِسًا مَعَ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَصَبَ بَطْنُهُ بِعَصَابَةٍ، فَقُلْتُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: لِمَ عَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَطْنَهُ؟ فَقَالُوا: مِنَ الْجُوعِ.

فَذَهَبْتُ إِلَى أَبِي طَلْحَةَ وَهُوَ زَوْجُ أُمِّ سُلَيْمٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَتَاهُ، قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَصَبَ بَطْنَهُ بِعَصَابَةٍ فَسَأَلْتُ بَعْضَ أَصْحَابِهِ، فَقَالُوا: مِنَ الْجُوعِ. فَدَخَلَ أَبُو طَلْحَةَ عَلَى أُمِّي فَقَالَ: هَلْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ عِنْدِي كِسْرٌ مِنْ خُبْزٍ وَتَمْرَاتٌ، فَإِنْ جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَخُذَهُ أَشْبَعْنَاهُ، وَإِنْ جَاءَ آخَرُ مَعَهُ قَلَّ عَنْهُمْ، وَذَكَرَ تَمَامَ الْحَدِيثِ.

ترجمه: انس ﷺ می گوید: ابوطلحه به ام سلیم گفت: صدای رسول الله ﷺ را خیلی ضعیف و آهسته شنیدم و گمان می کنم علتش، گرسنگی ست. آیا نزد تو چیزی برای خوردن یافت می شود؟ ام سلیم پاسخ داد: بله، و آن گاه چند نان جو آورد و نان را در قسمتی از چارقدش پیچید و سپس آن را زیر لباسم پنهان کرد و قسمت دیگر چارقد را روی من انداخت و مرا نزد پیامبر ﷺ فرستاد. من، بسته ی نان را نزد پیامبر ﷺ بردم و دیدم که ایشان با تعدادی از مردم در مسجد نشسته اند. بالای سرشان ایستادم. رسول الله ﷺ به من فرمود: «آیا ابوطلحه، تو را فرستاده است؟» گفتم: بله. پرسید: «آیا برای غذا؟» گفتم: بله. رسول الله ﷺ به مردم فرمود: «برخیزید» و همه به راه افتادند و من، پیشاپیش آن ها رفتم تا این که نزد ابوطلحه آمدم و به او خبر دادم - که پیامبر ﷺ با تعدادی از مردم می آیند. - ابوطلحه گفت: ای ام سلیم! رسول الله ﷺ مردم را آورده است و غذایی نداریم که از آن ها پذیرایی کنیم. ام سلیم گفت: الله و پیامبرش داناترند.

ابوطلحه به استقبال پیامبر ﷺ رفت تا این که ایشان را دید و با هم آمدند و وارد خانه شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «ای ام سلیم! آنچه داری، بیاور». و ام سلیم، همان نان را آورد و پیامبر ﷺ دستور داد که نان را خُرد کنند. ام سلیم، خیک روغن را فشار داد و نان را چرب کرد. سپس رسول الله ﷺ دعایی که الله می داند، بر روی نان چرب خواند و فرمود: «به ده نفر، اجازه ی ورود بده». و ابوطلحه به آن ها اجازه ی ورود داد و آن ها

وارد خانه شدند، شکم سیر غذا خوردند و بیرون رفتند. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «به ده نفر دیگر اجازه‌ی ورود بده». ابوطلحه ده نفر را به داخل خانه خواند؛ آن‌ها نیز سیر خوردند و بیرون رفتند و بدین ترتیب همه‌ی همراهان پیامبر ﷺ که هفتاد یا هشتاد نفر بودند، غذا خوردند و سیر شدند.

در روایتی آمده است: مرتب ده نفر وارد می‌شدند و ده نفر بیرون می‌رفتند تا این‌که کسی از آن‌ها باقی نماند، مگر آن‌که وارد خانه شده و شکم سیر، غذا خورده بود. سپس پیامبر ﷺ آن غذا را جمع کرد و دید که تغییری نکرده و مثل زمانی است که از آن خوردند.

و در روایتی آمده است: ده نفر ده نفر، غذا خوردند و به همین ترتیب به هشتاد نفر غذا داد و سپس خود پیامبر ﷺ و خانواده‌ی ابوطلحه غذا خوردند و غذایی به اندازه‌ی غذای یک میهمانی باقی گذاشتند.

و در روایتی آمده است: به اندازه‌ای غذا گذاشتند که از این غذا به همسایه‌ها نیز دادند.

و در روایتی دیگر آمده است: انس رضی الله عنه می‌گوید: روزی نزد رسول الله ﷺ آمدم و دیدم که با یارانش نشسته و شکمش را با پارچه‌ای بسته است. از یارانش پرسیدم: چرا رسول الله ﷺ شکمش را بسته است؟ گفتند: به علت گرسنگی. لذا نزد ابوطلحه رفتم که شوهر مادرم، ام‌سلیم دختر ملحان بود و گفتم: ای پدر! رسول الله ﷺ را دیدم که با پارچه‌ای شکمش را بسته بود. علتش را از یارانش پرسیدم؛ گفتند: به علت گرسنگی است. ابوطلحه نزد مادرم رفت و گفت: آیا چیزی برای خوردن هست؟ مادرم گفت: بله؛ چند پاره‌نان و چند دانه خرما. اگر رسول الله ﷺ تنها نزدمان بیاید، می‌توانیم از ایشان پذیرایی کنیم تا سیر شوند؛ اما اگر کسی دیگر با او بیاید، برایشان کم است. و سپس بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد.

شرح

مؤلف رحمه الله این باب را پس از باب زهد و پارسایی در دنیا ذکر کرده و به بیان این نکته پرداخته است که انسان نباید بیش از حد به امیال و خواست های دنیوی خود اهمیت دهد؛ بلکه باید به اندازه‌ی نیاز خود، بسنده کند. همان‌گونه که پیامبر ﷺ چنین

روی کردی داشت. مؤلف رحمه الله در این باره، آیاتی ذکر کرده که نشان‌گر فرجام کسانی است که از امیال نفسانی خود پیروی می‌کنند و نماز را تباه می‌گردانند. مانند این فرموده‌ی الله متعال که می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ
عَذَابًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ
شَيْئًا﴾ [مریم: ۵۹، ۶۰]

آن‌گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را تباه کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید، مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و هیچ ستمی نمی‌بینند.

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ﴾ یعنی پس از پیامبرانی که در آیات پیشین، ذکر شده‌اند، نسلی آمدند که راه و روش پیامبران را ادامه ندادند؛ بلکه: ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ﴾: «نماز را تباه کردند و از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی نمودند».

تباه کردن نماز، به معنای کوتاهی در این عبادت یا در انجام شرایط آن، مانند طهارت، پوشاندن عورت و روی آوردن به قبله می‌باشد. یا کوتاهی در ارکان نماز مانند آرامش در رکوع و سجده و نیز آرامش در قیام و قعود.

یا کوتاهی در واجبات نماز مانند درخواست مغفرت در میان دو سجده، یا تسبیح رکوع و سجده، و تشهد اول و امثال آن.

شدیدترین کوتاهی در نماز، این است که در وقتش ادا نشود؛ یعنی خارج از وقت، نماز بخوانند. کسانی که نماز را خارج از وقتش می‌خوانند، در صورتی که عذری مانند خواب ماندن یا فراموشی داشته باشند، نمازشان پذیرفته می‌شود؛ ولی اگر عذری نداشته باشند و خارج از وقت، نماز بخوانند، نمازشان قبول نمی‌گردد؛ گرچه هزار بار نماز بخوانند.

﴿وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ﴾: «و از خواسته‌های نفسانی خود پیروی نمودند». یعنی: همه‌ی فکر و خیالشان یا همه‌ی هم و اراده‌ای آنان، خواسته‌های نفسانی و امیال شکم

می شود. از این رو به تن پروری و لذت جویی روی می آورند و نسبت به نماز، کوتاهی می کنند. پناه بر الله.

سپس الله متعال کیفرشان را بیان نموده و فرموده است: ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾؛ یعنی: «پس سزای گمراهی خویش را دیدند». این، هشدار جدی برای چنین کسانی است؛ زیرا نتیجه ی هر عملی، از جنس آن عمل است.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

[مریم: ۶۰]



مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می شوند و هیچ ستمی نمی بینند.

سپس مؤلف رحمته الله علیه حدیث عایشه رضی الله عنها را درباره ی وضعیت زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن بزرگوار دو شب پیپی از نان جو، سیر نخورد؛ زیرا تنگ دست بود و چه بسا سه هلال ماه نو در دو ماه می گذشت و در هیچ یک از خانه های آشی برای پختن غذا روشن نمی شد. بلکه غذای مورد استفاده ی آنها، خرما و آب بود. حال آن که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست، کوه ها برایش به طلا تبدیل می شد، ولی به کم ترین حد و سطح زندگی، بسنده کرد و بهره اش را برای زندگی آخرت، ذخیره نمود.

۵۷- باب: قناعت، عزت نفس، میانه‌روی در زندگی و اعتدال در بذل و بخشش، و نکوهش گدایی و درخواست غیرضروری

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶]

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آن که روزی‌اش با الله است.

و می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳]

(صدقات،) از آن فقیرانی‌ست که (به خاطر جهاد) در راه الله، (از کسب و کار) بازمانده‌اند و نمی‌توانند (برای رفع نیازهایشان) به سفر بروند و از بس مناعت دارند، افراد بی‌خبر آنان را ثروتمند می‌پندارند؛ تو آنان را از سیمایشان می‌شناسی. آنان با اصرار و پافشاری چیزی از مردم درخواست نمی‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]

و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌نمایند و بخل نمی‌ورزند، و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حد اعتدال است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾﴾ [الذاریات: ۵۶، ۵۷]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند.

و اما احادیث؛ بیش‌ترشان در دو باب گذشته ذکر شد و اینک به ذکر احادیثی

می‌پردازیم که پیش‌تر نیامده است:

۵۲۷- عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: «ليس الغنى عن كثرة العرض، ولكن الغنى غنى النفس». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بی‌نیازی از فراوانی مال و ثروت نیست؛ بلکه بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس - غنای درونی - است».

۵۲۸- وعن عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما أن رسول الله ﷺ قال: «قد أفلح من أسلم وكان رزقه كفافاً وقَّعه الله بما آتاه». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که اسلام آورده و روزی‌اش، کفافِ زندگی‌اش را می‌کند و الله متعال او را به آنچه که به او بخشیده، قانع کرده است، رستگار می‌باشد».

۵۲۹- وعن حكيم بن حزام رضي الله عنه قال: سألت رسول الله ﷺ فأعطاني، ثم سألتُه فأعطاني ثم سألتُه فأعطاني، ثم قال: «يا حكيم، إن هذا المال خضرٌ حُلُوٌّ، فمن أخذه إسْخَاوَةً نفس بُورِكَ لَهُ فِيهِ، ومن أخذه بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». قال حكيمٌ فقلت: يا رسول الله والذي بعثك بالحق لا أُرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أَفَارِقَ الدُّنْيَا، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ، فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا؛ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ رضي الله عنه دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهُ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أَشْهَدُكُمْ عَلَى حَكِيمٍ أَنِّي أَعْرَضُ عَلَيْهِ حَقُّهُ الَّذِي قَسَمَهُ اللَّهُ لَهُ فِي هَذَا الْفِيءِ، فَيَأْتِي أَنْ يَأْخُذَهُ. فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى تُؤْفَى. [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: حکیم بن حزام رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ چیزی خواستم، به من عطا کرد؛ بار دوم و سوم نیز درخواست کردم و هر بار عطا نمود؛ آن‌گاه فرمود: «ای حکیم! این مال دنیا، شیرین و دل‌فریب است. هرکس آن را سخاوتمندانه - و بدون طمع - دریافت کند، برایش بابرکت خواهد بود؛ و هرکس از روی حرص و طمع آن را به‌دست بیاورد، برایش برکتی نخواهد داشت. - چنین شخصی - مانند کسی خواهد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۴؛ رک: حدیث شماره‌ی ۵۱۷.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۴۷۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۵ به صورت مختصر.

بود که می‌خورد، اما سیر نمی‌شود. و دستِ بالا (بخشنده) از دستِ پایین (گیرنده) بهتر است». حکیم علیه السلام می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! سوگند به ذاتی که شما را به حق مبعوث کرده است، پس از شما تا زنده باشم، از هیچ‌کس چیزی نخواهم خواست. چنان‌که ابوبکر رضی الله عنه - در دوران خلافتش - حکیم علیه السلام را فرامی‌خواند تا چیزی به او بدهد، اما حکیم، قبول نمی‌کرد؛ سپس عمر رضی الله عنه او را فراخواند تا چیزی به او بدهد، ولی حکیم نپذیرفت. لذا عمر رضی الله عنه فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می‌گیرم که من، سهم حکیم را از این غنیمت که الله به او بخشیده است بر او عرضه کردم، ولی او از پذیرش آن خودداری می‌کند. بدین‌سان حکیم علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمانی که زنده بود، از هیچ‌کس چیزی قبول نکرد.

۵۳۰- وعن أبي بريدة عن أبي موسى الأشعري رضی الله عنه قال: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا، وَتَقَبَّتْ قَدَمِي، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، فَكُنَّا نَلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرْقَ، فَسُمِّيَتْ غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرْقَ، قَالَ أَبُو بُرَيْدَةَ: فَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهَذَا الْحَدِيثِ، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ، وَقَالَ: مَا كُنْتُ أَصْنَعُ بِأَنْ أَذْكُرَهُ، قَالَ: كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاهُ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوبرده می‌گوید: ابوموسی اشعری رضی الله عنه گفت: با رسول‌الله صلی الله علیه و آله به غزوه‌ای رفتیم؛ ما - اشعری‌ها - شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به‌نوبت، بر آن سوار می‌شدیم. از این‌رو پاهایمان، زخمی شد؛ پاهای من نیز زخمی گردید و ناخن‌هایم افتاد. لذا پاهایمان را با تکه‌های پارچه می‌بستیم. به همین سبب، این غزوه، «ذات‌الرقاع»^(۲) نامیده شد. ابوبرده می‌گوید: ابوموسی رضی الله عنه پس از این‌که این حدیث را بازگو کرد، ناراحت و پشیمان شد و گفت: «من، این کار را نکردم که آن را بازگو نمایم». گویا دوست نداشت که چیزی از عملش را فاش کند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۱۲۸؛ صحیح مسلم، ش: ۱۸۱۶.

(۲) رقاد، جمع رقعہ است و به وصله یا پینه‌ای می‌گویند که بر کفش یا لباس می‌دوزند. از آن‌جا که اصحاب رضی الله عنهم در این غزوه، پاهای زخمی خود را با پارچه می‌بستند، این غزوه را ذات‌الرقاع نامیدند. [مترجم]

۵۳۱- وعن عمرو بن تغلب بفتح التاء المثناة فوق وإسكان الغين المعجمة وكسر اللام ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِمَالٍ أَوْ سَبِيٍّ فَقَسَّمَهُ، فَأَعْطَى رَجُلًا وَتَرَكَ رَجُلًا، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ وَأَدْعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدْعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي، وَلَكِنِّي إِنَّمَا أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ، وَأَكُلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ، مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ». قَالَ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ: فَوَاللَّهِ مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرُ النَّعَمِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عمرو بن تغلب ﷺ می‌گوید: مقداری غنیمت یا تعدادی اسیر، نزد پیامبر ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ آن‌ها را تقسیم نمود؛ از این مال به برخی از مردم داد و به بعضی هم نداد. پس از اندکی به ایشان خبر رسید آنان که سهمی نبرده‌اند، ناراحتند و گلايه دارند. لذا رسول‌الله ﷺ حمد و ثنای الله را گفت و فرمود: «اما بعد: به الله سوگند، من به برخی از مردم از این اموال می‌دهم و به برخی هم نمی‌دهم؛ اما کسانی که سهمی به آن‌ها نداده‌ام، از کسانی که سهمی به آن‌ها داده‌ام، نزد من محبوب‌ترند؛ زیرا من، - این اموال را - به کسانی می‌دهم که در قلوبشان حرص و طمع وجود دارد و برخی دیگر را به بی‌نیازی و خیری می‌سپارم که الله متعال در قلوبشان گذاشته است که عمرو بن تغلب یکی از آن‌هاست». عمرو بن تغلب ﷺ می‌گوید: به الله سوگند دوست ندارم که این سخن پیامبر ﷺ را با شتران سرخ مو عوض کنم.

۵۳۲- وعن حكيم بن حزام ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعْفَهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ». [متفق عليه؛ این، لفظ بخاری است و لفظ مسلم مختصرتر می‌باشد].^(۲)

ترجمه: حکیم بن حزام ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «دست بالا (بخشنده) از دست پایین (گیرنده‌ی صدقه) بهتر است و ابتدا به کسی صدقه بده که تحت تکفل و

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۲۳، ۷۵۳۵).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۴۲۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۴. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی ۳۰۱

به‌نقل از ابوه‌ریره ﷺ ذکر شد.]

سرپرستی توسست؛ و بهترین صدقه، صدقه‌ای است که از روی بی‌نیازی (و بیش از نیاز صدقه‌دهنده) باشد. و هرکس، از گدایی و درخواست کمک مالی از دیگران، دوری نماید، الله، او را از آن، دور نگه می‌دارد و هرکس، بی‌نیازی بجوید، الله، بی‌نیازش می‌گرداند».

۵۳۳- وَعَنْ أَبِي سَفْيَانَ صَخْرِ بْنِ حَرْبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُلْحِقُوا فِي الْمَسْأَلَةِ، فَوَاللَّهِ لَا يَسْأَلُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ شَيْئًا، فَتُخْرِجَ لَهُ مَسْأَلَتُهُ مِنِّي شَيْئًا وَأَنَا لَهُ كَارِهٌ، فَيُبَارِكَ لَهُ فِيمَا أُعْطِيَتْهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوسفیان، صخر بن حرب رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «در درخواست مال از من، پافشاری نکنید؛ زیرا به الله سوگند، هرکس از شما چیزی از من بخواهد و درخواستش، چیزی از من به او برساند که من به دادن آن ناراض باشم، هیچ برکتی برایش در آن نخواهد بود».

۵۳۴- وَعَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تِسْعَةً أَوْ ثَمَانِيَةً أَوْ سَبْعَةً فَقَالَ: أَلَا تُبَايِعُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَكُنَّا حَدِيثِي عَهْدٍ بِبَيْعَةٍ، فَقُلْنَا: قَدْ بَايَعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا تُبَايِعُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟» فَبَسَطْنَا أَيْدِيَنَا وَقُلْنَا قَدْ بَايَعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَّامَ نَبَايَعُكَ؟ قَالَ: «عَلَى أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَالصَّلَاةَ الْخَمْسَ وَتُطِيعُوا اللَّهَ» وَأَسَرَّ كَلِمَةً خَفِيَّةً: «وَلَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا». فَلَقَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ أَوْلِيَاكَ التَّفَرُّيْ سَقَطَ سَوْطَ أَحَدِهِمْ فَمَا يَسْأَلُ أَحَدًا يُنَاوِلُهُ إِيَّاهُ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوعبدالرحمن، عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه می‌گوید: نه یا هشت یا هفت نفر، نزد رسول‌الله ﷺ بودیم که فرمود: «آیا با رسول‌الله، بیعت نمی‌کنید؟» در حالی که ما تازه بیعت کرده بودیم؛ از این رو گفتیم: ای رسول‌خدا! ما با شما بیعت کرده‌ایم. باز فرمود: «آیا با رسول‌الله بیعت نمی‌کنید؟» ما دستانمان را دراز کردیم و گفتیم: ما با شما پیمان بسته‌ایم؛ اینک بر سر چه چیزی با شما بیعت کنیم؟ فرمود: «بر این که الله را

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۸ به نقل از معاویه رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۳.

عبادت و پرستش کنید و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش نسازید و نمازهای پنج‌گانه را به جای آورید و از الله، اطاعت نمایید». و سخنی را به آرامی زمزمه کرد «و این که از مردم چیزی نخواهید». پس از آن، برخی از این افراد را دیدم که وقتی تازیانه‌ی یکی از آن‌ها به زمین می‌افتاد، از کسی نمی‌خواست که آن را بردارد و به او بدهد».

۵۳۵- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَزَالُ الْمَسْأَلَةُ بِأَحَدِكُمْ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَلَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةٌ لَحْمٍ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی از شما همواره - از مردم - خواهش و گدایی می‌کند تا این که در حالی الله متعال را ملاقات می‌نماید که هیچ گوشتی در چهره‌اش نیست».

۵۳۶- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَقُّفَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى؛ وَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ، وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که بر منبر بود و درباره‌ی صدقه و خودداری از گدایی و درخواست کمک مالی از مردم، سخن می‌گفت، فرمود: «دست بالا، بر دست پایین برتری دارد؛ دست بالا، همان دست بخشنده و دست پایین، دست درخواست‌کننده (گیرنده) است».

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی بدین مضمون نقل کرده است که حکیم بن حزام رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله مالی درخواست کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او عطا نمود؛ بار دوم و سوم نیز درخواست نمود و هر بار پیامبر صلی الله علیه و آله به او کمک کرد. این، روش پیامبر صلی الله علیه و آله و بلکه از بخشنده‌گی و بزرگواری ایشان بود که درخواست هیچ کس را رد نمی‌کرد و هرچه از او در رابطه با اسلام خواسته می‌شد، دریغ نمی‌نمود. سرانجام، به حکیم رضی الله عنه فرمود: «این مال دنیا، شیرین و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۷۴ به همین مضمون؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۴۲۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۳.

دل‌فریب است. هرکس آن را سخاوتمندانه - و بدون طمع - دریافت کند، برایش بابرکت خواهد بود؛ و هرکس از روی حرص و طمع آن را به‌دست بیاورد، برایش برکتی نخواهد داشت». پس کسی که از روی طمع، دست نیاز پیش این و آن، دراز می‌کند، به‌مراتب از این برکت، دورتر خواهد بود. از این‌رو پیامبر ﷺ به عمر بن خطاب ﷺ فرمود: «مَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ وَمَا لَا فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». یعنی: «هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو رسید، بپذیر و گرنه، در پی آن مباش».

سپس رسول‌الله ﷺ به حکیم ﷺ فرمود: «دستِ بالا از دستِ پایین بهتر است». منظور از دستِ بالا، دستِ بخشنده می‌باشد و دستِ پایین، همان دستِ گیرنده یا درخواست‌کننده است. حکیم ﷺ عرض کرد: ای رسول‌خدا! سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، پس از شما تا زنده باشم، از هیچ‌کس چیزی نخواهم خواست.

رسول‌الله ﷺ از دنیا رفت و ابوبکر صدیق ﷺ مسئولیت خلافت را بر عهده گرفت و چون حکیم ﷺ را فرامی‌خواند تا سهمش از بیت‌المال را به او بدهد، حکیم ﷺ قبول نمی‌کرد. آن‌گاه ابوبکر ﷺ درگذشت و عمر ﷺ به خلافت رسید. عمر ﷺ نیز حکیم را فرامی‌خواند تا چیزی به او بدهد، ولی حکیم ﷺ نمی‌پذیرفت. لذا عمر ﷺ فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می‌گیرم که من، سهم حکیم را از بیت‌المال بر او عرضه می‌کنم، ولی او از پذیرش آن خودداری می‌نماید. عمر ﷺ این کار را انجام داد تا مردم را گواه بگیرد که به وظیفه‌اش عمل کرده و سهم حکیم ﷺ از بیت‌المال را به او عرضه کرده است تا حکیم ﷺ روز قیامت ادعایی درباره‌ی حقش نداشته باشد؛ اما حکیم ﷺ پس از پیامبر ﷺ، تا زمانی که زنده بود، از هیچ‌کس چیزی قبول نکرد.

در روایتی دیگر که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «دستِ بالا (بخشنده) از دستِ پایین (گیرنده‌ی صدقه) بهتر است و ابتدا به کسی صدقه بده که تحت تکفل و سرپرستی توست». بنابراین، بذل و بخشش بر خانواده، بر صدقه دادن بر فقرا، برتری دارد؛ زیرا تأمین مخارج خانواده، هم صدقه است و هم ادای حق خویشاوندی (صله‌ی رحم) و هم حفظ حرمت و عزت خانواده و بی‌نیازی آنان از

دیگران. و رسیدگی به نیازهای شخصی از این هم برتر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «إِبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهَا؛ فَإِنْ فَضَلَ شَيْءٌ فَلَا هَلِكَ». یعنی: «ابتدا از خود آغاز کن و از مال خویش استفاده ببر؛ آن‌گاه مازاد آن را برای خانواده‌ات، خرج نما». مؤلف رحمه‌الله حدیث عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنہما را ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وسلم فرمود: «شخصی از شما همواره - از مردم - خواهش و گدایی می‌کند تا این‌که در حالی الله متعال را ملاقات می‌نماید که هیچ گوشتی در چهره‌اش نیست». این، هشدار جدی است که نشان می‌دهد کثرت خواهش یا درخواست کمک از دیگران، حرام است. از این رو علما گفته‌اند: برای هیچ‌کس جایز نیست که جز در شرایط اضطراری، چیزی از مردم بخواهد. لذا اگر درخواست کمک مالی از دیگران، از روی چشم و هم‌چشمی و برای دست‌یابی به تجملات و زندگی مجمل باشد، پس در حرام بودنش هیچ شکی نیست و برای کسی، دریافت چنین کمک‌هایی با چنین اهدافی جایز نمی‌باشد؛ حتی گرفتن زکات هم به قصد هزینه کردن در تجملات یا کارهای غیرضروری، جایز نیست. البته درخواست کمک مالی از دیگران در شرایط اضطراری، اشکالی ندارد. و الله، داناست.

۵۳۷- وعن أبي هريرة رضی‌الله‌عنہ قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وسلم: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ تَكْثُرًا فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا، فَلْيَسْتَقِلَّ أَوْ لْيَسْتَكْثِرْ». [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضی‌الله‌عنہ می‌گوید: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وسلم فرمود: «کسی که برای افزایش مال و ثروت، گدایی کند، در حقیقت، اخگر آتش دوزخ را درخواست کرده است؛ حال خود داند که این کار را رها کند یا انجامش دهد».

۵۳۸- وعن سمرّة بن جندب رضی‌الله‌عنہ قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وسلم: «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ كَدٌّ يَكُدُّ بِهَا الرَّجُلُ وَجْهَهُ إِلَّا أَنْ يَسْأَلَ الرَّجُلُ سُلْطَانًا أَوْ فِي أَمْرٍ لَا بُدَّ مِنْهُ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد].^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۱.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۹۴۷؛ و صحیح الترمذی، آل‌بانی رحمه‌الله، ش: ۵۴۸.

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا گدایی و درخواست کمک مالی از دیگران، خراشیدگی و اثر خراشی ست که شخص، روی صورتش ایجاد می کند؛ مگر این که شخص، - حق خود را- از پادشاه - یا هر مسؤولی - مطالبه نماید یا درخواستش درباره ی مسأله ای ضروری و گریزناپذیر باشد».

۵۳۹- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ فَأَنْزَلَهَا بِالنَّاسِ لَمْ تُسَدَّ فَاقَتُهُ، وَمَنْ أَنْزَلَهَا بِاللَّهِ فَيُوشِكُ اللَّهُ لَهُ بِرِزْقٍ عَاجِلٍ أَوْ آجِلٍ». [ابوداود و ترمذی این حدیث را روایت کرده و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دچار فقر و فاقه شود و آن را نزد مردم ببرد، فقرش از میان نخواهد رفت؛ اما هرکس فقرش را نزد الله ببرد - و برطرف شدن فقرش را از الله بخواهد- الله متعال، روزی زودرس یا دیررسی به او می دهد (و فقرش را برطرف می سازد)».

۵۴۰- وَعَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَكَفَّلَ لِي أَنْ لَا يُسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا وَأَتَكَفَّلَ لَهُ بِالْجَنَّةِ؟» فَقُلْتُ: أَنَا، فَكَانَ لَا يُسْأَلُ أَحَدًا شَيْئًا. [این حدیث را ابوداود با اسناد صحیح روایت کرده است.]^(۲)

ترجمه: ثوبان رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی برای من تعهد می کند که از مردم چیزی نخواهد و من، در مقابل، برای او بهشت را ضمانت می نمایم؟» گفتم: من. از آن پس، ثوبان رضی الله عنه از هیچ کس چیزی درخواست نمی کرد.

۵۴۱- وعن أبي بشرٍ قبيصة بن المخارق رضی الله عنه قال: حَمَلْتُ حَمَالَةً فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسْأَلُهُ فِيهَا، فَقَالَ: «أَقِمِ حَتَّى تَأْتِيَنَا الصَّدَقَةُ فَنَأْمُرَ لَكَ بِهَا». ثُمَّ قَالَ: «يَا قَبِيصَةُ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةَ رَجُلٍ تَحْمِلُ حَمَالَةً، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَهَا، ثُمَّ يُمَسِّكُ. وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ اجْتَاَحَتْ مَالَهُ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قَوَامًا مِنْ عَيْشٍ، أَوْ قَالَ: سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ، وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ، حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثَةَ مِنْ ذَوِي الْحِجَى مِنْ قَوْمِهِ:

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۰۴۰؛ و صحیح أبی داود از آل بانی رحمهم الله، ش: ۱۴۴۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۶۰۴؛ و صحیح أبی داود، از آل بانی رحمهم الله، ش: ۱۴۴۶.

لَقَدْ أَصَابَتْ فُلَانًا فَاقَةٌ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قِوَامًا مِنْ عَيْشٍ، أَوْ قَالَ: سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ. فَمَا سِوَاهُنَّ مِنَ الْمَسْأَلَةِ يَا قَبِيصَةَ سُحْتٌ، يَأْكُلُهَا صَاحِبُهَا سُحْتًا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابویشر، قبیصه بن مخارق رضی الله عنه می‌گوید: برای ایجاد صلح و سازش، مبلغی را تعهد کردم؛ لذا نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله آمدم و درخواست کمک کردم. فرمود: «صبر کن تا اموال زکات به ما برسد؛ دستور می‌دهیم سهمی از آن به تو بدهند». سپس فرمود: «ای قبیصه! درخواست کمک مالی فقط در سه مورد جایز است: (۱) شخصی که برای ایجاد صلح، مبلغی را تعهد کرده، برای او جایز است به اندازه‌ی تعهدش، کمک بخواهد و سپس از درخواست کمک خودداری کند؛ (۲) شخصی که زیانی به اموالش برسد و همه‌ی دارایی‌اش را از میان ببرد؛ درخواست کمک مالی برای این شخص نیز جایز است تا این‌که زندگی‌اش سر و سامان یابد یا نیازهای اولیه‌اش تأمین شود. (۳) شخصی که - بدون هیچ دلیل روشنی - فقیر و تنگ‌دست می‌گردد؛ در صورتی که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش گواهی دهند که فقیر شده است، درخواست کمک مالی برایش جایز می‌باشد تا زندگی‌اش سر و سامان بگیرد یا در حل ضروری، تأمین گردد. ای قبیصه! جز این سه مورد، گدایی - درخواست کمک مالی از دیگران - حرام است و کسی که جز در موارد یادشده، درخواست کمک کند، حرام‌خوار می‌باشد».

۵۴۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ تَرَدُّهُ اللَّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنَّ الْمِسْكِينَ الَّذِي لَا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلَا يُفْظَنُ لَهُ، فَيُتَصَدَّقَ عَلَيْهِ، وَلَا يَقُومُ فَيَسْأَلَ النَّاسَ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسکین (مستمند)، کسی نیست که در میان مردم می‌گردد و یک یا دو لقمه، و یک یا دو دانه‌ی خرما، (او را در خانه‌ها) برمی‌گرداند؛ مسکین، کسی‌ست که ثروتی برای رفع نیازش ندارد و کسی هم از حالش باخبر نیست که به او صدقه دهد و خود نیز به گدایی از مردم نمی‌پردازد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۴۷۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۹؛ [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۶۹].

شرح

این احادیث، وعید و هشدار جدی درباره‌ی کسانی است که بدون ضرورت، دست نیاز، پیش مردم دراز می‌کنند و به گدایی می‌پردازند. در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است:

کسی که برای افزایش مال و ثروت، گدایی کند، در حقیقت، اخگر آتش دوزخ را درخواست کرده است؛ حال خود داند که این کار را رها کند یا انجامش دهد. اگر کم‌تر به گدایی بپردازد، گنااهش کم‌تر خواهد بود و با اخگر دوزخ کم‌تر خواهد سوخت؛ اما هرچه بیش‌تر گدایی کند، بیش‌تر خواهد سوخت و اگر دست از این عمل زشت بردارد، با اخگرهای دوزخ مجازات نمی‌شود. از این حدیث چنین برمی‌آید که گدایی کردن یا درخواست کمک مالی از دیگران بدون ضرورت، جزو گناهان بزرگ است.

مؤلف رحمته الله احادیث دیگری نیز ذکر کرده است؛ از جمله این‌که هرکس دچار فقر و فاقه شود و آن را نزد مردم ببرد، فقرش از میان نخواهد رفت؛ زیرا هرکس به چیزی روی بیاورد یا به آن دل ببندد، به همان چیز واگذار می‌شود. اما هرکس فقرش را نزد الله ببرد، بر الله توکل و اعتماد کند و برای برطرف شدن فقرش، از اسباب و راه‌کارهایی استفاده نماید که الله متعال دستور داده است، الله متعال فقرش را برطرف می‌سازد؛ زیرا الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ﴾ [الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست. همانا الله، فرمان و خواسته‌اش را به انجام می‌رساند.

مؤلف رحمته الله هم‌چنین حدیث قبیصه رضی الله عنه را ذکر کرده که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان برای پرداخت مبلغی که به منظور ایجاد صلح و آشتی، تعهد کرده بود، کمک خواست. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به او دستور دادند که نزدشان بماند تا اموال زکات به ایشان برسد و سهمی از آن به او بدهند. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود که درخواست کمک مالی فقط در سه مورد، جایز است:

- ۱- شخصی که برای ایجاد صلح، مبلغی را تعهد کرده، برای او جایز است به‌اندازه‌ی تعهدش، کمک بخواهد و سپس از درخواست کمک خودداری کند.
 - ۲- شخصی که زیانی به اموالش برسد و همه‌ی دارایی‌اش به سبب آتش‌سوزی یا غرق شدن در آب و امثال آن از میان برود؛ درخواست کمک مالی برای این شخص نیز جایز است تا این‌که زندگی‌اش سر و سامان یابد یا نیازهای اولیه‌اش تأمین شود.
 - ۳- شخصی که - بدون هیچ دلیل روشنی - فقیر و تنگ‌دست می‌گردد؛ در صورتی که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش گواهی دهند که فقیر شده است، درخواست کمک مالی برایش جایز می‌باشد تا زندگی‌اش سر و سامان بگیرد یا در حد ضروری، تأمین گردد.
- درخواست کمک مالی برای این سه نفر، جایز است و به‌فرموده‌ی پیامبر ﷺ جز در سه مورد مذکور، «گدایی - درخواست کمک مالی از دیگران - حرام می‌باشد و کسی که جز در موارد یادشده، درخواست کمک کند، حرام‌خوار است».
- در حدیث، واژه‌ی «سُحْت» آمده است؛ واژه‌ی سُحْت، به معنای «مال تلف‌شده» می‌باشد و به مال حرام و نامشروع نیز «سُحْت» می‌گویند؛ زیرا برکت مال را از میان می‌برد و گاه همه‌ی مال را تلف می‌کند یا آسیب‌ها و زیان‌هایی به مال می‌رسد که آن را به‌کلی نابود می‌گرداند.



۵۸- باب: جایز بودن گرفتن چیزی از کسی بدون درخواست و چشمداشت

۵۴۳- عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ، إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ، فَخُذْهُ فَتَمَوَّلْهُ فَإِنْ شِئْتَ كُنْهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَصَدَّقْ بِهِ، وَمَا لَا، فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». قَالَ سَالِمٌ: فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا شَيْئًا، وَلَا يَرُدُّ شَيْئًا أُعْطِيَهِ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است: عمر رضی الله عنه می گوید: هرگاه رسول الله ﷺ می خواست چیزی به من عطا کند، می گفتم: آن را به کسی بدهید که از من نیازمندتر است. لذا رسول الله ﷺ فرمود: «آن را بگیر و هرگاه مال و ثروتی بدون چشمداشت یا درخواست، به تو رسید، بپذیر و از آن استفاده کن؛ اگر خواستی خود از آن بخور (استفاده ببر) و اگر خواستی، آن را صدقه بده؛ و گر نه، در پی آن مباش». سالم می گوید: (پدرم) عبدالله هیچ گاه از کسی چیزی نمی خواست و اگر چیزی به او می دادند، رد نمی کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۷۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۵.

۵۹- باب: تشویق بر خوردن از دست‌رنج خویش و خودداری از گدایی یا درخواست کمک از دیگران به وسیله‌ی کسب و کار

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: ۱۰]

و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل و روزی الله برآیید.

۵۴- وعن أبي عبد الله الزبير بن العوام رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لأن يأخذ أحدكم أحبله ثم يأتي الجبل، فيأتي بحزمة من حطب على ظهره فيبيعها، فيكف الله بها وجهه، خير له من أن يسأل الناس، أعطوه أو منعوه». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوعبدالله، زبیر بن عوام رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما، طنابش را بردارد و به کوه برود و پشته‌ای هیزم بر پشت خود بیاورد و بفروشد و بدین سان الله آبروی او را حفاظت کند، این برایش بهتر است از این که دست نیاز پیش مردم دراز کند و از آن‌ها کمک بخواهد و معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا خیر».

۵۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لأن يحتطب أحدكم حزمة على ظهره، خير من أن يسأل أحدا، فيعطيه أو يمنعه». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما، بر پشت خود هیزم حمل کند، برایش از این که پیش کسی دست نیاز دراز کند، بهتر است؛ و معلوم نیست که به او کمک نماید یا خیر».

۵۶- وعنه عن النبي ﷺ قال: «كان داود عليه السلام لا يأكل إلا من عمل يده». [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «داوود عليه السلام جز از دست‌رنج خود نمی‌خورد».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۴۷۱، ۲۳۷۳).

(۲) صحیح بخاری، ش: (۱۴۷۰، ۲۳۷۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۲.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۲۰۷۳.

۵۴۷- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَجَّارًا». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زکریا علیه السلام نجار بود».

۵۴۸- وعن المقْدَامِ بْنِ مَعْدِيكَرَبٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلٍ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عليه السلام كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». [روایت بخاری] ^(۲)

ترجمه: مقدم بن معدیکرب رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز کسی، غذایی بهتر از غذای دسترنج خود نخورده است و پیامبر خدا، داوود علیه السلام همواره از دسترنج خود می خورد».

شرح

مؤلف رحمته الله بابی بدین نام گشوده است: «جایز بودن گرفتن چیزی از کسی بدون درخواست و چشم داشت». یعنی زبندهی انسان نیست که به مال دنیا دل بستگی داشته باشد و به آن چشم بدوزد و برای رسیدن به آن، عزتش را کنار بگذارد و آن را از کسی، درخواست کند؛ زیرا این مسأله باعث می شود که همه ی هم و فکر انسان، دنیا شود؛ در صورتی که انسان به خاطر آخرت به دنیا آمده است. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]

و انسان ها و جن ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

و می فرماید:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۱۶﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۱۷﴾﴾ [الأعلى: ۱۶، ۱۷]

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید؛ حال آن که آخرت، بهتر و پایدارتر است.

لذا انسان نباید به مال دنیا وابسته شود یا به آن اهمیت دهد؛ اگر بدون رنج و درخواست یا بدون توقع و طمع، مال و ثروتی به او رسید، آن را بپذیرد و گرنه، در پی مال دنیا نباشد.

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به عمر

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۳۷۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۰۷۲.

بن خطاب علیه السلام می‌داد، عمر آن را قبول نمی‌کرد و می‌گفت: آن را به کسی بدهید که از من نیازمندتر است. در نتیجه رسول‌الله صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «آن را بگیر و هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو رسید، بپذیر و از آن استفاده کن؛ اگر خواستی خود از آن بخور (استفاده ببر) و اگر خواستی، آن را صدقه بده؛ و گرنه، در پی آن مباش». از این رو عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هیچ‌گاه از کسی چیزی نمی‌خواست و اگر چیزی به او می‌دادند، رد نمی‌کرد. این، نهایت ادب است که انسان خودش را خوار نگرداند و دست نیاز، پیش کسی دراز نکند یا به مال دنیا چشم ندوزد و به آن دل‌بستگی نداشته باشد. ولی اگر کسی، چیزی به شما داد، قبول کنید؛ زیرا اگر رد کنید، ممکن است هدیه‌دهنده یا بخشنده را ناراحت کنید و بدین‌سان او را از خود برنجانید؛ در نتیجه درباره‌ی شما قضاوت خوبی نکند و چنین گمان ببرد که شما، آدم مغرور و متکبری هستید. لذا اگر کسی، بدون درخواست شما، چیزی به شما داد، بپذیرید؛ مگر این که نگران این باشید که در آینده بر شما منت بگذارد و بگوید: من برای تو چنین و چنان کردم، یا به تو این و آن را دادم. در این صورت، هدیه‌اش را قبول نکنید؛ زیرا دلیل موجهی دارید و از این می‌ترسید که بخشنده یا هدیه‌دهنده، با چاقوی منت گردنتان را قطع کند و این، حق شماست که از خود دفاع نمایید.

سپس مؤلف رحمته الله باب دیگری به نام «تشویق بر خوردن از دست‌رنج خویش» گشوده و آیات و احادیثی ذکر کرده است که نشان‌گر فضیلت کسب و کار و تجارت برای انسان و استفاده از دست‌رنج خویش است. الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ﴾

[الملک: ۱۵]

او، ذاتی‌ست که زمین را برای شما مسخّر کرد؛ پس در گوشه و کنار آن راه بروید و از روزی پروردگار بخورید.

﴿وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ﴾ یعنی: روزی پروردگار را از فضل او بجوید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ

كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾

[الجمعة: ۱۰]

و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

البته نباید کسب و کار، شما را از یاد پروردگارتان غافل سازد؛ از این رو فرمود:

﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰]

و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

سپس مؤلف رحمه الله روایتی را که در «صحیح بخاری» آمده، ذکر کرده است؛ این که: داوود علیه السلام از دسترنج خود می خورد؛ وی لباس رزمی (زره) می ساخت. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۸۰]

و به خاطر شما ساختن زره را به داوود آموختیم تا شما را از آسیب های جنگ و کارزار حفظ کند. پس آیا شما سپاس گزارید؟

یعنی داوود علیه السلام آهن گر بود. چنان که زکریا علیه السلام به پیشه ی نجاری اشتغال داشت؛ یعنی در قبال درودگری، مُزد می گرفت. لذا درمی یابیم که کسب و کار، ننگ و عار نیست؛ زیرا پیامبران الهی به کسب و کار می پرداختند. بدون شک کسب روزی حلال، از گدایی یا دراز کردن دست نیاز پیش این و آن بهتر است. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر یکی از شما، طنابش را بردارد و به کوه برود و پشته ای هیزم بر پشت خود بیاورد و بفروشد و بدین سان الله آبروی او را حفاظت کند، این برایش بهتر است از این که دست نیاز پیش مردم دراز کند و از آن ها کمک بخواهد و معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا خیر».

این، از عزت نفس و شرافت انسان است که در برابر هیچ کس سر فرود نیاورد و به ذلت تن ندهد؛ بلکه از دسترنج خود بخورد و از درآمد حاصل از کشاورزی، تجارت و کار و حرفه ی خود، زندگی اش را سپری کند. الله متعال می فرماید:

﴿وَأَخْرَجُوا مِنْ الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ [المزمل: ۲۰]

و عده ای برای کسب روزی از فضلِ الله، به سفر می روند.

۶۰- باب: بخشش و سخاوت و خرج کردن در راه‌های نیک به امید الله متعال و توکل بر او

الله متعال می‌فرماید:

[سبأ: ۳۹]

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾

و هر چه انفاق کنید، او عوضش را می‌دهد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَفْسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا

[البقرة: ۲۷۲]

مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾﴾

و هر انفاقی که می‌کنید، برای خودتان است و فقط به رضای الله انفاق نمایید. و ثواب هر مالی که انفاق کنید، به طور کامل به شما داده می‌شود و هیچ ستمی به شما نخواهد شد.

و می‌فرماید:

[البقرة: ۲۷۳]

﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾

هر چه انفاق کنید، الله از آن آگاه است.

۵۴۹- وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً،

فَسَلَّطَهُ عَلَىٰ هَلَكَّتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً، فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط

در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن

در راه الله را عنایت نموده است؛ و شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده

و او به آن، حکم و عمل می‌کند و - به دیگران نیز - آموزش می‌دهد».

۵۵۰- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيُّكُمْ مَالٌ وَارِثُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟» قَالُوا: يَا

رَسُولَ اللَّهِ! مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ. قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ وَمَالٌ وَارِثُهُ مَا أَخَّرَ».

[روایت بخاری]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۱۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۴۴۲.

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی از شما، مال وارثش را بیش از مال خود دوست دارد؟» گفتند: ای رسول خدا! همه ی ما، مال خود را بیش تر دوست داریم. فرمود: «مال انسان، همان مالی ست که خرج یا بخشش می کند و مال وارث، مالی ست که انسان، - خرج یا بخشش نمی کند و - از خود باقی می گذارد».

۵۵۱- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». [متفق علیه^(۱)]

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

۵۵۲- وَعَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ: لَا. [متفق علیه^(۲)]

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: هرگز از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی خواسته نشد که ایشان «نه» بگوید.

۵۵۳- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُسْكًا تَلَفًا». [متفق علیه^(۳)]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر روز که بندگان شب را به صبح می رسانند، دو فرشته پایین می آیند؛ یکی از آنها می گوید: یا الله! به کسی که انفاق می کند، عوض بده. و دیگری، می گوید: یا الله! به بخیل و کسی که از انفاق کردن خودداری می کند، ضرر و زیان برسان».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۴۱۷، ۶۰۲۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۶. [ر.ک: حدیث شماره ی ۱۴۳].

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۳۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۱۱.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۴۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۰. [ر.ک: حدیث شماره ی ۳۰۰].

۵۵۴- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنْفِقْ يَا ابْنَ آدَمَ يُنْفِقَ عَلَيْكَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال می فرماید: «ای فرزندی آدم! انفاق و بخشش کن تا بر تو انفاق شود».^(۲)

۵۵۵- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما أَنَّ رجلاً سأل رسول الله ﷺ: أَيُّ الإسلام خير؟ قال: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». [متفقٌ عليه]^(۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: شخصی از رسول الله ﷺ سؤال کرد: بهترین ویژگی اسلامی چیست؟ فرمود: «این که به دیگران خوراک بدهی و به هر مسلمانی که می شناسی و نمی شناسی، سلام کنی».

۵۵۶- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلَاهَا مَنِيحَةُ الْعَنْزِ مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابٍ وَتَصَدِيقٍ مُوعُودَهَا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا الْجَنَّةَ». [روایت بخاری]^(۴)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چهل خصلت نیکو وجود دارد که برترین آنها، به عاریت دادن بُز شیرده می باشد تا از شیرش استفاده کنند. هرکس، به امید ثواب و با ایمان به پاداشی که وعده داده شده، یکی از این خصلت‌های نیک را انجام دهد، الله متعال، به پاس آن، او را وارد بهشت می گرداند».

۵۵۷- عن أبي أمامة صَدِيِّ بْنِ عَجَلَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ إِنْ تَبَذَّلَ الْفَضْلَ خَيْرٌ لَكَ، وَإِنْ تُمْسِكُهُ شَرٌّ لَكَ، وَلَا تُلَامُ عَلَى كَفَافٍ، وَأَبْدَأُ بِمَنْ تَعُولُ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». [روایت مسلم]^(۵)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۶۸۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۹۳.

(۲) یعنی در انفاق و بخشش کوتاهی نکن تا به تو روزی دهم و در روزی‌ات برکت بیندازم.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۱۲، ۶۲۳۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۹.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۲۶۳۱؛ [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۴۲ ذکر شد.]

(۵) صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۶. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۵۱۵ ذکر شد.]

ترجمه: ابوامامه، صدیق بن عجلان رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فرزند آدم! اگر تو، مازاد ثروت خویش را بذل و بخشش نمایی، برایت بهتر است و اگر آن را نگه داری، برای تو بد خواهد بود و به خاطر ثروتی که به اندازه‌ی نیاز داری، سرزنی بر تو نیست و در بذل و بخشش، از کسی شروع کن که تأمین هزینه‌هایش با توست. و دست بالا (بخشنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است».

شرح

مؤلف رحمه الله می گوید: «باب: بخشش و سخاوت و خرج کردن در راه‌های نیک به امید الله متعال و با توکل بر او».

مال و ثروتی که الله متعال به انسان‌ها می‌بخشد، برای آزمودن آنهاست تا آنها را بیازماید که آیا آن را درست مصرف می‌کنند یا نه؟ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۵]

اموال و فرزندان، فقط مایه‌ی آزمایش (شما) هستند. و نزد الله پاداش بزرگی است.

برخی از مردم، مال و ثروتشان را در راه شهوت‌رانی، هوس‌بازی و لذت‌های ناروایی به‌کار می‌گیرند که باعث دوری هرچه بیش‌ترشان از الله متعال می‌گردد و بدین‌سان مال و ثروتشان، وبال گردنشان خواهد بود. پناه بر الله.

و برخی دیگر مطابق رهنمودهای دینی، اموالشان را به‌خاطر خشنودی الله در راه‌هایی مصرف می‌کنند که آنان را به او نزدیک می‌گرداند. به‌یقین، چنین مال و ثروتی به نفع انسان است.

برخی هم اموالشان را در کارهای بی‌فایده‌ای هزینه می‌کنند که نه حرام است و نه فضیلت یا امتیازی شرعی دارد؛ یعنی در واقع اموالشان را تباه می‌گردانند و پیامبر صلی الله علیه و آله از نابود کردن اموال نهی نموده است.

انسانی که اموالش را در راهی خرج می‌کند که مورد پسند خداست، باید به نویدهای الهی اطمینان کامل داشته باشد؛ چنان‌که الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [سبأ: ۳۹]

و هرچه انفاق کنید، او عوضش را می‌دهد؛ و او، بهترین روزی‌دهنده است.

الله متعال فرموده است: ﴿يُخْلِفُهُ﴾، نه «يَخْلِفُهُ». لذا بدین معناست که الله، عوضش را می‌دهد، نه این‌که الله، خود جای‌گزین آن می‌شود؛ از این‌رو چنین پنداری، به‌کلی اشتباه می‌باشد. چنان‌که در حدیث آمده است: «اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». یعنی: «یا الله! در این مصیبت، به من اجر و پاداش عنایت کن و به من بهتر از آن عوض بده». نگوئید: «وَأَخْلِفْ» که اشتباه است.

الله ﷻ در کتابش وعده فرموده است که هرکس انفاق کند، الله عوضش را می‌دهد. این را حدیث پیامبر ﷺ تفسیر می‌کند؛ همان حدیثی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده است: پیامبر ﷺ فرموده است: «هر روز که بندگان شب را به صبح می‌رسانند، دو فرشته پایین می‌آیند؛ یکی از آن‌ها می‌گوید: یا الله! به کسی که انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری، می‌گوید: یا الله! به بخیل و کسی که از انفاق کردن خودداری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

منظور از بخیل در این‌جا، کسی‌ست که حقوق شرعی اموالش را ادا نمی‌کند؛ لذا این، بددعایی شامل همه‌ی کسانی که انفاق نمی‌کنند، نمی‌شود و فقط شامل حال کسانی می‌گردد که از انفاق یا بذل و بخششی که الله متعال واجب فرموده است، امتناع می‌ورزند. فرشتگان برای چنین کسانی بددعایی می‌کنند که الله متعال به اموالشان ضرر و زیان برساند. این ضرر و زیان، بر دو گونه است:

۱- ضرر و زیان ظاهری یا حسی.

۲- ضرر و زیان معنوی.

ضرر و زیان ظاهری، ضرر و زیانی‌ست که در خود مال و ثروت، پدید می‌آید؛ به عنوان مثال در آتش می‌سوزد یا سرقت می‌شود و امثال آن.

و ضرر و زیان معنوی، بدین صورت است که خیر و برکت، از آن برداشته می‌شود و انسان در زندگی خود از آن استفاده نمی‌کند. چنان‌که پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما، مال وارثش را بیش از مال خود دوست دارد؟» گفتند: ای رسول‌خدا! همه‌ی ما، مال خود را بیش‌تر دوست داریم.

شما، مال خود را از مال زید و عمرو و خالد، بیش‌تر دوست دارید؛ هرچند وارثان شما باشند. پیامبر ﷺ فرمود: «مال انسان، همان مالی‌ست که خرج یا بخشش

می‌کند و مال و ارث، مالی است که انسان، - خرج یا بخشش نمی‌کند و - از خود باقی می‌گذارد».

این، حکمتی بزرگ از سخنان جامع و حکمت‌آمیز پیامبر ﷺ است؛ مال شما، همان مالی است که روز قیامت آن را در پیشگاه الله ﷻ مشاهده می‌کنید؛ همان مالی که بذل و بخشش کرده‌اید. و مال و ارث، همان ثروتی است که پس از خود برای وارثان خویش می‌گذارید و آن‌ها می‌خورند و از آن استفاده می‌کنند. مالی که از هریک از ما باقی می‌ماند، در حقیقت، مال و ارث است. پس اموال خود را برای خشنودی الله ﷻ انفاق کنیم و مطمئن باشیم که الله متعال، عوضش را به ما می‌دهد و بر ما بذل و بخشش می‌فرماید؛ چنان‌که رسول الله ﷺ فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: «ای فرزندی آدم! انفاق و بخشش کن تا بر تو انفاق شود».

همه‌ی این آیات و احادیث، نشان‌گر این است که انسان باید ثروتش را مطابق احکام و رهنمودهای الهی، خرج و بخشش نماید. همان‌گونه که مؤلف رحمه الله در ابتدای این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است». یعنی درست نیست که انسان بر مال و ثروتی که الله به کسی بخشیده یا هر چیزی دیگری که به بنده‌ای داده است، غبطه بخورد، مگر در دو مورد:

اول: شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن در راه الله را عنایت نموده است. و بدین‌سان این بنده، مالش را در راهی انفاق می‌کند که مورد پسند و رضایت الله متعال است. رشک بردن به چنین شخصی، جایز می‌باشد؛ زیرا تجار، روی‌کرد گوناگونی دارند و با هم متفاوتند. برخی از آن‌ها اموالشان را در راه الله، در کارهای خوبی از قبیل ساختن مساجد، کمک به نیازمندان، چاپ کتاب، کمک به جهاد و امثال آن انفاق می‌کنند. الله متعال به چنین کسانی همت خرج کردن در راه خود را عنایت فرموده است.

برخی هم ثروتشان را در راه‌های نامشروع و لذت‌های حرام، خرج می‌نمایند؛ برای هوس‌رانی به خارج می‌روند تا زناکاری و میگساری نمایند یا قماربازی کنند و اموالشان را در راه‌های حرامی که مایه‌ی خشم و غضب خداست، تلف نمایند.

بنابراین ثروتمندی، قابل رشک و غبطه است که همت خرج کردن اموالش را در راه‌های درست دارد. زیرا معمولاً کسی که به نان و نوا یا ثروتی می‌رسد، سر به طغیان و سرکشی، و فسق و فجور می‌نهد. لذا انسان با دیدن ثروتمندی که اموالش را در راه الله انفاق می‌کند، به او غبطه می‌خورد.

دوم: شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده و او به آن، حکم و عمل می‌کند. منظور از حکمت در این جا، دانش دینی است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ [النساء: ۱۱۳] و الله، کتاب و سنت را بر تو نازل نمود و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت.

لذا این شخص، به علم و دانشی که الله متعال به او داده است، عمل می‌کند و مطابق آن قضاوت می‌نماید؛ چه دربارهی خود و چه در میان خانواده و نزدیکانش و چه دربارهی کسانی که از او قضاوت می‌خواهند. علاوه بر این، علم و دانش خود را به دیگران نیز آموزش می‌دهد و به این بسنده نمی‌کند که مردم، نزدش بیایند و چیزی از او بپرسند یا نمی‌گوید: همین کافی است که مردم نزدم بیایند تا در میانشان قضاوت کنم؛ بلکه خود نیز قدم پیش می‌گذارد و علاوه بر حکم کردن و عمل نمودن به دانش خود، آن را به دیگران نیز منتقل می‌نماید. روشن است که چنین شخصی، قابل رشک می‌باشد. مردم در رابطه با حکمت یا دانش، چند گونه‌اند:

اول: الله متعال به برخی از مردم، علم و دانش داده است، ولی آن‌ها این دانش را از خود نیز دریغ می‌دارند و به خودشان هم بخل می‌ورزند و از این دانش الهی، استفاده نمی‌کنند و به وسیله‌ی آن، به اطاعت و بندگی الله ﷻ نمی‌پردازند یا از کارهای ممنوع باز نمی‌آیند. این‌ها از همه زیان‌کارترند و مانند یهودیان هستند که هر چند حق و حقیقت را می‌دانستند، ولی تکبر ورزیدند و از آن سرپیچی کردند.

دوم: کسانی که الله متعال به آن‌ها علم و دانش داده است و خود به آن عمل می‌کنند، ولی سایر بندگان خدا نفعی از علمشان نمی‌برند. این دسته از گروه پیشین بهترند، اما عمل‌کردشان ناقص است.

سوم: گروهی که الله متعال به آن‌ها علم و دانش داده است و گذشته از این که خود به آن عمل می‌کنند، آن را به دیگران نیز آموزش می‌دهند. این‌ها بهترین دسته‌اند.

وگروه چهارمی هم وجود دارد؛ کسانی که به طور مطلق بهره‌ای از علم و دانش ندارند و در حقیقت، جاهلند. این‌ها اگرچه از خیر فراوانی محروم شده‌اند، اما وضعیتشان از دسته‌ی اول که علم و دانش دارند و به آن عمل نمی‌کنند، بهتر است. زیرا برای این‌ها این امید وجود دارد که به کسب علم و عمل به آن روی بیاورند، اما علم گروه اول، وبال گردنشان است. پناه بر الله.

۵۵۸- وعن أنسٍ رضی الله عنه قال: ما سئل رسولُ الله ﷺ على الإسلام شيئاً إلا أعطاه، ولَقَدْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ غَنَمًا بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ: يَا قَوْمِ أَسْلِمُوا فَإِنَّ مُحَمَّدًا يُعْطِي عَطَاءَ مَنْ لَا يَخْشَى الْفَقْرَ، وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُسْلِمَ مَا يُرِيدُ إِلَّا الدُّنْيَا، فَمَا يَلْبَثُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى يَكُونَ الْإِسْلَامُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه از رسول‌الله ﷺ چیزی برای پذیرش اسلام می‌خواستند، عطا می‌کرد؛ باری مردی نزد پیامبر ﷺ آمد - و اسلام آورد. - پیامبر ﷺ گوسفندانی که در میان دو کوه بودند - یعنی یک گله گوسفند - به او داد. آن شخص نزد قومش بازگشت و گفت: ای قوم من! مسلمان شوید؛ زیرا محمد ﷺ به‌سان کسی بذل و بخشش می‌کند که از فقر نمی‌ترسد. چه‌بسا شخصی مسلمان می‌شد و هدفی جز دنیا نداشت، اما مدت اندکی نمی‌گذشت مگر این‌که اسلام نزد او از دنیا و هرچه در آن است، محبوب‌تر می‌شد.

۵۵۹- وعن عمرَ رضی الله عنه قال: قَسَمَ رسولُ الله ﷺ قَسَمًا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَعَيْرُ هَؤُلَاءِ كَانُوا أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «إِنَّهُمْ خَيْرُونِي أَنْ يَسْأَلُونِي بِالْفُحْشِ فَأُعْطِيَهُمْ أَوْ يُبَخِّلُونِي، وَلَسْتُ بِبَاخِلٍ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ اموالی را - در میان گروهی از مردم - تقسیم کرد. گفتم: ای رسول‌خدا! افراد دیگری هستند که از این‌ها مستحق‌ترند. فرمود:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۰۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۶.

«این‌ها با اصرار و پافشاری خود در درخواست این مال، دو گزینه پیش روی من گذاشتند که به این‌ها بدهم یا مرا بخیل بخوانند؛ در حالی که من بخیل نیستم».

۵۶۰- وعن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مَقْلَهُ مِنْ حُنَيْنٍ، فَعَلِقَهُ الْأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سُمْرَةٍ فَخَطَفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: أَعْطُونِي رِدَائِي، فَلَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاءِ نَعْمًا، لَقَسَمْتُه بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَحِدُونِي بِخِيَلٍ وَلَا كَذَابًا وَلَا جَبَانًا. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: در بازگشت از "حنین" با رسول‌الله صلى الله عليه وآله بودم. صحرانشینان، اطراف پیامبر صلى الله عليه وآله را گرفتند و با اصرار و پافشاری از ایشان درخواست مال می‌کردند، تا جایی که پیامبر صلى الله عليه وآله را ناگزیر نمودند به سمت درخت خاردارى بروند؛ روپوش پیامبر صلى الله عليه وآله به درخت گیر کرد. لذا پیامبر صلى الله عليه وآله ایستاد و فرمود: «روپوش مرا به من بدهید؛ اگر به اندازه‌ی این خارها، دام و شتر می‌داشتم، آن را میان شما تقسیم می‌کردم و آن‌گاه می‌دانستید که من، بخیل، دروغ‌گو و ترسو نیستم».

۵۶۱- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ صلى الله عليه وآله». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وآله فرمود: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد و به‌یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند و هرکس به‌خاطر الله تواضع و فروتنی نماید، الله صلى الله عليه وآله او را بلندمرتبه می‌گرداند».

۵۶۲- عن أَبِي كَبْشَةَ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ الْأَنْمَارِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «ثَلَاثَةٌ أَقْسِمُ عَلَيْهِنَّ وَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ: مَا نَقَصَ مَالُ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَلَا ظَلِمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً صَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. وَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ. قَالَ: إِنَّمَا الدُّنْيَا لِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۲۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۸.

عَبْدٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا وَعِلْمًا، فَهُوَ يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ، وَيَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ، وَيَعْلَمُ لِلَّهِ فِيهِ حَقًّا فَهَذَا بِأَفْضَلِ الْمَنَازِلِ.

وَعَبْدٌ رَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا، وَلَمْ يَرْزُقْهُ مَالًا فَهُوَ صَادِقُ التَّيَّةِ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالًا لَعَمِلْتُ بِعَمَلِ فُلَانٍ، فَهُوَ بَيْنَتِهِ، فَأَجْرُهُمَا سَوَاءٌ.

وَعَبْدٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا، وَلَمْ يَرْزُقْهُ عِلْمًا، فَهُوَ يَخْبِطُ فِي مَالِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، لَا يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَلَا يَصِلُ رَحْمَهُ، وَلَا يَعْلَمُ لِلَّهِ فِيهِ حَقًّا، فَهَذَا بِأَخْبَثِ الْمَنَازِلِ.

وَعَبْدٌ لَمْ يَرْزُقْهُ اللَّهُ مَالًا وَلَا عِلْمًا، فَهُوَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالًا لَعَمِلْتُ فِيهِ بِعَمَلِ فُلَانٍ، فَهُوَ بَيْنَتِهِ، فَوَزْرُهُمَا سَوَاءٌ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوکبشه، عمرو بن سعد انماری رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «سه چیز هست که من درباره‌ی آن‌ها سوگند می خورم و سخنی به شما می گویم که آن را به یاد داشته باشید: (۱) ثروت هیچ کس به خاطر صدقه دادن، کم نمی شود. (۲) به هر بنده‌ای ستم شود و او بر آن صبر نماید، الله بر عزتش می افزاید. (۳) هیچ بنده‌ای درب گدایی را نمی گشاید مگر این که الله، دروازه‌ی فقر را به رویش باز می کند. - یا چنین سخنی فرمود. - و سخنی به شما می گویم، آن را حفظ کنید». فرمود: «دنیا برای چهار نفر است»^(۲)

بنده‌ای که الله، ثروت و عملی به او داده است و او در این باره تقوای الهی پیشه می سازد و بدین وسیله رابطه‌ی خویشاوندی‌اش را حفظ می کند و می داند که الله در آن حقی دارد. چنین بنده‌ای در بالاترین درجه و بهترین جایگاه می باشد. و بنده‌ای که الله دانشی به او داده، اما ثروتی به او نداده است و او، نیت درستی دارد؛ می گوید: اگر ثروتی داشتم، مانند فلان کس رفتار می کردم. لذا مطابق نیتش پاداش می یابد و اجر و ثواب هر دو برابر است.

(۱) صحیح الجامع، ش: (۳۰۲۴، ۳۰۲۵)؛ صحیح الترغیب، ش: ۱۴؛ صحیح أبی داود از آل بانی رحمهم الله، ش: ۱۸۹۴.

(۲) یعنی انسان‌ها در رابطه با دنیا، چهار دسته اند.

و بنده‌ای که الله ثروتی به او داده، اما دانشی به او نداده است و او، بدون علم و دانش در ثروتش تصرف می‌کند و درباره‌ی این ثروت، تقوای الهی ندارد و صله‌ی رحم به‌جا نمی‌آورد و در این ثروت حقی برای الله نمی‌شناسد. چنین شخصی در پایین‌ترین و بدترین جایگاه است.

و بنده‌ای که الله ثروت و دانشی به او نداده است و او می‌گوید: اگر ثروتی داشتم، مانند فلان کس رفتار می‌کردم. لذا مطابق نیتش مجازات می‌شود و گناهشان یکسان است».

۵۶۳- وعن عائشة رضي الله عنها أَنَّهم ذَبَحُوا شاةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا بَقِيَ مِنْهَا؟» قَالَتْ: مَا بَقِيَ مِنْهَا إِلَّا كَتِفُهَا، قَالَ: «بَقِيَ كُلُّهَا غَيْرَ كَتِفِهَا». [ترمذی روایت کرده و گفته است: صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است: خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفندی ذبح کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «از گوسفند، چه باقی مانده است؟» عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: فقط دستِ آن مانده است - و بقیه را صدقه دادم. - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه‌اش مانده است، جز دستِ آن». [یعنی: همه‌اش جز دستِ آن گوسفند را صدقه دادند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود که جز دست گوسفند، بقیه‌اش را که صدقه داده‌ایم، برای آخرتِ ما مانده است.]

۵۶۴- وعن أسماء بنت أبي بكر الصديق رضي الله عنهما قالت: قال لي رسول الله ﷺ: «لَا تُؤْكِي فَبُوكِي اللَّهَ عَلَيْكَ». وفي رواية: «أَنْفَقِي أَوْ أَنْفَعِي أَوْ أَنْضَحِي، وَلَا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهَ عَلَيْكَ، وَلَا تُوعِي فَيُوعِي اللَّهَ عَلَيْكَ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «بخل نکن و در بذل و بخشش سخت‌گیر که الله بر تو سخت می‌گیرد (و نعمت یا برکتش را از تو بازمی‌دارد)».

(۱) صحیح الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۲۰۰۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۴۳۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۲۹.

و در روایتی آمده است: «انفاق کن یا ببخش یا هدیه بده و - بذل و بخشش خود را- حساب مکن که در مقابل، الله نیز فضل و برکتش را از تو منع می کند و با ذخیره کردن، بخل نورز که الله، نعمت و برکتش را از تو بازمی دارد».

۵۶۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُنْفِقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ مِنْ تُدَيِّهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا؛ فَأَمَّا الْمُنْفِقُ، فَلَا يُنْفِقُ إِلَّا سَبْعَتَ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْفُو أَثَرَهُ؛ وَأَمَّا الْبَخِيلُ، فَلَا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا إِلَّا لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوسَّعُهَا فَلَا تَتَّسِعُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: از پیامبر ﷺ شنید که می فرمود: «مثال بخیل و بخشنده، مانند دو مرد است که تن پوش آهنی بر تن داشته باشند و این تن پوش، از سینه تا گلویشان را دربر گرفته باشد. هنگامی که شخص بخشنده، صدقه می دهد (بذل و بخشش می کند)، زره آهنین بر تنش بزرگ می شود و همه ی بدنش را دربر می گیرد؛ تا جایی که انگشتان پاهایش را می پوشاند و (روی زمین کشیده می شود و) رد قدم هایش را محو می کند.^(۲) ولی هنگامی که شخص خسیس می خواهد انفاق یا بذل و بخشش نماید، حلقه های آن زره به جای خود می چسبند (و تن پوش آهنین بر بدنش تنگ می شود) و هرچه آن را می کشد تا بزرگ شود، بزرگ نمی گردد».^(۳)

۵۶۶- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيها لِصَاحِبِهَا، كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فَلَوْهَ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ». [متفق عليه]^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۴۴۳، ۲۹۱۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۲۱.

(۲) یعنی گناهانش محو می شود.

(۳) یعنی شخص بخیل، هنگامی که می خواهد صدقه دهد، تردید دارد؛ دستش را برای صدقه دادن دراز می کند و باز پس می آورد و دل صدقه دادن ندارد. به عبارت دیگر، صدقه دادن برایش سخت و دشوار است. [مترجم]

(۴) صحیح بخاری، ش: ۱۴۱۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۴.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، به اندازه‌ی یک خرما از مال حلال صدقه دهد، - و الله، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد- الله متعال، آن را به دست راست خویش می‌گیرد و آن را چنان پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید».

۵۶۷- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَسَمِعَ صَوْتًا فِي سَحَابَةٍ: اسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانٍ، فَتَنَحَّى ذَلِكَ السَّحَابُ فَأَفْرَغَ مَاءَهُ فِي حَرَّةٍ، فَإِذَا شَرْجَةٌ مِنْ تِلْكَ الشَّرَاجِ قَدْ اسْتَوْعَبَتْ ذَلِكَ الْمَاءَ كُلَّهُ فَتَتَبَعَ الْمَاءَ، فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي حَدِيقَتِهِ يُحَوِّلُ الْمَاءَ بِمِسْحَاتِهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا اسْمُكَ قَالَ: فُلَانٌ، لِلَّاسِمِ الَّذِي سَمِعَ فِي السَّحَابَةِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لِمَ تَسْأَلُنِي عَنِ اسْمِي؟ فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ صَوْتًا فِي السَّحَابِ الَّذِي هَذَا مَاءُهُ يَقُولُ: اسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانٍ لِاسْمِكَ، فَمَا تَصْنَعُ فِيهَا؟ فَقَالَ: أَمَا إِذْ قُلْتَ هَذَا، فَإِنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، فَأَتَصَدَّقُ بِثُلْثِهِ، وَأَكُلُ أَنَا وَعِيَالِي ثُلْثًا، وَأَرُدُّ فِيهَا ثُلْثَهُ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی در بیابانی راه می‌رفت که از ابری صدایی شنید که می‌گفت: باغ فلانی را آبیاری کن. آن ابر کنار رفت و آبش را در سنگلاخی سیاه خالی کرد. آب‌راهه‌ای، همه‌ی آن آب را در خود گرفت و آب به جریان افتاد. آن مرد، به دنبال آب رفت. مردی را دید که در باغش ایستاده بود و با بیل، آبیاری می‌کرد. به او گفت: ای بنده‌ی الله، اسمت چیست؟ باغبان، نامش را گفت؛ همان نامی که آن مرد از آن ابر شنیده بود. باغبان پرسید: ای بنده‌ی خدا! چرا نام مرا می‌پرسی؟ پاسخ داد: من از ابری که بارید، صدایی شنیدم که می‌گفت: باغ فلانی را آبیاری کن و تو را نام برد. مگر تو چه کار می‌کنی؟ باغبان گفت: اینک که تو این را گفتی، (من نیز به تو می‌گویم که چه کار می‌کنم)؛ من محصول باغ را می‌سنجم و یک‌سوم آن را صدقه می‌دهم، یک‌سومش را با خانواده‌ام می‌خورم و یک‌سوم دیگر را - برای زراعت - به باغ برمی‌گردانم».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۴.

شرح

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: «هرگاه چیزی برای پذیرش اسلام، از رسول الله صلی الله علیه و آله می خواستند، عطا می کرد». زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله بخشنده ترین مردم بود و مال و ثروتش را در راه هایی خرج می نمود که مایه ی تقرب و نزدیکی به الله متعال است. از این رو اگر کسی برای پذیرش اسلام، چیزی از ایشان درخواست می کرد، آن را به او می داد؛ هرچه که بود. چنان که باری یک صحرانشین گله ای گوسفند که در میان دو کوه بودند، درخواست کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این گله را به او داد؛ زیرا امیدوار بود که این کار، به نفع آن مرد و اقوامش باشد و آنان را به اسلام، علاقه مند سازد. هنگامی که آن شخص نزد قومش بازگشت، به آنان گفت: «ای قوم من! مسلمان شوید؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله به سان کسی بذل و بخشش می کند که از فقر نمی ترسد». ببینید که این بخشش، چه تأثیر بزرگی بر آن مرد گذاشت؛ چنان که از او دعوت گری ساخت که به سوی اسلام فراخواند. مانند بسیاری از صحرانشینان که طمع کار بودند و به خاطر علاقه ای که به مال و ثروت داشتند، درخواست کمک می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته ی این شخص را پذیرفت و با بخشش بزرگی که به او کرد، از او دعوت گری ساخت که به سوی اسلام فراخواند و به قومش گفت: «ای قوم من! مسلمان شوید». او به آنها نگفت که اگر اسلام بیاورید، وارد بهشت می شوید یا از دوزخ رهایی می یابید. بلکه به آنها گفت: «مسلمان شوید؛ زیرا محمد، به سان کسی بذل و بخشش می کند که از فقر نمی ترسد». یعنی تا دلتان بخواهد، به شما بذل و بخشش خواهد کرد.

آنها به طمع مال، مسلمان می شدند و هدفی جز دنیا نداشتند، اما مدت اندکی نمی گذشت مگر این که اسلام نزدشان از دنیا و هرچه در آن است، محبوب تر می شد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله برای دلجویی از آنها یا برای این که آنها را به اسلام علاقه مند کند، به آنان بذل و بخشش می نمود؛ در نتیجه برخی از افراد به طمع مال دنیا مسلمان می شدند، اما پس از اندکی خوبی های اسلام را می دیدند و فرامی گرفتند، و بدین سان از صمیم قلب، ایمان می آوردند.

از این حدیث و امثال آن، چنین برداشت می‌شود که نباید کافران و بدکاران را به حال خودشان رها کنیم و اجازه دهیم که شیطان هرگونه که می‌خواهد، با آنان بازی کند؛ بلکه از آنان دل‌جویی می‌کنیم و با رفتار نیک و بذل و بخشش، آنان را جذب اسلام می‌نماییم. چنان‌که پیامبر ﷺ چنین روی‌کردی داشت و برای جذب کافران به اسلام، سهمی از زکات را به آنان می‌داد. بلکه الله متعال سهمی از زکات را برای غیرمسلمانان قرار داده است تا به اسلام علاقه‌مند شوند و دین اسلام را بپذیرند. گاه برخی از افراد با اهداف دنیوی مسلمان می‌شوند، ولی همین‌که طعم اسلام را می‌چشند، به اسلام علاقه‌مند می‌گردند و آن را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. یکی از علما گفته است: علم را برای غیرالله کسب کردیم، اما از این‌که جز برای الله باشد، امتناع ورزید.

بنابراین، کارهای نیک و شایسته، انسان را به سوی اخلاص برای الله ﷻ و پیروی از پیامبر ﷺ سوق می‌دهند. از آن‌جا که در رهنمودهای دینی توجهی جدی به این مسأله، یعنی جذب غیرمسلمانان شده است، باید خیلی جدی‌تر به این موضوع نگاه کنیم و با بذل و بخشش یا هدیه و اخلاق نیکو، کافران یا غیرمسلمانانی را که به اسلام، نزدیکند، جذب نماییم؛ زیرا اگر الله متعال یک نفر را به وسیله‌ی ما هدایت کند، برای ما از شتران سرخ‌مو که مرغوب‌ترین اموال عرب بودند، بهتر است.

به بدکاران نیز باید هدیه دهیم و با سخن نرم و محترمانه، آنان را نصیحت کنیم و با شیوه‌های نیکو با آن‌ها رابطه داشته باشیم تا توبه کنند و به راه بیایند؛ نگوئیم: من به‌خاطر الله با این‌ها کینه دارم. آری؛ به‌خاطر الله با آنان کینه داشته باشید، اما آن‌ها را به‌سوی الله فراخوانید. این بغض و کینه نباید شما را از دعوت دادن آن‌ها به سوی الله بازدارد؛ اگرچه اینک از آن‌ها خوششان نمی‌آید، اما ممکن است روزی جزو بهترین دوستان دینی شما شوند.

مؤلف رحمه الله حدیث دیگری نیز ذکر کرده است؛ حدیثی بدین مضمون که پیامبر ﷺ فرموده است: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد». وقتی انسان می‌خواهد صدقه دهد، شیطان به او می‌گوید: اگر صدقه دهی، از ثروتت کاسته می‌شود. بیست و پنج هزار تومان داری؛ اگر دو هزار تومان صدقه دهی، فقط بیست و سه هزار تومان

خواهی داشت و بدین سان از پولت کم می شود. پس صدقه نده که هرچه صدقه دهی، دارایی ات کاهش می یابد.

پیامبر ﷺ خودسرانه و از روی هوای نفس سخن نمی گفت؛ بلکه هرچه می گفت، وحی بود که بر او نازل می شد. فرمود: «هرگز صدقه از ثروت انسان نمی کاهد». آری! به ظاهر و از لحاظ کمی، از مقدار ثروت انسان کاسته می شود، اما از لحاظ کیفی افزایش و برکت می یابد. چنان که در عوض دو هزار تومانی که صدقه می دهید، بیست هزار تومان به دست می آورید. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ [سبا: ۳۹]

و هرچه انفاق کنید، الله عوضش را می دهد.

یعنی خیلی زود عوض را می گیرید یا زیاد طول نمی کشد که اجر و ثوابش را دریافت می کنید. الله متعال می فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ﴾ [البقرة: ۲۶۱]

مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می کنند، همانند دانه ای است که از آن هفت خوشه به ثمر می رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است.

پیامبر ﷺ بخشنده ترین و سخاوتمندترین مردم بود و در رمضان، هنگامی که جبرئیل علیه السلام قرآن را برایش دَوْر می کرد، از هر زمانی بخشنده تر بود. آری؛ بخشش و سخاوت رسول الله ﷺ از باد وزان نیز بیش تر بود.

باد وزان، بادی است که به فرمان الله به سرعت جریان می یابد و خیر و برکت را بر هر جا که می وزد، می گستراند؛ اما رسول الله ﷺ در رمضان از باد وزان نیز در خیر و بخشش، سریع تر بود. لذا چه خوبست که دست خود را برای صدقه و نیکی، به ویژه در ماه رمضان، باز بگیریم و زکات و صدقه ی بیش تری بدهیم و بیش از سایر اوقات، بذل و بخشش کنیم و دست نیازمندان را بگیریم و به خویشاوندان خود نیکی نماییم و به کارهای نیک پردازیم.

عموم مردم عبارتی بر این حدیث افزوده اند که درست نیست؛ می گویند: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی کاهد»، بلکه بر آن می افزاید. این عبارت از رسول الله ﷺ

ثابت نشده است. آنچه ثابت است، این که فرمود: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد».

افزایشی که در عوض صدقه نصیب بنده می‌شود، یا کمی ست و یا کیفی. مثال کمی: الله متعال دروازه‌ای از روزی را که به حساب بنده‌ی بخشنده‌اش بوده است، به رویش می‌گشاید.

و مثال کیفی: الله متعال در باقی‌مانده‌ی ثروتش برکت می‌نهد. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «به یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند». یعنی اگر کسی به شما ستم نمود، آسیبی به شما یا خانواده‌ی شما رساند و یا حق شما را خورد و مالتان را تصاحب و غصب کرد یا حقی از شما را پایمال نمود، و شما از حق خود گذشتید، الله متعال بر عزت شما می‌افزاید؛ اگرچه نفس انسان، به سادگی نمی‌گذرد و دوست دارد انتقام بگیرد و به حقش برسد. این، حق هر مظلومی ست؛ همان گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴]

بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

هم چنین می‌فرماید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ [النحل: ۱۲۶]

و اگر مجازات می‌کنید، به همان شکلی مجازات نمایید که با شما رفتار شده است.

هیچ سرزنشی بر کسی که قصاص می‌گیرد، نیست؛ ولی اگر ببخشد و عفو نماید یا خویش را به گذشتن و بخشیدن وادار کند، نفس اماره به او می‌گوید: این، نشانه‌ی ضعف و ذلت است؛ چگونه از کسی که به تو ستم و تعدی کرده است، می‌گذری؟! این جاست که رسول الله ﷺ فرموده است: «به یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند». عزت، متضاد ذلت است و این که نفس انسان به او می‌گوید: «اگر ببخشی یا عفو نمایی، در برابر ظالم، خوار و زبون گشته‌ای»، نیرنگ نفس اماره و جلوگیری از کار نیک است. زیرا الله متعال در برابر این عفو و گذشت، بر عزت و جایگاهت در دنیا و آخرت می‌افزاید.

سپس فرمود: «و هرکس به خاطر الله تواضع و فروتنی نماید، الله ﷻ او را بلندمرتبه می گرداند». تواضع نیز همین گونه است. برخی از افراد متکبر، گمان می کنند که اگر متواضع و فروتن باشند، به ذلت و خواری تن داده اند؛ یعنی تواضع را کسر شأن خود می پندارند، ولی مسأله به طور کامل، برعکس می باشد. یعنی کسی که برای مردم متواضع است، در حقیقت برای الله ﷻ فروتن و متواضع می باشد و هرکس به خاطر الله تواضع نماید، الله متعال شأن و مقام او را بالا می برد. بنابراین تواضع و فروتنی برای الله، دو معنا دارد:

اول: این که بنده با عبادت و پرستش الله، در برابرش تواضع و فروتنی نماید و از فرمان های الله، اطاعت کند.

دوم: این که به خاطر الله در برابر مردم، متواضع باشد. هر دو نوع تواضع، عزت و جایگاه انسان را بالا می برد. چه با عبادت الله ﷻ فرمان برداری از او و دوری از کارهای حرام و ممنوع باشد و چه با فروتنی در برابر مردم به خاطر الله متعال، نه از ترس آنها یا برای کنار آمدن با آنها به قصد دست یابی به نان و نوا یا امثال آن؛ بلکه به خاطر الله ﷻ. آری! اگر بدین سان برای الله تواضع و فروتنی نمایید، الله متعال در دنیا و آخرت، شما را بلندمرتبه می گرداند.

این احادیث نشان گر فضیلت صدقه و بخشش یا نیکی کردن به دیگران است که یکی از ویژگی های بارز پیامبر ﷺ بود.

۶۱- باب: نهی از بخل و حرص

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۖ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۖ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۖ ﴿٨﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۖ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۖ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۖ ﴿٩﴾﴾
[اللیل: ۸، ۱۱]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است)، قرار خواهیم داد. و آن‌گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۖ ﴿١٦﴾﴾
و کسانی که از بخلِ نفس خویش مصون بمانند، رستگارند.

و اما تعدادی از احادیثی در این باره، در باب پیشین ذکر شد.

شرح

مؤلف رحمته در کتاب «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از بخل و حرص».

بخل، یعنی خسیسی و خودداری از بذل و بخشش چیزی که واجب یا پسندیده است.

و حرص و آز، به معنای چشم داشتن یا طمع ورزیدن به چیزی است که انسان ندارد و از بخل، بدتر و شدیدتر می‌باشد. زیرا آدم حریص یا آزمند، هم به مال دیگران چشم می‌دوزد و هم آن‌چه خود دارد، بذل و بخشش نمی‌کند. آدم بخیل یا خسیس، از ادای زکات واجب خود و دیگر وظایف مالی خود سر باز می‌زند و از بذل و بخشش آن‌چه اقتضای مردانگی است، دریغ می‌کند.

بخل و حرص، هردو اخلاق نکوهیده و زشتی هستند. الله متعال، کسانی را که بخل می‌ورزند و دیگران را به بخل فرامی‌خوانند، نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۖ ﴿١٦﴾﴾
و کسانی که از بخلِ نفس خویش مصون بمانند، رستگارند.

[التغابن: ۱۶]

سپس مؤلف رحمه الله به دو آیه از کتاب الله استدلال کرده است؛ آیهی نخست دربارهی بخل است و این که الله تعالی می فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ﴿١١﴾﴾ [اللیل: ۸، ۱۱]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی نیاز دانست و آیین و وعدهی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است) قرار خواهیم داد. و آن گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد.

این آیات، مشابهی آیات پیشین است که الله تعالی می فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾﴾ [اللیل: ۸، ۱۰]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعدهی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

کسی که حقیقت را تصدیق می کند و از بذل و بخشش مال، خدمت و علمی که واجب است، دریغ نمی نماید و متقی و پرهیزگار است، به لطف پروردگار در مسیر آسانی که همان انجام کارهای نیک و در نتیجه بهشت است، قرار می گیرد؛ یعنی الله تعالی او را در دنیا و آخرت در آسان ترین مسیر قرار می دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ». یعنی: «هیچ یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». عرض کردند: ای رسول خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به سرنوشت خود، راضی نشویم؟ فرمود: «لَا، اَعْمَلُوا فَكُلُّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ»^(۱) یعنی: «خیر؛ عمل کنید. زیرا هرکس، در مسیری قرار می گیرد که برای آن خلق شده است؛ اگر از اهل سعادت و رستگاری باشد، عمل اهل سعادت را

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۹۴۵، ۴۹۴۶، ۴۹۴۷، ۴۹۴۹، ۶۲۱۷، ۶۶۰۵، ۷۵۵۲)؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۶۴۷، ۲۶۴۸).

در پیش می‌گیرد. و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود». سپس این آیات را قرائت نمود که الله متعال فرموده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ﴿١١﴾﴾ [اللیل: ۸، ۱۱]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد. ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است)، قرار خواهیم داد.

هر یک از ما در خود بیندیشد و بنگرد که آیا اهل تصدیق و بذل و بخشش است و تقوای الهی پیشه می‌کند و آنچه را که الله دستور داده، بذل و بخشش می‌نماید؛ اگر چنین است، پس در مسیر سعادت قرار دارد و اگر این‌گونه نیست، نتیجه‌اش برعکس خواهد بود. شاهد موضوع از این آیات، این جاست که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾﴾ [اللیل: ۸]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست...

یعنی نسبت به انتقال دانش، ثروت و خدمت واجب به دیگران، بخل ورزید؛ لذا در مسیر دشوار تیره‌روزی قرار دارد.

پیامبر ﷺ یکی از ویژگی‌های بخیل را چنین برشمرده است: «الْبَخِيلُ مَنْ ذُكِرْتُ عَنْدهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ»^(۱). یعنی: «بخیل، کسی است که در حضورش از من یاد شود و بر من صلوات نفرستد». وقتی نام پیامبر ﷺ برده می‌شود، درود فرستادن بر ایشان واجب است و این، بخل می‌باشد که کسی به این وظیفه‌ی شرعی‌اش عمل نکند و بر پیامبر ﷺ که مایه‌ی هدایتش بوده است، درود نفرستد. در صورتی که بهتر و افضل این است که انسان، خود به صلوات فرستادن بر پیامبر گرامی ﷺ مبادرت ورزد، نه

(۱) آل‌بانی رحمه الله در صحیح الجامع، ش: ۲۸۷۸، این حدیث را صحیح دانسته است.

این که هرگاه نامش برده شود، صلوات بفرستد و به همین، بسنده کند.^(۱)

﴿وَاسْتَغْفِرِ﴾، یعنی: خود را از رحمت و پاداش الهی بی نیاز می داند و گمان می برد که از رحمت الله، بی نیاز است! لذا نه عمل می کند و نه مطابق فرمان الله، راه درست و نیکو را در پیش می گیرد.

﴿وَكَذَّبَ بِالْحَسَنَى﴾، یعنی: حقیقت و آیین و وعده‌ی نیک الهی را دروغ می شمارد؛ به عبارت دیگر آنچه را در کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ آمده است، تکذیب می کند. مسیر چنین شخصی، دشوار است و به دوزخ منتهی می شود. ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾: «و آن گاه که در دوزخ سقوط کند، مال و ثروتش سودی به حالش ندارد». و به راستی آیا چیزی هست که او را از هلاکت و عذاب الهی نجات دهد؟ پاسخ، روشن است؛ هیچ چیزی ندارد که او را از عذاب الهی نجات دهد و ثروتی که از بذل و بخشش آن، بخل می ورزید، نمی تواند از او در برابر عذاب الهی دفاع کند و سودی به او نمی بخشد.

و اما آیه‌ی دوم درباره‌ی حرص و آز است. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [التغابن: ۱۶]

و کسانی که از بخلِ نفس خویش مصون بمانند، رستگارند.

یعنی هرکس به لطف پروردگار از حرص و آزِ نفسِ نجات یابد و به مال و دارایی دیگران چشم ندوزد، رستگار می شود.

۵۶۸- وعن جابر رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاتَّقُوا الشُّحَّ، فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحْلَوْا مَحَارِمَهُمْ». [روایت مسلم]^(۲)

(۱) منظور، این نیست که وقتی نام پیامبر ﷺ را می شنویم، صدا به سر بیندازیم و با صدای بلند، صلوات بگوییم؛ بلکه به آرامی و با الفاظی که در سنت، ثابت است، بر رسول الله ﷺ درود می فرستیم. [مترجم]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۸. [این حدیث پیش تر به شماره‌ی ذکر شد.]

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از ظلم و ستم پرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی های فراوانی در روز قیامت، در پی خواهد داشت. و از حرص و آز دوری کنید؛ زیرا امت های پیش از شما را به هلاکت و نابودی رساند و آنان را بر آن داشت که خون یکدیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یکدیگر را بشکنند».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتاب «ریاض الصالحین» در بابِ نهی از بخل و حرص، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که جابر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از ظلم و ستم پرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی های فراوانی در روز قیامت، در پی خواهد داشت». ظلم به معنای تجاوز و تعدی به دیگران است و بزرگ ترین و شدیدترین ظلم، شرک به الله متعال می باشد:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۳)

[لقمان: ۱۳]

بی گمان شرک، ستم بزرگی ست.

ظلم، شامل ستم کردن به بندگان و آفریده های الهی نیز می شود و بر دو نوع است: عدم ادای حقوق آنها و نیز شکستن حرمت یا گرفتن حق آنان. مثالی برای نوع اول: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَظْلُ الْعَيِّ ظُلْمٌ»^(۱) «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی اش، ظلم است». یعنی کسی که توانایی پرداخت بدهی اش را دارد و آن را پرداخت نمی کند، ستم کار است؛ زیرا در انجام وظیفه یا حقی که بر گردن اوست، کوتاهی می نماید. به عبارت دیگر ادای دین بر او واجب است و با این که توانایی پرداختش را دارد، آن را به تأخیر می اندازد و این، ظلم آشکاری ست که روز قیامت تاریکی های فراوانی در پی خواهد داشت؛ هر ساعت یا هر لحظه ای که بر چنین بدهکاری سپری می شود و او، نسبت به پرداخت بدهی اش اقدام نمی کند، در حقیقت بر بارِ گناهش می افزاید و هر آن امکان دارد تنگ دست شود و از ادای بدهی اش بازماند یا بخلش او را به کلی از ادای بدهی اش بازدارد؛ زیرا الله متعال می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۸۷، ۲۲۸۸، ۲۴۰۰) و مسلم، ش: ۱۵۶۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۝﴾ [الطلاق: ۴]

و هر کس تقوای الله پیشه سازد، (الله) برای او در کارش آسانی پدید می‌آورد.

از این آیه چنین برداشت می‌شود که هر کس تقوا پیشه نکند، الله متعال برای او در کارش، گشایشی پدید نمی‌آورد. از این رو بر انسان واجب است که هنگام سررسید بدهی یا وقتی که بستان کار حق خود را مطالبه می‌کند، بی‌درنگ طلبش را بپردازد.

تصاحب وجبی از زمین دیگران نیز یکی از نمونه‌های آشکار ظلم و ستم می‌باشد؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ اقْتَطَعَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا طَوَّقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۱) یعنی: «کسی که یک وجب از زمین را به ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود».

بازی با آبروی دیگران با غیبت و تهمت و امثال آن، یکی دیگر از نمونه‌های ظلم و ستم است. غیبت این‌ست که درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشش نمی‌آید؛ اگر در حضورش باشد، دشنام و ناسزاگویی‌ست و اگر پشت سرش باشد، غیبت می‌باشد. لذا اگر انسان به بردار مسلمانش ستم کند و در نبودش بگوید: فلانی، بلندقامت یا بداخلاق است یا چنین خصلتی دارد، این، غیبت و ستم به‌شمار می‌آید و روز قیامت بدین‌خاطر بازخواست خواهد شد.

اذعان به حقیقت واجب می‌باشد؛ لذا انکار آن نمونه‌ای از ظلم و ستم است؛ مانند شخصی که کسی از او بستان کار است یا حقی بر گردنش دارد، ولی او انکار می‌کند و می‌گوید: فلان کس هیچ طلبی از من ندارد. این، ظلم است؛ زیرا وقتی تأخیر کردن در پرداخت طلب دیگران، ظلم و ستم محسوب می‌شود، پس ناگفته پیداست که انکار حق یا طلب دیگران، ستم بزرگ‌تری‌ست. مانند کسی که منکر وظیفه یا مسؤولیتش می‌شود؛ چنین کسی نیز ظالم است.

به هر حال از انواع ظلم و ستم دوری کنید؛ زیرا ظلم، تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت در پی خواهد داشت که دامن‌گیر ستم‌کار می‌شود. این تاریکی‌ها، متناسب با

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۱۰.

ستمی خواهد بود که از ظالم سر زده است؛ ستم بزرگ، تاریکی‌های بزرگی در پی دارد و ستم‌های فراوان، تاریکی‌های فراوان. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ

حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الأنبياء: ۴۷]

و روز قیامت ترازوهای عدالت را (در میان) می‌نهمیم و به هیچ‌کس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر عملی هم‌سنگِ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حساب‌رسیم.

لذا ظلم و ستم، جزو گناهان بزرگ است؛ زیرا داده‌ها یا آموزه‌های دینی - متون کتاب و سنت - تنها درباره‌ی گناهان کبیره، تهدید کرده‌اند و نسبت به پیامدهای آن، هشدار داده‌اند. پس ستم به بندگان الله و نیز ستم به پروردگار جهانیان، جزو گناهان کبیره است.

سپس فرمود: «و از حرص و آز دوری کنید». یعنی از چشم دوختن به حقوق دیگران پرهیزید. «زیرا امت‌های پیش از شما را به هلاکت و نابودی رساند و آنان را بر آن داشت که خون یکدیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یکدیگر را بشکنند». پناه بر الله.

۶۲- باب: ایثار و همدردی با دیگران

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]

و (مهاجران را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان سخت نیازمند باشند.

و می‌فرماید:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الانسان: ۸]

و با وجود نیازی که به غذا دارند، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند.

شرح

«باب: ایثار و همدردی با دیگران». مؤلف رحمه الله این باب را پس از بابِ نهی از بخل و حرص، ذکر کرده است؛ زیرا متضاد یکدیگرند. ایثار، این‌ست که انسان دیگران را بر خود ترجیح دهد. و همدردی با دیگران (کمک به آنها)، این‌ست که انسان با دیگران غم‌خواری یا همراهی نماید و در هر حال، آنها را با خود برابر بداند. روشن است که ایثار، برتر از همدردی‌ست. البته ناگفته نماند که ایثار بر سه گونه است: اول: ممنوع؛ دوم: مکروه یا مباح؛ و سوم: مباح.

نوع اول (ممنوع)، این‌ست که انسان در انجام واجبات شرعی، دیگران را بر خود ترجیح دهد. به عنوان مثال: به اندازه‌ای آب با شماست که برای وضوی یک نفر کافی‌ست و وضو هم ندارید. دوستی با شماست که او نیز بی‌وضوست. دو راه وجود دارد: این‌که دوستان وضو بگیرد و شما تیمم بزنید یا شما وضو بگیرید و دوستان، تیمم کند. در چنین وضعیتی برای شما جایز نیست که آب را در اختیار دوستان قرار دهید و خود تیمم کنید؛ زیرا آب در ملک شماست و تیمم، تنها برای کسی جایز است که به آب دسترسی ندارد. از این‌رو برای شما درست نیست که از آب موجود که مال شماست، بگذرید و به تیمم روی بیاورید.

بنابراین ایثار یا ترجیح دیگران بر خود در واجبات شرعی، حرام می‌باشد؛ زیرا مستلزم ترک واجب است.

نوع دوم (مکروه یا مباح)، در رابطه با ترجیح دیگران در مستحبات می‌باشد. برخی از علما، این نوع ایثار را مکروه و عده‌ای دیگر، مباح دانسته‌اند. اما بدون شک، ترک آن بهتر است، مگر این‌که مصلحتی در کار باشد. مثالش، این‌ست که شما در صف اول جماعت قرار دارید؛ شخصی وارد می‌شود و شما عقب می‌روید تا او در جای شما قرار بگیرد و بدین‌سان او را برای قرار گرفتن در صف اول بر خود ترجیح می‌دهید. علما، چنین کاری را مکروه و ناپسند دانسته و گفته‌اند: این، به معنای بی‌رغبتی یا روی‌گردانی انسان، از یک کار نیک و پرفضیلت مثل قرار گرفتن در صف اول است و روی‌گردانی از کارهای نیک، مکروه می‌باشد و دلیل ندارد که انسان دیگران را در چیزی که خود به آن مستحق‌تر است، ترجیح دهد.

برخی از علما گفته‌اند: ترکش، بهتر است، مگر این‌که مصلحتی در کار باشد؛ مثلاً پدرتان پشت سر شما باشد و احساس کنید که ممکن است چیزی در قلبش بیاید. در این صورت ایرادی ندارد که او را بر خود ترجیح دهید، عقب بروید تا او در جای شما در صف اول قرار گیرد.

نوع سوم ایثار، مباح و گاه مستحب است. بدین‌سان که دیگران را در کارهای غیرعبادی بر خود ترجیح دهید. مثلاً غذا دارید و گرسنه هم هستید؛ دوست شما نیز گرسنه می‌باشد؛ در این وضعیت کار پسندیده‌ای‌ست که ایثار کنید و غذای خود را به او بدهید. زیرا الله متعال در وصف انصار رضی الله عنهم فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾
[الحشر: ۹]

(اموال فیء هم‌چنین از آن کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سوی‌شان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان سخت نیازمند باشند).

زمانی که مهاجران رضی الله عنهم وارد مدینه شدند، انصار رضی الله عنهم به گرمی و با احترام و ایثار از آنان استقبال کردند و آنچه داشتند در اختیارشان گذاشتند و بدین‌سان آنان را بر خود ترجیح دادند؛ چه‌بسا یکی از انصار که دو زن داشت، به برادر مهاجرش گفت: اگر

بخواهی از یکی از آن‌ها جدا می‌شوم تا تو با او ازدواج کنی. یعنی پس از گذراندن عده‌اش در ازدواج تو درآید. این، نشان‌گر اوج ایثارشان است که برادران مهاجرشان را بر خود ترجیح دادند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ اَلطَّعَامَ عَلٰى حَبِّهِ مِسْكِيْنًا وَيَتِيْمًا وَّاسِيْرًا ۝۸﴾ [الانسان: ۸]

و با وجود نیازی که به غذا دارند، به یتیم و اسیر می‌دهند.

یعنی خود، به غذا نیاز دارند، اما از غذای اندکی که دارند، می‌گذرند و آن را به یتیم، اسیر و اسیر می‌دهند! این هم، نشان‌گر ایثار و از خودگذشتگی است.

۵۶۹- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: جاء رجلٌ إلى النَّبِيِّ ﷺ فقال: إني مجُهوٌّ، فأرسل إلى بعض نِسَائِهِ، فقالت: والذي بعثك بالحق ما عندي إلا ماء، ثم أرسل إلى أُخْرَى. فقالت مثل ذلك، حتى قلن كلهنّ مثل ذلك: لا والذي بعثك بالحق ما عندي إلا ماء. فقال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يُضِيفُ هَذَا اللَّيْلَةَ؟» فقال رجلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْطَلَقَ بِهِ إِلَى رَحْلِهِ، فَقَالَ لِمَرْأَتِهِ: أَكْرِمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

و فی روایة: قال لامرأته: هل عندك شيء؟ فقالت: لا، إلا قُوتَ صبياني قال: علّٰيهم بئني وإذا أرادوا العشاء، فنوميمهم، وإذا دخل ضيفنا، فأطفي السراج، وأريه أنا تأكل، فقعدوا وأكل الضيف وباتا طاوئين، فلما أصبح، عدا على النَّبِيِّ ﷺ: فقال: «لقد عجب الله من صنيعةكما بضيفكما الليلة». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: شخصی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من، سخت گرسنه و ناتوانم. پیامبر ﷺ به خانه‌ی یکی از همسرانش پیغام فرستاد- که آیا غذایی هست؟- همسرش پاسخ داد: سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است، چیزی جز آب ندارم. سپس به یکی دیگر از همسرانش پیغام فرستاد و او نیز همین پاسخ را داد تا این‌که همه‌ی همسران پیامبر ﷺ همین جواب را دادند و گفتند: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است، چیزی جز آب نداریم. پیامبر ﷺ فرمود: «چه

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۷۹۸، ۴۸۸۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۵۴.

کسی، این شخص را امشب مهمان می‌کند؟» یکی از انصار[ؓ] گفت: من، ای رسول‌خدا! و او را با خود به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول‌الله^ﷺ را گرامی بدار- (و از او به‌خوبی پذیرایی کن).

و در روایتی آمده است: به همسرش گفت: آیا نزد تو چیزی هست؟ پاسخ داد: غذایی جز خوراک بچه‌هایم ندارم. گفت: بچه‌ها را با چیزی سرگرم کن و وقتی شام خواستند، آن‌ها را بخوابان و هر وقت مهمانمان- برای صرف غذا- آمد، چراغ را خاموش و به او وانمود کن که ما نیز غذا می‌خوریم. سپس برای خوردن غذا نشستند و مهمان، غذا خورد و آن دو - زن و مرد انصاری- گرسنه خوابیدند؛ وقتی صبح شد، مرد انصاری[ؓ] نزد پیامبر^ﷺ رفت؛ پیامبر^ﷺ فرمود: «الله از رفتار شب گذشته‌ی شما با مهمانتان خشنود گردید».

شرح

مؤلف^{رحمته} در باب ایثار و کمک به دیگران، این حدیث شگفت‌آور و بزرگ را ذکر کرده که نشان‌گر وضعیت پیامبر^ﷺ و یاران اوست. چنان‌که شخصی نزد پیامبر^ﷺ آمد و اظهار داشت که تنگ‌دست و گرسنه است. او مهمان رسول‌الله^ﷺ بود؛ از این‌رو رسول‌الله^ﷺ شخصی را به خانه‌ی یکایک همسرانش فرستاد تا بپرسد که آیا غذایی در خانه هست؟ و هر یک از همسران پیامبر^ﷺ پاسخ داد: «سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، چیزی در خانه نداریم». پیامبر^ﷺ نه خانه داشت و در هیچ‌یک از آن‌ها چیزی جز آب نبود؛ در صورتی که اگر پیامبر^ﷺ می‌خواست، الله متعال کوه‌ها را برایش به طلا تبدیل می‌کرد، ولی رسول‌الله^ﷺ پارساترین شخص در دنیا بود و هیچ علاقه‌ای به دنیا نداشت و در نه خانه‌اش چیزی جز آب، یافت نمی‌شد. از این‌رو از یارانش پرسید: «چه کسی این شخص را امشب مهمان می‌کند؟» مردی از انصار[ؓ] پاسخ داد: «من، ای رسول‌خدا!» و آن‌گاه آن مرد را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: «آیا چیزی در خانه هست؟» همسرش جواب داد: «غذایی جز خوراک بچه‌هایم ندارم». یعنی تنها غذایی که در خانه هست، برای شام بچه‌هاست. مرد انصاری به همسرش گفت: «مهمان رسول‌الله^ﷺ را گرامی بدار». یعنی از او به‌خوبی پذیرایی کن. او بچه‌ها را سرگرم کرد و وقتی غذا خواستند، آن‌ها را خواباند

و سپس شام را آورد و به بهانه‌ی درست کردن چراغ، آن را خاموش نمود و چنین وانمود کرد که او و شوهرش نیز غذا می‌خورند و بدین‌سان مهمان غذا خورد و این خانواده، برای پذیرایی از مهمان رسول‌الله ﷺ، بدون شام و گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد، مرد انصاری رحمه الله نزد پیامبر ﷺ رفت؛ پیامبر ﷺ به او خبر دادند که الله متعال پذیرایی شب گذشته‌ی آنان را پسندیده و از این‌که رفتار نیکی با مهمان پیامبر ﷺ داشته‌اند، خشنود شده است.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌شود؛ از جمله:

اول: وضعیت سخت و دشوار زندگی رسول‌الله ﷺ و این‌که تنگ‌دست بودند؛ در حالی که آن بزرگوار، برگزیده‌ترین بنده‌ی الله بود و اگر دنیا ارزشی داشت، رسول‌الله ﷺ بیش از همه، از آن برخوردار می‌شد و سزاوار این برخورداری بود، اما دنیا نزد الله متعال، هیچ ارزشی ندارد. ابن‌القیم رحمه الله این‌چنین سروده است:

لو ساوت الدنيا جناح بعوضة لم يسق منها الربُّ ذا الكفران
لكنها والله أحقر عنده من ذا الجناح القاصر الطيران

ترجمه: «اگر دنیا به‌اندازه‌ی بالِ پشه‌ای ارزش داشت، پروردگار به هیچ کافر و ناسپاسی، یک جرعه آب نمی‌داد؛ اما دنیا نزد الله متعال به‌اندازه‌ی بال این حشره‌ی کوچک نیز ارزش ندارد».

دوم: باادب بودن اصحاب رحمه الله درباره‌ی رسول‌الله ﷺ؛ چنان‌که این انصاری رحمه الله به همسرش گفت: «مهمان رسول‌الله ﷺ را گرامی بدار» و نگفت: مهمان خودمان را؛ در صورتی که آن شخص، مهمان آن‌ها بود، اما از او به عنوان مهمان پیامبر ﷺ یاد کرد.

سوم: حواله دادن مهمان به دیگران، جایز است و این کار، ناپسند نمی‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ پذیرایی از مهمان خود را به شخص معینی واگذار نکرد و نگفت: فلانی! این مرد را مهمان کن. لذا نمی‌توانیم بگوییم: این کار، میزبان را به زحمت می‌اندازد؛ بلکه خود، به انتخاب و اختیار خویش، از این پیشنهاد عمومی استقبال می‌کند. به عنوان مثال: برای انسان جایز است که وقتی مهمان دارد و خود سرگرم است یا امکان پذیرایی از مهمان برای او فراهم نیست، از اطرافیانش بپرسد: «چه کسی می‌تواند این شخص را مهمان کند؟» و ایرادی ندارد.

چهارم: به ایثار و ازخودگذشتگی این مرد انصاری علیه السلام پی می‌بریم؛ چنان‌که هم خودش و هم همسر و فرزندان، بدون شام و گرسنه خوابیدند تا بتوانند از مهمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله به‌خوبی پذیرایی کنند.

پنجم: انسان باید به‌گونه‌ای رفتار کند که مهمان احساس نکند که میزبان را به زحمت انداخته یا برای او باعث دردسر شده است؛ چنان‌که این مرد انصاری، از همسرش خواست تا به بهانه‌ای چراغ را خاموش کند تا مهمان متوجه نشود که حضور او، آن‌ها را از شام شب انداخته است. و این، برگرفته از رفتار و منش زیبای ابراهیم خلیل علیه السلام با مهمانانش می‌باشد، آن‌گاه که فرشتگان در صورت مردانی به خانه‌اش آمدند:

﴿فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾ [الذاریات: ۲۶]

سپس به‌سرعت پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم علیه السلام به‌سرعت و پنهانی این کار را انجام داد تا مهمانانش شرم‌منده نشوند. **ششم:** جایز است که انسان مهمانش را بر خود و خانواده‌اش ترجیح دهد و این در شرایط خاص می‌باشد؛ و گرنه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِبْدَأْ بِنَفْسِكَ ثُمَّ بِمَنْ تَعُولُ»^(۱) یعنی: «ابتدا از خود آغاز کن و سپس از کسانی که تحت سرپرستی تو هستند».

لذا اگر شرایط خاصی مثل وضعیت مذکور پیش آید، برای انسان اشکالی ندارد که مهمانش یا هرکسی را که اکرامش واجب است، بر خود ترجیح دهد. هرکس به روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش علیهم السلام توجه کند، ارزش‌های اخلاقی و منش‌ها یا رفتارهای والایی مشاهده می‌کند که اگر مردم نیز به آن عمل کنند، به جایگاه والایی در دنیا و آخرت دست می‌یابند. الله متعال همه‌ی ما را به آنچه به نفع دنیا و آخرت ماست، موفق بدارد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۹۷.

۵۷۰- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الْاِثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْاَرْبَعَةِ»، [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلمٍ عَنْ جَابِرٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الْاِثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الْاِثْنَيْنِ يَكْفِي الْاَرْبَعَةَ وَطَعَامُ الْاَرْبَعَةِ يَكْفِي الثَّمَانِيَةَ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خوراکِ دو نفر برای سه نفر کافی ست و خوراک سه نفر، برای چهار نفر».

و در روایت مسلم رحمته الله از جابر رضی الله عنه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خوراک یک نفر، برای دو نفر و خوراک دو نفر، برای چهار نفر و خوراک چهار نفر، برای هشت نفر کافی ست».

۵۷۱- وعن أبي سعيدٍ الخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ، فَجَعَلَ يَصْرِفُ بَصَرَهُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلٌ ظَهَرَ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا ظَهَرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مِنْ زَادٍ، فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا زَادَ لَهُ» فَذَكَرَ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ مَا ذَكَرَ حَتَّى رَأَيْنَا أَنَّهُ لَا حَقَّ لِأَحَدٍ مِنَّا فِي فَضْلٍ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: در سفری با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بودیم؛ در این میان، مردی که بر شترش سوار بود، آمد و به چپ و راست نگاه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله - از نگاهش دریافت که محتاج است و - فرمود: «هرکس سواری اضافه ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه ی) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی توشه است». و انواع مال ها را ذکر کرد؛ در نتیجه این گونه برداشت کردیم که هیچ یک از ما حقی در اموال مازاد بر نیازش ندارد».

۵۷۲- وعن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِبُرْدَةٍ مَنْسُوجَةٍ، فَقَالَتْ: نَسَجْتُهَا بِيَدَيَّ لَأَكْسُوَكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَإِنَّهَا لِارَّارُهُ، فَقَالَ فُلَانٌ اكْسُيْهَا مَا أَحْسَنَهَا، فَقَالَ: «نَعَمْ». فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمَجْلِسِ، ثُمَّ رَجَعَ فَطَوَّأَهَا، ثُمَّ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۳۹۲؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۰۵۸، ۲۰۵۹).

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۷۲۸.

أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ؛ فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، لِبِسَهَا التَّيِّبُ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلَتْهُ، وَعَلِمَتْ أَنَّهُ لَا يَرُدُّ سَائِلًا، فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهِ لَأَلْبَسَهَا، إِنَّمَا سَأَلْتُهِ لَتَكُونَ كَفْنِي. قَالَ سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفْنَهُ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: زنی، پارچه‌ی بافته‌شده‌ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: این را با دستان خود بافته‌ام که شما بپوشید. پیامبر صلی الله علیه و آله که به آن نیاز داشت، آن را پذیرفت. پس از مدتی در حالی نزدمان آمد که آن پارچه، ازارش بود. شخصی عرض کرد: چقدر خوب و زیباست! آن را به من بدهید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بله» و در مجلس نشست؛ آن‌گاه - به خانه - برگشت و آن را تا کرد و پیچید و برای آن شخص فرستاد. مردم به آن شخص گفتند: کار خوبی نکردی! پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پوشیده بود و به آن نیاز داشت و با این که می‌دانستی پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست هیچ کس را رد نمی‌کند، آن را از ایشان طلب کردی. آن مرد گفت: به الله سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم؛ بلکه می‌خواهم کفنم باشد. سهل رضی الله عنه می‌گوید: سرانجام این پارچه کفن آن شخص شد.

شرح

مؤلف رحمته الله این احادیث، یعنی حدیث ابوهریره، جابر و ابوسعید رضی الله عنهم را در باب ایثار ذکر کرده است.

در دو حدیث اول، پیامبر صلی الله علیه و آله غذای یک نفر را برای دو نفر کافی دانسته و خوراک دو نفر را برای چهار نفر. هم‌چنین بیان فرموده که غذای چهار نفر، برای هشت نفر کافی‌ست. این، نشان می‌دهد که اگر غذایی داشتید و فرد دیگری سر سفره‌ی شما حاضر شد، بخل نورزید و نگوئید که این غذا، فقط برای من کافی‌ست؛ بلکه ایثار کنید و به آن شخص نیز غذا بدهید تا برای دو نفر کافی باشد. هم‌چنین اگر دو نفر غذا داشتند و دو نفر دیگر نیز آمدند، دو نفر اول نباید بخل بورزند و ناراحت شوند که این غذا، کافی نیست؛ بلکه به دو نفر تازه‌وارد نیز غذا بدهند و بدانند که این غذا، برای همه‌ی آن‌ها کافی‌ست. چنان‌که غذای چهار نفر برای هشت نفر کافی می‌باشد. این را رسول‌الله صلی الله علیه و آله از آن جهت بیان فرمود که انسان، غذای اضافی‌اش را به برادرش ببخشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۷۷.

در حدیث ابوسعید رضی الله عنه به داستان مردی اشاره شده است که سوار بر شترش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به چپ و راست، نگاه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از نگاهش دریافت که محتاج است. فرمود: «هرکس سواری اضافه ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه ی) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی توشه است». و انواع مال ها را ذکر کرد؛ بدون این که چیز خاصی را نام ببرد تا آن مرد شرمندۀ نشود؛ بلکه فرمود: «هرکس سواری اضافه ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد». زیرا آن مرد، مرکبی برای سوار شدن داشت و این، از خوب سخن گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

راوی می گوید: «لذا چنین برداشت کردیم که هیچ یک از ما حقی در اموال مازاد بر نیازش ندارد». یعنی برداشت ما، این بود که هرکس، غذا، آشامیدنی و دیگر چیزهای مازاد بر نیاز خود را بذل و بخشش کند و چیزی با خود نگه ندارد. همه ی این ها، به خاطر ایثار و از خودگذشتگی بود.

و اما حدیث چهارم، حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه؛ در این حدیث آمده است: زنی، پارچه ی آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داد. عادت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که هدیه را رد نمی کرد؛ بلکه می پذیرفت و جبران می نمود و این، از بخشنده گی و اخلاق والا و سترگ آن بزرگوار بود. مردی جلو آمد و عرض کرد: چه لباس خوب و زیبایی! و آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله درخواست کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را تا کرد، پیچید و به آن مرد داد. مردم به آن شخص گفتند: چگونه این لباس را از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب کردی، حال آن که خود می دانی هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست شود، دریغ نمی کند؟ وی، در پاسخ گفت: «به الله سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم؛ بلکه می خواهم کفنم باشد». و آن را نزد خود نگه داشت و زمانی که از دنیا رفت، او را در همین پارچه کفن کردند. از این حدیث به ایثار پیامبر صلی الله علیه و آله پی می بریم؛ زیرا با این که به این لباس نیاز داشت، آن را به آن مرد بخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه ای به آن لباس نیاز داشت که آن را پوشیده بود و این، نشان می دهد که نیاز شدیدی به آن داشته است.

۵۷۳- وعن أبي موسى رضي الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْأَشْعَرِيَّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابو موسی رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که توشه‌ی اشعری‌ها در جنگ تمام می‌شود یا زمانی که غذایشان در مدینه کاهش می‌یابد، هرچه دارند، در پارچه‌ای جمع می‌کنند و سپس آن را با پیمانه‌ای، به‌طور مساوی در میان خود تقسیم می‌نمایند. آن‌ها از من هستند و من از آن‌ها هستم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۸۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۰۰.

۶۳- باب: رقابت در امور آخرت و رغبت فراوان به چیزهایی که تبرک جستن به آنها درست است

الله متعال می فرماید:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [المطففين: ۲۶]

مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یکدیگر پیشی بگیرند.

۵۷۴- وعن سهل بن سعد رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ، فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ، وَعَنْ يَسَارِهِ الْأَشْيَاحُ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «تَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ؟» فَقَالَ الْغُلَامُ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أُؤْثِرُ بِنَصِيبي مِنْكَ أَحَدًا، فَتَلَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله ﷺ نوشیدنی آوردند؛ پیامبر ﷺ از آن نوشید و سمت راستش پسر بچه‌ای بود و سمت چپش تعدادی بزرگسال بودند. پیامبر ﷺ به آن پسر بچه فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا به این‌ها بدهم؟» پسر بچه گفت: «خیر؛ ای رسول خدا! به الله سوگند هیچ‌کس را در سهمی که از شما نصیب شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم». لذا پیامبر ﷺ ظرف را در دست آن پسر نهاد.

[این پسر بچه، عبدالله بن عباس رضی الله عنه بوده است.]

۵۷۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ عليه السلام يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْيِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ ﷻ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنِيْكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلَكِنْ لَا غِنَى لِي عَنْ بَرَكَتِكَ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایوب عليه السلام برهنه در حال غسل بود که دسته‌ای ملخ طلا بر سرش فرو ریخت؛^(۳) ایوب شروع به جمع‌آوری طلاها در لباسش کرد. پروردگارش ﷻ به او ندا داد: ای ایوب! مگر من، تو را از چیزهایی که

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۳۵۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۰. [ر.ک: مقدمه (پیش‌درآمدی بر کتاب)]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۷۹، ۳۳۹۱.

(۳) یعنی طلای فراوانی چون دسته‌ای ملخ بر سرش ریخت.

می‌بینی، بی‌نیاز نساخته‌ام؟ پاسخ داد: بله، سوگند به عزت و بزرگی تو (که مرا بی‌نیاز ساخته‌ای)، اما از برکت‌های تو بی‌نیاز نیستم».

شرح

مؤلف رحمته‌الله در پایان باب ایثار، حدیث ابوموسی اشعری رضی‌الله عنه و هم‌سفرانِ یمنی‌اش از طایفه‌ی اشعری‌ها را ذکر کرده است که در کارها و تنگناهای زندگی با هم مشارکت و همکاری می‌کردند؛ چنان‌که وقتی در تنگنا قرار می‌گرفتند یا به مال و ثروتی دست می‌یافتند، هرچه داشتند، یک‌جا جمع می‌کردند و سپس آن را به‌طور مساوی در میان خود تقسیم می‌نمودند. پیامبر صلی‌الله علیه و آله در تأیید و تشویق آنان فرمود: «آنها از من هستند و من از آنها هستم».

این حدیث، پایه و اساس تعاونی‌ها یا شرکت‌های تعاونی‌ست که امروزه در میان برخی از مردم رواج یافته است؛ بدین‌سان که یک طایفه با موافقت یکدیگر صندوقی تشکیل می‌دهند و با عضویت در آن، در حدّ توانایی خود - چه با یک نسبت مشخص از حقوق یا درآمد خود و چه با تعیین مقدار پول - سرمایه‌گذاری می‌کنند و از موجودی این صندوق، در شرایط اضطراری و حوادث، به اعضای نیازمندی که در تنگنای مادی قرار می‌گیرند، کمک می‌شود؛ به عنوان مثال: هر یک از اعضا ۲٪ حقوق ماهیانه یا درآمدش را به این صندوق اختصاص می‌دهد تا از این محل به اعضای که دچار مشکل می‌شوند، کمک گردد.

بنابراین تشکیل تعاونی بدین شکل، اصلی شرعی در سنت و آموزه‌های نبوی دارد و کاری شرعی و پسندیده است. البته توجه داشته باشیم که گاه حمایت‌های این صندوق شامل کسانی می‌شود که خود دچار آسیب یا مشکل شده‌اند و گاه شامل کسانی می‌گردد که خود، عامل بروز حادثه هستند. در حالت نخست، تشکیل صندوق برای کمک به کسانی‌ست که در حوادثی چون خشک‌سالی، محصولات کشاورزی و دام‌های خود را از دست می‌دهند یا در نتیجه‌ی باران‌های سیل‌آسا، بی‌خانمان می‌شوند یا در حوادث رانندگی بدون این‌که مقصر باشند، آسیب می‌بینند و به کمک و حمایت، نیاز پیدا می‌کنند. روشن است که تشکیل تعاونی با هدف حمایت از چنین کسانی، نیک و پسندیده است و هیچ اشکالی ندارد.

اما حالت دوم در رابطه با کسانی است که خود، عامل بروز حادثه هستند؛ مانند کسی که با خودرو، رهگذری را زیر می‌گیرد. این مسأله، نیازمند دقت نظر و بررسی جدی است؛ زیرا تشکیل چنین صندوق‌ها یا تعاونی‌هایی نباید به گستاخی و بی‌فکری یا بی‌خیالی اعضا نسبت به بروز حوادث بینجامد. به عبارت دیگر صندوق تعاونی، در چنین مواردی باید با دقت نظر و بررسی‌های عمیق، عمل کند؛ و گرنه، راه‌اندازی چنین صندوق‌هایی برای حمایت از افراد نادانی که در نتیجه بی‌فکری و رفتارهای خطرناک خویش مانند رانندگی در حالت مستی و خواب‌آلودگی و امثال آن شخصی را زیر می‌گیرند و روزی دیگر، تصادفی دیگر ایجاد می‌کنند، کار نیک و پسندیده‌ای نیست.^(۱)

لذا تشکیل تعاونی‌ها یا چنین صندوق‌هایی دو حالت دارد:

حالت نخست: کمک به آسیب‌دیدگان یا کسانی که دچار حادثه می‌شوند. این، کاری پسندیده است و ایرادی ندارد.

حالت دوم: کمک به کسانی که خود، مسبب حادثه هستند. در اصل، بهتر است که تشکیل تعاونی یا صندوق، با هدف حمایت از چنین کسانی نباشد، اما اگر صندوقی راه‌اندازی شد، باید دقت شود که کمک به مسببان حوادث، منوط و مشروط به این باشد که بروز حادثه، نتیجه کوتاهی یا تعدی آن‌ها نباشد.

نکته: به پولی که اعضا در این صندوق می‌گذارند - هر چقدر که باشد - زکات تعلق نمی‌گیرد. زیرا عضوی که این پول را در صندوق می‌گذارد، مالکش محسوب نمی‌شود و یکی از شرایط وجوب زکات، این است که مال یا ثروت موجود، مالکی داشته باشد و صندوق تعاونی، مال شخصی کسی نیست و از موجودی آن برای

(۱) این، یکی از بارزترین پیامدهای شرکت‌هایی است که در قالب شرکت‌های بیمه، مدعی ارائه خدمت به بیمه‌گذاران خود هستند؛ بدین‌سان که با قراردادی قمارگونه، از بیمه‌گذاران خاطی حمایت می‌کنند! یعنی همان‌گونه که در بیمه‌نامه‌ها و قراردادهای مؤسسات بیمه‌گر قید می‌شود، بیش‌تر تعهدات بیمه‌گر به راننده‌ی مسبب حادثه اختصاص دارد! آیا این امر، به بی‌خیالی و بی‌فکری بسیاری از رانندگان، منجر نشده است؛ به‌گونه‌ای که نسبت به رفتارهای خطرناک در رانندگی، بی‌توجه شده، می‌گویند: اگر تصادف کردیم، خیالی نیست؛ بیمه می‌دهد؟! [مترجم]

کمک به آسیب‌دیدگان حوادث برداشت می‌شود و اعضای صندوق که در آن، پول می‌گذارند، مالک این پول نیستند؛ زیرا آن را برای کمک و هم‌یاری از ثروت خود جدا کرده‌اند؛ لذا پول صندوق، زکات ندارد.

مسئله: این‌جا پرسشی پیش می‌آید که مورد سؤال بسیاری از مردم است: اگر چند نفر یا چند کارمند جمع شوند و با توافق یکدیگر، درصدی از حقوق خود یا مبلغ مشخصی از آن را - مثلاً ماهیانه ده هزار تومان یا ۱۰٪ حقوقشان را - جمع کنند و به یکی از اعضای این گروه بدهند و ماه بعد به یکی دیگر و در ماه سوم به نفر سوم و همین‌طور در ماه چهارم به نفر چهارم و بدین‌سان با تشکیل این گروه، چرخه‌ای ایجاد نمایند که این پول، در میان آن‌ها به‌نوبت به گردش درآید، آیا چنین کاری درست است؟

پاسخ: می‌گوییم: ایرادی ندارد و درست است؛ کسانی که می‌گویند: این قرض، منجر به بهره می‌شود، در اشتباه‌اند؛ زیرا اگر من به عنوان عضو این گروه، به برادران خود، قرض (وام) می‌دهم، پول بیش‌تری دریافت نمی‌کنم و در قبال وامی که داده‌ام، سود نمی‌گیرم. مخالفان چنین تعاونی‌هایی می‌گویند: مال فراوانی نصیب هر یک از اعضا می‌شود. می‌گوییم: بله، اما در حقیقت به هیچ‌یک از اعضا، پولی بیش از اصل پولی که در صندوق گذاشته‌اند، نمی‌رسد و این، وامی‌ست که بدون هیچ بهره‌ای، مشروط به پرداخت می‌باشد و هیچ ایرادی در آن نیست.

برخی از طلاب، گمان می‌کنند که این عمل، رباست؛ در صورتی که به هیچ عنوان ربا نیست، بلکه تعاون و هم‌یاری‌ست و کار نیک و پسندیده‌ای به‌شمار می‌آید؛ چنان‌که مشکلات مالی بسیاری از مردم، از این طریق حل می‌شود و از خطر روی آوردن به وام‌های ربوی سالم می‌مانند و دیگر برای گرفتن وام، به سراغ افراد رباخوار یا بانک‌های ربوی نمی‌روند و این، خود امتیاز و مصلحتی نمایان در تشکیل چنین تعاونی‌هایی‌ست و به هیچ وجه، هیچ ایرادی ندارد.

۶۴- باب: فضیلت و برتری ثروتمند شاکر، یعنی کسی که ثروتش را از راه درست و شرعی به دست می آورد و در راه های مشروع، خرج می کند

الله متعال می فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ۝﴾

[اللیل: ۵، ۷]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

و می فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۝ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۝ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ

تُجْزَى ۝ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۝ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ۝﴾ [اللیل: ۱۷، ۲۱]

ولی پرهیزگارترین انسان ها از آن آتش شعله ور، دور داشته می شود؛ همان کسی که مالش را (در راه الله) می دهد تا پاک شود. و هیچ کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه اش (انفاق می کند). و به زودی (با کسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد.

و می فرماید:

﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ ۖ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ

وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝﴾ [البقرة: ۲۷۱]

اگر آشکارا صدقه نمایید، کار خوبی ست و اگر در نهان صدقه دهید و به فقیران بذل و بخشش نمایید، برایتان بهتر است. و برخی از گناهانتان را از میان می برد. و الله به اعمالتان آگاه است.

هم چنین می فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

[آل عمران: ۹۲]

﴿۹۲﴾

هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر آن که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید؛ الله از آن چه انفاق می کنید، آگاه است.

آیه‌ها، درباره‌ی فضیلت انفاق یا خرج کردن در طاعات و کارهای نیک، فراوان و روشن است.

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب: فضیلت ثروتمند شکرگزار، یعنی کسی که ثروتش را از راه درست و شرعی به‌دست می‌آورد و در راه‌های مشروع، خرج می‌کند». ثروتمند، به کسی گفته می‌شود که الله متعال، مال و ثروت، دانش، موقعیت و جایگاهی داده است که او را از دیگران، بی‌نیاز می‌سازد؛ گرچه بیش‌تر به کسی ثروتمند می‌گویند که الله متعال به مال و ثروت مادی عطا کرده است.

الله تعالی بندگان را با مال، یعنی با ثروت و فقر می‌آزماید. در میان مردم، کسانی هستند که اگر الله متعال به آن‌ها ثروتی ببخشد، ثروت و بی‌نیازی، آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ یعنی سر به طغیان می‌نهند و گمراه می‌شوند. و بندگان هم هستند که اگر آن‌ها را فقیر بگرداند، فقر و تنگ‌دستی، مایه‌ی فساد و تبهکاری آنان می‌گردد. لذا الله تعالی به بندگان به‌اندازه‌ای می‌دهد که لازمه یا درخور حکمت اوست:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَبَلَّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾

[الأنبياء: ۳۵]

هر جان‌داری، (طعم) مرگ را می‌چشد و شما را برای آزمایش با انواع نیک و بد می‌آزماییم و به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.

مال و ثروتی که الله متعال به انسان می‌بخشد، دو گونه است:

نوع اول: ثروتی است که انسان، آن را از راه حرام به‌دست می‌آورد؛ مانند رباخوار، دروغ‌گو و کلاهبرداری که در داد و ستد، حقه‌بازی می‌کند یا اموال دیگران را به‌ناحق می‌خورد. ثروت چنین کسی، سودی به او نمی‌بخشد؛ زیرا چنین شخصی در دنیا ثروتمند به‌نظر می‌رسد، اما در حقیقت هم در دنیا فقیر است و هم در آخرت. ثروتی که از راه غیرشرعی به‌دست آید، روز قیامت و بال‌گردن است و انسان به‌خاطر آن، مجازات می‌شود و در این میان، بدترین ثروت، ثروتی است که از طریق رباخواری به‌دست می‌آید. الله تعالی در کتابش می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (البقرة: ۲۷۵)

آنان که ربا می‌خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می‌خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است. زیرا می‌گفتند: «داد و ستد مانند رباست»؛ حال آن‌که الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگار (درباره‌ی ربا) از این عمل باز آید، آن‌چه پیشتر کسب کرده، از اوست و کسانی که دوباره به رباخواری بپردازند، دوزخی‌اند و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٦﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۷۸، ۲۷۹)

ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و اگر به‌راستی ایمان دارید، آن‌چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده، رها کنید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید.

نوع دوم از ثروتمندان، کسی‌ست که ثروتش را از راه حلال به‌دست می‌آورد و در معاملاتی خود صداقت دارد و هیچ دروغ و فریبی در داد و ستدش نیست. لذا ثروتش به او فایده می‌رساند؛ زیرا غالباً الله متعال به کسی که این‌چنین است، توفیق می‌دهد که ثروتش را در راه‌های درست و مفید خرج کند.

این، همان ثروتمند شاکر است که ثروتش را از راه درست و شرعی به‌دست می‌آورد و در راه درستی که الله ﷻ مشروع قرار داده است، هزینه می‌کند.

سپس مؤلف رحمته چند آیه در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ فَسَنِيَرُهُو لِلْعُسْرَىٰ ۝﴾

[اللیل: ۵، ۷]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

﴿أَعْطَى﴾ یعنی مال و ثروتش را در راه درست، بذل و بخشش یا هزینه کرد و در کسب و خرج آن، تقوای الهی پیشه نمود. چنین کسی در مسیری آسان که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است، قرار می‌گیرد.
الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۝ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ فَسَنِيَرُهُو لِلْعُسْرَىٰ ۝ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ۝ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۝﴾

[اللیل: ۸، ۱۲]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است)، قرار خواهیم داد. و آن‌گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد. بی‌گمان راهنمایی کردن (و نشان دادن راه حق) با ماست.

و می‌فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ ۝ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ۝ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۝ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۝ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۝﴾

[اللیل: ۱۷، ۲۲]

ولی پرهیزگارترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود؛ همان کسی که مالش را (در راه الله) می‌دهد تا پاک شود. و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش (انفاق می‌کند). و به زودی (با کسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد.

لذا کسی که مالش را در راه الله یا به صورتی خرج می‌کند که او را به الله تعالی نزدیک می‌گرداند یا مایه‌ی تزکیه و پاکی اوست، از آتش دوزخ دور می‌گردد. البته بذل و بخشش او به‌خاطر منافع شخصی و جبران حقوقی که دیگران بر او دارند، نیست؛ بلکه فقط به‌خاطر الله تعالی بذل و بخشش می‌کند. از این‌رو فرمود: ﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۝ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۝﴾ یعنی: «تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش انفاق

می‌کند و به‌زودی با کسب رضایت پروردگار و پاداشی که الله به او می‌دهد، راضی خواهد شد». بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که وقتی الله تعالی به او ثروتی می‌دهد، سپاس‌گزارش باشد و مطابق دستور الهی به‌درستی و به‌گونه‌ای به وظیفه‌اش در قبال بذل و بخشش این ثروت عمل نماید که مایه‌ی رضایت و خشنودی الله تعالی می‌باشد.

۵۷۶- وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «ریشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن در راه الله را عنایت نموده است؛ و شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده و او به آن، حکم و عمل می‌کند و - به دیگران نیز- آموزش می‌دهد».

۵۷۷- وعن ابن عمر رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَهُوَ يُنْفِقُهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابن‌عمر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ریشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او قرآن (و معارف قرآنی) را یاد داده و او در ساعت‌های شب و روز، به آن عمل می‌کند^(۳) و نیز شخصی که الله به او مالی داده و او در ساعت‌های شب و روز، آن را انفاق می‌کند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۱۶؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره ۵۴۹ ذکر شد.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۰۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۱۵.

(۳) عمل به قرآن مفهومی فراگیر دارد که شامل تلاوت در نماز و خارج از نماز، و نیز تعلیم و آموزش آن به دیگران و همچنین فتوا دادن یا صدور حکم به مقتضای مفاهیم قرآنی‌ست. [مترجم]

۵۷۸- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدرجاتِ الْعُلَى وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ. فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» فَقَالُوا: يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ وَيَتَصَدَّقُونَ وَلَا نَتَصَدَّقُ، وَيَعْتِقُونَ وَلَا نَعْتِقُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَفَلَا أَعَلَّمَكُمُ شَيْئًا تَدْرِكُونَ بِهِ مَنْ سَبَقَكُمْ، وَتَسْبِقُونَ بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكُمْ إِلَّا مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُمْ؟» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «تُسَبِّحُونَ، وَتَحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ ذُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً». فَرَجَعَ فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: سَمِعَ إِخْوَانُنَا أَهْلُ الْأَمْوَالِ بِمَا فَعَلْنَا، فَفَعَلُوا مِثْلَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [متفق عليه؛ این، لفظ روایت مسلم است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: فقرای مهاجران نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ثروتمندان، درجات والا و نعمت های جاویدان را از آن خود ساخته اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه؟» گفتند: آن ها همانند ما نماز می خوانند و روزه می گیرند، و نیز صدقه می دهند و ما نمی توانیم صدقه بدهیم و برده آزاد می کنند و ما توانایی آزاد کردن برده نداریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا عملی به شما بیاموزم که به وسیله ی آن به کسانی که از شما پیشی گرفته اند، برسید و از آیندگان خود سبقت بگیرید و کسی برتر از شما نباشد، مگر کسی که مانند شما عمل کند؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «پس از هر نماز، سی و سه بار "سبحان الله" سی و سه بار "الحمد لله" و سی و سه بار "الله اکبر" بگوئید». پس از مدتی فقرای مهاجران نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشتند و گفتند: ای رسول خدا! برادران ثروتمندمان شنیده اند که ما چه کار می کنیم؛ آن ها نیز همین عمل را انجام می دهند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این، فضل الله است که به هرکس بخواهد، می بخشد».

شرح

مؤلف رحمه الله احادیثی درباره ی کسانی ذکر کرده است که اموالشان را انفاق می کنند و با بذل و بخشش آن ها در راه الله عز و جل نیکی و احسان می نمایند. در حدیث عبدالله بن

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸۴۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۹۵.

مسعود و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است: رشک و غبطه‌ی درست و حقیقی فقط به دو نفر برده می‌شود:

نخست: شخصی که الله به او علم و حکمت داده است و او به آن عمل می‌کند و به دیگران نیز آموزش می‌دهد. اگر چنین شخصی را با فردی جاهل و بی‌علم مقایسه کنید، به تفاوت فراوانی که در میان آنها وجود دارد، پی می‌برید. جاهل، الله را از روی جهل و بی‌علمی عبادت می‌کند و چیزی جز آن‌چه از مردم می‌بیند، از شریعت الهی نمی‌داند؛ از این‌رو در همه‌ی موارد، چه درست و چه نادرست، از مردم پیروی می‌نماید و این، نقص و خلل بزرگی در عبادت به‌شمار می‌آید؛ زیرا عبادتی که بدون بصیرت و آگاهی انجام می‌شود، عبادتی ناقص است.

هم‌چنین مقایسه‌ی عالم بی‌عمل با عالم باعملی که علمش را به دیگران منتقل می‌کند، نشان می‌دهد که تفاوت فراوانی با هم دارند. لذا عالمی قابل رشک و غبطه است که به علمش عمل می‌کند و آن را به دیگران منتقل می‌سازد.

دوم: شخصی که الله به او مال و ثروت داده و او شب و روز، آن را در راه الله و در راه‌هایی انفاق می‌کند که الله تعالی می‌پسندد. چنین شخصی نیز قابل رشک است. ولی کسی که الله به او مال و ثروت بخشیده و او آن را برای خشنودی الله انفاق نمی‌کند، نه خودش قابل رشک است و نه مال و ثروتی که دارد؛ زیرا اگر این شخص از ثروتش بهره‌ای ببرد، تنها بهره‌ای دنیوی است و در آخرت، هیچ نفعی برایش ندارد؛ چراکه آن را به‌خاطر الله و در راه او انفاق نمی‌کند. هم‌چنین اگر کسی فقیر باشد، به او رشک نمی‌برند؛ بلکه ثروتمندی قابل رشک است که الله متعال به او ثروت داده و همت خرج کردن در راه‌های درستی را که مایه‌ی خشنودی الله تعالی می‌باشد، به او عنایت نموده است.

سپس حدیث ابوهریره رضی الله عنه را ذکر کرده است که فقرای مهاجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «ای رسول‌خدا! ثروتمندان، همه‌ی اجر و پاداش، یعنی درجات والا و نعمت‌های جاویدان را از آن خود ساخته‌اند». فرمود: «چگونه؟» عرض کردند: «آنها همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، و نیز صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم صدقه بدهیم و برده آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده نداریم». یعنی آنها از ما

برترند؛ زیرا الله با مال و ثروتی که به آنان بخشیده بر آنها منت نهاده و این امکان برایشان وجود دارد که اموالشان را برای اطاعت از الله و کسب رضایت او بذل و بخشش نمایند.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا عملی به شما بیاموزم که به وسیله‌ی آن به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند، برسید و از آیندگان خود سبقت بگیرید و کسی برتر از شما نباشد، مگر آن که مانند شما عمل کند؟» گفتند: «بله، ای رسول خدا!» فرمود: «پس از هر نماز، سی و سه بار "سبحان الله" سی و سه بار "الحمد لله" و سی و سه بار "الله اکبر" بگویید». پس از مدتی فقرای مهاجران دوباره نزد رسول الله ﷺ بازگشتند و گفتند: «ای رسول خدا! برادران ثروتمندمان شنیده‌اند که ما چه کار می‌کنیم؛ آنها نیز همین عمل را انجام می‌دهند». رسول الله ﷺ فرمود: «این، فضل الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد». یعنی الله متعال آنان را ثروتمند ساخته و به آنها مال و ثروت داده است و آنان، این ثروت را برای اطاعت الله، بذل و بخشش می‌کنند و این، لطف خداست.

این حدیث، نشان‌گر اینست که صحابه رضی الله عنهم در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی می‌جستند؛ همان‌گونه که وقتی ثروتمندان از این رهنمود رسول الله ﷺ اطلاع یافتند، مانند فقرا به انجام آن مبادرت ورزیدند و انجامش دادند. فقرا نزد پیامبر ﷺ آمده بودند و شکایت داشتند که به سبب فقر و تنگ‌دستی، از انجام پاره‌ای از عبادت‌های مالی، عاجزند. پیامبر ﷺ آنها را به انجام عملی راهنمایی فرمود که به وسیله‌ی آن به کسانی که از آنها پیشی گرفته‌اند، برسند و از آیندگان خود، سبقت بگیرند.

آنان به رهنمود رسول الله ﷺ عمل کردند، ولی پس از مدتی بازگشتند و شکایت داشتند که برادران ثروتمندشان نیز با شنیدن این رهنمود، همین عمل را انجام می‌دهند. رسول الله ﷺ فرمود: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [الجمعة: ۴] ، یعنی: «این، فضل الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد».

خلاصه این که بر انسان واجب است مال و ثروتی را که الله ﷻ به او بخشیده، در جهت کسب خشنودی الله اتفاق نماید و چنین شخصی، قابل رشک است؛ یعنی به مال و ثروت مفیدی که الله به او داده است، رشک می‌برند.

۶۵- باب: یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو

الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]

هر جان‌داری طعم مرگ را می‌چشد و روز رستخیز پاداشتان را به‌طور کامل خواهید گرفت. پس هر کس از آتش جهنم دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است. زندگی دنیا تنها بهره‌ای فریبنده است و بس.

شرح

مؤلف، نویسنده در ریاض الصالحین، بابی بدین عنوان گشوده است: «یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو». مؤلف رحمه الله در این باب یادآور می‌شود بر هر خردمندی واجب است که همواره به یاد مرگ باشد و آرزوهای دنیوی‌اش را کوتاه نماید. منظور، امید به اجر الهی یا دستیابی به پاداشی نیست که الله تعالی برای نیکوکاران فراهم کرده است؛ بلکه منظور، اینست که در دنیا، آرزوهای دور و دراز نداشته باشید. چه بسیار انسان‌هایی که آرزوهای دور و دراز دارند، اما مرگ، آن‌ها را غافل‌گیر می‌نماید! چه بسیارند کسانی که حساب و کتاب می‌کنند و خیال در سر می‌پروراندند که چنین و چنان خواهند کرد، اما ناگهان اجل سرمی‌رسد و همه‌ی آرزوها را ترک می‌کنند و رشته‌های آرزوهایشان گسسته می‌شود!

شایسته است هر خردمندی همین‌که احساس کرد دل به دنیا بسته یا به آن فریفته و مشغول شده است، مرگ و آخرت را یاد کند. زیرا مرگ، سرنوشتی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، اما آرزوهای انسان در دنیا، به‌گونه‌ای است که گاه به آن دست می‌یابد و گاه به آرزوهایش نمی‌رسد:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ [الإسراء: ۱۸]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او، بلکه به هر که بخواهیم، عطا می‌کنیم.

فرمود: ﴿مَا نَشَاءُ﴾، یعنی آن چه بخواهیم، به او می دهیم و نفرمود: آن چه او، خود بخواهد؛ بلکه آن چه الله ﷻ بخواهد، به او عطا می کند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾﴾

[الاسراء: ۱۸، ۱۹]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن چه بخواهیم، به او، بلکه به هر که بخواهیم، عطا می کنیم و آن گاه دوزخ را جایگاهش قرار می دهیم که نکوهیده و بدور از رحمت الهی وارد آن می شود. و هر کس آخرت را بخواهد و چنان که باید برای آن تلاش نماید و مؤمن باشد، از سعی و تلاش چنین کسانی قدردانی می شود.

سپس مؤلف رحمه الله آیاتی از قرآن را ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله ﷻ می فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]

هر جان داری طعم مرگ را می چشد و روز رستخیز پاداشتان را به طور کامل خواهید گرفت.

لذا هر جان داری، چه انسان باشد و چه هر موجود زنده‌ی دیگری طعم مرگ را به طور قطع می چشد. در این آیه از مردن به چشیدن طعم مرگ، تعبیر شده است؛ زیرا مرگ، تلخ است و انسان، آن را ناخوشایند می داند.

ولی مؤمن هنگامی که مرگش فرامی رسد و مژده‌ی نعمت‌هایی را می یابد که نزد خداست، مشتاق دیدار الله ﷻ می شود و در آن هنگام، مرگ را ناخوشایند نمی داند. الله متعال فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾، یعنی: «و روز قیامت پاداشتان را به طور کامل دریافت می کنید». اگر انسان در دنیا، نتیجه‌ی عملش را ببیند، این، همه‌ی اجر و پاداش او به شمار نمی آید؛ بلکه پاداش کامل، پاداشی است که انسان آن را به طور کامل در قیامت دریافت می کند. زیرا گاه مؤمن در دنیا نتیجه‌ی اعمال نیکش را می بیند، اما این، غیر از پاداش کاملی است که در آخرت به او می دهند و پاداش کامل، در قیامت خواهد بود. ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾، یعنی: «پس هر کس از آتش دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است». لذا رستگاری دو جنبه دارد: رهایی از یک امر ناخوشایند و رسیدن به یک خواسته؛ یعنی رهایی از دوزخ که بسیار سخت و ناگوار است و نیز ورود به

بهشت که خواسته و امید هر کسی می باشد. این، رستگاری بزرگ و بی نظیریست. ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^(۱)، یعنی: «زندگی دنیا، تنها بهره‌ای فریبنده است و بس». الله تعالی راست فرموده است؛ دنیا، کالا و بهره‌ای فریبنده و فانی می باشد که بقایی ندارد و مانند ره‌توشه‌ایست که مسافر از آن استفاده می کند تا به مقصدش برسد. با این حال، فریبنده است و انسان را می فریبد و زیبا و آراسته در نظر می آید.

هرچه دنیا بیش‌تر شود و انسان، بیش‌تر به آن درآویزد، از آخرت دورتر می گردد. از این رو پیامبر ﷺ فرموده است: «وَاللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ، وَلَكِنِّي أَخْشَىٰ أَنْ تَفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا كَمَا فُتِحَتْ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، فَتَهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»^(۱). یعنی: «به الله سوگند، من برای شما از فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا، با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر بپردازید و دنیا، همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

از این رو گاه می بینیم که اگر انسان در تنگنا یا در وضعیت متوسطی باشد، برایش بهتر است؛ زیرا ثروت، او را می فریبد و باعث می شود که سر به طغیان بگذارد. لذا الله متعال فرمود: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^(۱)، یعنی: «زندگی دنیا، تنها بهره‌ای فریبنده است و بس». پس به دنیا فریفته نشوید و به آخرت توجه کنید که اگر انسان در آن، از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برود، به رستگاری بزرگ و بی نظیری دست یافته است.

الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^(۲) [لقمان: ۳۴]

و هیچ کس نمی داند فردا چه دستاوردی خواهد داشت و هیچ کس نمی داند در کدامین سرزمین می میرد.

و می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱۵۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۱. ر.ک: حدیث شماره‌ی ۴۶۱. [مترجم]

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَشْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [النحل: ۶۱]

و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌افتند.

شرح

مؤلف رحمه الله، در باب یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو، ضمن آیاتی که ذکر کرده، این آیه را یادآور شده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. به‌راستی که الله، دانای آگاه است.

این، یکی از کلیدهای غیب است که کسی جز الله تعالی آن را نمی‌داند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹]

و کلیدهای غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست.

کلیدهای غیب، همین پنج موردی است که در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي

نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [لقمان: ۳۴]

همانا دانش (مربوط به زمان) قیامت، نزد الله است؛ (و اوست که) باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحم‌هاست، می‌داند و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

کسی جز الله تعالی از این پنج مورد، آگاه نیست؛ لذا هیچ‌کس زمان برپا شدن قیامت را نمی‌داند. حتی جبرئیل علیه السلام که برترین فرشته‌ی الهی است از داناترین شخص بشر، یعنی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ». یعنی: «به من درباره‌ی (زمان) قیامت خبر بده». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ»^(۱): «کسی که از او می‌پرسی (یعنی خود رسول خدا) از سؤال‌کننده، داناتر نیست». لذا تنها الله تعالی زمان برپا شدن قیامت را می‌داند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸.

﴿وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾ یعنی: «و اوست که باران را فرومی‌فرستد». نازل‌کننده‌ی باران، خود می‌داند که چه زمانی باران را فرو می‌فرستد؛ پس الله ﷻ همان ذاتی‌ست که از زمان نزول باران، آگاه می‌باشد و خود، آن را نازل می‌کند. «غیث» به بارانی گفته می‌شود که با نزول آن، گیاه می‌روید و سختی و خشکی برطرف می‌شود. از این‌رو هر بارانی، «غیث» نیست؛ زیرا گاه الله ﷻ در باران، برکت نمی‌گذارد و در نتیجه‌ی باران، گیاهی از زمین نمی‌روید. همان‌گونه که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «لَيْسَتِ السَّنَةُ أَنْ لَا تُمَطَّرُوا بَلِ السَّنَةُ أَنْ تُمَطَّرُوا وَلَا تُنْبِتِ الْأَرْضُ شَيْئًا»^(۱) یعنی: «قحطی و خشکسالی، این نیست که برای شما باران نبارد؛ بلکه قحطی، این‌ست که بارها باران ببارد، اما گیاهی از زمین نروید».

چنین مواردی، زیاد روی می‌دهد؛ گاه بارها باران می‌بارد، اما الله متعال هیچ برکتی در آن نمی‌گذارد و از این‌رو گیاهی از زمین نمی‌روید و زمین، زنده و سرسبز نمی‌شود. پس ذاتی که باران بابرکت را نازل می‌کند، الله متعال است و فروفرستنده‌ی باران، خود از زمان ریزش آن آگاه می‌باشد. و اما گزارش‌هایی که درباره‌ی وضع هوا و انتظار نزول باران در فلان منطقه می‌شنویم، در حقیقت نتیجه‌ی محاسبات هواشناسی‌ست که هواشناسان، بر پایه‌ی محاسبات مربوط به این دانش، درمی‌یابند که آیا هوا، برای نزول باران، مساعد است یا خیر؛ با این حال، در بسیاری از موارد، اشتباه می‌کنند. بنابراین، کسی جز الله ﷻ از زمان نزول باران آگاه نیست و نیز نمی‌داند که آیا بارانی که انتظار بارش آن وجود دارد، بابرکت خواهد بود یا خیر.

﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾: «و آنچه را در رحم‌هاست، می‌داند» و کسی جز الله از آنچه در رحم‌هاست، آگاه نیست. جنین‌ها موجود در رحم‌ها، وضعیت‌های گوناگونی دارند که پاره‌ای از این حالت‌ها، حتی در شکم مادر نیز قابل درک و شناسایی هستند و پاره‌ای از آن‌ها هیچ وقت، قابل شناخت نیستند. به عنوان مثال می‌توان دریافت که آیا جنین، پسر است یا دختر؟ البته زمانی که الله ﷻ نشانه‌های جنس جنین را می‌آفریند. اما این‌که این جنین، به‌طور دقیق چه زمانی متولد خواهد شد و زنده به دنیا

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۲۹۰۴.

خواهد آمد یا مرده و نیز آیا مدتی طولانی زنده خواهد بود یا مدتی اندک، و این که عملِ نیکی خواهد داشت یا کردارِ بدی و همچنین فرجامش نیک و سعادت‌مندانه خواهد بود یا بد و تیره‌روز، یا از رزق و روزی فراوانی برخوردار خواهد شد یا روزی اندکی خواهد یافت، بر همه پوشیده است و کسی جز الله ﷻ از آن، آگاه نیست.

﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾: «هیچ کس نمی‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت». یعنی هیچ کس نمی‌داند که در آینده، دست‌آورد نیکی خواهد داشت یا دست‌آورد بدی؛ شاید هم پیش از فرارسیدن فردا بمیرد یا فردا از کار و تلاش، باز بماند؛ کسی چه می‌داند؟ انسان همواره می‌گوید: فردا چنین خواهم کرد، فردا چنان خواهم کرد، اما هیچ کاری انجام نمی‌دهد! از این رو هیچ کس به یقین نمی‌داند که فردا چه عمل‌کردی خواهد داشت؛ گرچه تصمیم می‌گیرد و حساب و کتاب می‌کند، اما شرایط، طور دیگری رقم می‌خورد.

﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾: «و هیچ کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد». آیا در شهر و دیار خودش می‌میرد یا در نزدیکی آن یا در غربت؟ آیا در دریا می‌میرد یا در آسمان و سوار بر هواپیما؟ نمی‌داند؛ بلکه تنها الله ﷻ می‌داند.

وقتی با وجودی که این سو و آن سو و هر جا که بخواهیم، می‌رویم و نمی‌دانیم که در کدامین سرزمین یا در کجا خواهیم مُرد، پس از زمان مرگ خود نیز بی‌اطلاعیم و نمی‌دانیم که صبح می‌میریم یا عصر، شب می‌میریم یا هنگام نیم‌روز، ماهی که در آن می‌میریم، دور است یا نزدیک؟ نمی‌دانیم که مرگمان در چه زمانی و در کدامین سرزمین خواهد بود؟ حال که چنین است، پس آرزوهایمان را کوتاه کنیم و آرزوهای دور و درازی نداشته باشیم؛ هیچ گاه نگو: من که جوانم و هنوز، فرصت زیادی دارم. چه یسار جوانانی که در جوانی، از دنیا رفته و مرده‌اند! و چه بسیار کهن‌سالانی که از عمری طولانی برخوردار شده‌اند! نگو: من که صحیح و سالم هستم و مرگ، دور است؛ چه بسیار افرادی که به بیماری‌های مرگ‌بار و غیرقابل درمان دچار شده‌اند و خیلی زود مرده‌اند! چه بسیار کسانی که در یک چشم به هم زدن، در اثر یک حادثه از دنیا رفته‌اند! و چه بسیار افرادی که ناگهان چشم از دنیا فرو بسته‌اند! لذا شایسته‌ی

هیچ کس نیست که آرزوهای طولانی داشته باشد؛ بلکه باید عمل کنیم: دنیا کار و تلاش خود را می‌طلبد و آخرت، کار و تلاشی درخور خود می‌جوید. لذا برای آخرت، با ایمان به الله ﷻ و توکل بر او به گونه‌ای تلاش کنیم که درخور آن است. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [النحل: ۶۱]

و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌افتند.

وقتی اجل انسان فرارسد، امکان ندارد که یک دقیقه تأخیر کند یا دقیقه‌ای پیش بیفتد؛ بلکه اجل انسان، مشخص و محدود است و لحظه‌ای پس و پیش نمی‌شود؛ پس چرا آرزوهای طولانی در سر پیروورانیم؟

انسان نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرامی‌رسد و نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد. یکی از برادران قابل اعتماد، برایم تعریف می‌کرد: در سفر حج، سوار بر شتر بودیم و هم‌سفری داشتیم که مادر بیمارش با او بود و او از مادرش نگهداری و پرستاری می‌کرد. کاروان هنگام بازگشت از مکه، در پایان شب به راه افتاد؛ او که از مادرش مراقبت می‌نمود، نتوانست با کاروان حرکت کند؛ لذا از کاروان عقب ماند و صبح که شد، به راه افتاد، اما به آن‌ها نرسید و راه را گم کرد. مسیری در میان کوه‌ها در پیش گرفت تا به خیمه‌ای رسید که چند نفر در آن بودند. از آن‌ها پرسید: راه "نجد" کجاست؟ گفتند: تو از راه نجد، خیلی دور شده‌ای. شتر را بخوابان و استراحت کن؛ ما خود، تو را می‌رسانیم. آن مرد، شتر را خواباند و مادرش را پایین آورد. هنوز مادرش به زمین تکیه نزده بود که الله متعال، جانش را گرفت. چگونه با حاجیان از "قصیم" به "مکه" آمده بود؛ الله متعال چنین مقدر کرد که این مرد، راهش را گم کند و به این مکان برسد. کسی جز الله ﷻ این را نمی‌داند.

زمان مرگ خود را نیز نمی‌دانیم. چه همه شنیده‌ایم که برخی از مردم، اندکی درنگ کرده یا عقب مانده‌اند، اما حادثه‌ای برای آن‌ها پیش آمده است و جان باخته‌اند؛ ولی اگر می‌رسیدند، جان سالم به‌در می‌بردند. همه‌ی این‌ها بدین خاطر است که الله ﷻ اجل و سرآمد هر چیزی را مشخص و محدود قرار داده است. از این‌رو انسان باید به هوش باشد و آرزوهای طولانی را از سر ببرد و برای آخرت خویش تلاش کند

و در این فکر باشد که خیلی زود خواهد مُرد و بدین سان برای آخرتش آماده باشد. همه‌ی این آیات، نشان می‌دهد که انسان باید آرزوهایش را کوتاه نماید و برای آخرت، آماده شود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾ وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾﴾

[المنافقون: ۹، ۱۱]

ای مؤمنان! اموال و فرزندان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین روی‌کردی دارند، زیان‌کارند. و از آن‌چه به شما داده‌ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن‌که مرگ هر یک از شما فرا رسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش (مرگ) مرا اندکی به تأخیر می‌انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم. و الله، هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده، به تأخیر نمی‌اندازد. و الله، به کردارتان آگاه است.

و می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾ تَلَفَحَ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾ أَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَكَنتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿١٠٥﴾ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾ قَالَ أَحْسَسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ

الْفَائِزُونَ ﴿۱۱۴﴾ قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۱۱۵﴾ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ فَسْئَلُ الْعَادِيْنَ ﴿۱۱۶﴾ قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۷﴾
أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ لَا تَرْجِعُونَ ﴿۱۱۸﴾

[المؤمنون: ۹۹، ۱۱۵]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردان تا در سرای
که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم. هرگز؛ این، فقط سخنی‌ست
که او بر زبان می‌آورد و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی فرارویشان است. آن‌روز که
در صور دمیده می‌شود، آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حال) یکدیگر
نمی‌پرسند. پس کسانی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند. و آنان که
میزان نیکی‌هایشان سبک باشد، به خویش زیان زده‌اند و جاودانه در دوزخ می‌مانند. آتش،
چهره‌هایشان را می‌سوزاند و آنان در آن، چهره‌های زشت و در هم کشیده‌ای دارند. آیا
آیه‌های من بر شما خوانده نمی‌شد و شما آن‌را دروغ می‌شمردید؟ می‌گویند: بدبختی و
شقاوت‌مان بر ما چیره شد و ما مردم گمراهی بودیم. ای پروردگارمان! ما را از این‌جا بیرون
بیاور و اگر دوباره (به‌سوی کفر و گناه) بازگشتیم، واقعا ستمکاریم. (پروردگار) می‌گوید: در
آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگویند. همانا گروهی از بندگانم می‌گفتند: ای
پروردگارمان! ایمان آوردیم؛ پس ما را بیاور و بر ما ببخشای که تو، بهترین بخشاینده‌ای.
ولی شما، آنان را به ریشخند گرفتید؛ تا آن‌جا که مرا از خاطراتان بردند و شما به آنان
می‌خندیدید. من امروز به پاس شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش دادم که به‌راستی ایشان
رستگارند. (پروردگار) می‌گوید: به شمارش سال‌ها، چقدر در زمین ماندید؟ می‌گویند: یک
روز یا بخشی از یک روز؛ پس از شمارشگران بپرس. می‌فرماید: چه شایسته بود که
می‌دانستید تنها اندکی (در زمین) ماندید؛ آیا گمان بردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما
به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟

شرح

مؤلف رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» در باب «یاد مرگ و کوتاه کردن آرزوها»

این فرموده‌ی الله متعا را ذکر کرده است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱﴾ وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ

مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١﴾ وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

[المنافقون: ۹، ۱۱]



ای مؤمنان! اموال و فرزندان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین روی کردی دارند، زیان کارند. و از آنچه به شما داده‌ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن که مرگ هر یک از شما فرا رسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش (مرگ) مرا اندکی به تأخیر می‌انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم».

الله متعال به انفاق کردن آن چه به ما بخشیده، امر نموده و به ما نسبت به چیزی که قطعی و گریزناپذیر می‌باشد، هشدار داده است: ﴿مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾. «پیش از آن که مرگ هر یک از شما فرا رسد». در آن هنگام انسان افسوس می‌خورد که چرا انفاق نکرده است و می‌گوید: ﴿رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾، یعنی آرزو می‌کند که ای کاش پروردگار، اندکی مرگش را به تأخیر می‌انداخت؛ ﴿فَأَصَّدَقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ تا فرصتی دوباره بیابد و صدقه دهد و از نیکوکاران باشد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾: «و الله، هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده است، به تأخیر نمی‌اندازد. و الله، به کردارتان آگاه است». لذا وقتی اجل فرا رسد، امکان ندارد که انسان، لحظه‌ای درنگ کند؛ بلکه ناگزیر در سرآمدی که الله ﷻ بنا بر حکمت خویش مشخص فرموده است، می‌میرد. از این رو عمر برخی از انسان‌ها طولانی‌ست و برخی نیز عمر کوتاهی دارند. چنان‌که عده‌ای از انسانها، از روزی گسترده و فراخی برخوردار می‌شوند و عده‌ای دیگر تنگ‌دست و فقیرند؛ برخی از آنها علم و دانش فراوانی به دست می‌آورند و برخی هم دانش اندکی می‌یابند. گروهی از انسان‌ها فهم و درکی قوی دارند و درک و فهم دسته‌ای دیگر، ضعیف است؛ برخی بلندقامت‌اند و عده‌ای کوتاه‌قد. به عبارت دیگر، الله ﷻ بندگان را در همه چیز، گوناگون آفریده است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [۹: المنافقون]

ای مؤمنان! اموال و فرزندان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین روی کردی دارند، زیان کارند.

الله متعال از این که اموال و فرزندانمان، ما را از یاد او غافل کنند، نهی فرموده و بیان نموده است که هرکس چنین روی کردی داشته باشد و اموال و فرزندان، او را از یاد الله متعال غافل کنند، زیان کار است؛ هرچند فرزندان و اموال فراوانی داشته باشد، اما از آن رو که از یاد الله متعال غافل شده است، زیان کار می باشد.

لذا کسی سود می برد که به ذکر و یاد الله ﷻ مشغول شود. ذکر الله متعال، فقط گفتن «لا اله الا الله» نیست؛ بلکه شامل هر سخنی می شود که مایه ی تقرب و نزدیکی به الله متعال است؛ هم چنین هر عملی که انسان را به الله ﷻ نزدیک کند، ذکر او به شمار می آید. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۵]

و نماز را برپا دار؛ بی گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد. و ذکر و یاد الله، بزرگ تر است. و الله می داند چه انجام می دهید.

انسان همین که سخنی می گوید تا به الله ﷻ نزدیکی بجوید یا عملی انجام می دهد تا به الله متعال نزدیک شود، در آن هنگام که چنین نیتی می کند، ذاکر به شمار می آید و در حقیقت، در ذکر و یاد الله متعال است. لذا ذکر، شامل هر سخن یا کرداری است که مایه ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می باشد. می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ [المؤمنون: ۹۹، ۱۰۰]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردانید تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم.

یعنی آن گاه مرگ هر یک از منکران پیامبران فرا می رسد، می گوید: مرا به دنیا بازگردانید تا به انجام کارهای نیکی بپردازم که در آن جا ترک کردم. نمی گوید: تا به

لذتها، کاخ‌ها و کام‌جویی از زنان دنیا پردازم؛ بلکه می‌گوید: ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾: «تا در سرایی که کارهای نیک را رها کردم، به انجام اعمال شایسته پردازم» و به بذل و بخشش اموالی مشغول شوم که از انفاق آن در راه الله ﷻ دریغ نمودم. الله متعال می‌فرماید: ﴿كَلَّا﴾؛ یعنی: هرگز؛ هیچ رجوعی در کار نیست و بازگشت به دنیا، امکان ندارد. زیرا:

﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [یونس: ۴۹]

وقتی اجلشان فرا رسد، لحظه‌ای تأخیر یا تعجیل نخواهند داشت.

سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾؛ یعنی: «این، فقط سخنی است که او بر زبان می‌آورد». منظور، همان درخواستی است که چنین انسانی در هنگام مرگش می‌گوید و آرزوی بازگشت دوباره به دنیا را می‌کند: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ [۹۹] ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾: «ای پروردگار! مرا بازگردانید تا در سرایی که کارهای نیک را رها کردم، به انجام اعمال شایسته پردازم». ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [۱۰۰]: «و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی فراویشان است». یعنی: پیش روی این‌ها که مرگشان فرارسیده است. برزخ، حد فاصل میان دنیا و قیامت است؛ فرقی نمی‌کند که انسان در زمین دفن گردد یا روی زمین، خوراک درندگان شود و باد، او را به هر سو پراکنده کند یا در قعر دریا ناپدید گردد. همه‌ی این‌ها برزخ نامیده می‌شود. و همه تا روز قیامت که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، این عالم را تجربه خواهند کرد.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۱]

: «آن‌گاه که - روز قیامت - در صور دمیده می‌شود، آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حال) یکدیگر نمی‌پرسند». گفتنی است: دو بار در صور دمیده می‌شود:

نخستین بار که در صور دمیده می‌شود، همه وحشت‌زده و هراسان می‌گردند و می‌میرند؛ بدین‌سان که اسرافیل علیه السلام در صور می‌دهد و صدای وحشتناکی از آن، بلند می‌شود که همه‌ی مردم به وحشت می‌افتند و می‌میرند، جز آن‌که الله متعال بخواهد.

وقتی برای دومین بار در صور دمیده می‌شود، ارواح از صور خارج می‌شوند و به پیکرهایشان بازمی‌گردند. و این، سرآغاز زندگی همیشگی خواهد بود و پس از آن، هیچ مرگی وجود ندارد. «آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حال) یکدیگر نمی‌پرسند»: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۱]؛ یعنی پس از این‌که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، نسبت‌های خویشاوندی، هیچ سودی به حالشان نخواهد داشت و جویای حال یکدیگر نخواهند بود. بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۚ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ۚ وَصَلَاتِهِ ۚ وَبَنِيهِ ۚ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۴، ۳۷]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندان. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

در صورتی که در دنیا جویای حال یکدیگرند و می‌پرسند: فلانی چطور است و چه می‌کند؟ چه اتفاقی برایش افتاده است؛ اما در آخرت، هر کسی گرفتار خویش است و به خود مشغول می‌باشد: ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۷]؛ یعنی: «پس کسانی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند». لذا مردم در آن روز دو دسته خواهند بود: گروهی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین است؛ چنین کسانی رستگارند، یعنی به آن‌چه دوست دارند، می‌رسند و از آن‌چه برایشان ناگوار است، رهایی می‌یابند....

موازن، جمع میزان و به معنای ترازوست و در کتاب و سنت، هم به صورت جمع آمده و هم به صورت فرد. الله متعال در این‌جا می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ [القارعة: ۶]. پیامبر ﷺ فرموده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۴۰۶، ۶۶۸۲، ۷۵۶۳)؛ و مسلم، ش: ۲۶۹۴.

یعنی: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». فرمود: «فِي الْمِيزَانِ» و نگفت: «فِي الْمَوَازِينِ». لذا این واژه یک بار به صورت جمع ذکر شد و باری دیگر به صورت مفرد. به سبب فراوانی چیزهایی که وزن می‌شوند، به صورت جمع ذکر شده است و چون فقط یک ترازوی دقیق وجود دارد که ظلمی در وزن کردن در کار نیست و حق کسی ضایع نمی‌شود، به صورت مفرد آمده است.

اما چه چیزی وزن یا سنجیده می‌شود؟ برخی از علما گفته‌اند: اعمال و برخی دیگر گفته‌اند: کارنامه یا نامه‌های اعمال. عده‌ای دیگر بر این باورند که خودِ عمل‌کنندگان وزن می‌شوند. زیرا احادیثی درباره‌ی هر یک از این دیدگاه‌ها وجود دارد. کسانی که می‌گویند: آنچه وزن می‌شود، اعمال است، به این فرموده‌ی الهی استدلال کرده‌اند که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ﴾

[الزلزلة: ۷، ۸]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن را می‌بیند.

در این آیه به سنجش عمل اشاره شده است. پیش‌تر حدیثی ذکر شد که پیامبر ﷺ فرموده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». یعنی: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». در این حدیث به سنگین بودن این عمل یا این دو کلمه در ترازوی اعمال تصریح شده است.

استدلال کسانی که گفته‌اند: کارنامه‌ها یا نامه‌های اعمال سنجیده می‌شوند، به حدیثی است که در آن آمده است: روز قیامت کارنامه‌های بنده‌ای را می‌کشایند که همه‌ی آن‌ها آکنده از بدی‌هاست. الله ﷻ از او می‌پرسد: ای بنده‌ی من! آیا فرشتگانم به تو ستم کرده‌اند؟ پاسخ می‌دهد: خیر؛ بلکه این‌ها، اعمالی‌ست که خودم انجام داده‌ام. آن‌جاست که بنده، هلاکت خود را قطعی می‌بیند. در آن هنگام الله متعال به او

می‌فرماید: «تو، نزد ما نیکی و امانتی داری». و سپس برگه‌ای می‌آورند که در آن نوشته است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^(۱) وی، این کلمه را با اخلاص و از صمیم قلب گفته است. این برگه را در کفه‌ی ترازو می‌گذارند و برگه‌ها یا کارنامه‌هایی را که پُر از بدی‌هاست، در کفه‌ی دیگر؛ کفه‌ی آن یک برگه، سنگین‌تر است. از این حدیث، چنین برمی‌آید که آنچه سنجیده یا وزن می‌شود، کارنامه‌هاست. کسانی که گفته‌اند: خودِ عمل‌کنندگان وزن می‌شوند، به این آیه استدلال کرده‌اند که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا﴾

[الکھف: ۱۰۵]

پس ترازویی برای آنان برپا نخواهیم کرد.

هم‌چنین به این حدیث استدلال کرده‌اند که: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بسیار لاغر بود و پاهای باریک و ضعیفی داشت؛ باری بالای درختِ «اراک»^(۲) رفته بود که باد شدیدی وزید و او را تکان داد. مردم به او خندیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چرا می‌خندید؟ گفتند: به‌خاطر ساق‌های باریکش. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ أَحَدٍ»^(۳) یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ساق‌هایش در ترازو، از اُحَد سنگین‌تر خواهند بود». و این، نشان می‌دهد که آنچه سنجیده یا وزن می‌شود، خودِ عمل‌کننده است. لذا روز قیامت، اعمال یا نامه‌های اعمال و یا خودِ عمل‌کنندگان، سنجیده می‌شوند:

(۱) روایت: ترمذی، ش: ۲۶۳۹؛ ابن‌ماجه، ش: ۴۳۰۰؛ آل‌بانی رحمته الله در مشکاة، ش: ۵۵۵۹، و السلسلة الصحيحة، ش: ۱۳۵، این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) درختی‌ست که از چوب آن به عنوان مسواک استفاده می‌کنند. [مترجم]

(۳) حسن است؛ روایت: احمد در مسندش (۴۲۰/۱)؛ ابن‌حبان (۷۰۶۹)؛ طبرانی (۸۴۵۲) به‌نقل از عاصم بن بهدله از ابن‌مسعود به صورت مرفوع. و نیز روایت: ابن‌معین در تاریخش (۵۹/۳) به‌نقل از شعبه از معاویه بن قره از پدرش به صورت مرفوع.

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

﴿فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ (۱۰۳) [المؤمنون: ۱۰۲، ۱۰۳]

پس کسانی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند. و آنان که میزان نیکی هایشان سبک باشد، به خویش زیان زده‌اند و جاودانه در دوزخ می‌مانند.

فرمود: ﴿فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ (۱۰۳): «چنین کسانی به خود زیان زده‌اند». زیرا وقتی پا به هستی گذاشتند، پیام‌آوران الهی، پیام حق را برایشان آوردند و حقیقت را برای آن‌ها روشن ساختند، اما آن‌ها از حق روی گرداندند و از پذیرش آن سربیزی کردند و از وجودشان در دنیا، هیچ بهره‌ای نبردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ ۚ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ

وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ (۱۰۴) [الزمر: ۱۰۴]

بگو: زیان‌کاران، کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده‌ی خویش زیان می‌زنند. هان! این، همان زیان آشکار است.

سپس الله متعال بیان می‌فرماید که آن‌ها همان‌گونه که عذاب و شکنجه‌ی جسمی می‌بینند، عذاب روحی و قلبی نیز می‌بینند و سرزنش می‌گردند و به آن‌ها گفته می‌شود: ﴿أَلَمْ تَكُنْ عَائِيَتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ (۱۰۵) [المؤمنون: ۱۰۵]؛ یعنی: «آیا آیه‌های من بر شما خوانده نمی‌شد و شما آن‌را دروغ می‌شمردید؟» آری؛ آیه‌های الهی بر آنان خوانده و تبیین می‌شد. پیامبران پیام حق را برایشان آوردند، ولی آن‌ها کفر ورزیدند و این آیات را تکذیب کردند. لذا در پاسخ می‌گویند: ﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ (۱۰۷) [المؤمنون: ۱۰۶، ۱۰۷]؛ یعنی: «بدبختی و شقاوتمان بر ما چیره شد و ما مردم گمراهی بودیم. ای پروردگارمان! ما را از این‌جا بیرون بیاور و اگر دوباره - به‌سوی کفر و گناه- بازگشتیم، واقعا ستمکاریم». بدین‌سان اعتراف می‌کنند که شقاوتشان بر آنان چیره شده و به گمراهی آشکاری دچار گشته‌اند که آن‌ها را به دوزخ کشانده است. الله، ما و شما را در پناه خویش قرار دهد.

الله متعال می فرماید: ﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸]؛ یعنی: «پروردگار می گوید: در آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگوئید». این، شدیدترین سرزنش و سخنی است که الله ﷻ به آنها می گوید: ﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾ [۱۰۸] و اگر بارها با الله سخن بگویند، پاسخشان را نمی دهد و درخواستشان را نمی پذیرد؛ زیرا چنین حکم فرموده که باید جاودانه در دوزخ بمانند.

سپس الله متعال به بیان برخورد اینها با دوستان الهی پرداخته و فرموده است: ﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۹]؛ یعنی: «همانا گروهی از بندگانه می گفتند: ای پروردگارمان! ایمان آوردیم؛ پس ما را بیمارز و بر ما ببخشای که تو، بهترین بخشاینده ای». اینها کسانی هستند که به الله و پیامبرشان ایمان آورده، می گفتند: پروردگارا! به تو و پیامبرانت و حقیقتی که از سوی تو آورده اند، ایمان داریم. پس گناهانمان را بیمارز تا وارد دوزخ نشویم و بر ما ببخشای تا به بهشت برویم.

﴿فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۰]؛ «ولی شما، آنان را به ریشخند گرفتید؛ تا آنجا که مرا از خاطرتان بردند و شما به آنان می خندیدید». یعنی به اندازه ای این مؤمنان را به ریشخند گرفتید که مرا از یاد بردید و این مسخره کردنها، شما را آنقدر مشغول نمود که مرا فراموش کردید. ﴿وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾ [۱۱۰]؛ یعنی: در دنیا به مؤمنان می خندیدند و آنان را مسخره می کردند. اما الله متعال در سوره ی «مطففین» می فرماید:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾ [المطففین: ۳۴]

پس امروز مؤمنان به کافران می خندند.

خندیدن مؤمنان به کافران در آخرت، هیچ گریه یا پیامدی منفی برای مؤمنان در پی ندارد؛ اما نتیجه ی خندیدن کافران به مسلمانان در دنیا، گریه ای همیشگی در آخرت است. پناه بر الله.

﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۱]: «من امروز به پاس شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش دادم که به راستی ایشان رستگارانند». یعنی: الله متعال، مؤمنان را به پاس صبر و شکیبایی بر اطاعت الله و خویشتن داری در برابر معصیت و نافرمانی از او، رستگار می گرداند و مؤمنان را به نعمت های خوشایند خویش می رساند و آنها را از عذاب های ترسناکش نجات می دهد. الله ﷻ از آن جهت در این آیه به رستگاری مؤمنان تصریح فرموده است که این خبر، بر افسوس و پشیمانی منکران پیامبران بیفزاید؛ گویا الله ﷻ به تکذیب کنندگان می فرماید: اگر شما نیز همانند مؤمنان عمل می کردید، به این پاداش بزرگ دست می یافتید. از این رو بر حسرت و افسوس تکذیب کنندگان افزوده می شود. مؤمنانی که در دنیا به ریشخند گرفته شدند و بر آنها خندیدند، چه وضعیتی پیدا می کنند و این ها که مؤمنان را مسخره کردند، در دوزخ چه حالی دارند؟

﴿قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۲، ۱۱۳]: «- پروردگار- می گوید: به شمارش سال ها، چقدر در زمین ماندید؟ می گویند: یک روز یا بخشی از یک روز؛ پس از شمارش گران بپرس». بنگرید؛ با این که پیامبران الاهی نزدشان آمدند و چندان عمر یافتند که می توانستند در آن پند بگیرند، اما هیچ بهره ای از آن نبردند؛ از این رو در آخرت، گمان می کنند که فقط یک روز یا بخشی از آن در دنیا بوده اند! ﴿قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۲] ﴿قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۳]: «می گویند: یک روز یا بخشی از یک روز -در زمین بوده ایم- پس از شمارش گران بپرس». یعنی از کسانی بپرس که حساب ماندنشان را در دنیا داشته اند، ولی به گمان ما، فقط یک روز یا بخشی از آن در دنیا بوده ایم.

الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنكُم كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۴]: «پروردگار می گوید: چه شایسته بود که می دانستید تنها اندکی (در زمین) ماندید». یعنی تنها اندکی در دنیا بوده و اینک به آخرت کوچ کرده اید و جاودانه

در آن عذاب می‌شوید. لذا اگر از افراد آگاه بودید، به میزان انکاری که نسبت به پیامبران داشتید و نیز به حد و اندازه‌ی اعمالی که درباره‌اش زیان کرده‌اید، پی می‌بردید.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۵]:

«آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»
 آن‌ها، گمان می‌کردند که به سوی الله باز نمی‌گردند؛ لذا در آخرت به‌خاطر این گمان نادرست، توبیخ و سرزنش می‌شوند. آیا از حکمت خداست که این موجود را بیافریند و پیامبرانی به‌سویش بفرستد و کتاب‌هایی بر او فروفرستد، اما همه چیز با مرگ پایان یابد و از میان برود و هیچ بازگشت و بعثتی در کار نباشد؟ امکان ندارد؛ بلکه این، گمان و پندار کافران است. الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷]

این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!

سپس الله متعال می‌فرماید:

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ [المؤمنون: ۱۱۶]

الله، فرمان‌روای حق و راستین، بس برتر و فراتر است؛ هیچ معبود راستینی جز او که پروردگار عرش گرانقدر است، وجود ندارد.

یعنی الله عز و جل از هر نقص، بدی و عیبی برتر و فراتر است و به ذات خویش بالای عرش خود می‌باشد. ﴿الْمَلِكُ﴾ یعنی فرمان‌روای بزرگ و قدرتمند. ﴿الْحَقُّ﴾، یعنی ذاتی که قدرت و فرمان‌روایی‌اش، حق و راستین است، نه باطل. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾: «معبود برحق جز او وجود ندارد». ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ و مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ تا پایان سوره؛ یعنی: «پروردگار عرش گران‌قدر؛ و هرکس معبود دیگری با الله بخواند، هیچ دلیل و برهانی ندارد».

از این آیان چنین برمی‌آید که بر انسان واجب است قدر لحظه‌لحظه‌ی عمرش را بداند و مانند این‌ها نباشد که عمر خود را تلف می‌کنند و زیان می‌بینند؛ زیرا سرانجام هر انسانی برانگیخته می‌شود و مجازات می‌شود و باید پاسخ‌گوی اعمالش باشد.

الله متعال می فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾﴾

[الحديد: ۱۶]

آیا برای مؤمنان، آن زمان نرسیده که دل هایشان برای یاد الله و آنچه از حق نازل شده، نرم شود و مانند کسانی نباشند که پیش تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل هایشان سخت گشت؟ و بسیاری از آنان فاسق و بدکار بودند.

آیه های روشن و فراوانی در این باره وجود دارد.

۵۷۹- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما يقول: إِذَا أُمْسِيَتْ، فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ وَإِذَا أَصْبَحْتَ، فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرْضِكَ وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ شانه هایم را گرفت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی».

ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: «شب هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش؛ هنگام تن درستی برای دوران بیماریات بهره برداری نما و با استفاده از حیات خویش برای مرگ خود، آماده شو».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو، این فرموده ی الهی را ذکر کرده که فرموده است:

﴿أَلَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾

[الحديد: ۱۶]

آیا برای مؤمنان، آن زمان نرسیده که دل هایشان برای یاد الله نرم شود؟

منظور از خشوع در این جا، خضوع و نرم شدن دل هاست. ﴿لِذِكْرِ اللَّهِ﴾، یعنی

برای یاد الله یا هنگام یادِ الله. الله متعال در وصف مؤمنان می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۶. این حدیث پیش تر به شماره ی ۴۷۵ ذکر شد.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲]

مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیاتش بر آنان تلاوت شود، ایمانشان افزایش می‌یابد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

لذا ﴿لِذِكْرِ اللَّهِ﴾، بدین معناست که دل‌هایشان، الله و عظمتش را به یاد بیاورند؛ ﴿وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾ و برای آن‌چه از حق نازل شده است، نرم شوند؛ یعنی همان چیزهایی که در کتاب‌الله آمده است. زیرا این کتاب، حق را آورده و حاوی حقیقت می‌باشد و پیامبر ﷺ که این کتاب بر او نازل شده، حق و حقیقت را آورده است؛ از این‌رو شایسته و سزاوار هر مؤمنی است که قلبش هنگام یاد الله و به‌خاطر حقایقی که نازل شده، خاشع و نرم باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۶]؛ یعنی: و مانند اهل کتاب - یهود و نصارا - نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت. کتابی که به نصارا داده شد، انجیل بود و کتاب یهودیان، تورات. یهودیان، به انجیل کفر ورزیدند و نصارا قرآن را انکار کردند؛ از این‌رو همگی کافر شدند. یهودیان پیش از بعثت پیامبر ﷺ مورد خشم پروردگار قرار گرفتند؛ زیرا حق و حقیقتی را که عیسی عليه السلام آورده بود، می‌دانستند، اما از آن سرپیچی و روی‌گردانی کردند. پس از بعثت پیامبر ﷺ، یهود و نصارا، همه مورد خشم الهی قرار گرفتند؛ زیرا نصارا حق را می‌دانستند و پیامبر ﷺ را می‌شناختند؛ همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناختند. با این حال، از او سرپیچی و روی‌گردانی کردند و بدین‌سان همه‌ی اهل کتاب مورد خشم پروردگار قرار گرفتند. زیرا اصل بر این است که منظور از کسانی که مورد خشم قرار گرفتند، کسانی هستند که حقیقت را دریافتند، اما به آن عمل نکردند؛ مانند آن دسته از یهود و نصارا که پس از بعثت پیامبر ﷺ حقیقت را انکار نمودند.

﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ﴾؛ یعنی: «زمان، بر آنان طولانی گذشت»؛ زیرا پیامبر ﷺ ششصد سال پس از عیسی علیه السلام برانگیخته شد. ﴿فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ از این رو بسیاری از اهل کتاب در این مدت طولانی دچار انحراف شدند و دل‌هایشان سخت گشت. لذا الله متعال می‌فرماید: ﴿وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾: «و بسیاری از آنان فاسق بودند». نفرمود: بیش‌ترشان یا همه‌ی آن‌ها فاسق و منحرف بودند؛ بلکه بسیاری از آن‌ها از حق و حقیقت، دور و منحرف شدند. الله ﷻ ما را از این‌که مانند این دسته از اهل کتاب باشیم، برحذر داشته است. اگر به امت اسلامی نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که مرتکب همان اعمالی می‌شوند که پیش‌تر اهل کتاب مرتکب شده‌اند. اینک دورانی طولانی از زمان بعثت پیامبر ﷺ گذشته و دل‌های بسیاری از افراد این امت، سخت شده و بسیاری از آن‌ها منحرف شده‌اند. لذا کسانی بر مسلمانان تسلط یافته‌اند که شایستگی حکمرانی بر مسلمانان را ندارند؛ یا فاسقند و یا از دایره‌ی اسلام، خارج می‌باشند. زیرا کسانی که مطابق کتاب‌الله و سنت پیامبرش حکم نمی‌رانند و معتقدند که قوانین خودساخته‌ی بشر، از حکم الله و پیامبرش بهتر است، بدون شک کافرند و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشند. البته الله متعال مردم را به وسیله‌ی یکدیگر می‌آزماید. لذا اگر مؤمن، صبر و شکیبایی پیشه کند و منتظر گشایشی از سوی الله ﷻ باشد و به اسبابی روی بیاورد که او را به مقصود می‌رساند، الله متعال مشکلات فرارویش را آسان می‌گرداند. خلاصه این‌که الله ﷻ ما را از این‌که مانند اهل کتاب باشیم که دل‌هایشان سخت شد، برحذر داشته است؛ اما متأسفانه بسیاری از ما در عصر حاضر، خود را به این سنگ‌دلان همانند می‌سازیم و بسیاری از این‌ها از فرمان الهی و اطاعت از او منحرف و دور شده‌اند.

سپس مؤلف رحمه الله می‌گوید: آیه‌های فراوان و روشنی در این باره وجود دارد. و اما احادیث؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول الله ﷺ شانه‌هایم را گرفت». پیامبر ﷺ از آن جهت شانه‌های ابن عمر رضی الله عنهما را گرفت که توجهش را به فرموده‌اش بیش‌تر کند و این، روش آموزشی نیک و پسندیده‌ای بود که رسول الله ﷺ داشت؛ چنان‌که هنگام سخن گفتن اسلوب و شیوه‌ای به کار می‌برد که توجه شنونده را بیش‌تر

می‌کرد؛ گاه با یک عمل، مانند این‌جا و گاه با سخن. همان‌گونه که از اصحابش پرسید: «أَلَا أُنبِئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟» یعنی: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره آگاه نسازم؟». گفتند: «بله، ای رسول‌خدا!»

سپس رسول‌الله ﷺ به ابن‌عمرؓ فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی». سبحان‌الله! الله متعال به پیامبرش، سخنان جامع، کامل و شیوا عطا کرد. لذا این دو جمله، می‌تواند چراغی فراوی انسان در مسیر زندگی‌اش باشد. مسافر و رهگذر با هم تفاوت دارند؛ رهگذر از آبادی یا مسیری می‌گذرد و آن‌جا توقف نمی‌کند. اما مسافر، برای مدتی کوتاه، مثلاً دو یا سه یا ده روز و یا یک ماه در جایی اقامت می‌نماید و سپس از آن‌جا کوچ می‌کند. اما رهگذر و مسافر، محلّ گذر یا اقامت‌گاه موقت خود را محل اقامت دائمی یا محل سکونت همیشگی قرار نمی‌دهند. از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی». هر مسافر و رهگذری می‌خواهد به وطن یا نزد خانواده‌ی خویش بازگردد. لذا اگر انسان در دنیا چنین روی‌کردی داشته باشد، یعنی خود را در جایگاه یک مسافر یا رهگذر بداند، چیزی جز آخرت نمی‌خواهد و همواره برای آخرت خود تلاش می‌کند و چیزی جز آخرت در برابر دیدگانش نیست؛ از این‌رو به‌گونه‌ای به سوی آخرت حرکت می‌کند که به خواسته‌های ارزشمند اخروی و سعادت همیشگی آن می‌رسد.

ابن‌عمرؓ می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش». چه بسیار انسان‌هایی که سپیده‌دم، سالم بوده‌اند، اما صبح را به شب نرسانده و مرده‌اند! چه بسیار مردمانی که شب را به صبح نرسانده‌اند! چه بسیار افرادی که لباس پوشیدند، اما مُرده‌شو لباسشان را درآورد! چه بسیار کسانی که از خانه بیرون رفتند و هرگز به خانه بازنگشتند و از نهار یا شامی که برای آن‌ها تدارک دیده بودند، نخوردند! چه بسیار انسان‌هایی که خوابیدند و هیچ‌گاه از رختخواب برخاستند! لذا شایسته‌ی هیچ انسانی نیست که آرزوهای طولانی در سر بی‌روراند؛ بلکه باید همواره هوشیار، آگاه و زیرک باشد. این معنای سخن ابن‌عمرؓ می‌باشد. ابن‌عمرؓ هم‌چنین می‌گفت: «هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات بهره‌برداری

نما و با استفاده از حیات خویش برای مرگ خود، آماده شو». آدم سالم، آسوده خاطر و راحت و بی خیال است و فرصت و سلامتی دارد؛ اما کسانی که قدر سلامتی و فراغت را نمی دانند، بسیارند! زیرا گمان می کنند این سلامتی، ماندگار است و دنیا برایشان بقا دارد یا به کامشان خواهد بود؛ از این رو قدر این نعمت را نمی دانند.

ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: «هنگام تن درستی برای دوران بیماریات بهره برداری نما». آدم بیمار، جسمی رنجور و روانی خسته دارد و دنیا بر او تنگ می گردد و نمی تواند کارهایی را انجام دهد که در صحتش انجام می دهد؛ از این رو باید هنگام تن درستی برای لحظات بیماری اش بهره برداری کند و از زندگی خود، کمال استفاده را برای مرگ خویش ببرد. خود مقایسه کنید و ببینید که آیا زندگی طولانی تر است یا مرگ؟ بدون شک زندگی با مرگ، قابل مقایسه نیست. لذا انسان عاقل تا زنده است، از زندگی اش برای مرگ خویش یا زمانی که فرصت و توان عمل ندارد، استفاده می کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ».^(۱) یعنی: «هنگامی که انسان می میرد، پاداش اعمالش قطع می گردد، مگر از سه عمل: صدقه ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می شود، یا فرزند شایسته ای که برایش دعا می کند». پس از زندگی خویش برای آخرت خود، استفاده کنید.

۵۸۰- وَعَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا حَقَّ أَمْرِي مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری است].^(۲)
 وفي رواية لمسلم: «يَبِيتُ ثَلَاثَ لَيَالٍ». قال ابن عمر: مَا مَرَّتْ عَلَيَّ لَيْلَةٌ مُنْذُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ ذَلِكَ إِلَّا وَعِنْدِي وَصِيَّتِي.

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای مسلمانی که چیزی برای وصیت دارد، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد و وصیت نامه اش را ننوشته باشد».

(۱) ترمذی، ش: ۱۳۷۶؛ و نسائی، ش: ۳۶۵۱ به نقل از علامه بن عبد الرحمن از پدرش از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۷۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۷.

در روایت مسلم آمده است: «سه شب را سپری کند». ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: از زمانی که این سخن را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، یک شب نیز بر من نگذشته، مگر این که وصیت‌نامه‌ام نزد من بوده است.

۵۸۱- وعن أنس رضی الله عنه قال: خَطَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خُطُوطًا فَقَالَ: «هَذَا الْإِنْسَانُ وَهَذَا أَجَلُهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ الْخُطُّ الْأَقْرَبُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله چند خط رسم کرد و فرمود: «این، انسان و این، اجل اوست؛ در این میان که انسان به زندگی و آرزوهای خویش سرگرم است، ناگهان خط نزدیک‌تر - یعنی مرگش - فرا می‌رسد».

۵۸۲- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: خَطَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسْطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطًّا صَغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسْطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسْطِ، فَقَالَ: «هَذَا الْإِنْسَانُ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطًا بِهِ أَوْ قَدْ أَحَاطَ بِهِ وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمَلُهُ وَهَذِهِ الْخُطُوطُ الصَّغَارُ الْأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله مربعی رسم کرد و یک خط در وسط آن کشید که از مربع، خارج می‌شد و اطراف این خط که داخل مربع قرار داشت، خط‌های کوچکی رسم نمود و فرمود: «این - خط که داخل مربع قرار دارد - انسان است و این مربع، اجل اوست که او را احاطه کرده و این خط که بیرون مربع است، اجل اوست و این خط‌های کوچک، حوادث و مشکلات هستند که اگر از یکی از آن‌ها نجات یابد، گرفتار آن یکی می‌شود».

شرح

سپس مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای مسلمانی که چیزی برای وصیت دارد، جایز نیست که دو شب

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۷.

بر او بگذرد و وصیت‌نامه‌اش را ننوشته باشد». ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: از زمانی که این سخن را از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، یک شب نیز بدون وصیت‌نامه بر من نگذشته است. منظور از وصیت، این است که انسان درباره‌ی بخشی از ثروتش برای کسی سفارش کند یا فرزندان کوچکش را به کسی بسپارد یا نسبت به کاری که در اختیار اوست، پس از مرگ خود به شخصی سفارش نماید که آن را به انجام برساند یا از آن بهره‌برداری کند. مثلاً شخصی بنویسد: وصیت من به فلانی این است که به فرزندان خردسالم توجه و رسیدگی کند.

وصیتم به فلانی، این است که یک‌سوم یا یک‌چهارم و یا یک‌پنجم ثروتم را جدا نماید و در راه الله متعال ببخشد. سفارشم به فلانی این است که از خانه یا ملکی که پس از خود به‌جا می‌گذارم، استفاده کند.

خلاصه این که وصیت، عبارت است از این که انسان در حیات خود درباره‌ی چیزهایی که در اختیار اوست، به کسی سفارش کند تا پس از مرگ وی به آن رسیدگی نماید. وصیت چند گونه است:

انواع وصیت: واجب، حرام، و جایز.

یکم: وصیت واجب: این است که انسان نسبت به حقوقی که بر عهده‌ی اوست، سفارش نماید تا وراثتش آن را انکار نکنند؛ به‌ویژه در شرایطی که دلیل یا سندی درباره‌ی این حقوق وجود ندارد. مثلاً کسی از او بستان‌کار است؛ اگر سندی در این باره وجود ندارد، بر انسان واجب است که نسبت به بدهی‌اش وصیت کند؛ زیرا اگر وصیت نکند، ممکن است وراثتش، این بدهی را انکار نمایند؛ به‌ویژه این که وارثان ملزم نیستند که هر ادعایی مبنی بر طلب یا بستان‌کاری از مرده‌ی خویش را بپذیرند. از این رو اگر میت، در حیات خود نسبت به بدهی‌هایش سفارش نکند، چه بسا حق کسی بر گردنش بماند. از این رو در چنین مواردی وصیت، واجب است. هم‌چنین واجب است که برای خویشاوندان و نزدیکانی که از او ارث نمی‌برند، وصیت کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (البقرة: ۱۸۰)

بر شما این حکم مقرر شده که چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، اگر مالی از خود به جا می‌گذارد، به صورت عادلانه برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند.

البته حکم وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندانی که ارث می‌برند، با آیه‌های میراث، منسوخ شد؛ یعنی وصیت برای وارثان، جایز نیست و این آیه، درباره‌ی نزدیکانی که ارث نمی‌برند، به قوت خود باقی است. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما و بسیاری از علما، همین دیدگاه را دارند؛ یعنی بر انسان واجب است که وقتی مال و ثروت فراوانی دارد، بخشی از ثروتش را که برایش میسر است، برای آن دسته از نزدیکانش وصیت نماید که از او ارث نمی‌برند. البته وصیت برای وارث، جایز نیست؛ زیرا سهم ارثش برای او کافی است. لذا وصیت در دو موردی که ذکر شد، واجب می‌باشد:

۱- وقتی بدهی داشت یا حق مردم بر گردنش باشد.

۲- زمانی که ثروت فراوانی دارد؛ در چنین حالتی بر او واجب است برای آن دسته از خویشاوندانش که از او ارث نمی‌برند، درباره‌ی بخشی از اموالش وصیت کند.

دوم: وصیت حرام: مانند این‌که برای یکی از وارثانش وصیت کند؛ به عنوان مثال برای فرزند بزرگش سفارش کند و در میان وارثانش، سهم بیش‌تری به او بدهد یا برای همسرش وصیت نماید و بیش از سهم وی به او اختصاص دهد. چنین کاری حرام است؛ اگرچه از همسرش راضی باشد و بخواهد نیکی‌هایش را جبران کند، باز هم جایز نیست که برای او به چیزی بیش از سهمش وصیت کند. هم‌چنین اگر یکی از فرزندان، به او خدمت و نیکی می‌کند، جایز نیست که برای چنین فرزندی به چیزی بیش از سهم ارثش وصیت نماید و این، حرام است.

گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم، چندین فرزند دارند و چون فرزند بزرگشان را داماد می‌کنند، به گمان خود برای این‌که حقّی از فرزندان کوچک‌تر ضایع نشود، به اندازهای مخارجی که برای فرزند بزرگشان پرداخت کرده‌اند، به نفع فرزندان کوچک خود وصیت می‌کنند؛ این هم حرام است. زیرا ازدواج دادن فرزند، یک ضرورت و نیاز مقطعی مانند خوردن و آشامیدن است؛ به عبارت دیگر فرزندی که نیازمند ازدواج است و پدرش قدرت مالی دارد، بر او واجب است که به ازدواج

فرزندش کمک کند؛ اما برای پدر جایز نیست که با چنین استدلالی، یعنی به گمان این که فرزند بالغش را ازدواج داده است، باید پس از مرگ خود، همان مبلغ یا کمک را از طریق وصیت به فرزند خردسالش اختصاص دهد.

این، مسأله‌ای است که بر بسیاری از طلاب پوشیده می‌باشد و گمان می‌کنند که اگر فرزند خود را داماد می‌کنید، بر شما واجب است به اندازه‌ای که برای داماد کردن فرزند بزرگ خود هزینه کرده‌اید، برای فرزندان خردسال خود نیز وصیت نمایید. این، درست نیست؛ بلکه وصیت برای وارث، به طور مطلق جایز نمی‌باشد. لذا اگر کسی از روی بی‌اطلاعی از این موضوع، به نفع یکی از وارثانش وصیت کند، قبول یا ردّ این وصیت، به سایر وارثان بستگی دارد؛ اگر بخواهند این وصیت را می‌پذیرند و گرنه، آن را رد می‌کنند.

سوم: وصیت جایز: این است که انسان به بخشی از اموالش که از یک سوم کل آن تجاوز نمی‌کند، وصیت نماید. زیرا وصیت کردن به بیش از یک سوم اموال، ممنوع است و هرکس به کم‌تر از آن، آزاد می‌باشد و می‌تواند برای هرکس جز وارثانش، وصیت کند. اما آیا یک سوم بهتر است یا یک چهارم و یا یک پنجم؟ می‌گوییم: یک سوم، بیش‌ترین مقداری است که می‌توانید وصیت کنید و بهتر است که کم‌تر از یک سوم باشد. از این رو ابن عباس رضی الله عنه گفته است: ای کاش مردم به جای یک سوم، یک چهارم اموالشان را وصیت می‌کردند. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرمود: «الْثُلُثُ وَالْثُلُثُ كَثِيرٌ». یعنی: «یک سوم، و یک سوم نیز زیاد است». ابوبکر رضی الله عنه یک پنجم اموالش را صدقه داد و فرمود: من، همان چیزی را می‌پسندم که الله تعالی برای خود پسندیده است. لذا به یک پنجم (خمس) اموالش وصیت نمود و این، بهترین مقدار برای صدقه دادن اموال یا وصیت کردن درباره‌ی آن است.

ای کاش طلاب علم و کسانی که وصیت‌نامه‌ها را می‌نویسند، به وصیت‌کنندگان یادآوری می‌کردند که بهترین وصیت، وصیت به یک پنجم اموال است، نه یک سوم آن. و متأسفانه وصیت به یک سوم اموال در میان مردم، رایج شده و این، بیش‌ترین حد و اندازه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نموده است، و گرنه، وصیت به کم‌تر از آن، بهتر می‌باشد؛ یعنی یک چهارم از یک سوم بهتر است و یک پنجم از یک چهارم.

ناگفته نماند: اگر وارثان، نیازمندند، ترک وصیت بهتر است؛ زیرا وارثان، مستحق‌ترند. پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّكَ إِنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ»^(۱) یعنی: «اگر وارثانت را پس از خود، بی‌نیاز ترک گویی، بهتر است از این‌که آن‌ها را فقیر و نیازمند رها کنی تا دست‌گدایی پیش این و آن دراز کنند». لذا اگر از وضعیت وارثان خود آگاهید و می‌دانید که وضعیت متوسطی دارند و به فقر نزدیک‌ترند و از علاقه و نیازشان به این مال آگاهی دارید، بهتر است به صدقه دادن هیچ بخشی از اموال خود وصیت نکنید.

در حدیث ابن‌عمر رضی الله عنهما به وصیت کردن یا نوشتن وصیت‌نامه اشاره شده است و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، وصیت بر سه گونه است: وصیت واجب، وصیت حرام و وصیت مباح (جایز).

وصیت واجب: این‌ست که انسان نسبت به بدهی‌ها و حقوقی که بر عهده‌ی اوست، وصیت نماید تا وارثانش، آن را انکار نکنند و حق کسی ضایع نشود؛ به‌ویژه اگر دلیل یا سندی درباره‌ی این حقوق وجود نداشته باشد. هم‌چنین بر کسی که مال و ثروت فراوانی از خود به‌جا می‌گذارد، واجب است که بدون سهم‌بندی و کم‌تر از یک‌سوم اموالش برای آن دسته از نزدیکان خود که از او ارث نمی‌برند، وصیت کند.

وصیت حرام خود بر دو نوع است: یکی این‌که برای یک از وارثان وصیت شود؛ و دیگر این‌که افزون بر یک‌سوم کل اموال باشد.

وصیت مباح غیر از موارد مذکور است؛ البته بهتر و افضل، این‌ست که به یک‌پنجم و کم‌تر از آن وصیت شود و اگر تا یک‌چهارم و یک‌سوم نیز وصیت گردد، ایرادی ندارد؛ ولی وصیت کردن به بیش از یک‌سوم، جایز نیست.

در حدیث ابن‌عمر رضی الله عنهما به نوشتن وصیت‌نامه اشاره شده است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «مگر این‌که وصیت‌نامه‌اش، نزدش مکتوب (نوشته‌شده) باشد». و این، نشان می‌دهد که نوشتن وصیت‌نامه واجب است. «مکتوب» اسم مفعول است؛ لذا وصیت‌نامه، باید مکتوب باشد و فرقی نمی‌کند که وصیت‌کننده، خود آن را بنویسد یا

(۱) بخاری، ش: (۱۲۹۶، ۳۹۳۶، ۴۴۰۹، ۶۳۷۳)؛ و مسلم، ش: ۱۶۲۸. ر.ک: حدیث شماره‌ی ۷.

دیگته کند و دیگری بنویسد؛ مهم، ثبوتِ وصیت‌نامه است، چه به خطِ وصیت‌کننده باشد و چه به خطِ شخصی قابل اعتماد؛ اما اگر به خطی مجهول باشد، اعتبار ندارد و به آن، عمل نمی‌شود.

این‌که فرمود: «وصیت‌نامه‌اش، نزدش مکتوب (نوشته‌شده) باشد»، نشان می‌دهد که انسان، باید مراقب سندهایش باشد و آن را در دست‌رس کسی قرار ندهد؛ مثلاً در گاوصندوق یا امثال آن بگذارد تا از میان نرود یا کسی در آن، دست‌کاری نکند یا به آن، دست‌برد نزند.

خلاصه این‌که از این حدیث به اهمیت توجه به نوشتن وصیت‌نامه پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان باید مراقب وصیت‌نامه‌اش باشد تا از میان نرود. هم‌چنین پی می‌بریم که صحابه رضی الله عنهم به سرعت به دستورها و رهنمودهای رسول‌الله صلی الله علیه و آله عمل می‌کردند. چنان‌که ابن عمر رضی الله عنهما پس از شنیدن این حدیث فرمود: «از زمانی که این سخن را از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، یک شب نیز بر من نگذشته، مگر این‌که وصیت‌نامه‌ام نزدم بوده است».

لذا شایسته و بایسته‌ی هر مسلمانی‌ست که به این موضوع، اهمیت دهد؛ زیرا مرگ انسان، بی‌خبر می‌رسد. در این صورت، انسان نه به خود ستم می‌کند و نه حق کسی ضایع می‌شود.

۵۸۳- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سَبْعًا، هَلْ تَنْتَظِرُونَ إِلَّا فَقْرًا مُنْسِيًّا، أَوْ غِنًى مُطْغِيًّا، أَوْ مَرْضًا مُفْسِدًا، أَوْ هَرَمًا مُفْنِدًا أَوْ مَوْتًا مُجْهَرًا أَوْ الدَّجَالَ فَشَرُّ غَائِبٍ يُنْتَظَرُ، أَوْ السَّاعَةِ فَالسَّاعَةُ أَذَى وَأَمْرٌ». [روایت ترمذی]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش از فرارسیدن هفت چیز، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ آیا جز این هفت مورد، انتظار یا توقع دیگری دارید؟ فقری نسیان‌آور، یا ثروتی طغیان‌گر، یا بیماری و مرضی تباہ‌کننده، یا پیری‌ای که

(۱) ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: ۲۳۱۵؛ و السلسلة الضعيفة، ش: ۱۶۶۶؛ و ضعیف الترمذی، ش: ۴۰۰، از آل‌بانی رحمته الله علیه؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۹۴ گذشت.

باعث زوال عقل می‌شود، یا مرگی ناگهانی، یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است یا رستاخیز که سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد.

۵۸۴- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْثَرُوْا ذِكْرَ هَازِمِ اللَّذَاتِ»، يَعْنِي الْمَوْتَ. [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قطع‌کننده و از میان‌برنده‌ی لذت‌ها را فراوان یاد کنید»؛ یعنی مرگ را.

۵۸۵- وعن أبي بن كعب رضی الله عنه كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ، قَامَ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ جَاءَتِ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ، جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ، جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَكْثَرُ الصَّلَاةِ عَلَيْكَ، فَكَمْ أَجْعَلُ لَكَ مِنْ صَلَاتِي؟ قَالَ: «مَا شِئْتُ»؛ قُلْتُ الرَّبْعُ؟ قَالَ: «مَا شِئْتُ، فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَالْتَّصِفَ؟ قَالَ: «مَا شِئْتُ، فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: أَجْعَلُ لَكَ صَلَاتِي كُلَّهَا؟ قَالَ: «إِذَا تُكْفَى هَمَّكَ، وَيُغْفَرُ لَكَ ذَنْبُكَ». [ترمذی روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۲)

ترجمه: ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله پس از گذشت یک‌سوم شب برمی‌خاست و می‌فرمود: «ای مردم! الله را یاد کنید؛ به‌طور قطع نخستین دمیدن- در صور- فرامی‌رسد و پس از آن، دومین دمیدن روی می‌دهد. به‌یقین مرگ با آنچه در خود دارد، می‌آید؛ مرگ با سختی‌هایی که در خود دارد، می‌آید». عرض کردم: ای رسول‌خدا! من بر شما زیاد درود می‌فرستم؛ چقدر از دعاهايم را به درود و صلوات بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «هر چه خواستی». گفتم: یک‌چهارم آن را؟ فرمود: «هر چه خواستی؛ و اگر بر آن بیفزایی برای تو بهتر است». پرسیدم: نصف آن را؟ فرمود: «هر چه خواستی؛ و اگر بر آن بیفزایی برای تو بهتر است». سؤال کردم: پس دوسوم آن را؟ فرمود: «هر چه خواستی؛ و اگر بر آن بیفزایی برای تو بهتر است».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۲۱۰؛ صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۸۷۷؛ و إرواء الغلیل، ش: ۶۸۲.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۸۶۳؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۵۲؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۹۹۹.

گفتم: همه‌ی دعاها را به درود و صلوات بر شما اختصاص می‌دهم. فرمود: «در این صورت، همه‌ی غم‌ها و خواسته‌های برطرف و گناهانت آمرزیده می‌شود».

شرح

مؤلف رحمه‌الله در باب یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی‌الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله فرمود: «پیش از فرارسیدن هفت چیز، به سوی اعمال نیک بشتابید». یعنی پیش از این که گرفتار این هفت مورد شوید، کارهای نیک انجام دهید. سپس هفت مورد را ذکر فرمود:

«فقری نسیان‌آور»؛ یعنی انسان به‌گونه‌ای فقیر شود که پروردگارش را از یاد ببرد. زیرا لباس فقر بدترین لباسی است که بنده می‌پوشد؛ به عبارت دیگر آدم فقیر هم به خوردن و آشامیدن، لباس، همسر و مسکن نیازمند است، اما چیزی برای رفع نیازهایش ندارد؛ لذا زمین با تمام گستردگی‌اش بر تو تنگ می‌شود و آن‌قدر برای رفع نیازهایش تلاش و تکاپو می‌کند که الله تعالی را از یاد می‌برد و نمی‌تواند آن‌گونه که باید و شاید او را عبادت نماید. هم‌چنین از بسیاری از عبادت‌ها مانند زکات، صدقه، آزاد کردن برده، حج، انفاق در راه الله و دیگر عبادت‌هایی که مستلزم ثروت است، باز می‌ماند.

«یا ثروتی طغیان‌گر»؛ بدین‌سان که الله تعالی دنیا را به روی انسان بگشاید و او را ثروتمند بگرداند؛ اما انسان خود را از پروردگارش بی‌نیاز بداند و به سرکشی روی بیاورد و واجبات الهی را انجام ندهد و از کارهایی که الله متعال نهی کرده، خودداری نکند. الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَافِلٌ ﴿٦﴾ أَنْ رَّأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶، ۷]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

«یا بیماری و مرضی تباه‌کننده»؛ یعنی بیماری‌ای که زندگی انسان را فلج و تباه کند. زیرا انسان تا زمانی که سالم و تن‌درست است، پرنشاط و آسوده‌خاطر می‌باشد و دنیاش به رویش گشوده است؛ اما همین که بیمار می‌شود، از لحظ جسمی و روحی ضعیف می‌گردد و همواره در غم و اندوه به‌سر می‌برد و بدین‌سان زندگی‌اش خراب می‌شود.

«یا پیری ای که باعث ضعف و زوال عقل می‌گردد»؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ [الروم: ۵۴]

الله ذاتی‌ست که شما را از نطفه‌ای ضعیف آفرید؛ سپس بعد از ناتوانی، قدرت و نیرو بخشید و آن‌گاه پس از توانایی، پیری و ناتوانی قرار داد. هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ و او، دانای تواناست.

انسان تا زمانی که جوان است و نیرو دارد، در عبادت، چالاک می‌باشد؛ راحت وضو می‌گیرد، با نشاط نماز می‌خواند و با توان و نیرو به کسب علم و دانش می‌پردازد؛ اما هنگامی که پیر می‌شود، به‌گونه‌ای می‌گردد که الله تعالی از زبان زکریا علیه السلام بیان فرموده است:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾ [مریم: ۴]

گفت: ای پروردگارم! به‌راستی ستخوانم سست شده و سرم از پیری، سفید گشته است.

منظور از سست شدن استخوان، ضعیف شدن اسکلت است که تمام بدن بر روی آن قرار می‌گیرد؛ وقتی اسکلت ضعیف شود، تمام بدن ضعیف می‌گردد و انسان نمی‌تواند کارهایی را که در جوانی انجام می‌داده، انجام دهد.

«یا مرگی سریع و ناگهانی»؛ هنگامی که انسان می‌میرد، فرصت عمل کردن پایان می‌یابد. چه بسیار انسان‌هایی که مرده‌اند، اما گمان نمی‌کردند که بدین زودی بمیرند! چه بسیار جوانانی که در کام مرگ فرو رفته‌اند! چه بسیار جوانان سالم و تنومندی که در حوادثی از قبیل آتش‌سوزی، واژگونی ماشین، فروریختن دیوار یا در اثر سکتای قلبی مرده‌اند!

پس به سوی اعمال نیک بشتابید؛ چه بسا در حال گفتگو با خانواده باشید و مرگ به سراغتان بیاید؛ چه بسا در رختخواب باشید و بمیرید؛ چه بسا مشغول خوردن غذا باشید و هیچ‌گاه از سر سفره بلند نشوید؛ شاید هم در خودرو یا در سفر، رهسپار آخرت شوید؛ پس به سوی کارهای نیک بشتابید.

و فرمود: «یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است». دجال، مردی بدطینت، دروغ‌گو و پلید است که در آخر زمان ظهور می‌کند و مردم را به گمراهی می‌کشاند و آن‌ها را به پرستش و عبادت خویش فرا می‌خواند و بسیاری از مردم، الا ماشاءالله به او می‌گروند.

این، همان واقعه‌ی خطرناکی است که در هر نمازی از آن به الله تعالی پناه می‌بریم. پیامبر ﷺ فرموده است: «در پایان آخرین تشهد، این دعا را بخوانید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^(۱). یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

دجال، مردی از بنی‌آدم و از جنس بشر است؛ این دروغ‌گوی کافر، لوچ و کور است و چشمش مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد و میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر» (ک، ف، ر)؛ و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد. اما منافقان و کافران، نمی‌توانند کلمه‌ی کافر را که در میان چشمان دجال نوشته شده است، بخوانند؛ اگرچه باسواد باشند. این، یکی از نشانه‌های الهی است.

دجال، مردم را به پرستش خویش فرامی‌خواند و می‌گوید: من، پروردگار شما هستم. بوستان و آتشی با اوست؛ بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت، دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است.^(۲)

مردم دچار توهم می‌شوند و گمان می‌کنند هرکس از او اطاعت کند، او را به بهشت می‌برد و هرکس از او نافرمانی کند، او را در دوزخ می‌افکند؛ اما حقیقت، غیر از این است؛ یعنی کسی که وارد بهشت دجال شود، وارد دوزخ پروردگار می‌گردد و هرکس از او نافرمانی کند و در آتش دجال بیفتد، به بهشت الهی می‌رود.

دجال نزد گروهی از صحرانشینان می‌رود که در صحرایی خشک و بی‌علف زندگی می‌کنند؛ پستان‌های دام‌هایشان خشکیده و شیری در آن نیست. وی، آن‌ها را

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۸۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه؛ در صحیح بخاری نیز حدیثی به همین مضمون آمده است؛ ر.ک: بخاری، ش: ۱۳۷۷.

(۲) ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۳۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۳.

به پرستش خویش فرامی خواند و آن‌ها نیز می‌پذیرند. آن‌گاه دجال به آسمان دستور می‌دهد که باران و به زمین فرمان می‌دهد که گیاه برویاند و همین‌طور نیز می‌شود. در نتیجه کسانی که دجال را عبادت می‌کنند، در رفاه و آسایش قرار می‌گیرند و دام‌هایشان در حالی از صحرا باز می‌گردند که پستان‌هایی آکنده از شیر دارند و چاق و فربه هستند. لذا این‌ها به عبادت دجال ادامه می‌دهند و مدتی کوتاه از رفاه و آسایش دنیا احساس سعادت می‌کنند، اما در حقیقت دنیا و آخرت خویش را تباه می‌گردانند؛ زیرا دجال را به جای الله، به خدایی می‌گیرند. پیامبر ﷺ درباره‌ی دجال فرمود: «او، بدترین غایب مورد انتظار است». الله متعال، ما و شما را از فتنه‌اش در پناه خویش قرار دهد.

سپس فرمود: «یا رستاخیز که سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد»؛ یعنی برپا شدن قیامت. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ ﴿٦﴾﴾ [القمر: ۴۶]

بلکه رستاخیز، وعده‌گاه آنان است و رستاخیز، سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد.

لذا هر آن امکان دارد که انسان، گرفتار این هفت مورد شود و از عمل باز بماند؛ از این‌رو هرکس باید تا زمانی که سالم، جوان و بانشاط است و فراغت و امنیت دارد، فرصت را غنیمت بداند و پیش از آن‌که این نعمت‌ها را از دست بدهد و پشیمان شود، به انجام کارهای نیک پردازد؛ و گرنه، پشیمانی سودی نخواهد داشت.

۶۶- باب: مستحب بودن زیارت قبور (رفتن به قبرستان) برای مردان و آنچه زیارت‌کننده می‌گوید

۵۸۶- عن بُرَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُزُّوْهَا». [روایت مسلم]^(۱)

وفي رواية: «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَزُورَ الْقُبُورَ فَلْيَزُرْ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُنَا بِالْآخِرَةِ».

ترجمه: بریده رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پیش‌تر شما را از زیارت قبور، نهی می‌کردم؛ اما اینک به زیارت قبور - یعنی به قبرستان - بروید». و در روایتی آمده است: «هرکس می‌خواهد قبور را زیارت کند، پس زیارت نماید؛ زیرا رفتن به قبرستان، ما را به یاد آخرت می‌اندازد».

۵۸۷- وعن عائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا كَانَ لَيْلَتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ، فَيَقُولُ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَأَتَاكُمْ مَا تَوَعَدُونَ، غَدًا مُوَجَّلُونَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است: رسول‌الله ﷺ شب‌هایی که نوبت عایشه بود، در پایان شب به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَأَتَاكُمْ مَا تَوَعَدُونَ، غَدًا مُوَجَّلُونَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ».^(۳)

۵۸۸- عن بُرَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ أَنْ يَقُولَ قَائِلُهُمْ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ». [روایت مسلم]^(۴)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۷۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۷۴.

(۳) ترجمه: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! وعده‌ای که برای فردا در موعدی مقرر به شما داده می‌شد، به شما رسید و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست. یا الله! ساکنان بقیع غرقده را ببامرز».

(۴) صحیح مسلم، ش: ۹۷۵.

ترجمه: بریده رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها آموزش می داد که وقتی به قبرستان می روند، این دعا را بگویند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ».^(۱)

۵۸۹- وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال: مرَّ رسولُ الله صلی الله علیه و آله بِقُبُورٍ بِالْمَدِينَةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بَوَّحِهِ فَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْأَثَرِ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد].^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار قبرستانی در مدینه عبور کرد؛ آن گاه رو به قبرها نمود و فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْأَثَرِ».^(۳)

شرح

مؤلف رحمته الله در کتاب «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «مستحب بودن زیارت قبور (رفتن به قبرستان) برای مردان و آنچه زیارت کننده می گوید».

منظور از زیارت قبور، رفتن به قبرستان به پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله است. انسان، چهار منزل دارد:

منزل نخست: شکم مادر.

دومین منزل: دنیا.

سومین منزل: قبر.

(۱) ترجمه: «سلام بر شما ای مؤمنان و مسلمانانی که در این سرا سکونت دارید! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست؛ از الله متعال برای خودمان و شما، عافیت و رستگاری را درخواست می کنیم».

(۲) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: ۳۳۷۲؛ و ضعیف الترمذی، آلبانی رحمته الله، ش: ۱۷۶؛ آلبانی در احکام الجنائز نیز این حدیث را ضعیف دانسته است.

(۳) ترجمه: «سلام بر شما ای اهل قبور! الله، ما و شما را بیامرزد؛ شما گذشتگان ما هستید و ما نیز پس از شما خواهیم آمد».

و چهارم: سرای آخرت است که آخرین منزل انسان می‌باشد و جاودانه در آن می‌ماند. الله متعال ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که در آخرت، رستگار می‌شوند. پیامبر ﷺ ابتدا از زیارت قبرها، نهی می‌کرد؛ زیرا مردم، تازه‌مسلمان بودند و بیم آن می‌رفت که به قبرپرستی دچار شوند یا مردگان را با الله، شریک قرار دهند. از این رو رسول الله ﷺ برای پیش‌گیری از این شرک، از زیارت قبور منع کرد و این، روش پیامبر ﷺ بود که همه‌ی راه‌ها و درهای منتهی به شرک را می‌بست.

هم‌چنین گناه، هرچه بزرگ‌تر باشد، پیش‌گیری از آن نیز مهم‌تر و جدی‌تر است و به‌شدت از راه‌های منتهی به چنین گناهای منع می‌شود. مانند زنا که گناه بزرگی است؛ از این رو اسباب و زمینه‌های زنا از قبیل نگاه به نامحرم یا خلوت کردن و امثال آن، حرام است.

شرک، بدترین و بزرگ‌ترین ظلم به‌شمار می‌آید. چنان‌که از پیامبر ﷺ سؤال شد: بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ»^(۱). یعنی: «بزرگ‌ترین گناه، این است که برای الله شریکی قرار دهی، در حالی که او تو را آفریده است».

زمانی که مردم، قبرها را تعظیم می‌کردند، پیامبر ﷺ از زیارت قبور منع نمود و آن‌گاه که ایمان در دل‌هایشان جای گرفت، به آن‌ها اجازه داد که به زیارت قبرها، یعنی به قبرستان بروند؛ فرمود: «پیش‌تر شما را از زیارت قبور، نهی می‌کردم؛ اما اینک به زیارت قبور بروید». بدین‌سان رسول الله ﷺ ممنوعیت زیارت قبور را لغو کرد و زیارت قبور را جایز قرار داد و به آن، تشویق نمود؛ چنان‌که فرمود: «زیارت قبور، ما را به یاد آخرت می‌اندازد» و شایسته است انسان به عملی که یادآور آخرت است، توجه کند؛ زیرا وقتی قلب انسان، آخرت را فراموش نماید، غافل می‌شود و به دنیا مشغول می‌گردد و بدین ترتیب دنیا و آخرتش را به تباهی می‌کشاند. چراکه تباه کردن آخرت، در حقیقت ضایع کردن دنیا و آخرت است.

لذا شایسته است هر از چند گاهی، به قبرستان برویم تا از زیارت قبور، نفع ببریم؛ یعنی به یاد آخرت بیفتیم و برای مردگان، دعا کنیم؛ نه این‌که از مردگان دعا

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۴۷۷، ۴۷۶۱، ۶۰۰۱، ۶۸۱۱، ۷۵۲۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۶ به نقل از

بخوایم یا مردگان را بخوانیم. کسی که به قبرستان می‌رود، مطابق روش پیامبر ﷺ بر مردگان درود می‌فرستد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ شب‌هایی که نزد من بود، در پایان شب به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَأَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ، غَدًا مُؤَجَّلُونَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ». سپس می‌گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأَهْلِ بَقِيعِ الْعَرْقَدِ». یعنی: «یا الله! مردگان قبرستان بقیع را ببامرز». بقیع‌الغرقد، نام قبرستان مدینه است و این امید وجود دارد که این دعا، شامل حال همه‌ی مردگانی گردد که تا قیامت، در این گورستان به‌خاک سپرده می‌شوند و شاید منظور، فقط مردگانی بوده که در زمان پیامبر ﷺ در این قبرستان مدفون شده‌اند.

در هر صورت، کسی که شایسته‌ی برخورداری از رحمت الهی باشد، چه این دعا شامل حالش شود و چه نشود، از رحمت الهی برخوردار می‌شود و کسی که در جرگه‌ی اهل سعادت نباشد، این دعا شامل حالش نمی‌گردد و سودی از آن نمی‌برد.

خلاصه این‌که انسان باید هر از چندگاهی، به قبرستان برود؛ شب یا روز، صبح یا عصر، جمعه باشد یا روز دیگری؛ وقت مشخصی ندارد. هر گاه احساس کردید که قلبتان غافل شده است یا به دنیا دل‌بستگی پیدا کرده‌اید، به قبرستان بروید و در سرنوشت کسانی بیندیشید که دیروز، همانند شما روی زمین می‌خوردند و می‌نوشتیدند و از زندگی لذت می‌بردند، اما اینک کجا رفته‌اند؟ اکنون در گرو اعمال خویش هستید و تنها چیزی که به آن‌ها فایده می‌رساند، اعمالی‌ست که پیشاپیش فرستاده‌اند. همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «يَتَّبِعُ الْمَيِّتُ ثَلَاثَةً: أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ: فَيَرْجِعُ أَثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ: يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ».^(۱) یعنی: «سه چیز، مرده را همراهی می‌کند: خانواده، و مال و عمل او. دو تا از این‌ها باز می‌گردند و یکی با او می‌ماند: خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش با او می‌ماند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۱۴؛ صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۰. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۰۶ ذکر شده است.]

پس در سرنوشت این‌ها بیندیش و به آن‌ها سلام کن و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ». الله داناتر است، اما چنین به نظر می‌رسد که آن‌ها، این سلام را پاسخ می‌گویند؛ زیرا با صیغه‌ی مخاطب به آن‌ها سلام می‌شود. و احتمال دارد منظور از درود و سلام بر مردگان، فقط دعا در حق آن‌ها باشد؛ چه بشنود و چه نشنود، پاسخ دهند یا پاسخ ندهند.

در هر حال انسان باید در حَقِّشان دعا کند و به مسیر و سرنوشت قطعی خود اقرار نماید و بگوید: «وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ». «ان شاء الله» در این جا به زمان پیوستن به گذشتگان یا مردگان برمی‌گردد، نه به اصل پیوستن به مردگان یا مردن؛ زیرا مُردن و ترک دنیا، قطعی‌ست و برای مسایل قطعی، «ان شاء الله» نمی‌گویند. لذا این قید در این جا، به زمان مرگ مربوط می‌شود؛ چراکه هیچ‌یک از ما، زمان مرگش را نمی‌داند. بنابراین عبارت مذکور بدین معناست: «و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست». همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرُهُ ۖ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ ۖ﴾ [عبس: ۲۲، ۲۳]

و هرگاه بخواهد، زنده‌اش می‌کند. چنین نیست (که او می‌پندارد)؛ آن‌چه را که (پروردگار) به او فرمان داده، به‌جا نیاورده است.

سپس مطابق آموزه‌های سنت، برای مردگان، دعا می‌کند و اگر چنین دعا‌هایی را یاد نداشت، با الفاظی از این قبیل دعا نماید: «پروردگارا! آن‌ها را بیامرز؛ پروردگارا! بر آن‌ها رحم فرما؛ یا الله! ما را از اجر آن‌ها محروم مگردان و ما را پس از آن‌ها به فتنه دچار مکن. پروردگارا! ما و آن‌ها را ببخش. و سپس از قبرستان بازگردد. این، روش پیامبر ﷺ در زیارت قبور بود.

اما این‌که برخی از افراد جاهل در قبرستان می‌مانند و خود را به خاک می‌اندازند و قبرها را طواف می‌کنند و کارهایی از این قبیل انجام می‌دهند، همه، بدعت و ناشایست است و اگر معتقد باشند که مردگان، نفع و ضرر می‌رسانند، مشرک و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شوند. زیرا هیچ نفع و ضرری در دست مردگان نیست و توانایی دعا کردن برای هیچ‌کس را ندارند و نمی‌توانند برای کسی شفاعت کنند. زیرا اینک، وقتِ شفاعت نیست؛ وقتِ شفاعت، روز قیامت است که آن‌جا پروردگار متعال

به برخی از بندگان اذن شفاعت می‌دهد. بنابراین، اگر مردگان را بخوانیم یا از آن‌ها درخواست شفاعت کنیم یا رفع حاجات و حل مشکلات خود را بخواهیم، هیچ نفعی به ما نمی‌رسانند. لذا آن دسته از برادران مسلمانان که شاهد چنین اعمالی در مناطق خود هستند، باید این افراد جاهل را ارشاد و نصیحت کنند و برایشان توضیح دهند که مردگان، هیچ نفعی به آنان نمی‌رسانند؛ حتی رسول الله ﷺ که در گذشته و دار فانی را ترک کرده است، هیچ نفعی به مردم نمی‌رساند. درست است که صحابه رضی الله عنهم در زمان حیات پیامبر ﷺ، هنگامی که گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شدند، نزدش می‌آمدند و از او می‌خواستند که دعا کند و از الله، برایشان طلب باران نماید و الله متعال نیز برایشان باران فرومی‌فرستاد؛ ولی پس از وفات پیامبر ﷺ صحابه رضی الله عنهم سر قبرش نرفتند و از او نخواستند که برایشان درخواست باران کند؛ با این که قبر پیامبر ﷺ دور نبود، بلکه نزدیک مسجد قرار داشت. در زمان عمر رضی الله عنه که قحطی آمد، عمر رضی الله عنه دعا کرد و گفت: «پروردگارا! ما به وسیله‌ی پیامبرت از تو درخواست باران می‌کردیم و تو، به ما باران می‌دادی»؛ یعنی: از پیامبر ﷺ می‌خواستند که برایشان طلب باران نماید. عمر رضی الله عنه در ادامه‌ی دعایش چنین گفت: «و اینک به عموی پیامبرت متوسل می‌شویم؛ پس به ما باران بده» و سپس عباس رضی الله عنه برمی‌خاست و طلب باران می‌کرد. عمر، عباس و هیچ‌یک از صحابه رضی الله عنهم پس از مرگ پیامبر ﷺ نگفتند: یا رسول الله! از الله بخواه که به ما باران دهد و خشکسالی را از ما برطرف نماید. زیرا می‌دانستند که چنین چیزی غیرممکن است و وقتی انسان می‌میرد، عملش پایان می‌یابد و قدرت انجام هیچ عملی را ندارد. همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^(۱). یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». پس هیچ مرده‌ای نمی‌تواند برای ما دعا و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۰۸۴، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

درخواست آمرزش نماید؛ زیرا دیگر، قدرت انجام هیچ عملی را ندارد و دوره‌ی عمل، برای او پایان یافته است.

خلاصه این که زیارت قبور برای منفعت مردگان، یعنی دعا برای آنهاست، نه برای منفعت زیارت کننده؛ بلکه تنها نفعی که زیارت کننده می برد، این است که به فکر آخرت می افتد و به و اجر و پاداش الله ﷻ دست می یابد، اما این که نفعی از سوی مرده، متوجه او باشد، هرگز.

۶۷- باب: نادرست بودن آرزوی مرگ به سبب زیانی که به انسان می‌رسد، اما اگر این آرزو از ترس ابتلا به فتنه و انحراف از دین باشد، اشکالی ندارد

۵۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ إِمَّا مُحْسِنًا، فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتَبُ». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری است.]^(۱)
وفي رواية لمسلم عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ، وَلَا يَدْعُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُ، إِنَّهُ إِذَا مَاتَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ، وَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ الْمُؤْمِنَ عُمْرُهُ إِلَّا خَيْرًا».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌یک از شما، هرگز آرزوی مرگ نکنند؛ اگر نیکوکار است، چه‌بسا بر نیکی‌هایش بیفزاید و اگر گنه‌کار است، شاید توفیق توبه بیابد».

و در روایتی از مسلم آمده است: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌یک از شما هرگز آرزوی مرگ نکنند و پیش از آن‌که مرگش فرا رسد، خواهان مرگ نباشد؛ زیرا وقتی بمیرد، عملش قطع می‌شود و طول عمر برای مؤمن، چیزی جز خیر و نیکی نمی‌افزاید».

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب: نادرست بودن آرزوی مرگ به سبب زیانی که به انسان می‌رسد»؛ یعنی اگر انسان به بیماری یا امثال آن مبتلا شد، نباید آرزوی مرگ کند، اما اگر نگران این بود که در دینش دچار فتنه یا انحراف شود، آرزوی مرگ، اشکالی ندارد. مؤلف رحمته الله، این‌چنین گفته است. کسی که در سختی‌ها و مشکلات زندگی، آرزوی مرگ می‌کند، سخت در اشتباه است و این، نشان‌گر سبک‌سری، کم‌خردی و ضلالت و گمراهی است.

از آن جهت، چنین شخصی را سبک‌سر می‌دانیم که اگر زنده بماند و نیکوکار باشد، شاید بر نیکی‌هایش بیفزاید و اگر گنه‌کار است، چه‌بسا به سوی الله عز و جل توبه

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۶۷۳، ۷۲۳۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۲.

کند. چه می‌داند، شاید به بدترین شکل بمیرد و فرجام بسیار بدی داشته باشد! پناه بر الله. از این رو می‌گوییم: هیچ گاه آرزوی مرگ نکنید که این، کم‌خردی و سبک‌سری‌ست.

و اما از آن جهت، چنین تمنایی را ضلالت و گمراهی می‌دانیم که پیامبر ﷺ از آرزوی مرگ، نهی نموده و فرموده است: «هیچ‌یک از شما، هرگز آرزوی مرگ نکند». نهی در این جا، نهی تحریمی‌ست؛ یعنی نشان‌گر حرام بودن چنین تمنایی‌ست. زیرا آرزوی مرگ، در حقیقت ناخرسندی از قضای الهی‌ست و بر مؤمن واجب است که در برابر سختی‌ها و مشکلات، شکیباً باشد؛ در این صورت، به دو نتیجه‌ی مهم و ارزنده دست می‌یابد:

نخست: آمرزش گناهان؛ هر غم و اندوه، مصیبت یا اذیت و آزاری به انسان می‌رسد، الله متعال به واسطه‌ی آن گناهانش را می‌بخشد؛ حتی به سبب خاری که در پای مؤمن می‌خکد.

دوم: هرگاه انسان توفیق یابد که در برابر هر مصیبتی به اجر و پاداش الهی دل ببندد و بدین‌سان رضایت و خشنودی الله را طلب کند، به پاداشی بزرگ دست می‌یابد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

آرزوی مرگ، نشان‌گر ناخرسندی بنده از تقدیر الهی و بی‌صبری او در برابر مشکلات و ناملایماتی‌ست که برایش رقم خورده است. به‌فرموده‌ی پیامبر ﷺ در صورتی که بنده، جزو نیکوکاران باشد، هرچه بیش‌تر عمر کند، بر نیکی‌هایش افزوده می‌شود. ناگفته پیداست که گفتن یک «سبحان‌الله» در نامه‌ی اعمال انسان، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر می‌باشد؛ زیرا دنیا گذرا و فانی‌ست، اما «سبحان‌الله» و دیگر نیکی‌ها، ماندگار می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ [الكهف: ۴۶]

مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند و کارهای نیک پایدار، نزد پروردگارت از نظر پاداش، بهتر و امیدبخش تر است.

لذا اگر زنده بمانید و عمرتان طولانی تر گردد، چه بسا بر نیکی های خود بفزایید؛ گرچه زندگی سختی داشته باشید.

هم چنین اگر انسان، گنه کار باشد و زنده بماند، شاید توبه کند و از الله، عذرخواهی و درخواست رضایت نماید و بدین سان در حالی بمیرد که از گناهانش توبه کرده است؛ این هم به نفع اوست. پس هرگز آرزوی مرگ نکنید؛ زیرا همه چیز رقم خورده است و شاید بقای زندگانی، به نفع شما و حتی دیگران باشد. پس هیچ گاه خواهان مرگ زودرس نباشید؛ بلکه صبر کنید و اجر و پاداش سختی ها را از الله بخواهید. امید است الله عز و جل گشایشی فراهم سازد.

۵۹۱- وعن أنس رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِيُصْرَّ أَصَابُهُ؛ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَاعِلًا، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي. [متفق عليه^(۱)]

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبت یا زیانی که به او می رسد، آرزوی مرگ نکند؛ اما اگر چاره ی دیگری ندارد، بگوید: پروردگارا! اگر تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و آن گاه که مرگ، به نفع من است، مرا بمیران».

۵۹۲- وَعَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى حَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ رضی الله عنه نَعُوذُهُ وَقَدْ اكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، وَلَمْ تَنْقُصْهُمْ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لَا نَحْدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التَّرَابَ وَلَوْلَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُو بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ ثُمَّ أَتَيْنَاهُ مَرَّةً

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۷۱؛ صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۰.

أُخْرَى وَهُوَ يَبْنِي حَائِطًا لَهُ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ لَيُؤْجَرُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُنْفِقُهُ إِلَّا فِي شَيْءٍ يَجْعَلُهُ فِي هَذَا التُّرَابِ. [متفقٌ عليه؛ این، لفظِ روایت بخاری است.]^(۱)

ترجمه: قیس بن ابی حازم می‌گوید: به عیادت خَبَّاب بن آرْت رَفْتیم و - برای درمان بیماری‌اش - هفت نقطه از بدنش را داغ کرده بود. گفت: «یاران ما رفتند و در حالی درگذشتند که دنیا، چیزی از اجر و پاداش آن‌ها نکاست و ما به مال و ثروتی دست یافته‌ایم که جایی برای آن، جز خاک نمی‌یابیم - و بیش از نیاز ماست و تنها در ساختمان‌سازی از آن استفاده می‌کنیم. - اگر پیامبر ﷺ ما را از تمنای مرگ باز نمی‌داشت، حتماً آرزوی مرگ می‌کردم». - قیس می‌گوید: - دوباره نزد خَبَّاب رَفْتیم و دیدیم که مشغول ساختن خانه‌ای برای خود بود. فرمود: «مسلمان، به‌خاطر هر چیزی که خرج می‌کند، پاداش می‌یابد، مگر به‌خاطر چیزی که در این خاک می‌گذارد (و در ساختمان‌سازی که مازاد بر نیاز اوست، هزینه می‌کند)».

شرح

مؤلف رحمه الله در باب نادرست بودن آرزوی مرگ به سبب سختی‌ها و مصیبت‌هایی که به انسان می‌رسد، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که انس بن مالک رحمه الله می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما به‌خاطر مصیبت یا زیانی که به او می‌رسد، آرزوی مرگ نکند»؛ یعنی اگر کسی به بیماری سخت یا فقر شدیدی دچار شد یا سخت بدهکار گردید، حرام است که بگوید: خدایا مرا بکش تا از این زندگی راحت شوم. این تمنا یا گفتن چنین عبارتی، جایز نیست؛ زیرا اگر بمیرد، باز هم راحت نخواهد شد و شاید از عذاب دنیا به عذاب آخرت انتقال یابد که به‌مراتب سخت‌تر و شدیدتر است.

از این رو پیامبر ﷺ از آرزوی مرگ به سبب سختی‌ها و مصیبت‌هایی که به انسان می‌رسد، نهی فرموده است؛ بلکه باید به‌وسیله‌ی صبر و با امید به اجر الهی و نیز انتظار گشایشی از سوی الله، با سختی‌ها مقابله کنیم و بدانیم که هیچ وضعیتی ماندگار نیست و الله ﷻ شب و روز را می‌گرداند و اوضاع و احوال را به‌گونه‌ای که خارج از گمان و تصور انسان است، دگرگون می‌سازد؛ زیرا الله متعال هرچه بخواهد، فقط

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۷۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۱.

کافی ست اراده کند و بگوید: «بشو»، پس همان می شود که الله ﷻ اراده کرده است. لذا هیچ گاه به خاطر مصیبتی که به شما می رسد، آرزوی مرگ نکنید. البته اگر کسی از انحراف و گمراهی بترسد و نگران این باشد که شاید به ظواهر فریبنده دنیا و یا با افکار و اندیشه های باطل، فریفته شود، باز هم نباید آرزوی مرگ کند؛ بلکه بگوید: «پروردگارا! مرا پیش از آن که دچار فتنه شوم، به سوی خود بازگردان» یا از الله ﷻ درخواست استقامت و پایداری نماید؛ زیرا شاید بقایش به نفع مسلمانان باشد و بتواند از آن ها دفاع و پشتیبانی کند یا به یاری آنان برخیزد. از این رو دعا کند و بگوید: پروردگارا! اگر برای بندگان، فتنه ای مقدر نمودی، مرا پیش از ابتلا به این فتنه، بمیران.

پیامبر ﷺ فرمود: «اما اگر چاره ی دیگری ندارد، بگوید: پروردگارا! اگر تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و آن گاه که مرگ، به نفع من است، مرا بمیران». هیچ کس، خیرش را نمی داند؛ پس باید همه چیز را به الله بسپارد و بگوید: «پروردگارا! اگر تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و آن گاه که مرگ، به نفع من است، مرا بمیران». وقتی بدین صورت دعا کنیم، الله متعال درخواست ما را می پذیرد.

از این حدیث به جایز بودن دعای مشروط، پی می بریم؛ یعنی جایز است که انسان در دعا برای الله ﷻ شرط بگذارد. چنان که در سایر متون دینی نیز نمونه هایی از دعای مشروط وجود دارد؛ مانند آیه ی «لعن»^(۱) که شوهر در پنجمین بار می گوید: «لعنت الله بر او باد اگر از دروغ گویان باشد» و زن نیز در پنجمین مرحله از

(۱) لعن، نوعی گواهی یا نفرین دوسویه در میان زن و شوهری ست که مرد، همسرش را به زنا متهم می کند و هیچ گواهی جز خود ندارد؛ بدین صورت که ادعاکننده، یعنی شوهر، چهار بار به نام الله سوگند می خورد که از راست گویان است و پنجمین بار، بدین ترتیب گواهی می دهد که لعنت الله بر او باد اگر از دروغ گویان باشد و زن نیز برای دفاع از خود و دفع مجازات زنا، چهار بار به نام الله گواهی می دهد که شوهرش دروغ می گوید و پنجمین بار گواهی می دهد که خشم الله بر خود او باد، اگر شوهرش راست گوست. این حکم، در آیه های ۶-۹ سوره ی «نور» آمده است. [مترجم]

گواهی‌اش، می‌گوید: «خشم الله بر خودِ او باد، اگر شوهرش راست‌گوست». و بدین‌سان به صورت مشروط دعا می‌کند؛ لذا شرط گذاشتن در دعا، ایرادی ندارد. سپس مؤلف رحمه‌الله، حدیث قیس بن ابی‌حازم را نقل کرده است که به عیادتِ یکی از بزرگان صحابه به نام خَبَّاب بن اَرْت رضی‌الله‌عنه رفتند؛ این، زمانی بود که دنیا به روی مسلمانان گشوده شده بود. مسلمانان، ابتدا فقیر بودند، اما الله متعال با غنایم فراوانی که از کافران به‌دست آوردند، آنان را ثروتمند ساخت. همان‌طور که به آن‌ها نوید داده بود:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾ [الفتح: ۲۰]

الله، غنیمت‌های فراوانی به شما نوید داده است که آن را به دست می‌آورید.

در آیه‌ی قبل نیز به این غنایم اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾ [الفتح: ۱۹]

و نیز غنیمت‌های فراوانی که آن را به دست می‌آورند.

مسلمانان پس از آن‌که به خواستِ الله تعالی به پیروزی رسیدند، ثروت‌های فراوانی به‌دست آوردند و ثروات‌هایشان افزایش چشم‌گیری یافت؛ از این‌رو بسیاری از آن‌ها در رفاه و آسایش مادی کم‌نظیری قرار گرفتند. چنان‌که برخی از آن‌ها، همین‌که برای صرف غذا سر سفره‌ی نهار یا شام می‌نشستند، به یادِ روزگاری می‌افتادند که تنگ‌دست بودند و زندگی سختی داشتند و با یاد و خاطره‌ی آن ایام، می‌گریستند. قیس و همراهانش به عیادتِ خَبَّاب رضی‌الله‌عنه رفتند که برای درمان بیماری‌اش هفت جای بدنش را داغ کرده بود. داغ کردن، به اذن پروردگار متعال یکی از روش‌های مفید در درمان بیماری‌هاست و جزو یکی از موارد سه‌گانه‌ای است که پیامبر صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم‌وعلیه‌السلام به شفابخش بودن آن‌ها به اذن الهی تصریح نموده است: «داغ کردن، حجامت و غسل».^(۱) این سه مورد، به اذن الله تعالی تأثیر شگرفی در درمان بیماری‌ها دارند. برخی از بیماری‌ها جز با داغ کردن، درمان نمی‌شوند؛ مانند بیماریِ «سینه‌پهلو» که نوعی التهاب ریوی است و در اثر آن، شش‌ها به سینه می‌چسبند و باعث مرگ می‌شوند؛ مگر این‌که الله تعالی بیمار را شفا دهد و اسباب درمان به خواست او اثربخش باشد.

(۱) بخاری، ش: (۵۶۸۰، ۵۶۸۱).

چنین بیماری‌هایی با داغ کردن درمان می‌شود؛ چه بسیار کسانی که به سینه‌پهلوی مبتلا شده و از مراجعه به پزشک و مصرف داروهای شیمیایی نتیجه نگرفته‌اند، اما با داغ کردن به اذن پروردگار بهبود یافته‌اند.

داغ کردن در درمان نوعی بیماری گوارشی و روده‌ای که عرب‌ها آن را «طیر» می‌نامند، به اذن الله ﷻ مؤثر است؛ در این بیماری، روده‌ها در درون حفره‌ی شکمی، جابه‌جا و پراکنده می‌شوند. هر دارویی که به بیمار بدهید، بهبود نمی‌یابد و فقط با داغ کردن، خوب می‌شود.

بیماری دیگری نیز وجود دارد که با التهاب و ورم دهان و حلق، بروز می‌کند و مردم، آن را «حبه» می‌گویند و در واقع نوعی تاول یا تب‌خال بزرگ درون دهانی‌ست که اگر بترکد، چه‌بسا منجر به مرگ می‌شود. این بیماری نیز معمولاً از طریق داغ کردن قابل درمان است و شیوه‌های دیگر، در معالجه‌ی آن، کم‌اثر یا بی‌اثر است. خلاصه این‌که بسیاری از بیماری‌ها فقط با داغ کردن، از میان می‌روند.

حَبَابِ بَنِ آرْتِ هفت نقطه از بدنش را داغ کرده بود؛ دوستانش به عیادتش رفتند. وی به آن‌ها خبر داد که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَيُوجَرُّ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُنْفِقُهُ إِلَّا فِي شَيْءٍ يَجْعَلُهُ فِي هَذَا التُّرَابِ».^(۱) یعنی: «مسلمان، به‌خاطر هر چیزی که خرج می‌کند، پاداش می‌یابد، مگر به‌خاطر چیزی که در این خاک می‌گذارد (و در ساختمان‌سازی که مازاد بر نیاز اوست، هزینه می‌کند)». زیرا اگر انسان به حد نیاز خود بسنده نماید، دیگر نیازی نیست که هزینه‌های زیادی را متحمل شود؛ لذا مانند رسول الله ﷺ که برگزیده‌ترین بنده‌ی الله متعال است، به خانه‌ای که خود و خانواده‌اش در آن زندگی کنند، اکتفا می‌نماید؛ چنان‌که پیامبر ﷺ برای هر یک از همسرانش اتاقک یا حجره‌ای داشت که در آن زندگی می‌کردند و چیز دیگری در این اتاقک‌ها نبود؛ حتی برای قضای حاجت به محل خلوتی می‌رفتند. اما حالا مردم پیش‌رفت کرده‌اند و این، یکی از نشانه‌های قیامت است که: «وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۷۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۱.

يَتَطَاوُلُونَ فِي الْبُيُوتِ^(۱) یعنی: «و پابرهنگان، برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یکدیگر سبقت می‌گیرند». آسمان‌خراش‌ها و ساختمان‌های بلند یا ساختمان‌های مجلل و زیبا می‌سازند؛ هزینه‌هایی که برای ساختن چنین ساختمان‌هایی صرف می‌شود، اجر و پاداشی برای انسان ندارد، مگر ساختمان‌هایی که برای سکونت فقرا بنا می‌کنند یا درآمد آن را در راه الله ﷻ انفاق می‌نمایند. اما خانه‌هایی که با هزینه‌های هنگفت برای سکونت می‌سازند، بی‌اجر است و گاه گناه و معصیت نیز به‌شمار می‌آید؛ مانند آن‌چه امروزه برخی از فقرا انجام می‌دهند؛ اینک مشاهده می‌شود که برخی از فقرا وام‌های ده، پانزده و بیست‌ساله بر عهده‌ی آن‌هاست و از ادای آن عاجزند؛ آن‌ها قرض گرفته‌اند تا نمای خانه‌ی خود را با سنگ‌های زینتی و گران‌بها، بیارایند یا خانه‌ی خود را مانند قصر و بارو، بسازند و طاق‌ها و کنگره‌هایی برای آن بنا کنند که هزینه‌های هنگفتی دربردارد و بدین‌سان با جیب و دست‌خالی، لاف ثروت می‌زنند و این عمل ممنوع را انجام می‌دهند و خود را زیر بار قرض می‌برند!

البته ساختن ساختمانی عادی که در آن، اسراف، فخرفروشی و قرض گرفتن از کسی نباشد، ایرادی ندارد و گناهی در آن نیست.

(۱) مسلم، ش: (۸، ۱۰).

۶۸- باب: وَرَع و ترک شبهات

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۵]

و آن را سخنی معمولی می‌پنداشتید، حال آن‌که این بهتان، نزد الله بس بزرگ بود.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ [الفجر: ۱۴]

بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب ورع و ترک شبهات».

بسیاری از مردم، وَرَع (پرهیزگاری) را هم‌معنای زهد (پارسایی) می‌دانند؛ اما همان‌گونه که ابن‌القیم رحمته در کتاب «الروح» گفته است: ورع، یعنی پرهیز از چیزهای زیان‌بار برای آخرت و زهد، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که مفید نیست؛ پس زهد، از ورع، برتر است. زیرا ورع، بدین معناست که انسان از چیزهای زیان‌بار بپرهیزد و زهد، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که مفید نیست. چراکه اشیا، بر سه دسته‌اند: برخی از آن‌ها زیان‌بارند و برخی هم مفید و پاره‌ای از آن‌ها، نه مفیدند و زیان‌بار. لذا زاهد (پارسا) دو چیز را ترک می‌کند: هم چیزهای زیان‌بار و هم چیزهایی که نه مفیدند و نه زیان‌بار و به چیزها یا کارهای مفید و سودمند روی می‌آورد؛ اما کسی لازمه‌ی ورع، فقط ترک کردن کارها و اشیای حرام و روی آوردن به اشیا و اعمال سودمند است و نیز اشیا و کارهایی‌ست که نه مفیدند و نه زیان‌بار. از این‌رو جایگاه زهد از جایگاه ورع، برتر است؛ یعنی هر پارسایی، پرهیزگار است، ولی هر پرهیزگاری، زاهد (پارسا) نیست. ورع یا پرهیزگاری، این‌ست که انسان، کارها یا اشیای شبهه‌دار را رها کند؛ چه در اصل حکم آن شبهه باشد و چه در شرایط و وضعیتش که آیا درست است یا خیر؟

آدم پرهیزگار، همین که کاری بر او مشتبه گردد، اگر شبهه‌اش درباره‌ی حرمت آن باشد، رهاش می‌کند و اگر شبهه‌اش درباره‌ی وجوب آن باشد، انجامش می‌دهد تا گنه‌کار نشود.

سپس مؤلف رحمته دو آیه در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این فرموده‌ی الله تعالی که می‌فرماید:

﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۵]

و آن را سخنی معمولی می‌پنداشتید، حال آن که این بهتان، نزد الله بس بزرگ بود.

این آیه، جزو مجموعه‌ی آیاتی است که در ماجرای «افک» نازل شد. افک، همان تهمت و دروغ شاخ‌داری بود که منافقان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد بدنام کردن انیس و مونس رسول خدا صلی الله علیه و آله، سر هم کردند تا از طریق بدنام کردن خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، زهر خود را بریزند و از اسلام و پیامبر اسلام، انتقام بگیرند.

داستان «افک»، مشهور است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه قصد سفر می‌کرد، میان همسرانش قرعه‌کشی می‌نمود و قرعه به نام هر یک از همسرانش که می‌افتاد، او را با خود می‌برد. و این، از عدالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در یکی از این سفرها، قرعه به نام عایشه رضی الله عنها افتاد.

هنگامی که از سفر بازمی‌گشتند، در پایان شب، در میان راه، اتراق کردند و خوابیدند. عایشه رضی الله عنها برای قضای حاجت، محل خود را ترک کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان حرکت داد. مأموران حمل کجاوه‌ی عایشه رضی الله عنها، کجاوه را برداشتند و متوجه نشدند که عایشه رضی الله عنها در کجاوه نیست؛ زیرا آن بزرگوار، وزن و سن چندانی نداشت. آن‌ها، به گمان این که عایشه رضی الله عنها در کجاوه است، کجاوه را برداشتند و به راه افتادند.

عایشه رضی الله عنها، پس از این که به محل بارانداز خود بازگشت، دریافت که کاروان، حرکت کرده و آن‌جا را ترک نموده است؛ ولی به‌خاطر زیرکی و فراستش، آن‌جا را ترک نکرد و همان‌جا ماند و با خود گفت: وقتی متوجه شوند که مرا با خود نبرده‌اند، بازمی‌گردند.

خورشید، طلوع کرد. شخصی به نام «صفوان بن معطل» که سنگین‌خواب بود، از خواب برخاست. صفوان، به‌اندازه‌ای سنگین‌خواب بود که متوجه حرکت کاروان نشده بود. بعضی از مردم، خواب سنگینی دارند و وقتی می‌خوابند، سر و صدای

اطراف، بیدارشان نمی‌کند. صفوان نیز همین‌گونه بود و وقتی می‌خواستید، همانند یک مُرده سنگین و بی‌حرکت می‌شد. صفوان از خواب برخاست؛ سیاهی و شبی دید؛ به سویی رفت و دریافت که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها است. او عایشه رضی الله عنها را پیش از نزول حکم حجاب می‌شناخت. لذا به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله در غیاب ایشان، یک کلمه نیز با همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سخن نگفت؛ شتر را خواباند و با دستش، با اشاره به سوی رکاب، از ام‌المؤمنین خواست که سوار شتر شوند. آن‌گاه افسار شتر را در دست گرفت و بدون این‌که کلمه‌ای حرف بزند یا به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کند، به سوی مدینه به راه افتاد.

روز، بالا آمده بود که به کاروان رسیدند؛ منافقان که بهانه‌ای برای طعنه زدن به پیامبر صلی الله علیه و آله یافتند، خوشحال شدند و از این فرصت، سوءاستفاده نمودند و آن مرد را به ارتباط با همسر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله متهم کردند و به شایعه‌پراکنی در میان مردم پرداختند. در این میان، سه تن از صحابه‌ی مخلص به شایعه‌ی بی‌اساسی که منافقان سر هم کرده بودند، دچار شدند: مسطح بن اثاثه که پسر خاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش.

همه‌ها بالا گرفت و مردم، در این باره سخن می‌گفتند؛ می‌گفتند: مگر می‌شود؟ چطور ممکن است؟ برخی از مردم، دچار تردید شدند و برخی هم به شدت انکار می‌کردند و می‌گفتند: اصلاً امکان ندارد که همسر و هم‌بستر پیامبر صلی الله علیه و آله آلوده شود؛ چون او، پاک‌ترین بانوی روی زمین است.

الله به حکمت و قدرت خویش، چنین اراده کرد که عایشه رضی الله عنها بیمار شود و در خانه، بستری گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله عادت داشت که وقتی عایشه بیمار می‌شد، هنگام عیادتش، با او گرم بگیرد و به گرمی از او احوال‌پرسی نماید؛ ولی عایشه رضی الله عنها در این بیماری، آن توجه و مهربانی گذشته را حس نمی‌کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه می‌آمد و می‌گفت: بیمار شما، چطور است؟^(۱) عایشه رضی الله عنها گرچه متوجه تغییر رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود، اما هرگز به خیالش نمی‌رسید و تصورش را نمی‌کرد که کسی، درباره‌ی آبرویش سخنی گفته باشد.

(۱) بخاری، ش: (۲۶۶۱، ۴۱۴۱، ۴۷۵۰)؛ و مسلم، ش: ۲۷۷۰ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

این سخن در میان منافقان، زبان به زبان می‌گشت و برخی از مؤمنان نیز دچار تردید شدند؛ پیامبر ﷺ هیچ شک و تردیدی به همسرش نداشت و به‌خوبی می‌دانست که الله ﷻ به حکمت خویش، هرگز دامان همسر و همدم پیامبرش را آلوده نمی‌گرداند؛ از این‌رو هرگز این شایعه را تصدیق نکرد، اما زیاده‌گویی‌های منافقان و بالا گرفتن همه‌مه در این باره، پیامبر ﷺ را در نحوه‌ی برخورد با این موضوع، دچار تردید کرد. یک ماه از شروع این تهمت گذشت و عایشه رضی الله عنها هم‌چنان بی‌خبر بود تا این‌که برای قضای حاجت با خاله‌اش، [یعنی با خاله‌ی پدرش] ام‌مسطح بیرون رفت. در آن زمان در خانه‌ها، دستشویی نبود؛ لذا برای قضای حاجت، به محلی خلوت و مطمئن می‌رفتند. هنگامی که عایشه و خاله‌اش، بیرون می‌رفتند، پای ام‌مسطح، لغزید و نزدیک بود به زمین بیفتد؛ برای پسرش بددعایی کرد و گفت: مسطح، هلاک شود. عایشه رضی الله عنها از این سخن ام‌مسطح رضی الله عنها تعجب کرد؛ پرسید: چرا درباره‌ی مهاجری که در بدر نیز حضور داشته است، چنین می‌گویی؟ او، پسرِ توست! آن‌جا بود که ام‌مسطح، جریان افک را برای عایشه بازگو کرد؛ زیرا مسطح نیز یکی از اصحابی بود که به این تهمت و گناه بزرگ دچار شد و آن را تصدیق کرد. بیماری عایشه شدت گرفت و از آن پس، شب و روز می‌گریست و اشکش بند نمی‌آمد و زندگی بر او سخت شده بود. نفاق منافقان بالا گرفت تا این‌که الله ﷻ ده آیه در این باره نازل کرد که با این آیه آغاز می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١١﴾

[النور: ١١]

به‌راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی‌ست. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد.

سبحان‌الله! می‌فرماید: این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید! از این‌رو ما مسلمانان، آن را زیانی برای خود نمی‌دانیم؛ بلکه این تهمت، برای پیامبر ﷺ و همسرش و برای همه‌ی مؤمنان، سراسر خیر و نیکی بود؛ زیرا الله ﷻ این را وسیله‌ای

برای آمرزش گناهان و رفع درجات و دفاع از آبروی پیامبر ﷺ و همسرش قرار داد. ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾؛ هر کسی که در این باره سخن گفت، سهمی از این گناه بزرگ دارد. ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾: «و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات سخت و بزرگی دارد».

سپس الله متعال در ادامه‌ی این آیات فرموده است:

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۵]

آن‌گاه که آن را به زبان می‌گرفتید و دهان‌هایتان به سخنانی گشوده می‌شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آن‌که این بهتان نزد الله بس بزرگ بود.

ورع و تقوا، چنین ایجاب می‌کرد که در این باره سخن نگویند؛ بلکه باید از خود می‌پرسیدند که: این سخن از کجا شکل گرفته و منبع و مصدر آن، کجاست؟ آری؛ منافقان که دروغ‌گوترین مردم هستند، مصدر این تهمت بودند! لذا دروغ، یکی از بارزترین ویژگی‌های منافقان است؛ به این فرموده‌ی الله ﷻ توجه کنید که می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾ [المنافقون: ۱]

هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی».

آن‌ها نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: ﴿نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾؛ سه تأکید در این عبارت وجود دارد: «نشهد»، «إِنَّ» و حرف «لام» در «لرسول الله». لذا ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که به‌طور قطع، و به‌یقین، تو، فرستاده‌ی خدا هستی. ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها، آگاه است، فرمود:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

دو گواهی در برابر هم قرار دارد؛ یکی سخن منافقان که می‌گفتند: ﴿نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾ و دیگری، فرموده‌ی الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

لَكَذِبُونَ» به یقین، سخن پروردگار، راست و درست است که گواهی می‌دهد منافقان در این ادعا که «شهادت می‌دهیم: محمد، فرستاده‌ی خداست»، دروغ می‌گویند؛ به عبارت دیگر، اگر چه در رسالت و حقانیت پیامبر ﷺ شکی نیست، اما آنچه منافقان می‌گویند که ما رسالتش را قبول داریم، دروغ و ادعایی بیش نیست.

مصدر این شایعه و دروغ بزرگ، منافقان بودند که در رأسشان عبدالله بن ابی قرار داشت؛ البته به قدری خبیث بود که با الفاظ صریح در این باره سخن نمی‌گفت و با اشاره و کنایه و الفاظ غیر صریح، به این شایعه، دامن می‌زد. زیرا منافقان، ترسو و بزدل هستند و معمولاً دوپهلوی سخن می‌گویند و صراحت لهجه ندارند. او نزد مردم می‌رفت و می‌گفت: آیا شنیده‌اید که درباره‌ی عایشه چه می‌گویند؟! درباره‌اش چنین و چنان می‌گویند!

برخی مؤمنان مخلص نیز به این گناه بزرگ دچار شدند و آشکارا در این باره سخن گفتند؛ از جمله مسطح بن اثاثه که پسر خاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش؛ زیرا بشر بودند. پس از این ماجرا ابوبکر صدیق ﷺ سوگند یاد کرد که دیگر، هزینه‌های پسر خاله‌اش مسطح را ندهد؛ زیرا پیش‌تر ابوبکر صدیق ﷺ نفقه‌اش را می‌داد. ابوبکر ﷺ به خاطر دخترش، چنین سوگندی نخورد؛ بلکه بدین خاطر تصمیم گرفت از کمک به مسطح، خودداری کند که او با گفتن چنین سخنانی یا تأیید این تهمت، در حقیقت درباره‌ی رسول الله ﷺ سخنانی گفته بود که شایسته نبود. لذا الله ﷻ این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا يَأْتِلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲]

آن دسته از شما که صاحب فضل و ثروتند، نباید سوگند یاد کنند که به نزدیکان و بینوایان و مهاجران راه الله چیزی ندهند؛ بلکه عفو و گذشت نمایند. آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟ و الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

الله متعال در این آیه، بیان فرمود که کسانی چون ابوبکر صدیق ﷺ که دارای فضل و ثروتند، نباید سوگند یاد کنند که به نزدیکان خود و مهاجران و بینوایانی چون

مسطح علیه السلام چیزی ندهند؛ گرچه این‌ها در پاره‌ای از امور، اشتباه کنند. سپس فرمود: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾: «آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟ و الله، آمرزنده‌ی مهرورز است». وقتی این آیه نازل شد، ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آری؛ به الله سوگند، مشتاق این هستیم که الله ما را ببخشد» و آن‌گاه کمک و حمایت مالی خود از مسطح را از سر گرفت و بدین‌سان، از فرمان الله تعالی اطاعت کرد.

سپس الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که مجازات یا حدّ تهمت را بر این سه نفر (مسطح، حسان و حمنه) اجرا کند؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله به این سه نفر هشتاد تازیانه زد، ولی این مجازات را بر منافقان از جمله عبدالله بن ابی، اجرا نکرد؛ زیرا منافقان، به‌صراحت، در این‌باره سخن نمی‌گفتند؛ بلکه با عباراتی از این قبیل که شنیده‌ایم، یا گفته می‌شود و امثال آن، به ماجرای افک دامن می‌زدند. هم‌چنین اجرای مجازات‌های شرعی برای پاک کردن گناهان مجرمان است؛ به عبارت دیگر، قوانین کیفری اسلام، کفاره‌ی گناهان مؤمنان می‌باشد و هیچ منافقی، شایسته‌ی پاک شدن نیست. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله به منافقان، تازیانه نزد و آنان را با گناه تهمت، رها کرد. و منافقان، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ قرار می‌گیرند و هیچ خیری در آن‌ها نیست.

خلاصه این‌که لازمه‌ی تقوا و ورع، این‌ست که انسان چیزی که نمی‌داند، نگوید. نکته‌ای که مؤلف رحمه الله به آن اشاره کرده است، به‌طور کامل بر دوران ما، منطبق می‌گردد؛ چه بسیاری از کسانی که بی‌خبر از همه چیز و بدون علم و آگاهی، درباره‌ی مسؤولان سخن می‌گویند! چه بسیاری از کسانی که برای علما و طلاب علم حرف درمی‌آورند! چه بسیاری از کسانی که بی‌خبر از همه چیز و بدون علم و دانش، درباره‌ی ثروتمندان خیر و نیکوکار، سخن می‌گویند!

متأسفانه بسیاری از مردم، از خدا نمی‌ترسند و بدون تحقیق، هر چه بر زبانشان بیاید، می‌گویند! این، ستمی آشکار به کسانی‌ست که درباره‌ی آنها یا پشت سرشان حرف می‌زنند. پیامبر صلی الله علیه و آله در تعریف غیبت فرموده است: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ». یعنی: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشش نمی‌آید». سؤال‌کننده، پرسید: اگر آن‌چه می‌گوییم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ،

وَأِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ بَهْتَهُ»^(۱) یعنی: «اگر آنچه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای».

۵۹۳- وعن الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ، وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ، اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ؛ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». [متفقٌ عليه؛ بخاری و مسلم، این حدیث را از طُرُقِ دیگر با لفظ‌های نزدیک به هم روایت کرده‌اند.]^(۲)

ترجمه: ثعمان بن بشیر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «حلال و حرام، هر دو واضح و مشخص هستند و در میان حلال و حرام، امور مشتبه و مشکوکی وجود دارند که بسیاری از مردم، آن‌ها را نمی‌دانند. هرکس از آن‌ها بپرهیزد، دین و آبرویش را حفاظت کرده است و کسی که در شبهات و کارهای مشکوک بیفتد، به حرام نیز آلوده خواهد شد؛ مانند چوپانی که گوسفندانش را در اطراف چراگاه قُرُق شده‌ی سلطان می‌چراند و هر لحظه امکان دارد وارد منطقه‌ی ممنوعه شود؛ آگاه باشید که هر پادشاهی، حریمی دارد و حریم الله، محرمات اوست. هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

۵۹۴- وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَجَدَ تَمْرَةً فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ: «لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لَأَكَلْتُهَا». [متفقٌ عليه]^(۳)

(۱) مسلم، ش: ۲۵۸۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۹۹.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۲۰۵۵، ۲۴۳۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۷۱.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در راه، یک دانه خرما دید و فرمود: «اگر نمی ترسیدم که از صدقه (زکات) باشد، حتماً آن را می خوردم».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حلال و حرام، هر دو واضح و مشخص هستند و در میان حلال و حرام، امور مشتبه و مشکوکی وجود دارند که بسیاری از مردم، آن ها را نمی دانند». بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز را در سه دسته تقسیم بندی فرموده است: حلال آشکار، حرام آشکار، و امور مشتبه و مشکوک.

حلال واضح، مانند حلال بودن گوشت چهارپایان و حرام واضح و آشکار، مانند حرام بودن مردار، خون و گوشت خوک. آنچه در قرآن، به حلال بودن آن تصریح شده، حلال است و آنچه قرآن به حرام بودن آن تصریح کرده، حرام می باشد. همان گونه که الله تعالی می فرماید:

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾

[البقرة: ۲۷۵]

الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است.

لذا خرید و فروش یا داد و ستد، حلال واضح و آشکاریست؛ و ربا، حرام آشکاری می باشد.

البته در این میان، پاره ای از امور، روشن و واضح نیست؛ بلکه مشکوک است و این، عوامل فراوانی دارد؛ از جمله این که نص یا متن مربوط به آن، نزد انسان، به ثبوت نرسیده است و از این رو این تردید وجود دارد که آیا این نص، از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت است یا خیر؟ آن گاه اگر صحت یک متن به ثبوت برسد، بحث برداشت از آن پیش می آید که آیا از این روایت، چنین مفهومی برداشت می شود یا خیر؟ هم چنین اگر مفهوم روشن و ثابتی از آن برداشت شود، این شبهه مطرح می گردد که آیا اگر مفهومش عام است، دلیلی بر تخصیص آن وجود دارد یا خیر یا اگر مطلق است، قیدی برای آن هست یا خیر؟ پس از همه ی این مراحل این نکته نیز درخور توجه می باشد که آیا حکمش باقی مانده یا منسوخ شده است؟

خلاصه این که اسباب فراوانی وجود دارد که خاستگاه ابهام یا شبهه می باشد؛ اما چه راه کاری برای رفع این شبهات وجود دارد؟ پیامبر ﷺ راهش را بیان نموده و فرموده است: «هرکس از شبهات بپرهیزد، دین و آبرویش را حفاظت کرده است». یعنی هرکس از شبهات دوری نماید و به مسایل واضح و روشن روی بیاورد، دین و آبرویش محفوظ می ماند؛ به عبارت دیگر در حرام نمی افتد و مرتکب حرام نمی شود و خود را در معرض سخن مردم قرار نمی دهد. سپس رسول الله ﷺ با ذکر مثالی، این موضوع را بیش تر شرح داد و فرمود: «کسی که در شبهات و کارهای مشکوک بیفتد، به حرام نیز آلوده خواهد شد؛ مانند چوپانی که گله اش را در اطراف چراگاه قُرُق شده ی سلطان می چراند و هر آن امکان دارد وارد منطقه ی ممنوعه شود». ناگفته پیداست که اگر کسی، گله ی گاو، شتر یا گوسفندش را در اطراف منطقه ی قُرُق بچراند، هر آن امکان دارد وارد منطقه ی ممنوعه شود؛ زیرا وقتی منطقه ای را قُرُق می کنند، گیاهانش رشد می نمایند و بدین سان این منطقه ی به چراگاهی غنی تبدیل می شود و دام ها را به سوی خود می کشاند؛ از این رو برای این که دام ها وارد محدوده ی ممنوعه نشوند، به مراقبت و توجه ی بیش تری نیاز است و انسان هر چقدر مراقبت نماید، سرانجام غافل می شود و نمی تواند دام ها را آن گونه که باید، کنترل کند؛ در نتیجه انتظاری جز این نیست که دام ها وارد محدوده ی قُرُق شوند.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «آگاه باشید که هر پادشاهی، حریمی دارد». شاید پیامبر ﷺ این را از روی تأیید گفته باشد؛ یعنی تعیین منطقه ی قُرُق یا ممنوعه از سوی پادشاه را تأیید کرده و این اجازه را به حاکم و فرمانروای مسلمانان داده است تا منطقه ای را برای چارپایان بیت المال، هم چون شتران صدقه یا اسب های جهاد و امثال آن، تعیین کند و چراندان سایر دام ها را در این منطقه ممنوع نماید.

ناگفته نماند قُرُق کردن یک منطقه برای خود و منافع شخصی، حرام است و برای هیچ کس جایز نیست که بخشی از زمین خدا را به خود اختصاص دهد؛ زیرا

پیامبر ﷺ فرموده است: «الْمُسْلِمُونَ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثٍ: فِي الْمَاءِ وَالْكَلِّ وَالنَّارِ»^(۱) یعنی: «مسلمانان، در سه چیز شریک‌اند: در آب، در مراتع طبیعی، و در آتش».

لذا برای هیچ کس جایز نیست که پیرامون مراتع طبیعی، حصارکشی نماید یا افرادی را بر آن بگمارد و مانع ورود مردم به آن شود. این، غصبِ اموال عمومی و خدادادی‌ست؛ زیرا مردم را از چیزی که به همه‌ی آن‌ها تعلق دارد، محروم کرده و این، حرام است. از این‌رو علما گفته‌اند: در صورتی حاکم یا فرمان‌روای مسلمانان، می‌تواند منطقه‌ای را برای دام‌ها و حیوانات مسلمانان، قُرُق کند که این کار زیانی به آن‌ها نرساند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «آگاه باشید که هر پادشاهی، حریمی دارد». لذا این احتمال وجود دارد که پیامبر ﷺ این کار را برای فرمان‌روای مسلمانان، جایز قرار داده و این حق را به او داده است که منطقه‌ای را برای حیوانات بیت‌المال و چارپایان مسلمانان، از جمله اسب‌های لشکر اسلام و نیز شتران صدقه و امثال آن، قُرُق کند.

هم‌چنین احتمال دارد رسول‌الله ﷺ فقط از یک واقعیت سخن گفته باشد و این، به معنای تأیید این کار نیست؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ گاه از یک موضوع خبر داده، اما آن را تأیید نکرده است. همان‌گونه که در حدیثی فرموده است: «لَتَرْكَبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ الْقُدَّةِ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ صَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ». یعنی: «مو به مو و به‌طور کامل، از روش پیشینیان خود، پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما نیز همین کار را خواهید کرد!». پرسیدند: ای رسول‌خدا! یعنی از یهود و نصارا؟ فرمود: «فَمَنْ؟»^(۲) یعنی: «پس چه کسی؟» این، به معنای تأیید چنین روی‌کردی نیست؛ بلکه یک هشدار است و رسول‌الله ﷺ به امتش یادآوری نموده که از روش یهود و نصارا پیروی نکنند. در هر حال هر پادشاهی، حریم یا منطقه‌ای ممنوعه دارد؛ چه به‌حق و چه به‌ناحق. وقتی مردم، حیوانات خود را اطراف این منطقه‌ی سرسبز و پر از گیاه و علف بیاورند، نمی‌توانند آن‌ها را کنترل کنند؛ در

(۱) روایت: ابوداود، ش: ۳۴۷۷؛ ابن‌ماجه، شک ۲۴۷۲؛ آل‌بانی رحمه الله در إرواء الغلیل، ش: ۱۵۵۲ و المشكاة، ش: ۳۰۰۱، این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۶، ۷۳۲۰)؛ و مسلم، ش: ۲۶۶۹.

نتیجه حیوانات، وارد منطقه‌ی قُرُق می‌شوند. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «و حَرِیمُ اللَّهِ، مُحَرَّمَاتِ اَوْسَتْ». الله ﷻ حصارِ محکمی پیرامون شریعتش کشیده است و هر چیزِ حرامی را که به زیانِ دنیا و آخرت انسان‌هاست، قُرُق کرده و در منطقه‌ی ممنوعه قرار داده است؛ لذا هرچه علاقه و رغبت نفس انسان به این محرمات، بیش‌تر باشد، حصارِ پیرامونش نیز محکم‌تر است. دقت کنید؛ گناهی مثل زنا، نتیجه‌ی میلِ جنسی و ضعفِ ایمان است و چون، نفس سرکش به آن علاقه دارد، الله ﷻ حصارِ استواری، پیرامونِ آن کشیده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّیْنٰی﴾^(۱)؛ یعنی: «به زنا نزدیک نشوید». نفرمود: زنا نکنید؛ بلکه از نزدیک شدن به زنا منع نمود و این، شامل هر رفتاری می‌شود که زمینه‌ساز انجامِ این عمل است؛ مانند: نگاه کردن، دست زدن، سخن گفتن و امثال آن.

الله ﷻ ربا را نیز حرام کرده است و از آن‌جا که نفس انسان، به‌خاطرِ سودِ ظاهریِ ربا به آن علاقه دارد، الله ﷻ همه‌ی زمینه‌های ربا و حیل‌های رباخواری را حرام و ممنوع گردانیده است و بدین‌سان برای همه‌ی کارهای حرام، محدوده‌ای قُرُق شده و ممنوع قرار داده تا این محدودیت‌ها، مردم را از آلوده شدن به حرام، باز دارد.

سپس فرمود: «هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». قلب، پاره‌گوشتی کوچک و به‌اندازه‌ی تکه‌گوشتی‌ست که انسان، آن را می‌جوَد، ولی دارای اهمیت فراوانی‌ست و مرکز تدبیر بدن می‌باشد و «صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است». این، پاره‌گوشت که صلاح و فساد همه‌ی بدن به آن وابسته می‌باشد، نه چشم است و نه بینی و زبان، و نه دست و پا و جگر یا سایر اعضای بدن؛ بلکه این عضو مهم، قلب است. از این‌رو رسول‌الله ﷺ همواره این دعا را می‌گفت: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ اللَّهُمَّ مَصْرِفَ الْقُلُوبِ، صَرِّفْ قَلْبِي إِلَى طَاعَتِكَ»^(۲). یعنی: «یا الله! ای

(۱) سوره‌ی اِسْرَاء؛ آیه‌ی ۳۲.

(۲) حسن است؛ روایت: ترمذی (۲۱۴۰، ۳۵۲۲)؛ ابن‌ماجه (۳۸۳۴)؛ آلبانی رحمه الله در ظلال الجنة (۲۲۳) و در تخریج الإیمان از ابن‌ابی‌شبیبه (۵۵-۵۸) این روایت را صحیح دانسته است.

دگرگون‌کننده‌ی دل‌ها! قلبم را بر دین خود استوار بگردان؛ یا الله! ای تغییردهنده‌ی دل‌ها! قلبم را به سوی اطاعت خویش متمایل بگردان».

لذا قلب، محور صلاح و فساد انسان است؛ پس ای برادر و خواهر مسلمان! چه خوب است به اصلاح قلب خویش اهمیت دهی. آری؛ خوب بودنِ ظاهر و اعمالِ ظاهری، بسیار پسندیده است، اما از همه مهم‌تر خوب بودنِ قلب می‌باشد. الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ﴾ [المنافقون: ۴]

هنگامی که آنان را می‌بینی، جسم (و ظاهر) آنان، تو را به شگفت می‌آورد و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی؛ (ولی) گویا چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند.

یعنی ظاهری نیک و اعمالی به‌ظاهر خوب و پسندیده دارند و خیلی خوب حرف می‌زنند، اما دل‌هایشان خراب است و هیچ خیری در دل‌هایشان وجود ندارد؛ مانند چوب‌های خشک و بی‌فایده‌ای هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند.

پس ای بنده‌ی خدا! به اصلاح قلب خویش اهمیت بده و دقت کن که مبدا ذره‌ای بدی یا بی‌رغبتی به آیات الهی در قلبت باشد؛ مبدا در آن کدورتی نسبت به بندگان شایسته‌ی الله، وجود داشته باشد؛ مبدا در آن، میل و رغبتی به کفار یافت شود؛ مبدا در دل، به کفار علاقه و محبت داشته باشی؛ آن را از حسادت، کینه و دشمنی، پاک کن و بنگر که هیچ‌یک از چنین بیماری‌هایی در قلبت وجود نداشته باشد؛ زیرا قلب، محور و اساس تمام رفتارهاست. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۖ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۖ﴾ [العادیات: ۹، ۱۰]

آیا نمی‌داند آن‌گاه که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد؟

این اتفاق، روز قیامت روی خواهد داد؛ یعنی در آخرت، مطابق باطن انسان با او رفتار می‌شود و در دنیا، بر اساس ظاهر. به عبارت دیگر ما بر اساسِ ظاهر مردم،

قضاوت می‌کنیم، اما روز قیامت، مبنای عمل و قضاوت، باطن است. الله متعال دل‌های ما و شما را اصلاح بگرداند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^(۱)

[الطارق: ۹]

روزی که رازها فاش می‌شود.

یعنی هرکس، به‌راستی جزو مؤمنان بوده است، ایمانش نمایان می‌گردد و هرکس جزو منافقان بوده، نفاقش آشکار می‌شود. پناه بر الله.

پس ای برادر و خواهر مسلمان! قلب خویش را اصلاح کن؛ شریعت الهی را ناگوار مپندار؛ از بندگان نیکِ الله، بد مبر؛ نسبت به هیچ‌یک از آیات الهی و آنچه نازل فرموده، بی‌رغبت مباش که این، کفر به الله متعال و نشان‌گر بی‌ایمانی است و نشان می‌دهد که ایمان در قلبت جای نگرفته است.

۵۹۵- وعن النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: نوّاس بن سمعان رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نیکي، یعنی خوش‌خُلُقِي؛ و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند».

۵۹۶- وعن وابصة بن معبد رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «جِئْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْبِرِّ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «اسْتَفْتِ قَلْبَكَ، الْبِرُّ: مَا أَطْمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ، وَأَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ، وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ». [حدیثی حسن است که احمد و دارمی در مسندهای خود روایت کرده‌اند].^(۲)

ترجمه: وابصه بن معبد رضی الله عنه می‌گوید: نزد رسول‌الله ﷺ رفتم؛ فرمود: «آمده‌ای تا درباره‌ی نیکي و احسان بپرسی؟» عرض کردم: بله. فرمود: «از قلب خود بپرس؛

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۳.

(۲) صحیح الجامع، آل‌بانی رحمته الله؛ ش: ۹۴۸.

نیکی، عبارت است از چیزی که درون و قلب انسان به آن مطمئن و آرام باشد؛ و بدی، چیزی است که در درون و قلب انسان تردید ایجاد کند؛ هرچند مردم، بارها-درباره‌ی صحتش- اظهار نظر کنند».

شرح

مؤلف، حافظ نووی رحمته الله در کتاب ریاض الصالحین، بابی بدین عنوان گشوده است: «وَرَعَ وَ تَرَكَ شَبَهَاتٍ». در این باب حدیثی بدین مضمون ذکر شده که نواس بن اسمعان رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی؛ و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند».

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی»، بدین معناست که خوش‌خُلقی، جزو نیک‌ست و در مفهوم این آیه می‌گنجد که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۲]

و با یکدیگر بر نیک‌ی و پرهیزگاری همکاری نمایید.

خوش‌خُلقی، دو جنبه دارد: یکی بُعدِ عبادی، یعنی منشِ نیکو در عبادت الله تعالی و دیگری، خوش‌خُلقی در تعامل با بندگان الله متعال.

خوش‌خُلقی یا منشِ نیکو در عبادت الله، این‌ست که انسان فرمان‌های الله متعال را با سینه‌ای باز و قلبی مطمئن و آرام بپذیرد و به‌طور کامل و بدون هیچ بی‌رغبتی یا شک و تردیدی به انجام آن پردازد؛ با میل و رغبت کامل، نماز را با جماعت ادا کند؛ و در روزهای سرد، با رغبت کامل به فرمان الله تعالی درباره‌ی وضو کردن نهد؛ هم‌چنین با میل و رغبت به فرمان الهی، زکات اموالش را بدهد و در رمضان، روزه بگیرد و در صورت توانایی، حکم الله تعالی درباره‌ی حج را به‌جا بیاورد.

اما خوش‌خُلقی در تعامل با بندگان الله تعالی، این‌ست که به پدر و مادرش نیک‌ی کند، صله‌ی رحم نماید، از نیک‌ی کردن به همسایگانش دریغ نکند و در معاملاتش صداقت داشته باشد و با روی‌کرد مثبت و نیک‌ی که در برخورد با دیگران دارد، آسوده‌خاطر، خرسند و آرام باشد و ذره‌ای احساس دل‌تنگی نکند. اگر این‌چنین هستید، بدانید که در جرگه‌ی نیکوکاران، جای دارید.

اما گناه، عبارت است از چیزی که انسان درباره‌اش تردید دارد و قلبش نسبت به آن، آرام و مطمئن نیست؛ البته کسی دارای چنین وضعیتی است که نفسی آرام، مطمئن و خرسند به شریعت الله ﷻ دارد. زیرا بدکاران، فاسقان و اهل فسق و فجور، نسبت به گناه و معصیت، بی‌پروا هستند و به‌سادگی و بدون هیچ عذاب وجدان یا شک و تردیدی، به گناه و معصیت می‌پردازند و ککشان هم نمی‌گزد؛ اما نیکوکارانی که توفیق کارهای نیک پیدا می‌کنند، به‌گونه‌ای هستند که وقتی درباره‌ی چیزی دچار شک و تردید می‌شوند و قلب و درون آن‌ها نسبت به آن، بی‌قرار می‌گردد، به گناه بودن آن عمل پی می‌برند و درمی‌یابند که چنین کاری، گناه و معصیت است. در چنین موقعیتی، باید از چنین کاری دوری کرد و به کاری پرداخت که قلب و درون انسان، به آن آرام و مطمئن می‌باشد؛ این، یعنی ورَع و پرهیزگاری. از این رو رسول الله ﷺ فرمود: «هرچند مردم، بارها درباره‌ی صحبتش به تو فتوا دهند»، اما از آن‌جا که قلبت به درست بودن چنین عملی گواهی نمی‌دهد، از آن دوری کن. این، جزو نیکی‌ست؛ مگر این‌که نسبت به آن چه الله ﷻ حلال کرده است، وسواس و شک و تردید داشته باشی؛ در این صورت به این شک و تردید توجه نکن. زیرا سخن پیامبر ﷺ با مردم، کاملاً روشن و واضح و به صورتی است که امراضی چون وسواس، هیچ جایی در آن ندارد؛ یعنی این سخن، رو به کسانی است که در قلبشان چنین امراضی وجود ندارد. پس نیکی، چیزی است که صاحب چنین قلبی نسبت به آن، آرام و مطمئن می‌باشد و گناه، عبارت است از چیزی که در قلب چنین انسانی شک و تردید ایجاد می‌کند و دوست ندارد که مردم از آن مطلع شوند.

۵۹۷- وعن أبي سُرُوعَةَ بكسر السين المهملة وفتحها عُقْبَةُ بنِ الحَارِثِ ﷺ أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لِأبي إِيَّاهِبِ بنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةً فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي قَدْ تَزَوَّجَ بِهَا، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكَ أَرْضَعْتَنِي وَلَا أَخْبَرْتَنِي، فَرَكَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ، وَقَدْ قِيلَ؟» فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ وَنَكَحَتْ زَوْجاً غَيْرَهُ. [روایت بخاری]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۸، ۲۶۴۰).

ترجمه: از ابوسیر و عقه بن حارث رضی الله عنهما روایت است که وی با دختر ابواه‌اب بن عزیز ازدواج کرده بود؛ زنی نزدش آمد و گفت: من، به تو و زنی که با او ازدواج کرده‌ای، شیر داده‌ام. - یعنی شما برادر و خواهر رضاعی هستید. - عقه به آن زن گفت: من نمی‌دانستم که تو، به من شیر داده‌ای و تا کنون به من نگفته بودی. لذا سوار - بر شتر - شد و به مدینه، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و در این باره از ایشان سؤال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه می‌خواهی با او زندگی کنی، در حالی که چنین سخنی گفته شده است؟» لذا عقه از او جدا شد و آن زن، با مردی دیگر ازدواج کرد.

۵۹۸- وعن الحسن بن علي رضي الله عنهما، قال: حفظت من رسول الله صلی الله علیه و آله: «دَعُ مَا يَرِيكَ إِلَى مَا لَا يَرِيكَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما می‌گوید: به یاد دارم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را که درباره‌ی (درست بودن) آن شک داری، رها کن و به کاری پرداز یا به چیزی روی بیاور که درباره‌اش شک نداری».

شرح

حدیث نخست، یعنی حدیث عقه رضی الله عنه درباره‌ی «رضاع» یا هم‌شیری است و حدیث دوم، یعنی حدیث حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما درباره‌ی دوری از چیزی که انسان درباره‌ی درست بودن آن شک دارد. در حدیث نخست آمده است: عقه رضی الله عنه با دختر ابواه‌اب بن عزیز ازدواج کرده بود؛ زنی نزدش آمد و گفت: من، به تو و زنی که با او ازدواج کرده‌ای، شیر داده‌ام. یعنی تو، برادر رضاعی این زن هستی و برادر رضاعی مانند برادر نسبی بر خواهرش حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ». یعنی: «آنچه از نسب حرام است، از شیر خوردن نیز حرام می‌شود». البته چند شرط دارد:

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۳۷۷؛ غایة المرام، ش: ۱۷۹؛ إرواء الغلیل، از آلبانی رحمته الله، ش: ۲۰۷۴.

شرط نخست: این که شیر انسان باشد؛ یعنی اگر دو کودک به طور مشترک از شیر گوسفند، گاو یا شتر بخورند، با هم برادر رضاعی نیستند؛ زیرا شیری که می‌خورند، باید شیر انسان باشد و الله متعال فرموده است:

﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ﴾ [النساء: ۲۳]

و مادران رضاعی شما که به شما شیر داده‌اند.

شرط دوم: شیر خوردن باید پنج بار و یا بیش‌تر باشد؛ لذا اگر یک یا دو یا سه یا چهار مرتبه باشد، اعتبار ندارد. یعنی اگر زنی، کودکی را چهار مرتبه در چهار روز شیر دهد، این کودک فرزندی رضاعی او محسوب نمی‌شود؛ بلکه حتماً باید پنج مرتبه او را شیر دهد. البته اگر پنج مرتبه او را شیر دهد، هرچند کودک سیر نشود، این زن مادر رضاعی او به‌شمار می‌آید و بر یکدیگر حرام می‌شوند.

شرط سوم: شیر خوردن باید در دوران شیرخوارگی، یعنی پیش از دو سالی باشد که کودک را از شیر می‌گیرند. یعنی اگر در این دوران نباشد و یک زن، به کسی شیر دهد که دوران شیرخوارگی‌اش را پشت سر گذاشته است، این، اعتبار ندارد؛ یعنی اگر یک کودک پنج ساله، پنج یا ده مرتبه از زنی شیر بخورد، فرزندی رضاعی این زن به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا شیر خوردن در دوران شیرخواری نبوده است.

این‌ها، شروط سه‌گانه‌ی شیرخوارگی ست و وقتی ثابت شود، فقط به شیرخوار — کسی که شیر خورده — و فرزندان‌ش، منتقل می‌گردد، نه به برادران، پدرها و مادرانش.^(۱) بنابراین برای برادر طفل شیرخوار، ازدواج با خواهر رضاعی برادرش، یا ازدواج با مادر رضاعی برادرش جایز است؛ زیرا تأثیر و اعتبار رضاعت و هم‌شیر بودن، فقط بر شیرخوار و فرزندان اوست و بر ریشه و اصل وی، یعنی پدرها و مادرهایش و بر نزدیکان خانوادگی‌اش از جمله برادرها، عموها و فرزندان ایشان تأثیر ندارد؛ چه از او بزرگ‌تر باشند و چه کوچک‌تر و این پندار عموم مردم که معتقدند حکم هم‌شیر بودن به برادران کوچک‌تر از او تعلق می‌گیرد، نادرست و بی‌اعتبار است. برخی از عموم مردم می‌گویند: هرگاه کودکی از یک زن شیر بخورد، آن کودک و برادران کوچک‌ترش، فرزندان رضاعی آن زن به‌شمار می‌آیند؛ این، درست نیست،

(۱) پدرها، یعنی پدر و پدر بزرگ تا آخر و مادرها، یعنی مادر و مادر بزرگ تا آخر.

بلکه هیچ‌یک از برادران این کودک، نه آن‌ها که قبل از او به دنیا آمده‌اند و نه آن‌ها که پس از او زاده شده‌اند، فرزندان رضاعی این زن محسوب نمی‌شوند.

و اما حدیث حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام؛ حسن علیه السلام این جمله‌ی مهم و بزرگ را که یکی از اصول و قواعد ورع و پرهیزگاری به‌شمار می‌آید، از جد بزرگوارش رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیده و به‌خاطر سپرده است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را که درباره‌ی (درست بودن) آن شک داری، رها کن و به کاری پرداز یا به چیزی روی بیاور که درباره‌اش شک نداری». یعنی تنها به انجام کارهایی پرداز که به درست بودن آن، اطمینان داری یا گمان غالب تو، این‌ست که درست می‌باشد؛ اما اگر درباره‌ی درست بودن کاری شک داشتی، رهایش کن. این، یکی از اصول پرهیزگاری‌ست. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در راه، یک دانه خرما دید و فرمود: «لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لَا أَكُلْتُهَا».^(۱) یعنی: «اگر نمی‌ترسیدم که از صدقه (زکات) باشد، حتماً آن را می‌خوردم». این، مصداق و نمونه‌ای عینی و نمایان از رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که در حدیث حسن علیه السلام آمده است. هم‌چنین اگر میان شما و شخصی دیگر، حساب و کتابی بود و در نتیجه‌ی این حساب و کتاب، چیزی به نفع شما به سوی شما آمد که شما شک داشتید آیا حق شماست یا خیر، از آن بگذرید و اگر طرف مقابل نیز به همین شکل شک کرد و از این سود گذشت، شما هم رهایش کنید و آن را صدقه‌ای معلق قرار دهید؛ یعنی به این نیت صدقه دهید که اگر حق شما بوده، آن را برای تقرب به الله صدقه داده‌اید و اگر حق شما نبوده، از این طریق خود را از عذابش، خلاص کرده‌اید.

خلاصه این‌که حدیث حسن علیه السلام حدیثی مهم در باب ورع و پرهیزگاری‌ست: «دَعْ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ». لذا آن‌چه را که درباره‌ی درست بودن آن شک داری، رها کن و به کاری پرداز که درباره‌اش شک نداری و با انجام آن، ناآرام، مضطرب و پریشان نمی‌شوی.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۰۵۵، ۲۴۳۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۷۱.

۵۹۹- وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: كَانَ لِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی اللہ عنہ غُلَامٌ يُخْرِجُ لَهُ الْخَرَاجَ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَأْكُلُ مِنْ خَرَاجِهِ، فَجَاءَ يَوْمًا بِشَيْءٍ، فَأَكَلَ مِنْهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: تَدْرِي مَا هَذَا؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: كُنْتُ تَكْهَنُ لِلْإِنْسَانِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا أُحْسِنُ الْكَهَانَةَ إِلَّا أَنِّي حَدَّعْتُهُ، فَلَقِينِي، فَأَعْطَانِي بِذَلِكَ هَذَا الَّذِي أَكَلْتُ مِنْهُ، فَأَدْخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَقَاءَ كُلَّ شَيْءٍ فِي بَطْنِهِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ غلامی داشت که - با دستور و رضایت ابوبکر - کار می کرد و بخشی از درآمد روزانه اش را برای ابوبکر رضی اللہ عنہ می آورد و ایشان از آن می خورد - و باقی مانده ی این درآمد از آن خود غلام بود. - غلام، روزی چیزی آورد و ابوبکر رضی اللہ عنہ از آن خورد. غلام به ابوبکر گفت: آیا می دانی این چیست؟ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پرسید: چیست؟ پاسخ داد: من در جاهلیت برای شخصی پیش گوئی کردم؛ البته کهنات و پیش گوئی را خوب یاد نداشتیم، بلکه او را فریب دادم. - امروز - مرا دید و این را که از آن خوردید، به من داد. لذا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ انگشت در دهان فرو برد و هرچه خورده بود، بالا آورد.

شرح

حافظ نووی رحمۃ اللہ علیہ در باب ورع و ترک شبهات از عایشه رضی اللہ عنہا نقل کرده است: ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ غلامی داشت که به او اجازه داده کار کند و بخشی از درآمد روزانه اش را برای ابوبکر رضی اللہ عنہ بیاورد؛ یعنی به او گفته بود: می توانی کارکنی و روزانه این مقدار برای من بیاوری و باقی مانده اش از آن خودت باشد. این عمل در رابطه با غلامان، جایز است؛ یعنی اگر کسی، غلامی داشته باشد می تواند به او بگوید: کار کن و روزانه این مقدار پول بیاور؛ هرچه ماند، از خودت. این، جایز می باشد؛ زیرا غلامان، ملک صاحب خود هستند و هرچه کسب کنند، از آن مالک آنهاست؛ چه سهمی به آنها بدهد و چه ندهد. البته فایده ی این کار، اینست که شرایطی برای غلام فراهم می شود که می تواند بنا بر توافق آقایش، پس از کسب مبلغی پول، استراحت نماید یا به کسب علم پردازد یا هم چنان کار کند و مازاد درآمد را برای خود بردارد. در برخی از کشورها برای جذب کارگر از کشورهای دیگر، کفالت اقامت برخی از افراد را قبول

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۸۴۲.

می‌کنند و به آن‌ها می‌گویند: بروید کار کنید، البته باید ماهیانه این مبلغ را به ما بدهید؛ چنین عملی، ظلم است و حرام و با آیین‌نامه‌های مربوط به کفالت و اقامت، مغایرت دارد و چنین قراردادهایی از اساس، باطل است و صاحب کار، حق ندارد، کاری بیش از آنچه به عنوان شرح وظایف کارگر در قرارداد آمده است، مطالبه نماید؛ زیرا چه بسا کارگر، خسته می‌شود یا به هر دلیلی نمی‌تواند آن‌چه را کفیلش بر او تحمیل کرده است، به دست بیاورد و این، ظلم است.

اما وضعیت غلامان، فرق می‌کند و خودشان و هرچه دارند، از آن مالک یا صاحب آن‌هاست. غلام ابوبکر رضی الله عنه نیز کار می‌کرد و بخشی از درآمد روزانه‌اش را به ابوبکر می‌داد؛ روزی غذایی آورد و ابوبکر رضی الله عنه از آن خورد. آن‌گاه از ابوبکر پرسید: آیا می‌دانی این چیست؟ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: چیست؟ پاسخ داد: این، مزد کهناتی‌ست که در جاهلیت برای یک نفر غیب‌گویی کرده بودم؛ البته کهنات و پیش‌گویی را خوب یاد نداشتم، بلکه او را فریب دادم. آن شخص، امروز مرا دید و این را که از آن خوردید، به من داد. لذا ابوبکر صدیق رضی الله عنه انگشت در دهان فرو برد و هرچه خورده بود، بالا آورد. زیرا مزد کهنات و پیش‌گویی، حرام است؛ فرقی نمی‌کند که کاهن، در کارش ماهر باشد یا خیر. چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله دست‌مزد کاهن را حرام دانسته و از آن نهی کرده است. ابوبکر رضی الله عنه بلافاصله پس از شنیدن سخن غلامش، انگشت زد و هرچه خورده بود، بالا آورد تا شکمش از غذای حرام، خالی گردد؛ زیرا آن‌چه غلامش به او داده بود، کسب حرام بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا، حَرَّمَ ثَمَنَهُ». یعنی: «هرچه الله، حرامش کرده، داد و ستد (و درآمد حاصل از) آن را نیز حرام گردانیده است». لذا دست‌مزد عمل حرام، حرام است؛ مانند اجاره دادن مغازه‌ها به آرایش‌گرانی که ریش مراجعه‌کنندگان خود را می‌تراشند. درآمد حاصل از این اجاره حرام است و برای صاحب مغازه، جایز نمی‌باشد؛ زیرا مغازه را برای انجام عمل حرامی از او اجاره کرده‌اند.

همچنین اجاره دادن ساختمان به بانک‌ها، حرام است؛ زیرا همه یا بیش‌تر معاملات بانکی، ربوی و حرام می‌باشد این بانک‌ها، از اساس برای انجام معاملات

ربوی و حرام، تأسیس شده‌اند؛ لذا درآمد حاصل از اجاره‌ی مغازه یا ساختمان به بانک‌های ربوی، حرام است. همچنین اجاره دادن ساختمان به نشریه‌هایی که مروج هرزگی و فساد اخلاقی یا افکار و اندیشه‌های انحرافی هستند، جایز نیست و درآمد حاصل از این اجاره، حرام است؛ زیرا در حقیقت، نوعی تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت به‌شمار می‌آید و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

رسول‌الله ﷺ نیز فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا، حَرَّمَ ثَمَنَهُ»^(۱) یعنی: «الله، هرچه را حرام کرده، داد و ستد (و درآمد حاصل از) آن را نیز حرام گردانیده است». حدیث عایشه رضی الله عنها نشان‌گر ورع و پرهیزگاری ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد و به‌راستی ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر ﷺ و نخستین پیشوای این امت پس از پیامبرش، شایسته‌ی چنین تقوایی‌ست؛ از این‌رو اهل سنت و جماعت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برترین فرد این امت می‌دانند؛ چراکه رسول‌الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ»^(۲) یعنی: «کسی که بیش از همه‌ی مردم مرا با جان و مالش همراهی نمود، ابوبکر رضی الله عنه است و اگر می‌خواستم کسی از امتم را به عنوان دوست ویژه و خاص خود برگزینم، ابوبکر رضی الله عنه را به دوستی برمی‌گزیدم؛ ولی برادری اسلامی کافی است».

متون دینی در این‌باره، فراوان و متواتر است؛ حتی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه که به راست‌گویی و عدالت، شهره‌ی آفاق است، روی منبر کوفه می‌فرمود: «خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ»^(۳) یعنی: «بهترین‌های این امت

(۱) صحیح است؛ روایت: احمد (۲۹۳/۱)؛ ابن‌ماجه، ش: ۴۹۳۸؛ دارقطنی (۷/۳)؛ و ابوداود، ش: ۳۴۸۸.

(۲) ر.ک: بخاری، کتاب فضائل الصحابه، شماره‌ی ۳۶۵۴. [مترجم]

(۳) روایت احمد (۱۰۶/۱)، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸.

پس از پیامبر ﷺ، به ترتیب ابوبکر و عمر هستند». این، سخن علی ﷺ می باشد؛ هم چنین می فرمود: «لَا أُوتَى بِأَحَدٍ يُفْضَلُنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ إِلَّا جَلَدْتُهُ حَدَّ الْمُفْتَرِي».^(۱) یعنی: هر کس را نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح می دهد، حد افترا را بر او اجرا می کنم». یعنی او را تازیانه می زنم و این از تواضع و فروتنی علی مرتضی ﷺ در برابر حق بود و سخنش به جا و درست است؛ این سخن، هم چنین ردی آشکار بر کسانی است که علی را برتر از ابوبکر و عمر می پندارند، بلکه برخی از آن ها، علی را از رسول الله ﷺ نیز برتر می دانند و می گویند: علی از محمد (ﷺ) برتر بود! حتی رسالت را حق علی می دانند و می گویند: جبرئیل، در امانت خیانت کرد و رسالت را از علی به محمد منتقل نمود! شکی نیست که این ها، گمراه اند. از این گمراهی به الله پناه می بریم و برای خود و ایشان، درخواست هدایت می کنیم.

خلاصه این که ابوبکر صدیق ﷺ پارسا و پرهیزگار بود و از شبهات دوری می کرد؛ به همین سبب نیز انگشت زد تا هر چه خورده است، بالا بیاید و شکمش از حرام یا چیزی که در آن شبهه بود، تغذیه نشود.

۶۰۰- وعن نافع أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ كَانَ فَرَضَ لِلْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ، وَفَرَضَ لِابْنِهِ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَخَمْسَمِائَةٍ، فَقِيلَ لَهُ: هُوَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَلِمَ نَقَصْتَهُ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هَاجَرَ بِهِ أَبُوهُ يَقُولُ: لَيْسَ هُوَ كَمَنْ هَاجَرَ بِنَفْسِهِ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: نافع می گوید: عمر بن خطاب ﷺ برای مهاجران پیش گام چهار هزار مقرر نمود و برای پسرش سه هزار و پانصد (درهم)؛ به عمر ﷺ گفتند: پسر ت نیز از مهاجران است؛ پس چرا حقوق کمتری برای او مقرر کرده ای؟ فرمود: «پدرش او را با خود به هجرت برد»؛ و می گفت: «او مانند کسی که خودش هجرت کرده، نیست».

(۱) السنة از ابن ابی عاصم (۵۷۵/۲)؛ السنة، از عبدالله بن احمد (۱۳۱۲)؛ و روایت احمد در فضائل الصحابه (۴۹، ۳۸۷)؛ مدار این روایت بر محمد بن طلحه الیامی است که ضعیف می باشد.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۹۱۲.

۶۰۱- وعن عطية بن عروة السعديّ الصّحائبيّ رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَذَرًا مِمَّا بِهِ بَأْسٌ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد].^(۱)

ترجمه: عطیه بن عروهی سعدی رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بنده، در صورتی به درجه‌ی پرهیزگاران می‌رسد که از ترس ابتلا به چیزهای ناروا، چیزهایی را که رواست و اشکالی ندارد، رها کند».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب ورع و ترک شبهات، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که: نافع می‌گوید: امیرمؤمنان، عمر بن خطاب رضي الله عنه هنگامی که حقوق مردم از بیت المال را تعیین نمود، برای مهاجران، چهار هزار مقرر کرد و برای پسرش عبدالله رضي الله عنه، سه هزار و پانصد درهم؛ در صورتی که پسرش عبدالله نیز جزو مهاجران بود؛ یعنی حقوقی که عمر رضي الله عنه برای پسرش مقرر نمود، پانصد درهم کم‌تر از حقوق سایر مهاجران بود. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «پدرش او را با خود به هجرت برد؛ لذا او مانند کسی که خودش هجرت کرده، نیست». این، نشان‌گر کمال تقوا و پرهیزگاری عمر رضي الله عنه می‌باشد. لذا بر همه‌ی مسؤولان واجب است که نزدیکان خود را بر سایر مردم، ترجیح ندهند و از تبعیض، دوری کنند و میان فقیر و ثروتمند، فرقی نگذارند؛ بلکه به هرکس همان جایگاهی را بدهند که شایسته‌ی اوست. این، لازمه‌ی ورع و پرهیزگاری است. البته عبدالله بن عمر رضي الله عنه نیز اعتراض نکرد و به پدرش نگفت: پدر! من نیز جزو مهاجران هستم و اگر می‌خواستم، در مکه می‌ماندم و هجرت نمی‌کردم؛ بلکه به تصمیم پدرش احترام گذاشت و آن را پذیرفت.

و اما حدیث عطیه رضي الله عنه؛ در این حدیث آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «بنده، در صورتی به درجه‌ی پرهیزگاران می‌رسد که از ترس ابتلا به چیزهای ناروا، چیزهایی را که رواست و اشکالی ندارد، رها کند». یعنی وقتی در یک چیز مباح، شبهه‌ی حرام وارد شود و تشخیص حلال و حرام غیرممکن یا دشوار باشد، تقوا و کمال ایمان،

(۱) ضعیف است؛ رک: ضعیف الجامع، ش: ۶۳۲۰؛ ضعیف الترمذی، ش: ۴۳۵؛ و غایة المرام، از آلبانی رحمته الله، ش: ۱۷۸.

چنین ایجاب می‌کند که انسان، از آن روزی حلال دوری نماید تا مرتکب حرام نشود. آن‌گونه که علما گفته‌اند: در پیش گرفتن چنین روی‌کردی، واجب است؛ یعنی وقتی در یک کار یا روزی حلال، شبهه‌ی حرام وارد شود، اجتناب از همه‌ی آن واجب است؛ زیرا اجتناب از حرام، واجب می‌باشد و در چنین مواردی، اجتناب از حرام در صورتی تحقق می‌یابد که انسان، از کار یا روزی حلالی که در آن شبهه است، دوری کند. چون «هرچیزی که انجام واجب جز به وسیله‌ی آن ممکن نباشد، خود، واجب است». البته اگر چاره‌ای جز انتخاب یکی از این دو گزینه را نداشت، می‌تواند با جستجو و دقت نظر، یکی از گزینه‌ها را که به گمان غالبش درست است، انتخاب نماید؛ به عنوان مثال: وقتی غذای کسی با غذای شخصی دیگر، اشتباه شود و به این غذا، نیاز شدیدی داشته باشد، در این صورت پس از بررسی و دقت نظر می‌تواند غذایی را که به گمان غالبش، غذای خود اوست، بردارد و استفاده کند.

۶۹- باب: مستحب بودن عزلت در دوران فتنه و فساد و هنگام ترس از ابتلا به فتنه در دین (انحراف) و نگرانی از آلوده شدن به حرام و شبهات و امثال آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [الذاریات: ۵۰]

پس به سوی الله بگریزید. همانا من برای شما هشداردهنده‌ی آشکاری از سوی او هستم.

۶۰۲- وعن سعد بن أبي وقاصٍ رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْخَفِيَّ الْغَنِيَّ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «همانا الله، بنده‌ی پرهیزگار، غنی (بی‌نیاز) و عزلت‌گزیده (ناشناخته) را دوست دارد». [نووی می‌گوید: منظور از غنی (بی‌نیاز) کسی‌ست که عزت نفس و غنای درون دارد.]

۶۰۳- وعن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه قال: قال رجلٌ: أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «مُؤْمِنٌ مُّجَاهِدٌ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قال: ثُمَّ مَنْ؟ قال: «ثُمَّ رَجُلٌ مُّعْتَزِلٌ فِي شُعْبٍ مِنَ الشُّعَابِ يَعْبُدُ رَبَّهُ».

وفي روايةٍ: «يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدَعِ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: مردی از پیامبر ﷺ پرسید: ای رسول‌خدا! بهترین مردم، کیست؟ فرمود: «مؤمنی که با جان و مالش در راه الله جهاد کند». سؤال کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «سپس مردی که در یکی از دره‌ها عزلت می‌گزیند و پروردگارش را عبادت می‌کند».

و در روایتی آمده است: «مردی که تقوای الله پیشه می‌سازد و مردم را ترک می‌کند تا از شرش، در امان باشند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۷۸۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۸۸.

۶۰۴- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ عَنَّمْ يَتَبَّعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی، بهترین ثروت و دارایی مسلمان، گوسفندانش خواهند بود که او به دنبال آنها به قله‌ی کوه‌ها و محل‌های بارش باران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها محفوظ بدارد».

شرح

مؤلف رحمته الله بابی بدین عنوان گشوده است: «مستحب بودن عزلت در دوران فتنه و فساد و هنگام ترس از ابتلا به فتنه...».

گفتنی‌ست: مؤمنی که در میان مردم می‌ماند و در برابر اذیت و آزار آنان شکیبایی می‌ورزد، از مؤمنی که عنان صبر از دست می‌دهد و از مردم؛ کناره‌گیری می‌کند، بهتر است؛ البته گاه شرایطی پیش می‌آید که عزلت و گوشه‌نشینی بهتر است؛ مانند زمانی که انسان نگران منحرف شدن از دین خود باشد؛ مثلاً در سرزمینی زندگی می‌کند که او را به سوی بدعت یا انحراف از دین، فرا می‌خوانند یا در سرزمینی آکنده از فسق و فجور زندگی می‌کند و نگران است که شاید به کارهای زشت، دچار شود. در چنین شرایطی، عزلت و گوشه‌نشینی یا دوری از اجتماع، بهتر است.

به همین خاطر است که انسان، وظیفه دارد از سرزمین شرک به سرزمین اسلام و از مناطق پفساد به مناطق سالم، هجرت کند؛ هجرت با عوض شدن مردم و زمانه نیز یک وظیفه‌ی شرعی‌ست. از این رو در حدیث صحیح آمده است: «به زودی، بهترین ثروت و دارایی مسلمان، گوسفندانش خواهند بود که او به دنبال آنها به قله‌ی کوه‌ها و محل‌های بارش باران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها محفوظ بدارد».

لذا در جمع‌بندی این موضوع می‌گوییم: زمانی عزلت و گوشه‌نشینی از حضور در اجتماع بهتر است که شرارت و فتنه همه‌گیر شود؛ و گرنه، در اصل حضور در اجتماع بهتر است و باید در میان مردم باشیم و به ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر بپردازیم و آنها را به سوی حق و حقیقت فرا بخوانیم و سنت را برایشان

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۹.

بیان کنیم. اما اگر تحمل این شرایط ممکن نبود و فتنه‌ها، افزایش یافت، پس عزلت و گوشه‌نشینی در بلندای کوه‌ها یا در ژرفای دره‌ها بهتر است. پیامبر ﷺ هم چنین ویژگی شخصی را بیان نمود که الله ﷻ او را دوست دارد؛ چنان‌که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْخَفِيَّ الْعَنِيَّ». یعنی: «همانا الله، بنده‌ی پرهیزگار، غنی (بی‌نیاز) و عزلت‌گزیده (ناشناخته) را دوست دارد».

پرهیزگار، کسی‌ست که تقوای الهی پیشه می‌سازد، فرمان‌های الله ﷻ را انجام می‌دهد و از آنچه نهی فرموده، دوری می‌کند؛ نمازش را به‌موقع و با جماعت به‌جا می‌آورد، زکاتش را می‌دهد، ماه رمضان، روزه می‌گیرد، حج می‌گزارد، به پدر و مادرش نیکی می‌کند، با خویشاوندانش ارتباط دارد، به همسایگانش نیکی می‌نماید، از نیکی کردن به یتیمان، دریغ نمی‌کند و همواره به کارهای نیک و پسندیده‌ای می‌پردازد که نشانه‌ی تقوا و پرهیزگاری‌ست.

منظور از غنی یا بی‌نیاز در این حدیث، کسی‌ست که با ایمان و اعتماد به الله ﷻ از غیر او بی‌نیازی می‌جوید و عزت نفس دارد و دست نیاز، پیش مردم دراز نمی‌کند و خودش را نزدشان خوار و ذلیل نمی‌گرداند؛ بلکه با ایمان به الله، از مردم بی‌نیازی می‌جوید و به غیرالله روی نمی‌آورد.

عزلت‌گزیده یا ناشناخته، کسی‌ست که اظهار وجود نمی‌کند و پیش دیگران، به خودنمایی و اظهار خویشتن نمی‌پردازد و به این فکر نمی‌کند که انگشت‌نمای مردم شود یا توجه مردم را به‌خود جلب نماید تا همه از او سخن بگویند؛ بلکه از خانه به مسجد و از مسجد به خانه می‌رود و خیلی عادی با نزدیکان و برادران مسلمانانش دیدار می‌کند؛ البته منظور، این نیست که اگر الله ﷻ به کسی علم و دانش داده، در خانه‌اش بنشیند و این دانش را به دیگران آموزش ندهد؛ این، با تقوا مغایرت دارد؛ لذا به جای این‌که در خانه بنشیند و دیگران را از این دانش، محروم نماید، بهتر است این علم را به مردم منتقل کند و اگر ثروتی دارد، به جای نشستن در خانه، دیگران را از آن بهره‌مند سازد. اگر دو گزینه‌ی شهرت و گم‌نامی پیش رویش بود و هر دو نتایج یکسانی داشت، پس گزینه‌ی دوم را انتخاب کند؛ ولی اگر ناگزیر، نشر علم و دانش و برگزاری کلاس‌های علمی و حلقه‌های درس یا ایراد سخنرانی در جمعه و اعیاد

شرعی - فطر و قربان - به شهرتش منجر می‌شد، ایرادی ندارد و وظیفه‌اش را انجام دهد؛ این هم جزو چیزهایی است که الله ﷻ می‌پسندد.

۶۰۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عن النبي ﷺ قال: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ؛ فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطٍ لِأَهْلِ مَكَّةَ».

[روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر این‌که چوپانی کرده بود». اصحابش پرسیدند: آیا شما هم چوپانی کرده‌اید؟ فرمود: «بله، من نیز گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط - مُزدی ناچیز - می‌چراندم».

۶۰۶- وعنه عن رسول الله ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مِنْ خَيْرِ مَعَاشِ النَّاسِ رَجُلٌ مُمَسِّكٌ عِنَانَ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَطِيرُ عَلَى مَتْنِهِ، كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةً أَوْ فَرْعَةً، طَارَ عَلَيْهِ يَبْتَغِي الْقَتْلَ أَوْ الْمَوْتَ مِظَانَهُ، أَوْ رَجُلٌ فِي غُنَيْمَةٍ فِي رَأْسِ شَعْفَةٍ مِنْ هَذِهِ الشَّعَفِ، أَوْ بَطْنٍ وَادٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْدِيَةِ، يُقِيمُ الصَّلَاةَ وَيُؤْتِي الزَّكَاةَ وَيَعْبُدُ رَبَّهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْيَقِينُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ إِلَّا فِي خَيْرٍ».

[روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از بهترین نمونه‌های زندگی مردم، زندگی مردی است که لگام اسبش را در راه الله گرفته، بر پشت آن جولان می‌کند و هر بار صدای حضور دشمن یا بانگ جنگ را می‌شنود، بی‌پروا به امید کشتن دشمن یا به امید شهادت در راه الله، به سوی مناطقی می‌شتابد که چنین موقعیتی دارند. یا - نمونه‌ی دیگر - زندگی مردی است که در میان تعدادی گوسفند در ارتفاع یکی از این کوه‌ها یا در عمق یکی از این دره‌ها به‌سر می‌برد، نمازش را برپا می‌کند، زکات می‌دهد و پروردگارش را عبادت می‌نماید تا آن‌که مرگش فرا رسد و جز در کارهای نیک و پسندیده، - مردم را ترک می‌کند و - در میان مردم نیست».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۲۶۲.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۸۹.

شرح

در این باب حدیثی بدین مضمون ذکر شده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر این که چوپانی کرده بود». یعنی هر پیامبری پیش از آن که به نبوت مبعوث شود، چوپان بوده است. اصحاب رضی الله عنهم پرسیدند: ای رسول خدا! آیا شما هم چوپانی کرده اید؟ فرمود: «بله، من نیز گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط - مُزدی ناچیز - می چراندم». علما گفته اند: حکمتش این بود تا پیامبران، پیش از بعثتشان افرادی مسؤولیت پذیر پرورش یابند و بیاموزند که چگونه مسؤولیتی را که به عهده می گیرند، به خوبی ادا نمایند و با نگهداری از گوسفندان، ویژگی هایی چون صبر، آرامش، عطوفت و مهربانی در آنان تقویت شود. زیرا چوپان، گاه گوسفندان را به چراگاهی سرسبز و پر گیاه می برد و گاه گوسفندان به جایی می روند که خشک و بی گیاه است و گاه چوپان، گوسفندان را در جایی نگه می دارد. منظورم، این است که پیامبر نیز امتش را به سوی علم، هدایت و بصیرت سوق می دهد؛ مانند چوپان که به نگهداری و مراقبت از گوسفندها می پردازد و آنها را به مناطق و چراگاه های پر گیاه می برد؛ یعنی به جاهایی که هم به غذای کافی می رسند و هم به آب خوب و سالم. از آن جا که گوسفندان، حیوانات ضعیفی هستند و به نگهداری نیاز دارند، معمولاً چوپان ها و کسانی که از گوسفندان نگهداری می کنند، آدم های مهربان، آرام و رقیق القلبی هستند. از این رو الله متعال چوپانی یا نگهداری از گوسفندان را برای پیامبران انتخاب کرد، نه نگهداری از شترها را؛ زیرا ساربان ها و پرورش دهندگان شتر، معمولاً سرسخت و سنگدل اند؛ مانند ویژگی هایی که شترها دارند. لذا پیامبران، ابتدا چوپان بودند تا ویژگی های خوبی که یک چوپان دارد، در آنها تقویت شود و بیش تر و بهتر به انسان ها، رسیدگی نمایند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر مزدی اندک برای اهل مکه چوپانی کرد؛ موسی علیه السلام نیز برای پرداخت مهریه ی همسرش، یعنی دختر شعیب علیه السلام، چوپانی نمود و گوسفندان شعیب را چراند. الله متعال می فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حَبِجٌ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ

[القصص: ۲۷]

مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۲۷﴾﴾

(شعیب به موسی) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در آورم؛ به شرط آن که هشت سال در استخدام من باشی و اگر این مدت را به ده سال برسانی، با خودتوست.

دومین حدیثی که در این بخش ذکر شده، نشان می‌دهد که گاه عزلت و گوشه‌نشینی بهتر است؛ «و بهترین نمونه، مسلمانی‌ست که لگام اسبش را در راه الله گرفته، بر پشت آن جولان می‌کند و هر بار صدای حضور دشمن یا بانگ جنگ را می‌شنود، بی‌پروا به امید کشتن دشمن یا به امید شهادت در راه الله، به سوی مناطقی می‌شتابد که چنین موقعیتی دارند. هم‌چنین مسلمانی‌ست که در ارتفاع یکی از کوه‌ها یا در عمق یکی از دره‌ها به سر می‌برد، و الله ﷻ را عبادت می‌کند و جز در کارهای نیک و پسندیده، مردم را ترک می‌نماید و در میان آن‌ها نیست».

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که این دسته از متون دینی که نشان‌گر عزلت و گوشه‌نشینی‌ست، حمل بر این می‌شود که حضور در اجتماع و جمع مردم، زیان‌بار باشد و به دین و ایمان انسان، ضرر برساند؛ اما اگر به دین و ایمان شخص ضرری نرسد، مؤمنی که با مردم و در میان آن‌هاست و در برابر اذیت و آزارشان شکیبایی می‌ورزد، از مؤمنی که از آن‌ها دوری می‌کند و عنان صبر از دست می‌دهد، بهتر است.

۷۰- باب: فضیلت هم‌نشینی با مردم و حضور در جمع آن‌ها و شرکت در گردهمایی‌ها، جمعه‌ها و جماعت‌ها و دیگر مجالس خیر از جمله مجالس علم و ذکر، و عیادت بیماران، و حاضر شدن در تشییع جنازه‌ها و هم‌دردی با نیازمندان، و ارشاد افراد بی‌علم و مشارکت در دیگر کارهای مفید اجتماعی برای کسانی که توانایی امر به معروف و نهی از منکر و خودداری از آزار رساندن به دیگران را دارند و می‌توانند در برابر سختی‌ها و اذیت و آزار دیگران، شکیبایی ورزند

باید دانست که هم‌نشینی با مردم و حضور در اجتماع به روشی که ذکر کردم، روش برگزیده‌ای است که رسول‌الله ﷺ و سایر پیامبران - صلوات‌الله وسلامه علیهم - و نیز خلفای راشدین و دیگر صحابه و تابعین و سایر علمای اسلام و سلف صالح بر آن بوده‌اند و این، روش بیش‌تر تابعین و کسانی است که پس از ایشان بوده‌اند؛ چنان‌که شافعی و احمد و بیش‌تر فقهاء همین دیدگاه را داشته‌اند. الله متعال می‌فرماید:

[المائدة: ۲]

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزگاری همکاری نمایید.

آیه‌های فراوان و روشنی در این باره وجود دارد.

۷۱- باب: تواضع و فروتنی در برابر مؤمنان

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]

ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]

ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را ملت‌ها و قبیله‌هایی قرار داده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست.

و می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾ [النجم: ۳۲]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده است، به‌طور کامل آگاهی دارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ [۴۸] أَهْتَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۴۸، ۴۹]

و ساکنان اعراف، مردمی را که از سیمایشان می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: فراوانی و تکبرتان، سودی به شما نبخشید. آیا این بهشتیان، همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد می‌کردید الله، رحمتش را به آنان نمی‌رساند، - و به بهشتیان گفته می‌شود: - وارد بهشت شوید که نه ترس و هراسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید.

شرح

نووی رحمته در کتاب ریاض الصالحین، بابی به نام «تواضع و فروتنی در برابر مؤمنان» گشوده است.

تواضع، متضاد برتری جویی و تکبر است؛ به عبارت دیگر، تواضع بدین معناست که انسان، به سبب علم و دانش یا ثروت و موقعیتی که دارد، سر و گردنش را در برابر دیگران بالا نگیرد؛ بلکه بر انسان واجب است که در برابر دیگران، فروتن باشد. همان گونه که برترین مخلوق الله و والاترین و برگزیده ترین بنده اش، رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر مؤمنان، فروتن بود؛ به گونه ای که گاه یک دختر بچه دست آن بزرگوار را می گرفت و او را برای انجام کار خود، به جایی دیگر می برد و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز با او می رفت.

الله متعال می فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸]

بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، بگستران.

لذا ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ﴾، یعنی متواضع باش. زیرا آدم متکبر و سرکش، خودبین است و خود را به سان پرنده ای می بیند که در آسمان پرواز می کند؛ از این رو الله متعال دستور داد که بال خود را برای مؤمنانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، فرود آورد و در برابرشان متواضع باشد. لذا درمی یابیم که گشودن بال مهر و تواضع برای کافران، درست نیست؛ بلکه در برابر کافران، سر خود را بالا بگیرد و خود را در موقعیتی فراتر از آن ها قرار دهد؛ زیرا شما به دین و شریعت الهی چنگ زده و سخن و شریعت الله صلی الله علیه و آله را که فراتر از هر چیزی ست، پذیرفته اید. از این رو الله صلی الله علیه و آله در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش می فرماید:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان.

سپس مؤلف رحمه الله آیه‌ی دیگری ذکر کرده است؛ این آیه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]

ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی — از مؤمنان را — خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

این دسته از مؤمنان، در برابر برادران ایمانی خود فروتن هستند، نه متکبر و مغرور؛ نه تنها برخورد شدیدی با آن‌ها ندارند، بلکه در برابرشان تواضع می‌کنند و بر عکس، در برابر کافران سخت و شدید هستند. از این‌روست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلَامِ، وَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُمْ إِلَى أَصْحَابِهِ»^(۱) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه بروند». و بدین‌سان خوار و زبون شوند؛ زیرا آن‌ها دشمنِ اسلام و مسلمان، و دشمنِ الله و پیامبرش هستند و با کتاب‌الله و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله کینه و دشمنی دارند.

این آیه، دلیلی بر ثبوت محبت الهی است و نشان می‌دهد که الله تعالی دوست دارد و دوستش می‌دارند. ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾: «الله گروهی — از مؤمنان را — خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند». این محبت، محبت بزرگ و بی‌نظیری است؛ لذا کسی که الله را دوست بدارد، دنیا، خانواده، مال و ثروت و بلکه جانش را در راه الله تعالی نثار می‌کند و به‌خاطر محبتی که به الله تعالی و نصرت و یاری دینش دارد، جانش را برای رویارویی با دشمنانِ الله در معرض خطر قرار می‌دهد و به استقبال شهادت می‌رود؛ و این، نشان می‌دهد که انسان، آنچه را که الله و پیامبرش دوست دارند، بر خواسته‌های خویش مقدم می‌داند.

یکی از نشانه‌های محبت با الله تعالی، این است که انسان همواره الله را با قلب، زبان و اعضای بدنش یاد کند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۷.

و از دیگر نشانه‌های این محبت، دوستی با کسانی است که الله ﷻ آن‌ها را دوست دارد؛ لذا دوست‌دار الله، دوست‌دار پیامبر ﷺ و خلفای راشدین ﷺ می‌باشد و ائمه و نیز علما و نیکوکاران هم‌عصر خویش را دوست دارد.

از جمله نشانه‌های محبت الله، این است که انسان به اطاعت و بندگی الله ﷻ بپردازد و عبادت الله را بر خواسته‌های خویش ترجیح دهد؛ لذا وقتی مؤذن، بانگ می‌گوید و به سوی نماز فرا می‌خواند، این شخص کارش را رها می‌کند و به سوی نماز می‌شتاید؛ زیرا عملی را که الله می‌پسندد، بیش از کار مورد علاقه‌ی خود، دوست دارد. بنده‌ای که پروردگارش را دوست دارد، بداند که الله ﷻ با سرعت و شتاب بیش‌تری، به سوی او می‌رود و محبت خود را نثارش می‌کند؛ زیرا الله متعال در حدیث قدسی فرموده است: «وَمَنْ أَتَانِي يَمْشِي، أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً»^(۱) یعنی: «هرکس قدم‌زنان به سوی من بیاید، من دوان‌دوان به سوی او می‌روم». و بزرگ‌ترین هدف، این است که انسان به محبت الاهی دست یابد و الله ﷻ دوستش بدارد. از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

نفرمود: از من پیروی کنید تا به الله راست گفته باشید؛ بلکه فرمود: ﴿يُحِبِّكُمْ اللَّهُ﴾: «تا الله، شما را دوست بدارد»؛ زیرا نتیجه‌ی محبت با الله و پیروی از پیامبر ﷺ، این است که الله ﷻ چنین بنده‌ای را دوست می‌دارد و وقتی الله بنده‌اش را دوست داشته باشد، بنده به خیر دنیا و آخرت دست می‌یابد. الله متعال من و شما را جزو دوستان خود قرار دهد.

و از این‌که فرمود: ﴿وَيُحِبُّونَهُ﴾: «و او را دوست دارند»، محبت بنده با پروردگارش ثابت می‌گردد؛ و این، امری واضح، روشن و واقعی است؛ از این‌روست که انسان، احساس می‌کند به چیزهایی که الله ﷻ می‌پسندد، علاقه‌مند می‌باشد و این،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۷. رک: همین کتاب، تعلیق حدیث شماره‌ی ۴۴۵.

بدین معناست که الله ﷻ را دوست دارد. لذا می بینیم مؤمنی که از چنین صفتی برخوردار می شود، الله متعال را از خود و از همه ی عزیزانش - فرزندان، پدر و مادرش - و بلکه از همه چیز، بیش تر دوست دارد و دوست دار کسی ست که دوست دار خداست؛ ناگفته پیداست که انسان، دوستان دوست خود را نیز دوست دارد. از این رو دوست دار الله به خاطر محبتی که با پروردگارش دارد، دوست دار اعمال، اقوال و افرادی ست که محبوب الله هستند.

سپس مؤلف رحمه الله این فرموده ی الله ﷻ را ذکر کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾

[الحجرات: ۱۳]

ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را تیره ها و قبیله هایی قرار داده ایم تا یکدیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما نزد الله باتقواترین شماست. همانا الله، دانای آگاه است.

الله ﷻ در این آیه با همه ی مردم سخن می گوید و بیان می فرماید که آن ها را از یک مرد و زن آفریده است؛ یعنی غالباً آفرینش انسان ها بدین صورت می باشد؛ و گر نه، الله متعال آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر، و از خاک، یعنی از گلی خشکیده و سفال گونه خلق کرد و سپس از روحی که خود آفرید، در او دمید و او را به صورت انسانی خوش اندام درآورد.

هم چنین حواء را از پدر، یعنی از ابوالبشر و بدون مادر خلق کرد و عیسی علیهما السلام را از مادر و بدون پدر آفرید و خلقت سایر انسان ها را از پدر و مادر قرار داد. همان گونه که ماده یا شیوه ی آفرینش انسان، چهار گونه است، جنس انسان نیز بر چهار نوع می باشد؛ الله ﷻ می فرماید:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَورَ ﴿٤٩﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾﴾

[الشوری: ۴۹، ۵۰]

فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن الله است. هر چه بخواهد، می آفریند. به هر کس بخواهد،

دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد، پسر می‌دهد. یا هم پسر و هم دختر به آنان عطا می‌کند. و هر که را بخواهد، عقیم و نابارور می‌گرداند.

در این آیه به چهار جنس انسان اشاره شده است:

نخست: مؤنث (دختر): ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا﴾؛ یعنی برخی از مردم، فقط صاحب فرزند دختر می‌شوند و هیچ‌گاه صاحب پسر نمی‌گردند و بدین‌سان نسلشان از طریق فرزندان دختر، تداوم می‌یابد.

دوم: مذکر (پسر): ﴿وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَوْرَ﴾؛ یعنی برخی از مردم فقط صاحب پسر می‌شوند، نه دختر.

سوم: دو جنسه: ﴿أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا﴾؛ یعنی هم صاحب پسر و هم صاحب دختر می‌شوند. البته این‌جا به افرادِ دو‌جنسه نیز اشاره شده است. زیرا واژه‌ی «زوج»، در مفاهیمی چون لنگه، گونه، جنس و هم‌گون و همانند نیز به‌کار می‌رود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجًا﴾ [ص: ۵۸]

و هم‌سان این، عذاب‌های گوناگون دیگری نیز دارند.

و می‌فرماید:

﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾ [الصافات: ۲۲]

ستمکاران و امثالشان را برانگیزید.

لذا از ﴿أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا﴾، این نکته نیز برداشت می‌شود که الله ﷻ برخی از انسان‌ها را دو‌جنسه می‌آفریند. تا این‌جا سه جنس شد.

و اما **جنس چهارم:** ﴿وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا﴾: «و هرکس را بخواهد، عقیم یا نابارور می‌گرداند». عقیم یا نابارور، زن باشد یا مرد، صاحب فرزند نمی‌گردد؛ و این، از حکمت و قدرتِ خداست؛ زیرا فرمان‌رواییِ آسمان‌ها و زمین از آن اوست و هرچه بخواهد، می‌آفریند و هیچ‌کس نمی‌تواند با خواست و اراده‌ی او مخالفت کند و او، شنوا و داناست.

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَكُمْ سُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ [الحجرات: ۱۳]؛ یعنی: «و شما را به صورت ملت‌ها و قبیله‌های گوناگون قرار داده‌ایم». ملت به تیره‌های بزرگی چون عرب و عجم گفته می‌شود و قبیله، به دسته یا گروهی از انسان‌ها می‌گویند که از ملت، کوچک‌تر است؛ مانند قبیله‌ی قریش، بنی تمیم و دیگر قبایل.

﴿لِتَعَارَفُوا﴾: «تا یکدیگر را بشناسید». و این، همان حکمتی است که الله ﷻ ما را به صورت ملت‌ها و قبایل گوناگون، آفریده است؛ برخی عرب هستند و برخی، غیرعرب؛ عده‌ای از فلان طایفه‌اند و عده‌ای دیگر از فلان قبیله. این گوناگونی و تفاوت، برای این است که یکدیگر را بشناسیم، نه برای این که بر یکدیگر فخر بفروشیم یا نژادی را برتر از نژاد دیگر بدانیم؛ لذا فخرفروشی به این که من از فلان نژاد هستم یا افتخار به این که من ثروتمندم و هر ادعایی که این چنین باشد، ادعایی جاهلی است که هیچ ارزش و اعتباری ندارد. لذا الله متعال این تفاوت‌ها را تنها برای شناختن یکدیگر قرار داده است، نه برای فخرفروشی بر همدیگر؛ از این رو پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخَرَهَا بِالْأَبَاءِ، مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ، أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ»^(۱)؛ یعنی: «الله ﷻ فخرفروشی و تکبر دوران جاهلیت و بالیدن به آبا و اجداد را از شما ساقط کرده است؛ انسان‌ها، دو دسته‌اند: مؤمن و پرهیزگار، و بدکار و گمراه. شما، فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد». لذا فضیلت و ارجمندی در اسلام، به تقوا و پرهیزگاری است و کسی نزد ما گرامی‌تر است که باتقواتر می‌باشد و هرکس تقوایش بیش‌تر باشد، نزد الله ﷻ محبوب‌تر است. البته با این حال، برخی از قبایل و ملت‌ها، بر قبیله‌ها و ملت‌های دیگر، برتری دارند؛ مثلاً ملتی که رسول الله ﷺ در آن برانگیخته شد، برترین ملت است؛ یعنی ملت عرب. زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

(۱) ترمذی، ش: (۲۳۷۰، ۳۹۵۶)؛ ابوداود، ش: ۵۱۱۶؛ آل‌بانی رحمه الله در السلسلة الصحيحة، ش: ۲۷۰۰
این حدیث را صحیح، و روایت ابوداود را حسن دانسته است.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

[الأنعام: ۱۲۴]

الله، خود می‌داند رسالتش را به چه کسی بدهد.

و پیامبر ﷺ فرموده است: «التَّائِسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا»^(۱) یعنی: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند، البته به شرطی که شناخت و دانش دینی داشته باشند». این، بدین معنا نیست که به کلی ارزش جنس بشر را نادیده بگیریم؛ خیر، بلکه فخر فروشی بر یکدیگر، ممنوع است؛ البته تفاوت‌هایی وجود دارد و الله ﷻ برخی را بر برخی دیگر، برتری داده است. پس عرب‌ها از سایر ملت‌ها برترند؛ اما ناگفته پیداست که غیر عرب پرهیزگار، نزد الله ﷻ از عربی که تقوا ندارد، گرامی‌تر است.

سپس مؤلف رحمه الله در ادامه‌ی آیاتی که ذکر کرده است، این آیه را یادآور شده که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾

[النجم: ۳۲]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طور کامل آگاهی دارد.

یعنی با افتخار از خوبی‌های خود سخن نگوئید؛ البته ایرادی ندارد که از نعمت‌های الله ﷻ بر بنده‌اش سخن بگوئید؛ مثلاً اذعان کند که گنه‌کار و منحرف بوده، اما الله ﷻ هدایتش کرده و به او توفیق داده است که راه درست را در پیش بگیرد و استقامت نماید. یعنی اگر قصدش بیانِ لطف و نعمت الله متعال باشد، نه خودستایی، ایرادی ندارد؛ مثل کسی که اذعان می‌کند الله ﷻ هدایتش کرده و به او توفیق عمل داده است؛ هم‌چنین ایرادی ندارد که کسی لطفِ الله ﷻ درباره‌ی خود را یادآوری کند و بگوید: فقیر بودم و الله، به من ثروت بخشید. فرمود: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾؛ یعنی: «الله ﷻ به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طور کامل آگاهی دارد». چه‌بسا دو انسان، هر دو یک عمل را انجام می‌دهند یا هر دو از یک عمل بد دوری می‌کنند، اما از لحاظ تقوا به‌اندازه‌ی میان زمین و آسمان با هم تفاوت دارند؛ چه‌بسا دو

(۱) روایت بخاری به همین مضمون، ش: ۳۴۹۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۸.

انسان در کنار هم نماز می‌خوانند، اما تقوای هریک با تقوای آن یکی، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان متفاوت است. هم‌چنین دو نفر از فحشا و بدکاری دوری می‌کنند، اما تقوایشان یکسان نیست و تقوایشان به‌سان زمین و آسمان، با هم فاصله و تفاوت دارد. از این رو الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طور کامل آگاهی دارد.

سپس مؤلف رحمه الله، آیه‌ای دیگر ذکر کرده است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُوْنَهُمْ بِسِيْمَتِهِمْ قَالُوا مَا اَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ﴾ [الأعراف: ۴۸]

و ساکنان اعراف، مردمی را که از سیمایشان می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: فراوانی و تکبرتان، سودی به شما نبخشید.

ساکنان اعراف، کسانی هستند که نیکی‌ها و بدی‌هایشان مساوی‌ست؛ لذا نه به بهشت می‌روند و نه به دوزخ. دوزخی‌ها به سوی دوزخ رانده می‌شوند و بهشتی‌ها، دسته‌دسته به سوی بهشت می‌روند و برای مهمانی و دیدار پروردگار رحمان، گرد هم می‌آیند؛ اما کسانی که نیکی‌ها و بدی‌هایشان برابر است، در مکانی بلند می‌مانند. «اعراف»، جمع عرف و مکانی مرتفع در میان بهشت و جهنم است؛ لذا ساکنان اعراف، گاه به سوی بهشتیان سرک می‌کشند و گاه به سوی دوزخیان و در نهایت وارد بهشت می‌شوند؛ زیرا در آخرت، هیچ جایی جز بهشت و دوزخ، ماندگار نیست و همه جا جز بهشت و جهنم از میان می‌رود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُوْنَهُمْ بِسِيْمَتِهِمْ قَالُوا مَا اَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ﴾ [۴۸] ﴿اَهْلُوْا الَّذِيْنَ اَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ﴾ [الأعراف: ۴۸، ۴۹]

و ساکنان اعراف، مردمی را که از سیمایشان می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: فراوانی و تکبرتان، سودی به شما نبخشید. آیا این بهشتیان، همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد

می‌کردید الله، رحمتش را به آنان نمی‌رساند، - و به بهشتیان گفته می‌شود: - وارد بهشت شوید که نه ترس و هراسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید.

یعنی ساکنان اعراف، برخی از دوزخیان را به‌طور کامل می‌شناسند و به آنها می‌گویند: آن‌همه مال و ثروتی که جمع کردید و نیز فرزندان، همسران و نزدیکان شما سودی به شما نبخشیدند؛ آن‌همه حشم و خدم چه شد؟ چقدر سرکشی کردید و حق و حقیقت را نپذیرفتید! اینک آن تکبر و گردن‌کشی چه سودی به حال شما دارد؟ ﴿أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ﴾ [الأعراف: ۴۹]؛ «آیا این بهشتیان، همان مستضعفانی نیستند که شما سوگند یا می‌کردید که الله، رحمتش را به آنان نمی‌رساند؟» اما اینک مستضعفان، وارد بهشت شده و از رحمت الله ﷻ برخوردار گشته‌اند.

آری؛ منکران پیامبران، مؤمنان را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: ﴿أَهْوَلَاءِ مَنْ أَلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنَنَا﴾ [الأنعام: ۵۳]؛ یعنی: «عجب! آیا این‌ها همان کسانی هستند که الله از میان ما، بر آنان منت نهاده است؟! و بدین‌سان مؤمنان را به‌ریشخند می‌گرفتند و می‌گفتند: آیا این‌ها از رحمت الاهی برخوردار می‌شوند؟! آیا این‌ها به بهشت می‌روند؟» الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾﴾ [المطففين: ۲۹، ۳۱]

بدکاران (و مشرکان) همواره به مؤمنان می‌خندیدند و چون از کنارشان می‌گذشتند، آنان را با اشاره‌ی چشم و ابرو به‌مسخره می‌گرفتند. و آن‌گاه که نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گشتند، به ناز و نعمتی که داشتند (و به سبب مسخره کردن مؤمنان) شادمان می‌گشتند.

ساکنان اعراف به مشرکان و بدکاران می‌گویند:

﴿أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾﴾ [الأعراف: ۴۹]

آیا این بهشتیان، همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد می‌کردید الله، رحمتش را به آنان نمی‌رساند، حال آن‌که به این‌ها گفته شده است: وارد بهشت شوید که نه ترس و هراسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید؟

پذیرش حق و تواضع در برابر حقیقت و پیروی از پیامبران، همان چیزی است که این‌ها را به چنین جایگاهی می‌رساند؛ اما مستکبران سرکشی که به مال و منال خویش می‌بالند، به دوزخ می‌روند، و حشم و خدم و مال و ثروتشان، عذاب الهی را از آنان دور نمی‌کند. لذا به اهمیت حق‌پذیری و تواضع در برابر حقیقت پی می‌بریم.

۶۰۷- وعن عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عیاض بن حمار رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا الله به من وحی نمود که نسبت به یک‌دیگر فروتن باشید تا هیچ‌کس به دیگری نه فخر بفروشد و نه ستم و گردن‌کشی کند».

۶۰۸- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگز صدقه، از ثروت انسان نمی‌کاهد و به‌یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند و هرکس به‌خاطر الله تواضع و فروتنی نماید، الله ﷻ او را بلندمرتبه می‌گرداند».

۶۰۹- وعن أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: إِنْ كَانَتِ الْأَمَةُ مِنْ إِمَاءِ الْمَدِينَةِ لَتَأْخُذُ بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ فَتَنْطَلِقَ بِهِ حَيْثُ شَاءَتْ. [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: «چه‌بسا کنیزی از کنیزان مدینه، دست پیامبر ﷺ را می‌گرفت و او را به هر جا که می‌خواست، می‌برد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۸. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی ۵۶۱ ذکر شد.]

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۰۷۲ به‌صورت معلق؛ آلبانی رحمته الله علیه در مختصر الشمائل، ذیل حدیث شماره‌ی ۲۸۵ می‌گوید: «مسلم، این حدیث را در کتاب الفضائل، ش: ۷۶، به‌صورت متصل ذکر کرده است».

شرح

مؤلف رحمه الله این احادیث را در کتاب ریاض الصالحین در باب تواضع و فروتنی ذکر کرده است؛ از جمله حدیث عیاض بن حمار رضی الله عنه که می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله به من وحی نمود که نسبت به یکدیگر فروتن باشید». یعنی هرکس، دیگری را مثل خود بداند و در برابرش گردن‌کشی و تکبر نکند. عادت سلف رحمهم الله، این بود که کوچک‌تر از خود را چون فرزند خویش می‌دانستند و بزرگ‌تر از خود را همانند پدرشان، و هم‌سالان خود را مانند خویش قلمداد می‌کردند؛ از این رو به بزرگ‌تر از خود با دیده‌ی احترام می‌نگریستند و به کسی که پایین‌تر یا کوچک‌تر از آنها بود، با نظر رحمت و مهربانی نگاه می‌کردند و به هم‌سالان خویش، به‌سان خود نظر می‌نمودند و بدین‌سان هیچ‌کس به دیگری ستم نمی‌کرد. این، جزو ویژگی‌هایی است که همه باید خود را به آن آراسته سازند؛ یعنی بر همه واجب است که در برابر الله تعالی و نسبت به برادران مسلمان خود متواضع باشند.

البته الله تعالی در رابطه با کافر، دستور داده که با او سخت و شدید برخورد کنیم و تا می‌توانیم او را خوار و زبون بگردانیم؛ اما بر مسلمانان واجب است که با کافران ذمی و هم‌پیمان، مطابق حقوق شهروندی تعریف‌شده برای آنها در نظام اسلامی یا مطابق قراردادی که میان آنها و مسلمانان بسته شده است، رفتار نمایند و تا زمانی که در ذمه و پیمان مسلمانان هستند، اذیت و آزاری به آنان نرسانند.

مؤلف رحمه الله سپس حدیث ابوهریره رضی الله عنه را ذکر کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ». یعنی: بر خلاف تصور انسان و بر خلاف وسوسه‌ی شیطان، «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد». شیطان همواره انسان را از فقر و تنگ‌دستی می‌ترساند؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ [البقرة: ۲۶۸]

شیطان، شما را از فقر و تنگ‌دستی می‌ترساند و شما را به کارهای زشت و ناپسند دستور می‌دهد.

فحشا به هر کار زشت و ناپسندی گفته می‌شود؛ مانند بُخل. شیطان، انسان را از فقر می‌ترساند و همین‌که انسان تصمیم می‌گیرد صدقه دهد، شیطان به او می‌گوید:

این کار را نکن؛ زیرا صدقه، از ثروت تو می‌کاهد و تو را فقیر و تنگ‌دست می‌گرداند؛ دست نگه دارد، صدقه نده. اما پیامبر ﷺ به ما نوید داده است که صدقه، هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد. شاید کسی بگوید: اگر بیست و پنج هزار تومان داشته باشیم و دو هزار تومان صدقه دهیم، فقط بیست و سه هزار تومان برای ما می‌ماند و بدین‌سان از پولمان کم می‌شود. می‌گوییم: آری؛ به ظاهر و از لحاظ کمی، از ثروت انسان کاسته می‌شود، اما از لحاظ کیفی افزایش و برکت می‌یابد و الله متعال در عوض، دروازه‌ی خیر و برکت را به روی انسان می‌گشاید؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ [سبأ: ۳۹]

و هرچه انفاق کنید، الله عوضش را می‌دهد.

یعنی زیاد طول نمی‌کشد که اجر و ثوابش را دریافت می‌کنید یا از آن‌جا که فکرش را نمی‌کنید، خیر و برکتش به شما می‌رسد و از روزیِ پرخیر و برکتی برخوردار می‌شوید.

رسول الله ﷺ هم چنین فرمود: «به‌یقین الله در برابر گذشتِ بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند». یعنی وقتی انسان از کسی که به او ستم کرده، بگذرد و او را ببخشد، از درون و سوسه می‌شود که انگار تن به ذلت داده است! اما پیامبر ﷺ بیان فرمود که الله ﷻ بر عزت کسی که عفو و گذشت پیشه نماید، می‌افزاید. لذا این حدیث به عفو و گذشت تشویق می‌کند. ولی باید دانست که بخشیدن بدی‌های دیگران، به‌طور مطلق و در همه حال، پسندیده نیست. بخششی پسندیده است که با اصلاح همراه باشد. چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

اگر پیامد بخشیدن اصلاح نباشد، دیگر، نباید بخشید. به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری‌ست که به شرارت مشهور می‌باشد و اگر شما او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، به‌تراست که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به‌قصد اصلاح از او بگیرید. ولی اگر بخشیدن، پیامدی منفی نداشته باشد،

بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید. زیرا چه بسا آن شخص در نتیجه‌ی عفو و گذشت شما، شرمندۀ شود و دیگر، نه به شما ستم کند و نه به سایر مردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «و هر کس به خاطرِ الله تواضع و فروتنی نماید، الله ﷻ او را بلندمرتبه می گرداند». شاهد موضوع، همین قسمت حدیث است. تواضع دو معنا دارد: **معنای نخست:** نخستین مفهوم تواضع، این است که در برابر دینِ الله ﷻ فروتن و فرمان بردار باشی؛ یعنی از دینِ الهی و اجرای احکام و آموزه های دینی سرپیچی نکنی.

معنای دوم: دومین مفهوم تواضع، این است که به خاطرِ الله، نسبت به بندگانِ فروتن باشی؛ نه این که این تواضع، از روی ترس یا از روی طمع باشد؛ خیر، بلکه فقط به خاطرِ الله نسبت به بندگان متواضع باش.

و هر دو معنا درست است؛ کسی که برای الله، تواضع و فروتنی پیشه می کند، الله ﷻ او را در دنیا و آخرت، بلندمرتبه می گرداند و این به تجربه ثابت و مشاهده شده است؛ چنان که همه ی مردم، از آدم متواضع به نیکی یاد می کنند و به او احترام می گذارند و دوستش دارند. تواضع و فروتنی پیامبر ﷺ را بنگرید که چه بسا کنیزی دست آن بزرگوار را می گرفت و او را به هر جا که می خواست، می بُرد؛ پیامبر ﷺ نیز با او می رفت و از این کار، هیچ ابایی نداشت؛ حتی از او نمی پرسید که مرا کجا می بَری؟ یا نمی گفت: از کسی دیگر کمک بخواه؛ بلکه با او می رفت و به او کمک می کرد. لذا می بینیم که الله ﷻ بر عزت و جایگاه پیامبر ﷺ افزود.

۶۱۰- وعن أنس رضی الله عنه أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صَبِيَّانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا وَقَالَ: كَانِ التَّيِّبُ رضی الله عنه يَفْعَلُهُ. [متفقٌ

عليه]^(۱)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که از کنار تعدادی کودک گذشت و به آنها سلام نمود و گفت: پیامبر ﷺ چنین می کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۴۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۸.

۶۱۱- عن الأسود بن يزيد قال: سئلت عائشة رضي الله عنها: ما كان النبي ﷺ يصنع في بيته؟ قالت: كان يكون في مهنة أهله - يعني: خدمة أهله - فإذا حضرت الصلاة، خرج إلى الصلاة. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: اسود بن یزید می گوید: از عایشه رضی الله عنها سؤال شد: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه اش چه کار می کرد؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: «در خدمت خانواده اش بود - و به آن ها کمک می کرد. - و چون وقت نماز می شد، به نماز می رفت.»

۶۱۲- وعن أبي رفاعه تميم بن أسيد قال: انتهيت إلى رسول الله ﷺ وهو يحطّب، فقلت: يا رسول الله، رجل غريب جاء يسأل عن دينه لا يدري ما دينه؟ فأقبل عليّ رسول الله ﷺ وترك خطبته حتى انتهى إليّ، فأتي بكريسيّ، فقعده عليه، وجعل يعلمني ممّا علّمه الله، ثم أتى خطبته، فأتّم آخرها. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابورفاع، تمیم بن اُسَید رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و ایشان، در حال سخنرانی بود؛ گفتم: ای رسول خدا! مردی غریب است و از دینش چیزی نمی داند؛ آمده تا درباره ی دینش بپرسد. رسول الله صلی الله علیه و آله رو به من کرد، خطبه اش را رها نمود و نزد من آمد. برایش صندلی آوردند، روی آن نشست و از آنچه الله به او آموخته بود، به من آموزش داد؛ سپس به خطبه اش پرداخت و آن را کامل کرد.

شرح

حافظ نووی رحمته الله این احادیث را درباره ی تواضع و فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده است؛ از جمله این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از کنار بچه ها می گذشت، به آن ها سلام می کرد؛ اگرچه آن ها، خردسال و غیرمکلف بودند. اصحاب رضی الله عنهم نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله به بچه ها سلام می گفتند؛ چنان که انس رضی الله عنه هنگامی که از کنار بچه ها می گذشت، به آن ها سلام می نمود و می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می کرد؛ یعنی به بچه ها سلام می گفت و این، از تواضع و خوش خلقی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و چه زیبا کارهای نیک را به بچه ها آموزش می داد؛ زیرا اگر به بچه ها سلام کنیم، آن ها نیز به سلام کردن عادت

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۷۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۷۶.

می‌کنند و این رفتار پسندیده، در سرشت آن‌ها نهاده می‌شود. پیامبر ﷺ به بچه‌ها سلام می‌کرد، ولی برای کسانی که از کنار افراد بالغ می‌گذرند و به آن‌ها سلام نمی‌کنند، متأسفیم. و این، معمولاً از روی بی‌توجهی است و هیچ مشکلی در میان آن‌ها وجود ندارد و با یکدیگر قهر هم نیستند؛ بلکه غفلت، جهل، بی‌توجهی یا عدم پیروی از سنت است که به بزرگ‌ترها سلام نمی‌کنند. و چون با یکدیگر قهر نیستند، گنه‌کار نمی‌شوند، اما خیر و نیکی فراوانی را از دست می‌دهند.

سنت این است که هر که را دیدیم، به او سلام کنیم و در سلام گفتن، پیش‌دستی نماییم؛ گرچه از ما کوچک‌تر باشد. زیرا پیامبر ﷺ با آن جایگاه والایش هر که را می‌دید، در سلام کردن پیش‌دستی می‌فرمود. کسی که ابتدا سلام می‌کند به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابد؛ زیرا از یک‌سو از رسول‌الله ﷺ پیروی می‌نماید و از سوی دیگر، این سنت فراموش‌شده را ترویج می‌دهد. ناگفته پیداست که زنده کردن سنت، دو پاداش دارد: یکی ثواب احیای سنت و دیگری، پاداش عمل به آن؛ هم‌چنین انسان در ثواب فرض کفایه که همان جواب سلام است، شریک می‌شود؛ زیرا با سلام کردن، باعث شکل‌گیری چنین عمل واجب می‌گردد. بنابراین سلام کردن از جواب سلام، برتر است؛ گرچه سلام کردن، سنت و جواب سلام، واجب می‌باشد. زیرا این واجب، مبتنی بر سنت است و در حالتی که سنت، مبنای واجب باشد، از واجب برتر می‌گردد. لذا گاه به صورت چیستان یا معما می‌پرسند: کدامین سنت، برتر از واجب است؟ به‌ظاهر تعجب‌آور می‌باشد؛ زیرا همه اتفاق نظر دارند که فرض یا واجب، برتر از سنت است. به عنوان مثال: دو رکعت فرض صبح بر سنت صبح برتری دارد. اما سلام کردن که سنت است، بر جواب سلام که واجب می‌باشد، فضیلت دارد؛ زیرا جواب سلام، مبتنی بر سلام کردن است.

خلاصه این‌که چه خوب است این سنت، یعنی ترویج دادن سلام را زنده کنیم؛ زیرا باعث افزایش محبت و دوستی در میان مسلمانان می‌شود و از کمال ایمان و از اسباب ورود به بهشت است. چنان‌که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوْ لَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمْو تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ

بینکم»^(۱) یعنی: «وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

یکی دیگر از نمونه‌های تواضع پیامبر ﷺ این‌ست که وقتی در خانه بود، به خانواده‌اش کمک می‌کرد؛ شیر گوسفند را می‌دوشید، کفش‌ها را می‌دوخت یا پینه می‌زد و در خدمت خانواده‌اش بود. چنان‌که از عایشه رضی الله عنها سؤال شد: پیامبر ﷺ در خانه چه کار می‌کرد؟ عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: «در خدمت خانواده‌اش بود».

لذا سنت، این‌ست که وقتی در خانه هستیم، برای خود چای درست کنیم و اگر آشپزی یاد داریم، غذا بپزیم و در شستن ظرف و لباس به خانواده کمک نمایم؛ این کارها، نه این‌که برای مردان عار نیست، بلکه سنت است و هرکس به انجام این کارها بپردازد، پاداش می‌یابد؛ زیرا به خاطر الله تعالی تواضع نموده و به سنت پیامبر ﷺ عمل کرده است. روشن است که کمک کردن به خانواده، مهر و محبت آن‌ها به یکدیگر را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که زن، احساس خوبی نسبت به همسرش داشته باشد و او را بیش‌تر دوست بدارد. حُب؛ فایده‌ی بزرگی‌ست!

و اما نمونه‌ای دیگر از تواضع پیامبر ﷺ؛ ایشان در حال سخنرانی بود که شخصی آمد و گفت: «مردی غریبم؛ آمده‌ام تا درباره‌ی دینم بپرسم». پیامبر ﷺ خطبه‌اش را قطع کرد و نزد آن مرد رفت. سپس برایش صندلی آوردند. آن‌گاه رسول‌الله تعالی از تعالیم دینی به این مرد آموزش داد. زیرا این مرد، با اشتیاق کسب علم، نزد پیامبر ﷺ آمده بود و می‌خواست دینش را یاد بگیرد تا به آن عمل کند. پیامبر ﷺ نیز با روی باز، سخنرانی‌اش را قطع کرد و پس از آموزش مسایل و معارف دینی به آن مرد، سخنرانی‌اش را ادامه داد و آن را کامل فرمود. این، از تواضع پیامبر ﷺ بود که بدین زیبایی به امتش رسیدگی و توجه می‌کرد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۴.

شاید این پرسش مطرح شود که آیا نباید منافع عمومی را بر مسایل شخصی و خصوصی ترجیح داد؟ درخواست این مرد نیز، یک درخواست شخصی بود و پیامبر ﷺ برای یک جمع سخنرانی می‌کرد؟ پس چرا سخنرانی‌اش را قطع نمود؟ می‌گوییم: مراعات منافع عمومی در صورتی اولویت دارد که پرداختن به مسایل شخصی و فردی دیگران، به از دست رفتن فرصت‌ها و از میان رفتن منافع عمومی منجر شود؛ اما در این ماجرا حاضران نیز از درس‌های پیامبر ﷺ به آن مرد استفاده کردند و بدین‌سان منافع عمومی، رعایت شد. ضمناً این مرد غریب آمده بود تا اطلاعاتی درباره‌ی دینش کسب کند و چون با استقبال گرم پیامبر ﷺ روبه‌رو شد، گرایش و محبتش به اسلام افزایش یافت و مهر پیامبر ﷺ در دلش نشست و این، از حکمت و فرزنگی رسول الله ﷺ بود که با آن غریبه این قدر خوب برخورد کرد.

۶۱۲- وعن أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَكَلَ طَعَامًا لَعِقَ أَصَابِعَهُ الثَّلَاثَ؛ قَالَ: وَقَالَ: «إِذَا سَقَطَتْ لُقْمَةٌ أَحَدِكُمْ، فَلْيُمِطْ عَنْهَا الْأَذَى وَلْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ» وَأَمَرَ أَنْ تُسَلَّتِ الْقَصْعَةُ قَالَ: «فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِي أَيِّ طَعَامِكُمُ الْبَرَكَةُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که غذایی می‌خورد، سه انگشت خود را می‌لیسید؛ هم‌چنین می‌فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد، آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان، نگذارد». و نیز به پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدامین قسمت از غذای شماست».

۶۱۴- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ»؛ فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطٍ لِأَهْلِ مَكَّةَ». [روایت بخاری]^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۲۶۲؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۰۵ ذکر شد.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر این که چوپانی کرده بود». اصحابش پرسیدند: آیا شما هم چوپانی کرده اید؟ فرمود: «بله، من نیز گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط - مُزدی ناچیز - می چراندم».

۶۱۵- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ أَوْ ذِرَاعٍ لَقَبِلْتُ؛ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مرا به صرفِ پاچه یا ساقِ دست (گوسفندی) دعوت کنند، می پذیرم؛ و اگر به من ساقِ دست یا پاچه ی گوسفندی اهدا شود، قبول می کنم».

۶۱۶- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَتْ نَاقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَضْبَاءُ لَا تُسَبِّقُ، أَوْ لَا تَكَادُ تُسَبِّقُ، فَبَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ لَهُ، فَسَبَقَهَا، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْتَفَعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: هیچ شتری نمی توانست از شترِ پیامبر صلی الله علیه و آله که عضباء نام داشت، سبقت بگیرد تا این که صحرانشینی سوار بر شترش آمد و از عضباء سبقت گرفت و این بر مسلمانان دشوار تمام شد؛ حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز متوجه شد، لذا فرمود: «سنتِ الله این ست که هیچ چیزی از دنیا اوج نمی گیرد، مگر این که الله آن را پایین می آورد».

شرح

حافظ نووی رحمته الله این احادیث را در باب تواضع ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از صرفِ غذا، سه انگشتش را می لیسید. از برخی از پزشکان نقل می شود که لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا، مفید است و به هضم غذا کمک می کند. لذا دو فایده ی بزرگ در این عمل وجود دارد: **فایده ی شرعی:** که همان پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۵۶۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۸۷۲.

و فایده‌ی جسمی (بهداشتی): یعنی لیسیدن انگشتان پس از صرفِ غذا مفید است و به هضمِ غذا کمک می‌کند.

البته مؤمن، از انجامِ این کار همه‌ی فکر و خیالش را معطوف به سلامتیِ خویش نمی‌کند؛ یعنی با هدفِ فایده‌ی بهداشتیِ این عمل، به انجامِ آن نمی‌پردازد، بلکه مهم‌ترین چیز نزد مؤمن، پیروی از رسول‌الله ﷺ است؛ زیرا پیروی از پیامبر ﷺ مایه‌ی سلامتِ قلب است و هرچه انسان، توجه بیش‌تری به پیروی از پیامبر ﷺ داشته باشد، ایمانش قوی‌تر است.

پیامبر ﷺ هم‌چنین فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد؛ یعنی روی زمین یا روی سفره، باید آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان، نگذارد». لذا هرگاه لقمه‌ی غذا یا خرما و هر چیزی که می‌خوردید، روی سفره افتاد، ابتدا اگر خاک و خاشاکی به آن چسبیده، پاکش کنید و سپس آن را از روی تواضع در برابرِ الله ﷻ و پیروی از پیامبر ﷺ، بخورید تا شیطان را از آن محروم نمایید. زیرا اگر شما، آن را نخورید، نصیبِ شیطان می‌شود و شیطان آن را می‌خورد.

شیطان در چنین مواردی، هم‌سفره‌ی انسان می‌شود؛ هم‌چنین زمانی که انسان، بدون گفتن «بسم‌الله» شروع به خوردن می‌کند.

پیامبر ﷺ علاوه بر این، به پاک کردنِ ظرفِ غذا با انگشتانِ دستور داد این هم یکی دیگر از سنت‌هایی است که متأسفانه بسیاری از مردم، حتی برخی از طلابِ علم از آن غافل شده‌اند و وقتی از سرِ سفره کنار می‌روند، ظرفِ غذایشان، آغشته به غذاست و آن را با انگشتانِ خود پاک نمی‌کنند. این، بر خلافِ دستورِ پیامبر ﷺ است. پیامبر ﷺ حکمتِ این کار را بیان نمود و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدامین قسمت از غذای شماست». شاید برکت در همان قسمتی باشد که شما با انگشتانِ خود می‌لیسید.

این حدیث نشان می‌دهد که شیوه‌ی آموزشیِ پیامبر ﷺ شیوه‌ی بسیار خوبی بوده است؛ چنان‌که هم حکم را بیان کرد و هم حکمتش را و این، عادتِ پیامبر ﷺ بود که هرگاه حُکمی ذکر می‌نمود، حکمتش را نیز بیان می‌فرمود. چنین روشی دو فایده‌ی بزرگ دارد:

فایده‌ی نخست: عظمت و بزرگی دین نمایان می‌گردد و روشن می‌شود که شریعت، مبتنی بر حکمت‌ها و مصالح است و هیچ‌یک از فرمان‌های الهی و رهنمودهای نبوی، بی‌حکمت نیست. هم‌چنین در پرهیز از هر چیزی که الله و پیامبرش از آن نهی کرده‌اند، حکمتی نهفته است.

فایده‌ی دوم: این‌ست که انسان، اطمینان بیش‌تری می‌یابد؛ زیرا اگرچه مسلمان بدون دانستن حکمت نیز تابع فرمانِ الله و پیامبر اوست، اما اگر حکمت، بیان گردد، برایمان و یقینِ مسلمان افزوده می‌شود و با توان و نشاطِ بیش‌تری به انجامِ دستور الهی می‌پردازد یا از آن‌چه که نهی شده، می‌پرهیزد.

سپس مؤلف رحمته حدیث انس بن مالک رضی الله عنه را درباره‌ی صحرانشینی ذکر کرده که سوار بر شترش به مدینه آمد و با شتر پیامبر صلی الله علیه و آله به نام عضباء مسابقه داد؛ عضباء، غیر از قصواء می‌باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله سوار بر آن به حج رفت. قصواء، شتری دیگر بود. رسول الله صلی الله علیه و آله روی وسایلِ شخصیِ خود، مانند اسلحه و چارپایانش اسم می‌گذاشت. عضباء شتری بود که هیچ شتری نمی‌توانست از آن سبقت بگیرد تا این‌که صحرانشینی سوار بر شترش آمد و از عضباء سبقت گرفت و این بر مسلمانان دشوار تمام شد؛ حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز متوجه شد، لذا فرمود: «سنتِ الله این‌ست که هیچ چیزی از دنیا اوج نمی‌گیرد، مگر این‌که الله آن را پایین می‌آورد».

لذا هر چیزی در دنیا اوج بگیرد، رو به سقوط می‌نهد و وقتی این اوج گرفتن با غرور و تکبر همراه باشد، سرعتِ سقوط بیش‌تر خواهد بود؛ زیرا سقوط، پیامدی روشن برای چنین روی‌کردی‌ست. البته اگر اوج گرفتن با غرور و تکبر همراه نباشد، باز هم سنت الله صلی الله علیه و آله این‌ست که هرچه به اوج برسد، باید برگردد و پایین بیاید. همان‌گونه که الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ﴾

[یونس: ۲۴]

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم و انواع گیاهان زمین - که مردم و چارپایان می‌خورند - با آن درآمیخت (و روید) تا آن که زمین آراسته شد و کشاورزان گمان بردند بر استفاده از گیاهان توانا هستند؛ ولی فرمان ما در شب یا روز به آن رسید و بدین ترتیب گیاهان را به صورت گیاهان خشک و دروشده‌ای درآوردیم؛ چنان که گویا دیروز هیچ گیاهی وجود نداشته است.

دنیا نیز به سان این همه گیاه زیبا و گوناگون که به یکباره از میان می‌روند، نابود می‌شود و اثری از آن نمی‌ماند. به خود انسان توجه کنید که ابتدا ضعیف و کوچک است، اما رشد می‌کند و بزرگ و قوی می‌شود و وقتی قوتش به اوج می‌رسد، ضعف و پیری آغاز می‌گردد تا آنجا که انسان، از میان می‌رود و می‌میرد. این، سنت الهی است که هر چیزی از دنیا به اوج برسد و بلند شود، الله عز و جل آن را پایین می‌آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله اوج گرفتن یا بلند شدن هر چیز دنیوی را سرآغاز پایین آمدن دانست؛ لذا روشن می‌شود که امور اخروی هرچه اوج بگیرند، الله عز و جل آن‌ها را پایین نمی‌آورد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱]

الله (جایگاه) مؤمنان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

الله عز و جل اهل علم و ایمان را تا زمانی که به این دو صفت بزرگ آراسته باشند، خوار و زبون نمی‌کند؛ بلکه نام و جایگاه آن‌ها را در آخرت، بلند و بالا می‌گرداند.

۷۲- باب: حرام بودن کبر و خودپسندی

الله متعال می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الْأَرْضُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۸۳)

[القصص: ۸۳]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند. و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾

[الإسراء: ۳۷]

و در زمین، خرامان و با تکبر راه مرو.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ
فَخُورٍ﴾ (۱۸)

[لقمان: ۱۸]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو که به‌راستی الله، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ قَرُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْفَرِحِينَ﴾ (۷۶)

[القصص: ۷۶]

قارون از قوم موسی بود؛ پس بر آنان ستم کرد و به اندازه‌ای به او گنج دادیم که کلیدهایش بر گروهی توانمند و قوی، سنگینی می‌کرد؛ زمانی (را یاد کن) که قومش به او گفتند: (به دنیا دل مبنده و) شادی مکن؛ بی‌گمان الله، افراد سرمست و مغرور (و دل‌بسته به دنیا) را دوست ندارد.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾

[القصص: ۸۱]

پس قارون و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم.

شرح

مؤلف رحمته می گوید: «باب حرام بودن کبر و خودپسندی».

کبر، این ست که انسان خود را سر و گردنی از دیگران برتر بداند و گمان کند که بر سایر مردم برتری دارد.

خودپسندی، این ست که انسان، عملش را بزرگ و فراوان بیندارد و به آن، مغرور شود.

لذا خودپسندی به عمل انسان برمی گردد و کبر به خود او؛ و هر دو، خلق و خوی زشت و ناپسندی هستند.

کبر بر دو نوع است: کبر در برابر حق؛ و کبر در برابر خلق خدا. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ».^(۱) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا آدم متکبر، در ذات خود، آدم سرکشی ست؛ یعنی هم در برابر حق گردن کشی می کند و هم در برابر مردم. به عبارت دیگر، از حق، روی گردان است و حق را نمی پذیرد و مردم را عددی حساب نمی کند و خود را برتر از آنها می بیند. به شخصی گفتند: مردم را چه می بینی؟ گفت: به گمانم قدر پشه اند! در جوابش گفتند: آنها نیز تو را همین گونه می بینند.

و از دیگری پرسیدند: مردم را چه می بینی؟ گفت: آنها را از خود بزرگ تر می بینم و بس ارجمند و محترم هستند. به او گفتند: آنها نیز تو را بزرگ تر از خود می بینند و نزدشان محترم و گرامی هستی.

مردم را هر طور ببینی، آنها نیز تو را همان گونه می بینند؛ اگر به دیده ی احترام به آنها بنگری، آنان نیز به تو احترام می گذارند و نزدشان گرامی و ارجمند خواهی بود؛ و برعکس، اگر به دیده ی تحقیر به آنها نگاه کنی، خود از چشم آنها می افتی و نزدشان حرمت و جایگاهی نخواهی داشت.

سرکشی از حق، این ست که انسان، حق و حقیقت را قبول نکند و به چیزی جز خود و نظر خویش اهمیت ندهد و خود را از حق و حقیقت برتر و بزرگ تر بیندارد! نشانه اش، این ست که وقتی دلایل کتاب و سنت به او عرضه شود، قبول نکند؛ بلکه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱.

بر رأی خود پافشاری نماید. این، روی گردانی از حق و حقیقت است. پناه بر الله. برخی از مردم، از خود دفاع می کنند؛ یعنی وقتی سخنی می گویند، امکان ندارد از آن برگردند یا آن را پس بگیرند؛ بلکه حتی با این که دیدگاه درست را درمی یابند و می فهمند حرفی که زده اند بر خلاف عقل و شرع است، باز هم بر آن پافشاری می کنند! در صورتی که بر انسان، واجب است همین که حق را دریافت، از سخن خویش به سوی حق بازگردد؛ اگرچه بر خلاف پندار یا سخن وی باشد. این، عزتش را نزد الله ﷻ بیش تر می گرداند و بر عزتش در نزد مردم می افزاید. هیچ گاه گمان نکنید که اگر از سخن یا دیدگاه خود به سوی حق و حقیقت بازگردید، حرمت و جایگاه خود را از دست خواهید داد؛ این را کسر شأن مپندارید؛ بلکه این را عزت بدانید و مطمئن باشید که مردم درک می کنند و می فهمند که شما، تابع حقیقت هستید. اما کسی که در برابر حقیقت، سرسختی و لجاجت می ورزد و بر دیدگاه نادرست خویش پافشاری می کند و حق را نمی پذیرد، در حقیقت، متکبر است. پناه بر الله.

چنین رویکردی در برخی از مردم، حتی در طلاب علم مشاهده می شود؛ گاه پس از بحث و بررسی، دیدگاه درست برای یک شخص روشن می گردد و چون با گفتار دیروزش مغایرت دارد، بر نظر خود پافشاری می کند و شیطان وسوسه اش می نماید که اگر از رأی خود برگردد، مردم او را سرزنش خواهند کرد یا درباره اش خواهند گفت: عجب آدم سست رأی و بی ثباتی ست! هر روز فکر و نظرش عوض می شود! مگر چه اشکالی دارد؟ امام احمد رحمته الله که به امام اهل سنت، مشهور است، گاه در یک مسأله چهار دیدگاه از او نقل شده است؛ چرا؟ برای این که او تابع سنت بود و به خاطر گستردگی اطلاعاتش، هر زمان که در متون سنت، دلیل جدیدی می یافت که بر خلاف دیدگاه گذشته اش بود، از آن برمی گشت. این، روی کرد هر انسان باانصافی می باشد که تابع دلیل است؛ هرکس و در هر موقعیتی که باشد.

سپس مؤلف رحمته الله چند آیه ذکر کرده که در نکوهش تکبر است؛ آخرین آیات مذکور، درباره ی قارون است. قارون از بنی اسرائیل و از قوم موسی علیه السلام بود و الله تعالی مال و ثروت فراوانی به او داده بود؛ به اندازه ای کلیدهای انبارها و خزانه های گنجش بر گروهی توانمند و قوی سنگینی می کرد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾: «زمانی

(را یاد کن) که قومش به او گفتند: (به دنیا دل میند و) شادی مکن؛ بی گمان الله، افراد سرمست و مغرور (و دل بسته به دنیا) را دوست ندارد». اما این مرد، حق را قبول نکرد، بلکه تکبر ورزید و سرکشی نمود؛ هر زمان که آیات الهی را برایش یادآوری می کردند، آن ها را رد می کرد و تکبر می ورزید. ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾: «گفت: فقط به خاطر علم و دانشی که دارم، به این مال و ثروت دست یافته ام». و بدین سان لطف الله ﷻ را بر خود انکار کرد؛ ادعا می کرد که آن همه ثروت را با دانش و قدرت خود به دست آورده است. در نتیجه الله ﷻ او و خانه اش را در زمین فرو برد و خودش و آن همه مال و ثروتش را نابود کرد. ﴿فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾: «پس قارون و خانه اش را به زمین فرو بردیم؛ و هیچ گروهی نداشت که او را در برابر الله یاری دهند و خود نیز یارای چنین کاری نداشت». الله ﷻ می فرماید:

﴿وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَذَّبُ اللَّهُ بِسُطِّ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا﴾ [القصص: ۸۲]

و آنان که دیروز جایگاه او را آرزو می کردند، بامدادان می گفتند: شگفتا که الله، روزی هر کس از بندگانش را بخواهد، فراخ و یا تنگ می گرداند. و اگر الله بر ما منت نمی گذاشت، ما را نیز در زمین فرو می برد.

دقت کنید؛ در پیامد تکبر و خودپسندی بیندیشید؛ آری! پیامدش نابودی و ذلت و خواری ست.

مؤلف رحمه الله آیه های دیگری نیز در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این که الله ﷻ می فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾

[القصص: ۸۳]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند.

آخرت، واپسین سرای انسان است؛ زیرا هر انسانی چهار منزل دارد که آخرینش، منزل آخرت است:

منزل نخست: شکم مادر.

دومین منزل: دنیا.

سومین منزل: عالم برزخ که از زمان مرگ آغاز می‌شود و تا برپا شدن قیامت ادامه دارد.

و چهارم: سرای آخرت است که آخرین منزل انسان می‌باشد و جاودانه در آن می‌ماند. این، همان سرا یا منزلی است که الله ﷻ درباره‌اش می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾

[القصص: ۸۳]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند.

یعنی نه در برابر حق، گردن‌کشی و تکبر می‌کنند و نه در برابر خلق؛ بلکه در برابر حق و خلق متواضع هستند. روشن است چنین کسانی وقتی اراده‌ی فساد و برتری‌جویی نمی‌کنند، پس از باب اولی، در عمل نیز به تبه‌کاری و برتری‌جویی نمی‌پردازند؛ لذا نه فساد می‌کنند و نه در برابر حق و خلق خدا، تکبر می‌ورزند و خواهان فساد و برتری نیز نیستند. مردم بر سه دسته‌اند:

- ۱- گروهی که تکبر می‌ورزند، فساد می‌کنند و دیگران را نیز به فساد و تباهی می‌کشانند؛ یعنی هم خواهان فساد و برتری در زمین هستند و هم در عمل به چنین کارهایی می‌پردازند و بدین‌سان اراده‌ی بدی و کردار بد، هر دو را دارند.
- ۲- گروهی که خواهان فساد و برتری نیستند، چه رسد به این‌که تبه‌کار و متکبر باشند.

- ۳- دسته‌ای دیگر خواهان فساد و برتری هستند، اما توانایی‌اش را ندارند؛ البته گناه این بداندیشی و اراده‌ی بد بر آنان خواهد بود.

سرای آخرت، از آن کسانی است که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند؛ یعنی در برابر حق و خلق خدا، تکبر نمی‌ورزند و به فساد و تبه‌کاری نمی‌پردازند. گفتنی است: منظور از فساد و تبه‌کاری در زمین، ویران کردن خانه‌ها و به آتش کشیدن مزارع و کشتزارها نیست؛ بلکه منظور، تباه کردن زمین با گناه و معصیت است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ [الأعراف: ۵۶]

و در زمین پس از اصلاح آن، به فساد و تبهکاری نپردازید.

علما در تفسیر این آیه گفته‌اند: یعنی از الله، نافرمانی و معصیت نکنید؛ زیرا معصیت، خاستگاه فساد و تباهی ست.

الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأعراف: ۹۶]

و اگر مردم شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکت‌های آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم؛ ولی انکار نمودند و ما، آنان را به سبب کردارشان گرفتیم.

و الله ﷻ در نتیجه‌ی این انکار، برکت‌های آسمان و زمین را بر آنان نگشود؛ لذا زمین به وسیله‌ی گناه و معصیت، تباه می‌گردد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ [الإسراء: ۳۷]

و در زمین خرامان و با غرور راه مرو.

و در ادامه می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [الإسراء: ۳۷]

بهراستی تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و نمی‌توانی در بلندی به کوه برسی.

یعنی هرطور که باشی، باز هم انسان ضعیف و کوچکی هستی که نمی‌توانی با تکبر و غرور خود - با کوبیدن پای خود - زمین را بشکافی یا با بالا گرفتن سر و گردن خویش، هم‌سان کوه‌ها شوی و به بلندای کوه‌ها برسی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ

فَخُورٍ﴾ [لقمان: ۱۸]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو که بهراستی الله، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

لذا می‌بینیم که انسان‌های متکبر، از حق و حقیقت روی‌گردان هستند و از قبول آن سرپیچی می‌کنند؛ حتی وقتی با آن‌ها سخن می‌گوییم، روی خود را می‌گردانند و گردن خویش را می‌پیچانند و ژست عجیبی به خود می‌گیرند!

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾؛ یعنی در زمین با تکبر راه مرو. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (۱۸)؛ الله ﷻ کسی را که ژست متکبرانه‌ای به خود می‌گیرد و با گفتارش فخرفروشی می‌کند، دوست ندارد؛ به عبارت دیگر کسی که در رفتارش، یعنی در ظاهر و پوشش او و نیز در نحوه‌ی راه رفتنش، کبر و غرور نمایان است و هم‌چنین هنگام سخن گفتن، فخرفروشی می‌کند، الله متعال دوستش ندارد؛ بلکه الله متعال بنده‌ی پرهیزگار و متواضعی را دوست دارد که ناشناخته و دارای عزت نفس می‌باشد.

۶۱۷- عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ». فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا، وَنَعْلُهُ حَسَنَةً؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ؛ الْكِبَرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمَطُ النَّاسِ». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است».

۶۱۸- وعن سلمة بن الأكوع رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَكَلَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِشِمَالِهِ فَقَالَ: «كُلْ بِيَمِينِكَ». قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ. قَالَ: «لَا اسْتَطَعْتُ»؛ مَا مَنَعَهُ إِلَّا الْكِبَرُ. قَالَ: فَمَا رَفَعَهَا إِلَى فِيهِ. [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: شخصی نزد رسول الله ﷺ با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر ﷺ به او فرمود: «با دست راست خود بخور». آن مرد گفت:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۱. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۱۶۳ ذکر شد.]

نمی‌توانم. پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت؛ وی از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

شرح

حافظ نووی رحمته در باب حرام بودن کبر و خودپسندی، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود».

این حدیث، یکی از احادیث وعید می‌باشد که رسول الله ﷺ در آن به صورت مطلق نسبت به یک کار هشدار داده است و البته بنا بر آموزه‌های دینی به شرح و تفصیل بیش‌تری نیاز دارد.

کسی که در قلبش کبر وجود دارد، یعنی حق را ناپسند می‌داند و از آن سرپیچی می‌کند، کافر است و جاودانه در دوزخ می‌ماند و هیچ‌گاه وارد بهشت نمی‌شود. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ۝۹﴾ [محمد: ۹]

این، بدان سبب بود که آنان آن چه را الله نازل کرده است، ناگوار دانستند؛ پس (الله) اعمالشان را تباه کرد.

و الله عمل هیچ‌کس جز کافر را تباه نمی‌گرداند؛ زیرا الله عز و جل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۲۱۷﴾ [البقرة: ۲۱۷]

و اعمال آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت بر باد می‌شود و چنین افرادی دوزخی‌اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

اما اگر کسی در برابر مردم یا خلق خدا تکبر ورزد، اما از عبادت الله سرپیچی نکند، به طور مستقیم وارد بهشت نمی‌شود؛ بلکه ابتدا مجازات عملش را می‌بیند تا از آلودگی این گناه پاک گردد و در حالی به بهشت برود که پاک و پاکیزه است. از این رو وقتی رسول الله ﷺ این حدیث را بیان فرمود، شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است».

آری؛ الله در ذات، صفات و افعال خود زیباست و هرچه از او سر می‌زند، نیک و زیبا می‌باشد، نه زشت و اندیشه‌های پاک و سالم، آن را خوب و زیبا می‌دانند. این‌که فرمود: «زیبایی را دوست دارد»، بدین معناست که دوست دارد بنده‌اش ظاهری زیبا و آراسته داشته باشد و کفش و لباس خوب و زیبا بپوشد و در همه حال آراسته و نیک باشد؛ زیرا زیبایی و آراستگی، قلب‌ها را به سوی انسان جذب می‌کند و مردم، آدم آراسته را دوست دارند؛ بر خلاف زشتی؛ مثل کسی که به سر و وضعش نمی‌رسد و موهای ژولیده و لباس‌های نامرتبی دارد. از این‌رو رسول الله ﷺ فرمود: «الله زیباست و زیبایی را دوست دارد»؛ یعنی دوست دارد که بنده‌اش زیبا و آراسته باشد. البته زیبایی طبیعی و خدادادی، دست انسان نیست و انسان در این زمینه دخل و تصرفی ندارد. لذا رسول الله ﷺ در این حدیث به زیبایی و جمالی اشاره کرده که در دست انسان است؛ یعنی تجمل و خودآرایی مشروع.

و اما حدیث دوم؛ سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد رسول الله ﷺ با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر ﷺ به او فرمود: «با دست راست خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند. رسول الله ﷺ همین‌که دریافت این مرد، آدم متکبری‌ست، برایش بددعایی کرد و از الله متعال خواست که دست راستش را فلج یا به‌گونه‌ای بگرداند که نتواند آن را به سوی دهانش بالا ببرد. الله متعال نیز دعای پیامبر ﷺ را پذیرفت و از آن پس، آن مرد نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بالا ببرد؛ یعنی مثل عصا راست شد. زیرا در برابر دین الله تعالی تکبر ورزید و از حکم پیامبر ﷺ سرپیچی کرد.

این حدیث، نشان می‌دهد که خوردن و آشامیدن باید با دست راست باشد؛ یعنی استفاده از دست راست در خوردن و آشامیدن واجب است و خوردن با دست چپ، حرام می‌باشد و هرکس با دست چپ چیزی بخورد یا بیاشامد، گناه کار می‌شود. زیرا کسی که با دست چپ می‌خورد و می‌آشامد، مانند شیطان و دوستان او می‌گردد. پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَأْكُلُ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلَا يَشْرَبُ بِشِمَالِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ

دِشْمَالِهٖ وَدِشْرَبِ دِشْمَالِهٖ»^(۱) یعنی: «هیچ یک از شما با دست چپ نخورد و نیشامد؛ زیرا شیطان با دست چپ می خورد و می آشامد».

اگر به کفار نگاه کنیم، می بینیم که با دست چپشان می خوردند و می آشامند؛ بنابراین کسی که با دست چپ می خورد و می آشامد، در حقیقت مانند شیطان و دوستان شیطان، عمل می کند.

اگر کسی ببیند که برادر مسلمانش با دست چپ می خورد و می آشامد، بر او واجب است که به برادر مسلمانش تذکر دهد و به بهترین شکل به او یادآوری کند که خوردن و آشامیدن با دست چپ درست نیست؛ البته اگر نگران بود که برادر مسلمانش شرمند شود یا قبول نکند، به طور مستقیم چیزی به او نگوید؛ بلکه با اشاره و کنایه و خیلی محترمانه او را متوجه اشتباهش نماید؛ مثلاً بگوید: برخی از مردم با دست چپ غذا می خورند؛ این، حرام است. و اگر عالمی با او بود، این نکته را در قالب یک سؤال مطرح کند و پرسد: نظر شما درباره ی خوردن و آشامیدن با دست چپ چیست؟ و بدین سان برادر مسلمانش را متوجه اشتباهش بگرداند؛ اما اگر متوجه نشد، در تنهایی به او تذکر دهد تا برادر مسلمانش این آموزه ی دینی را فراگیرد.

گاه دیده می شود که برخی از افراد، در غذا خوردن رعایت می کنند و با دست راست غذا می خورند، اما لیوان را در دست چپ می گیرند و با دست چپ آب می نوشند؛ می گویند: دست راست ما چرب است و ناچاریم لیوان را در دست چپ بگیریم تا آلوده نشود؛ می گوئیم: این، یک مسأله ی ساده و مستحب نیست که از کنار آن به سادگی بگذریم؛ زیرا آشامیدن با دست چپ، حرام است و آنچه حرام می باشد، فقط در ضرورت شدید و شرایط خاص و گریزناپذیر جایز می گردد و آلوده شدن یا چرب شدن لیوان، ضرورت نیست؛ بلکه امکان شستن لیوان وجود دارد؛ علاوه بر این، می توانیم لیوان را از پایین در میان انگشت شست و میانه بگیریم. رعایت این نکته برای کسی که می خواهد تابع سنت باشد، آسان است؛ اما وضعیت کسی که لجبازی می کند یا می خواهد از دشمنان خدا، یعنی از شیطان و کفار تقلید نماید، فرق می کند.

۶۱۹- وعن حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟ كُلُّ عَتَلٍ جَوَاطٍ مُسْتَكْبِرٍ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: حارثه بن وهب رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان، تندخو و سنگدل و ثروت اندوزی که بذل و بخشش نمی کند و برتری طلب و متکبر است».

۶۲۰- وعن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اِخْتَجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: فِيَّ الْجَبَّارُونَ وَالْمُتَكَبِّرُونَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: فِيَّ ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَمَسَاكِينُهُمْ. فَقَضَى اللَّهُ بَيْنَهُمَا: إِنَّكَ الْجَنَّةَ رَحِمْتِي، أَرْحَمُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ وَإِنَّكَ النَّارَ عَذَابِي، أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ، وَلِكُلِّيَكُمَا عَلِيٌّ مِلْؤُهَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند؛ دوزخ گفت: ستمگران و مستکبران در من جای دارند. و بهشت گفت: مردم مستضعف و مستمند در من جای دارند. الله در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و فرمود: تو، بهشت، رحمت من هستی و با تو به هرکس که بخواهم، رحم می کنم. و تو، دوزخ، عذاب من هستی؛ و به وسیله ی تو هرکه را بخواهم، عذاب می دهم. و پُر کردن هر دوی شما، با من است».

۶۲۱- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطْرًا». [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین بکشد، نظر نمی کند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۵۳. این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۵۷ ذکر شد.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۴۷. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۵۹ ذکر شده است.]

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۷۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۷.

شرح

مؤلف رحمه الله این احادیث را در باب حرام بودن کبر و خودپسندی ذکر کرده است؛ پیش‌تر به شرح آیات و برخی از احادیثی پرداختیم که در این باب آمده است.

سپس مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» شیوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بدین صورت بود که گاه برخی از موضوع‌ها را در قالب سؤال مطرح می‌کرد تا مخاطب با دقت و توجه بیشتری موضوع را دنبال کند. فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» همه گفتند: بله ای رسول‌خدا! و سپس فرمود: «كُلُّ عُتْلٍ جَوَاطٍ مُسْتَكْبِرٍ». یعنی: «هر انسان، تندخو و سنگ‌دل و ثروت‌اندوزی که بذل و بخشش نمی‌کند و برتری‌طلب و متکبر است».

«عُتْلٍ» یعنی تندخو و سنگ‌دل؛ و «جَوَاطٍ»، به هر دنیا دوستِ ثروت‌اندوزی گفته می‌شود که حقوق و واجبات اموالش را ادا نمی‌کند و آدم بی‌صبر و کم‌تحملی‌ست که در برابر هر مشکلی سر فرو می‌آورد و رشته‌ی صبر از دستش خارج می‌شود و همواره خود را در موقعیت و جایگاهی می‌بیند که گویا هیچ‌گاه گرفتار نخواهد شد! لذا «جَوَاطٍ»، هر آدم کم‌تحملی‌ست که همواره بق می‌زند و از زندگی‌اش می‌نالند و پیوسته در غم و اندوه، و حسرت و افسوس به‌سر می‌برد و هیچ‌گاه از زندگی‌اش راضی نیست؛ بلکه همواره از سرنوشت خود و تقدیری که برای او رقم خورده است، شکایت دارد؛ گویا به این که الله، پروردگار اوست، راضی نیست!

و اما متکبر، دارای دو ویژگی‌ست: مردم را تحقیر می‌کند و حق را نمی‌پذیرد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْكِبَرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَ غَمْطُ النَّاسِ».^(۱) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا آدم متکبر، در ذات خود، آدم سرکشی‌ست؛ یعنی هم در برابر حق گردن‌کشی می‌کند و هم در برابر مردم. به عبارت دیگر، از حق، روی‌گردان است و حق را نمی‌پذیرد و به خلق خدا نیز رحم نمی‌کند. این‌ها، نشانه‌های دوزخیان است. و بر عکس، اهل بهشت، بیش‌تر از میانِ مستضعفان و مستمندانی هستند که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱.

دلیلی برای تکبر ندارند؛ بلکه همواره متواضع و نرم‌خو هستند؛ زیرا مال و ثروت، گاه انسان را به سرکشی و طغیان وا می‌دارد. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا طَغَىٰ ۖ أَن رَّأَاهُ أُسْتَعْفَىٰ ۚ﴾ [العلق: ۶، ۷]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند». و هر یک از آن‌ها، در فضل خود دلایلی مطرح کرد. این، جزو امور غیبی است و بر ما واجب است که به آن ایمان داشته باشیم؛ اگرچه درک آن برای عقل و اندیشه‌ی ما، دشوار باشد و نتوانیم این نکته را درک یا هضم نماییم که چگونه دو موجود بی‌جان، بگومگو می‌کنند؟! در هر حال، ما بر این باوریم که الله متعال، بر هر کاری تواناست. الله متعال، در قرآن کریم خبر داده است که روز قیامت، زمین، خبرهایش را به حکم پروردگار، بازگو می‌کند. وقتی الله به چیزی دستوری دهد، آن چیز بی‌درنگ و در هر حالتی که باشد، حکم الله را اجابت می‌کند. چنان‌که روز قیامت، دست‌ها، پاها، زبان‌ها و پوست و دیگر اندام انسان‌ها، در برابر الله به سخن می‌آیند و گواهی می‌دهند که چه کارهایی انجام داده‌اند؛ هرچند که زبانی برای سخن گفتن ندارند! زیرا الله متعال، آن‌ها را به سخن می‌آورد و او، بر هر کاری تواناست. بهشت و دوزخ نیز با هم بگومگو کردند؛ بهشت گفت: ستمگران سنگ‌دل و مستکبران، در من جای دارند. همان کسانی که سنگ‌دل هستند. و با کبر و غرور خود، بر دیگران، برتری می‌جویند.

الله تعالی در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و به بهشت فرمود: «تو، رحمت من هستی و به وسیله‌ی تو، به هر کس که بخواهم، رحم می‌کنم». یعنی، بهشت از رحمت الهی نشأت گرفته است. از این‌رو بهشت، صفت رحمت او نیست؛ و از آن جهت از بهشت به عنوان رحمت الهی یاد می‌شود که از رحمت بی‌کران او، نشأت گرفته است. صفت رحمت، صفتی حقیقی برای الله تعالی می‌باشد که جدا از ذات او نیست؛ ولی بهشت، گرچه از رحمت او پدید آمده، ولی مخلوق و آفریده‌ی اوست. لذا این‌که الله تعالی از بهشت به عنوان رحمت خود یاد می‌کند، بدین معناست که آن را به رحمت خویش، آفریده است. لذا بهشت، سرای رحمت است و بندگان مهربان الله تعالی در آن

جای می گیرند. همان گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ عِبَادِهِ الرَّحْمَاءُ»^(۱) یعنی: «الله به بندگان رحیم می کند که رحم و شفقت داشته باشند».

در این حدیث آمده است: الله به دوزخ فرمود: «تو، عذاب من هستی و با تو هر که را بخواهم، عذاب می دهم». همان طور که الله متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ﴾ [العنکبوت: ۲۱]

هر که را بخواهد، عذاب می دهد و به هر کس که بخواهد، رحم می کند.

لذا بهشتیان، مشمول رحمت الله می شوند و دوزخیان، گرفتار عذاب الهی. سپس الله ﷻ فرمود: «پُر کردن هر دوی شما، با من است». یعنی الله ﷻ خود، عهده دار پر کردن بهشت و دوزخ شده است. ناگفته نماند که فضل و رحمت الهی، از خشم و غضبش، گسترده تر می باشد. روز قیامت، الله ﷻ هر که را بخواهد، در دوزخ می اندازد و دوزخ می گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ یعنی باز هم به من بدهید؛ بیش تر بدهید. باز هم بیش تر! آن گاه الله، پایش را در دوزخ می نهد و بدین سان بخشی از دوزخ به بخشی دیگر از آن، می چسبد و دوزخ، مچاله می شود و می گوید: بس است، بس است. این، مفهوم پر کردن دوزخ می باشد. اما بهشت الهی، بسیار گسترده و به پهنای آسمان ها و زمین است^(۲) و بهشتیان، وارد آن می شوند و بخش فراوانی از آن برای اهل بهشت، خالی می ماند. از این رو الله متعال کسانی را پدید می آورد تا به بهشت بروند و از فضل و رحمت الله برخوردار شوند. زیرا الله متعال، پر کردن بهشت را بر خود لازم قرار داده است. لذا دوزخ، به عدل الله پر می شود و بهشت به لطف و رحمت او.

حدیث ابوهریره ؓ وعید و زنهار شدیدی درباره ی کسانی ست که لباس خود را بلند می گیرند؛ به گونه ای که لباسشان روی زمین کشیده می شود یا شلوارشان، پایین تر از دو قوزک پاهایشان قرار می گیرد. رسول الله ﷺ فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین بکشاند، نظر نمی کند».

(۱) بخاری، ش: (۱۲۸۴، ۵۶۵۵، ۷۳۷۷)؛ و مسلم، ش: ۹۲۳.

(۲) رک: سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

این، مسأله‌ی بسیار مهمی است؛ یعنی لباس یا شلوار مرد، باید بالاتر از دو قوزک پایش باشد و این که شلوار یا لباس مرد، پایین‌تر از قوزک پا باشد، گناه کبیره است و اگر کسی این کار را از روی تکبر انجام دهد، الله تعالی روز قیامت به او نگاه نمی‌کند، با او سخن نمی‌گوید و او را پاکیزه نمی‌گرداند؛ بلکه چنین افرادی، عذابی دردناک در پیش دارند. اگرچه این عملشان از روی تکبر نباشد؛ زیرا اصل این عمل، جایز نیست و پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكُعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فِي النَّارِ»^(۱) یعنی: «پایین‌تر از دو قوزک پای مردانی که اسبال ازار می‌کنند،^(۲) در آتش است». لذا در هر دو صورت، این عمل، مجازات دارد؛ چه از روی تکبر باشد و چه از روی بی‌توجهی، اما اگر از روی تکبر باشد، حکمش شدیدتر است. اما سنت در این باره چیست؟ سنت، این است که شلوار مردها، از بالای قوزک پا تا نصف ساق باشد. لباس پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ این گونه بود؛ یعنی لباسشان از دو قوزک پا، رد نمی‌شد یا پایین‌تر قوزک پا نبود.

۶۲۲- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخُ زَانٍ، وَمَلِكٌ كَذَّابٌ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سه نفر - یعنی سه گروه - هستند که الله روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آنها نظر نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست: پیردمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ‌گو، و فقیر متکبر».

۶۲۳- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ ﷻ: الْعِزُّ إِزَارِي، وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي، فَمَنْ يَنْتَازِعَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَقَدْ عَذَّبْتُهُ». [روایت مسلم]^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۸۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) اسبال ازار، یعنی بلند بودن شلوار به گونه‌ای دو قوزک پا را بپوشاند.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۰۷.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۰.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله تعالی می فرماید: عزت، ازار من است و بزرگی و کبریایی، ردای من؛ و کسی که درباره ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می دهم».

۶۲۴- وَعَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي فِي حُلَّةٍ تُعْجِبُهُ نَفْسُهُ، مَرَجَلٌ رَأْسُهُ، يَخْتَالُ فِي مَشْيَيْتِهِ، إِذْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی در لباسی فاخر، در حالی که موهایش را شانه زده و به خود فریفته شده بود، خرامان و متکبرانه راه می رفت؛ ناگهان الله او را در زمین فرو بُرد و تا روز قیامت در زمین فرو می رود».

شرح

مؤلف رحمه الله این احادیث را در باب حرام بودن کبر و خودپسندی ذکر کرده است؛ از جمله این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، آنها را پاکیزه نمی گرداند و به آنها نظر نمی کند و عذاب دردناکی در انتظار این هاست: پیرمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ گو، و فقیر متکبر». منظور، سه گروه است، نه سه نفر؛ زیرا چه بسا هزاران نفر این گونه باشند. لذا منظور از سه یا هفت و دیگر اعدادی که در برخی از احادیث به طور مطلق آمده است، سه گروه یا سه دسته می باشد. الله متعال روز قیامت با این سه دسته سخن نمی گوید، به آنها نظر نمی کند، آنان را پاکیزه نمی گرداند؛ بلکه این سه گروه، عذاب دردناکی خواهند داشت.

نخست: پیرمرد زناکار یا کسی که سن و سالی از او گذشته، اما زنا می کند. الله متعال با چنین افرادی سخن نمی گوید، به آنها نظر نمی کند، آنان را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی به آنها می رساند؛ زیرا کسی که پا به سن می گذارد، شهوتش فروکش می کند؛ بر خلاف جوان که شهوتش قوی ست و خویشتن داری در دوران جوانی، دشوارتر می باشد؛ لذا خیلی زشت تر است که یک پیرمرد زنا کند. چون

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۸۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۸.

انگیزه‌ی چنین گناهی در او کم‌تر و ضعیف‌تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت‌تر می‌باشد. این حدیث، مقید به حدیثی است که در «صحیحین» آمده؛ اگر کسی چنین عمل زشتی انجام دهد و در دنیا مجازات شود، یعنی حدّ شرعی بر او اجرا گردد، دیگر، الله متعال او را در آخرت مجازات نمی‌کند؛ به عبارت دیگر مجازات دنیا، عذاب آخرت را از او ساقط می‌گرداند و این بنده، دو بار مجازات نمی‌شود. زیرا اجرای مجازات شرعی، او را پاک می‌سازد.

دوم: پادشاه یا فرمانروای بسیار دروغ‌گو؛ زیرا پادشاه، نیازی به دروغ ندارد. سخنش، فراتر از سخن همه‌ی مردم است؛ پس باید راست‌گو باشد و بی‌پرده سخن بگوید. وقتی پادشاه در موقعیتی است که هر چه می‌خواهد، می‌گوید و انجام می‌دهد، پس دلیلی ندارد که دروغ بگوید؛ اما به مردم وعده می‌دهد و به وعده‌اش عمل نمی‌کند؛ می‌گوید: چنین و چنان خواهم کرد، اما آنچه را که می‌گوید، به انجام نمی‌رساند؛ با مردم سخن می‌گوید و با فکر و آرمان آن‌ها بازی می‌کند و به آنان دروغ می‌گوید. روشن است که چنین حاکم یا فرمانروایی، مشمول این وعید می‌گردد؛ در نتیجه الله متعال روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند و پاکش نمی‌سازد؛ بلکه عذاب دردناکی به او می‌رساند.

دروغ برای حاکم و مردم عادی، حرام است؛ اما برای فرمانروا، بدتر و شدیدتر است. زیرا پادشاه در موقعیتی است که نیازی به دروغ گفتن ندارد و هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و فرمانش در میان مردم نافذ است؛ از این‌رو باید روراست باشد. البته این، بدین معنا نیست که دروغ گفتن، می‌تواند توجیه‌پذیر باشد. شاید یک فرد عادی به‌خاطر این‌که در موقعیت قدرت نیست، سعی کند دروغش را توجیه نماید و خود را نیازمند دروغ بداند، اما پادشاه که نیازی به دروغ ندارد.

دروغ، حرام است و یکی از ویژگی‌های منافقان به‌شمار می‌آید. منافق هر بار که لب به سخن می‌گشاید، دروغ می‌گوید و دروغ گفتن به‌طور مطلق برای هیچ‌کس جایز نیست. این‌که برخی از مردم، دروغ مصلحتی را جایز می‌دانند، یک پندار شیطانی است و هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا دروغ در هر حال، حرام است.

سوم: فقیر متکبر؛ شاهد موضوع همین بخش حدیث است. فقیر، چیزی ندارد که به خاطر آن در برابر مردم، سر و گردنش را بالا بگیرد و تکبر کند. شاید ثروتمند به مال و ثروت خویش فریفته شود و در برابر بندگان الله متعال تکبر نماید، اما فقیر، چه دلیلی برای تکبر دارد؟ لذا الله ﷻ روز قیامت به فقیرانی که تکبر می‌ورزند، نظر نمی‌کند، با آن‌ها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌گرداند. ناگفته نماند که تکبر، هم برای فقرا حرام است و هم برای ثروتمندان؛ اما برای فقرا بدتر می‌باشد. از این رو مردم با دیدن ثروتمندان متواضع، تعجب می‌کنند و تواضعش را می‌ستایند؛ اما اگر فقیری، فروتن باشد، برایشان تعجب‌آور نیست. زیرا فقر انسان را متواضع می‌گرداند و آدم فقیر انگیزه‌ای برای تکبر ندارد. حال اگر کسی فقیر باشد و با وجود فقر در برابر حق یا در برابر خلق خدا تکبر کند، وعید این حدیث، شامل حالش می‌شود. پناه بر الله.

سپس مؤلف رحمه الله در ادامه‌ی دلایلی که درباره‌ی حرام بودن کبر و خودپسندی ذکر کرده، این حدیث قدسی را آورده است که رسول الله ﷺ فرمود: «الله ﷻ می‌فرماید: عزت، ازار من است و بزرگی و کبریایی، ردای من؛ و کسی که درباره‌ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می‌دهم».

این، یکی از احادیث قدسی می‌باشد که پیامبر ﷺ از الله ﷻ نقل کرده است؛ احادیث قدسی، گرچه از الله متعال نقل می‌شوند، اما در قرآن کریم نیستند. قرآن، احکام خاص خوش را دارد؛ مثلاً معجزه است و هیچ‌یک از انسان‌ها نمی‌تواند ده سوره، بلکه یک سوره بیاورد که مانند قرآن باشد. هم‌چنین تلاوت قرآن برای کسی که جنب است، جایز نمی‌باشد. نمازگزار می‌تواند در نمازش از هر جای قرآن که بخواهد، قرائت کند؛ بلکه خواندن سوره‌ی فاتحه در نماز، واجب است؛ در صورتی که احادیث قدسی این‌گونه نیست.

علاوه بر این، قرآن از هر گونه تحریفی محفوظ است و کم و زیاد نمی‌شود و به معنا روایت نمی‌گردد و هیچ ضعفی در آن وجود ندارد؛ اما احادیث قدسی، به معنا روایت می‌شوند و پاره‌ای از آن‌ها ضعیف و حتی موضوع و ساختگی‌ست. لذا احادیث قدسی اگرچه روایت پیامبر ﷺ از الله ﷻ می‌باشد، اما در جایگاه و منزلت قرآن نیست.

الله متعال می‌فرماید: عزت، ازار من است و بزرگی و کبریایی، ردای من؛ و کسی که درباره‌ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می‌دهم».

ما، این احادیث را به همان گونه‌ای می‌پذیریم که از پیامبر ﷺ ثابت شده است؛ یعنی معنا و مفهوم آن را تحریف نمی‌کنیم و پیرامون کیفیتش سخن نمی‌گوییم. لذا عزت را ردای الهی می‌دانیم و از این حدیث درمی‌یابیم که هرکس در عزت و قدرت پروردگار، به نزاع برخیزد و در پی قدرتی چون قدرت الله برآید یا در بزرگی پروردگار کشمکش نماید و بر بندگان الله تکبر کند، گرفتار عذاب الهی می‌شود و الله ﷻ او را به خاطر این گستاخی عذاب می‌دهد؛ زیرا بر سر چیزی که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، با الله نزاع می‌کند.

سپس مؤلف رحمه الله حدیث دیگری از ابوهریره رحمه الله ذکر کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مردی در لباسی فاخر، در حالی که موهایش را شانه زده و به خود فریفته شده بود، خرامان و متکبرانه راه می‌رفت؛ ناگهان الله او را در زمین فرو بُرد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود».

این مرد متکبر نیز به سرنوشت قارون گرفتار شد که در ابتدای این باب ذکر گردید. قارون با کبکبه و آرایش خویش به میان قومش رفت؛ بینیم الله ﷻ چه می‌فرماید.

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾﴾

(قارون) با کبکبه و آرایش خویش به میان قومش رفت. کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مثل آن چه به قارون داده شده، به ما هم داده می‌شد. به‌راستی او، دارای بهره (و ثروت) بزرگی‌ست. و آنان که از علم و دانش بهره‌مند شده بودند، گفتند: وای بر شما! ثواب و پاداش الهی برای کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، بهتر است و تنها افراد صابر و شکیبایان آن را درمی‌یابند. پس قارون و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم؛ و هیچ گروهی نداشت که او را در برابر الله یاری دهند و خود نیز یارای چنین کاری نداشت.

رسول الله ﷺ درباره‌ی آن مرد متکبر و خودپسند فرمود: «تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود». دو احتمال دارد؛ یکی این که آن مرد زنده است و هم‌چنان در زمین فرو می‌رود و تا روز قیامت در درون زمین عذاب می‌شود. و احتمال دوم، این که مطابق سنت الهی به محض فرو رفتن در زمین، مرده است؛ اما هم‌چنان در زمین فرو می‌رود و این فرو رفتن، مربوط به بزرخ اوست و کیفیتش معلوم نیست. به یقین الله، بهتر می‌داند. خلاصه این که این، مجازات اوست.

این حدیث و احادیث قبل و بعدش، نشان‌گر حرام بودن کبر و خودپسندی است و نشان می‌دهد که انسان باید حد و اندازه‌ی خود را بداند.

۶۲۵- وعن سلمة بن الأكوع رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَذْهَبُ بِنَفْسِهِ حَتَّى يُكْتَبَ فِي الْجَبَّارِينَ، فَيُصِيبُهُ مَا أَصَابَهُمْ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت شده است: رسول الله ﷺ فرمود: «شخص، همواره به خودپسندی و تکبر ادامه می‌دهد تا این که در جرگه‌ی افراد متکبر نوشته می‌شود و آن‌گاه به همان فرجامی گرفتار می‌گردد که به افراد متکبر می‌رسد».

شرح

در این حدیث، پیامبر ﷺ از خودپسندی برحذر داشته است؛ کسی که تکبر می‌ورزد و به خودپسندی ادامه می‌دهد، سرانجام در جرگه‌ی افراد متکبر قرار می‌گیرد؛ در نتیجه همان چیزی دامن‌گیرش می‌شود که دامن‌گیر متکبران می‌گردد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ [غافر: ۳۵]

بدین‌سان الله بر هر دل متکبر و سرکشی مهر می‌زند.

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۳۴۴؛ السلسلة الضعيفة، ش: ۱۹۱۴؛ و ضعیف الترمذی از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۳۴۳.

اگر آدم متکبر، مجازات دیگری نداشت، همین یک عقوبت برایش کافی بود که
 الله ﷻ بر قلبش مهر می‌زند و بدین‌سان خیر و نیکی به آن راه ندارد.

چکیده‌ی این باب، بر دو محور است:

نخست: حرام بودن کبر؛ تکبر، جزو گناهان کبیره است.

دوم: حرام بودن خودپسندی؛ این هم حرام می‌باشد و گاه سبب تباه شدن اعمال
 نیک است؛ یعنی اگر انسان به عبادتش یا به قرآن خواندنش و امثال آن، مغرور شود،
 بی‌آن‌که دریابد، از اجر و پاداش آن محروم می‌گردد.

۷۳- باب: خوش خلقی (اخلاق و رفتار نیک و پسندیده)

الله متعال می‌فرماید:

[القلم: ۴]

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾

و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

و می‌فرماید:

[آل عمران: ۱۳۴]

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌کنند.

۶۲۶- وعن أنس رضی الله عنه قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود.

شرح

حافظ نووی رحمه الله بابی به نام خوش خلقی گشوده است؛ این باب به اخلاق و رفتار نیک تشویق می‌کند و نشان‌گر فضیلت و برتری خوش‌خلقی و نیز فضلِ کسانی‌ست که به اخلاق نیک و پسندیده آراسته هستند. خوش‌خلقی دو جنبه دارد: رفتار نیک و پسندیده با الله، و رفتار نیک با خلق خدا.

تعامل یا رفتار نیکو با الله، بدین معناست که انسان به حکم شرعی و تقدیری پروردگار راضی باشد و آن را با سینه‌ای باز و بدور از ناراحتی و دل‌تنگی بپذیرد. اگر الله متعال، چیزی رقم می‌زند که برای بنده‌اش ناگوار است، بنده با کمال خرسندی و رضایت، آن را بپذیرد و به تقدیر الهی راضی باشد و با قلب و زبانش بگوید: از این‌که الله، پروردگار من است، راضی و خشنودم. هم‌چنین اگر الله ﷻ حکمی شرعی برایش تعیین کرده است، آن را با کمال رضایت و خرسندی بپذیرد و با اطمینان خاطر و سینه‌ای باز در برابر شریعت الهی تسلیم شود. این، مفهوم خوش‌خلقی و رفتار نیکو با الله ﷻ می‌باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۰۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۵۰.

و اما خوش رفتاری یا خوش اخلاقی با خلق، اینست که برخورد نیک و پسندیده‌ای با آنان داشته باشد؛ به گفته‌ی یکی از علما، از اذیت و آزارشان بپرهیزد، مهر و بخشش خویش را از آنان دریغ نکند و با گشاده‌رویی از آنان استقبال نماید. پرهیز از اذیت و آزار، اینست که با دست و زبان خویش آزاری به آن‌ها نرساند. بذل و بخشش، اینست که مهر، علم و ثروت و دیگر داشته‌هایش را از آنان دریغ نکند. و گشاده‌رویی بدین معناست که با غرور و تکبر یا با چهره‌ای اخمو و در هم‌کشیده، با آنان روبه‌رو نشود.

روشن است کسی که در برخورد با دیگران، چنین روی‌کردی دارد، در برابر ناملایمات و بدی‌های دیگران، شکیباست. لذا صبر و خویش‌داری نیز یکی از ویژگی‌های نیک و پسندیده است؛ برخی از مردم هم‌نوعان و برادران خود را می‌آزارند و گاه به حقوق آن‌ها تجاوز می‌کنند؛ بدین‌سان که مال کسی را می‌خورند یا حق کسی را انکار می‌نمایند. اما در مقابل، آدم‌های خوش‌اخلاق صبر می‌کنند و به اجر و ثواب الهی امیدوارند و از آن‌جا که فرجام نیک از آن پرهیزگاران است، این‌ها نتیجه‌ی صبرشان را می‌بینند. آنچه ذکر شده، نمونه‌هایی از خوش رفتاری با مردم است.

مؤلف رحمته در ابتدای این باب فرموده‌ی الله متعال به پیامبرش را ذکر کرده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝﴾؛ این آیه معطوف به جواب قسم است:

﴿نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۝ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۝ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا

غَيْرَ مَمْنُونٍ ۝ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝﴾ [القلم: ۱، ۴]

نون؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو به فضل پروردگارت دیوانه نیستی و به‌راستی تو، پاداش بی‌پایانی داری؛ و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

﴿وَإِنَّكَ﴾، یعنی تو ای محمد! ﴿لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ هیچ‌کس به اخلاق سترگ تو، نرسیده است؛ نه در تعامل با الله و نه در تعامل با مردم. ویژگی‌های اخلاقی تو از قبیل شجاعت، بخشنده‌گی، خوش رفتاری و دیگر ارزش‌های اخلاقی، بی‌نظیر است. آری؛ خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفته از آموزه‌ها و رهنمودهای قرآن بود؛ چنان‌که به فرمان‌های قرآن عمل می‌کرد و از نواهی قرآن، دوری می‌نمود.

سپس مؤلف رحمه الله بخشی از آیه ی ۱۳۴ سوره ی «آل عمران» را ذکر کرده است که الله تعالی می فرماید:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴]

کسانی که خشمشان را فرو می خورند و از خطای مردم گذشت می کنند.

این، از صفات پرهیزگاران می باشد که الله متعال، بهشت را برای آنان آماده کرده است؛ همان گونه که می فرماید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٣ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ١٣٤ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳، ۱۳۴]

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش، به گستردگی آسمان ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است؛ کسانی که در توان گری و تنگ دستی انفاق می کنند و خشمشان را فرو می خورند و از خطای مردم گذشت می نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾: «کسانی که خشم خود را فرو می خورند»؛ یعنی وقتی خشمگین می شوند، خود را کنترل می نمایند و در نتیجه ی خشم و عصبانیت به کسی تعدی و تجاوز نمی کنند. همچنین اگر کسی به آن ها بد کند، از او می گذرند: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾.

﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾: «و الله، نیکوکاران را دوست دارد». یکی از نمونه های احسان و نیکوکاری، این است که اگر کسی به شما ستم کرد، او را ببخشید و از او بگذرید. البته عفو و گذشت، باید به جا و در محلس باشد؛ یعنی بخشش بدی های دیگران، به طور مطلق و در همه حال، پسندیده نیست. بخششی پسندیده است که با اصلاح همراه باشد. زیرا الله تعالی در کتابش می فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

اگر پیامد بخشیدن، اصلاح نباشد، دیگر، نباید ببخشید. به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می کند، آدم شروری است که به شرارت مشهور می باشد و اگر شما، او را

ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقان را به قصد اصلاح از او بگیرید یا برای گرفتن حق خود به مراجع قضایی مراجعه کنید. ولی اگر بخشیدن، پیامدی منفی نداشته باشد، بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید. زیرا چه بسا آن شخص در نتیجه‌ی عفو و گذشت شما، شرم‌منده شود و دیگر، نه به شما ستم کند و نه به سایر مردم. الله جلّ و علا می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

گاه انسان از درون، وسوسه می‌شود که حقش را بگیرد؛ لذا همان‌گونه که گفتم، اگر طرف مقابل شایسته‌ی عفو و گذشت است، بهتر است او را ببخشید و گرنه، گرفتن حق برتر می‌باشد.

۶۲۷- وعنه قال: مَا مَسَسْتُ دِيْبًا وَلَا حَرِيرًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا شَمَمْتُ رَائِحَةً قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَقَدْ خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي قَطُّ: أَفٌ، وَلَا قَالَ لِشَيْءٍ فَعَلْتُهُ: لِمَ فَعَلْتُهُ؟ وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَفْعَلْهُ: أَلَا فَعَلْتُ كَذَا؟ [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ دیبا و حریری لمس نکردم که از کف دست پیامبر ﷺ نرم‌تر باشد و هیچ بویی خوش‌تر از بوی پیامبر ﷺ نشنیدم. ده سال خدمت‌کار پیامبر ﷺ بودم و هیچ‌گاه کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به من نگفت؛ اگر کاری کردم که نباید انجام می‌دادم، نفرمود: چرا این کار را انجام دادی؟ هم‌چنین به‌خاطر کاری که انجام ندادم - و باید انجام می‌دادم - مرا سرزنش نکرد.

۶۲۸- وعن الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَهْدَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَخَشِيًّا، فَرَدَّهُ عَلَيَّ، فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِ قَال: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلَّا لَأَنَّا حُرْمٌ». [متفق عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۵۶۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۳۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۸۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۹۳.

ترجمه: صعب بن جثامه رضی الله عنه می‌گوید: گورخری به پیامبر صلی الله علیه و آله اهدا کردم؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به من برگرداند و چون از چهره‌ام دریافت که به‌خاطر قبول نکردن هدیه‌ام ناراحت شده‌ام، فرمود: «ما فقط بدین‌خاطر این هدیه را از تو قبول نکردیم که در احرام هستیم».

شرح

حافظ نووی رحمته الله، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ دیبا و حریری لمس نکردم که از کف دست پیامبر صلی الله علیه و آله نرم‌تر باشد و هیچ بویی خوش‌تر از بوی پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیدم». انس رضی الله عنه ده سال در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به ایشان خدمت کرد؛ زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، مادر انس، فرزندش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: ای رسول‌خدا! این، فرزندم انس بن مالک است که در خدمت شما خواهد بود تا به شما خدمت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پذیرفت و برای انس رضی الله عنه دعا کرد که الله تعالی مال و نسل او را پرخیر و برکت بگرداند. حتی گفته می‌شود: انس رضی الله عنه باغی داشت که دو بار در سال ثمر می‌داد و این، به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بود. شمار فرزندان انس رضی الله عنه که از پشت او بودند، به یک‌صد و بیست تن رسید. همه‌ی این‌ها به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ دیبا و حریری لمس نکردم که از کف دست پیامبر صلی الله علیه و آله نرم‌تر باشد». الله متعال، قلب پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نرم کرده بود؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾

[آل عمران: ۱۵۹]

از رحمت الله است که بر آنان نرم گشته‌ای؛ و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

انس رضی الله عنه هم‌چنین می‌گوید: «هیچ بویی خوش‌تر از بوی پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیدم». پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته از این‌که خود، خوش‌بو بود، از عطر و دیگر خوش‌بوکننده‌ها، به‌کثرت استفاده می‌کرد. چنان‌که فرمود: «حُبَّ إِلَى مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثُ: النَّسَاءُ وَالطَّيِّبُ، وَجُعِلَتْ قَرَّةُ

عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۱) یعنی: «سه چیز را از دنیای شما دوست دارم: زنان، بوی خوش (هر چیز خوشبوکننده)؛ و روشنی چشم من در نماز است». رسول الله ﷺ خود، خوشبو بود؛ از این رو مردم سعی می کردند عرق آن بزرگوار را به خاطر عطر و بوی خوشی که در آن بود، به دست آورند و به عرق ایشان تبرک می جستند. این جزو ویژگی های منحصر به فرد پیامبر ﷺ بود که به عرق، آب دهان و لباس وی تبرک می جستند و تبرک جستن به عرق، آب دهان و لباس کسی دیگر جایز نیست.

انس رضی الله عنه می گوید: «ده سال خدمت کار پیامبر ﷺ بودم و هیچ گاه کوچک ترین سخن ناخوشایندی به من نگفت». یعنی هیچ گاه مرا سرزنش نکرد. ولی اگر کسی به ما خدمت کند یا یک هفته در خدمت ما باشد، امکان ندارد به او حرفی نگوئیم یا او را سرزنش نکنیم. اما این مرد، یعنی انس رضی الله عنه ده سال خدمت کار پیامبر ﷺ بود و هیچ سرزنشی از ایشان نشنید. انس رضی الله عنه می گوید: «اگر کاری کردم که نباید انجام می دادم، نفرمود: چرا این کار را انجام دادی؟» یعنی اگر انس رضی الله عنه خودسرانه کاری انجام می داد، پیامبر ﷺ او را سرزنش نمی کرد. انس رضی الله عنه در ادامه می گوید: «و نیز به خاطر کاری که انجام ندادم - و باید انجام می دادم - مرا سرزنش نکرد». بدین سان رفتار پیامبر ﷺ با خدمت کارش مطابق فرمان و رهنمود الله ﷻ بود که می فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

آیا می دانید عفو چیست؟ عفو یعنی چشم پوشی از اخلاق و رفتار بد دیگران. عفو هم چنین بدین معناست که انتظار نداشته باشیم مردم در همه حال یا در همه چیز مطابق میل ما رفتار کنند؛ لذا کسی که می خواهد مردم در همه ی موارد مطابق میل او رفتار نمایند، از همه چیز محروم می شود. بنابراین، یک مفهوم عفو، این است که آنچه میسر می باشد، بپذیریم و با مردم به گونه ای رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار شود؛ یعنی بی توقع. بدین سان که اگر به ما نیکی کنند، بپذیریم و اگر از آن ها نیکی

(۱) روایت نسائی (۳۹۳۹، ۳۹۴۰)؛ احمد (۱۲۸/۳، ۱۹۹)؛ آل بانی رحمه الله در صحیح الجامع، ش: ۳۱۲۴ این حدیث را صحیح دانسته است.

ندیدیم، خشمگین نشویم. از این رو انس علیه السلام می گوید: «اگر کاری کردم که نباید انجام می دادم، نفرمود: چرا این کار را انجام دادی؟ و نیز به خاطر کاری که انجام ندادم - و باید انجام می دادم - مرا سرزنش نکرد».

یکی از ویژگی های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به خاطر جلب رضایت دیگران، درباره ی دین صلی الله علیه و آله کوتاه نمی آمد. به عنوان مثال: صعب بن جثامه رضی الله عنه گورخری به پیامبر صلی الله علیه و آله اهدا کرد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله که در احرام بود، این هدیه را قبول نکرد. صعب رضی الله عنه تیرانداز و شکارچی ماهری بود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مسیر حج، مهمانش شد، صعب رضی الله عنه دریافت که هیچ گاه مهمانی گرامی تر از رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد داشت؛ لذا به شکار رفت و گورخری شکار کرد تا به بهترین شکل، از پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرایی نماید. در آن زمان جانوران زیادی برای شکار یافت می شد؛ لذا صعب رضی الله عنه گورخری شکار کرد و آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. اما رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه ی صعب رضی الله عنه را نپذیرفت. این امر بر صعب رضی الله عنه دشوار تمام شد؛ چطور پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه ام را قبول نکرد؟! چهره اش عوض شد و پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت که صعب رضی الله عنه از این بابت ناراحت شده است. فرمود: «ما فقط بدین خاطر این هدیه را از تو قبول نکردیم که در احرام هستیم». و مُحَرَّم، نباید از آن چه برای او شکار می کنند، بخورد.

لذا اگر در احرام بودید و یکی از ساکنان مکه، برای شما چیزی شکار کرد، یا چیزی شکار کرده بود و آن را برای شما سر برید، نباید از گوشت آن بخورید؛ یعنی خوردن از گوشت آن برای شما که در احرام هستید، جایز نیست. زیرا این این جانور به خاطر شما صید شده است یا این صید را به خاطر شما ذبح کرده اند؛ لذا اگر آن را به خاطر شما صید نکرده باشند، با این که شکارش کرده اند، بنا بر قول صحیح می توانید از گوشت آن بخورید و این، جایز است. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله از صیدی که ابوقتاده رضی الله عنه شکار کرده بود، خورد؛ چراکه ابوقتاده رضی الله عنه آن را به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله شکار نکرده بود. این، بهترین دیدگاه در این باره است؛ یعنی اگر صید را به خاطر مُحَرَّم شکار کنند، این صید بر مُحَرَّم، حرام است؛ اما اگر کسی آن را برای خود صید کند و از آن به مُحَرَّم نیز بدهد، اشکالی ندارد.

البته برخی از علما گفته اند: به طور مطلق خوردن گوشت صید برای مُحَرَّم جایز نیست؛ چه آن را به خاطر مُحَرَّم شکار کرده باشند و چه برای خود. این دسته از علما

می‌گویند: ماجرای صعب بن جثامه رضی الله عنه پس از ماجرای ابوقتاده رضی الله عنه بوده است؛ زیرا حدیث ابوقتاده رضی الله عنه به صلح حدیبیه در سال ششم هجری برمی‌گردد و حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه در حج وداع، یعنی در سال دهم هجری بوده است. لذا به حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه عمل می‌شود.

گفتنی‌ست: قاعده‌ای اصولی - حدیثی وجود دارد که می‌گوید: در صورتی می‌توان به نسخ روی آورد که امکان جمع‌بندی در میان دو روایت وجود نداشته باشد و از آن‌جا که این دو روایت، قابل جمع‌بندی‌ست، لذا دیدگاه مذکور رد می‌شود. جمع‌بندی این دو روایت، همان دیدگاهی‌ست که به عنوان قول صحیح ذکر کردیم؛ به‌ویژه این‌که حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه این دیدگاه را تأیید می‌کند. در این حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صَيْدُ الْبَرِّ حَلَالٌ لَكُمْ مَا لَمْ تَصِيدُوهُ أَوْ يُصَدَّ لَكُمْ»^(۱) (یعنی: (در حال احرام) شکار خشکی برای شما حلال است؛ در صورتی که خود آن را صید نکنید یا آن را خاصّ شما شکار نکنند). این، توضیحی آشکار درباره‌ی مسأله‌ی مذکور است.

خلاصه این‌که دو نکته‌ی هم در حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه وجود دارد:
نخست: این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله به‌خاطر جلب رضایت دیگران، درباره‌ی دین صلی الله علیه و آله کوتاه نمی‌آمد؛ و گرنه، هدیه‌ی صعب رضی الله عنه را قبول می‌کرد و به‌خاطر صعب، سکوت می‌نمود و هیچ نمی‌گفت. اما امکان نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین عملی انجام دهد.
دوم: اگر در چنین شرایطی کسی از ما آزرده‌خاطر شد، باید از او دل‌جویی کنیم و علتش را برای او بیان نماییم تا خرسند شود؛ زیرا این، روش پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۶۲۹- وعن التَّوَّائِسِ بْنِ سَمْعَانَ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ؛ فَقَالَ: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْإِثْمُ: مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ، وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ».[روایت مسلم]^(۲)

(۱) ترمذی، ش: ۸۴۶؛ نسائی، ش: ۲۸۲۷؛ ابوداود، ش: ۱۸۵۱؛ مدار این حدیث بر عمرو بن ابی عمر می‌باشد که نسائی درباره‌اش گفته است: در حدیث، قوی نیست.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۳؛ [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۵۹۵ ذکر شد.]

ترجمه: نوّاس بن سَمْعان رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی، یعنی خوش خلقی؛ و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند».

۶۳۰- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: لم يكن رسول الله صلی الله علیه و آله فاحشاً ولا متفحشاً، وكان يقول: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقاً». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در ذات و در رفتارش بداخلاق نبود و می فرمود: «بهترین شما، کسانی هستند که خوش اخلاق ترند».

۶۳۱- وعن أبي الدرداء رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيَّ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد].^(۲)

ترجمه: ابودرداء رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت هیچ چیزی در ترازوی مؤمن، سنگین تر از اخلاق خوش نیست؛ و به یقین الله از انسان بداخلاق و بددهن (بی شرم) بدش می آید».

شرح

نوّاس بن سَمْعان رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی، یعنی خوش خلقی». پیش تر این جمله را توضیح دادیم^(۳) و بیان کردیم که خوش خلقی، خیر کثیری در پی دارد؛ زیرا نیکی، همان خیر کثیر است.

«و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند». این، خطاب به مؤمن است؛ و گرنه، آدم فاسق و بدکار، نسبت به گناه و معصیت، بی پرواست و اصلاً برایش مهم نیست که مردم از گناهی که انجام می دهد، اطلاع یابند؛ بلکه آشکارا و بی پروا مرتکب گناه و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۰۳۵۵۹، ۶۰۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۲۱.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۷۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۸۶۷؛ و صحیح الترمذی، از آلبنی رحمته الله علیه، ش: ۱۶۲۸.

(۳) رک: شرح حدیث شماره‌ی ۵۹۵.

معصیت می‌شود. در مقابل، الله متعال نوری در قلبِ مؤمن گذاشته است که وقتی مؤمن اراده‌ی گناه می‌کند، فروغ این نور کاهش می‌یابد و مؤمن دل‌تنگ و متردد می‌گردد و نگران می‌شود که شاید مردم از گناهش اطلاع یابند. لذا معیارِ مذکور در این حدیث، درباره‌ی مؤمنان است و برای فاسقان و بدکاران، اصلاً مهم نیست که مردم به اعمالِ زشتِ آنان پی ببرند و از بابت گناه و معصیت، دل‌تنگ و متردد یا نگران نمی‌شوند و بدون نگرانی یا عذابِ وجدان به گناه و معصیت می‌پردازند و کِششان هم نمی‌گزد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ

يَشَاءُ﴾ [فاطر: ۸]

آیا کسی که کردار زشتش در نظرش آراسته شده و آن را نیک می‌بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ به یقین الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هر که را بخواهد، هدایت می‌بخشد.

گاه عمل زشت برای انسان زیبا و آراسته به نظر می‌رسد و از این رو به سادگی مرتکب کارهای زشت می‌شود؛ چنان‌که برخی از فاسقان شراب می‌نوشند و می‌بینیم که نه تنها پروا ندارند، بلکه از این کار لذت می‌برند. هم‌چنین رباخواران از خوردن ربا و داد و ستد ربوی، نه تنها بدشان نمی‌آید، بلکه به سادگی و با خاطری آسوده ربا می‌خورند و نیز زناکاران، بی‌پروا زنا می‌کنند و کِششان هم نمی‌گزد؛ بلکه گاه در خفا مرتکب چنین عملی می‌شوند و چون به آن عادت می‌کنند، پیش دوستان خود با کمال افتخار تعریف می‌کنند که چه‌ها کرده‌اند! مثل کسانی که برای تفریح و هوس‌بازی به کشورهای به اصطلاح آزاد می‌روند و وقتی برمی‌گردند، با کمال بی‌شرمی، بی‌شرمی‌های خود را بازگو می‌کنند و از بدکاری‌ها و شراب‌خواری‌ها خود سخن می‌گویند! پناه بر الله.

در حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در ذات و در رفتارش بد اخلاق نبود»؛ یعنی هم در ذات و نهادش از بدی دور بود و هم در رفتار، منش و اخلاق خویش. لذا نه بد رفتار بود و نه بد ذهن.

آخرین حدیث، به اخلاق نیک و پسندیده تشویق می‌کند و نشان می‌دهد که روز قیامت، اخلاق نیک بیش‌ترین وزن را در ترازوی مؤمن دارد و این، یعنی تشویق به

خوش خلقی یا خوش رفتاری. پس ای برادر مسلمان! رفتار خویش با پروردگارت را در تعامل با احکام شرعی و تقدیری او نیک بگردان؛ با سینه‌ای باز از تقدیر و احکام شرعی استقبال کن و از امر الله ﷻ فرمان ببر؛ و با بندگان الله نیز رفتار نیک و پسندیده‌ای داشته باش. زیرا الله نیکوکاران را دوست دارد.

۶۳۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: سئل رسول الله ﷺ عَنْ أَكْثَرِ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: «تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»؛ وَسُئِلَ عَنْ أَكْثَرِ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ النَّارَ؟ فَقَالَ: «الْفَمُّ وَالْفَرْجُ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ سؤال شد: چه چیزی بیش از همه مردم را وارد بهشت می‌کند؟ فرمود: «تقوای الاهی و خوش خلقی». پرسیدند: چه چیزی بیش از همه مردم را وارد دوزخ می‌گرداند؟ فرمود: «دهان و شرمگاه».

۶۳۳- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَخِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنانی که خوش اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است و بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، رفتار بهتری دارند».

شرح

این احادیث درباره‌ی فضیلت خوش خلقی است؛ در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است: از رسول الله ﷺ سؤال شد: «چه چیزی بیش از همه مردم را وارد بهشت می‌کند؟» یعنی مهم‌ترین عامل ورود مردم به بهشت چیست؟ فرمود: «تقوای الاهی و خوش خلقی».

(۱) السلسلة الصحيحة، ش: ۹۷۷؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: ۳۲۲۴، از آل‌بانی رحمته الله علیه.

(۲) صحیح الجامع الصغیر، ش: ۱۲۳۲؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۲۸۴؛ و صحیح الترمذی، ش: ۹۲۸ از آل‌بانی رحمته الله علیه؛ و مشکاة المصابیح، ش: ۳۲۶۴. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ش: ۲۸۳ ذکر شد.

تقوا، واژه‌ای است جامع که مفاهیم گسترده و فراوانی در آن می‌گنجد؛ تقوا، بدین معناست که انسان فرمان‌های الهی را انجام دهد و از آنچه الله ﷻ نهی کرده، پرهیز نماید. تقوا به معنای پرهیز یا دوری است و به عمل یا روی‌کردی گفته می‌شود که انسان را از عذاب الهی دور می‌گرداند و تنها چیزی که انسان را از عذاب پروردگار نجات می‌دهد، این است که فرمان‌های الهی را اجرا کند و از نواهی او پرهیزد.

هم‌چنین مهم‌ترین عاملی که انسان را دوزخی می‌گرداند، دهان و شرم‌گاه اوست. منظور از دهان، سخنانی است که انسان می‌گوید؛ زیرا گاه انسان، بی‌پروا و از روی بی‌توجهی سخنی می‌گوید که او را هفتاد سال در آتش دوزخ غوطه می‌دهد. از این رو رسول الله ﷺ به معاذ ﷺ فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَلَاكٍ ذَلِكَ كُفَّ؟» یعنی: «آیا تو را از اساس و زیرساخت همه‌ی این امور، آگاه سازم؟» معاذ ﷺ عرض کرد: بله، ای رسول‌خدا! رسول الله ﷺ زبانش را گرفت و فرمود: «كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا». یعنی: «مواظب این باش». معاذ ﷺ پرسید: ای رسول‌خدا! مگر ما به‌خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «تَكَلِّتُكَ أُمُّكَ، وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ أَوْ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنِّتِهِمْ؟»^(۱) یعنی: «مادرت، به سوگت بنشیند! مگر مردم را چیزی جز سخنانشان بر چهره در دوزخ، واژگون می‌کند؟»

از آن‌جا که کارِ زبان ساده است، زبان انسان نیز سست‌تر می‌باشد؛ زیرا حرف زدن که زحمتی ندارد و مانند کارِ دست و پا خسته‌کننده نیست؛ از این رو زبان انسان همواره می‌جنبد، انسان در کمال بی‌توجهی غیبت می‌کند، نفرین می‌نماید، تهمت می‌زند و ناسزا می‌گوید و و بدین‌سان گناهان فراوانی جمع می‌کند!

و منظور از شرم‌گاه، زنا و بدتر از آن، هم‌جنس‌بازی است. نفس اماره به سوی این عمل زشت فرا می‌خواند؛ به‌ویژه در جوانان. البته امیال جنسی، به‌تدریج انسان را در این ورطه می‌اندازد و انسان بی‌آن‌که دریابد، مرتکب این عمل زشت می‌شود. از این رو رسول الله ﷺ همه‌ی راه‌های منتهی به این عمل زشت را مسدود کرده است؛ از جمله این‌که مرد را از خلوت کردن با زن بیگانه و زن را از نمایان ساختن چهره‌اش

(۱) حسن است؛ روایت ترمذی، ش: ۲۶۱۶ و ابن‌ماجه؛ مدارش بر عاصم بن ابی‌النجد می‌باشد.

در برابر مردان بیگانه و نازک کردن صدا و هرگونه عشوهِ و ناز منع نموده تا مبادا کسی که بیمار دل است، طمع ورزد. لذا رسول الله ﷺ با رهنمودهای خود، حصار محکمی پیرامون این عمل زشت کشیده تا کسی به آن مبتلا نشود. زیرا نفس اماره به سوی آن فرا می خواند. همان گونه که در این حدیث آمده است، اعمال زبان و اعمال شرمگاه، مهم ترین عواملی هستند که انسان را وارد دوزخ می کنند.

رسول الله ﷺ یکی دیگر از فضایل خوش خلقی را چنین برشمرد: «مؤمنانی که خوش اخلاق ترند، ایمانشان، کامل تر است». لذا درمی یابیم که میزان ایمان، متفاوت می باشد؛ یعنی ایمان برخی از مردم بنا بر اعمالی که دارند، از ایمان دیگران کامل تر است. انسان هرچه خوش اخلاق تر باشد، ایمانش کامل تر است و این، به روشنی تشویق می کند که زیبنده ی انسان است تا در حد توانش اخلاق نیکی داشته باشد. آن گاه رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، رفتار بهتری دارند». چنان که در «سنن» آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي». یعنی: «بهترین شما، کسانی هستند که با خانواده (همسران) خویش بهترند؛ و من، بهترین شما در برخورد با همسران خود هستم». لذا انسان باید بهترین همدم، بهترین دوست و بهترین مربی برای همسر و خانواده ی خویش باشد؛ زیرا خانواده ی هر کسی بیش از دیگران سزاوار مهر و محبت و خوش خلقی او هستند. اما متأسفانه در دوران ما مردم برعکس شده اند؛ یعنی رفتار خوبی با مردم دارند، اما در خانه برج زهر مار هستند و با خانواده ی خود خیلی بد رفتار می کنند! این، بر خلاف رهنمود پیامبر ﷺ است. بلکه درست این است که هم با خانواده ی خود خوش اخلاق باشیم و هم با دیگران؛ البته خانواده ی انسان، بیش از هر کسی سزاوار خوش خلقی و رفتار نیک او هستند. از این رو زمانی که از عایشه رضی الله عنها سؤال شد: رسول الله ﷺ در خانه چه می کرد، پاسخ داد: در خدمت خانواده اش بود؛ یعنی در کارهای خانه به آن ها کمک می کرد: شیر گوسفند را می دوشید، کفش ها را

می دواخت و لباسش را پینه می زد.^(۱) لذا هر مسلمانی باید بهترین دوست و همدم برای خانواده‌ی خود باشد.

۶۳۴- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُذَرِّكَ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةً الصَّائِمِ الْقَائِمِ». [روایت ابوداود]^(۲)
ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «مؤمن با اخلاق نیکویش درجه‌ی روزه‌دار شب‌زنده‌دار را درمی یابد».

۶۳۵- وعن أبي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي رَبَضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا، وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَإِنْ كَانَ مَازِحًا، وَبَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ حَسَّنَ خُلُقَهُ». [حدیث صحیحی ست که ابوداود با اسناد صحیح روایت کرده است].^(۳)

ترجمه: ابوامامه‌ی باهلی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای کسی که خصومت و قیل و قال را ترک نماید، خانه‌ای در کناره‌های بهشت ضمانت می‌کنم؛ هرچند حق با او باشد. و ضامن خانه‌ای در وسط بهشت برای کسی هستم که دروغ را کنار بگذارد؛ اگرچه از روی شوخی باشد. و ضامن خانه‌ای در بالای بهشت برای کسی هستم که اخلاقی نیکو دارد».

۶۳۶- وعن جابرٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلَسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا. وَإِنْ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الثَّرَاوُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ وَالْمُتَفِيهِقُونَ». قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْنَا الثَّرَاوُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ، فَمَا

(۱) صحیح است؛ روایت احمد در مسند (۱۲۱/۶، ۲۶۰)؛ ابن ماجه، ش: ۵۶۷۷.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۹۳۲؛ صحیح ابی داود، آلبنی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۱۳.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۱۴۶۴؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۷۳؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله علیه، ش:

الْمُتَفِيهَقُونَ؟ قَالَ: «الْمُتَكَبِّرُونَ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جزو محبوب ترین افراد نزد من و نزدیک ترینشان به من در قیامت از نظر مجلس، کسانی هستند که خوش اخلاق ترند؛ و مبعوض ترین شما نزد من و دورترین شما از من در قیامت، افراد پُرحرف (و راج) و لاف زنی هستند که با دهان پُر و ژست افراد سخنور سخن می گویند و نیز مُتَفِيهَقَان». گفتند: ای رسول خدا! افراد پُرحرف و لاف زن را می شناسیم؛ اما مُتَفِيهَقَان چه کسانی هستند؟ فرمود: «متکبران».

[ترمذی، از عبدالله بن مبارک رحمته الله در توضیح خوش خلقی روایت کرده است: خوش خلقی (اخلاق نیکو) عبارت است از: گشاده رویی، نیکی کردن به دیگران و خودداری از اذیت و آزار آنان.]

شرح

مؤلف رحمته الله چند حدیث درباره ی خوش خلقی و اخلاق نیکو ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که هر کس خوش اخلاق تر باشد، به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک تر است. لذا هر چه خوش اخلاق تر باشید، به الله و پیامبرش نزدیک تر خواهید بود و افراد پُرحرف و لاف زنی که هنگام حرف زدن، ژست آدم های سخنور را به خود می گیرند و هم چنین افراد متکبر، بیش ترین فاصله را با پیامبر صلی الله علیه و آله دارند و از ایشان دورند. افراد پُرحرف، انسان های و راجی هستند که در هر مجلسی می نشینند، رشته ی سخن را به دست می گیرند و به دیگران، اجازه ی حرف زدن نمی دهند! گویا کسی جز آنها در مجلس نیست. بدون شک این، نوعی تکبر و خودبزرگ بینی است. البته اگر حاضران جلسه، خود رشته ی سخن را به او داده و از او درخواست پند و نصیحت کرده باشند، ایرادی ندارد که متکلم وحده باشد؛ اما خیلی زشت است که در یک نشست عادی، به تنهایی و پشت سر هم سخن بگویید و به دیگران اجازه ی

(۱) صحیح الجامع، ش: ۲۲۰۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۷۹۱؛ و صحیح الترمذی از آل بانی رحمته الله، ش: ۱۶۴۲.

حرف زدن ندهید؛ بدین سان که اگر کسی حرفی برای گفتن داشته باشد، از ترسِ این که سخن شما را قطع کند، هیچ نگوید!

همچنین افرادِ لاف‌زنی که هنگام سخن گفتن، خود را فصیح و سخنور نشان می‌دهند، از رسول‌الله ﷺ فاصله دارند؛ مانند کسانی که لفظِ قلم سخن می‌گویند و هدفشان، خودنمایی است! سخن بدین شکل در جمعی که زبان فصیح یا لفظ قلم نمی‌دانند، چه معنایی دارد؟ اگر در جمع دانشجویان یا طلاب علم سخن می‌گویید، خوب است با زبان شیوا حرف بزنید تا آن‌ها نیز به همین شکل عادت کنند؛ اما با توده‌ی مردم به زبان خودشان، یعنی با گویش و لهجه‌ای که دارند، سخن بگویید و از به‌کار بردن واژه‌های قلمبه‌سلمبه پرهیزید؛ وگرنه، استفاده از چنین کلماتی، یعنی با دهان پر حرف زدن، یعنی ژست آدم‌های سخنور را به خود گرفتن!

و سومین دسته از کسانی که با پیامبر ﷺ فاصله دارند، افرادِ مغرور و متکبر هستند؛ متکبر به کسی گفته می‌شود که سر و گردنش را در برابر مردم بالا می‌گیرد و وقتی راه می‌رود، گویا کسی جز خود را نمی‌بیند! این، اخلاقی بس زشت و نکوهیده است و انسان باید از آن دوری نماید؛ زیرا هر انسانی باید حد و اندازه‌ی خود را بداند. اگر ثروتی دارد یا الله ﷻ به او علم و موقعیتی بخشیده است، دلیلی ندارد که تکبر ورزد؛ بلکه باید متواضع و فروتن باشد. چراکه تواضع و فروتنی پسندیده است، اما تواضعِ چنین کسانی به مراتب بهتر و افضل می‌باشد. از این‌رو در حدیث آمده است: فقیر متکبر، جزو سه نفر یا سه گروهی است که الله روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آن‌ها نظر نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست. زیرا فقیر چه انگیزه‌ای برای کبر و غرور دارد؟ اگر این‌ها که علم، ثروت یا قدرتی دارند، متواضع باشند، تواضعشان ارزش بیش‌تری نسبت به تواضع و فروتنیِ دیگران دارد. لذا هرچه برخورداری‌های انسان بیش‌تر است، باید بیش‌تر شکر بگذارد و در برابر حق و نسبت به خلق، تواضع و فروتنی بیش‌تری داشته باشد. الله متعال ما را به اخلاق و رفتار نیکو آراسته سازد و ما و همه‌ی مسلمانان را از اخلاق و رفتار زشت، دور بگرداند؛ به‌یقین او بخشنده‌ی بزرگوار است.

۷۴- باب: بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم‌خویی

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱۳۴)

[آل عمران: ۱۳۴]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

و می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (۱۹۹)

[الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (۳۴)

[فصلت: ۳۴، ۳۵]

حَظَّ عَظِيمٍ (۳۵)

نیکی و بدی یکسان نیست. (بدی را) به بهترین شیوه پاسخ بده که اگر چنین کنی، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی‌ست، چنان می‌شود که گویا دوستی صمیمی و نزدیک است. و تنها کسانی از این ویژگی برخوردار می‌شوند که شکیبایی ورزند و تنها کسانی چنین صفتی می‌یابند که بهره‌ی بزرگی (از نیکی و ثواب دنیا و آخرت) دارند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (۴۳)

[الشوری: ۴۳]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

شرح

مؤلف رحمته بابی بدین نام گشوده است: «بردباری، تأنی و درنگ در کارها، و نرم‌خویی». این سه ویژگی به هم نزدیک‌اند.

بردباری، این‌ست که انسان در هنگام خشم و عصبانیت خویشتن‌دار باشد و با این‌که توانایی تلافی یا مقابله به مثل را دارد، در مجازات عجله نکند؛ بلکه از حق خود بگذرد.

تأنی در امور نیز به معنای درنگ و دوری از شتابزدگی در انجام کارهاست؛ یعنی انسان نباید قشری نگر و زودباور باشد یا پیش داوری نماید؛ بلکه باید پیش از هر قضاوتی، دقت و درنگ کند.

و اما رفق یا نرم‌خویی، این‌ست که انسان در تعامل با دیگران، به‌نرمی رفتار نماید و اگر سزاوار مجازات باشند، بر آنان سخت نگیرد؛ بلکه در چنین شرایطی نیز با آنان به‌نرمی رفتار کند. البته در صورتی که شایسته‌ی این نرمی و آسان‌گیری باشند؛ زیرا الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن دو دچار دلسوزی شوید و باید در مجازاتشان تعدادی از مؤمنان حضور داشته باشند.

سپس مؤلف رحمه الله نخستین آیه را در این باب ذکر کرده است؛ این آیه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴]

[آل عمران: ۱۳۴]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

این، از صفات پرهیزگاران می‌باشد که الله متعال، بهشت را برای آنان آماده کرده است. ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾: «کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند». از این عبارت چنین برداشت می‌کنیم که خویشتن‌داری یا کنترل عصبانیت برایشان دشوار است، اما با این حال بر خود چیره می‌شوند و خشم خود را فرو می‌خورند. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»^(۱) یعنی: «پهلوان،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۹.

کسی نیست که رقیب (هماوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خودش را کنترل کند».

﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾: «و کسانی که از خطای مردم گذشت می‌نمایند». پیش‌تر در این‌باره توضیح دادیم و به بیان این نکته پرداختیم که اگر می‌خواهیم کسی را ببخشیم، باید سزاوارِ بخشش باشد؛ یعنی نباید از آدمِ شروری که گذشت ما بر گستاخی و شرارتش می‌افزاید، بگذریم. لذا باید کسی را بخشید که شایستگی‌اش را دارد؛ زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

و اما دومین آیه‌ای که مؤلف رحمته ذکر کرده است:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

الله متعال فرمود: عفو و گذشت در پیش بگیر و نفرمود: بگذر؛ بلکه فرمود: ﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾. منظور از عفو در این‌جا چشم‌پوشی از سهل‌انگاری و خطای دیگران است؛ زیرا مردم با یکدیگر در تعامل هستند و اگر کسی انتظار داشته باشد که مردم، با او دقیقاً به‌گونه‌ای رفتار کنند که خود می‌خواهد، محال است. لذا کسی که به این رهنمود قرآنی عمل می‌کند، اگر مردم حقش را ادا می‌نمایند، آن را می‌پذیرد و اگر حقی از او را ضایع می‌کنند، از آن می‌گذرد؛ مگر این‌که فرمان‌ها یا محرمات الهی پایمال شود. این، همان رهنمودی‌ست که الله متعال فراروی ما گذاشته و باید به اندک رفتار نیک دیگران در حق خود راضی باشیم و آن را بپذیریم و اگر از سایر حقوق خویش بگذریم، صاحب فضل و ارجمند خواهیم بود.

﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾: «و به کار نیک و پسندیده فرمان بده»؛ یعنی به کارهایی فرا بخوان که مردم، آن را پسندیده می‌دانند یا در شریعت، از آن به‌نیکی یاد شده است. وقتی مردم در انجام کار نیک کوتاهی کردند یا خیر و نیکی خود را از تو دریغ داشتند و حق تو را به‌جا نیاوردند، تو خود نیکی کن و در مسیر فرا خواندن به خیر و

نیکی از پا منشین. ﴿وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾: «و از جاهلان روی بگردان». منظور از جاهل در این جا، کسی نیست که حکم را نمی داند؛ بلکه منظور، کسی است که در عمل، جهالت می ورزد؛ یعنی از روی نادانی کارِ بدی انجام می دهد، نه این که حکمش را نمی داند. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يُتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾
[النساء: ۱۷]

پذیرش توبه از سوی الله تنها برای کسانی است که از روی نادانی کارِ بدی انجام می دهند و خیلی زود توبه می کنند؛ الله توبه‌ی چنین کسانی را می پذیرد.

لذا منظور از جاهلان در آیه‌ی مذکور، کسانی هستند که نسبت به حقوق دیگران جهالت می ورزند و در آن، کوتاهی می کنند؛ الله ﷻ دستور می دهد از این ها روی بگردان و به آن ها اهمیت نده. وقتی به آن ها اهمیت ندهی، خود خسته می شوند و چه بسا به راه می آیند؛ اما اگر با آنان به نزاع و کشمکش پردازی یا از آنان حق خود را به طور کامل مطالبه کنی، شاید بیش از پیش جهالت بورزند و از سوی آنان به نتیجه‌ای که می خواهی نرسی و دیگر حق تو را ادا نکنند.

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ الْأُمُورِ﴾
[الشوری: ۴۳]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی کردی از کارهای بس بزرگ است.

﴿صَبَرَ﴾، یعنی در برابر اذیت و آزار دیگران، بردباری ورزد ﴿وَغَفَرَ﴾ و درگذرد. چنین روی کردی، از کارهای بس سترگی است که نشانگر قوت اراده‌ی و پایداری اوست؛ بدین سان روشن می شود که چنین شخصی می تواند بر نفس خود چیره گردد. زیرا مردم از نظر چیرگی یا غلبه بر نفس خود چند دسته اند:

برخی از آن ها هیچ گاه بر نفس خود چیره نمی شوند؛ برخی هم به سختی عنان نفس در دست می گیرند و عده‌ای دیگر به سادگی نفس خود را در کنترل دارند و الله ﷻ آن ها را بر ویژگی های اخلاقی نیکی سرشته است و به سادگی صبر و گذشت می نمایند.

لذا کسی که در برابر اذیت و آزار دیگران صبر و تحمل می‌کند و به اجر و پاداش الهی امیدوار است و با همین امید آنان را می‌بخشد، در حقیقت چنین روی‌کرد نیک و سترگی از خود نشان می‌دهد. لذا شایسته‌ی انسان است که صبر و تحمل، و عفو و گذشت پیشه نماید. البته همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، بخشیدن جنایت‌کاران و تجاوزکاران، کار نیک و پسندیده‌ای نیست؛ زیرا عفو و گذشت، نه به‌طور مطلق ستوده است و نه به‌طور مطلق، نکوهیده؛ بلکه به پیامدهای آن بستگی دارد و باید دقت کرد که نتیجه‌اش، اصلاح باشد.

۶۳۷- وعن ابن عباسٍ رضی الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَشَجِّ عَبْدِ الْقَيْسِ: «إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ: الْحِلْمُ وَالْأَنَانَةُ». [روایت مُسلم]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به اشج عبد القیس فرمود: «در تو دو ویژگی‌ست که الله دوستشان دارد: بردباری و درنگ در کارها (سنجیده عمل کردن)».

۶۳۸- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «الله مهربان و آسان‌گیر است و نرمی و ملایمت در همه‌ی کارها را دوست دارد».

۶۳۹- وعن عائشة رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله مهربان و آسان‌گیر است و نرمی و ملایمت را دوست دارد و در برابر نرمی و خوش‌رفتاری، پاداش یا نتایجی می‌دهد که در برابر خشونت و چیزهای دیگر نمی‌دهد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۹۲۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۵.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۳.

۶۴۰- وَعنها أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانُهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نرمی و لطافت در هر چیزی که باشد، آن را زیبا و آراسته می سازد و از هر چیزی که جدا شود، آن را زشت و معیوب می گرداند».

شرح

مؤلف رحمۃ اللہ علیہ در ادامه ی احادیث این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به اشج عبدالقیس فرمود: «در تو دو ویژگی ست که الله دوستشان دارد: بردباری و درنگ در کارها (سنجیده عمل کردن)».

حلم یا بردباری، این ست که انسان در برابر ظلم و ستمی که بر او می رود، پایداری نماید؛ البته نه مانند درازگوش که هرچه با او کنند، خیالش نیست و درک نمی کند؛ بلکه متأثر می شود، اما به خاطر بردباری و حلمی که دارد، شتاب زده تلافی نمی نماید. لذا اگر دریافت که تلافی یا مجازات، بهتر است، آن گاه مجازات می کند.

تأنی یا درنگ در کارها، به معنای سنجیده عمل کردن و دوری از شتاب زدگی ست؛ یکی از مهم ترین عوامل شکست و لغزش انسان، عجله یا شتاب در کارهاست؛ چه در انتقال خبرها به دیگران باشد و چه در داوری کردن و امثال آن. برخی از مردم همین که سخنی می شنوند، آن را در هوا می گیرند و به دیگران منتقل می کنند؛ در صورتی که در حدیث آمده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ»^(۲) یعنی: «برای دروغ گو بودن شخص همین کافی ست که هرچه می شنود، بازگو کند».

برخی از مردم در قضاوت، عجله می کنند؛ لذا به محض این که چیزی درباره ی کسی می شنوند، قبل از این که بررسی نمایند که آیا آن شخص چنین سخنی گفته یا چنین کاری انجام داده است، پیش داوری می کنند و به او انگ خطا، گمراهی و امثال آن می زنند. این، درست نیست؛ بلکه درنگ و تأنی در همه ی کارها، نیک و پسندیده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۴.

(۲) مسلم در مقدمه ی صحیح خود؛ و ابوداود، ش: ۴۹۹۲.

سپس مؤلف رحمته سه حدیث از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی نرمی و ملاطفت ذکر کرده است؛ احادیثی بدین مفهوم که الله تعالی نرمی و ملایمت را دوست دارد و نرمی و لطافت در هر چیزی که باشد، آن را زیبا و آراسته می‌سازد و از هر چیزی که جدا شود، آن را زشت و معیوب می‌گرداند. و این، انسان را تشویق می‌کند که در همه‌ی کارهایش به نرمی عمل کند؛ با خانواده‌اش، با برادرانش، با دوستانش و با همه‌ی مردم، مهربان و نرم‌خو باشد. زیرا الله تعالی مهربان و آسان‌گیر است و نرمی و ملاطفت را دوست دارد.

وقتی انسان با مردم به نرمی برخورد می‌کند، لذت می‌برد و احساس آرامش می‌کند؛ اما هنگامی که با آن‌ها با خشونت رفتار می‌نماید، پشیمان می‌شود و می‌گوید: ای کاش چنین برخوردی نمی‌کردم؛ اما دیگر، کار از کار گذشته است. ولی اگر با نرمی و ملاطفت با آن‌ها برخورد می‌کرد، از کارش پشیمان نمی‌شد. الله متعال، همگان را به کارهای نیک، سودمند و پرخیر توفیق دهد و آن‌ها را به ارزش‌های اخلاقی و منش‌های نیک و پسندیده آراسته سازد.

۶۴۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: بَالَ أَغْرَابِي فِي الْمَسْجِدِ، فَقَامَ النَّاسُ إِلَيْهِ لِيَقْعُوا فِيهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: دَعُوهُ وَأَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنْبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: صحرانشینی در مسجد ادرار کرد؛ مردم برخاستند تا با او برخورد کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را به حال خود رها کنید و یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید؛ زیرا شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت».

شرح

مؤلف رحمته در باب «بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم‌خویی» حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «صحرانشینی در مسجد ادرار کرد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۲۰.

بیش تر بادیه‌نشین‌ها، از احکام و آموزه‌های دینی، بی‌اطلاع بودند؛ زیرا در صحرا زندگی می‌کردند و به شترها یا گوسفندان خود مشغول بودند. از این‌رو بینش و شناخت دقیق از دین نداشتند؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ

رَسُولِهِ﴾ [التوبة: ۹۷]

کفر و نفاق بادیه‌نشینان شدیدتر است و به عدم آگاهی از حدودی که الله بر پیامبرش نازل نموده، سزاوارترند.

یعنی از آن‌جا که در صحرا و دور از مردم و محیط‌های علمی و دینی به‌سر می‌برند، فهم و شناخت کم‌تری نسبت به احکام الهی دارند.

این صحرانشین وارد مسجد شد؛ در این میان به گوشه‌ای از مسجد رفت و ادرار کرد. مردم تصمیم گرفتند با او برخورد کنند؛ اما رسول‌الله ﷺ آن‌ها را نهی کرد و فرمود: «او را به حال خود رها کنید»؛ یعنی بگذارید کارش را بکند. و افزود: «یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید؛ زیرا شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت».

وقتی صحرانشین کارش را تمام کرد، دلوی آب در محل ادرارش ریختند تا پاک شود. سپس رسول‌الله ﷺ آن صحرانشین را صدا زد و به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لَا تَصْلُحُ لَيْثِيٍّ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلَا الْقَذَرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ ﷻ وَالصَّلَاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ». یعنی: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست شایسته‌ی این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند».

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

عذر به جهل یکی از نکات قابل برداشت از این حدیث است؛ یعنی برخوردی که با انسان جاهل یا ناآگاه می‌شود با نحوه‌ی برخورد با عالم یا انسان آگاه، متفاوت است. زیرا کسی که از روی آگاهی مرتکب عمل بدی می‌شود، به‌مراتب بدتر است و چه‌بسا از روی مخالفت با حقیقت، چنین عملی انجام می‌دهد؛ اما کسی که نمی‌داند، از روی ناآگاهی عمل کرده، فکر می‌کند عملش ایرادی ندارد. از این‌رو رسول‌الله ﷺ عذر این صحرانشین را پذیرفت و با او به‌نرمی برخورد کرد.

از این حدیث درمی‌یابیم که وقتی ناگزیر باشیم از میان بد و بدتر، یکی را انتخاب کنیم، گزینه‌ی نخست، یعنی بد را برمی‌گزینیم که مفاسد کم‌تری دارد. چنان‌که در این مورد، دو مفسده وجود داشت:

نخست: این‌که این صحرائشین به کارش ادامه دهد و در مسجد، ادرار کند.

دوم: این‌که این صحرائشین را بلند می‌کردند و نمی‌گذاشتند کارش را تمام کند؛ مفاسد این کار یا پیامدهای بدش بیش‌تر و شدیدتر بود:

۱- برای سلامتِ وی ضرر داشت؛ زیرا خودداری از خروج ادراری که آماده‌ی

خروج است، به مجاری ادرار آسیب می‌رساند و گاه باعث عفونت می‌شود.

۲- چه‌بسا اگر او را بلند می‌کردند، با دست‌پاچگی برمی‌خاست و لباس‌هایش

آلوده می‌شد و فضای بیش‌تری را آلوده می‌کرد؛ هم‌چنین امکان داشت بدنش

در برابر مردم نمایان شود؛ لذا باید لباسش را جمع و جور می‌گرفت، در

نتیجه هم بدنش آلوده می‌شد و هم لباسش.

از این‌رو پیامبر ﷺ آن مرد را به حال خود رها کرد تا کارش را تمام کند و سپس

دستور داد محل ادرارش را با یک سطل آب بشویند.

لذا به این قاعده پی می‌بریم که از میان دو مفسده‌ی گریزناپذیر که یکی بد و

دیگری بدتر است، بد را انتخاب می‌کنیم. هم‌چنین از میان دو مصلحت که یکی برتر

است و فقط امکان انتخاب و انجام یکی از آن‌ها وجود دارد، گزینه‌ای را ترجیح

می‌دهیم که برتر یا سودمندتر است. به عبارت دیگر، گزینه‌ی مورد انتخاب از میان

مفاسد گریزناپذیر، گزینه‌ای است که مفسده یا بدی‌اش کم‌تر می‌باشد و گزینه‌ی

انتخابی از میان مصالح، گزینه‌ای است که مصلحتش برتر یا بیش‌تر می‌باشد.

از دیگر نکاتی که از این حدیث برمی‌آید، این است که پاک کردن مسجد، واجب

کفایی است؛ زیرا رسول‌الله ﷺ دستور داد که محل نجاست را با یک سطل آب بشویند.

لذا هرکس در مسجد نجاستی دید بر او واجب است که خود آن‌جا را پاک کند یا به

خادم مسجد و کسی که مسؤول است اطلاع دهد تا آن‌جا را پاک نمایند.

این حدیث، نشان‌گر این است که پاک بودن محل نماز، یکی از شرایط صحت

نماز است؛ لذا بر نمازگزار واجب است که بدن، لباس و محل نمازش را پاک کند؛

فرقی نمی‌کند که محل نمازش فرش باشد یا زمین یا هر چیز دیگری؛ مهم این است که پاک باشد.

از این حدیث درمی‌یابیم که برای پاک شدن زمین، فقط یک شستشو کافی است و همین که روی آن آب بریزیم، پاک می‌شود. البته اگر نجاست، دارای جرم باشد، مانند مدفوع یا سرگین و امثال آن، باید ابتدا نجاست را از میان ببریم و پس از زدودن نجاست آن مکان را با آب بشویم.

از این حدیث چنین به نظر می‌رسد که برای پاک کردن نجاست، آب ضروری است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید». لذا بیش‌تر علما بر این باورند که نجاست با چیزی غیر از آب، پاک نمی‌شود. البته دیدگاه صحیح، این است که هر چیزی مانند بنزین و امثال آن که نجاست را از میان ببرد، پاک‌کننده است و پیامبر ﷺ از آن جهت دستور داد که روی آن مکان آب بریزند که آن مکان هرچه سریع‌تر پاک شود؛ وگرنه اگر در آن محل آب نمی‌ریختند، با گذشت زمان و در اثر باد و تابش آفتاب، نجاست از میان می‌رفت و آن مکان، پاک می‌شد؛ لذا ریختن آب برای این بود که آن‌جا زودتر پاک گردد.

هم‌چنین در دوران پیامبر ﷺ شوینده‌ی شیمیایی وجود نداشت؛ لذا برای شستشو و زدودن نجاست، چیزی جز آب در اختیار نداشتند. می‌دانید که اگر نجاست از میان برود، محل، پاک می‌شود؛ لذا فرقی نمی‌کند که نجاست با چه چیزی زدوده شود. از این‌رو ادرار و مدفوع، با سنگ، پاک می‌گردد؛ یعنی با سه سنگی که انسان برای پاک کردن خود استفاده می‌کند.

اگر لباس زن که بلند است و روی زمین کشیده می‌شود، با نجاستی برخورد کند و سپس نجاست در اثر کشیده شدن بر روی زمین پاک، از میان برود، لباس نیز پاک می‌گردد. زیرا زنان، در دوران پیامبر ﷺ لباس‌های بلندی می‌پوشیدند که یک یا دو وجب و حتی نیم متر روزی زمین کشیده می‌شد؛ البته نباید لباس زن، بیش از نیم متر روزی زمین کشیده شود؛ این، وضعیت پوشش زنان در دوران پیامبر ﷺ بود که پاک‌ترین زنان دنیا بودند؛ اما اینک چه؟!

متأسفانه مسلمانان در دوران ما به گذشتگان نیک امت نگاه نمی‌کنند؛ بلکه از واپسین نسل‌های این امت تقلید می‌نمایند که الله ﷻ درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ

غِيًّا﴾ [مریم: ۵۹]

آن‌گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را رها کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید.

این به جای خود! متأسفانه مسلمانان، در پوشش و دیگر مظاهر زندگی از دشمنان خویش، یعنی از یهود و نصارا، مجوسیان و بت‌پرستان تقلید می‌کنند و برخی از زنان مسلمان هر روز چشم به راه مدهای جدیدی هستند که ره‌آورد غرب است. لذا مسؤولان، وظیفه دارند از نشر مجله‌هایی که مروج فرهنگ مبتذل غرب هستند، جلوگیری کنند و تدابیری جدی بیندیشند؛ زیرا زن، خیلی احساسی و عاطفی‌ست و از این جهت، دین و عقل قوی و پخته‌ای ندارد؛ بلکه زن، آن‌گونه است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبَّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ»^(۱). یعنی: «سراغ ندارم که هیچ ناقص عقل و دینی مانند شما مردانِ عاقل و پخته را فریب دهد». لذا با توجه به این ویژگی‌ها زن به مدها و جلوه‌های فریبنده‌ی غربی، فریفته می‌شود. از سوی دیگر، بسیاری از مردان، فقط سیمای مردانه دارند و تنها در لباس مردان هستند؛ وگرنه، در حقیقت، زن هستند و تدبیر و اداره‌ی زندگی آن‌ها به دست زنان است و زن‌ها بر آن‌ها حکم می‌رانند. در صورتی که الله متعال می‌فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳۴]

مردان، سرپرست زنانند.

اما متأسفانه بسیاری از مردان امروزی، زیر سلطه‌ی زنان خود هستند؛ لذا زن اداره‌ی زندگی را در دست دارد؛ هرطور بخواهد، لباس می‌پوشد و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ پروایی از مرد و سرپرست خود ندارد!

(۱) بخاری، ش: (۳۰۴، ۱۴۶۲).

خلاصه این که زنان در دوره‌ی پیامبر ﷺ لباس‌های بلندی می‌پوشیدند تا پاهایشان نمایان نشود. و در خانه نیز پوشش مناسبی داشتند؛ ابوالعباس حرانی رحمته می‌گوید: زن در دوران پیامبر ﷺ در خانه‌اش، یعنی در حضور زنان یا مردانی که محرمش بودند، لباسی می‌پوشید که از کف دست تا قوزک پا را می‌پوشاند. از این رو به نادرست بودن این پندار پی می‌بریم که زن، می‌تواند به لباسی که از ناف تا زانو را می‌پوشاند، بسنده نماید. چنین پنداری، اشتباه و نتیجه‌ی کج‌اندیشی و برداشت نادرست از حدیث پیامبر ﷺ می‌باشد که فرموده است: «لَا تَنْظُرُ الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ».^(۱) یعنی: «زن به عورت زن نگاه نکند». رسول‌الله ﷺ در این حدیث زن بیننده یا زنی را مخاطب قرار داده است که نگاه می‌کند، نه زنی که به او نگاه می‌شود و لباس پوشیده است؛ یعنی چه‌بسا زنی که لباس به تن دارد، برای قضای حاجت، لباسش را دریاورد؛ و هیچ زنی حق ندارد به عورت هم‌جنس خود نگاه کند. حدیث، این را می‌گوید؛ نه این که عورت زن از ناف تا زانوست. کسی که چنین پنداری دارد، فریب شیطان را خورده است؛ لذا باید ببینیم که نحوه‌ی پوشش زنان در دوره‌ی پیامبر ﷺ چگونه بوده است.

در این حدیث آمده است: «لَا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ». یعنی: «مرد نیز نباید به عورت مرد نگاه کند». با این حال مردها در دوران پیامبر ﷺ ازار و ردا- پیراهن و شلوار- می‌پوشیدند و فقط به ازار یا شلوار بسنده نمی‌کردند. خوب است به حدیثی در این باره اشاره کنم؛ سهل بن سعد رضی می‌گوید: زنی، خودش را به نبی اکرم ﷺ عرضه کرد. مردی گفت: ای رسول خدا! او را به ازدواج من در بیاور. رسول‌الله ﷺ از آن مرد پرسید: «آیا چیزی برای مهرش داری؟» گفت: «تنها چیزی که دارم، ازار من است». چگونه می‌توانست ازارش را به عنوان مهریه به آن زن بدهد؟ اگر آن را به آن زن می‌داد، خود چیزی برای پوشیدن نداشت و اگر خود آن را می‌پوشید، آن زن بدون مهر می‌ماند! لذا رسول‌الله ﷺ به او فرمود: «برو چیزی پیدا کن؛ اگر چه انگشتی

(۱) ابن‌ماجه، ش: ۶۶۱؛ آلبانی رحمته در غایة المرام، ش: ۱۸۵، ریاض‌الصالحین، ش: ۱۶۳۵، و إرواء الغلیل، ش: ۱۸۰۸ این حدیث را صحیح دانسته است.

آهنی باشد».^(۱) اما آن مرد چیزی نیافت. بنابراین درمی‌یابیم که آن‌ها با این‌که مرد بودند، به وضعیت پوشش خود اهمیت می‌دادند و فقط به پوشاندن ناف تا زانو بسنده نمی‌کردند.

در هر حال، علم و دانش، به درک و فهم نیاز دارد؛ برای دستیابی به چنین بینشی باید به وضعیت صحابه رضی الله عنهم و فهم آن‌ها نگاه کنیم و ببینیم که آن‌ها دین را چگونه فهمیدند و چگونه اجرایش کردند. اینک بیش‌تر کافران در کشورهای غربی سینه‌ها و ران‌های خود را می‌پوشانند. لذا هیچ‌کس از این حدیث برداشت نمی‌کند که زن فقط باید از ناف تا زانو را بپوشاند و برهنه کردن سایر قسمت‌های بدنش ایرادی ندارد!

به اصل موضوع باز می‌گردیم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله قسمت پایینی لباس زن را که روی زمین کشیده می‌شود و با نجاستی برخورد می‌کند و باز روی زمین پاک کشیده می‌گردد، پاک دانسته است؛ لذا در می‌یابیم که اگر آب یا هر چیز دیگری، نجاست را از چیزی زایل کند، آن چیز، پاک می‌شود.

نکته‌ی دیگری که داستان این صحرانشین از آن خبر می‌دهد، خوش‌خلقی و نرم‌خویی پیامبر صلی الله علیه و آله است که چه زیبا و با ملاطفت با صحرانشین سخن گفت؛ این، همان چیزی‌ست که باید در دعوت به سوی الله و امر به معروف و نهی از منکر رعایت کنیم؛ یعنی رفتار نرم و نیکی با مخاطبان خود داشته باشیم. زیرا انسان در نتیجه‌ی نرمی و ملاطفت به نتایجی می‌رسد که با خشونت و سرسختی به آن دست نمی‌یابد. شاید اگر برخورد تند و شدیدی با مخاطبان خود داشته باشیم، دعوت یا سخن ما را نپذیرند و بلکه در برابر ما بایستند و واکنش منفی از خود نشان دهند و به‌خاطر برخورد تند ما، شریعت را رد کنند. و بر عکس، اگر برخورد نیکی با آن‌ها داشته باشیم، انتظار می‌رود حقیقت را بپذیرند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث از برانگیخته شدن یا مأموریت این امت خبر داد؛ لذا بر این امت واجب است که به مسؤولیتش در قبال دعوت به سوی دین عمل کند. یعنی هر یک از افراد امت باید خود را مأمور یا فرستاده‌ای برای تبلیغ شریعت بدانند؛ از

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۰۲۹، ۵۰۳۰، ۵۰۸۷ و...)؛ و مسلم، ش: ۱۴۲۵.

این رو رسول الله ﷺ فرمود: «لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ»^(۱) یعنی: «هرکس حضور دارد، باید (این سخنان را) به کسی که غایب است، برساند». و ما، امت محمد ﷺ هستیم و باید شریعت را به سایر مردم برسانیم. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «فَإِنَّمَا بُعِثْتُكُمْ مُبَشِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». یعنی: «شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت».

در حدیث آمده است: وقتی صحرانشین کارش را تمام کرد، پیامبر ﷺ صدایش زد و به نرمی و ملایمت به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلَا الْقَذَرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ ﷻ وَالصَّلَاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»^(۲) یعنی: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست شایسته‌ی این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». آن صحرانشین، گفت: «خدایا! من و محمد را مشمول رحمت خویش بگردان». ای کاش تا همین جا دعا می‌کرد و ساکت می‌شد؛ اما از آنجا که صحابه ﷺ او را سرزنش کرده بودند و گمان می‌کرد که رحمت، گنجایش همه را نخواهد داشت، در ادامه‌ی دعایش چنین گفت: «و کسی دیگر را با ما مشمول این رحمت مگردان». لذا رحمت گسترده‌ی الهی را تنگ و محدود دانست؛ زیرا جاهل بود و جاهل، حکم خودش را دارد.

نتیجه این که باید در دعوت و در امر به معروف و نهی از منکر، با نرمی و ملاطفت رفتار نماییم؛ امتحان و تجربه کنید تا ببینید چه روشی بهتر است. البته ما علم یقین داریم که نرمی و ملایمت بهتر می‌باشد؛ زیرا رسول الله ﷺ این گونه فرموده است و ما از روش و رهنمود او پیروی می‌کنیم.

۶۴۲- وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَسِّرُوا وَلَا تَعْسِرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تَنْفَرُوا». [متفق]

علیه^(۳)

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۶۷، ۱۰۵، ۴۴۰۶) و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۵۰.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۴.

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(بر خود و دیگران) آسان بگیرید و سخت نگیرید؛ مژده دهید و بیزار نکنید».

شرح

نووی رحمته الله این حدیث را در باب «بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم‌خویی» ذکر کرده است. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید؛ مژده دهید و بیزار نکنید». در این حدیث چهار جمله آمده است: «آسان بگیرید»؛ یعنی مسیرها یا روش‌های آسان را در پیش بگیرید؛ چه در رفتارها و اعمال شخصی و چه در تعامل با دیگران. روش پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که هرگاه دو گزینه فرارویش قرار می‌گرفت، گزینه‌ی آسان‌تر را انتخاب می‌کرد؛ البته در صورتی که گناه و معصیت نبود. و اگر گناه و معصیت بود، رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیش از همه‌ی مردم از آن دوری می‌کرد.

لذا شما نیز در تمام شرایط در عبادت‌ها و در تعامل با مردم، بلکه در همه چیز، آسان‌ترین گزینه‌ها را انتخاب کنید؛ زیرا الله متعال برای ما آسانی می‌خواهد و این، همان چیزی است که ما باید در همه حال رعایت کنیم. الله تعالی می‌فرماید:

[البقرة: ۱۸۵]

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾

الله برای شما آسانی می‌خواهد، نه سختی و دشواری.

به عنوان مثال: اگر دو راه برای رفتن به مسجد دارید که یکی از راه‌ها سخت و دشوار است - مثلاً پُر از سنگ و خار می‌باشد - و دیگری، آسان، بهتر است از راه آسان بروید. هم‌چنین زمستان است و می‌خواهید وضو بگیرید؛ هم به آب گرم دسترسی دارید و هم به آب سرد؛ خُب بهتر است با آب گرم وضو بگیرید. و همین‌طور حج؛ اگر این امکان برای شما وجود دارد که با ماشین به حج بروید یا با هواپیما، و رفتن با هواپیما آسان‌تر می‌باشد، بهتر است با هواپیما بروید.

خلاصه این‌که در هر عملی، روش آسان‌تر برتر است؛ البته به شرطی که معصیت نباشد. زیرا ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرگاه رسول‌الله صلی الله علیه و آله در میان دو کار قرار می‌گرفت، کار ساده‌تر را انتخاب می‌کرد؛ البته به شرطی که گناه نبود.

اما اگر انجام یک عبادت، فقط با تحمل مشقت و سختی ممکن باشد، روشن است که اجر و ثواب آن بیش‌تر خواهد بود؛ مثلاً کامل کردن وضو در سختی‌ها، کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجات است. اما اگر برای انسان این امکان وجود داشته باشد که روش یا عملی آسان را برگزیند و روش سخت را ترجیح دهد، در حقیقت افضل را ترک کرده است؛ زیرا افضل، انتخاب روش آسان‌تر می‌باشد. مانند روزه که رسول‌الله ﷺ درباره‌اش فرموده است: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِحَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ»؛ یعنی: «مردم در خیر و نیکی به‌سر می‌برند تا زمانی که در افطار کردن عجله کنند» یا بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار نمایند. و در حدیثی دیگر آمده است: «وَأَخْرُوا السُّحُورَ»^(۱)؛ یعنی: «و خوردن سحری را تا پایان وقت سحر به تأخیر بیندازند». چرا؟ برای این‌که اگر به جای تعجیل در خوردن سحری، آن را به تأخیر بیندازیم، توان و نیروی بیش‌تری در روز خواهیم داشت؛ هم‌چنین اگر افطار کردن را به تأخیر بیندازیم و بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار کنیم، برای ما آسان‌تر خواهد بود؛ به‌ویژه در روزهای گرم و طولانی تابستان.

لذا شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد اعمال و روش‌های آسان‌تر، برتر است. لذا بر خود آسان بگیرید.

«و سخت نگیرید»؛ یعنی در عبادت‌ها و نیز در تعامل با دیگران، روش‌های سخت را انتخاب نکنید؛ زیرا از سخت‌گیری نهی شده است. باری پیامبر ﷺ مردی را دید که در آفتاب ایستاده بود؛ علتش را پرسید. در پاسخ پیامبر ﷺ گفتند: ای رسول‌خدا! او روزه دارد و نذر کرده که روزه بگیرد و زیر آفتاب بایستد. رسول‌الله ﷺ آن مرد را از این کار نهی کرد و فرمود: «در آفتاب نایست».^(۲)

«مژده دهید». یعنی هرگاه عمل نیکی انجام دادید، به خود نوید دهید که اگر در آن تقوا داشته‌اید، از شما پذیرفته خواهد شد و درباره‌ی دیگران نیز به همین شکل عمل کنید. یعنی اگر عمل نیکی انجام دادند، به آن‌ها مژده دهید که چنانچه تقوا

(۱) بخاری، ش: ۱۹۵۷؛ و مسلم، ش: ۱۰۹۸؛ هر دو، یک حدیث است.

(۲) ر.ک: بخاری، ش: ۶۷۰۴.

داشته باشند، الله متعال عملشان را می‌پذیرد. و تقوا شرطی اساسی برای پذیرش اعمال است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

[المائدة: ۲۷]

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۲۷﴾﴾

الله، تنها از پرهیزگاران، می‌پذیرد.

اگر دعا کردید و الله را خواندید، به خود نوید دهید که الله، دعایتان را می‌پذیرد؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

[غافر: ۶۰]

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

از این رو یکی از بزرگان سلف گفته است: هرکس توفیق دعا پیدا کرد، پس او را به پذیرش دعایش مژده باد؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾. «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم».

و این که رسول الله ﷺ فال بد زدن را ناپسند می‌دانست و به فال نیک گرفتن را می‌پسندید، این موضوع را تأیید می‌کند؛ زیرا اگر انسان کاری را به فال نیک بگیرد، با نشاط و نیروی بیش‌تری آن را انجام می‌دهد و به نتایج خوبی دست می‌یابد؛ اما اگر فال بد بزند، دستش به کار نمی‌رود؛ تازه اگر کار را شروع کند، با بی‌رغبتی به انجام آن می‌پردازد. لذا به خود و دیگران نوید دهید؛ اگر کسی نزدتان آمد و گفت: «چنین و چنان کرده‌ام» و نگران بود، به او نوید خیر دهید و او را شادمان کنید تا نگرانی‌اش برطرف شود. به‌ویژه هنگامی که به عیادت بیمار می‌روید، به او بگویید: هیچ وضعیتی ثابت نمی‌ماند؛ خوشحال باش که ان شاء الله بهبود می‌یابی؛ انسان باید صبر کند و به پاداش الهی امیدوار باشد. هم‌چنین سخنان امیدوارکننده‌ای به او بگویید؛ مثلاً به او بگویید: امروز رنگ و روی بهتری داری. زیرا با گفتن چنین سخنانی او را خوشحال می‌کنید. لذا همیشه در رابطه با خود و دیگران به همین شکل عمل کنید و بدین‌سان شادی را به خود و دیگران هدیه نمایید.

«و بیزار نکنید»؛ یعنی مردم را از کارهای نیک و راه‌های سالم و شایسته بیزار و گریزان نگردانید؛ بلکه آن‌ها را به کارهای نیک و راه‌های شایسته تشویق نمایید. به‌گونه‌ای عمل نکنید که نسبت به عبادت بی‌رغبت شوند؛ مثلاً! امام جماعت نباید

نماز را از حدّ سنت، طولانی تر کند. چنان که معاذ بن جبل رضی الله عنه نماز عشا را با پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند و سپس نزد قومش می رفت و همین نماز را برای آنان امامت می داد. باری معاذ رضی الله عنه نماز را خیلی طولانی خواند؛ لذا مردی نمازش را تنهایی به جا آورد. و این باعث شد که به این مرد، انگِ نفاق بزنند و بگویند: منافق شده است. آن مرد برای شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله به معاذ رضی الله عنه فرمود: «أَفْتَانُ أَنتَ يَا مُعَاذُ؟»^(۱) یعنی: «ای معاذ! آیا مردم را در فتنه می اندازی؟»

شخص دیگری نیز پیش نماز می شد و نماز را طولانی می کرد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنْفَرِّينَ فَأَيُّكُمْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ»^(۲) یعنی: «هرکس از شما پیش نماز مردم شد، نماز را کوتاه بخواند».

لذا گریزان کردن مردم از عبادت، کار ناپسندی ست؛ از این رو هیچ گاه کسی را از عبادت نرانید؛ بلکه با آنان به نرمی رفتار کنید و بر آنها آسان بگیرید. وقتی آنها را به سوی الله تعالی فرا می خوانید، به گونه ای دعوت دهید که متنفر و بیزار نشوند؛ به هیچ کس نگویید: تو، آدم خطاکاری هستی؛ فلانی! تو معصیت کرده ای؛ یا این ویژگی بد در توست. چنین عبارتهایی آنها را گریزان می گرداند و باعث می شود که بیش از پیش در گناه و معصیت غوطه ور شوند. پس آنها را به نیکی و به نرمی دعوت دهید تا با شما انس بگیرند و سخن و دعوت شما را دریابند. اگر چنین روی کردی داشته باشید، به رهنمود رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کرده اید که فرموده است: «مژده دهید و بیزار نکنید».

لذا ای برادر مسلمان، این حدیث را سرمایه ات قرار بده و بر همین اساس به سوی پروردگارت گام بردار و در این مسیر حرکت کن و با این سرمایه و اصل بزرگ با بندگان الاهی همراه شو؛ به یقین خیر و نیکی فراوانی خواهی یافت.

(۱) بخاری، ش: (۷۰۵، ۶۱۰۶)؛ و مسلم، ش: ۴۶۵.

(۲) بخاری، ش: (۷۰۲، ۷۰۴، ۶۱۱۰، ۷۱۵۹)؛ و مسلم، ش: ۴۶۶.

۶۴۳- وعن جریر بن عبد الله رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يُحْرِمَ الرَّفْقَ يُحْرِمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس از نرم‌خویی محروم شود، از همه‌ی نیکی‌ها محروم می‌گردد».

۶۴۴- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: «أَوْصِنِي، قَالَ: «لَا تَغْضَبُ». فَرَدَّدَ مَرَارًا قَالَ: «لَا تَغْضَبُ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: شخصی به پیامبر ﷺ گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر ﷺ فرمود: «خشمگین مشو».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس از نرم‌خویی محروم شود، از همه‌ی نیکی‌ها محروم می‌گردد». یعنی اگر انسان در هر یک از کارهای شخصی و نیز در تعامل با دیگران مدارا نکند و از نرمی و ملایمت محروم شود، از تمام خوبی‌های آن کار محروم می‌گردد؛ به عبارت دیگر اگر سخت‌گیری نماید و با شدت عمل کند، از خیر و نیکی عملش محروم می‌شود. تجربه نیز این را ثابت کرده است؛ وقتی انسان، کاری را با خشونت یا شدت انجام می‌دهد، به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد؛ اما اگر با صبر و حوصله و نرمی و مدارا به کاری بپردازد، به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابد. لذا هرکس خواهان خیر و نیکی‌ست، باید همواره نرم‌خو باشد و مدارا کند تا خیر و نیکی یا نتایج مطلوبی به‌دست آورد.

و اما حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ در این حدیث آمده است: شخصی به پیامبر ﷺ گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر ﷺ فرمود: «خشمگین مشو». یعنی زودخشم نباش که به اندک چیزی برافروخته و عصبانی شوی؛ بلکه صبر و حوصله داشته باش. زیرا خشم و عصبانیت،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۶. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۴۹ ذکر شد.]

اخگریست که شیطان در قلب انسان می‌اندازد تا خویش را به جوش آورد. در نتیجه رگ‌های گردن انسان بلند می‌شود و چشمانش سُرخ می‌گردد و باعث می‌شود که انسان، منفعلانه کاری انجام دهد که بعد، پشیمان گردد.

رسول‌الله ﷺ بی‌آن‌که این مرد را به تقوای الهی یا نماز یا روزه سفارش نماید، به پرهیز از خشم و عصبانیت سفارش فرمود؛ زیرا این سفارش، مطابق نیاز و وضعیت آن مرد بود. چنان‌که پیامبر ﷺ هر کسی را مطابق وضعیت یا نیازش ارشاد می‌کرد. به عنوان مثال به ابوهریره رضی الله عنه سفارش نمود که سه روز در ماه روزه بگیرد و پیش از خواب، نماز وترش را بخواند؛ به ابودرداء رضی الله عنه نیز همین سفارش را کرد، اما به این مرد چندین بار فرمود: «خشمگین مشو». زیرا او را خوب می‌شناخت و می‌دانست که آدم زودخشمیست؛ لذا فرمود: «خشمگین مشو».

آن‌گونه که بارها مشاهده شده است، گاه خشم، انسان را به گفتن کلمه‌ای کفرآمیز یا طلاق دادن همسرش یا کتک زدن مادرش یا نافرمانی از پدرش وادار می‌کند؛ لذا انسان همین‌که سرد می‌شود و خشمش فرو می‌نشیند، از کرده‌اش پشیمان می‌گردد. از این‌رو بسیاری کسانی که می‌پرسند: عصبانی بودم و همسرم را سه طلاقه کردم. چنین سؤال‌هایی زیاد مطرح می‌شود. لذا هیچ‌گاه خشمگین نشوید؛ بلکه از خشم و عصبانیت پرهیزید؛ زیرا خشم و عصبانیت، به‌اندازه‌ای انسان را متأثر و دگرگون می‌کند که گاه او را تا حدّ جنون پیش می‌برد.

از این‌رو برخی از علما گفته‌اند: اگر انسان به‌اندازه‌ای خشمگین شود که درک نکند چه می‌گوید، سخنش اعتبار ندارد؛ اگر لفظ طلاق بر زبان بیاورد، همسرش طلاق نمی‌شود. و اگر دعا کند، دعایش بی‌اعتبار و قابل قبول نیست؛ زیرا از روی درک و آگاهی سخن گفته است.

۶۴۵- وعن أبي يعلى شَدَّاد بن أَوْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ وَلْيُحَدِّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ وَلْيُرِخْ ذَبِيحَتَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۵۵.

ترجمه: ابویعلی، شداد بن اوس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، نیکی و احسان را در هر کاری، لازم قرار داده است؛ لذا وقتی - کافری ستیزه‌گر یا مجرمی را به قصاص یا جانوری موذی را - می‌کشید، خوب بکشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید، خوب ذبح نمایید و هر یک از شما باید چاقویش را تیز کند و حیوانی را که می‌خواهد ذبح نماید، زود راحت کند».

۶۴۶- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: ما خير رسول الله صلی الله علیه و آله بين أمرين قط إلا أخذ أيسرهما، ما لم يكن إثماً، فإن كان إثماً كان أبعد الناس منه. وما انتقم رسول الله صلی الله علیه و آله لنفسه في شيء قط، إلا أن تنتهك حرمة الله، فينتقم لله تعالى. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرگاه رسول‌الله صلی الله علیه و آله در میان دو گزینه مخیر می‌شد، آسان‌ترین آن‌ها را انتخاب می‌کرد، در صورتی که گناه نبود؛ و اگر گناه بود، بیش از همه‌ی مردم از آن دوری می‌جست. رسول‌الله صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه در هیچ موردی برای خود انتقام نگرفت، مگر این‌که حرمت دین الله شکسته می‌شد که در این صورت به‌خاطر الله انتقام می‌گرفت.

۶۴۷- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ألا أخبركم بمن يحرم على النار أو بمن تحرم عليه النار؟ تحرم على كل قريب هين لين سهل». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۲)

ترجمه: ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا به شما از کسی خبر بدهم که بر آتش دوزخ حرام است یا از کسی که آتش دوزخ بر او حرام می‌باشد؟ آتش دوزخ بر هر مسلمان خوش‌برخورد، باوقار، نرم‌خو و آسان‌گیر حرام است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۵۶۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۲۷.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۲۶۰۹؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۳۸؛ و صحیح الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله، ش:

شرح

مؤلف رحمه الله در ادامه‌ی احادیث این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که: ابویعلی، شداد بن اوس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، نیکی و احسان را در هر کاری، لازم قرار داده است؛ لذا وقتی - کافری ستیزه‌گر یا مجرمی را به قصاص یا حیوانی مودی را- می‌کشید، خوب بکشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید، خوب ذبح نمایید».

ذبح و نحر، در رابطه با حیوانات حلال‌گوشت یا موجودات زنده‌ای است که گوشت آن‌ها حلال می‌باشد؛ شتر را نحر می‌کنند و سایر حیوانات حلال‌گوشت را سر می‌برند. نحر در پایین گردن که متصل به سینه است، صورت می‌گیرد و ذبح در قسمت بالای گردن که به سر متصل می‌باشد. در ذبح و نحر، بریدن دو شاه‌رگ اصلی ضروری است؛ یعنی همان دو رگی که خون را به تمام بدن می‌رسانند. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فُكُّوا».^(۱) یعنی: «هر چیزی که با آلت بُرنده‌ای ذبح گردد که خون را جاری می‌کند و نام الله بر آن گرفته شود، حلال است؛ پس از آن بخورید». خون، فقط با بریدن دو شاه‌رگ جاری می‌گردد. لذا شرط حلال بودن حیوان ذبح‌شده یا حیوان نحرشده، بریدن دو شاه‌رگ است؛ اما بریدن حلقوم، یعنی مجرای تنفس و بریدن مری، یعنی مجرای غذا، شرط نیست؛ البته بهتر است که هر دو بریده شوند.

اما قتل در رابطه با موجوداتی است که به کشتن آن‌ها امر شده یا کشتن آن‌ها جایز است، اما خوردن آن‌ها جایز نیست. از جانورانی که به کشتن آن‌ها امر شده، می‌توانیم به موش، عقرب، مار و سگ گازگیر اشاره کنیم؛ چنان‌که کشتن جانوران مودی، جایز است.

علما قاعده‌ای دارند که می‌گویند: شریعت به کشتن هر موجودی که طبعاً مودی است، دستور داده است؛ و هر جانوری که طبعاً مودی نیست، اما اسباب زحمت و اذیت می‌شود، می‌توان او را کُشت. البته مورد دوم مشروط به این است که

(۱) بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۲۴۸۸، ۲۵۰۷، ۳۰۷۵)؛ و مسلم، ش: ۱۹۶۸.

باعث زحمت و اذیت شود؛ یعنی اگر موجودی مثل مورچه که در اصل آزاردهنده نیست، در خانه لانه کند و خانه را خراب نماید، کشتنش درست است؛ اگرچه در اصل، از کشتن مورچه و امثال آن نهی شده است؛ ولی اگر برای رفع این مشکل، راهی جز کشتنش نباشد، می‌توان آن را کُشت. و همین‌طور هر حشره یا موجود دیگری چون مورچه که در اصل، آزاردهنده نیست.

کشتنِ موش مستحب است. لذا اگر می‌خواهید موشی را بکشید، خوب بکشید؛ یعنی او را با چیزی بکشید که زود بمیرد و اذیت نشود. برخی از مردم، برای کشتن موش‌های خانگی از چسبِ مخصوص استفاده می‌کنند؛ بدین‌سان که موش به این چسب، می‌چسبد و در اثر تشنگی و گرسنگی می‌میرد؛ این، یکی از نمونه‌های نادرست در کشتن موش و دیگر جانوران موذی‌ست و جایز نمی‌باشد؛ مگر این‌که مرتب سر بزیند تا موش یا هر جانوری را که به دام این چسب افتاده است، بگیرد و آن را بکشید. اما اگر جانور بیچاره را دو یا سه روز در این چسب رها کنید تا از تشنگی و گرسنگی بمیرد، بیم آن می‌رود که به سبب این کار ناجایز، با آتش دوزخ مجازات شوید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «دَخَلَتِ النَّارَ امْرَأَةً فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ فَلَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا، وَلَا هِيَ أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَائِشِ الْأَرْضِ».^(۱) یعنی: «زنی به‌خاطر یک گربه به دوزخ رفت؛ زیرا گربه را زندانی نمود و به او غذا نداد و آزادش نکرد که از جانوران زمین شکار کند و بخورد؛ در نتیجه مُرد».

لذا اگر کشتن چیزی جایز یا پسندیده بود، آن را با چیزی بکشید که زود بمیرد و اذیت نشود؛ از جمله مارمولک که به آن چلپاسه نیز می‌گویند. چلپاسه را بکشید، اما سعی کنید به‌گونه‌ای بکشید که زود بمیرد.

هم‌چنین وقتی می‌خواهید کسی را به قصاص بکشید، به همین شکل عمل کنید؛ البته ناگفته نماند که قاتل، به همان شکلی قصاص می‌شود که مقتول را به‌قتل رسانده است. زیرا یک یهودی برای دست‌برد زدن به زیورآلات یک زن، او را گرفت، سرش را روی یک سنگ گذاشت و با سنگی دیگر سرش را کوبید و او را کُشت. وقتی به

(۱) بخاری، ش: (۲۳۶۵، ۳۳۱۸، ۳۴۸۲)؛ و مسلم، ش: (۹۰۴، ۲۲۴۲، ۲۲۴۳، ۲۶۱۹).

سراغ زن رفتند، هنوز جان داشت؛ از او پرسیدند: چه کسی تو را به این وضع انداخته است؟ و چون آن یهودی را نام بردند، با سرش اشاره کرد؛ یعنی تأیید نمود که فلان یهودی مرا به قتل رسانده است. یهودی را دستگیر کردند؛ او نیز به قتل، اعتراف کرد. به دستور پیامبر ﷺ این یهودی را به همین شکل قصاص کردند؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾

[البقرة: ۱۹۴]^(۱)

بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان‌طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

اما برای اعدامِ راهزنی که مرتکب قتل شده است، از شمشیر استفاده می‌کنند؛ مگر این‌که مقتولان خود را مُثله کرده باشد که به همان شکل، قصاص می‌گردد. شاید این پرسش مطرح شود که درباره‌ی زناکار متأهلی که سنگسار می‌شود، چه می‌گویید؟ زیرا این عمل، رنج‌آور و سخت نیست؟ لذا آیا سنگسار کردن، با حدیث مذکور مغایرت ندارد؟

پاسخ: خیر؛ هیچ مغایرتی ندارد؛ زیرا:

اول: این‌که منظور از احسان و نیکی در قتل، این‌ست که مطابق شریعت باشد؛ لذا سنگسار کردن، خود نوعی احسان و نیکی در نحوه‌ی کشتن است. چون مطابق شریعت می‌باشد.

دوم: این‌که سنگسار کردن، حکمی مستثناست که مبتنی بر سنت صحیح است و بلکه از آیه‌ای که الفاظ آن منسوخ شد و حکمش باقی ماند، ثابت شده و به روشنی در سنت آمده است.

لذا زناکار متأهل، یعنی کسی که زن دارد و با زنش نزدیکی کرده است، در صورتی که مرتکب زنا شود، سنگسار می‌گردد؛ بدین‌سان که سنگ‌هایی به اندازه‌ی تخم‌مرغ یا خرما و کمی بزرگ‌تر از خرما او را می‌زنند تا بمیرد؛ البته قسمت‌هایی از بدنش را هدف می‌گیرند که زود نمیرد؛ مثلاً بر پشت و شکمش می‌زنند. ناگفته نماند

(۱) نک: مسلم، ش: ۱۶۷۲.

که رعایت این نکته، واجب است؛ زیرا همه‌ی بدنش از این عملِ زشت لذت برده و باید این مجازات، به همه‌ی بدنش برسد و این، از حکمت الله ﷻ می‌باشد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «و هر یک از شما باید چاقویش را تیز کند و حیوانی را که می‌خواهد ذبح نماید، زود راحت کند».

لذا رعایت دو نکته در ذبح، ضروری‌ست: تیز کردن چاقو و راحت کردن حیوان با ذبح سریع. یعنی باید چاقو را با قوت بر روی گردن بگذاریم و با قوت بکشیم تا حیوان، زودتر راحت شود. برخی از مردم، یک بار چاقو را روی گردن حیوان می‌کشند و شاهرگ‌ها، مری و حلقوم حیوان را در یک مرحله می‌برند؛ زیرا چاقو را با قوت می‌گیرند و چاقو نیز تیز و برنده است. در نتیجه حیوان اذیت نمی‌شود.

هم‌چنین برای این منظور، پای خود را روی گردن حیوان بگذارید و سرش را با دست چپ خود بگیرید و با دست راست، ذبحش کنید؛ در این حالت، حیوان به سمت چپ خوابیده است؛ دست‌ها و پاهایش را آزاد بگذارید تا به آسانی حرکت کنند. زیرا اگر دست و پایش را بگیرید، فشار زیادی بر او وارد می‌شود و اگر دست‌ها و پاهایش را آزاد بگذارید، برایش بهتر و آسان‌تر است و خون بیشتری از او در نتیجه‌ی حرکت دست و پا خارج می‌شود و هرچه خون بیشتری خارج گردد، بهتر است.

برخی از مردم دست چپ حیوان را می‌گیرند و آن را به گردنش می‌پیچند و دست دیگر و دو پایش را گرفته، پای خود را روی آن می‌گذارند تا حرکت نکند. این، برخلاف سنت است. سنت، این‌ست که پای خود را روی گردنش قرار دهید و دست‌ها و پاهایش را آزاد بگذارید تا حرکت کند. زیرا هم برای حیوان، بهتر و آسان‌تر است و هم خون بیشتری از او خارج می‌شود.

شاهد موضوع از این حدیث، این‌ست که پیامبر ﷺ فرمود: «الله، نیکی و احسان را در هر کاری، لازم قرار داده است؛ لذا وقتی - کافری ستیزه‌گر یا مجرمی را به قصاص یا جانوری مودی را- می‌کشید، خوب بکشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید، خوب ذبح نمایید». و این، از نرمی و ملاطفت است.

ناگفته نماند بر کسی که در نتیجه‌ی مجازات شرعی، مانند حدّ زنا یا به‌قصاص کشته می‌شود، نماز می‌خوانند و مانند سایر مسلمانان برایش دعای رحمت و آمرزش می‌کنند؛ امید است که الله او را ببخشد و مشمول رحمتش بگرداند.

اما برای کسی که کافر و مرتد می‌شود، نه دعای رحمت می‌کنند، نه او را غسل می‌دهند و نه با سایر مسلمانان به خاک می‌سپارند؛ مثلاً آدم بی‌نماز را که کافر و مرتد است، می‌کشند و غسلش نمی‌دهند، او را کفن نمی‌کنند، بر او نماز نمی‌خوانند و در قبرستان مسلمانان نیز دفنش نمی‌کنند؛ و هرکس برای بی‌نماز دعای رحمت کند، گناه کار می‌باشد و به روش مؤمنان عمل نکرده است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ

بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [التوبة: ۱۱۳]

برای پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان، پس از آن که برایشان روشن شد که آنان دوزخی‌اند، آمرزش بخواهند؛ هرچند خویشاوند باشند.

۷۵- باب: عفو و گذشت و روی گردانی از جاهلان

الله متعال می فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و می فرماید:

﴿فَاصْفَحْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ [الحجر: ۸۵]

پس (در برابر بدی هایشان) گذشت زیبا و کریمانه ای داشته باش.

و می فرماید:

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۲]

...بلکه عفو و گذشت نمایند. آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟

و می فرماید:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴]

کسانی که خشمشان را فرو می خورند و از خطای مردم گذشت می کنند.

و می فرماید:

﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [الشوری: ۴۳]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی کردی از کارهای بس بزرگ است.

۶۴۸- وعن عائشة رضي الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ ابْنِ عَبْدِ كُلالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظْلَتْنِي، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جَبْرِيلُ ﷺ فَنَادَانِي، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ؛ فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَأَنَا مَلَكُ الْجِبَالِ، وَقَدْ بَعَثَنِي رَبِّي إِلَيْكَ لِتَأْمُرَنِي بِأَمْرِكَ، فَمَا شِئْتَ؟ إِنْ شِئْتَ، أَطَبَقْتُ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«بَلْ أَرِجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». [متفقٌ علیه]^(۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا روزی سخت‌تر از روز اُحُد بر شما گذشته است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سختی‌های فراوانی از قوم تو دیده‌ام. سخت‌ترینش روز عقبه بود؛ آن‌گاه که خود را به "عبد یالیل بن کلال" عرضه کردم و او خواسته‌ام را نپذیرفت. لذا غمگین شدم و به روی خود رفتم و تا "قرن الثعالب" به خود نیامدم. آن‌جا سَرَم را بالا گرفتم؛ ابری دیدم که بر من سایه افکنده بود و چون به آن نگاه کردم، جبرئیل علیه السلام را در آن دیدم. مرا ندا داد و گفت: الله متعال، سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک فرشته‌ی کوه‌ها را نزدت فرستاده است تا درباره‌ی آن‌ها هرچه می‌خواهی به این فرشته حکم کنی. سپس فرشته‌ی کوه‌ها مرا ندا داد، به من سلام کرد و گفت: ای محمد! الله، سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک مرا نزدت فرستاده است تا درباره‌ی آن‌ها هرچه می‌خواهی به من دستور دهی؛ چه می‌خواهی؟ اگر بخواهی، دو کوه را بر سر ایشان فرود می‌آورم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(خیر)؛ بلکه امیدوارم الله از نسلِ این‌ها کسانی پدید آورد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش ن سازند».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش، ریاض الصالحین موضوعی تحت عنوان عفو و گذشت و روی‌گردانی از جاهلان باب کرده و سپس آیاتی در این باب ذکر نموده است که پیش‌تر به شرح و توضیح آن‌ها پرداختیم. آن‌گاه حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: «آیا روزی سخت‌تر از اُحُد بر شما گذشته است؟» زیرا روز احد یکی از سخت‌ترین روزهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در جنگ بدر که در سال دوم هجری روی داد، تعدادی از سران قریش کشتند؛ از این‌رو مشرکان قریش برای انتقام‌جویی از شکستِ خفت‌بارشان در بدر، در شوال سال سوم هجری جنگ احد را به‌راه انداختند. آن‌ها گرد هم آمدند تا به مدینه یورش ببرند و با پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۳۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۹۵.

بجنگند. وقتی پیامبر ﷺ از سازماندهی و حرکت سپاه قریش باخبر شد، با یارانش مشورت کرد که آیا در درون مدینه در برابر قریشیان بایستند یا برای مقابله با آنها از مدینه بیرون بروند؟ نظر جوانان پرشور و مسلمانانی که در بدر حضور نیافته بودند، این بود که برای پیکار با قریشیان به بیرون مدینه بروند. لذا هزار رزمنده با پیامبر ﷺ از مدینه خارج شدند؛ اما حدود یک سوم آنها که منافق بودند، از نیمه‌ی راه برگشتند و گفتند: اگر مطمئن بودیم که جنگی روی می‌دهد، حتماً با شما می‌آمدیم. بدین سان از همراهی با پیامبر ﷺ و یارانش شانه خالی کردند و شمار لشکر اسلام به هفتصد نفر کاهش یافت. پیامبر ﷺ لشکر اسلام را به بهترین شکل ممکن در دامنه‌ی احد سازماندهی کرد تا این که تنور جنگ داغ شد و مسلمانان در ابتدای روز، مشرکان را به عقب راندند؛ در گردونه‌ی جنگ سپاه مسلمانان بر عرصه‌ی کارزار مسلط بود. از این رو مشرکان گریختند و مسلمانان شروع به جمع‌آوری غنائم کردند. پیامبر ﷺ پنجاه نفر از تیراندازان ماهر را بر گردنه‌ی کوه گماشت تا از پشت لشکر، از مسلمانان پشتیبانی کنند. وقتی تیراندازان دیدند که مسلمانان به جمع‌آوری غنائم مشغول شده‌اند، گفتند: باید پایین برویم به برادران مسلمان خود در جمع‌آوری غنائم کمک نماییم؛ فرماندهی آنها، یعنی عبدالله بن جبیر رضی الله عنه به آنها یادآوری کرد که پیامبر ﷺ دستور داده است که تحت هیچ شرایطی آنها را ترک نکنند؛ چه گردونه‌ی جنگ به نفع مسلمانان باشد و چه به زیان آنان. اما بیش‌تر آنها عجله کردند و گردنه‌ی کوه را رها نمودند. بدین سان پشت مسلمانان خالی شد و سواره‌نظام قریش از جمله خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل، این فرصت را غنیمت دانستند و کوه را دور زدند و مسلمانان را از پشت، غافل‌گیر کردند. گفتنی‌ست: این دو، یعنی خالد و عکرمه رضی الله عنه بعدها مسلمان شدند و در جرگه‌ی اسب‌سواران نام‌دار اسلام در میدان نبرد و جهاد قرار گرفتند و این، فضل خداست که به هر کس بخواهد، عنایت می‌کند.

حمله‌ی غافلگیرانه‌ی دشمن، به شهادت هفتاد تن از مسلمانان و در رأسشان، شیر خدا و پیامبرش، حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه منجر شد؛ وی، عموی پیامبر ﷺ بود. پیامبر ﷺ حمزه رضی الله عنه را دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت.

صورت پیامبر ﷺ زخمی شد و خون زیادی روی صورتش را گرفت؛ به گونه‌ای که فاطمه رضی الله عنها خون را از روی صورت پدر شُست و وقتی خون بند نمی‌آمد، فاطمه رضی الله عنها

شاخه‌ای از درخت خرما را آتش می‌زد و خاکستر آن را روی صورت پیامبر ﷺ می‌ریخت تا خون، بند آید. در این ماجرا دندان پیشین پیامبر ﷺ شکست. خلاصه این‌که روز احد یکی از سخت‌ترین روزهای پیامبر ﷺ بود. الله متعال در این باره می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْآ أَصْبَتْكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مَثَلِيهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَيَا ذُنَّ اللَّهِ وَلْيَعْلَمْ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾﴾

[آل عمران: ۱۶۵، ۱۶۶]

چرا هنگامی که در (جنگ احد) تلفاتی به شما وارد شد که خودتان دو برابرش را (در جنگ بدر) به دشمن وارد کرده بودید، گفتید: این آسیب از کجا به ما رسید؟ بگو: از ناحیه‌ی خودتان بود. همانا الله بر هر کاری تواناست. آن‌چه در روز رویارویی دو گروه به شما رسید، به خواست الله بود تا مومنان و منافقان شناخته شوند.

لذا این اتفاق که به خواست الله ﷻ روی داد، در نهایت به نفع مسلمانان بود. آن روز بر پیامبر ﷺ و یارانش سخت و دشوار تمام شد. شهدا را با خود به مدینه آوردند، اما پیامبر ﷺ دستور داد آن‌ها را به محل شهادتشان بازگردانند تا روز قیامت از همان مکانی برانگیخته شوند که آن‌جا به شهادت رسیدند. ﷻ و ارضاهم.

عایشه ؓ از پیامبر ﷺ پرسید: «آیا روزی سخت‌تر از احد بر شما گذشته است؟» پیامبر ﷺ فرمود: بله؛ و آن‌گاه جریان سفرش به "طائف" را بازگو کرد. انگیزه‌ی این سفر این بود که قریشیان (اهالی مکه) از دعوت پیامبر ﷺ استقبال نکردند. از این رو به طائف رفت تا پیام الله ﷻ را به آن‌ها برساند؛ اما آن‌ها از اهالی مکه نادان‌تر بودند. آن‌ها نه تنها دعوت پیامبر ﷺ را نپذیرفتند، بلکه اوباش شهرشان را بر ضد پیامبر ﷺ برانگیختند و خود و دیگر بی‌خردان شهر، دو صف در دو سوی مسیر پیامبر ﷺ تشکیل دادند و شروع به سنگ زدن و ناسزاگویی کردند؛ آن‌قدر به پیامبر ﷺ سنگ زدند که پاهایش زخمی شد. بدین‌سان پیامبر ﷺ غمگین و دل‌شکسته طایف را ترک کرد و به اصطلاح به روی خود رفت؛ وقتی به "قرن الثعالب" رسید، به خود آمد. ابری بر سرش سایه انداخت؛ رسول الله ﷺ سرش را بلند کرد و جبرئیل ؑ را در میان ابر دید. جبرئیل ؑ عرض کرد: فرشته‌ی کوه‌ها با من است و به تو سلام می‌گوید. فرشته‌ی کوه‌ها به پیامبر ﷺ سلام کرد و گفت: «ای محمد! الله، سخن قومت و پاسخی

را که به تو دادند، شنید. اینک مرا نزدت فرستاده است تا درباره‌ی آن‌ها هرچه می‌خواهی به من دستور دهی؛ چه می‌خواهی؟ اگر بخواهی، دو کوه مکه را بر سر ایشان فروود می‌آورم». اما پیامبر ﷺ از روی دورنگری و بردباری‌اش فرمود: «(خیر؛) بلکه امیدوارم الله از نسل این‌ها کسانی پدید آورد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند». همین‌گونه هم شد؛ الله متعال از نسل این مشرکان که پیامبر ﷺ را آزدند، نسلی موحد و یکتاپرست پدید آورد که تنها او را عبادت می‌کنند و چیزی را شریکش نمی‌سازند.

از این حدیث معلوم می‌شود سختی‌هایی که در سفر طائف بر پیامبر ﷺ گذشت، بیش از سختی‌های احد بود؛ سختی‌های فراوانی بر رسول‌الله ﷺ گذشت، اما ایشان شکیبایی ورزید. یکی از این سختی‌ها، این بود که روزی پیامبر ﷺ در سایه‌ی کعبه، به سجده رفته بود و نماز می‌خواند. اگر کسی در مسجدالحرام قاتل پدرش را ببیند، او را نمی‌کشد؛ اما یکی از بی‌خردان قریش همین‌که پیامبر ﷺ را در حال سجده و نماز دید، گفت: بروید و شکمبه‌ی گوسفندی را که فلانی‌ها کشته‌اند، بیاورید و آن‌گاه که محمد در سجده بود، روی پشتش بگذارید. لذا وقتی پیامبر ﷺ به سجده رفت، برای اهانت به وی شکمبه‌ی گوسفند را روی پشتش گذاشتند. پیامبر ﷺ هم‌چنان در سجده ماند تا این‌که دخترش فاطمه (ع) آمد و شکمبه را از روی پشت ایشان برداشت؛ آن‌گاه پیامبر ﷺ از سجده برخاست و چون سلام داد و نمازش را تمام کرد، برای این دسته از قریشیان بددعایی نمود.

شاهد موضوع این جاست که پیامبر ﷺ اذیت و آزار فراوانی متحمل می‌شد، اما با این حال از آن‌ها می‌گذشت و امیدوار بود که هدایت شوند؛ از این‌رو الله متعال او را به خواسته‌اش رساند و موفقیت، و فتح و پیروزی نصیبش کرد. لذا هر انسانی باید در برابر اذیت و آزاری که به او می‌رسد، شکیبایی ورزد و منتظر گشایشی از سوی الله متعال باشد؛ به‌ویژه هنگامی که در راه الله ﷻ اذیت و آزار می‌بیند. پیامبر ﷺ فرموده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ التَّصَرُّعَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكُرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».^(۱) یعنی:

(۱) روایت احمد (۳۰۷/۱)؛ آل‌بانی رحمه الله در صحیح الجامع، ش: ۶۸۰۶، این حدیث را صحیح دانسته است.

«به یقین پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی ست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی ست».

۶۴۹- وعنها قالت: ما ضرب رسول الله ﷺ شَيْئًا قَطُّ بِيَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً وَلَا خَادِمًا إِلَّا أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيْءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يُنْتَهَكَ شَيْءٌ مِنْ حَرَامِ اللَّهِ تَعَالَى، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ تَعَالَى. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: «رسول الله ﷺ هرگز هیچ چیزی یا هیچ زن یا خدمت کاری را به دست خویش نزد؛ مگر زمانی که در راه الله جهاد می کرد. هیچ گاه در هیچ موردی برای خود انتقام نگرفت، مگر این که حرمت دین الله متعال شکسته می شد که در این صورت به خاطر الله انتقام می گرفت».

۶۵۰- وعن أنس رضي الله عنه قال: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكُهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَبَذَهُ بِرِدَائِهِ جَبَذَةً شَدِيدَةً، فَنَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ أَثَرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَبَذَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مُرِّي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ. فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ، فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: با رسول الله ﷺ قدم می زدم و ایشان روپوشی نجرانی بر تن داشت که دارای حاشیه ای ضخیم بود. صحرانشینی به ایشان رسید و روپوش پیامبر ﷺ را گرفت و آن را سخت کشید؛ به گردن پیامبر ﷺ نگاه کردم، اثر حاشیه ی ردا (روپوش) را که به شدت کشیده شده بود، روی گردن پیامبر ﷺ دیدم. سپس آن مرد گفت: ای محمد! دستور بده از مال خداوند که نزد توست، به من هم بدهند. پیامبر ﷺ نگاهی به او انداخت، تبسم کرد و دستور داد که چیزی به او ببخشند.

(۱) صحیح مسلم ش: ۲۳۲۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۱۴۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۷.

شرح

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده که عایشه رضی الله عنها گفته است: «رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز هیچ چیزی یا هیچ زن یا خدمتکاری را به دست خویش نزد؛ مگر زمانی که در راه الله جهاد می کرد». و این، از بزرگواری پیامبر صلی الله علیه و آله بود که «هیچ گاه در هیچ موردی برای خود انتقام نگرفت». زیرا درباره حقوق شخصی، تصمیم با خودش بود که ببخشد یا حقش را بگیرد؛ اما اگر حرمت دین الله متعال شکسته می شد، به هیچ عنوان کوتاه نمی آمد و به خاطر الله انتقام می گرفت. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ کس اجازه نمی داد به کاری که مایه ی خشم پروردگار است، ادامه بدهد. لذا شایسته است که انسان در رابطه با مسایل شخصی خود، عفو و گذشت پیشه نماید؛ اما اگر حرمت دین الله شکست، کوتاه نیاید و به هیچ کس اجازه ندهد که در شریعت الهی قانون شکنی کند.

یکی از احادیثی که مؤلف رحمه الله در این باب ذکر کرده، داستان صحرانشینی است که روپوشی نجرانی بر تن پیامبر صلی الله علیه و آله دید و آن را به شدت کشید؛ به گونه ای که حاشیه ی ضخیم روپوش، بر گردن پیامبر صلی الله علیه و آله اثر گذاشت. رسول الله صلی الله علیه و آله نگاهی به این مرد انداخت؛ دریافت صحرانشینی ست که چیزی می خواهد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و دستور داد که چیزی به او ببخشند. حتی اخم نفرمود و چهره در هم نکشید؛ بلکه لبخند زد و دستور داد که چیزی به او ببخشند! حال اگر کسی با ما چنین برخوردی بکند، چه می کنیم؟ حداقل کنکش می زنیم. الله متعال درباره ی پیامبرش صلی الله علیه و آله می فرماید:

[القلم: ۴]

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝﴾

و بی گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

این از اخلاق سترگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به آن مرد نگاه کرد، تبسمی فرمود و چیزی به او بخشید.

آری؛ شایسته است که انسان صبر و حوصله داشته باشد و وقتی مردم خشمگین می شود، او کوتاه بیاید. از معاویه رضی الله عنه پرسیدند: چگونه مردم را رهبری می کنی؟ - زیرا معاویه رضی الله عنه به حکمت و سیاست، معروف بود. - فرمود: «قید و بند ارتباط من با آنها مانند مو، باریک است؛ اگر آنها این مو را بگیرند، من در پی آنها می روم و اگر من،

این مو را در دست داشته باشم، آن‌ها به دنبال من می‌آیند و بدین‌سان این موی باریک، گسسته نمی‌شود». منظورش این بود که من در ارتباط با دیگران، سخت‌گیر نیستم. و این، از حُسن سیاست او بود که مردم را بدین‌شکل رهبری می‌نمود؛ وقتی به او روی می‌آوردند، از آن‌ها به گرمی استقبال می‌کرد و وقتی می‌دید که به او پشت کرده‌اند، خود در پی آنان می‌رفت تا آن‌ها را از دست ندهد.

لذا چه خوب است که انسان همانند پیامبر ﷺ همواره در رفتار و منش خویش، نرم‌خوی و بردبار باشد. از الله متعال درخواست می‌کنم که به ما رفتار، اخلاق و منش نیکو عنایت بفرماید.

۶۵۱- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: گویا اینک رسول الله ﷺ را می‌بینم که داستان یکی از پیامبران را بازگو می‌کند که قومش او را زده و خون‌آلود کرده بودند و او، خون را از صورتش پاک می‌نمود و می‌گفت: «یا الله! قوم مرا ببخش؛ زیرا آن‌ها نمی‌فهمند».

۶۵۲- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هماوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل کند».

شرح

از دیگر احادیثی که نووی رحمته الله در باب «عفو و گذشت و روی گردانی از جاهلان» ذکر کرده، حدیثی است بدین مضمون که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: گویا اینک

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۹۲. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۳۷ ذکر شد.]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۹. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۴۶ ذکر شد.]

رسول الله ﷺ را می بینم که داستان یکی از پیامبران را بازگو می کند که قومش او را زده و خون آلود کرده بودند و او، خون را از صورتش پاک می نمود و می گفت: «یا الله! قوم مرا ببخش؛ زیرا آنها نمی فهمند».

این، از حلم و بردباری پیامبران و صبری بود که در برابر اذیت و آزار قومشان داشتند؛ می دانید که پیامبران اذیت و آزار فراوانی از قوم خویش دیدند. الله متعال می فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُم نَصْرُنَا﴾
[الأنعام: ۳۴]

پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و در برابر تکذیب دیگران شکیبایی نمودند و اذیت و آزار دیدند تا آن که یاری ما به آنان رسید.

رسول الله ﷺ داستان یکی از این پیامبران را بازگو نمود و فرمود: «قومش او را زدند و خون آلودش کردند و او، خون را از صورتش پاک می نمود و می گفت: یا الله! قوم مرا ببخش؛ زیرا آنها نمی فهمند».

گویا این قوم، مسلمان بوده اند؛ و چون با پیامبرشان درگیر شدند و خون آلودش کردند، برایشان دعای آمرزش کرد؛ اگر مسلمان نبودند برای آنها دعای هدایت می نمود. اما دعای مغفرت کرد. لذا چنین به نظر می رسد که مسلمان بوده اند. البته این پیامبر حق داشت که از حق خویش بگذرد؛ از این رو دیدگاه صحیح، این است که اگر کسی به پیامبر ﷺ ناسزا گفت و سپس توبه کرد، توبه اش پذیرفته می شود، اما باید اعدام گردد؛ ولی اگر کسی به الله ناسزا گفت و سپس توبه نمود، توبه اش پذیرفته می شود و نباید اعدامش کرد. این، بدین معنا نیست که جرم ناسزاگویی به پیامبر ﷺ از ناسزاگویی به الله ﷻ بیش تر است؛ بلکه جرم دشنام دادن به الله از دشنام گویی به پیامبر ﷺ بدتر و شدیدتر است؛ ولی الله متعال به ما خبر داده که از حق خود می گذرد و توبه ی کسی را که توبه کند، می پذیرد. اما پیامبر ﷺ وفات کرده است و وقتی کسی به پیامبر ﷺ ناسزا بگوید و سپس توبه کند، الله متعال توبه اش را می پذیرد و کفری را که به سبب ناسزاگویی به پیامبر ﷺ مرتکب شده است، می بخشد؛ ولی از آن جا که حق پیامبر ﷺ به قوت خود باقی ست، باید این شخص را اعدام کرد.

سپس مؤلف رحمه الله حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هماوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل کند». مردم، کسی را پهلوان می‌پندارند که هنگام کشتی یا رویارویی با حریفانش، آن‌ها را نقش زمین کند. مردم، چنین کسی را قهرمان یا پُرزور می‌دانند؛ ولی رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیان فرموده است که در حقیقت، چنین کسی، پهلوان نیست؛ بلکه: «پهلوان، کسی است که هنگام خشم، خویشتن‌دار باشد». کشتی - با پوشش و لباس مناسب - یکی از ورزش‌های مباح است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز انجام داده است؛ چنان‌که با رکانه بن یزید کشتی گرفت و شکستش داد؛ رکانه، کسی بود که هیچ کس او را در کشتی شکست نمی‌داد، از پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خورد.

لذا پهلوان واقعی، کسی است که وقتی نفس و امیال درونی، بخواهند او را با خشم و عصبانیت، به زمین بزنند، بر خود مسلط باشد. زیرا خشم و عصبانیت، آتشی است که شیطان در قلب انسان می‌اندازد و بدین‌سان خون انسان به‌جوش می‌آید. اگر کسی قوی باشد، بر خود چیره می‌شود و اگر ضعیف باشد، نمی‌تواند خود را کنترل کند و چه‌بسا سخنی می‌گوید یا عملی انجام می‌دهد که پشیمانی به‌بار می‌آورد. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی که از ایشان درخواست نصیحت کرد، فرمود: «خشمگین مشو». آن شخص چندین بار تقاضای نصیحت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هر بار به او فرمود: «خشمگین مشو».^(۱) زیرا همان‌گونه که بارها مشاهده شده است، گاه خشم، باعث می‌شود که انسان به خود دشنام دهد یا به دین و پروردگارش ناسزا بگوید یا همسرش را طلاق دهد یا ظرفی بشکند یا لباسش را آتش بزند؛ بسیاری از حوادث، نتیجه‌ی خشم و غضب یا جنون ناشی از عصبانیت است.

از این‌رو قول راجح این است که: اگر انسان به‌اندازه‌ای خشمگین شود که درک نکند چه می‌گوید، سخنش اعتبار ندارد؛ اگر لفظ طلاق بر زبان بیاورد، همسرش طلاق نمی‌شود. زیرا به‌اختیار خود نبوده و طلاق که به‌اختیار نباشد، حکم طلاق مکره (مجبور) را دارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۶. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۴۹ و ۶۴۴ ذکر شد.]

۷۶- باب: تحمل اذیت و آزار

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱۳۴)

[آل عمران: ۱۳۴]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

و می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (۱۳۳)

[الشوری: ۴۳]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی کردی از کارهای بس بزرگ است.

۶۵۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رجلاً قال: يا رسول الله إِنَّ لي قَرَابَةً أَصْلُهُمْ وَيَقْطَعُونِي، وَأُحْسِنُ إِلَيْهِمْ وَيُسَيِّئُونَ إِلَيَّ، وَأَحْلُمُ عَنْهُمْ وَيَجْهَلُونَ عَلَيَّ، فقال: «لَئِنْ كُنْتَ كَمَا قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسْقِطُهُمُ الْمَلَّ، وَلَا يَزَالُ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ مَا دُمْتَ عَلَى ذَلِكَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من، به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بدی می‌کنند؛ من، در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفתי، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابر آنان با تو خواهد بود».

شرح

مؤلف رحمته الله بابی بدین نام گشوده است: «تحمل اذیت و آزار». اذیت و آزار، شامل هر سخن یا عمل یا هر چیز دیگری می‌شود که انسان را می‌رنجاند و او را آزرده‌خاطر می‌گرداند و می‌تواند درباره‌ی مسایل دینی یا دنیوی باشد. اگر کسی به‌خاطر دینش مورد اذیت و آزار قرار بگیرد، پیامبران بزرگوار صلوات الله وسلامه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۸؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۳۲۳ ذکر شد.

علیهم، الگوی نیکی برای او هستند که به پیروی از آنان، شکیبایی ورزد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾
[العنکبوت: ۱۰]

و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به الله ایمان آوردیم» و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می‌شمارند.

یعنی وقتی در راه الله یا به‌خاطر دین و امر به معروف و نهی از منکر اذیت و آزاری به آن‌ها می‌رسد، این آزمون را عذاب می‌پندارند و جا می‌زنند. پیامبران الهی، اذیت و آزار فراوانی متحمل شدند تا این‌که نصرت و یاری الله ﷻ به آن‌ها رسید.

آدم دین‌دار و هم‌چنین کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به‌طور قطع با موانع و اذیت و آزار دیگران روبه‌رو می‌شود؛ اما باید شکیبا باشد. اگر شکیبایی ورزد، فرجام نیکی خواهد داشت و به نتایج مطلوبی دست خواهد یافت؛ زیرا فرجام نیک از آن پرهیزگاران است. هرکس متناسب با میزان دین و ایمانش مورد آزمایش قرار می‌گیرد و الله متعال برای آزمایش او، کسی را بر وی چیره می‌گرداند تا او را بیازارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾
[الحج: ۱۱]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند. اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی‌گردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

برخی از مردم، عبادت قوی و ثابتی ندارند؛ تا زمانی که در عافیت و آرامش به‌سر می‌برند، آسوده‌خاطرند و همین‌که اذیت و آزاری به آن‌ها می‌رسد یا شبهه‌ای برای آن‌ها پیش می‌آید، روی‌گردان می‌شوند و به دنیا و آخرت خود زیان می‌زنند. لذا صبر و شکیبایی در راه الله ﷻ و در مسیر دین و ایمان، واجب است.

و اما در رابطه با اذیت و آزاری که به خاطر دنیا و معاملات دنیوی به انسان می‌رسد، اختیار با انسان است که صبر نماید و از حقش بگذرد یا حق خود را بگیرد. البته صبر و شکیبایی، بهتر است؛ مگر آن‌که صبر و حوصله، به دشمنی و عداوت بینجامد که در این صورت گرفتن حق برتر می‌باشد.

فرض کنید همسایه‌ای دارید که با صدابلندی یا کوبیدن دیوار و صداهای ناهنجار یا پارک کردن ماشینش در مقابل خانه‌ی شما، باعث اذیت و آزارتان می‌گردد. خُب؛ حق با شماست و او، شما را در راه الله و به خاطر دین و ایمانتان نیاززده است. در چنین مواردی تصمیم با شماست؛ اگر بخواهید، صبر کنید و امیدوار باشید که خداوند ﷻ گشایشی بدهد و از شر همسایه‌ی مردم‌آزار راحت شوید. و اگر بخواهید، می‌توانید حَقَّتَن را از او بگیرید؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَمَنِ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾ [الشوری: ۴۱]

و کسی که پس از ستم‌دیدن خویش انتقام بگیرد، ایراد و عتابی بر چنین کسانی نیست.

و صبر و شکیبایی بهتر است؛ به شرطی که این امر بر گستاخی و ظلم و تعدی همسایه‌ی مردم‌آزار یا فردِ ظالم نیفزاید. در غیر این صورت بهتر است که حق خود را بگیرید تا بدین‌سان او را از ظلم و ستم بازدارید.

سپس مؤلف رحمه الله دو آیه ذکر کرده است که پیش‌تر به شرح و توضیح آن‌ها پرداختیم؛ یعنی آیه‌ی ۱۳۴ سوره‌ی «آل عمران» و آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی «شوری».

و آن گاه حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رحمه الله می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من، به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بدی می‌کنند؛ من، در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتم، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابر آنان با تو خواهد بود». خاکسترِ داغ به آنان می‌خورانی، کنایه از این‌ست که همه‌ی این‌ها به نفع توست.

صله‌ی رحم یا پیوند خویشاوندی، این نیست که انسان، در پاسخ پیوندی که خویشانش با او دارند، با آن‌ها ارتباط داشته باشد؛ بلکه صله‌ی رحم در حقیقت،

اینست که انسان با خویشاوندانی که با او ارتباط ندارند، رابطه داشته باشد. خلاصه این که انسان باید در برابر اذیت و آزار خویشاوندان، همسایگان و دوستانش شکیباً باشد و تا زمانی که شکیبایی ورزد، در برابرشان پشتیبانی از سوی الله خواهد داشت؛ یعنی این، به نفع او و به زیان آنهاست.

۷۷- باب: خشم و غضب برای دفاع از دین الله متعال در هنگامی که نسبت به شریعت، حرمت شکنی شود (و احکام الهی رعایت نگردد)

الله متعال می فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]

(حکم) این ست و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ بدارد، بی گمان این عمل برایش نزد پروردگارش نیک است.

و می فرماید:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷]

اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می کند. و گام‌هایتان را استوار می سازد.

در این باره می توان به حدیث عایشه رضی الله عنها اشاره کرد که در باب «عفو و گذشت» ذکر شد.^(۱)

۶۵۴- وعن أبي مسعود عقبة بن عمرو البدری رضی الله عنه قال: جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: إني لأتأخر عن صلاة الصبح من أجل فلانٍ مما يطيل بنا، فما رأيت النبي ﷺ غضب في موعظة قط أشد مما غضب يومئذ، فقال: «يا أيها الناس! إن منكم متفرين؛ فأيكم أم الناس فليوجز، فإن من ورائه الكبير والصغير وذا الحاجة». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابومسعود، عقبه بن عمرو بدری رضی الله عنه می گوید: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من دیرتر به نماز صبح می آیم؛ زیرا فلان‌امام، نماز را طول می دهد. - ابومسعود رضی الله عنه می گوید: - پیامبر ﷺ را در خطابه‌ی آن روز چنان خشمگین دیدم که پیش‌تر او را در هیچ خطابه‌ای این همه خشمگین ندیده بودم. فرمود: «ای مردم! برخی از شما دیگران را از دین گریزان می کنید. لذا هرکس از شما پیش‌نماز مردم می شود، نماز را کوتاه بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، افراد سال‌خورده، خردسال و کسانی هستند که کار فوری دارند».

(۱) حدیث شماره‌ی ۶۴۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۹۰، ۷۰۲، ۷۰۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۶۶.

شرح

حافظ نووی رحمته الله در کتابش ریاض الصالحین، می گوید: «باب: خشم و غضب برای دفاع از دین الله متعال در هنگامی که نسبت به شریعت، حرمت شکنی شود (و احکام الهی رعایت نگردد)».

خشم و غضب، چندین سبب دارد؛ از جمله انتقام برای خویشتن. یعنی کسی کاری می کند که خشم و عصبانیت انسان را برمی انگیزد و در نتیجه انسان، برای خود انتقام می گیرد. این این خشم و غضب نهی شده است؛ زیرا شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خشمگین مشو».

یکی دیگر از اسباب خشم و غضب، خشمگین شدن به خاطر الله صلی الله علیه و آله می باشد. بدین سان که انسان، شاهد حرمت شکنی نسبت به دین الله صلی الله علیه و آله یا شاهد پایمال شدن احکام الهی باشد؛ در نتیجه از روی غیرت دینی اش یا برای حمایت از دین الله، خشمگین شود. چنین خشمی، نیک و پسندیده است و اجر و ثواب دارد. زیرا این، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و در مفهوم این آیه نیز می گنجد که الله متعال می فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]

(حکم) این ست و هر کس، نشانه ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی گمان این عمل برایش نزد پروردگارش نیک است.

و نیز می فرماید:

﴿وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲]

و هر کس، نشانه ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی گمان این امر از تقوای دل هاست.

گرامی داشت شعایر و نشانه های الهی، این ست که انسان آن ها را بزرگ بدارد و نسبت به توهین به این شعایر، بی تفاوت نباشد؛ بلکه خشمگین شود و به دفاع از شعایر الهی برخیزد و با امر به معروف و نهی از منکر و دیگر روش های شرعی، دین الله صلی الله علیه و آله را یاری دهد.

سپس مؤلف رحمته الله این آیه را ذکر کرده است که الله متعال می فرماید:

[محمد: ۷]

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾

اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند. و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

منظور از نصرت الله در این آیه، یاری دین اوست؛ زیرا الله ﷻ از همه، بی‌نیاز است و نیازی به نصرت و یاری ندارد. نصرت و یاری دین، به معنای دفاع و حمایت از دین و خشم و غضب در زمانی‌ست که نسبت به دین حرمت‌شکنی می‌شود. البته گزینه‌ها یا نمونه‌های دیگری نیز در رابطه با نصرت دین وجود دارد؛ از جمله جهاد در راه الله متعال؛ یعنی پیکار برای این‌که دین و کلمه‌ی الله برتر و والاتر باشد. این هم در مفهوم نصرت و یاری الله ﷻ می‌گنجد و الله به ناصران دینش دو نوید داده است: ﴿يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾؛ یعنی: «الله، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد». به عبارت دیگر در برابر دشمنانتان به شما یاری می‌رساند و گام‌های شما را بر دین خود استوار می‌گرداند تا نلغزید. خوب دقت کنید؛ اگر یک بار دین الله را یاری کنیم، الله ﷻ دو پاداش بزرگ به ما می‌دهد: ﴿يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ و در ادامه می‌فرماید:

[محمد: ۸]

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلٌ أَعْمَلُهُمْ﴾

و هلاکت و نابودی بر کافران است و الله اعمالشان را نابود و تباه کرد.

یعنی کافران در برابر مؤمنانی که الله نصرتشان می‌کند، نابود یا خوار و زبون می‌شوند؛ ﴿وَأَصْلٌ أَعْمَلُهُمْ﴾ و الله متعال، تدابیر کافران را بی‌نتیجه می‌گرداند و هر تدبیری که می‌اندیشند، به زیان آن‌ها تمام می‌شود و اعمالشان از میان می‌رود و هیچ سودی از کارهای خود نمی‌برند.

سپس مؤلف رحمه الله حدیث عقبه بن عمرو بدری رحمه الله را ذکر کرده است؛ عقبه رحمه الله می‌گوید: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من دیرتر به نماز صبح می‌آیم؛ زیرا فلان امام، نماز را طول می‌دهد. لذا پیامبر ﷺ خشمگین شد؛ به گونه‌ای که ابومسعود رحمه الله می‌گوید: پیامبر ﷺ را در خطابه‌ی آن روز چنان خشمگین دیدم که پیش‌تر او را در هیچ خطابه‌ای این‌همه خشمگین ندیده بودم. فرمود: «ای مردم! برخی از شما دیگران را از دین گریزان می‌کنید». پیش‌نماز جماعت، به مردم نگفته بود که نماز نخوانید؛ اما

از پس که در امامتش نماز را بیش از حدّ سنت طول می‌داد، در عمل مردم را از نماز جماعت گریزان کرده بود. از این‌رو درمی‌یابیم که گریزان کردن مردم از دین حتماً به‌زبان نیست؛ بلکه هر عملی که مردم را از دین متنفر و گریزان کند، در این رویکرد می‌گنجد. از این‌رو رسول‌الله ﷺ در مسایل شرعی مدارا می‌کرد؛ یعنی گاه برای پیش‌گیری از فتنه و زیان، از انجام پاره‌ای از کارهای نیک و پسندیده خودداری می‌نمود. چنان‌که تصمیم گرفت خانه‌ی کعبه را بر همان شالوده یا زیربنایی بازسازی کند که ابراهیم علیّه السلام آن را بنا نهاده بود؛ اما از ترس این‌که شاید مردم دچار فتنه شوند، این کار را انجام نداد. هم‌چنین رسول‌الله ﷺ در سفر روزه می‌گرفت؛ ولی وقتی اصحابش را دید که در سفر روزه می‌گیرند و اذیت می‌شوند، افطار کرد تا یارانش دچار مشکل نشوند.

لذا باید سعی کنیم در چارچوب شریعت به‌گونه‌ای عمل کنیم که مردم با اطمینان و رضایت به دین الله ﷻ روی بیاورند؛ و این، روش رسول‌الله ﷺ است.

شاهد موضوع از حدیث ابومسعود رضی الله عنه این است که پیامبر ﷺ از عمل کرد آن امام که نماز را طول می‌داد و مردم را گریزان می‌کرد، خشمگین شد. در این حدیث هم‌چنین بدین نکته اشاره شده است که پیامبر ﷺ در سخنرانی‌هایی که درباره‌ی حرمت شکنی نسبت به دین ایراد می‌کرد، خشمگین می‌شد؛ همان‌گونه که جابر رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول‌الله ﷺ سخنرانی می‌کرد، چشمانش سرخ و صدایش، بلند می‌شد و خشمش شدید می‌گشت؛ مانند شخصی که درباره‌ی نزدیک شدن لشکر دشمن هشدار می‌دهد و می‌گوید: صبح و شام به شما حمله خواهند کرد.^(۱)

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «لذا هرکس از شما پیش‌نماز مردم می‌شود، نماز را کوتاه بخواند»؛ یعنی مطابق سنت. «زیرا در میان نمازگزاران، افراد سال‌خورده، خردسال و کسانی هستند که کار فوری دارند». مثلاً در میان نمازگزاران کسی هست که با کسی دیگر قرار دارد که نزدش برود یا منتظرش باشد. لذا برای امام جماعت جایز نیست که نماز را بیش از حدّ سنت، طول دهد. ائمه‌ی جماعات در این باره سه دسته‌اند:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۶۷؛ نک: حدیث شماره‌ی ۱۷۴.

برخی از ائمه‌ی جماعات نماز را به قدری کوتاه یا به سرعت می‌خوانند که مقتدی‌ها فرصت نمی‌یابند سنت‌های نماز را انجام دهند. این دسته از ائمه، خطاکار و بلکه گنه‌کارند و امانتی را که بر عهده دارند، درست انجام نمی‌دهند. عده‌ای دیگر نماز را طولانی می‌خوانند؛ به گونه‌ای که گویا تنها نماز می‌گزارند. یعنی قیام و قرائت، رکوع، سجده، قیام پس از رکوع و نشستن در میان دو سجده را طول می‌دهند. این‌ها نیز بر خطا هستند. و گروه سوم، پیش‌نمازانی هستند که مانند پیامبر ﷺ امامت می‌دهند؛ این‌ها بهترین ائمه به‌شمار می‌آیند و امانتی را که بر عهده دارند، به‌خوبی ادا می‌کنند.

۶۵۵- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَرَتْ سَهْوَةً لِي بِقِرَامٍ فِيهِ تَمَائِيلٌ، فَلَمَّا رَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَتَكُهُ وَتَلَوْنَ وَجْهَهُ وَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ! أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُضَاهَوْنَ بِخَلْقِ اللَّهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله ﷺ از سفری برگشت و من، تاقچه‌ی خانام را با پرده‌ای که تصاویری در آن بود، پوشانده بودم. رسول‌الله ﷺ وقتی آن را دید، آن را پاره کرد، رنگ چهره‌اش عوض شد و فرمود: «ای عایشه! سخت‌ترین عذاب روز قیامت را کسانی نزد الله دارند که به آفرینش الله تشبه می‌جویند».

۶۵۶- وعن عائشة أَنَّ قَرِيشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالُوا: مَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ حَبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَكَلَّمَ أَسَامَةَ ﷺ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْشَفُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ تَعَالَى؟» ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَهْلَكَ مِنْ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِنَّمَا اللَّهُ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». [متفق عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۲۲۴، ۵۹۵۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۶۴۸، ۳۴۷۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۸۸.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ماجرای زنی از «بنی مخزوم» که سرقت کرده بود، باعث نگرانی قریش شد؛ گفتند: چه کسی در این باره با رسول الله صلی الله علیه و آله صحبت کند؟ و بدین نتیجه رسیدند که کسی جز اسامه بن زید رضی الله عنه که محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله است، جرأت میانجی‌گری و شفاعت ندارد. لذا اسامه رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد- و از ایشان درخواست نمود که دست این زن را قطع نکنند- رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و سخنرانی نمود؛ فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فرد ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، حد را بر او جاری می‌نمودند. به الله سوگند، اگر دخترم فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

شرح

مؤلف رحمته الله دو حدیث از عایشه رضی الله عنها ذکر کرده است. و اما حدیث نخست؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از سفری برگشت و من، تاقچه‌ی خانه‌ام را با پرده‌ای که تصاویری در آن بود، پوشانده بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی آن را دید، رنگ چهره‌اش عوض شد، آن را پاره کرد و فرمود: «ای عایشه! سخت‌ترین عذاب روز قیامت را کسانی نزد الله دارند که به آفرینش الله تشبه می‌جویند». یعنی الله متعال به تصویرگران، چه آنان که مجسمه می‌سازند و چه آنان که جان‌داران را ترسیم می‌کنند، عذاب سختی می‌رساند؛ زیرا در حقیقت در آفرینش و تصویرگری پروردگار به مخالفت با او برمی‌خیزند. در گذشته ساختن تصاویر با دست انجام می‌شد؛ زیرا دستگاه‌ها، امکانات و وسایل امروزی وجود نداشت که بدون دخالت دست، تصویرگری کنند. بلکه تصاویر را با دست خود، رسم یا حک می‌کردند تا بینندگان به مهارت آن‌ها گواهی دهند؛ به گونه‌ای که بینندگان می‌گفتند: چه نقاش یا چه مجسمه‌ساز ماهر است! چه قدر اثرش طبیعی به نظر می‌رسد! یا چه قدر اثرش به آفرینش خداوند شباهت دارد! و بدین سان در پی این بودند که در صورت‌گری، با الله متعال، شریک شوند؛ در صورتی که الله متعال، یکتا و بی‌شریک است:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۶]

او ذاتیست که به شما در رحم‌های (مادرانتان)، هر شکل و صورتی که بخواهد، می‌بخشد.

و می‌فرماید:

﴿وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ﴾ [غافر: ۶۴]

و به شما شکل و قیافه بخشید و شکل‌هایتان را نیک و زیبا گردانید

همان‌گونه که عایشه رضی الله عنها گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله پرده را پاره کرد. و این، نشان می‌دهد که پاره کردن تصاویری که با دست ترسیم می‌شوند، درست است؛ زیرا ترسیم جان‌داران، تشبه جستن به آفرینش الهی می‌باشد و تأیید اعمال نادرست، به معنای ارتکاب آن است.

از این حدیث درمی‌یابیم که خشمگین شدن در هنگامی که عمل نادرستی انجام می‌شود یا حکمی شرعی پایمال می‌گردد، مشروع است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و آن پرده را پاره کرد.

و اما دومین حدیث؛ زنی از بنی مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند؛ زیرا این زن از یکی از مهم‌ترین و سرآمدترین طوایف عرب بود. لذا از اسامه بن زید رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. رسول الله صلی الله علیه و آله به اسامه رضی الله عنه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنرانی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فرد ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و فرمود: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

شاهد موضوع از این حدیث، این جاست که پیامبر صلی الله علیه و آله به‌خاطر میانجی‌گری بی‌مورد و نادرست اسامه رضی الله عنه درباره‌ی لغو یکی از مجازات‌های شرعی خشمگین شد؛ لذا خشم و غضب به‌خاطر الله صلی الله علیه و آله نیک و پسندیده می‌باشد و خشم و غضبی، نکوهیده

و ناپسند است که برای انتقام یا به خاطر منافع شخصی باشد. زیرا پیامبر ﷺ از چنین خشم و غضبی نهی نموده است؛ چنان که یکی از یارانش درخواست نصیحت کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت نمود و پیامبر ﷺ فرمود: «خشمگین مشو». لذا تفاوت آشکاری در میان این دو خشم وجود دارد. پس خشم و غضب برای الله یا به خاطر شریعت الهی، نیک و پسندیده است و روش پیامبر ﷺ نیز همین گونه بود. خشمی که برای الله یا به خاطر دینش باشد، نشان گر غیرت انسان نسبت به دین و اقامه‌ی شعائر دینی است. اما چه خوب است که انسان، خشم شخصی خود را پنهان کند یا بردباری ورزد و وقتی به خاطر منفعتی شخصی خشمگین شد، از شرّ شیطان رانده شده به الله ﷻ پناه ببرد؛ اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته، دراز بکشد یا بر پهلو تکیه دهد. چنین روشی از خشم و غضب انسان می‌کاهد.

۶۵۷- وعن أنس رضی الله عنه أن النبي ﷺ رأى نحامة في القبلة، فشق ذلك عليه حتى رؤي في وجهه، فقام فحكه بيده فقال: «إن أحدكم إذا قام في صلاته فإنه يناجي ربه، وإن ربه بينه وبين القبلة، فلا يبرقن أحدكم قبل القبلة، ولكن عن يساره أو تحت قدميه؛ ثم أخذ طرف رداءه فبصق فيه، ثم ردّ بعضه على بعض فقال: «أو يفعل هكذا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ آب دهانی را دید که در جهت قبله انداخته شده بود و از این عمل به اندازه‌ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره‌اش نمایان گشت. برخاست و آن را با دست خود پاک کرد و فرمود: «وقتی یکی از شما به نماز می‌ایستد، با پروردگارش مناجات می‌کند و پروردگارش، میان او و قبله است. پس هیچ کس به سوی قبله آب دهان نیندازد؛ بلکه آب دهانش را به سمت چپ یا زیر پایش بیندازد». سپس گوشه‌ای از ردایش را گرفت و در آن آب دهان انداخت و دو سویس را به هم مالید و فرمود: «یا چنین کند».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۰۵، ۱۲۱۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۵۱.

شرح

مؤلف رحمه الله در این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهانی را دید که در جهت قبله انداخته شده بود و از این عمل به اندازه‌ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره‌اش نمایان گشت. لذا آن را با دست خود پاک کرد و فرمود: «وقتی یکی از شما به نماز می‌ایستد، با پروردگارش مناجات می‌کند». یعنی با پروردگارش راز و نیاز می‌نماید و الله تعالی نیز پاسخش را می‌دهد. در حدیث صحیح آمده که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به نقل از الله متعال فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نَصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ^(۱) قَالَ: حَمْدِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ^(۲) قَالَ: أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ ^(۳) قَالَ: مَجَّدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ^(۴) قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نَصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ^(۵) إِلَى آخِرِهِ قَالَ اللَّهُ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ» ^(۱) یعنی: «من نماز را میان خود و بندهام دو قسمت کرده‌ام. هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ^(۲) الله می‌فرماید: بندهام مرا حمد و ستایش کرد. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ^(۳) الله می‌فرماید: بندهام مرا ثنا گفت. و زمانی که بنده می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ ^(۴) خداوند می‌فرماید: بندهام مرا به بزرگی یاد کرد. و چون بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ^(۵) خداوند تعالی می‌فرماید: این، ارتباط دوطرفه‌ی من و بندهام می‌باشد. و وقتی بنده، ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ^(۵) را تا پایش می‌خواند، الله می‌فرماید: این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

لذا در نماز با پروردگار خود راز و نیاز می‌کنید و به وسیله‌ی کلامی که نازل فرموده است، با او مناجات می‌نمایید؛ او را می‌خوانید، تسبیحش را می‌گویید، از او به بزرگی یاد می‌کنید و رابطه‌ای دو سویه با او برقرار می‌سازید و پروردگار در میان

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۹۵.

شما و قبله قرار دارد و هرچند در آسمان، بالای عرش خویش است، اما در برابر شماس؛ زیرا او بر همه چیز احاطه دارد:

[الشوری: ۱۱]

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

پیامبر ﷺ پس از این که از انداختن آب دهان در قبله‌ی مسجد منع کرد، روش درستش را نیز بیان فرمود؛ زیرا راهنمایی و حکمت نیز همین است که وقتی یک چیز ممنوع را بیان می‌کنید، درستش را نیز یادآوری نمایید تا همه‌ی راه‌ها بسته نشود. از این رو رسول الله ﷺ ضمن این که از انداختن آب دهان به سوی قبله نهی نمود، بیان کرد که انسان آب دهانش را به سمت چپ یا زیر پایش یا در لباسش بیندازد و سپس آن را به هم بمالد و پاکش کند. و بدین سان سه پیشنهاد ارائه کرد: انداختن آب دهان به سمت چپ یا زیر پا یا در گوشه‌ای از لباس و به هم مالیدن دو سوی لباس تا آب دهان پاک شود. البته از دو گزینه‌ی نخست در زمانی که انسان در مسجد به سر می‌برد، نهی شده است؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الْبُصَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ»^(۱). یعنی: «انداختن آب دهان در مسجد، خطاست».

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که آب دهان، نجس نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «...آب دهانش را به سمت چپ یا زیر پایش - یا در گوشه‌ای از لباسش - بیندازد». لذا اگر آب دهان، نجس بود، پیامبر ﷺ دستور نمی‌داد که انسان آب دهانش را در گوشه‌ای از لباسش بیندازد. در صورتی که عمل پیامبر ﷺ در این باره، یک رهنمود یا آموزش عملی بود؛ زیرا در این حدیث آمده است: پیامبر ﷺ گوشه‌ای از ردایش را گرفت و در آن آب دهان انداخت و دو سویش را به هم مالید و فرمود: «یا چنین کند».

از این حدیث چنین به نظر می‌رسد که انداختن آب دهان در برابر انتظار دیگران، ایرادی ندارد؛ به‌ویژه اگر برای تعلیم باشد.

(۱) نسائی، ش: ۷۲۳؛ آل‌بانی رحمه الله در صحیح الجامع، ش: ۲۸۸۶ این حدیث را صحیح دانسته است.

همچنین در می‌یابیم که آثار آب دهان و دیگر چیزهایی که مردم بد می‌دانند یا وجود لکه در لباس، شایسته‌ی کمال و شخصیت انسان نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ دو طرف لباسش را به هم مالید تا اثری از آب دهان در لباسش نماند. لذا باید ظاهری پاک و آراسته و لباس‌های تمیز و مرتبی داشته باشیم تا مردم از دین ما یا از دیدن لکه‌ها و آثار آلودگی بر روی لباسمان، فراری نباشند.

شاهد موضوع از این حدیث این است که پیامبر ﷺ از دیدن آب دهانی که در جهت قبله انداخته شده بود، به اندازه‌ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره‌اش نمایان گشت.

۷۸- باب: راهنمایی و ارشادِ کارگزاران و مسؤولان به مدارا با زیردستانشان و خیرخواهی و دل‌سوزی برای آنان؛ و نهی از خیانت به ایشان و سخت‌گیری بر آنها یا سهل‌انگاری درباره‌ی کارها و نیازهایشان و غفلت از آنان

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَآخِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۹۰]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

۶۵۸- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْإِمَامُ رَاعٍ، وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود؛ و زن، درباره‌ی خانه‌ی شوهرش و فرزندان خود مسؤول است و خدمت‌کار، درباره‌ی اموالِ آقای خود و مسؤولیتی که به او سپرده شده است،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۹۳، ۲۵۵۸) و صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۹. [ر.ک: احادیث شماره‌ی ۲۸۸ و

مسئولیت دارد. پس، همه‌ی شما مسؤولید و درباره‌ی مسئولیت و زیردستان خود، بازخواست خواهید شد».

۶۵۹- وعن أبي يعلى مَعْقِل بن يَسَارٍ رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رِعْيَةً، يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٍ لِرِعْيَتِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية: «لَمْ يَخْطُهَا بِنُصْحِهِ لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ». وفي رواية لمسلم: «مَا مِنْ أَمِيرٍ يَلِي أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ لَا يَجْهَدُ لَهُمْ، وَيَنْصَحُ لَهُمْ، إِلَّا لَمْ يَدْخُلْ مَعَهُمُ الْجَنَّةَ».

ترجمه: ابويعلى، معقل بن یسار رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده‌ای که الله، گروهی را تحت سرپرستی او قرار داده، اگر در حالی بمیرد که به زیردستانش خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند». و در روایتی دیگر آمده است: «و با خیرخواهی خود به آن‌ها رسیدگی نکند، هرگز بوی بهشت را نمی‌شنود».

و در روایت مسلم آمده است: «هر امیر و فرمان‌روایی که امور مسلمانان را به‌دست گیرد، ولی برای خیر و صلاح آن‌ها نکوشد و برای آن‌ها خیرخواهی نکند، به همراه آنان وارد بهشت نخواهد شد».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش به موضوع بسیار مهمی پرداخته و بایی گشوده است که در آن وظایف حکام و مسؤولان را نسبت به زیردستانشان بیان می‌کند و از سوی دیگر به وظایف عموم مردم در قبال حکام و مسؤولان می‌پردازد. یعنی حکام و مردم نسبت به یکدیگر حقوق و وظایف متقابلی دارند که رعایتش بر هر دو طرف واجب است. بر حکام واجب است که نسبت به شهروندان و زیردستان خود، نرم‌خو باشند، به آن‌ها نیکی کنند، به مسایل مردم رسیدگی نمایند، نیازها و منافع آن‌ها را پی‌گیری و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۷۵۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۲۹؛ و اما روایت دوم: بخاری، ش: ۱۷۵۰؛ و روایت سوم: مسلم، ش: ۱۴۲.

تأمین کنند و کسانی را بر کارها بگمارند که دارای شایستگی و تعهد هستند، در برابر آسیب‌های گوناگون از آنان حمایت نمایند و در انجام وظایف خویش نسبت به مردم کوتاهی نکنند؛ زیرا در برابر الله ﷻ درباره‌ی مردم بازخواست خواهند شد و باید پاسخ‌گو باشند.

بر مردم نیز اطاعت و حرف‌شنوی از حکام در چارچوب شریعت، واجب است؛ مردم باید خیرخواه حاکمان خویش باشند، بر آن‌ها نشورند، سایر مردم را بر ضد آن‌ها نشورانند، از بدی‌هایشان بگذرند و خوبی‌هایشان را بیان کنند؛ زیرا می‌توان برای رفع عیوب و بدی‌های حکام، مخفیانه و بدون سر و صدا اقدام کرد؛ بی‌آن‌که این مسایل به متن جامعه و عموم مردم کشانده شود. چون رسوا کردن حکام و ذکر بدی‌هایشان در محافل عمومی، نفعی ندارد؛ بلکه شرایط را بدتر می‌کند و مردم را نسبت به فرمانروایان و مسؤولان، بدبین می‌گرداند و این، زمینه‌ساز کینه و دشمنی نسبت به حکام و در نتیجه سرکشی از آن‌ها خواهد بود؛ یعنی باعث می‌شود که مردم یک فرآیند بد را نیک قلمداد کنند و در برابر بدی‌ها و عیوب حکام و مسؤولان، ساکت نشینند. در نتیجه بغض و دشمنی و شر و فساد، جامعه را در برمی‌گیرد و این، به پراکندگی و پاره‌پاره شدن امت می‌انجامد و فتنه‌ها و آسیب‌هایی جدی، دامن‌گیر جامعه‌ی اسلامی می‌گردد؛ مانند اتفاقات ناخوشایندی که در دوران عثمان بن عفان ؓ افتاد. خاستگاهش این بود که برخی از مردم، درباره‌ی عثمان ؓ سخن گفتند و این، سینه‌ی برخی از جاهلان را نسبت به عثمان ؓ، مالا مال از خشم کرد؛ در نتیجه بر او شوریدند و فتنه‌هایی پدید آمد که هنوز هم در این امت ادامه دارد. لذا حکام و فرمانروایان، حقوق و وظایفی دارند که روشن است.

سپس مؤلف ﷺ به آیاتی از کتاب‌الله استدلال کرده و این فرموده‌ی الله ﷻ را ذکر نموده است که می‌فرماید:

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝۱۱۵﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

یعنی بر آنان برتری مجوی و خودت را در برابرشان بالا نگیر. حتی اگر می‌توانی در آسمان پرواز کنی، باز هم در برابر مؤمنان اوج مگیر؛ بلکه بال مهر و تواضع

خویش را برای مؤمنانی که از توی پیروی می‌کنند، فرود آور. البته اگر کسی با تو مخالفت کرد، مجازاتی را لایق اوست، بر او اجرا کن؛ زیرا الله متعال نفرمود که بالِ مهر و تواضع خود را برای هر کسی فرود بیاور؛ بلکه فرمود: ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲۱۵): «برای مؤمنانی فرود بیاور که از تو پیروی می‌کنند». چراکه الله متعال درباره‌ی افرادِ سرکش و نافرمان، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۳، ۳۴]

سزای کسانی که با الله و رسولش می‌جنگند و در زمین برای فساد و تبهکاری می‌کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یکدیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند. این، خواری و رسوایی آنان در دنیاست و عذاب بزرگی در آخرت (پیش رو) دارند. مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه نمایند. پس بدانید که الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

مؤلف رحمه الله هم‌چنین این آیه را ذکر کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۹۰]

همانا الله به عدل و احسان و ادای حق خویشاوند فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

امور سه‌گانه‌ای که الله متعال در این آیه به آن‌ها دستور می‌دهد، عبارتند از:

عدل: رعایت عدل بر همه واجب است؛ یعنی بر انسان واجب است که عدل را درباره‌ی خود، خانواده‌ی خود و زیردستان خویش رعایت کند. عدالت درباره‌ی خویشتن بدین معناست که نفس خود را به کارهایی که الله متعال دستور نداده، وادار نسازد و آن را در انجام کارهای نیک، به‌کار گیرد؛ نه این که بر نفس خود ستم کند یا آن را به کارهایی وادار نماید که طاقتش را ندارد یا فراتر از توان اوست. باری عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه تصمیم گرفت که همواره روزه بگیرد و شب‌ها قیام کند و

نخواهد. پیامبر ﷺ او را احضار کرد و او را از این کار منع نمود و فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلَإِهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ»^(۱) یعنی: «پروردگارت بر تو حقی دارد؛ نفس تو بر تو حقی دارد؛ همسرت بر تو حقی دارد؛ پس حق هر صاحب حقی را ادا کن».

عدالت درباره‌ی همسر و خانواده نیز واجب است؛ لذا اگر کسی دو همسر دارد، باید در میان آن‌ها عدالت را رعایت کند. در حدیث آمده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ فَمَالَ إِلَى إِحْدَاهُمَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشَقُّهُ مَائِلٌ»^(۲) یعنی: «هرکس دو همسر داشته باشد و فقط به یکی از آن‌ها روی بیاورد، روز قیامت در حالی - به میدان حشر - می‌آید که نیمی از بدنش خمیده است».

رعایت عدالت در میان فرزندان نیز واجب می‌باشد؛ لذا اگر به یکی از آن‌ها هزار تومان می‌دهید، به دیگری هم همین مبلغ را بدهید. اگر به پسر خود، دو هزار تومان می‌دهید، هزار تومان نیز به دخترتان بدهید. حتی سلف صالح در بوسیدن فرزندان‌شان نیز عدالت می‌ورزیدند؛ اگر فرزند کوچک را در حضور فرزند بزرگ‌تر می‌بوسیدند، آن یکی را هم می‌بوسیدند تا در اظهار محبت نیز به هیچ‌یک ستم نشود. در نحوه‌ی سخن گفتن با فرزندان نیز باید عدالت ورزید؛ لذا این‌گونه نباشد که با یکی از فرزندان به‌نرمی سخن بگویید و با دیگری، تند و خشن.

رعایت عدالت در میان زیردستان نیز واجب است؛ لذا اگر پُست و مسئولیتی دارید، با همه یکسان برخورد کنید و برای هیچ‌کس، نه قوم و خویش و نه آشنا و دوست خود، تبعیض قایل نشوید. حتی علما رحمهم‌الله گفته‌اند: رعایت عدالت در میان دو طرف دعوا واجب است؛ لذا وقتی دو طرف دعوا نزد قاضی می‌روند، بر قاضی واجب است که در همه چیز، در سخن گفتن، نشاندن و نحوه‌ی ورودشان یا استقبال از آن‌ها، عدالت را در میان‌شان رعایت نماید؛ نه این‌که به یکی از آن‌ها با مهر و محبت نگاه کند و به دیگری با خشم و غضب بنگرد! با یکی از آن‌ها نرم و آرام

(۱) بخاری، ش: (۱۹۶۸، ۶۱۳۹).

(۲) آلبانی رحمه‌الله این حدیث را در صحیح الجامع، ش: ۶۵۱۵ صحیح دانسته است.

سخن بگوید و با دیگری تند و شدید حرف بزند. و چنین نباشد که با یکی از آن‌ها گرم بگیرد و حال خانواده و فرزندان را بپرسد و با دیگری حرف نزند! بلکه بر قاضی واجب است که با هر دو طرف، یکسان رفتار نماید. قاضی نباید یکی از طرفین دعوا را به خود نزدیک کند یا او را کنار خویش بنشاند و دیگری را دور از خود؛ بلکه باید هر دو را در مقابل خویش و در یک حد قرار دهد.

اگر یکی از دو طرف دعوا مسلمان و دیگری، کافر است، بر قاضی واجب می‌باشد که در همه‌ی موارد، با آن‌ها به صورت یکسان و برابر برخورد کند؛ نه این‌که مسلمان را به خود نزدیک بگرداند و کافر را از خود دور نماید. خلاصه این‌که رعایت عدالت در همه‌ی کارها واجب است.

و اما احسان: احسان، نیکی یا لطفی افزون بر عدالت می‌باشد. با این حال الله متعال به احسان و نیکی دستور داده است؛ البته با این تفاوت که رعایت عدالت، واجب است و احسان و لطف افزون بر عدل و انصاف، پسندیده و داوطلبانه می‌باشد. ﴿وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾: «و به ادای حق خویشان فرمان می‌دهد». زیرا خویشاوند نیز حقی دارد؛ یعنی حق ارتباط یا صله‌ی رحم. هرکس با خویشاوندانش ارتباط داشته باشد، الله متعال او را به رحمت خویش می‌رساند و هرکس با خویشانش قطع رابطه کند، الله متعال او را از رحمت خویش دور می‌گرداند.

﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾: «و از کارهای زشت و ناپسند و از تجاوز باز می‌دارد». «فحشاء» عبارت است از هر گناه یا عملی که زشت است؛ مانند نافرمانی از پدر و مادر، قطع ارتباط با خویشاوندان، زنا، ازدواج با محارم و دیگر کارهایی که در شرع و عرف، ناپسند است. و «منکر» پایین‌تر از فحشا قرار دارد و شامل عموم گناهان می‌شود. «بغی»، به معنای تجاوز از حد یا گذشتن از حد است؛ مثل ستم به مردم یا تعدی و تجاوز به حقوق آن‌ها با تصاحب اموالشان یا کشتن آنان یا تعدی و تجاوز به آبرویشان.

الله متعال بیان فرموده که این امر و نهی، برای اصلاح وضعیت ماست؛ از این رو می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾: «باشد که پند بگیرید».

پیش‌تر درباره‌ی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما سخن گفتیم؛^(۱) ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود». و اما حدیث معقل بن یسار رضی الله عنه که مؤلف رحمه الله آن را ذکر کرده است؛ معقل رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بنده‌ای که الله، گروهی را تحت سرپرستی او قرار داده، اگر در حالی بمیرد که به زیردستانش خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند». این حدیث هشدار جدی به حکام است که مبادا حقوق مردم را ضایع کنند؛ زیرا با چنین روی‌کردی نمی‌توانند به همراه مردم به بهشت بروند.

لذا روشن می‌شود که حکام و فرمانروایان درباره‌ی مسایل کوچک و بزرگ، مسؤولند و باید خیرخواه زیردستان خود باشند و در رسیدگی به آن‌ها کوتاهی نکنند؛ مهم‌ترین مسأله در خیرخواهی نسبت به مردم، اینست که به مسایل دینی آن‌ها توجه داشته باشند و به امر به معروف و نهی از منکر و فراخواندن عموم مردم به سوی کارهای نیک و پسندیده اهمیت بدهند. از دیگر نمونه‌های خیرخواهی برای مردم، اینست که آن‌ها را در مسیری قرار دهند که نفع دنیا و آخرتشان در آن است؛ لذا باید در برابر آسیب‌های دینی، اجتماعی و دنیوی، مراقب مردم باشند و افکار و اندیشه‌های انحرافی و نادرست را از آنان دور کنند و از آن‌ها در برابر انحراف‌های اخلاقی محافظت نمایند و برای جلوگیری از نشر و گسترش بی‌بند و باری و هرزگی از طریق مجله‌ها و برنامه‌های مبتذل اقدامی عملی انجام دهند. لذا بر مرد که رییس خانواده است، واجب می‌باشد که از ورود چنین چیزهایی به خانه‌اش جلوگیری کند؛ یعنی از ورود مجله‌های فاسدی که ریشه‌ها و ارزش‌های اخلاقی را هدف قرار داده است و نیز مانع از ورود افکار و اندیشه‌های باطل به خانه‌اش شود. همچنین بر حاکم یا فرمانروای مسلمانان واجب است که از نشر و گسترش هرزگی و انحراف فکری و اخلاقی مردم جلوگیری کند و بدین منظور اقداماتی عملی انجام دهد. زیرا اگر از اسباب و زمینه‌های انحراف، جلوگیری نشود، فساد، هرزگی و افکار باطل گسترش می‌یابد و در نتیجه، جامعه به جامعه‌ای غیرانسانی و بلکه به جامعه‌ای

(۱) ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی ۳۰۰.

حیوانی تبدیل می‌گردد و چنین جامعه‌ای تنها به شکم و امیال جنسی می‌اندیشد و چیز دیگری برایش مهم نیست؛ لذا هرج و مرج، بی‌بند و باری، ناامنی و شر و فساد گسترش می‌یابد و اگر حاکم و فرمان‌روای مسلمانان، از عوامل فساد اخلاقی جلوگیری نماید، نتایج نیک و ارزنده‌ای نصیب جامعه می‌شود.

اگر هر یک از ما در خانه‌اش به مسایل تربیتی اهمیت دهد و از ورود مجله‌های غیراخلاقی یا فیلم‌ها و برنامه‌های مبتذل به خانه جلوگیری کند، جامعه نیز بهبود می‌یابد؛ زیرا جامعه از مجموعه‌ای از خانواده‌ها تشکیل یافته است که اگر همه اصلاح شوند، جامعه نیز اصلاح می‌گردد.

۶۶۰- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي بَيْتِي هَذَا: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أُمِّمِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشَقُّ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أُمِّمِي شَيْئًا فَفَرَّقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنہا می‌گوید: در همین خانه‌ام از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «یا الله! هرکس، مسؤولیتی در اتمم بر عهده گرفت و بر آن‌ها سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر و هرکس مسؤولیتی در اتمم عهده دار شد و با آن‌ها مدارا کرد، تو نیز بر او آسان بگیر».

۶۶۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْؤُسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ بَعْدِي خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ». قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قال: «أَوْفُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ، ثُمَّ أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، وَاسْأَلُوا اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنہ می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند؛ هرگاه پیامبری از دنیا می‌رفت، پیامبری دیگر جانشین او می‌شد. ولی پس از من پیامبری نخواهد آمد؛ البته پس از من خلفای بسیاری می‌آیند. گفتند: ای

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۴۵۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۲.

رسول خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب با هر کس که بیعت کردید، به بیعت خود وفا نمایید و سپس حق آن‌ها را به جا بیاورید و حق خود را از الله، درخواست کنید؛ زیرا الله ایشان را زیردستی و حقوق آن‌ها بازخواست خواهد کرد».

شرح

مؤلف رحمه الله در ادامه‌ی احادیثی که در این باب ذکر کرده، حدیثی بدین مضمون نقل نموده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: در همین خانه‌ام از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «یا الله! هر کس، مسؤولیتی در اتم بر عهده گرفت و بر آن‌ها سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر و هر کس مسؤولیتی در اتم بر عهده دار شد و با آن‌ها مدارا کرد، تو نیز بر او آسان بگیر».

این دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شامل هر مسؤولیت بزرگ و کوچکی می‌شود؛ لذا هم حکام و فرمانروایان را در رده‌های بالا در برمی‌گیرد و هم مسؤولان رده‌های پایین؛ چنان‌که رئیس خانواده، مدیر یک مدرسه، امام یک مسجد و نیز آموزگاری که مسؤول تدریس در یک ترم یا در یک سال تحصیلی است، هر یک مشمول این دعا می‌گردد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «...هر کس، مسؤولیتی در اتم بر عهده گرفت...»؛ واژه‌ی مسؤولیت، نکره است و علمای اصول گفته‌اند: ذکر نکره در سیاق شرط، افاده‌ی عموم می‌کند؛ لذا معنای این عبارت این می‌شود که «...هر کس، هر مسؤولیت بزرگ و کوچکی در اتم بر عهده گرفت و بر زیردستانش سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر و هر کس با زیردستانش مدارا کرد، تو نیز بر او آسان بگیر».

حال باید بدانیم که منظور از مدار یا آسان‌گیری چیست؟

برخی از مردم گمان می‌کنند معنای مدارا، این است که هر مسؤولی با زیردستان خود به همان شکلی برخورد کند که میلش است؛ حال آن‌که مدارا با زیردستان بدین معنا نیست. بلکه بدین معناست که هر مسؤولی با زیردستان خود مطابق فرمان الله و پیامبرش رفتار نماید و بدین منظور نزدیک‌ترین و آسان‌ترین راه شرعی را انتخاب کند و در چیزی که امر الله و پیامبرش نیست، بر آن‌ها سخت نگیرد؛ لذا اگر در چیزی

که فرمان الله و پیامبرش نیست، بر آنان سخت بگیرد، مشمول بخش دوم این دعا می‌شود؛ یعنی همین دعا که الله ﷻ بر او سخت بگیرد. پناه بر الله.

در نتیجه الله ﷻ چنین مسؤولی را به آفت‌های جسمی، قلبی، روحی و مشکلات خانوادگی یا امثال آن گرفتار می‌کند؛ زیرا این دعا، مطلق است و شامل انواع گرفتاری‌ها می‌گردد. البته گاه این گرفتاری‌ها برای مردم نمایان نمی‌شود؛ زیرا چه بسا آتشی در قلب مسؤول سخت‌گیر می‌افتد که آرامش را از او می‌گیرد و مردم هیچ متوجه نمی‌شوند. در هر حال ما بر این باوریم که هر مسؤولی با روش‌ها یا کارهایی که بنیاد شرعی ندارند و الله متعال دلیلی بر درستی آن‌ها نازل نکرده است، بر مردم سخت بگیرد، سزاوار چنین مجازاتی از سوی الله ﷻ می‌گردد.

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند؛ یعنی هر پیامبری که در میان آن‌ها مبعوث می‌شد، به کارهای آن‌ها رسیدگی می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «البته پس از من پیامبری نخواهد آمد». آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر نص (متون صریح دینی) و اجماع، خاتم پیامبران یا واپسین فرستاده‌ی الهی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

[الأحزاب: ۴۰]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است.

لذا هرکس پس از رسول الله ﷺ ادعای پیغمبری کند، کافر و مرتد می‌باشد و قتلش واجب است؛ هم‌چنین اگر کسی پیامبری دروغین را تصدیق نماید، مرتد به‌شمار می‌آید و کشتنش واجب می‌گردد، مگر این‌که توبه کند. پس رسول الله ﷺ آخرین فرستاده‌ی الهی‌ست؛ اما الله متعال جانشینانی برای او قرار داده است: جانشینان علمی و جانشینان حکومتی؛ البته منظور از جانشینان در حدیث، خلفای قدرت یا کسانی هستند که به حکومت می‌رسند. از این‌رو رسول الله ﷺ فرمود: «پس از من خلفای بسیاری می‌آیند». گفتند: «ای رسول‌خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟» یعنی در این میان به بیعت با کدامین خلیفه، متعهد و پای‌بند باشیم؟ فرمود: «شما به ترتیب با هرکس که بیعت کردید، به بیعت خود وفا نمایید». لذا اگر مسلمانان با کسی بیعت کردند، بر آن‌ها واجب است که بر سر پیمان خود بمانند و با کسی که

در حیات این خلیفه، خواهان خلافت یا حکومت می‌گردد، همراهی نکنند؛ بلکه در کنار خلیفه‌ای که با او بیعت کرده‌اند، در برابر مدعی خلافت بایستند؛ زیرا کشتن کسی که با حاکم بر سرِ قدرتش می‌جنگد، واجب است. حکمتش اینست که یک‌پارچگی امت حفظ گردد؛ زیرا اگر مردم به حال خود رها شوند، هرج و مرج پدید می‌آید و هر کس که خواهان قدرت باشد، حزبی تشکیل می‌دهد و با حاکم و فرمان‌روا وارد جنگ می‌شود و بدین‌سان اوضاع نابسامان می‌گردد.

پیامبر ﷺ در پایان این حدیث، مسؤولیت عملکرد هر حاکمی را بر دوش خودش نهاده و به ما دستور داده است که حقوق حاکم خود را به‌جای آوریم و حق خود را از الله متعال، درخواست کنیم؛ یعنی نگوییم: این‌ها ستمکارند؛ این‌ها ظالمند و عدالت را رعایت نمی‌کنند؛ پس ما نیز از آن‌ها فرمان نمی‌بریم. این، درست نیست؛ بلکه بر ما واجب است که به وظیفه‌ی خود عمل کنیم و در چارچوب شریعت، از آن‌ها فرمان ببریم و حقوق خود را از الله ﷻ درخواست نماییم. مثل زمانی که رشته‌ی قرابت با خویشاوند خود را متصل می‌دارید، اما او با شما قطع رابطه می‌کند؛ در چنین شرایطی به ارتباط خود با او ادامه دهید و حق خود را از الله ﷻ درخواست کنید. لذا اشتباه است که بگویید: من فقط با خویشاوندی رابطه می‌گیرم که با من ارتباط دارد یا تنها در صورتی از حاکم اطاعت می‌کنم که هیچ عیبی در او نباشد و هیچ ستمی از او مشاهده نشود. این، اشتباه است؛ بلکه شما به وظیفه‌ی خود عمل نمایید و حق خود را از الله ﷻ بخواهید.

رسول الله ﷺ فرمود: «پیامبران‌شان، آنان را رهبری می‌کردند»؛ لذا درمی‌یابیم که دین الهی، یعنی دین اسلام دینی کارآمد در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌هاست و سیاست و راه‌بردی سودمند است؛ اما آنچه که دشمنان اسلام ساخته و پرداخته‌اند، سیاست و راه‌برد مؤثر و مفیدی برای سعادت بشر نیست. سیاست حقیقی، آموزه‌ها و رهنمودهای اصیل دینی‌ست؛ از این‌رو می‌گوییم: دین، یعنی شریعت و سیاست. لذا کسی که این دو را از هم جدا می‌داند، گمراه است. در اسلام، راه‌بردهایی برای تعامل بنده با خالق وجود دارد که در قالب مسایل عبادی مطرح می‌شود؛ و نیز راه‌بردهایی برای تعامل انسان با خانواده، همسایگان، نزدیکان، خویشان، دوستان، دانش‌آموزان،

آموزگاران و دیگر اقشار جامعه‌ی انسانی؛ برای تعامل با هرکس، سیاست‌ها و رهنمودهای روشن و مشخصی در اسلام وجود دارد؛ مثل سیاست‌ها یا راهبردهای تعامل با کافران، چه ستیزه‌گر باشند و چه هم‌پیمان؛ چه پناه‌جو باشند یا در قلمرو اسلام زندگی کنند. اسلام، حقوق هر گروهی را به‌روشنی بیان کرده و به ما دستور داده است که با آن‌ها مطابق وظیفه‌ی خود رفتار کنیم؛ مثلاً با کافران ستیزه‌جو می‌جنگیم و جان و مال و سرزمین آن‌ها برای ما حلال است. هم‌چنین بر ما واجب می‌باشد که به پناهندگان آن‌ها امان دهیم؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾ [التوبة: ۶]

و اگر مشرکی از تو امان خواست، به او امان بده تا کلام الله را بشنود و آن‌گاه او را به جایگاه امنش برسان.

و درباره‌ی آن دسته از کافران که هم‌پیمان ما هستند، بر ما واجب است که به پیمان خود با آن‌ها پای‌بند باشیم؛ البته تعامل با این‌ها سه حالت دارد: یا به آن‌ها اطمینان داریم، یا از ناحیه‌ی آن‌ها نگران هستیم که پیمان‌شکنی کنند و یا واقعاً پیمان خود را می‌شکنند. هر سه حالت در قرآن بیان شده است؛ به عبارت دیگر هم‌پیمانان اهل اسلام، بر سه دسته‌اند:

گروهی که به عهد و پیمان خویش وفادارند؛ ما نیز وظیفه داریم که به عهد و پیمان خود با این‌ها وفادار باشیم. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۷]

پس تا زمانی که برای شما بر پیمان‌شان استوار بمانند، شما نیز استوار بمانید.

دسته‌ی دیگر، کسانی هستند که گرچه پیمان خود را نقض نکرده‌اند، اما بیم آن می‌رود که هر لحظه پیمان‌شکنی کنند. لذا به این‌ها خبر می‌دهیم که هیچ پیمانی، میان ما و شما نیست. همان‌گونه که الله جلّ و علا می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا خَوَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸]

و اگر از خیانت قومی نگران بودی، پس متقابلاً پیمان‌شان را به سوی‌شان بیفکن تا در وضعیت برابر قرار بگیری. همانا الله، خیانتکاران را دوست ندارد.

و دسته‌ی سوم، کسانی هستند که به پیمان خود وفادار نیستند و پیمان‌شکنی می‌کنند:

﴿وَإِنْ تَكْثُرُوا أَیْمَنَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ۗ﴾ [التوبة: ۱۲]

و اگر پس از پیمان‌شان، سوگندهای خویش را شکستند و به نکوهش و سرزنش دینتان پرداختند، با پیشوایان کفر بجنگید؛ آنان هیچ تعهدی به سوگندهایشان ندارند. باشد که (از پیمان‌شکنی و نکوهش دینتان) باز آیند.

لذا دین و آیین مورد قبول، فقط دین الهی است و دین، یعنی سیاست: راهبردهای شرعی و اجتماعی، روابط بین‌الملل، ارتباط با جوامع غیراسلامی که با مسلمانان، سرِ جنگ ندارند و به‌طور کلی تعامل با همه. از این‌رو هرکس دین و سیاست را از هم جدا بداند، گمراه و منحرف است و از دو حال خارج نیست:

- یا نسبت دین، آگاهی ندارد و دین را نمی‌شناسد و آن را در رابطه‌ی فرد با پروردگار یا در پاره‌ای از مسایل شخصی منحصر می‌داند.
 - و یا به کافران و قدرت اقتصادی آنان فریفته شده است و از این‌رو گمان می‌کند که آن‌ها روشِ درستی دارند یا برحق هستند!
- اما اگر کسی اسلام را به‌خوبی بشناسد، درمی‌یابد که اسلام، یعنی آیین زندگی و سیاست.

۶۶۲- وعن عائذ بن عمرو رضی الله عنه أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ: أَيُّ بَيْتٍ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ شَرَّ الرِّعَاءِ الْخُطْمَةُ»؛ فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ. [متفقٌ عليه]^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۳۰؛ و در صحیح بخاری نیست. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۹۷ آمده و آن‌جا ذکر شده که روایت مسلم است.

ترجمه: از عاید بن عمرو رضی الله عنه روایت است که وی، نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای پسر! من، از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بدترین سرپرست‌ها، کسانی هستند که به زیردستان خود ستم می‌کنند». پس مراقب باش که از آن‌ها نباشی.

۶۶۳- وعن أبي مریم الأزدي رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ رضی الله عنه: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَاحْتَجَبَ دُونَ حَاجَتِهِمْ وَخَلَّتِهِمْ وَفَقَرَهُمْ، احْتَجَبَ اللَّهُ دُونَ حَاجَتِهِ وَخَلَّتِهِ وَفَقَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَجَعَلَ مُعَاوِيَةُ رضی الله عنه رَجُلًا عَلَى حَوَائِجِ النَّاسِ. [روایت ابوداود و ترمذی]^(۱)

ترجمه: از ابومریم ازدی رضی الله عنه روایت است که به معاویه رضی الله عنه گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس مسؤولیتی از مسلمانان را بر عهده بگیرد و هنگامی که به او نیاز دارند یا محتاج او هستند، خود را به آن‌ها نشان ندهد - و با استخدام دربان دور از دسترس مردم قرار بگیرد و به کارهایشان رسیدگی نکند - الله متعال روز قیامت خود را از او که سخت نیازمند و فقیر است، پنهان می‌گرداند». لذا معاویه رضی الله عنه یک نفر را مأمور رسیدگی به نیازها - و مطالبات - مردم کرد.

شرح

این دو حدیث نشان‌گر وظایف حکام و مسؤولان نسبت به مردم است. از جمله این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین سرپرست‌ها، کسانی هستند که به زیردستان خود ستم می‌کنند»؛ یعنی بر زیردستان خود سخت می‌گیرند و آن‌ها را می‌آزارند. وقتی چنین کسانی بدترین سرپرست‌ها هستند، پس بهترین مسؤولان، کسانی هستند که بر مردم آسان می‌گیرند و شرایطی فراهم می‌کنند که مردم به‌آسانی و بدون درد سر، به کارهای خود می‌رسند.

از این حدیث دو نکته‌ی مهم برداشت می‌شود:

نکته‌ی نخست: برای هیچ مسؤولی در هر رده‌ای که باشد، جایز نیست که بر مردم یا زیردستانش سخت بگیرد؛ بلکه باید با آن‌ها مدارا کند.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۵۹۵؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۶۲۹؛ و صحیح ابی‌داود از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش:

نکته‌ی دوم: مدارا با مردم در رسیدگی به کارهایشان و در همه‌ی موارد بر همه‌ی مسؤولان، واجب است. هم‌چنین هر مسؤولی باید در انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارد، جدی، پرتلاش و کوشا باشد؛ نه این‌که اگر مدارا می‌کند، کارهایش را با بی‌توجهی یا با ضعف و سستی انجام دهد! بلکه هر مسؤولیتی را باید با توان و جدیت انجام داد.

در حدیث دوم از استخدام دربان و منشی که مانع از دسترسی مردم به مسؤولان می‌شوند، منع شده است؛ یعنی اگر کسی بدین منظور منشی یا دربان استخدام کند، الله متعال به فقر و نیاز شدید او در قیامت، ترتیب اثر نمی‌دهد. وقتی معاویه رضی الله عنه از این حدیث اطلاع یافت، یک نفر را مأمور رسیدگی به نیازها و مطالبات مردم کرد؛ یعنی یک نفر از سوی معاویه رضی الله عنه مأموریت یافت که از مردم استقبال کند و به مشکلات آنها گوش دهد و مشکلاتش را پس از بررسی به معاویه رضی الله عنه منتقل نماید.

هر مسؤولی در هر پُست یا رده‌ای قرار دارد، باید برای رسیدگی به مشکلات مردم و ملاقات رو در رو با آنها، برنامه‌ریزی کند تا امکان ملاقات برای همه فراهم شود و رشته‌ی کار از دستش خارج نگردد؛ نه این‌که خود را از مردم پنهان نماید؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی قصد ملاقاتش را داشته باشد، ناگزیر شود هفت خوان را طی کند!

۷۹- باب: زمام‌دار عادل

الله متعال می‌فرماید:

[النحل: ۹۰]

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾

همانا الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

و می‌فرماید:

[الحجرات: ۹]

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد.

۶۶۴- وعن أبي هريرة رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ﷻ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعْلَقٌ بِالمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ، وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا ففَاضَتْ عَيْنَاهُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد: فرمان‌روای عادل. جوانی که در اطاعت و بندگیِ الله، رشد یافته است. کسی که همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلمانی که فقط به‌خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند. کسی که زنی زیبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می‌ترسم. کسی که با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می‌دهد. کسی که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۱. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۳۸۱ ذکر شد.

۶۶۵- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ: الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلُّوا».

[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا دادگران نزد الله متعال بر منابری از نور قرار دارند؛ یعنی کسانی که در حکمرانی و در میان همسران و خانواده‌ی خویش و نیز در مسؤولیتی که به آنها داده می‌شود، عدالت می‌ورزند».

شرح

نووی رحمته الله می‌گوید: «باب زمام‌دار عادل». زمام‌دار به کسی گفته می‌شود که مسؤولیتی خاص یا مسؤولیتی عام و فراگیر به او واگذار می‌گردد. حتی مرد زمام‌دار خانه و خانواده‌ی خویش محسوب می‌شود؛ زیرا درباره‌ی آنها مسؤولیت دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».^(۲) یعنی: «و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». رعایت عدالت در هر زمینه‌ای واجب است؛ حتی در رفتاری که انسان با خود دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ».^(۳) یعنی: «پروردگارت بر تو حقی دارد؛ نفس تو بر تو حقی دارد؛ همسرت بر تو حقی دارد؛ مهمانت بر تو حقی دارد؛ پس هر حق هر صاحب حقی را ادا کن».

لذا عدالت در هر کاری واجب است؛ اما رعایت عدالت از سوی زمام‌داران، اهمیت بیش‌تری دارد. زیرا اگر زمام‌داران ظلم و ستم کنند، اسباب نارضایتی مردم فراهم می‌شود و در نتیجه نابسامانی و هرج و مرج پدید می‌آید. البته موضع ما در

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۸۹۳ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۹. رک: حدیث شماره‌ی ۲۸۸ همین کتاب.

(۳) بخاری، ش: (۱۹۶۸، ۶۱۳۹).

برابرِ زمام‌دار یا حاکمی که عدالت نمی‌ورزد، این‌ست که صبر می‌کنیم؛ یعنی در برابر ظلم و ستمش شکیبایی می‌ورزیم. حتی پیامبر ﷺ به انصار ﷺ فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةَ فَاضِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»^(۱) یعنی: «پس از من، تبعیض و حق‌کشی خواهید دید؛ پس صبر کنید تا مرا در کنار حوض ملاقات نمایید». زیرا پیامدهای رویارویی و درگیری با فرمان‌روا، به مراتب بدتر و شدیدتر از ظلم و ستم اوست و عقل و شریعت چنین ایجاب می‌کنند که انسان در شرایط اضطراری یا گریزناپذیر، از میان بد و بدتر، بد را انتخاب نماید یا ضرر کم‌تر را ترجیح دهد. سپس مؤلف رحمه الله آیات و احادیثی در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾

همانا الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

عدالت، واجب است و احسان، نیکی یا لطفی افزون بر عدالت می‌باشد که سنت است. انتظار می‌رفت مؤلف رحمه الله این آیه را هم ذکر کند که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾

[النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید و هنگام داوری در میان مردم، عدالت را رعایت کنید. چه پندِ نیکی‌ست پندی که الله به شما می‌دهد! به یقین الله، شنوای بیناست.

عدالت زمام‌دار، این‌ست که میان مردم فرق نگذارد، به هیچ‌کس ستم روا ندارد و از هیچ‌کس به‌خاطر ثروت یا فقر یا قرابت و خویشاوندی‌اش جانب‌داری نکند؛ بلکه به عدالت حکم‌رانی و داوری نماید. حتی علما گفته‌اند: بر قاضی واجب است که عدالت را در میان دو طرف دعوا رعایت کند؛ هر چند یکی از دو طرف دعوا کافر باشد. یعنی بر قاضی واجب است که در همه چیز، در سخن گفتن، نشان دادن و نحوه‌ی ورودشان یا استقبال از آن‌ها، عدالت را در میانشان رعایت نماید؛ زیرا جایگاه، جایگاه قضاوت و داوری‌ست و رعایت عدالت در چنین جایگاهی، واجب است و اهمیت

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۷۹۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۵.

ویژه‌ای دارد. گرچه برخی از افراد کم‌علم و ناآگاه می‌گویند: مسلمان را مقدم‌بدار یا در قضاوت از او جانب‌داری کن. می‌گوییم: جایز نیست که مسلمان را مقدم‌بداریم یا از او جانب‌داری کنیم؛ زیرا قضاوت، جایگاه دادرسی و عدالت‌ورزی است و رعایت عدالت در همه‌ی ابعاد، مهم و گریزناپذیر می‌باشد.

سپس مؤلف رحمه‌الله حدیث ابوهریره رضی‌الله‌عنه را ذکر کرده است؛ ابوهریره رضی‌الله‌عنه می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌عنه و آله‌وسلم فرمود: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد».

این، انحصاری نیست؛ یعنی فقط همین هفت گروه نیستند که روز قیامت زیر سایه‌ای که الله می‌آفریند، جای می‌گیرند. آن‌جا افراد و گروه‌های دیگری هم خواهند بود که الله متعال آن‌ها را زیر این سایه جا می‌دهد. حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری، بیست گروه را برشمرده است که روز قیامت از این نعمت الهی برخوردار می‌شوند؛ اما پیامبر صلی‌الله‌عنه و آله‌وسلم متناسب با موقعیت، سخن می‌گفت. لذا هرچند گروه‌های دیگری هم هستند که زیر سایه‌ی پروردگار جای می‌گیرند، اما پیامبر صلی‌الله‌عنه و آله‌وسلم گاه بنا بر موقعیت، فقط از سه دسته و گاه از هفت گروه و گاه از چهار گروه و امثال آن سخن گفته است. زیرا پیامبر صلی‌الله‌عنه و آله‌وسلم به‌عنوان سخنورترین فرد بشر، متناسب با موقعیت، سخن می‌گفت و سخنش شیوا و رسا بود. فرمود: «الله، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد». و این، در روز قیامت خواهد بود. در آن روز مردم، پابره‌نه، لخت و ختنه‌نشده برانگیخته می‌شوند. روز قیامت، هیچ پستی و بلندی و هیچ کوه و درخت و ساختمانی وجود ندارد که مردم، زیر سایه‌اش بروند و تنها، همان سایه‌ای وجود دارد که الله تعالی، آن را برای برخی از بندگانش می‌آفریند و تنها الله تعالی خود، کیفیتش را می‌داند.

نخست فرمان‌روای عادل را ذکر کرد؛ یعنی زمام‌داری که در میان مردم عدالت می‌ورزد. مهم‌ترین شاخص عدالت یک حاکم، این است که در میان مردم مطابق شریعت الهی حکم براند؛ زیرا شریعت الهی، سراسر عدل و عدالت است. از این‌رو کسی که بر اساس قوانین بشری مخالف با شریعت حکم می‌راند، جرو ستمکارترین حکام به‌شمار می‌آید و روز قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی پروردگار وجود ندارد،

در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که از این سایه، دور هستند. زیرا عدالت نیست که حاکمی بر اساس شریعت و قانونی غیر از شریعت الهی حکم براند؛ چه کسی این حق را به او داده است؟ باید در میان مردم مطابق شریعت پروردگارشان حکم براند و این، بزرگ‌ترین عدالت است.

یکی دیگر از شاخص‌های عادل بودن حاکم، این است که حق دیگران را از خود و نزدیک‌ترین افرادش بگیرد و آن را به صاحبان آن بدهد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ [النساء: ۱۳۵]

ای مؤمنان! به عدل و داد بپردازید و به خاطر الله (به‌حق) گواهی دهید.

هم‌چنین حاکم نباید در میان نزدیکان خود و دیگران، فرق بگذارد؛ لذا چنین نباشد که اگر حقّی بر گردن یکی از نزدیکان اوست، در اجرای حکم، درنگ کند یا اجرای عدالت را به تأخیر بیندازد یا اگر نزدیکش حق حقّی بر دیگری دارد، بی‌درنگ از آن شخص قصاص بگیرد. این، عدل نیست. عدالت حاکم، انواع و شاخه‌های گوناگونی دارد که این‌جا گنجایش ذکرش را ندارد.

دوم: «جوانی که در اطاعت و بندگی الله، رشد یافته است»؛ یعنی از خردسالی به همین شکل پرورش یافته و به عبادت و بندگی الله ﷻ ادامه داده است؛ این هم در شمار هفت گروهی قرار دارد که الله متعال آن‌ها را روز قیامت در سایه‌ی خود جای می‌دهد؛ زیرا این جوان، به‌جای سرگرمی‌ها و نادانی‌های دوران جوانی، به عبادت الله ﷻ پرداخته و با این‌که قدرت و زمینه‌ی انحراف در او وجود داشته، جوان سر به راه و عبادت‌گزاری بوده است.

سوم: «دو مسلمانی که فقط به‌خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند». یعنی دو دوستِ مسلمان که دوستی و محبتشان با یکدیگر، انگیزه‌ای مالی یا دنیوی مانند پست و مقام ندارد؛ بلکه دوستی و محبتشان با یکدیگر فقط به‌خاطر خشنودی خداست و بدین‌خاطر با هم دوستی می‌کنند که یکدیگر را در مسیر اطاعت و بندگی الله ﷻ می‌بینند و از محرمات و کارهای ممنوع و حرام، می‌پرهیزند. از این‌رو پیوند دوستی استواری در دنیا با یکدیگر دارند و تنها چیزی که میان آن‌ها فاصله می‌اندازد، مرگ است.

چهارم: «کسی که همواره به مسجد دل بسته باشد»؛ یعنی با نماز و مسجد انس دارد و هر بار که نمازش را به پایان می‌رساند، منتظر نماز بعدی است. مسجد، یعنی سجده‌گاه یا محل سجده؛ فرقی نمی‌کند که برای نماز بنا شده باشد یا خیر. لذا این شخص، همواره مشتاق نماز است و پس از پایان هر نماز، به نماز بعدی می‌اندیشد. این نشان‌گر پیوند محکمش با خداست؛ زیرا نماز، پیوند میان بنده با پروردگارش می‌باشد و انس و اشتیاق انسان به نماز، نشان می‌دهد که بنده دوست دارد ارتباط محکمی با پروردگارش داشته باشد؛ از این‌رو در شمار کسانی قرار می‌گیرد که الله متعال آنان را در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

پنجم: «کسی که زنی زیبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می‌ترسم». زنی زیبا که از طبقات پایین نیست و نام و جایگاهی دارد، از مردی که دارای توانایی جسمی و جنسی است، در جایی خالی که هیچ‌کس نیست و هیچ‌کس باخبر نمی‌شود، درخواست زنا و کار زشت می‌کند؛ شرایط، فراهم است و این مرد نیز، آدم کم‌توان یا ضعیفی نیست که میل و شهوتی به زنان نداشته باشد. اما می‌گوید: من از الله می‌ترسم. تنها چیزی که او را از این کار زشت، باز می‌دارد، ترس خداست. ببینید، همه‌ی شرایط فراهم است؛ هم خود مرد، توانایی و میل جنسی دارد و هم زنی زیبا خودش را در اختیارش قرار داده است و جای خلوتی نیز دارند؛ اما یک مانع قوی و بزرگ‌تر از شرایط موجود برای آن مرد، او را از زنا کردن باز می‌دارد؛ یعنی ترس خدا. از این‌رو می‌گوید: «من، از خدا می‌ترسم». نگفت: من، میلی به زن‌ها ندارم؛ یا نگفت که تو، زشتی یا از طبقات پایین جامعه هستی. هم‌چنین نگفت که کسی، این جاست و ما را می‌بیند؛ خیر، بلکه از خدا ترسید و گفت: «من، از الله می‌ترسم». الله متعال، روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، این شخص را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

ششم: «کسی که با دست راستش، به گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می‌دهد». این، کمال اخلاص است که انسان سعی کند هیچ‌کس، از اعمال نیکش باخبر نشود؛ بلکه خواهان این باشد که عملش، فقط بین او و

خدایش بماند؛ لذا دور از چشم مردم، صدقه می‌دهد، به‌گونه‌ای که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه صدقه داده است. یعنی اگر امکانش بود، طوری صدقه می‌داد که دست چپش نیز نفهمد که دست راستش صدقه می‌دهد. چنین شخصی، بی‌نهایت مخلص است و الله متعال، او را در قیامت، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد. ناگفته نماند: صدقه‌ی پنهانی، بهتر است؛ اما در شرایطی که آشکار کردن صدقه، باعث تشویق دیگران شود، آشکار نمودن آن، افضل و بهتر می‌باشد.

هفتم: «کسی که در تنهایی، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

یعنی با زبان و قلب خود، الله را ذکر کند و هیچ‌کس نزد نباشد که شائبه‌ی خودنمایی یا ریا پیش آید؛ بلکه به الله دل‌بستگی داشته و دلش از دنیا و وابستگی به آن، خالی و تهی باشد. لذا وقتی با دل و زبان، ذکر خدا می‌کند و عظمت و بزرگی پروردگار را به یاد می‌آورد، مشتاق الله ﷻ می‌گردد و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود. چنین شخصی، جزو کسانی است که روز قیامت در زیر سایه‌ی الله، جای می‌گیرند.

گاه، انسان توفیق یکی از این اعمال هفت‌گانه را پیدا می‌کند و گاه توفیق می‌یابد که دو یا سه یا چهار یا پنج و یا شش یا همه‌ی این اعمال را انجام دهد؛ امکانش وجود دارد و هیچ اشکالی هم پیش نمی‌آید که انسان، از این همه توفیق برخوردار شود. البته گاه فقط یکی از این صفات در او وجود دارد؛ و همین یکی برای دست‌یابی به این سعادت بزرگ کافی است.

سپس مؤلف رحمته الله علیه حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه را ذکر کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا دادگران نزد الله متعال بر منبری از نور قرار خواهند داشت؛ یعنی کسانی که در حکمرانی و در میان همسران و خانواده‌ی خویش و نیز در مسئولیتی که به آن‌ها داده می‌شود، عدالت می‌ورزند».

این، نشان‌گر فضیلت عدل درباره‌ی همسر و فرزندان و دیگر کسانی است که تحت سرپرستی انسان قرار می‌گیرند؛ پس عدالت بورزید تا روز قیامت نزد الله صلی الله علیه و آله بر منبری از نور باشید.

۶۶۶- وَعَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «خَيْرُ أُمَّتِكُمْ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ، وَشِرَارُ أُمَّتِكُمْ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ». قَالَ: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا نُنَادِيهِمْ؟ قَالَ: «لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ؛ لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عوف بن مالک رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «بهترین زمامداران شما کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها نیز شما را دوست دارند و شما برای آنان دعای خیر می کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می کنند. و بدترین زمامداران شما، کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید و آن‌ها نیز از شما متنفرند و شما آنان را نفرین می کنید و ایشان هم شما را نفرین می کنند». عوف رضی الله عنه می گوید: عرض کردیم: ای رسول خدا! آیا با چنین حاکمانی نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می کنند. خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما اقامه می کنند».

۶۶۷- وَعَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَهْلُ الْجَنَّةِ ثَلَاثَةٌ: ذُو سُلْطَانٍ مُقْسِطٌ مُوَفَّقٌ، وَرَجُلٌ رَحِيمٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ لِكُلِّ ذِي قُرْبَى وَمُسْلِمٍ، وَعَفِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِيَالٍ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عیاض بن حمار رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «اهل بهشت سه دسته اند: حاکم و صاحب قدرت عادل که - در فرمان برداری از الله و اجرای شریعتش - موفق باشد؛ و مرد مهربان و دل سوزی که به خویشاوندان خود و هر مسلمانی مهر می ورزد؛ و هر مرد نیازمند و عیال واری که عزت نفس دارد و خویشان دار است». [یعنی نه حرام می خورد و نه دست نیاز پیش کسی دراز می کند].

شرح

مؤلف رحمته الله در فضیلت زمامدار عادل حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که: عوف بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین زمامداران شما کسانی هستند که شما

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۵۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۵.

آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها نیز شما را دوست دارند و شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین زمام‌داران شما، کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید و آن‌ها نیز از شما متنفرند و شما آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند». و این، هم شامل بالاترین مقام حکومتی می‌شود و هم شامل مسؤولان رده‌های مختلف.

پیشوایان و مسؤولانی که عهده‌دار امور مردم هستند، بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که محبوب مردم هستند و آن‌ها نیز مردم را دوست دارند و هر دو طرف، خیرخواه یکدیگرند؛ مردم خیرخواه مسؤولان هستند و مسؤولان، خیرخواه مردم. لذا نزد مردم محبوبیت دارند؛ زیرا به وظایفشان در قبال مردم که الله بر آن‌ها واجب کرده است، عمل می‌کنند. روشن است که هرکس به وظیفه‌ی خود، یعنی خیرخواهی برای دیگران عمل نماید، الله متعال دوستش می‌دارد و او را محبوب ساکنان زمین می‌گرداند. از این‌رو مردم نیز مسؤولان وظیفه‌شناس را دوست دارند.

فرمود: «شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند». یعنی همواره دعاگویشان هستید که الله ﷻ هدایتشان کند و مشاوران و هم‌نشینان خوبی در اختیارشان بگذارد و به آن‌ها توفیق عدالت‌گستری عطا نماید و دیگر دعا‌های نیکی که در حق پیشوایان عادل صورت می‌گیرد. آن‌ها نیز برای زیردستان و شهروندان خود دعا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! مردم ما را نیک و شایسته بگردان و توفیقشان بده که به فرمان‌های تو عمل نمایند.

اما بدترین زمام‌داران، «کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید»؛ زیرا به وظایف خود عمل نمی‌کنند و حقوق شهروندان خود را به‌جا نمی‌آورند. در نتیجه مردم از آن‌ها خوششان نمی‌آید. پس از مدتی این بغض و تنفر دو سویه می‌گردد؛ مردم از چنین حکامی بیزارند و از آن‌ها سرکشی می‌کنند؛ لذا حکام نیز از مردم نافرمان متنفر می‌شوند و کار به‌جایی می‌رسد که یکدیگر را نفرین می‌کنند؛ مردم به حکام ناسزا می‌گویند و حکام به مردم.

لذا حکام و پیشوایان، بر دو دسته‌اند: گروهی که به وظایف خود عمل می‌کنند و این امر به محبتی دو سویه و متقابل در میان آن‌ها و مردم می‌انجامد. و دسته‌ی دیگر،

بدترین زمام‌داران هستند که مردم از آن‌ها متنفرند و آن‌ها نیز از مردم بیزارند و برای یکدیگر دعای بد می‌کنند و به همدیگر ناسزا می‌گویند.

و اما حدیث عیاض بن حمار^{رضی الله عنه}؛ در این حدیث آمده است: پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «اهل بهشت سه دسته‌اند: حاکم و صاحب‌قدرتِ عادل که - در فرمان‌برداری از الله و اجرای شریعتش - موفق باشد...». صاحب‌قدرت، شامل همه‌ی مسؤولان در رده‌های مختلف می‌گردد؛ چه حاکمی که در رأس حکومت قرار دارد و چه مسؤولان رده‌ی پایین. اگر مسؤول یا حاکمی عادل باشد و عدالت را درباره‌ی زیردستان خود رعایت کند، در جرگه‌ی اهل بهشت قرار می‌گیرد.

مسؤول یا حاکم موفق، کسی است که راه درست و شایسته را در پیش می‌گیرد و در مسیری حرکت می‌کند که خیر و صلاح مردم است. چنین شخصی، بهشتی است. پیش‌تر این نکته بیان شد که پیشوای عادل، جزو هفت گروهی است که روز قیامت در سایه‌ی الله^ﷻ جای می‌گیرند و آن روز هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی الله وجود ندارد. شاهد موضوع همین بخش حدیث است: «حاکم و صاحب‌قدرتِ عادل که - در فرمان‌برداری از الله و اجرای شریعتش - موفق باشد». در ادامه‌ی حدیث آمده است: «و مرد مهربان و دل‌سوزی که به خویشاوندان خود و هر مسلمانی مهر می‌ورزد». به بندگان خدا، به فقرا، به ضعفا، به خردسالان و به هرکسی که سزاوار مهر و شفقت است، محبت می‌کند و نرم‌دل یا دل‌سوز است و سنگ‌دل نیست و نسبت به همه دل‌سوزی می‌کند. «و هر مرد نیازمند و عیال‌واری که عزت نفس دارد و خویشان‌دار است». یعنی دست نیاز پیش کسی دراز نمی‌کند و از بس مناعت طبع دارد، مردم او را ثروتمند می‌پندارند. و «عیال‌وار است»؛ یعنی هم فقیر است و هم عیال‌وار. باین حال شکیبایی می‌ورزد و آدم زحمت‌کش و پرتلاشی است؛ کار حلال را ننگ نمی‌داند. لذا ریسمان برمی‌دارد و با جمع‌آوری هیزم و فروش آن، امرار معاش می‌کند یا داس به‌دست می‌گیرد و به عنوان کارگر روزمزد در مزارع دیگران کار می‌کند تا لقمه‌نانی برای خود و خانواده‌اش کسب کند؛ اما دست نیاز پیش کسی دراز نمی‌کند و با این‌که فقیر و عیال‌وار است، شکیبایی می‌ورزد. چنین شخصی، بهشتی است. الله متعال ما را در زمره‌ی بهشتیان قرار دهد.

۸۰- باب: وجوب فرمان برداری از پیشوایان و زمامداران در چارچوب شریعت و حرام بودن اطاعت از آنها در برابر معصیت و نافرمانی از خداوند عز و جل

الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

[النساء: ۵۹]

ای مومنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان برداری نمایید).

۶۶۸- وعن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي ﷺ قال: «عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حرف شنوی و فرمان برداری از فرمانروایان بر هر مسلمانی واجب است؛ چه این فرمانها برایش خوشایند باشد و چه ناگوار؛ مگر این که به گناه و معصیتی امر شود که در این صورت حرف شنوی و اطاعت، درست نیست».

۶۶۹- وعنه قال: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: وقتی با رسول الله صلی الله علیه و آله بر سر حرف شنوی و اطاعت پیمان می بستیم، به ما می فرمود: «در حدی که توانایی - اطاعت و حرف شنوی - دارید».

۶۷۰- وعنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۹۵۵، ۷۱۴۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۳۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۲۰۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۶۷.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۸۵۱.

وفي رواية له: « وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ مُفَارِقٌ لِلْجَمَاعَةِ ، فَإِنَّهُ يَمُوتُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ».

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: «هرکس دست از اطاعت و فرمان برداری - از پیشوای مسلمانان - بکشد، روز قیامت بدون دلیل و حجت با الله روبه رو می شود و هرکس در حالی بمیرد که در گردنش پیمانی - نسبت به پیشوای مسلمانان - نیست، به مرگ جاهلی - و بر گمراهی - مرده است». در روایتی دیگر از مسلم، آمده است: «هرکس در حالی بمیرد که جماعت مسلمانان را ترک گفته است، به یقین به مرگ جاهلی - یعنی بر گمراهی - می میرد».

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ می گوید: «وجوب فرمان برداری از پیشوایان و زمام داران در چارچوب شریعت و حرام بودن اطاعت از آنها در برابر معصیت و نافرمانی از خداوند تعالی». و سپس به این آیه استدلال کرده است که الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

ای مومنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان برداری نمایید).

علما گفته اند: پیشوایان، دو دسته اند: علما، و حکام (مسئولان حکومتی). علما، اولیای امور دینی یا پیشوایان دینی هستند که شریعت و آموزه های دینی را برای مردم بیان می کنند و مردم را به سوی حق و حقیقت رهنمون می شوند. و حکام، پیشوایان یا مسئولان اجرایی دستورهای شرعی هستند و وظیفه دارند امنیت را برقرار کنند و مردم را به پای بندی بر شریعت ملزم سازند. لذا شرح وظایف هر دسته از پیشوایان، روشن است.

البته ناگفته نماند که پیشوایان اصلی، علما می باشند؛ زیرا این علما هستند که شریعت را بیان می کنند و به حکام می گویند: این، شریعت الهی است؛ پس به آن عمل کنید. و حکام راهی به سوی علوم دینی ندارند، مگر از طریق علما و زمانی می توانند مجری احکام شرعی باشند که شریعت را از طریق علما بیاموزند.

هم چنین علما بر کسی اثر می گذارند که در قلبش دین و ایمان باشد؛ زیرا کسی از علما حرف شنوی دارد و به رهنمودهایشان عمل می کند که دین و ایمان در قلبش

جای دارد. ولی کسی از حاکم اطاعت می‌کند که از قدرت و موقعیت حاکم می‌ترسد؛ حتی اگر سست‌ایمان باشد؛ لذا گاه از حکام بیش از علما می‌ترسد؛ و چه‌بسا در پاره‌ای از موارد ترس برخی از مردم از حکام، بیش از ترس از خداست! پناه بر الله. البته امت اسلامی به علما و حکام، نیازمندند؛ از این‌رو بر امت اسلامی واجب است که از علما و حکام، اطاعت کنند. روشن است که پیروی از علما و حرف‌شنوی از حکام، باید تابع اطاعت از الله متعال باشد؛ زیرا الله عَلَّامُ الْغُیُوبِ می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان.

و نفرمود: «وَأَطِيعُوا أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ یعنی اطاعت از صاحبان امر را به‌طور مستقل ذکر نکرد؛ زیرا اطاعت از حکام و علما، تابع اطاعت از الله و پیامبر اوست. لذا اگر صاحبان امر، به معصیت و نافرمانی از الله عَلَّامُ الْغُیُوبِ دستور دهند، نباید از آن‌ها اطاعت کرد؛ زیرا ولی امر اعظم و برتر، الله متعال است که فراتر از این‌ها قرار دارد و اطاعت از دیگران در برابر نافرمانی از او درست نیست.

یکی از احادیثی که مؤلف رحمته در این باب ذکر کرده، روایتی است بدین مضمون که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حرف‌شنوی و فرمانبرداری از فرمانروایان بر هر مسلمانی واجب است؛ چه این فرمان‌ها برایش خوشایند باشد و چه ناگوار؛ مگر این‌که به گناه و معصیتی امر شود که در این صورت حرف‌شنوی و اطاعت، درست نیست». ساختار جمله، در این حدیث به‌گونه‌ای است که در آن به‌روشنی به وجوب اطاعت از فرمانروایان اشاره شده است؛ یعنی بر هر مسلمانی به مقتضای مسلمان بودنش، واجب است که بخواهد یا نخواهد، از ولی امر اطاعت کند؛ حتی اگر او را به چیزی فرمان دهد که برایش ناگوار است. لذا اجرای فرمان ولی امر بر او واجب می‌باشد؛ مگر این‌که فرمانروا به معصیت و نافرمانی از الله عَلَّامُ الْغُیُوبِ دستور دهد؛ زیرا اطاعت و فرمانبرداری از الله، فراتر از هر اطاعتی است و اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، جایز نیست.

برخی گمان می‌برند که اطاعت از حکام و صاحبان امر، فقط زمانی واجب است که به‌طور کامل و در تمام جنبه‌ها، درست‌کار باشند. این، پندار نادرستی است و تنها

«خوارج» بر این باور بوده‌اند که اطاعت از حکام، منوط به این است که در همه‌ی مسایل ریز و درشت، مطابق حکم الله، عمل کنند. ولی دیدگاه درست، این است که حاکمان، باید مجری احکام الهی باشند، اما در مورد یا مواردی که مطابق شریعت، عمل نمی‌کنند، باید از آن‌ها نافرمانی کرد و در سایر موارد، اطاعت از آن‌ها واجب است. لذا این، ردی بر دیدگاه کسانی است که می‌گویند: از حکام و فرمانروایان، فقط در مواردی اطاعت می‌کنیم که الله متعال به ما دستور داده است. یعنی اگر به ما دستور دهند که نماز بخوانید، نماز می‌خوانیم و اگر به ما امر کنند که زکات دهید، زکات می‌دهیم؛ اما اگر ما را به کاری فرمان دهند که دلیلی شرعی ندارد یا در شریعت نیامده است، بر ما واجب نیست که از آن‌ها اطاعت نماییم؛ زیرا اگر در چنین مواردی از آن‌ها اطاعت کنیم، آنان را در جایگاه قانون‌گذار و شارع قرار داده‌ایم.

این، دیدگاه نادرستی است که با آموزه‌های کتاب و سنت تعارض دارد؛ زیرا پذیرش چنین دیدگاهی بدین معناست که ما فرقی در میان حکام و دیگران نگذاشته‌ایم؛ هر مسلمانی امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و از او اطاعت می‌شود. لذا ما وظیفه داریم که در آنچه الله ﷻ به ما امر نکرده است، از حکام و فرمانروایان اطاعت کنیم؛ یعنی اگر حکام به ما دستوری می‌دهند که در شریعت از آن نهی نشده است یا ما را به کاری امر می‌کنند که حرام نیست، اطاعت از آن‌ها و اجرای فرمانشان بر ما واجب می‌باشد. پس اجرای آن دسته از دستورالعمل‌های حکومتی که مغایر شرع نیست، بر ما واجب است؛ زیرا اطاعت از حکام، اجرای فرمان الله ﷻ و نیز رهنمود پیامبر ﷺ مبنی بر اطاعت و حرف‌شنوی از فرمانروایان است که به حفظ امنیت و دوری از آشوب و شورش بر حکام می‌انجامد. لذا اگر بگوییم: ما فقط در کارهایی از آن‌ها پیروی می‌کنیم که الله متعال دستور داده است، این بدین معناست که از آن‌ها اطاعت نمی‌کنیم.

پاره‌ای از دستورالعمل‌های حکومتی با شرع، مغایرت ندارند؛ اما در شریعت به‌طور مشخص ذکر نشده‌اند. [مانند آیین‌نامه‌ها و مقررات راهنمایی و رانندگی]. برخی از مردم می‌گویند: ما از این دستورالعمل‌ها اطاعت نمی‌کنیم. به این‌ها باید گفت که اجرای این مقررات بر شما واجب است و اگر اطاعت نکنید، گناه کار و سزاوار عقوبت الهی شده، از سوی حکام نیز مجازات می‌شوید.

حکام وظیفه دارند چنین کسانی را توبیخ نمایند؛ زیرا الله متعال به فرمانبرداری از حکام دستور داده است و این‌ها با چنین روی‌کردی از فرمان الله سرپیچی می‌کنند و این، معصیت و نافرمانی از الله متعال است و هر انسانی که از الله نافرمانی کند، متناسب با نظر حاکم یا قاضی، توبیخ و مجازات می‌گردد.

به عنوان مثال مقررات رانندگی جزو آن دسته از دستورالعمل‌های حکومتی است که با شریعت، مغایرت ندارد؛ لذا بی‌توجهی به مقررات رانندگی، جایز نیست و تخلف از آن، گناه و معصیت به‌شمار می‌آید؛ مانند عبور از چراغ قرمز، حرکت در جهت مخالف، حرکت‌های مارپیچی و نمایشی و امثال آن. اجرای این دستورالعمل‌ها که از آن به عنوان مقررات راهنمایی و رانندگی یاد می‌شود، واجب است. یعنی وقتی چراغ قرمز است، بر شما واجب است که توقف کنید و بدانید که عبور از چراغ قرمز، معصیت است؛ نگویید: خداوند چنین دستوری نداده است. این‌ها قوانین بشری است که نهادهای حکومتی سر هم کرده‌اند و ما را به اجرای آن، ملزم ساخته‌اند. لذا اگر از چراغ قرمز عبور کنید، با زبان حال، به پروردگارتان گفته‌اید: از والیان و صاحبان امر، اطاعت نمی‌کنم. پناه بر الله! در صورتی که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

معروف است که در تقاطع‌ها، حق تقدم با کسی است که در مسیر اصلی حرکت می‌کند؛ لذا مطابق این قانون باید هنگام ورود از مسیر فرعی به اصلی، حق تقدم را رعایت کنید. همه‌ی دستورالعمل‌های حکومتی که مخالف شریعت نیست، این‌گونه هستند و پای‌بندی به آن‌ها واجب است؛ و اگر از دستورالعمل‌های حکومتی که مخالف شریعت نیست، اطاعت نکنیم، نابسامانی و هرج و مرج پدید می‌آید و هرکس به میل خود رفتار می‌کند و پیشوایان مسلمانان، از چشم مردم می‌افتند و بدین‌سان حکام، فرمانروایانی بدون امر و فرماندهی می‌شوند و قاضیان، در موقعیتی قرار می‌گیرند که قضاوتشان بی‌اعتبار می‌گردد؛ یعنی حکام بدون حکم و قاضیان بدون قضاوت!

لذا اطاعت و فرمانبرداری از زمامداران، واجب است؛ مگر این‌که به نافرمانی از الله ﷻ دستور دهند. مثلاً اگر بگویند: برای نماز جمعه یا جماعت به مسجد نروید، نباید

از آن‌ها اطاعت کرد. هم‌چنین اگر خواهان ظلم و ستم به کسی باشند، اطاعت از آن‌ها در این زمینه درست نیست. لذا اگر به تراشیدن ریش دستور دهند، حکمشان بی اعتبار است و اطاعت از آن‌ها جایز نمی‌باشد؛ به‌ویژه اگر به سربازان تحت فرماندهی خود حکم کنند، به آن‌ها می‌گوییم: اطاعت از این دستور درست نیست و کسانی که به سربازان تحت فرماندهی خود دستور می‌دهند که ریش خود را بتراشند، گناه‌کارند؛ زیرا با حکم الله و پیامبرش مخالفت کرده‌اند.

هم‌چنین اگر دستور دهند که لباس خود را بلند و پایین‌تر از قوزک پا قرار دهند؛ می‌گوییم: نباید از این دستور اطاعت کرد؛ زیرا بلند بودن لباس تا زیر قوزک پا حرام است و اگر ما را به عمل حرامی دستور دهید، از شما اطاعت نمی‌کنیم؛ زیرا حکم پروردگار ما و شما، از حکم ما و شما فراتر است.

پس دستورهای صاحبان امر و فرمانروایان، سه گونه است:

نخست: همان دستوری را می‌دهند که الله متعال داده است؛ در چنین مواردی اطاعت از حکام و فرمانروایان، واجب است؛ زیرا:

۱- دستورشان جزو فرمان‌های الهی است.

۲- هر کسی هم‌چنین دستوری بدهد، باید از او اطاعت کرد؛ زیرا وقتی کسی، شما را به انجام عمل نیکی فرمان دهد که واجب است، باید آن را اجرا کنید.

دوم: به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور می‌دهند. این‌جا نباید از آن‌ها اطاعت کرد و اگر به‌خاطر سرپیچی از چنین فرمانی، شما را شکنجه کنند، روز قیامت مجازات خواهند شد؛ به دو دلیل:

- به‌خاطر پایمال کردن حقّ الله؛ زیرا به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور داده‌اند.

- به‌خاطر حقّ شما؛ زیرا به شما ستم کرده‌اند و باید پاسخ‌گوی این ستم باشند. آن‌ها، خود مانند شما بنده‌ی پروردگار هستند و نافرمانی از الله، نه برای شما درست است و نه برای آن‌ها.

سوم: اگر به چیزی دستور دهند که شریعت نه به آن دستور داده و نه از آن نهی کرده است، اطاعت از آن‌ها در چنین مواردی واجب است و اگر از آن‌ها اطاعت نکنید،

گناهکار می‌شوید و این حق را دارند که شما را به‌خاطر سرپیچی، توبیخ کنند؛ زیرا از فرمان الهی درباره‌ی اطاعت از آن‌ها سرپیچی کرده‌اید. از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از فرمانروایان بر هر مسلمانی واجب است؛ چه این فرمان‌ها برایش خوشایند باشد و چه ناگوار؛ مگر این‌که به گناه و معصیتی امر شود که در این صورت حرف‌شنوی و اطاعت، درست نیست».

بدتر از این پندار کسی‌ست که به پیمان بستن با حاکم، اعتقاد ندارد و می‌گوید: من با حاکم بیعت نکرده‌ام و هیچ تعهدی نسبت به او ندارم؛ چنین پندار یا چنین سخنی بدین معناست که از حاکم اطاعت و حرف‌شنوی نخواهم داشت و او بر من حق ولایت ندارد. این، روی‌کرد بسیار زشتی‌ست. زیرا رسول‌الله ﷺ خبر داده است: هرکس بدون بیعت با پیشوای مسلمانان بمیرد، یا در حالی بمیرد که پیشوایی ندارد، به مرگ جاهلی مرده است؛ یعنی به مرگ اسلام نمرده و مرگش، مرگ جاهلان است و سزایش را نزد الله ﷻ خواهد دید.

لذا بر هر انسانی واجب است که پیشوا یا امیری داشته باشد که در چارچوب شریعت، از او اطاعت کند؛ اگر کسی بگوید: «من، خودم با حاکم پیمان نبسته‌ام»، می‌گوییم: بیعت بستن بر آحاد مردم و یکایک شهروندان واجب نیست؛ بلکه بیعت از سوی بزرگان و سرآمدان جامعه منعقد می‌گردد. از این‌رو می‌گوییم: مگر عموم مردم با ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم بیعت کردند؟ خیر؛ بچه‌ها، زن‌ها و سال‌خوردگان ناتوان، با این‌ها بیعت نکردند؛ اهالی مکه یا طائف برای بیعت با این‌ها رهسپار مدینه نشدند و بلکه خبرگان مردم در مدینه با خلفا بیعت کردند و بدین‌سان بیعت با توافق و تعهد سرآمدان جامعه به انجام رسید.

بیعت بر آحاد جامعه، نه واجب است و نه ممکن. عموم مردم، تابع سرآمدان و خبرگان خود هستند و هرکس سرآمدان جامعه با او بیعت کنند، ولی امر مسلمانان به‌شمار می‌آید و اطاعت از او در حدود دین و شریعت، واجب است. لذا اگر کسی در حالی بمیرد که معتقد باشد پیشوایی ندارد، به مرگ جاهلی مرده است. یعنی مانند مردم دوران جاهلیت، گمراه بوده است.

۶۷۱- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتُعِيلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَانَ رَأْسُهُ زَبِيبَةً». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از امیر خود حرف شنوی و اطاعت کنید؛ گرچه برده ای حبشی و سیه فام بر شما گماشته شود که سرش به اندازهی کشمش، کوچک باشد».

۶۷۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «عَلَيْكَ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِي عُسْرِكَ وَيُسْرِكَ وَمَنْشَطِكَ وَمَكْرَهِكَ وَآثَرَةٍ عَلَيْكَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حرف شنوی و اطاعت از امیر - در هر شرایطی - در سختی و آسانی، در خوشی و ناخوشی، و زمانی که نسبت به تو تبعیض و حق کشی صورت می گیرد، بر تو واجب است».

شرح

مؤلف رحمته الله در ادامه ی احادیثی که در این باب، ذکر کرده، حدیثی بدین مضمون آورده است که: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از امیر خود حرف شنوی و اطاعت کنید؛ گرچه برده ای حبشی و سیه فام بر شما گماشته شود - یا بر شما مسلط گردد- که سرش به سان کشمش باشد».

این جا روی سخن پیامبر ﷺ با عرب ها بود؛ یعنی به آن ها فرمود: اگر برده ای حبشی، نه عرب بر شما گماشته شود یا بر شما چیره گردد که پشت در پشت و از هر جهت، برده است، از او اطاعت کنید. موهای سر اهالی حبشه، حلقه مانند می باشد و مثل کشمش به نظر می رسد. رسول الله ﷺ این را برای مبالغه بیان فرمود؛ یعنی اگر چنین برده ای بر شما مسلط گردد، باید از او اطاعت کنید؛ چه در مقام والاترین مقام حکومتی باشد و چه به عنوان مسؤول یا کارگزاری منطقه ای بر شما گماشته شود. در هر صورت باید از او اطاعت کنید. لذا اگر به فرض مثال شخصی از پایین ترین طبقات اجتماعی، قدرت را به دست گیرد، بر ما واجب است که از او اطاعت کنیم؛ زیرا علت، یکی ست.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۹۳، ۶۹۶، ۷۱۴۲).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۸۳۶.

چون اگر از او اطاعت نکنیم، هرج و مرج و نابسامانی پدید می‌آید و امنیت از میان می‌رود و ناامنی همه جا را می‌گیرد. خلاصه این که اطاعت از والیان و فرمانروایان، واجب است؛ مگر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور می‌دهند.

و اما حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ در این حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حرف‌شنوی و اطاعت از امیر - در هر شرایطی - در سختی و آسانی، در خوشی و ناخوشی، و زمانی که نسبت به تو تبعیض و حق‌گشی صورت می‌گیرد، بر تو واجب است».

منظور از خوشی و ناخوشی، این است که اگر فرمانی به تو بدهند که مطابق میل تو باشد یا نباشد، باید اطاعت کنی؛ هم‌چنین فرقی نمی‌کند که اجرای آن سخت باشد یا آسان. در هر صورت، اطاعت واجب است؛ مگر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور دهند. پس اگر ثروتمند هستی، نباید به بهانه‌ی ثروتی که داری از فرمان حاکم سرپیچی نمایی و اگر فقیر هستی، نگو: مرا با حکام چه کار؟ آن‌ها ثروتمند هستند و من، فقیرم. لذا اگر حکام از بهترین امکانات برخوردار باشند، در کاخ زندگی کنند و سوار بهترین ماشین‌ها شوند و لباس‌های شیک و زیبایی بپوشند و ما از چنین امکاناتی برخوردار نباشیم، باز هم وظیفه داریم از آن‌ها اطاعت کنیم؛ نباید بگوییم: چرا از این‌ها اطاعت کنم که بهترین زندگی را دارند و من، خانه‌ای گلی هم برای سکونت ندارم. چنین روی‌کردی بر ما حرام است؛ بلکه باید از آن‌ها اطاعت کنیم. زیرا آن‌ها موقعیت و وظیفه‌ی خود را دارند و ما، وظایف خود را داریم؛ ما باید اطاعت کنیم و آن‌ها باید خیرخواه ما باشند و مطابق رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما حکم برانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به انصار رضی الله عنهم فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»^(۱) یعنی: «پس از من، تبعیض و حق‌گشی خواهید دید؛ پس صبر کنید تا مرا در کنار حوض ملاقات نمایید». این را هزار و چهارصد سال قبل به انصار رضی الله عنهم فرمود. گویا از همان زمان، حکام حقوق مردم را ادا نمی‌کرده‌اند. لذا بنا بر فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله، تبعیض‌ها و حق‌گشی‌هایی که حکام انجام می‌دهند، مانع از این نیست که مردم از آن‌ها اطاعت نکنند؛ بلکه اطاعت از آن‌ها در هر شرایطی واجب است؛ جز در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور دهند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۷۹۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۵.

۶۷۳- وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَزَلْنَا مِنْزِلًا، فَمِنَّا مَنْ يُصْلِحُ خِبَاءَهُ، وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشَرِهِ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. فَاجْتَمَعْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتُهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرًّا مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَإِنْ أُمَّتُكُمْ هَذِهِ جُعِلَ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا، وَسَيُصِيبُ آخِرَهَا بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا، وَتَجِيءُ فِتْنٌ يُرْقِقُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ مُهْلِكَتِي، ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزْحَزَحَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ، فَلْتَأْتِهِ مَنِيتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلَيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ. وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ، وَثَمَرَةً قَلْبِهِ، فَلْيُطِيعْهُ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يَنَازِعُهُ، فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: با پیامبر ﷺ در سفر بودیم و جایی اتراق کردیم. برخی از ما چادر خود را نصب می کردند؛ برخی هم مسابقه ی تیراندازی می دادند و عده ای مشغول چراندن شتران خود بودند که منادی رسول الله ﷺ اعلام کرد: نماز، برپاست؛ - یعنی وقت نماز است. - همه نزد رسول الله ﷺ جمع شدیم. فرمود: «هر پیامبری پیش از من وظیفه داشت امتش را به بهترین چیزی که خیر و صلاحشان را در آن می دانست، راهنمایی کند و آن ها را از آنچه برای آن ها بد می دانست، برحذر بدارد. عافیت و سلامت این امت از فتنه ها، در ابتدای آن نهاده شده است و امت در آینده به فتنه ها و اموری دچار می شود که شما آن ها را نمی پسندید و فتنه هایی پدیدار می گردد که هریک از آن ها به قدری سنگین و شدید است که فتنه های پیش از خود را سبک و خفیف می گرداند؛ چنان که فتنه ای پیش می آید و مؤمن می گوید: این، مایه ی هلاکت من است. اما فتنه برطرف می شود و فتنه ای دیگر می آید و مؤمن می گوید: این، همان فتنه ی هلاکت بار است - و فتنه ی پیشین بر او آسان می گردد. - پس هرکس دوست دارد از آتش دوزخ دور و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به گونه ای رفتار کند که دوست دارد با خودش

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۴.

همان‌طور رفتار گردد. و هرکس با حاکمی بیعت کرد و با دست و دل خویش با او پیمان بست، باید هرچه می‌تواند از او اطاعت کند و اگر کسی بر سر قدرت با حاکم نزاع کرد، گردنش را بزند».

شرح

مؤلف رحمته در باب وجوب اطاعت از زمامداران، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که: ابن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: «با پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بودیم و جایی اتراق کردیم». مردم پراکنده شدند و هرکسی به کاری مشغول شد. «یکی چادرش را نصب می‌کرد؛ برخی مسابقه‌ی تیراندازی می‌دادند و عده‌ای مشغول چرانیدن شتران خود بودند». و این، عادت مردم است که وقتی در مسافرت هستند و جایی اتراق می‌کنند، هرکس به کاری مشغول می‌شود.

«در این میان، منادی رسول‌الله صلی الله علیه و آله اعلام کرد: نماز، برپاست». اعلام نماز کسوف این‌گونه است؛ هم‌چنین برای گردآمدن مردم در نزد امیر یا فرمانده، به جای این‌که اعلام کنند فلان‌جا جمع شوید، می‌گفتند: نماز برپاست.

لذا همه نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله جمع شدند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای آن‌ها سخنرانی کرد و فرمود: «هر پیامبری پیش از من وظیفه داشت امتش را به بهترین چیزی که خیر و صلاحشان را در آن می‌دانست، راهنمایی کند و آن‌ها را از آنچه برای آن‌ها بد می‌دانست، برحذر بدارد».

همه‌ی پیامبران خیرخواه امت خود بودند و نیک و بد را برایشان بیان می‌کردند و آن‌ها را به سوی خیر و نیکی تشویق می‌نمودند و از بدی‌ها برحذر می‌داشتند. علما و طلاب علم نیز وظیفه دارند نیک و بد را برای مردم بیان کنند، آن‌ها را به خیر و نیکی فرا بخوانند و آنان را از شر و بدی برحذر بدارند؛ زیرا علمای این امت، وارثان پیامبران هستند و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیامبری نمی‌آید و با بعثت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، نبوت پایان یافت و تنها علمای این امت هستند که دین و شریعت را فرا می‌گیرند و باید به‌جای پیامبران، مردم را به خیر و نیکی فرا بخوانند و آن‌ها را از بدی‌ها منع کنند و نیک و بد را برایشان بیان نمایند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود: «عافیت و سلامتِ این امت از فتنه‌ها، در ابتدای آن نهاده شده است». در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز در

دوران ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فتنه‌ای در این امت وجود نداشت تا این که غلام مغیره به نام ابولؤلؤ که مجوسی پلید و بدطینتی بود و نسبت به امیر مؤمنان، عمر رضی الله عنه کینه داشت، عمر رضی الله عنه را به شهادت رساند. وقتی عمر رضی الله عنه برای نماز صبح جلو رفت، ابولؤلؤ با خنجری دو سر که آغشته به سم بود و دسته‌اش در وسط قرار داشت، به عمر رضی الله عنه ضربه زد؛ به گونه‌ای شکم آن بزرگوار پاره شد. عمر رضی الله عنه سه روز زنده بود و آن گاه جان به جان آفرین سپرد.

ابولؤلؤ، این مرد خبیث پس از ترور عمر رضی الله عنه، گریخت؛ مردم به دنبالش دویدند. در این تعقیب و گریز، سیزده نفر کشته شد؛ زیرا خنجر ابولؤلؤ، دو سر بود و دسته‌اش در وسط قرار داشت؛ وی خنجر را به چپ و راست حرکت می‌داد تا این که یکی از صحابه، زیلویی حصیری روی ابولؤلؤ انداخت و ابولؤلؤ خودکشی کرد. از آن زمان فتنه سر برآورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث بیان فرمود که فتنه‌ها یکی پس از دیگری می‌آید و هر یک از فتنه‌ی پیش از خود، بدتر و سنگین‌تر است؛ در نتیجه فتنه‌ی پیش از خود را سبک می‌گرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فتنه‌هایی پدیدار می‌گردد که هریک از آن‌ها به قدری سنگین و شدید است که فتنه‌های پیش از خود را سبک و خفیف می‌گرداند؛ چنان که فتنه‌ای پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید: این، مایه‌ی هلاکت من است». زیرا همین که فتنه نمایان می‌شود، مؤمن آن را بزرگ و شدید می‌بیند و آن را مایه‌ی هلاکت امت می‌پندارد. اما فتنه‌ای دیگر می‌آید که فتنه‌ی نخست نسبت به آن، سبک‌تر است. مؤمن همین که فتنه‌ی بزرگ‌تر را می‌بیند، می‌گوید: این، همان فتنه‌ی هلاکت‌بار است و فتنه‌ی پیشین بر او آسان می‌گردد. الله متعال ما را از فتنه‌ها در پناه خویش قرار دهد؛ البته مؤمن در این شرایط سخت و ناگوار، شکیبایی می‌ورزد و به الله تعالی پناه می‌برد و در هر نمازی می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ

الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^(۱) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «پس هرکس دوست دارد از آتش دوزخ دور و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد».

از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را در چنین حالتی بمیراند. رسول‌الله ﷺ در ادامه افزود: «و باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار شود». یعنی همان‌گونه که خیر خود را می‌خواهد، خیرخواه مردم نیز باشد و آنچه را برای خود نمی‌پسندد، برای مردم نیز نپسندد. چنین کسی، حق الله را به‌جا می‌آورد، به الله و آخرت ایمان دارد و نسبت به حقوق مردم کوتاهی نمی‌کند؛ با مردم به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که دوست دارد با خودش همان‌گونه رفتار شود؛ لذا به آن‌ها دروغ نمی‌گوید، فریبتان نمی‌دهد، کلاه‌برداری نمی‌کند و بد آن‌ها را نمی‌خواهد. بنابراین وقتی کسی نزدمان می‌آید و می‌پرسد: «آیا این عمل، حلال است یا حرام»، به او می‌گوییم: آیا دوست داری مردم با تو همین رفتار را داشته باشند یا در حق تو چنین عملی انجام دهند؟ اگر جوابش منفی باشد، به او می‌گوییم: پس این عمل را انجام نده؛ چه حلال باشد و چه حرام. وقتی دوست نداری کسی، در حق تو چنین عملی را انجام دهد، پس تو نیز از این عمل صرف نظر کن و این را در تعامل با مردم، ملاک عمل قرار بده؛ یعنی با مردم همان رفتاری را داشته باش که دوست داری با تو داشته باشند؛ با آن‌ها مدارا کن، با آنان به‌خوبی حرف بزن و بر آن‌ها سخت نگیر؛ یعنی همان رفتاری که دوست داری با تو داشته باشند. کسی که بدین شکل عمل کند، از آتش دوزخ دور و وارد بهشت می‌شود. الله متعال ما را در جرگه‌ی چنین کسانی قرار دهد.

۶۷۴- وعن أبي هُنَيْدَةَ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: سَأَلَ سَلَمَةُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يُسْأَلُونَا حَقَّهُمْ، وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا، فَمَا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۸۸ به نقل از ابوهریره رضی اللہ عنہ؛ در صحیح بخاری نیز حدیثی به همین مضمون آمده است؛ ر.ک: بخاری، ش: ۱۳۷۷.

تَأْمُرُنَا؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوحنیده، وائل بن حجر رضی اللہ عنہ می گوید: سلمه بن یزید جعفی از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سؤال کرد و گفت: ای پیامبر خدا! اگر امیرانی بر ما قدرت بیابند که حق خود را از ما بخواهند، اما حق ما را ندهند، به ما چه دستور می دهید؟ - چه کار کنیم؟ - پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از او روی گرداند و جوابش را نداد؛ اما سلمه دوباره سؤال کرد. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «حرف شنوی و اطاعت نمایید؛ زیرا آن‌ها وظیفه و مسؤولیت خویش را دارند و شما نیز وظیفه و مسؤولیت خود را دارید».

۶۷۵- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «پس از من، خودخواهی یا تبعیض و حق‌گشی و اموری پدید خواهد آمد که آن‌ها را نمی‌پسندید». گفتند: ای رسول خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟ فرمود: «حق را که بر شماست، ادا کنید و حق خود را از الله، درخواست نمایید».

۶۷۶- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شَبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس عمل یا رفتار ناخوشایندی از امیرش ببیند، صبر کند؛ زیرا کسی که به اندازه‌ی یک وجب از فرمان حاکم خارج شود - و بر همین حالت بمیرد - به مرگ جاهلیت (بر گمراهی) مرده است».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۷۰۵۲، ۳۶۰۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۳. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۵۲ ذکر شد.]

(۳) صحیح بخاری، ش: ۷۰۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۹.

شرح

احادیثی که مؤلف رحمه الله در باب وجوب اطاعت از ولی امر ذکر کرده، نشان‌گر چند نکته است:

یکم: در حدیث وائل بن حُجر رضی الله عنه آمده است: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی امیران و حاکمانی پرسیدند که حق خود را از مردم می‌خواهند، اما به وظایف خود نسبت به مردم عمل نمی‌کنند؛ از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد: با چنین حاکمانی چه کار کنیم؟ منظور از امیران و حاکمان، همه‌ی مسؤولان از پایین‌ترین مقام تا والاترین مقام حکومتی هستند؛ زیرا هر مسؤولی، ریسی بالاتر از خود دارد تا این که حکم به الله تعالی می‌رسد و الله تعالی حاکم مطلق است.

از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی حکام و زمامدارانی سؤال شد که از مردم انتظار فرمانبرداری دارند و از آنها می‌خواهند که در جنگ و جهاد و دیگر مطالبات و خواسته‌های مسؤولان و زمامداران خویش، با آنان همکاری نمایند؛ اما خود حقوق مردم را به‌جا نمی‌آورند، به آنها ستم می‌کنند و حق و حقوقشان را ضایع می‌گردانند. رسول الله صلی الله علیه و آله از پرسش‌گر روی گرداند؛ گویا دوست نداشت چنین پرسش‌هایی مطرح شود یا وارد چنین مباحثی گردد. اما سؤال‌کننده، دوباره سؤالش را پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد به وظایف خود عمل کنیم و حقوق حکام را به‌جا آوریم؛ زیرا آنها وظیفه و مسؤولیت خود را دارند و ما، وظیفه و مسؤولیت خود را. ما وظیفه داریم از آنها اطاعت کنیم و آنها وظیفه دارند در میان ما به عدالت حکم برانند، به هیچ‌کس ستم نکنند، مجری قوانین الهی و شریعتش در زمین باشند و با دشمنان الله جهاد کنند. این، بخشی از وظایف آنهاست و چه خوب است به وظایف خود عمل کنند؛ اما اگر به وظایف خود عمل نکردند، ما نباید به آنها بگوییم که چون شما وظیفه‌شناس نیستید، ما هم به وظایف خود عمل نمی‌کنیم. این، حرام است. وظیفه‌ی ما این است که اطاعت کنیم، با آنان در جهاد شرکت نماییم، در جمعه و جماعات و در اعیاد، پشت سرشان نماز بخوانیم و حق خود را از الله تعالی درخواست نماییم.

این، همان نکته‌ای است که در حدیث به‌روشنی ذکر شده و مؤلف رحمه الله نیز آن را تأیید کرده است؛ دیدگاه اهل سنت و جماعت و روش سلف صالح این است که از حکام

اطاعت کنیم، نه سرپیچی؛ بلکه از برانگیختن کینه و دشمنی بر ضد آنها بپرهیزیم. این، مذهب و روش اهل سنت و جماعت است. حتی امام احمد رحمه الله را به فرمان سلطان می‌زنند و او را با قاطر می‌کشند و آن‌قدر او را تازیانه می‌زنند که جلوی چشم مردم، بیهوش می‌شود؛ اما او که امام و پیشوای اهل سنت است، برای سلطان دعا می‌کند و او را امیرالمؤمنین می‌نامد. حتی روزی او را از سخن گفتن با مردم و بیان حدیث، منع کردند و او، اطاعت کرد و آشکارا با مردم سخن نمی‌گفت یا حدیث، بیان نمی‌کرد؛ بلکه گوشه‌ای می‌رفت و یارانش نزدش می‌آمدند و او، بدور از سر و صدا و هیاهو، برای یارانش حدیث می‌گفت. همه‌ی این‌ها برای این بود که مبادا با سلطان، مخالفت کند؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، در حدیث آمده است: «بهترین زمام‌داران شما کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها نیز شما را دوست دارند و شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین زمام‌داران شما، کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید و آن‌ها نیز از شما متنفرند و شما آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند». پرسیدند: ای رسول‌خدا! آیا با چنین حاکمانی نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌کنند. خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما اقامه می‌نمایند». لذا تا زمانی که حکام نماز می‌خوانند، با آن‌ها نمی‌جنگیم؛ بلکه از آن‌ها اطاعت نموده، به وظیفه‌ی خود در قبال آن‌ها عمل می‌کنیم و آن‌ها مسؤول وظایف و اعمال خویش هستند.

در حدیث ابن عباس رضی الله عنه آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس عمل یا رفتار ناخوشایندی از امیرش ببیند، صبر کند؛ زیرا کسی که به اندازه‌ی یک وجب از فرمان حاکم خارج شود - و بر همین حالت بمیرد - به مرگ جاهلیت (بر گمراهی) مرده است». یعنی مرگش، بر هدایت و اسلام نیست. پناه بر الله.

و این، دو احتمال دارد:

احتمال نخست: احتمال دارد مرگ جاهلی، بدین معنا باشد که قلب چنین کسی، دچار انحراف می‌شود و این معصیت، کارش را به جایی می‌رساند که از اسلام برمی‌گردد و مرتد می‌شود! پناه بر الله.

احتمال دوم: شاید هم منظور از مرگ جاهلی، اینست که مانند مردم دوران جاهلیت می‌میرد که حاکم و پیشوایی نداشتند و هرچند رؤسای قبایل بر آنان حکم می‌راندند، اما از ولایت یا نظم سیاسی و اجتماعی اسلام، محروم بودند. لذا مرگ چنین کسی، مرگ جاهلیست.

لذا اطاعت و فرمانبرداری از حکام در همه حال بر ما واجب است؛ مگر در مواردی که ما را به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور دهند. پس اگر به ما بگویند: «ریش خود را بتراشید»، می‌گوییم: از این حکم، اطاعت نمی‌کنیم. یا اگر دستور دهند لباس و شلور خود را پایین‌تر از قوزک پا قرار دهیم، از این دستور سرپیچی می‌نماییم. اگر بگویند: ماه مضان، روزه نگیرید، قبول نمی‌کنیم؛ یعنی در هیچ معصیتی، دستورشان را نمی‌پذیریم. اما اگر به ما دستوری بدهند که معصیت نباشد، بر ما واجب است که اطاعت کنیم.

دوم: جنگیدن با حاکمان یا شورش بر ضدّ آن‌ها جایز نیست.

سوم: برای هیچ‌کس جایز نیست که در میان مردم سخنان تحریک‌آمیزی بگوید یا بر ضدّ حکام، دشمنی و کینه برانگیزد؛ نباید از پیامدهای وخیم چنین روی‌کردی غافل شویم. شاید کسی، چنین رفتاری را غیرت، شجاعت و دفاع از حق بداند؛ حال آن‌که دفاع از حق، در خفا یا پشتِ سرِ حاکم نیست. بلکه دفاع از حق یا بیان حقیقت، اینست که ولی امر، در برابرت باشد و به خودش بگویی: تو، این و آن عملِ نادرست را انجام داده‌ای یا فلان عمل واجب را ترک کرده‌ای. ولی اگر پشت سرش حرف بزنی و اشتباه‌های او را فاش کنی، نه تنها از حق دفاع نکرده‌ای، بلکه با تحریک مردم، باعث فتنه و فساد شده‌ای و مردم را به سرپیچی از حاکم برانگیخته‌ای و چه‌بسا این امر، پیامدی وخیم مانند آشوب و شورش بر ضدّ حاکم را در پی داشته باشد.

لذا باید نسبت به چنین مسایلی هوشیار باشیم و به روش اهل سنت و جماعت عمل کنیم که البته کتاب‌های مفید و سودمندی در این باره به‌نگارش درآمده است.

امام ابوالعباس حرانی رحمته الله در «العقیده الواسطیة» که کتابی کم‌حج و مختصر، اما مفید و پرمعناست، یادآور شده که روش اهل سنت و جماعت، اینست که با خیرخواهی از حکام اطاعت می‌کنند و به اقامه‌ی جهاد، حج، اعیاد و جمعه‌ها به همراه حکام - چه

نیک باشند و چه بد- معتقدند؛ یعنی به اعتقاد اهل سنت، حتی اگر ولی امر، فاجر و بدکار باشد، باز هم باید به همراه او، در جهاد، حج، جمعه‌ها و اعیاد، شرکت کرد؛ مگر زمانی که کفر آشکاری از آن‌ها مشاهده کنیم که دلیلی قاطع بر کفر آن از سوی الله ﷻ داشته باشیم. در چنین مواردی بر ما واجب است که در حد امکان حاکم را از قدرتش برکنار کرده، حاکمی بهتر جای‌گزینش کنیم؛ اما به اعتقاد اهل سنت صرفاً گناه و معصیت، تبعیض، ستم، حق‌کشی و امثال آن، باعث سلب ولایت از حاکم یا ولی امر نمی‌گردد و باید از حکام اطاعت کرد و جنگیدن با او یا تحریک دیگران بر ضد او و هر عملی که پیامدهای وخیم‌تری دارد، جایز نیست. بدی را با بدی دفع نمی‌کنند؛ لذا بدی را با نیکی دفع کنید. اگر روش دفع بدی و نتایج آن، مانند خودش باشد، چه فایده و اگر آن‌گونه که تجربه نشان داده است، روش و نتایج آن، بدتر باشد، روشن است که خود مفسده یا پیامدی بدتر به شمار می‌آید.

۶۷۷- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يُعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس از من اطاعت کند، از الله اطاعت کرده است؛ و هرکس از من نافرمانی نماید، از الله نافرمانی نموده است. و هرکس از امیر اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هرکس از امیر نافرمانی نماید، از من نافرمانی نموده است».

۶۷۸- وعن أبي بكرة رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَهَانَ السُّلْطَانَ أَهَانَهُ اللَّهُ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۹۵۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۳۵.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۱۱۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۲۹۶؛ و صحیح الترمذی از آل‌بانی رحمته الله، ش:

ترجمه: ابی بکره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هرکس حاکم را خوار کند، الله او را خوار و زبون می گرداند».

[در این باره احادیث صحیح و فراوانی وجود دارد که برخی از آنها در باب های گذشته، ذکر شد.]

شرح

این دو حدیث، آخرین احادیث مذکور در این باب است؛ ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از من اطاعت کند، از الله اطاعت کرده است؛ و هرکس از من نافرمانی نماید، از الله نافرمانی نموده است. و هرکس از امیر اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هرکس از امیر نافرمانی نماید، از من نافرمانی نموده است».

رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث بیان فرموده که اطاعت و فرمانبرداری از او، اطاعت از الله متعال است؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

[النساء: ۸۰]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

هر دستوری که پیامبر صلی الله علیه و آله می داد، بر اساس وحی بود؛ یعنی در چارچوب شریعتی که الله تعالی برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و امتش نازل فرموده است. لذا هر دستوری که پیامبر صلی الله علیه و آله داده، شریعت الهی است و هرکس از آن اطاعت کند، از الله متعال اطاعت کرده و هرکس از آن سرپیچی نماید، از الله متعال نافرمانی نموده است.

کسی که از امیر اطاعت کند، از رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کرده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث فراوانی به اطاعت از ولی امر، دستور داده است؛ از جمله:

• «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ»^(۱) یعنی: «حرف شنوی و

فرمان برداری نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند».

• «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتُعِیلَ عَلَیْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»^(۱) یعنی:

«از امیر خود حرف شنوی و اطاعت کنید؛ گرچه برده ای حبشی و سیه فام بر

شما گماشته شود که سرش به اندازه ی کشمش، کوچک باشد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۷ به نقل از حذیفه رضی الله عنه.

• «عَلَى الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِي عُسْرِهِ وَيُسْرِهِ وَمَنْشَطِهِ وَمَكْرَهِهِ»^(۲) یعنی:

«حرف‌شنوی و اطاعت از امیر - در هر شرایطی - در سختی و آسانی، و در

خوشی و ناخوشی، بر مسلمان واجب است».

احادیث فراوانی در این باره وجود دارد که به اطاعت از ولی امر دستور داده است؛ این حدیث و احادیث پیشین و دیگر احادیثی که مؤلف رحمه الله ذکر نکرده، همگی نشان‌گر وجوب اطاعت و فرمان‌برداری از حکام و صاحبان امر است؛ مگر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله تعالی دستور دهند. در اطاعت و فرمان‌برداری از صاحبان امر، فواید فراوانی نهفته است؛ از جمله: امنیت و آرامش، نظم و عدم هرج و مرج یا نابسامانی و هم‌چنین عدم خودسری یا ناهنجاری‌های ناشی از رفتارهای خودسرانه.

اما نافرمانی از والیان امور در مواردی که اطاعت از آن‌ها واجب است، به هرج و مرج، ناامنی، پیدایش فتنه‌های گوناگون و ناهنجاری‌های ناشی از رفتارهای خودسرانه‌ی افراد جامعه می‌انجامد؛ از این‌رو اطاعت از حکام و صاحبان امر بر ما واجب است، مگر در مواردی که به نافرمانی از الله تعالی دستور دهند. پروردگار ما و آن‌ها، الله متعال است و حکم از آن اوست؛ لذا در مواردی که ما را به معصیت و نافرمانی از الله تعالی دستور می‌دهند، به آن‌ها می‌گوییم: بر خودتان واجب است که از معصیت و نافرمانی از الله متعال بپرهیزید؛ پس چگونه به ما دستور می‌دهید که از الله نافرمانی کنیم؟ پس در این مورد از ما انتظار حرف‌شنوی و اطاعت نداشته باشید.

پیش‌تر عرض کردم که دستورهای صاحبان امر و فرمانروایان، سه گونه است:

نخست: همان دستوری را می‌دهند که الله متعال داده است؛ مانند اقامه‌ی نماز جماعت در مساجد یا به ما دستور می‌دهند که کارهای نیک انجام دهیم و از کارهای زشت بپرهیزیم. در چنین مواردی اطاعت از حکام و فرمانروایان، واجب است؛ زیرا:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۹۳، ۶۹۶، ۷۱۴۲).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۱۴۴؛ و مسلم، ش: ۱۸۳۹.

- دستورشان جزو فرمان‌های الهی است.
- هر کسی چنین دستوری بدهد، باید از او اطاعت کرد؛ زیرا وقتی کسی، شما را به انجام عمل نیکی فرمان دهد که واجب است، باید آن را اجرا کنید.
- دوم: به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور می‌دهند. این جا نباید از آن‌ها اطاعت کرد و اگر به‌خاطر سرپیچی از چنین فرمانی، شما را شکنجه کنند، روز قیامت مجازات خواهند شد؛ به دو دلیل:
- به‌خاطر پایمال کردن حقّ الله؛ زیرا به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور داده‌اند.
- به‌خاطر حقّ شما؛ زیرا به شما ستم کرده‌اند و باید پاسخ‌گوی این ستم باشند. آن‌ها، خود مانند شما بنده‌ی پروردگار هستند و نافرمانی از الله، نه برای شما درست است و نه برای آن‌ها.
- سوم: اگر به چیزی دستور دهند که شریعت نه به آن دستور داده و نه از آن نهی کرده است، اطاعت از آن‌ها در چنین مواردی واجب است؛ مانند دستورالعمل‌هایی که مخالف شرع نیست؛ از قبیل مقررات راهنمایی و رانندگی. اگر مردم از این دستورالعمل‌های پیروی کنند، امنیت، آرامش، آسایش و اطمینان را در جامعه‌ی خود تجربه خواهند کرد و تعامل نیک و شایسته‌ای در میان مردم و مسؤولان برقرار خواهد شد؛ بدین‌سان که مردم، مسؤولان خود را دوست خواهند داشت و مسؤولان، مردم را.
- سپس مؤلف رحمه الله آخرین حدیث این باب را ذکر کرده است؛ ابوبکره رضی الله عنه می‌گوید: که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس حاکم را خوار کند، الله او را خوار و زبون می‌گرداند». تحقیر حاکم، به چند صورت است:
- از جمله این که انسان فرمان‌های حاکم را به‌ریشخند بگیرد و وقتی حاکم فرمانی می‌دهد، بگوید: ببینید چه می‌گوید؟! هم‌چنین وقتی حاکم عملی انجام می‌دهد که به میل این شخص نیست، بگوید: نگاه کنید؛ ببینید چه کار می‌کند! و قصد گوینده از چنین سخنی، این است که عمل کرد حاکم را در نگاه مردم، خوار نماید. زیرا وقتی فرمان حاکم بی‌اهمیت شود، خودش نیز از نگاه مردم می‌افتد و دیگر، از او فرمان نمی‌برند و از آن‌چه منع نماید، خودداری نمی‌کنند.

از این رو کسی که عیوب حاکم را فاش می‌کند یا در میان مردم به نکوهش و عیب‌جویی از حاکم می‌پردازد، خود در آستانه‌ی خفت و خواری از سوی الله ﷻ قرار می‌گیرد و هر آن امکان دارد الله متعال او را خوار و زبون بگرداند؛ زیرا کسی که با چنین روی‌کردی به حاکم توهین می‌کند و مردم را به سرپیچی از او وادار می‌سازد، فتنه‌انگیز به‌شمار می‌آید و الله متعال او را خوار و زبون می‌گرداند.

اگر چنین شخصی در دنیا خوار شود، مجازات عملش را دیده است و اگر در دنیا خوار نگردد، سزاوار خفت و خواری آخرت است؛ زیرا سخن پیامبر ﷺ حق می‌باشد که فرمود: «هرکس حاکم را خوار کند، الله او را خوار و زبون می‌گرداند».

و هرکس به حاکم کمک کند، الله متعال کمکش می‌نماید؛ زیرا او در زمینه‌ی خیر و نیکی، همکاری کرده است. لذا اگر مردم را با وظایفشان در قبال حاکم آشنا کنید و به آنها کمک نمایید که در چارچوب شریعت از فرمانروای خود، اطاعت کنند، کار نیک و بزرگی انجام داده‌اید؛ البته به شرطی این همکاری در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری و در مسیر درست باشد.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقاید
فصلنامه علمی